الأصول من الكافي

تأليف

ثقة الإسلام أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق

الكليني الرازي رحمه الله

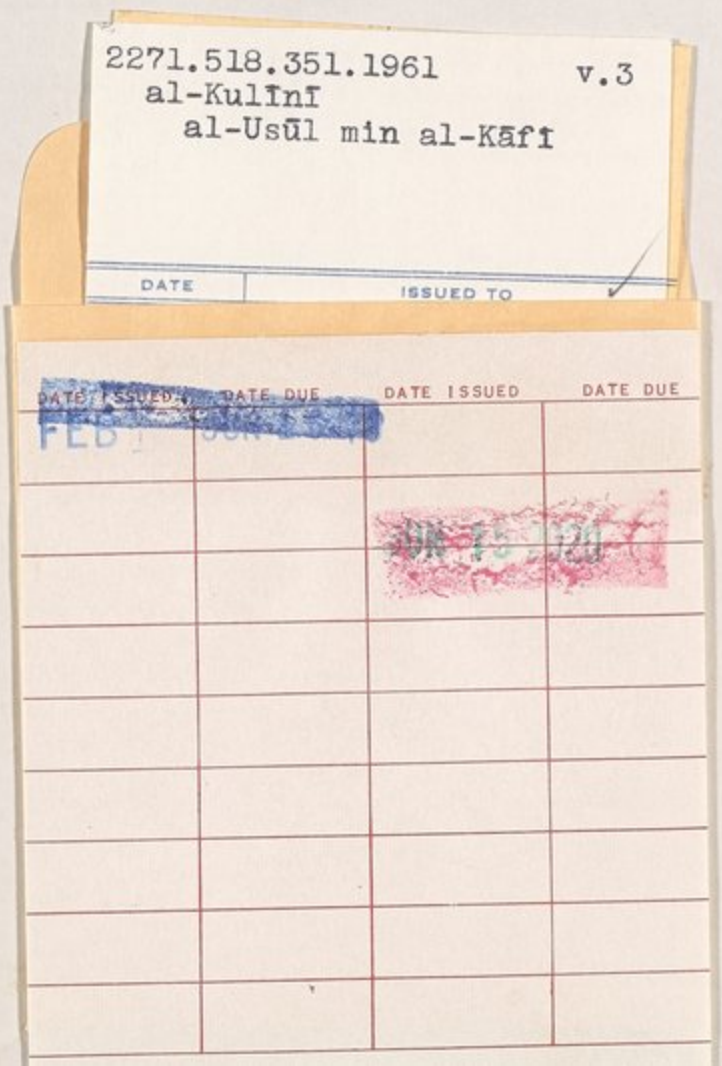
الجزء الثالث

ترجمه: بقلم الأستاذ العلامة آية الله الكمرة

من منشورات المكتبة الإسلامية

طهران - شارع الفردوسي (لالله زار سابقاً) ٢١٦

2271
.518
.351
.1961
v.3



Princeton University Library
32101 047585102

al-Kulini, Muhammad ibn Ya'qub

الأصول
من
الكافي

al-Usul
min al-Kafi

تأليف

ثقة الإسلام أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي رحمه الله عليه المتوفى سنة ٣٢٩ هـ

مع الشرح والترجمة

بقلم الأستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمرئي

نزيل الري (شهر ري)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة

محمد باقر البهبودي - علي أكبر الغفاري

الجزء الثالث

الطبعة الثانية

من منشورات

المكتبة الإسلامية

طهران - شارع الوزرجمهري (تلفن ٢١٩٦٦)

جميع حقوق الطبع محفوظة

المطبعة الإسلامية ١٣٨٢ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

(كتاب الايمان و الكفر من كتاب الكافي)

(تصنيف الشيخ ابى جعفر محمد بن يعقوب الكلينى ره)

☆(باب)☆

☆(طينة المؤمن والكافر)☆

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن ربعي بن عبد الله، عن رجل

بِسْمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ

☆(كتاب ايمان و كفر از كتاب كافى تصنيف شيخ ابى جعفر محمد بن يعقوب كلينى ره)☆

شرحـ ازمجلسى ره ـ اين فقره‌ها درپاره‌اى نسخه‌ها نيستندوظاهر آنست كه‌از كلام راويان كافى باشد و ايمانرا بر كفر مقدم‌داشته براى آنكه اصل واهم مقاصداست يا براى آنكه ايمان امروجوديست و كفر عدمى پايان نقل ازمجلسى ره.

من ميگويم كتاب ايمان و كفررا دربيش ازدويست باب تنظيم وباين شش قسمت عمده تقسيم كرده‌است.

١ـ پيدايش ايمان ومؤمن.

٢ـ بقا وپايش ايمان ومؤمن

٣ـ ستايش وشرح حقيقت ايمان ومؤمن.

٤ـ پرورش وزندگى ايمان ومؤمن درروابط خودبا اجتماع.

٥ـ امراض وآفات ايمان ومؤمن كه مايه‌كاست وكاهش اواست.

٦ـ نمايش كفر وراه سرايت وفزايش آن .

اين اقسام هر كدام بترتيب نتيجه ومنظور بابهاى بسيار يست كه بعنوانهاى مختلف درضمن كتاب ايمان و كفر مندرج است وهمه اين مطالب رادرزير اين دو لفظ مختصر گنجانيده‌است براى اينكه درمحيط انسانى از نظر پرورش روحى ومعنوى جزروشنى وتاريكى وراه وبيراه و راستى و كژى چيزى نيست انسان از نظر عقيده وادراك واز نظر ضمير و اخلاق واز نظر گفتار و كردار يا روشن است و در راه است و درست وراست است ياتاريك است و گمراه است ونادرست، درصورت نخست داراى ايمانست واورامؤمن بايد گفت ودرصورت دوم ازنور وراه درست محروم است واورا بايدكافر شناخت واز اينجا روشن شد كه ايمان شعله‌ايست دردل افروزد واز دل برهمه درون انسان پرتوافكند و سراسر درون‌را روشن كندواز هرعضو انسانى نور وروشنى ودرستى آن بتابد ودرباره آن گفته شود كه:

پندار نيك ، گفتار نيك، كردار نيك .

١ـ ازعلى بن الحسين (ع) فرمودبراستى خداعزوجل پيغمبران‌را همه ازسرشت آسمانى آفريد

عن علیّ بن الحسین علیهما السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ خلق النبیّین من طینة علّیّین : قلوبهم و أبدانهم، و خلق قلوب المؤمنین من تلك الطینة و [جعل] خلق أبدان المؤمنین من دون ذلك و خلق الکفّار من طینة سجّین : قلوبهم و أبدانهم ، فخلط بین الطینتین ، فمن هذا یلد المؤمن الکافر و یلد الکافر المؤمن ومن ههنا یصیب المؤمن السیّئة ومن ههنا یصیب الکافر الحسنة فقلوب المؤمنین تحنّ إلی ما خلقوا منه وقلوب الکافرین تحنّ إلی ما خلقوا منه .

چه‌دلهای آنهارا وچه پیکرهای آنهارا ودلهای مؤمنان‌را هم ازهمان سرشت آفرید وپیکر آنان رااز نشیب آن وکافران رااز سرشت سیاه‌چال زندانی آفرید، چه دلهایشانرا وچه‌پیکرشانرا ومیان هردوسرشت درآمیخت واز برای اینست که مؤمن‌کافر زاید واز کافر مؤمن برآید واز اینجا است که مؤمن ببد ـ کرداری افتد وازاینجا است که کافر بخوشرفتاری رسد ، دلهای مؤمنان شوقمند باشند بدانچه از آن آفریده شدند ودلهای کافران شوقمندباشند بدانچه ازآن آفریده شدند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ برخی گفته‌اند درمقام تأویل خبر که مقصود از علیین اشرف وا قرب مراتب بخدااست و درجات چندی‌دارد چنانچه درپاره‌ای اخبار تعبیر باعلی علیین شده‌است و در همین خبرهم خلق دل‌وتن را ازآن دانسته بااینکه در دورتبه‌هستند وبدین ماند که مقصود ازآن‌عالم‌جبروت وعالم ملکوت‌باشد که هردو بالاتر ازعالم ملکند یعنی عالم‌عقل‌ونفس وآفرینش دل‌پیغمبران‌ازعالم جبروت معلوم‌است زیراآنان مقربانند واما آفرینش پیکرشان ازعالم ملکوت برای آنست که‌پیکر حقیقی آنان دردرون این پیکرخاکی و عنصریست که کالبد پیکر آنها است وجلد بیرونی آن بشمار است وبدان توجهی ندارند تاآنجاکه گویا آن‌را بدور انداخته، واز آن برهنه شدند از اشتیاقی که بدیگر سرای‌دارند **تاآنکه گوید** سجین پستترین درکائنست ودورترین آنها ازخدا سبحانه وبدین‌ماند که مقصود ازآن حقیقت دنیا ودرون آنست که درزیر عالم ملك نهفته‌است یعنی‌همین جهان عناصر که جانها درآن درسیاه چال آن زندانی هستند پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم سرشت وسرنوشت:

نتیجه هستی هرفردی‌همان‌روحیه ونهادیست که ازرفتار وگفتارش‌پدید میگردد ومیتراود وآنچه درآن اثردارد ازشمار بیرونست درباره این‌نتیجه نهائی دوقضاوت میشود :

۱ـ ازنظر خودفرد و دریافتی که اودرباره خوددارد و خودراخوشبخت‌میداند یابدبخت‌ازوضع خود راضی‌است یا ناراضی، وجدان‌او آرام‌است و خویش‌را فردی‌انجام وظیفه کن میشناسد یا خود را بدکردار و تبه‌کار میشناسد.

۲ـ ازنظر یك‌واقعیت که‌بسا بانظر خودش‌مخالف باشد،این‌ترازوی‌واقعیت‌درزبان‌قرآن وسنت دارای دو کفه **کفروایمان** است.

ایمان‌نتیجه‌روشن ودلپسندوشیرین‌وشایسته‌زندگی‌فرداست وکفر وضع تلخ و ناگوار و ناپسند وناشایست‌او،انسان همیشه برای خود بیك سابقه‌ای توجه‌دارد ودرك‌میکند که پیش‌ازآنکه بارزندگی را دراین جهان محسوس بزمین‌گذارد و خودرا دریابد درمنزل‌دیگر بوده ویا خمیرمایه هستی اورااز

(RECAP) 2271
.518
.351

آنجا برداشته‌اند و آن‌را سرشت خودمیداند و گویا بابرنامه مخصوص اورا دراین جهان آورده‌اند و باید موبمو آن‌را اجراء کند و برای‌خود سرنوشتی میپنداردروزهائیکه بخوشی میگذراند وکارهای‌با افتخاری که انجام‌میدهد و تاآنجا که ازوضع راضی است کمتر به‌سرشت وسرنوشت توجه دارد ، او میخواهد هرخوشی را، هرافتخار و سرفرازی را ازخود نشان‌دهد واز کوشش ومردانگی خود بداند ولی درمواقع شکست وناخوشی بیشتردنبال سرشت وسرنوشت میگردد، بزودی نمیخواهد بگناه‌خود اعتراف کند ودر پیشآمدهای بد وناکامیها سستی وکاستی خودرا جلوچشم آورد ومیگردد دنبال‌دست آویزی که گناه‌را بگردن‌او بگذاردوخودراپاك‌سازد.

طین وطینتـ دراصل لغت بمعنی گل‌است‌وآن خاکی‌است آمیخته باآب ودرساختمان‌پیکره های سفالی گلی میسازند وازآن‌پیکره‌ای میآغازندولی‌طینت مؤمن وکافر که دراین اخبارمورد گفتگو است خاك‌وآبی ندارد ومقصود ازآن همان‌سرشت انسانی است.

سرشت بشر ازنظر اینکه فردی‌مؤمن و نیکوکار باشد ویا کافر و بدکار یك‌عمل آنی و زمانی نیست ودر مدت محدودی که ازآن بزمان معین گذشته‌ای تعبیرشود انجام پذیرنیست، سرشت مؤمن و بویژه مؤمن کامل که پیغمبری‌باشد یامقام خلافت راشاید مانندیك تابلو تصویربسیار بدیع درزیردست قدرت حق ورنك‌آمیزی نقاش هستی موبمو اجراء میشود وهر آنی وساعتی و روزی وماهی و سالی وقرنی و مرحله‌ای ازوجود وهستی زیرنظر ومورد عمل‌است تاخرده خرده پدید آید و بکمال‌رسد و به بی‌نهایت گراید.

درپیکره هستی یك‌پیغمبر ویا یك مومن صدها هزاربار وبلکه بیشتر وبیشتر تاآنجاکه بشمار نیاید موبمو ونکته‌بنکته قلم قدرت وآفرینش بکارمیرود وپی درپی‌آن‌را جلوه‌میدهد و هرآنچه در ساختمان‌یك‌روح‌وپیکر باایمان‌تابرسدبه‌پیمبران‌بکاررفته همه آسمانی وازفراز آمده‌است‌زیراهمه‌عقل‌است وهمه‌نوراست وهمه‌احسانست‌وهمه‌خیراست‌وهمه‌هدایت‌است‌وهمه‌لطافت‌است‌وهمه پاکی وطهارت آنجاکه برای‌این‌خیرات آسمانی مادی‌ومعنوی‌پذیرشی نیست‌وآنجاکه قلم‌فیوضات‌سرشارخداوندی‌درنمیگیردسیاه چال‌تاریك طبیعت‌است ودرآنجا هرچه خودنماید ودر ادراك درآید کفرو گمراهی‌است، در میان همه ابزار ورنگها ومایه‌هائیکه ازآن وجودپیغمبر ومومنی برآید ویا کافری‌خود نمایدهمان اختیاروحسن استقبال ویا پشت‌دادن بحق وآویختن بوبال است که ازخود انسان میسراست، وهر سرشتی با اینکه خدا ساخته‌است خودساخته هم‌هست وخود انسان است که بادست قدرت‌آفرینش همکاری دارد وخودرا میسازد. **لیس للانسان الاماسعی.**

اسراروجود انسان گرچه بسیار پیچیده‌است ولی لطیف‌ترین گوهر ناپیدای‌آن‌را دل‌خوانندو همان‌را جان‌وروان بشردانند وچون براثر پرورش‌درست باوج کمال خودرسد مقام نبوت رایابد و هر دلی‌را صاحبدلی درخور است وپیکره وکالبد مناسبی‌دارد پیکره‌دل پیغمبران درآن مقام‌است که‌جان ودل مومنان‌را شایدوپیکره دل‌مومنان ازآن پائین‌تر باشد، این‌همه درفراز جهان هستی‌است، در این جهان‌ماده است که همه درهم آمیخته ومومن وکافربهم ساینداواز گریبان هم درآیند ونمایش‌یکدیگر

٢ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسن، عن النضر بن شعيب ، عن عبدالغفّار الجازي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ خلق المؤمن من طينة الجنّة و خلق الكافر من طينة النّار ؛ وقال : إذا أراد الله عزّ وجلّ بعبد خيراً طيّب روحه وجسده فلا يسمع شيئاً من الخير إلاّ عرفه ولا يسمع شيئاً من المنكر إلاّ أنكره ؛ قال و سمعته يقول : الطينات ثلاث : طينة الأنبياء والمؤمن من تلك الطينة إلاّ أنّ الأنبياء هم من صفوتها ، هم الأصل ولهم فضلهم و المؤمنون الفرع من طين لازب ، كذلك لا يفرّق الله عزّ وجلّ بينهم و بين شيعتهم.

وقال : طينة النّاصب من حماء مسنون وأمّا المستضعفون فمن تراب لا يتحوّل مؤمن عن إيمانه و لا ناصب عن نصبه ولله المشيئة فيهم .

٣ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن صالح بن سهل قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : جعلت فداك من أيّ شيء خلق الله عزّ و جلّ طينة المؤمن ؟ فقال : من طينة الأنبياء ، فلم تنجس أبداً .

را بخود گیرند دل وروان مومنی در تیره گی کردار کافری اندرشود ودل وروان کافری چهره رفتار مومنی رابنماید ،

سرنوشت بشرهم همان روشی است که درزندگی اورخ دهدودفتریست که هستی اورا اندربردارد وخود اواست که اوراق این دفتر رابدست خودهرروزوهرشب ودر هرفرصت وپیش آمد امضاء میکند ، وبهتر است که رموز واخبار این باب وآنچه درزمینه آنست درروش وسیرخود انسان جستجو کنیم که در این جهان محسوس دارد ودنبال یك سابقه نامرئی دیگر برای او نگردیم پیدایش تن انسان دراین جهان بسی از نظر سابقه روشن است، عناصریست بهم پیوسته واخلاطی بهم آمیخته واین اخبار بدان نظری ندارند روح ومعنای انسان هم ازاین جهان برخیزد وگرچه ازجهانی بس بلند وارجمند دراو درآویزد.

٢ـ از امام صادق(ع) که فرمود: براستی خدای عزوجل مومن رااز سرشت بهشتی آفریده وکافر رااز سرشت دوزخی وفرمود: چون خداعزوجل خیر بنده ای راخواهد جان وتنش را پاك کند وخیری را نشنود جزآنکه آنرابداند وبفهمد وهیچ بدی وزشتی رانشنود جزآنکه آنرا بدارد، گوید: شنیدم که آنحضرت میفرمود: سرشت برسه گونه باشد(١) سرشت انبیاء، مومن هم ازهمان سرشت باشد جزآنکه پیغمبران ازبرگزیده آنند ودرآن اصل باشند وبرتری دارند ومومنان فرع آنند ازسرشتی بایست آن، ازاین رو خداعزوجل میان پیمبران وپیروانشان جدائی نیندازد وفرمود (٢) سرشت ناصبی است که از سیاه چال بدبوئی است (٣) مستضعفان که ازسرشت خاك معمولی باشند، مومن ازایمان خود برنگردد وناصبی ازبدکیشی خود ومستضعفان وابستهٔ خواست خدایند.

٣ـ ازصالح بن سهل، گوید بامام صادق(ع) گفتم قربانت خدای عزوجل سرشت مومن را از چه آفریده است؟ فرمود ازسرشت پیمبران وهرگز پلید نگردد.

٤ـ محمّد بن يحيى وغيره ، عن أحمد بن محمّد وغيره ، عن محمّد بن خلف ، عن أبي نهشل قال: حدّثني محمّد بن إسماعيل، عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ وجلّ خلقنا من أعلى عليّين، وخلق قلوب شيعتنا ممّا خلقنا منه وخلق أبدانهم من دون ذلك، وقلوبهم تهوي إلينا لأنّها خلقت ممّا خلقنا منه، ثمّ تلا هذه الآية: «كلّا إنّ كتاب الأبرار لفي عليّين ☆ وما أدراك ما عليّون ☆ كتاب مرقوم يشهده المقرّبون» و خلق عدوّنا من سجّين و خلق قلوب شيعتهم ممّا خلقهم منه و أبدانهم من دون ذلك ، فقلوبهم تهوي إليهم ، لأنّها خلقت ممّا خلقوا منه ، ثمّ تلا هذه الآية: «كلّا إنّ كتاب الفجّار لفي سجّين ☆ وما أدراك ما سجّين ☆ كتاب مرقوم ☆ ويل يومئذ للمكذّبين»

٥ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد و غير واحد ، عن الحسين بن الحسن جميعاً عن محمّد بن أورمة ، عن محمّد بن عليّ ، عن إسماعيل بن يسار ، عن عثمان بن يوسف قال : أخبرني عبدالله بن كيسان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : جعلت فداك أنا مولاك ، عبدالله بن كيسان ، قال : أمّا النسب فأعرفه و أمّا أنت ، فلست أعرفك، قال : قلت له: إنّي ولدت بالجبل ونشأت في أرض فارس وإنّني أخالط النّاس في التجارات و غير ذلك ، فأخالط الرّجل فأرى له حسن السّمت وحسن الخلق و[كثرة] أمانة ، ثمّ أفتّشه فأتبيّنه عن عداوتكم و أخالط الرجل فأرى منه سوء الخلق وقلّة أمانة وزعارة ثمّ أفتّشه فأتبيّنه عن ولايتكم ، فكيف يكون ذلك ؟

٤ـ ازابيحمزه ثمالى گويد ازامام باقر(ع) شنيدم ميفرمود، براستى خداجل وعز ما را از اعلا عليين آفريد ودل شيعه مارا ازآن آفريدكه مارا آفريدوتن آنهارا ازدرجه نازلتر آفريد،دل درهواى مادارند زيرا دل آنها باماهم سرشت است سپس اين آيه را خواند (١٨ـ٢١ـ المطففين) نه هرگز براستى كتاب نيكان درعليين است تو ندانى كه عليين چيست؟ كتابى نوشته شده كه مقربان برآن گواهند ـ فرمود دشمن مارا ازسجين آفريد ودل شيعه آنهارا ازآن آفريدكه خودشان راآفريد و تن آنهارا از آنچه جزآنست ودلشان درهواى آنهااست زيرا باآنها هم سرشت باشند، سپس اين آيه را خواند(٧ ـ ١٠ ـ المطففين) نه هرگز براستى كتاب هرزه كاران درسجين باشد و تو ندانى كه سجين چيست ؟ كتابى است نبشته، واى دراين روز برمكذبان.

شرحـ ازمجلسى ره ـ اين خبر خودش درباب خلق ابدان ائمه(ع) در كتاب حجت گذشت ،

٥ـ ازعبدالله بن كيسان ازامام صادق(ع) گويد باو گفتم قربانت من عبدالله بن كيسان چاكر شماهستم، فرمود نژادتورا ميشناسم ولى خودترا نميشناسم (يعنى شيعه بودنت را نميدانم ـ ازمجلسى ره) گويد بآنحضرت گفتم من در كوهستان زائيده شدم ودرسرزمين فارس بزرك شدم. من دربازرگانى وجزآن بامردم آميزش دارم، بامردى درآميزم و ببينم كه خوشرفتار و نيكوكردار است وخوش اخلاق و امانتدار است واو را وادرسم و بفهمم باشما دشمن است وبامردى آميزش كنم وازاو بدرفتارى و بى پروائى در امانت و درندگى و كج خلقى (فساد و تبه كارى خل) بينم واورا وادرسم و بفهمم كه دوست شمااست، اين چگونه

فقال لي : أما علمت يا ابن كيسان أنّ الله عزّ وجلّ أخذ طينة من الجنّة و طينة من النّار فخلطهما جميعاً ، ثمّ نزع هذه من هذه ؛ وهذه من هذه ، فمارأيت من أُولئك من الأمانة وحسن الخلق و حسن السّمت فممّا مسّتهم من طينة الجنّة وهم يعودون إلى ماخلقوا منه ، و مارأيت من هؤلاء من قلّة الأمانة وسوء الخلق و الزعارة ، فممّا مسّتهم من طينة النّار و هم يعودون إلى ما خلقوا منه .

٦ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن خالد ، عن صالح بن سهل قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : المؤمنون من طينة الأنبياء ؟ قال نعم .

٧ ـ عليّ بن محمّد ، عن صالح بن أبي حمّاد ، عن الحسين بن يزيد ، عن الحسن بن عليّ ابن أبي حمزة ، عن إبراهيم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ لمّا أراد أن يخلق آدم عليه السلام بعث جبرئيل في أوّل ساعة من يوم الجمعة ، فقبض بيمينه قبضة بلغت قبضته من السماء السابعة إلى السّماء الدنيا ، و أخذ من كلّ سماء تربة و قبض قبضة أُخرى من الأرض السّابعة العليا إلى الأرض السّابعة القصوى .

فأمر الله عزّ وجلّ كلمته فأمسك القبضة الاُولى بيمينه والقبضة الاُخرى بشماله ، ففلق الطين فلقتين فذرا من الأرض ذرواً و من السماوات ذرواً فقال للّذي بيمينه : منك الرّسل

میشود؟ بمن فرمود: ای پسر کیسان براستی خداعزوجل از سرشت بهشت وسرشت دوزخ بر گرفت و آنها را باهم درآمیخت واین دو ازهم بخود بر گرفتند، تودرآنها هرچه امانتداری وخوشرفتاری وخوش روشی بینی از آنست که با سرشت بهشتی سائیده‌اند وآنها بر گردند بدانچه از آن آفریده شدند و آنچه دراینان از بی‌بروائی درامانت وبد خلقی ودرندگی و تباهی بینی از آنست که سرشت دوزخی بآنها سائیده واثر کرده وآنها بر گردند بدانچه ازآن آفریده شدند.

شرحـ مجلسی گفته مقصود از **نزع هذه من هذه** اینست که مؤمن ازصلب کافر درآید وکافر ازصلب مؤمن وآمیزش درعالم اجسام است که باهم مخلوط شدند وازهم دیگر کسب اخلاق کردند و برخی گفته‌اند مقصود **معنی نزع** الخ اینست که سرشت بهشت ازسرشت دوزخ بر کنده شده وسرشت دوزخ ازسرشت بهشت پس از آنکه باهم سائیده‌اند ـ تدبر کن،

٦ـ از صالح بن سهل گوید: از امام صادق «ع» پرسیدم، مؤمنان ازسرشت پیغمبرانند؟ فرمود آری

٧ـ ازامام صادق(ع) فرمود: چون خداعزوجل خواست آدم را بیآفریند جبرئیل را در نخستین ساعت روزجمعه فرستاد وبا دست راست خود مشتی بر گرفت که ازآسمان هفتم تاآسمان دنیارا فراداشت واز هرآسمانی تربتی در کف خود برداشت ومشتی دیگر بر گرفت که از هفتمین زمین بلند تا هفتمین زمین دورتررا درآن فراگرفت و خداعزوجل دستور داد تامشت نخست رابا دست راستش نگهداشت و

والأنبياء والأوصياء والصدّيقون والمؤمنون والسعداء و من اُريد كرامته، فوجب لهم ماقال كما قال، وقال للّذي بشماله : منك الجبّارون والمشركون والكافرون و الطواغيت و من اُريد هوانه و شقوته ، فوجب لهم ما قال كما قال ، ثمّ إنّ الطينتين خلطتا جميعاً ، وذلك قول الله عزّ وجلّ : «إنّ الله فالق الحبّ والنوى» فالحبّ طينة المؤمنين الّتي ألقى الله عليها محبّته والنوى طينة الكافرين الّذين نأوا عن كلّ خير وإنّما سمّي النوى من أجل أنّه نأى عن كلّ خير وتباعد عنه و قال الله عزّ وجلّ : «يخرج الحيّ من الميّت ومخرج الميّت من الحيّ » فالحيّ : المؤمن الّذي تخرج طينته من طينة الكافر و الميّت الّذي يخرج من الحيّ : هو الكافر الّذي يخرج من طينة المؤمن فالحيّ : المؤمن ، و الميّت : الكافر وذلك قوله عزّ و جلّ : «أومن كان ميتاً فأحييناه » فكان موته اختلاط طينته مع طينة الكافر وكان حياته حين فرّق الله عزّ وجلّ بينهما بكلمته كذلك يخرج الله عزّ و جلّ المؤمن في الميلاد من الظلمة بعد دخوله فيها إلى النور ويخرج الكافر من النّور إلى الظلمة بعد دخوله إلى النّور و ذلك قوله عزّ وجلّ : «لينذر من كان حيّاً ويحقّ القول على الكافرين».

دیگر مشت را بادست چپش و آنچه درمشت داشت دوبار درشکافت وازآنچه اززمین بوددرپاشید وازآنچه هم ازآسمان بود در پاشید، پس بدانچه دردست راست داشت گفت ازتو است رسولان و پیغمبران و اوصیاء وصدیقان ومؤمنان و سعادتمندان و هر کس ارجمندش خواستم ـ وآنچه گفت برایشان چنانچه گفت بایست شد ـ وبدانچه دردست چپ داشت گفت ازتو است جباران ومشرکان وکافران وسرکشان و هر که خواری وبدبختی اوراخواهم ـ وبرایشان آنچه را گفت چنانچه گفت بایست شد ـ سپس هردوسرشت درهم آمیختند واینست تفسیر قول خداعزوجل (۹۵ ـ الانعام) براستی خداوند شکافنده دانه و هسته است ـ دانه سرشت مومن است که خدا دوستی خودرا درآن افکنده وهسته سرشت کافر است که ازهر خیری بدورند وآن را «نوی» تعبیر کرده برای آنکه ازهرخیری بدورند و ازآن دوری جویند و خدا عزوجل فرموده برآرد زنده راازمرده وبرآرنده مرده است اززنده ـ زنده مومنی است که سرستش از سرشت کافری برآید ومرده ایکه اززنده برآید همان کافریست که از سرشت مومن در آید ، زنده مومن است ومرده کافر واینست تفسیر قول خدا عزوجل (۱۲۲ ـ الانعام) وآیا کسیکه مرده است و او را زنده کردیم (چون کسی است که در تاریکیها است) مرگش آمیزش سرشت او است با سرشت کافر و زنده شدنش آنگاه است که خدای عزوجل بفرمان خود آنها را ازهم جدا سازد هم چنین خدا عزوجل مومن را درهنگام زایش ازآن تاریکی که درآن اندراست بروشنی برآرد وکافررا ازنوریکه درآن اندراست بتاریکی برآرد واینست تفسیر قول خداعزوجل (۷۰ ـ یس) تا بیم دهد هر که زنده است وپا برجا شود فرمان حق برکافران.

شرح ـ از مجلسی ره ـ بدانکه آنچه دراین باب و برخی بابهای آینده است از اخبار متشابهه

و بسیار مشکل است ومایه توهم جبر وسلب اختیار است و اصحاب ما رضوان‌الله علیهم در حل آنها چند رشتهٔ دارند:

۱ـ آنچه اخباریها درباره آن گفته‌اند که مابطور اجمال آنها را باورداریم واعتراف کنیم که حقیقت‌مقصود وعلت صدور آنهارا نمیدانیم وعلم آن‌را بخودائمه واگذاریم.

۲ـ حمل آنها برتقیه چون موافق روایات عامه ومذاهب اشاعره وجبریه‌اند که‌اکثر آنانند.

۳ـ اینها کنایه از اینست که خدا میدانسته هردسته‌ای بچه سرانجامی رسندزیرا خداوند سبحان هنگام آفرینش نوع‌انسان میدانست که هر کدام چه سرانجامی‌دارند واین بدان ماند که هر کدام رااز سرشت جدائی آفریده.

٤ـ این اخبار کنایه از اختلاف آمادگی وقابلیت افراد بشراست واین حقیقتی است روشن که نمیتوان آن‌را انکار کرد زیرا هیچ‌خردمندی نپذیرد که پیغمبر وابوجهل یکسان بودند در استعداد و قابلیت واین مستلزم سقوط تکلیف نیست زیرا خداوند به‌پیغمبر درخور استعداد و آمادگی او تکلیف کرده‌است و اورا مامور تحصیل کمالاتی وتحمل ریاضاتی ساخته که احدی‌را بدان مکلف نکرده‌است وبابوجهل هم درخوراستعداداوتکلیف کرده‌است و اورا نسبت بهیچ گونه شروفسادی‌مجبورنساخته.

٥ـ خدا درعالم ازپیش ازآفرینش پیکر همه مردم را آزموده و هر کدام از روی اختیار راه خیر ویا شررا برگزیده‌اند وسپس خوبان‌را از سرشت‌خوب و بدان‌را ازسرشت‌بدی که‌اختیار کرده‌اند آفریده‌است ـ پایان نقل ازمجلسی‌ره.

من گویم ـ وجه‌سیاق‌این‌روایات رادرشرح‌خبر اول‌این‌باب‌بیان کردیم وعیان نمودیم که‌این‌اخبار درمقام اثبات یك‌جهانی برای انسان پیش‌ازاین‌جهان نیستند بلکه درمقام‌شرح‌پیدایش تدریجی‌انسانند واین بیان عوامل خیروشری‌است که‌انسان درمحیط‌آن‌پدیدشود وپرورش یابد وباختیار خود بسوئی رو کند واز بهشتیان گردد یابدوزخیان پیوندد.

شرح ـ ازمجلسی‌ره ـ درشرح شکافتن آنچه درمشت بوده گوید:

سوم آنچه یکی‌از افاضل گفته است که شکافتن کنایه ازجدا کردن آن‌مقداری از هر دو ماده است که بکارخلق انسان میخورد و همانا مقداری ازهر دوی‌آنها جداشده برای آنکه درضمن آنها موادی بوده که دخیل درخلق انسان نبوده وماده کونیات دیگر بودند پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ ظاهر اینست که فلقتین مصدراست ومفعول مطلق‌عددیست یعنی دوبار آنچه درمشت بود ازهم شکافت وزوائد آن‌را درپاشید تاجوهر مخصوص آفرینش‌انسان پاکیزه‌شد و بجاماند و این کنایه ازاینست که جوهر هستی انسان دوبار ازموجودات روح‌دار نباتی وحیوانی لطیف‌تر است‌یعنی یکبار ازموجودات گیاهی وبار دوم ازموجودات وجانداران حیوانی، زیراازنظر ترقی، ماده در نوع کلی‌صاحبان روح دوبار تصفیه‌میشود تابعالم انسان‌میرسد یکبار درعالم گیاهان که‌روح نمو دارند و باردیگر درعالم جانداران عمومی‌دیگر که‌بعلاوه حس‌و اراده دارند.

﴿باب آخر منه﴾

(وفيه زيادة وقوع التكليف الاول)

١ ـ أبوعليّ الأشعريّ و محمّدبن يحيى ، عن محمّد بن إسماعيل ، عن عليّ بن الحكم،عن أبان بن عثمان ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لوعلم الناس كيف ابتداء الخلق ما اختلف اثنان ، إنّ الله عزّ وجلّ قبل أن يخلق الخلق قال : كن ماء عذباً أخلق منك جنّتي و أهل طاعتي و كن ملحاً اُجاجاً أخلق منك ناري و أهل معصيتي ثمّ أمرهما فامتزجا ، فمن ذلك صار يلد المؤمن الكافر والكافر المؤمن ثمّ أخذ طيناً من أديم الأرض فعركه عركاً شديداً فاذاهم كالذرّ يدبّون ، فقال لأصحاب اليمين :إلى الجنّة بسلام، وقال لأصحاب الشمال : إلى النار ولااُبالي ، ثمّ أمر ناراً فاُسعرت ، فقال لأصحاب الشمال : ادخلوها ، فهابوها ، فقال لأصحاب اليمين : ادخلوها فدخلوها ، فقال : كوني برداً وسلاماً فكانت برداً و سلاماً فقال أصحاب الشمال: يا ربّ أقلنا فقال: قدأقلتكم فادخلوها ، فذهبوافهابوها ، فثمّ ثبتت الطاعة والمعصية فلايستطيع هؤلاء أن يكونوا من هؤلاء ؛ ولاهؤلاء من هؤلاء .

٢ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن ابن اُذينة ، عن زرارة أنّ رجلاً

﴿باب دیگری از آن﴾

ودراین باب وقوع تکلیف نخست،فزون است

١ـ ازامام باقر(ع) فرمود: اگرمردم میدانستند چگونه آفرینش آغاز شده است دو کس با هم اختلافی نداشتند، براستی خداعزوجل پیش از آنکه خلق را بیافریند فرمود: آبی خوشگوار باش تامن بهشت و فرمانبرانم را ازتو آفرینم، وآب شور وتلخی باش تا من دوزخ ونافرمانانم را ازتو بیافرینم ؟ این دوبا هم آمیختند وازاینست که مومن کافرزاید وکافر مومن، سپس سرشتی ازروی زمین برگرفت وسختش در هم مالید بناگاه مردمی پدیدشدند وچون مورچه بجنبیدند ، باصحاب یمین فرمود: باسلامتی بسوی بهشت وباصحاب شمال فرمود بسوی دوزخ، ومن باکی ندارم، سپس آتشی رافرمان داد تابرافروخت وباصحاب شمال فرمود، درآن درآئید، ازآن هراس کردند، باصحاب یمین فرمود درآن درآئید بدان درآمدند وفرمود سرد وسلامت باش وآن آتش برآنها سرد وسلامت شد پس اصحاب شمال گفتند: پروردگارا قرار مارا تجدید کن، فرمود تجدید کردم اکنون درآن درآئید، رفتند که درآیند وباز درهراس شدند و سپس طاعت ومعصیت ثبت شد ونتوانند اینان ازآنان باشند ونه آنان ازاینان.

٢ـ اززراره که مردی ازامام باقر(ع) پرسید ازقول خدا عزوجل (١٧٢ـ الاعراف) و آنگاه

سأل أباجعفر عليه السلام عن قول الله جلّ و عزّ : «وإذ أخذربّك من بني آدم من ظهورهم ذرّيّتهم و أشهدهم على أنفسهم ألست بربّكم قالوا بلى» إلى آخرالآية ، فقال و أبوه يسمع : حدّثني أبي أنّ الله عزّ وجلّ قبض قبضة من تراب التربة الّتي خلق منها آدم عليه السلام فصبّ عليها الماء العذب الفرات ثمّ تركها أربعين صباحاً ثمّ صبّ عليها الماء المالح الاُجاج فتركها أربعين صباحاً فلمّا اختمرت الطينة أخذها فعركها عركاً شديداً فخرجوا كالذرّ من يمينه و شماله و أمرهم جميعاً أن يقعوا في النار ، فدخل أصحاب اليمين ، فصارت عليهم برداً و سلاماً و أبى أصحاب الشمال أن يدخلوها.

۳ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن أبان بن عثمان عن محمّد بن عليّ الحلبيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ لمّا أراد أن يخلق آدم أرسل الماء على الطين ، ثمّ قبض قبضة فعركها ثمّ فرّقها فرقتين بيده ثمّ ذرأهم فاذاهم يدبّون ثمّ رفع لهم ناراً فأمر أهل الشمال أن يدخلوها فذهبوا إليها فهابوها فلم يدخلوها ثمّ أمر أهل اليمين أن يدخلوها فذهبوا فدخلوها فأمر الله جلّ وعزّ النار فكانت عليهم برداً وسلاماً ، فلمّا

که برگرفت پروردگار تو از آدمیزاده‌ها نژادشان را از پشتشان وآنان رابرخود گواه گرفت که : **آیا من پروردگار شما نیستم؟** گفتند چرا ـ تاآخر آیه (گواهیم،تانگوئید روزقیامت که‌ما بودیم ازاین بی‌خبر وغافل).

درپاسخ‌فرمود ـ وپدرش‌هم‌میشنود ـ که پدرم‌برایم‌بازگفت: براستی‌خدای‌عزوجل مشتی از خاکی که‌آدم را ازآن‌آفرید برگرفت وازآب گوارابرآن‌ریخت‌وآنرا چهل‌صباح وانهادوسپس‌ازآب تلخ و شور برآن ریخت وآنرا چهل‌صباح وانهاد وچون خمیرمایه شد آن‌را برگرفت وبسختی درهم مالیدو ازراست وچپ آن‌چون مورچکان برآمدند وبهمه فرمان‌داد درآتش روند واصحاب یمین‌رفتند وآتش برآنها سردوسلامت شد واصحاب شمال سرباززدند ازرفتن درآن.

شرح ـ واذاخذربك الخ ازبیضاوی یعنی نسل‌آنها را از پشت‌آنها برآورد چنانچه پی درهم متولد شوند و«من ظهورهم» بدل‌بعض‌ازکل‌است‌برای«من‌بنی‌آدم» ونافع‌وابوعمرووابن‌عامر ذریاتهم قرائت کرده‌اند.وآنها راگواه برخود ساخت که نیستم پروردگار شما ـ بوسیله نصب دلائل ربوبیت برای آنهـا ودرخود آنها شعوری آمیخت که آنرا بدانندوبفهمند.

۳ـ ازامام صادق(ع) فرمودبراستی خدا عزوجل چون‌خواست آدم‌را آفریند آب‌را برخاك‌روان کرد وسپس مشتی ازآن برگرفت وآن رامالش داد وبادست خودازهم‌جدا کرد ودوبخش‌نمودوآنها را درپاشید و بناگاه بجنبش درآمدند وسپس آتشی برای‌آنها برافراشت وباهل شمال فرمان‌داد در آن درآیند وبسوی آن‌رفتند واز آن هراس کردند ودر آن درنیامدند و سپس باهل‌یمین دستور داد تادر آن درآیند ورفتندودر آن‌درآمدند وخدابرآتش‌دستور‌داد‌تا‌بر آنها گلستان‌شد وچون اهل‌شمال‌چنان

رأى ذلك أهل الشمال قالوا : ربّنا أقلنا ، فأقالهم ، ثمّ قال لهم : ادخلوها فذهبوا فقاموا عليها ولم يدخلوها ، فأعادهم طيناً و خلق منها آدم عليه السلام . وقال أبوعبدالله عليه السلام : فلن يستطيع هؤلاء أن يكونوا من هؤلاء ولاهؤلاء أن يكونوا من هؤلاء قال : فيرون أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أوّل من دخل تلك النار فلذلك قوله جلّ وعزّ : «قل إن كان للرّحمن ولدٌ فأنا أوّل العابدين» .

(باب آخر منه)

١ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن داود العجلي ، عن زرارة ، عن حمران ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله تبارك وتعالى حيث خلق الخلق خلق ماء عذباً و ماء مالحاً اُجاجاً ، فامتزج الماءان ، فأخذ طيناً من أديم الأرض فعركه عركاً شديداً ، فقال لأصحاب اليمين وهم كالذرّ يدبّون : إلى الجنّة بسلام وقال لأصحاب الشمال : إلى النار ولا اُبالي . ثمّ قال:

دیدند گفتند پروردگارا برای ماتجدید قرار کن و ازما درگذر وخدا از آنها درگذشت وسپس فرمود درآن درآئید ورفتند برسر آن ایستادند ودر آن درنیامدند وخدا آنانرا بحال گل بازگردانیدوآدم رااز آن آفرید، امام صادق(ع) فرمود هرگز نتوانند اینان از آنان باشند ونه آنان از اینان شوند ، فرمود: بدانند (یعنی اهل بیت (ع) ازمجلسی ره) که رسولخدا (ص) اول کس بود که در آن آتش درآمد و از اینراه خدا جل وعز فرماید (۸۱ـ الزخرف) بگو اگربرای خدا پسری بود من اول پرستنده بودم.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ **قل ان کان للرحمن ولدالایة** ـ درتفسیرش وجوهی گفته شده.

۱ـ من نخست‌پرستنده از شماها بودم زیرا پیغمبر ازهمه داناتر بود بدانچه برای‌خدا درست یا نادرست است و سزاوارتر بود بتعظیم آنچه تعظیم را شاید و تعظیم پدر موجب تعظیم پسر او است و این مستلزم امکان فرزندداشتن خدانیست و پرستش‌او زیرا بساکه محالی مستلزم محالی باشد بلکه مقصود نفی آنست.

۲ـ مقصود اینست که اگر بگمان‌شما خدا فرزند دارد من اول کس باشم که خدارا بپرستم و او رایگانه شناسم.

۳ـ اگرخدا راپسری باشد من اول کس باشم که ازاو گریزانم.

٤ـ ان نافیه‌باشد ومعنی این‌باشد که‌نیست برای‌خدا پسری ومن‌اول‌پرستنده خدایم.

باب دیگر از آن

۱ـ ازحمران ازامام باقر(ع) براستی خداتبارك وتعالی چون خلق‌را آفرید آب خوشگواری آفرید وآب تلخ وشوری وهر دوآب‌را بهم‌آمیخت واز روی‌زمین گلی برگرفت وآنرا سخت مالید وباصحاب یمین که چون مورچه میجنبیدند، فرمود باسلامتی بسوی‌بهشت وباصحاب شمال‌فرمود بسوی

« ألست بربّكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنّا كنّا عن هذا غافلين » ثمّ أخذ الميثاق على النبيّين ، فقال : ألستُ بربّكم وأنّ هذا محمّدٌ رسولي ، وأنّ هذا عليٌّ أمير المؤمنين ؟ قالوا: بلى فثبتت لهم النبوّة و أخذ الميثاق على أُولي العزم أنّني ربّكم و محمّد رسولي و عليّ أمير المؤمنين و أوصياؤه من بعده ولاة أمري وخزّان علمي و أنّ المهديّ أنتصر به لديني وأُظهر به دولتي وأنتقم به من أعدائي وأُعبد به طوعاً و كرهاً قالوا : أقررنا يا ربّ وشهدنا ، ولم يجحد آدم ولم يقرّ فثبتت العزيمة لهؤلاء الخمسة في المهديّ ولم يكن لآدم عزمٌ على الاقرار به وهو قوله عزّ وجلّ :«ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسي ولم نجد له عزماً» قال: إنّما هو :فترك ثمّ أمر ناراً فأُجّجت فقال لأصحاب الشمال : أُدخلوها فهابوها ، وقال لأصحاب اليمين: أُدخلوها فدخلوها فكانت عليهم برداً وسلاماً ، فقال أصحاب الشمال : يا ربّ أقلنا ، فقال : قد أقلتكم اذهبوا فادخلوها ، فهابوها ، فثمّ ثبتت الطاعة والولاية والمعصية .

۲ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ،وعليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم ، عن حبيب السجستاني قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : إنّ الله عزّ وجلّ لمّا أخرج ذرّيّة آدم عليه السلام من ظهره ليأخذ عليهم الميثاق بالربوبيّة له وبالنبوّة لكلّ نبيّ فكان

دوزخ وباکی ندارم، سپس فرمود آیامن پروردگارشما نیستم؟ گفتند چرا گواهیم؛ تانگویند درقیامت که ما ازاین بی‌خبروغافل بودیم، سپس ازپیغمبران پیمان‌ستد وفرمود آیانیستم‌من پروردگارشما ؟واین‌محمد (ص) رسول من و این علی امیرمؤمنان ؟ گفتند چرا ؛ ونبوت برای آنها ثبت شد واز اولوالعزم باین مضمون پیمان ستد که :

براستی من پروردگارشمایم ومحمد رسول من‌است وعلی امیرمؤمنانست و اوصیائش پس از او والیان امرمنند وخزانه دارهای علم من و براستی عهدیست که من بوسیله اودینم‌رانصرت دهم‌ودولتم راظاهر کنم واز دشمنانم بدوانتقام کشم وبوسیله اوخواهی نخواهی پرستیده‌شوم، گفتندپروردگارا ماإقرار داریم و گواهیم ،آدم نه‌انکار کرد ونه اقرارآورد ومقام اولوالعزمی دراین پنج ثبت‌شد نسبت به‌مهدی وآدم تصمیم‌نگرفت که بدواقرار کند واینست تفسیرقول خداعزوجل(۱۱۵ـ طه) وهرآینه بتحقیق عهدی‌را عرضه کردیم برآدم وآن را فراموش کرد وتصمیمی در او نیافتیم ـ فرمود ـ همانا مقصوداز«نسی» دراینجا«ترك» است. سپس‌فرمودتاآتشی برافروخته‌شدوباصحاب شمال‌فرمان داددرآن درآئید واز آن هراسیدند وباصحاب یمین فرمود در آن درآئید، درآن درآمدند و بر آنها سرد و سلامت‌شد پس اصحاب شمال گفتند پروردگارا ازمابگذر فرمود ازشما گذشتم اکنون بروید ودر آن درآئیدپس ازآن هراسیدند ازآنجا است که طاعت وولایت ومعصیت ثبت‌شد .

۲ـ ازحبیب سجستانی، گوید: شنیدم‌امام باقر(ع) میفرمود: براستی چون خداعزوجل نژادآدم

أوّل من أخذ له عليهم الميثاق بنبوّته محمّدبن عبدالله ﷺ ثمّ قال الله عزّ و جلّ لآدم : انظر ماذا ترى ؟ قال : فنظر آدم عليه السلام إلى ذرّيّته وهم ذرٌّ قدملأوا السماء ، قال آدم عليه السلام : يارب ما أكثر ذرّيّتي ولأمرمّا خلقتهم، فماتريد منهم بأخذك الميثاق عليهم ؟ قال الله عزّ وجلّ :يعبدونني لايشركون بي شيئاً ويؤمنون برسلي ويتّبعونهم ، قال آدم عليه السلام: يارب فمالي أرى بعض الذرّ أعظم من بعض وبعضهم له نور كثيرٌ وبعضهم له نورٌ قليل وبعضهم ليس له نور؟ فقال الله عزّ وجلّ : كذلك خلقتهم لأبلوهم في كلّ حالاتهم ، قال آدم عليه السلام : يا ربّ فتأذن لي في الكلام فأتكلّم ؟ قال الله عزّ وجلّ : تكلّم فانّ روحك من روحي وطبيعتك [من] خلاف كينونتي: قال آدم :يارب فلو كنت خلقتهم على مثال واحد وقدر واحدو طبيعة واحدة وجبلّة واحدة وألوان واحدة وأعمار واحدة و أرزاق سواء لم يبغ بعضهم على بعض ولم يكن بينهم تحاسد ولا تباغض ولا اختلاف في شيء من الأشياء، قال الله عزّ وجلّ يا آدم بروحي نطقت وبضعف طبيعتك تكلّفت مالاعلم لك به وأنا الخالق العالم، بعلمي خالفت بين خلقهم وبمشيئتي يمضي فيهم أمري وإلى تدبيري وتقديري صائرون، لاتبديل لخلقي ، إنّما خلقت الجنّ والانس ليعبدون وخلقت الجنّة لمن أطاعني وعبدني منهم واتّبع رسلي ولاأبالي وخلقت النّار لمن كفربي و عصاني ولم يتّبع رسلي ولا أبالي ؛ وخلقتك وخلقت

رااز پشتش برآورد تاازآنها پیمان گیرد بپرورد گاری خود ونبوت هر پیغمبر، اول کس که بنبوت او پیمان گرفت ازآنان محمدبن عبدالله بود، سپس خداعزوجل بآدم فرمود: بنگرچه می بینی؟ فرمودآدم بنژاد خود نگاه کرد که مورچه وارفضای آسمانرا پر کردند، آدم گفت پرورد گارا وه‌چه بسیار است نژادمن، برای کاربزرگی آنهارا آفریدی. تواز آنها چه میخواهی که پیمان ازشان میستانی ؟ خدا فرمود برای آنکه مرابپرستندوچیزی را شریك من ندانند و برسولانم بگروند واز آنهاپیروی کنند آدم گفت پرورد گارا پس مراچه شده که برخی ذره‌ها را بزرگتر ازبرخی بینم وبرخی روشنی بسیار دارند وبرخی روشنی اندك وبرخی هیچ روشنی ندارند؟ خداعزوجل فرمود: چنین آنها راآفریدم تا آزمایش نمایم درهر حالی، آدم عرضکرد پرورد گارا بمن اجازه سخن میدهی تاسخنی گویم؟ خداعزوجل فرمود سخن بگو که جانت ازمن است وطبیعتت برخلاف هستی من است؟ آدم گفت پرورد گارا کاش همه را یکسان آفریده بودی بایك نمونه و یك اندازه و یکطبع ویکخو ویك رنك و با عمرهای برابرو روزیهای برابر تا بر یکدیگر ستم نکنند وبر یکدیگر حسد نبرند و دشمنی با هم نکنند و درهیچ چیزی اختلاف نکنند خدا عزوجل فرمود ای آدم بنیروی روح من گویا شدی و بسستی طبع خود آنچه را ندانی بزبان آوردی منم آفریدگارجهان، بدانش خود آفرینش آنان رامختلف ساختم وبخواست خودم امرم را در آنان اجراء کنم و بتدبیر و تقدیر من بگردند در آفرینشم تبدیلی نیست ، همانا جن و انس را آفریدم تا مرا بپرستند و بهشت را برای کسانی آفریدم که مرا اطاعت کنند و بپرستند و پیروی از رسولانم کنند- وباکی ندارم- دوزخ را آفریدم برای هر که بمن کافرشود و نافرمانی

ذرّيّتك من غير فاقة بي إليك وإليهم وإنّما خلقتك وخلقتهم لأبلوك وأبلوهم أيّكم أحسن عملاً في دار الدنيا في حياتكم و قبل مماتكم فلذلك خلقت الدُّنيا والآخرة والحياة و الموت والطاعة والمعصية و الجنّة والنّار و كذلك أردت في تقديري و تدبيري ، و بعلمي النافذ فيهم خالفت بين صورهم و أجسامهم و ألوانهم و أعمارهم و أرزاقهم و طاعتهم و معصيتهم ، فجعلت منهم الشقيّ و السعيد و البصير والأعمى والقصير والطويل والجميل والدميم والعالم والجاهل والغنيّ والفقير والمطيع والعاصي والصحيح و السقيم ومن به الزّمانة ومن لا عاهة به ، فينظر الصحيح إلى الّذي به العاهة فيحمدني على عافيته ، وينظر الّذي به العاهة إلى الصحيح فيدعوني ويسألني أن أُعافيه و يصبر على بلائي فأُثيبه جزيل عطائي ، وينظر الغنيّ إلى الفقير فيحمدني ويشكرني ، وينظر الفقير إلى الغنيّ فيدعوني ويسألني ، وينظر المؤمن إلى الكافر فيحمدني على ما هديته فلذلك خلقتهم لأبلوهم في السرّاء والضرّاء و فيما أُعافيهم وفيما أبتليهم و فيما أُعطيهم و فيما أمنعهم و أنا الله الملك القادر ، ولي أن أمضي جمع ما قدّرت على ما دبّرت ولي أن أُغيّر من ذلك ما شئت إلى ما شئت وأُقدّم من ذلك ما أخّرت وأُؤخّر من ذلك ما قدّمت وأنا الله الفعّال لما أُريد لا أُسأل عمّا أفعل وأنا أسأل خلقي عمّا هم فاعلون.

من کند و پیروی از رسولانم نکند و باکی ندارم، تورا آفریدم و نژادت را آفریدم بی نیازی بتوو فرزندانت و همانا تورا و آنها را آفریدم تا تورا بیازمایم و آنان را بیازمایم که کدام در داردنیا کردار بهتری دارید در زندگی وپیش از مردن خود. برای این آفریدم دنیا و آخرت ،وزندگی ومرك و طاعت و گناه را و بهشت و دوزخ را و همچنین اراده کردم در تقدیر وتدبیر خودم وبدانش نافذم درباره آنها میان صورت و جسم و رنك و عمر و رزق و طاعت و معصیت آنان اختلاف انداختم و از آنها شقی و سعید و بینا و کور و کوتاه و بلند و زیبا وزشت و دانا ونادان وتوانگر ودرویش ومطیع و عاصی و تندرست و بیمار و زمین گیر و بی عیب مقرر ساختم تا تندرست به معیوب بنگرد و مرا حمد کند بر عافیت خود و معیوب به تندرست نگاه کند و بدرگاهم دعا کند و از من خواهش کند که اورا عافیت بخشم وبه بلایم صبر کند تاعطای شایان ثوابم را باو دهم و توانگر بدرویش بنگرد ومرا سپاس گزارد وشکر کند و درویش به توانگر نگاه کند و بدرگاهم دعا کند و از من خواهش کند و مؤمن بکافر نگرد و مرا سپاس گزارد که او را رهنمودم؛ برای این آنها را آفریدم که درخوشی و ناخوشی آنها را بیازمایم و هم در آنچه آنان را عافیت دهم وهم درآنچه گرفتار سازم و در آنچه بآنها بدهم و در آنچه از آنها دریغ دارم و منم خدای ملك توانا و حق من است که هر چه مقدر کردم طبق تدبیر خودم اجراء کنم و حق من است که هرچه را از آن خواهم چنانچه خواهم تغییر دهم، هرچه از آن خواهم پیش دارم وهرچه راخواهم پس اندازم ومنم خدای فعال مایشاء از آنچه کنم بازپرسی ندارم و خلق خودرا ازهرچه کنند بازپرسی کنم.

٣ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن محمّدبن الحسين ، عن محمّدبن إسماعيل ، عن صالح بن عقبة ، عن عبدالله بن محمّد الجعفي وعقبة جميعاً ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله عزّوجلّ خلق الخلق فخلق من أحبّ ممّا أحبّ وكان ما أحبّ أن خلقه من طينة الجنّة و خلق من أبغض ممّا أبغض وكان ما أبغض أن خلقه من طينة النّار، ثمّ بعثهم في الظلال ـ فقلت : وأيّ شيء الظلال ؟ فقال : ألم تر إلى ظلّك في الشمس شيئاً وليس بشيء ـ ثمّ بعث منهم النبيّين فدعوهم إلى الاقرار بالله عزّوجلّ وهو قوله عزّوجلّ : «ولئن سألتهم من خلقهم ليقولنّ الله» ثمّ دعوهم إلى الاقرار بالنبيّين فأقرّ بعضهم و أنكر بعض ، ثمّ دعوهم إلى ولايتنا فأقرّ بها والله من أحبّ و أنكرها من أبغض وهو قوله: «ما كانوا ليؤمنوا بما كذّبوا به من قبل» ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام : كان التكذيب ثمّ .

((باب))

(أن رسول الله أول من أجاب وأقر لله عزوجل بالربوبية)

١ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن الحسن بن محبوب ، عن صالح بن سهل عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ بعض قريش قال لرسول الله صلى الله عليه وآله : بأيّ شيء سبقت الأنبياء وأنت بعثت

---

٣ ـ از امام باقر (ع) فرمود براستی خدا عزوجل خلق را آفرید وهر که را دوست داشت از آن آفرید که دوست داشت و آنچه را دوست داشت این بود که او را از سرشت بهشت آفرید و هرچه را دشمن داشت از آنچه آفرید که بد داشت و آنچه را که بد داشت این بود که اورا از سرشت دوزخ آفرید، سپس آنها را بسایه‌ای فرستاد ، من گفتم سایه چیست؟ در پاسخ فرمود تو سایه خود را در برابر خورشید نمیبینی که چیزیست ودر حقیقت چیزی نیست، سپس پیغمبران را از میان آنها برانگیخت و آنان را باقرار بخدا عزوجل دعوت کرد و اینست تفسیر قول خدا عزوجل (٨٧ ـ الزخرف) و اگر از آنها بپرسی، چه کسی شما را آفریده، گویند خدا ، سپس مردم را دعوت کرد تا اقرار کنند به پیمبران و برخی اقرار کردند و برخی انکار نمودند، سپس آنان را بولایت ما دعوت کرد، بخدا هر که را دوست داشت اقرار کرد وهر که را دشمن داشت انکار کرد و اینست تفسیر قول خدا (١٠١ ـ الاعراف) نبودند که ایمان آورند بدانچه پیش از آن انکار کرده بودند، سپس امام باقر (ع) فرمود تکذیب از آنجا است،

(باب)

دراینکه رسولخدا «ص» اول کس بود که پاسخ گفت و بربوبیت خدا عزوجل اقرار کرد

١ ـ از امام صادق (ع) فرمود یکی از قریش به رسولخدا (ص) گفت بکدام چیز تو بر پیغمبران پیشی جستی با اینکه در پایان آنها مبعوث شدی و خاتم آنهائی؟ در پاسخ فرمود: من نخست کس بودم که بپروردگارم ایمان آوردم و نخستین کس بودم که پاسخ گفتم آنگاه که خدا پیمان از پیغمبران ستد و آنهارا برخودش گواه گرفت که :

آخرهم و خاتمهم؟ فقال : إنّي كنت أوّل من آمن بربّي وأوّل من أجاب حيث أخذ الله ميثاق النبيّين وأشهدهم على أنفسهم ألست بربّكم ، فكنت أنا أوّل نبيّ قال بلى ، فسبقتهم بالاقرار بالله عزّ وجلّ .

۲ ـ أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن خالد ، عن بعض أصحابنا ، عن عبدالله بن سنان قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : جعلت فداك إنّي لأرى بعض أصحابنا يعتريه النزق والحدّة والطيش فأغتمّ لذلك غمّاً شديداً وأرى من خالفنا فأراه حسن السمت ـ قال: لا تقل حسن السمت فانّ السمت سمت الطريق ولكن قل حسن السيماء ، فانّ الله عزّ وجلّ يقول : «سيماهم في وجوههم من أثر السجود» ـ قال : قلت : فأراه حسن السيماء وله وقار فأغتمّ لذلك ، قال : لا تغتمّ لما رأيت من نزق أصحابك ولما رأيت من حسن سيماء من خالفك ، إنّ الله تبارك وتعالى لمّا أراد أن يخلق آدم خلق تلك الطينتين ، ثمّ فرّقهما فرقتين ، فقال لأصحاب اليمين: كونوا خلقاً باذني ، فكانوا خلقاً بمنزلة الذرّ يسعى ، وقال لأهل الشمال : كونوا خلقاً باذني ، فكانوا خلقاً بمنزلة الذرّ ، يدرج ، ثمّ رفع لهم ناراً فقال : اُدخلوها باذني ، فكان أوّل من دخلها محمّد صلى الله عليه وآله وسلم ثمّ اتّبعه اُولوا العزم من الرّسل وأوصياؤهم وأتباعهم ، ثمّ قال لأصحاب الشمال: ادخلوها باذني ، فقالوا : ربّنا خلقتنا لتحرقنا ؟ فعصوا ، فقال لأصحاب اليمين: اخرجوا باذني من النّار ، لم تكلم النّار منهم كلماً ، ولم تؤثّر فيهم أثراً ، فلمّا

آیا نیستم من پروردگار شما؟ پس من نخست پیغمبر بودم که گفتم، بلی و در اقرار بخدا عزوجل بر آنها پیشدستی کردم .

۲ـ ازعبدالله بن سنان، گوید بامام صادق(ع) گفتم قربانت من مینگرم که برخی هم مذهبان ما گرفتار خشم و کج خلقی میشوند و از این بسختی غمنده میشوم و مینگرم که در مخالفان ما کسانی هستند خوش روش؛ فرمود خوش روش نگو زیرا روش روش راه را گویند ولی بگو خوش سیماء زیرا خداعزوجل فرماید (۲۹ـ الفتح) سیمای آنان در چهره شان ازاثر سجده است، گوید گفتم اورا خوش سیما بینم وبا وقار و ازاینراه هم غمندم گردم ، در پاسخ فرمود غمنده مباش از آنچه در هم مذهبان خود بدخلقی دیدی و در مخالفان خود خوش خلقی، براستی خدای تبارك و تعالی چون خواست آدم را بیافریند این هردوسرشت راآفرید وآنها را دوبخش کرد و باصحاب یمین فرمود شما باجازه من خلقی باشید و خلقی شدند چون مورچگان میکوشیدند و باهل شمال فرمود باجازه من خلقی باشید خلقی شدند چون مورچگان میلولیدند، سپس آتشی برای آنها برافراشت و فرمود باجازه من در آن در آئید و نخست کس که در آن درآمد محمد (ص) بود سپس رسولان اوالعزم و اوصیاء و پیروانشان در آن در آمدند، سپس باصحاب شمال فرمود: باذن من در آن درآئید، در پاسخ گفتند، پروردگارا ما را آفریدی تامارابسوزانی ونافرمانی کردند، پس باصحاب یمین فرمود باجازه من ازآتش درآئید ، آتش درآنها زخمی پدیدنکرده بودوچون اصحاب شمال آنهارادیدند گفتند، پروردگاراما

رآهم أصحاب الشّمال، قالوا : ربّنا نرى أصحابنا قد سلموا فأقلنا ومرنا بالدّخول ، قال: قد أقلتكم فادخلوها ، فلمّا دنوا وأصابهم الوهج رجعوا فقالوا : يا ربّنا لاصبر لنا على الاحتراق فعصوا ، فأمرهم بالدّخول ـ ثلاثاً ـ كلّ ذلك يعصون ويرجعون وأمرا ُولئك ـ ثلاثاً ـ كلّ ذلك يطيعون ويخرجون ، فقال لهم : كونوا طيناً باذني فخلق منه آدم، قال: فمن كان من هؤلاء لايكون من هؤلاء ومن كان من هؤلاء لايكون من هؤلاء ومارأيت من نزق أصحابك وخلقهم فممّا أصابهم من لطخ أصحاب الشّمال و مارأيت من حسن سيماء من خالفكم و وقارهم فممّا أصابهم من لطخ أصحاب اليمين .

۳ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن عليّ بن إسماعيل ، عن محمّد بن إسماعيل ، عن سعدان بن مسلم ، عن صالح بن سهل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سئل رسول الله صلى الله عليه وآله بأيّ شيء سبقت ولد آدم؟ قال: إنّي أوّل من أقرّ بربّي ، إنّ الله أخذ ميثاق النبيّين وأشهدهم على أنفسهم

می بینیم اصحاب شمال سالمند از ما در گذر و باما تجدید قرار کن و بما فرمان بده که در آئیم ، فرمود، من از شما در گذشتم، در آتش در آئید، چون نزدیك آن شدندوسوز آتش بآنها رسید، بر گشتند و گفتند پروردگارا ما بر سوختن شکیبا نیستیم و نافرمانی کردند و تا سه بارفرمان در آمدن در آتش بآنها رسید و هربار نافرمانی کردند و بر گشتند و آنان را سه بار دستور ورود داد و هر سه بار اطاعت کردند و بیرون شدند ، پس بآنها فرمود همه باجازه من گل شوید و آدم را از آن آفرید، گفت، هر که از آنانست از اینان نیست و هر که از اینانست از آنان نیست، آنچه از سبکی و کج خلقی یارانت بینی از آلودگی آنان با اصحاب شمال است و آنچه از نیکوئی سیمای مخالفان خودتان ووقارشان بینی ازجنبش بااصحاب یمین بآنها سرایت کرده است.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ ممکن است که گفت مقصود اینست که چون خدای تعالی در آفرینش آدم و سرشت او موجبات خیر وشر هردو را نهفته و دانسته که در نژاد او سعادتمندان و اشقیاء هردوهستند و آدم را با این سابقه دانستن آفریده گویا آنها را بهم در آمیخته و چون اولاد آدم بطبع خود اجتماعی هستند در دار دنیا از آمیزش ومصاحبت نا گزیرند و سعادتمندان کسب صفات بد کنند به واسطه آمیزش با اشقیاء و بعکس وگویا اینکه فرموده از آلودگی باصحاب شمال است اشاره باین معنی باشد و چون علت عمده اینکه سعادتمندان صفات اشقیاء را کسب کنند استیلاء پیشوایان جابرو پیروان آنها است بر پیشوایان حق و پیروان آنها و خدا دانسته که مؤمنان بخاطر استیلاء اهل باطل مرتکب گناهان میشوند وبرای آنکه پیشوای حق زمام آنهارا بدست ندارد و بتدبیر آنها فرصتش ندهند؛ خدا آنهامعذوردارد واز آنهابگذرد و پیشوایان جورو پیروان آنهارا بسبب جرائم مؤمنان عذاب کند.

۳ ـ ازصالح بن سهل ازامام صادق(ع) فرمود سئوال شد ازرسولخدا بکدام چیز بر تمامی فرزندان آدم پیشی جستی؟ فرمود من نخست کس بودم که بپروردگارم اقرار کردم، خدا از پیمبران پیمان ستد

ألستُ بربّكم قالوا بلى ، فكنتُ أوّل من أجاب .

((باب))

۞(كيف اجابوا وهم ذر؟)۞

۱ـ عليٌّ بن إبراهيم ،عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي بصير قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : كيف أجابوا وهم ذرٌّ؟ قال : جعل فيهم ما إذا سألهم أجابوه ، يعني في الميثاق ،

وآنهارا برخودش گواه گرفت که **آیا نیستم من پروردگار شما؟** گفتند چرا، پس من نخست کس بودم که پاسخ گفتم

(باب)

چگونه پاسخ دادند با اینکه ذره‌ای بودند؟

۱ـ از ابی بصیر، گوید بامام صادق(ع) گفتم، چگونه پاسخ دادند با اینکه ذر بودند؟ فرمود، در آنها قرارداد آنچه را که چون از آنها بپرسند بتوانند پاسخ گویند باو ـ یعنی درعالم میثاق.

شرحـ از مجلسی ره ـ بدانکه آیات واخبار وارده درباره میثاق راخرد بیشتر مردم ازدرك آن قاصر است ودر مورد آنها چندروش است:

۱ـ روش محدثان واهل ورع که میگویند بظاهر آنها ایمان آریم و گرد توجیه وتاویلشان نگردیم

۲ـ حمل آنها برمجاز واستعاره و بیان مثل.

۳ـ حمل آنها براخذ میثاق در عالم تکلیف پس از کمال عقل ببرهان و دلیل ودر اینجا برخی ازآنچه اصحاب ما ومخالفان گفته‌اند ذکر کنیم ـ ازآنجمله است آنچه شیخ مفید (ره) درپاسخ مسائل سرویه گفته است درپاسخ این سؤال که:

چه فرماید ادام الله تأییده درمعنی اخبار وارده از ائمه هادیه (ع) درباره اشباح و خلق ارواح پیش از آدم بدو هزار سال ودر باره اخراج نژاد از پشتش بصورت مورچه ودر معنی قول رسول خدا (ص) که ارواح جنود مجنده بودند و آنچه هم را شناختند الفت گیرند و آنچه ناشناس ماندند از هم جدا باشند.

پاسخ ـ باتوفیق ازخدا اخباریکه نام اشباح دارد الفاظ مختلف دارند ومعانی متضاد وپایه ومایه اباطیل غلاتند تاآنکه گوید خبردرست اشباح همانست که ثقات آورده‌اند باین مضمون که آدم اشباح نورانی درعرش دید واز خدا درباره آنها پرسید وپاسخ شنید که اشباح رسول وامیرالمؤمنین وحسنین وفاطمه است الخ تاآنکه گوید واما حدیث اخراج ذریه از پشت آدم بصورت ذر بااختلاف لفظ و معنی وارداست و درست اینست که ذریه رااز پشت اوچون ذر برآورد وافق را باآنها پر کرد و برخی را نورپاك وبرخی راظلمت محض وبعضی رانور باظلمت وانمود، چون آدم آنهارا دید ازفزونی و اختلافشان عجب کرد وعرضکرد پروردگارا اینان چه‌اند ؟

خدا عزوجل فرمود اینان ذریه‌تواند میخواست همه‌را باو معرفی کند و سراسر آفاق رابآنهاپر کند وباو بفهماند که‌نژادش چون مورچه فزونندتاقدرتش‌را باوبفهماندواورا باتصال نسل‌و کثرت نفوس مژده دهد و خبر راتاآخر نقل کرده و گفته است خدا باین‌وسیله آدم رااز نژاد خود آگاه کرد و آنها را به ذری که ازپشت او درآید وانمود کرد و آنرانشانه کثرت نژادش ساخت وممکن است که آنچه را ازپشت او درآورد اجسام ذریه او باشد نه ارواح آنها وهمانا خدا این کار راکردتاآدم را بسرانجامش رهنمائی کند و قدرت و سلطنت و عجائب صنعت خود را بوی نماید و او را بکائنات آینده مطلع سازد یقین اورا بیفزاید تاتشویق بطاعتش کند واورا بفرمانبری و ترك عصیان وادارد و اما اخباریکه گویند ذریه آدم در عالم ذر بازپرسی شدند وبسخن‌آمدند و پیمان ازآنها گرفته‌شد و اقرار کردند از اخبارتناسخیها است ودر آنها حق و باطل بهم آمیخته شده وآنچه‌درباره‌اخراج ذریه‌درستست همانست که ما گفتیم‌نه‌جز آن .

سپس فصلی دراستدلال بآیه«واذاخذ ربك» بیان کرده و آنرا منطبق بر بیان عالم ذر ندانسته چنانچه ماشرح مختصر آنرا بیان کردیم.

سپس درشرح موضوع ازتفسیر رازی چنین گفته است:

معتزله اتفاق دارند که آیه برعالم ذرتوجیه نشود وفساد این قول‌را بوجوهی ثابت کرده‌اند.

۱ــ درآیه گوید نژاد ازظهور بنی‌آدم اخذشود نه ازظهر خودآدم.

۲ــ فرمود ظهورهم وذریاتهم نه‌ظهره وذریته .

٤ــ ازقول ذریه حکایت کرده که گویند پدران ماپیش‌ازاین‌مشرك‌بودند واین‌سخن‌شایسته آدم و اولاد آدم نیست زیراآدم مشرك‌نبود.

٤ــ اخذمیثاق باید ازخردمند باشد واگر خردمند بودند وپیمان داده‌بودند باید در این عالم آنرا بیادآرند زیراچنین‌حادثه‌بزرك‌ازیادرفتنی نیست .

٥ــ سراسر اولاد آدم‌بسیارند وحجم آنان درپشت آدم‌نگنجد.

٦ــ بنیه شرط تعقل است وباوجود بنیه همه‌آدم درعرصه جهان نگنجد تابرسد به‌پشت‌آدم.

۷ــ اخذ این میثاق یا برای حجت است‌در همان عالم ذر یا در این‌عالم، حجت در آن عالم‌مورد نیاز نیست و در این عالم‌بیاد نیست‌تا حجت باشد‌و دلیل بر بطلان عالم ذر راتادوازده‌ادامه‌داده‌است

سیدمرتضی ره درتفسیر**واذاخذ ربك الایة** گفته برخی بی بصیرتان بیهوش گمان برده‌اند که تاویل آیه اینست که خدای سبحان همه‌ذریه آدم‌رااز پشت اوبدرآورد بصورت ذر، واز آنهااقرار بمعرفت خود گرفت و گواه برخودشان نمود واین تاویل باآنکه از نظرعقل‌باطل ومحال‌است‌مخالف ظاهر خود قرآنست زیرا خدا فرمود ذریه رااز پشت بنی‌آدم گرفته نه‌از پشت‌آدم وفرموده از پشت آنان نه ازپشت او وذریه آنان نه ذریه او، وخبر داده که این‌عمل برای‌آنست که روزقیامت نگویند مابی‌خبربودیم وعذرنیاورند که‌پدران مامشرك‌بودندومابرویه‌آنهاغافلگیر شدیم‌ومقتضای‌آیه‌اینست که شامل‌اولادصلبی آدم‌نشود ومورد‌آن کسانی‌باشد که‌پدران‌مشرك‌دارندومخصوص‌ببرخی‌ازذریه‌آدم باشد سپس پرداخته بشرح دلیل عقل وآیاتی از قرآن در بطلان قول بعالم‌ذر ــ مرحوم مجلسی پس‌ازنقل کلام مفید وسید مرتضی وامام رازی گوید ما بنقل‌آنچه‌حکایت کردیم‌بایدا کتفاء کنیم و پیرامون جرح وتعدیل آن نگردیم زیرا کسیکه بصیرت‌نافذی دارد چون فراگیرد آنچه‌را ازاخبار نقلکردیم و از

سخنان آنانکه دراین باره سخن گفته اند راه رسیدن بدانچه دراین باره درست است برای او روشن شود بفضل خداتعالی پایان نقل ازمجلسی (ره).

من گویم- اخباریکه در این موضوع وارد شده است ودر ابواب سابقه گذشت دو مورددارند و چند حکم:

مورد اول اینست که ذر ازپشت آدم برآمده است.

موردوم اینکه از گل فشرده ومالیده دست قدرت حق برآمده اند.

حکم اول اینکه برای اخذ میثاق درعقائد بوده است.

وحکم دوم اینکه برای امتحان وآزمایش مطیع وعاصی بوده است.

حکم سوم اینکه مردم سه دسته اند نورانی محض وظلمانی محض وآمیخته بنوروظلمت.

اما راجع بموردداول ظاهر اینستکه بیان حال مکاشفه و اطلاع بر ملکوت بشربست که برای حضرت آدم بوجود آمده ودر حال ارتباط باعالم غیب مطلع بر احوال نژاد خود گردیده است و میتوان ازاین حال او بمعراج او تعبیر کرد چنانچه درباره حضرت ابراهیم فرماید (انعام-۷۶) و همچنین ارائه کردیم بابراهیم ملکوت آسمانها وزمین را.

وراجع بمورد دوم بنظر میرسد که منظوربیان استعدادیست که درذرات نخست وجودانسانی نهاده شده، شك نیست که وجود انسان مجموعه ایست از ذرات ماده که واحد آن اتم یاذرات بسیار کوچکتری است که اتم بدانها منفجر میشود، این ذراتی که ازتجمع ملیاردها وجودیك انسان راتشکیل میدهند ودر ضمن آن وجود یکدستگاه مغز واندیشه و احساس واراده و.و. بناچار اتم مخصوصی دارند که در تحول مادی سیرمیکند تا باین مقام انسانی میرسد چرانگوئیم که این اتمهائیکه در سیر تکاملی خودانسانی میشوند پیغمبری میشوند امامی میشوند در وجود فردی و اتمی خودهم دارای خاصیت فهم و تعقلی هستند و صلاحیت پذیرش یاعدم پذیرش مطالبی را دارند، مثلا در ذرات ماده امروز یك در کهائی ثابت شده است که از خاصیت کهربا تا مغناطیس تا نیروی الکتریسیته وتا برسد برادار و موشکهای هدایت شونده ثابت شده است چرا نمیتوان گفت درذرات اتمی ماده که در سیرتحول خودبوجود یك انسانی منتقل میشوند ودستگاه مغز واندیشه او را تشکیل میدهند این خاصیت درك و پذیرش وجود نداشته باشد که بایکزبانیکه مناسب جهان آنها است مورد خطاب شوند و در مقام آزمایش قرار گیرند وآینده آنها روشن شود وجز آن اندازه ازاختیار و نیروی تعقل که پایه صحت تکلیف ومجوز کیفر و پاداش است دروجود آنها نباشدالبته در این مرحله یك آزمایش مقدماتی است نسبت باجزاء وجودی یك انسانی که درآینده وجود پیدامیکند و در جریان تکلیف قرار میگیرد و عنوان تکلیف و اتمام حجت درآن مرحله ذراتی موضوع ندارد ولی تنها آزمایشی انجام شده است برای تشخیص اجزاء وجودی یك مکلف در آینده.

وبعبارت دیگر انسان یك موجودمرکبی است که ازملیاردها و ملیاردها ذره متشکل شده و خوب وبدومتوسط دارد در آفرینش این موجودمرکب برای انتخاب اجزاء مناسب یك آزمایش بعمل آمده استکه در زبان اخبار باین بیان تشریح شده است واین معنی راندارد که انسان آفریده شده و باز معدوم شده و دوباره دراین عالم وجود دومی پیدا کرده تاگفته شود تناسخ است یا چرا آن دوران را بیاد ندارد یا آنکه چگونه درمحیط جهان جاگیرشده است وپس از تدبردراین معناهمه اشکالات برطرف میشود وخلاصه آن اینستکه انسان ازخوب وبد تابرسد بپیغمبران واوصیاء ازذرات آزموده و امتحان شده ای

((باب))

(فطرة الخلق على التوحيد)

۱ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت: «فطرة الله التي فطر النّاس عليها» ؟ قال : التوحيد .

۲ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس، عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام : قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : «فطرة الله التي فطر النّاس عليها» ما تلك الفطرة ؟ قال :هي الاسلام، فطرهم الله حين أخذ ميثاقهم على التوحيد، قال :«ألست بربّكم» وفيه المؤمن والكافر.

۳ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن عليّ بن رئاب ، عن زرارة قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «فطرة الله التي فطر النّاس عليها» قال : فطرهم جميعاً على التوحيد .

آفریده شده است ودراین ذرات آمادگی برای آزمایش وجود داشته چنانچه در روایت باب اخیر که میپرسند بااینکه ذره بودند چگونه پاسخ دادندمیفرماید آن اندازه ازاستعداد را داشتند که در برابراین پرسش امتحانی پاسخ گویند.

دراینجا اعتراض باینکه این سابقه مایه جبر است وموجب سلب اختیار، واردنیست زیرا گفتیم این آزمایش برپایه وجود شرائط اختیار درذرات اولیه انجام شده است و خودش پایه ومایه ثبوت اختیار است نه اینکه موجب جبر وسلب اختیار باشد.

(باب)

آفرینش خلق به یگانه پرستی

۱ـ ازهشام بن سالم گوید، بامام صادق(ع) گفتم (۳۰ـ الروم) آفرینش حق که مردم رابرپایه آن آفریده است؟ فرمود ـ یگانه پرستی است.

۲ـ از عبدالله بن سنان ازامام صادق (ع) گوید ازاو تفسیر قول خدا عزوجل را پرسیدم (۳۰ـ الروم) فطرت خدا که مردم را برآن آفریده است ـ فرمود مقصود ازآن اسلام است، خدا آنانرابر آن آفرید هنگامیکه ازآنها میثاق بر یگانه پرستی گرفت فرمود (۱۷۲ـ الاعراف) آیا نیستم من پروردگار شما ودر آن بودند مؤمن و کافر.

۳ـ از زراره گوید ازامام صادق (ع) پرسیدم ازقول خداعزوجل فطرت خدا که مردم را برآن آفریده است؟ فرمود همه رابرفطرت یگانه پرستی آفریده است.

شرحـ از مجلسی ره ـ «فطرة الله» اشاره است بقول خدای سبحان در سوره روم:روی خود بسوی دین کن راستا (یعنی نه میل به بتها کن ونه بعقیده دو خدائی وسه خدائی) فطرتی را باش که

٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن ابن اُذينة، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : «حنفاء لله غير مشركين به» ؟ قال : الحنيفيّة من الفطرة الّتي فطر الله النّاس عليها، لا تبديل لخلق الله ، قال: فطرهم على المعرفة به ، قال زرارة : وسألته عن قول الله عزّ وجلّ : «وإذ أخذ ربّك من بني آدم من ظهورهم ذرّيّتهم و أشهدهم على أنفسهم ألست بربّكم قالوا بلى » الآية ؟ قال: أخرج من ظهر آدم ذرّيّته إلى يوم القيامة ، فخرجوا كالذرّ فعرّفهم و أراهم نفسه ولولا ذلك لم يعرف أحد ربّه. وقال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : كلّ مولود يولد على الفطرة ، يعني المعرفة بأنّ الله عزّ وجلّ خالقه ، كذلك قوله : «ولئن سألتهم من خلق السّماوات والأرض ليقولنّ الله» .

خدا مردم را بر آن آفریده است ومقصود از آن پذیرش حق و قدرت بردرك آنست یا ملیت مسلمانی است زیرا اگر بسادگی خود رها شوند آنها را بیگانگی خدا کشاند پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم منظور ازفطرت آفرینش پاك است وتطبیق آن بریگانه پرستی وتوحید ازدو وجه است:

۱ـ مجموعه آفرینش جهان آئینه ایست که در آن وجود خدای واحد درك میشود بشرطیکه بینائی انسان بحال خود بماند وچشم بصیرت او بر اثر سوء تعلیمات خانواده ومحیط پرده گمراهی نگیرد پس فطرت عبارت ازطبع مجموع آفرینش است.

۲ـ خدا در آفرینش بشر باو نهاد پاکی داده است که عقیده بخدای واحد در آن نقش گیراست و نسبت بدان بآسانی پندپذیر است و اگر نهاد او بر اثر پرورش نامناسب آشفته نگردد واندیشه او آلوده و تاریك نشود بخودی خود ویا در آسانترین وجهی معتقد بخدای واحد میشود ویگانگی حق را میپذیرد واین پیمانی است که خدا در آفرینش او ثبت کرده است.

٤ـ از زراره ازامام باقر (ع) گوید ازاو پرسیدم ازقول خدا عزوجل (۳۲ـ الحج) راست رو باشید برای خدا وباو شرك نورزید؟ گوید، فرمود همان فطرت یگانه پرستی است که خدا مردم را بر آن آفریده «آفرینش خدا را دیگر گونی نیست» فرمود آنانرا بمعرفت خود هستی داده است، زراره گوید و از آنحضرت پرسیدم ازقول خدا عزوجل (۱۷۲ـ الاعراف) وگاهیکه بر گرفت پروردگارت از آدمیزادگان نژادشانرا ازپشتشان وگواهشان ساخت برخودشان که:

آیا نیستم من پروردگار شما؟ گفتند: بلی، الایة فرمود نژاد آدم را از پشت او تا بروز قیامت برآورد، آنان چون ذر بیرون شدند و خود را بدانها شناساند ووانمود و اگر این نبود احدی پروردگارخود رانمیشناخت و گوید که رسول خدا (ص) فرمود هر نوزادی بر فطرت زاید یعنی شناسائی اینکه خدا عزوجل آفریننده اواست، چنین است قول خدا (۳۵ـ لقمان) واگر بپرسی از آنان که چه کسی آسمانها وزمین را آفریده است؟ هر آینه میگویند خدا.

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله «حنفاء لله» اشاره است بقول خدا درسوره حج کناره گیرید از پلیدی، از بتها و کناره گیرید از گفتار ناحق، راست رو باشید برای خدا باو شرك نورزید یعنی بر کنار

٥ ـ عليُّ بن إبراهيم ،عن أبيه ، عن ابن فضّال ، عن[ابن]أبي جميلة ، عن محمّد[بن عليّ] الحلبيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « فطرة الله الّتي فطر النّاس عليها »: قال: فطرهم على التوحيد .

(باب)

(كون المؤمن في صلب الكافر)

١ ـ الحسينُ بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشّاء ، عن عليّ بن ميسرة قال: قال أبوعبدالله عليه السلام : إنّ نطفة المؤمن لتكون في صلب المشرك ، فلا يصيبه من الشرّ شيءٌ ، حتّى إذا صار في رحم المشركة لم يصبها من الشرّ شيء ، حتّى تضعه فاذا وضعته لم يصبه من الشرّ شيء ، حتّى يجري عليه القلم .

باشید ازپلیدی که همان بتهااست چنانچه کناره شود ازنجاست وهرافتراء واز امام صادق است که رجس ازاوثان شطرنج است وقول زورخناء است.

طبرسی گوید «حنفاءلله» یعنی بر راه راست طبق دستورخدا روگردان ازدینهای دیگر و «غیر مشرکین» یعنی حاجیان بااخلاص مسلمان وموحد که درتلبیه دیگری را شریك نسازند .

و اراهم نفسه یعنی بنمودن از راه عقل بدان روشنی که دیدار چشم دارد تاشناسائی او در آنها بیاید و بجاماند.

ولئن سألتهم یعنی اگر ازکفارمکه بپرسی چنانچه مفسرین گفته‌اند یاآنکه ازهر کسی بپرسی چنانچه ازاین خبر برآید وروشنتر باشد.

درپاسخ گویند خدااست چون منش شناسانی خدارا دارند یابقول بیضاوی برای آنکه دلیل آن باندازه‌ای روشن است که مانع است ازاسناد آفرینش بدیگری ومشهور اینست که کفارقریش منکر نبودند که صانع خدا است بلکه بتها را میپرستیدند برای آنکه شفیع آنها باشند نزد خدا و ظاهر خبر این است که هرکافری درطبع خود بی تعصب وتقلید و هواپرستی باین حقیقت معترف است چنانچه اخبار بسیاری بآن دلالت دارند.

٥ـ ازامام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل فطرت خدا که مردم را برآن آفریده‌است؟ فرمود آنها را برتوحید آفریده.

(باب)

دراینکه مؤمن درصلب کافر باشد

١ـ امام صادق(ع) فرمود براستی نطفه مؤمن هرآینه در پشت کافری باشدوچیزی ازبدی بدو نرسد تاآنگاه که بزهدان زن مشرکه درآید وبازچیزی ازبدی بدو نرسد تاآنرا بزاید وچون زائیدچیزی ازبدی بدونرسد تابتکلیف رسد.

٢ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه، عن ابن أبي عمير ، عن علي بن يقطين ، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : قلت له : إنّي قد أشفقت من دعوة أبي عبدالله عليه السلام على يقطين وماولد ، فقال: يا أبا الحسن ليس حيث تذهب ، إنّما المؤمن في صلب الكافر بمنزلة الحصاة في اللّبنة يجيء المطر فيغسل اللّبنة ولا يضرّ الحصاة شيئاً .

(باب)

(اذا أراد الله عزوجل أن يخلق المؤمن)

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن إبراهيم بن مسلم الحلواني ، عن أبي إسماعيل الصيقل الرازيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ في الجنّة لشجرة تسمّى المزن فاذا أراد الله أن يخلق مؤمناً أقطر منها قطرة ، فلا تصيب بقلة ولا ثمرة أكل منها مؤمن أو كافر إلاّ أخرج الله عزّ وجلّ من صلبه مؤمناً .

٢ـ ازعلی بن یقطین گوید بامام کاظم (ع) گفتم من از نفرین امام صادق بیقطین و فرزندانش نگرانم درپاسخ فرمود، ای اباالحسن چنان نیست که تو گمان میبری همانا مؤمن در پشت کافر چون سنگریزه‌ایست میان خشت، باران میآید وآن خشت‌را میشوید ومیبرد وبسنگریزه زیانی ندارد.

شرحـ ازمجلسی ره یقطین بن موسی ازدعات بنی‌عباس بود درآغاز دولتشان واز مخصوصان آنها بود شیخ‌ره در فهرست گفته علی بن یقطین ثقه جلیل‌القدری است ونزد امام کاظم (ع) مقام بزرگی داشته ودر طائفه شیعه بلندقدر است تاآنکه گوید این‌خبروخبری که درباب کراهیت توقیت گذشت دلالت دارند که خودیقطین خوب نبوده‌وازآستان ائمه (ع) منحرف بوده وگویا امام صادق (ع) بر یقطین واولادش نفرین کرده ولعن فرستاده وپسرش علی ازآن ترسان وتگران بوده وامام (ع) باو پاسخ‌داده که اثر نفرین ولعن بمؤمن درصلب کافر نرسد..

(باب)

هرگاه خدا خواهد مؤمن آفریند

١ـ ازامام صادق (ع) فرمود دربهشت درختی است بنام مزن وهرگاه خداخواهد مؤمنی بیافریند قطره‌ای از آن بچکاند وبهیچ سبزی ومیوه نرسد که مؤمن یاکافر ازآن بخورد جزآنکه خداعزوجل ازصلب اومؤمنی برآرد.

(باب)

(في أن الصبغة هي الاسلام)

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ ومحمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد جميعاً ، عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجل: «صبغة الله ومن أحسن من الله صبغة» قال : الاسلام ، وقال في قوله عزّ وجلّ : «فقد استمسك بالعروة الوثقى» ؟ قال : هي الايمان بالله وحده لاشريك له .

٢ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن داود بن سرحان ، عن عبدالله بن فرقد ، عن حمران ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «صبغة الله ومن أحسن من الله صبغة» قال : الصبغة هي الاسلام .

٣ ـ حميدُ بن زياد ، عن الحسن بن محمّد بن سماعة ، عن غير واحد ، عن أبان ، عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام في قول الله عزّ وجلّ : «صبغة الله ومن أحسن من الله صبغة» قال : الصبغة هي الاسلام .

وقال في قوله عزّ وجلّ : «فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى» قال : هي الايمان .

(باب)

در اينكه صبغه همان مسلمانى است

١ ـ از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) در تفسير قول خداعزوجل (١٣٨ ـ البقره) رنك خدا را باشيد چه كسى از خدا رنك بهترى ميدهد ـ فرمود مقصود اسلام است ودر تفسير قول خداعزوجل (٢٥٦ البقره) بتحقيق چسبيده است بحلقه محكم ـ فرمود مقصود از آن ايمان بخداى يگانه وبى شريك است.

شرح ـ از بيضاوى ـ اسلام زيور روح انسان است چنانچه برخى رنگها زينت تن انسان و چيز هاى ديگر است.

٢ ـ از امام صادق (ع) در تفسير قول خداعزوجل «صبغة الله ومن احسن من الله صبغة» فرمود مقصود از صبغه اسلام است.

٣ ـ امام باقر يا امام صادق (ع) فرمود در تفسير قول خداعزوجل «صبغة الله و من احسن من الله صبغة» كه مقصود از صبغة اسلام است ودر تفسير قول خداعزوجل (٢٥٦ ـ البقره) هر كه كافر شد بطاغوت و گرويد بخدا بتحقيق چسبيده است بحلقه محكم ـ فرمود آن ايمان است.

(باب)

(في أن السكينة هي الايمان)

١ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن قول الله عز وجل : «أنزل السكينة في قلوب المؤمنين» قال: هو الايمان ، قال: وسألته عن قول الله عز وجل : «وأيدهم بروح منه» قال : هو الايمان .

٢ ـ عنه ، عن أحمد، عن صفوان ، عن أبان، عن فضيل قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : «أولئك كتب في قلوبهم الايمان» هل لهم فيما كتب في قلوبهم صنع؟ قال : لا .

٣ ـ عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن ابن محبوب، عن العلاء ، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال : السكينة الايمان .

٤ ـ علي بن إبراهيم ، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري وهشام بن سالم وغيرهما عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عز وجل : «هو الذي أنزل السكينة في قلوب المؤمنين» قال: هو الايمان

٥ ـ علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس ، عن جميل قال : سألت أباعبدالله

(باب)

در اينكه سكينه ايمان است

١ ـ از ابيحمزه گويد: از امام باقر(ع) پرسيدم از قول خداعزوجل (٤ـ الفتح) سكينه را در دل مؤمنان فروفرستاد ـ فرمود: مقصود از آن ايمانست. گويد: واز او پرسيدم از قول خدا عزوجل (٢٢ ـ المجادلة) وتأييد كرد آنانرا بروحي از سوي خود ـ فرمود: آن ايمانست.

٢ ـ از فضيل گويد بامام صادق(ع) گفتم (٢٢ـ المجادله) آنان نوشته است در دلشان ايمان ـ آيا در آنچه در دل آنها نوشته است خودشان دستي دارند؟ فرمود: نه.

شرح ـ از مجلسي ره ـ اين روايت دلالت دارد كه ايمان از طرف خدا است و بندگانرا در آن كار و اختياري نيست وهمانا مكلفند بترك انكار در ظاهر و اخراج تعصب و اغراض باطله از دل يا بهمراه كوشش مختصري ونيز ممكن است مخصوص بشناختن صانع باشد ويا منظور حد كمال معرفت باشد و گفتار مفصلي در اين باره گذشت در باب بيان و تعريف (ص ٣٠٤ ج١).

٣ ـ از امام باقر(ع) كه فرمود: سكينه ايمانست.

٤ ـ امام صادق (ع) در تفسير قول خداعزوجل فرمود (٢٦ـ الفتح) اواست آنكه فروفرستاده است سكينه را در دل مؤمنان، كه مقصود از آن ايمانست.

٥ ـ از جميل گويد: پرسيدم امام صادق (ع) را از قول خدا عزوجل (٢٦ـ الفتح) اواست آنكه

عليه السلام عن قوله عزّ وجلّ؟ «هو الّذي أنزل السكينة في قلوب المؤمنين»؟ قال: هو الايمان. قال: «وأيّدهم بروح منه» قال: هو الايمان. وعن قوله: «وألزمهم كلمة التقوى»؟ قال: هو الايمان.

(باب الاخلاص)

١ ـ عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن عبدالله بن مسكان عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «حنيفاً مسلماً» قال: خالصاً مخلصاً ليس فيه شيء من عبادة الأوثان.

٢ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه رفعه إلى أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا أيّها الناس إنّما هو الله والشيطان، والحقّ والباطل، والهدى والضلالة، والرّشد والغيّ، والعاجلة والآجلة، والعاقبة، والحسنات والسيّئات، فما كان من حسنات فلله وما كان من سيّئات فللشيطان لعنه الله.

٣ ـ عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد. عن عليّ بن أسباط، عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام أنّ أمير المؤمنين صلوات الله عليه كان يقول: طوبى لمن أخلص لله العبادة والدّعاء، ولم يشغل قلبه بما ترى عيناه ولم ينس ذكر الله بما تسمع اُذناه ولم يحزن صدره بما اُعطي غيره.

فرو فرستد سكينه را در دل مؤمنان؟ فرمود: مقصود از آن ايمانست، گفت (٢٢ـ المجادله) و تاييد كند آنانرا بروحي از خود؟ فرمود: آنهم ايمانست واز قول خدا (٢٦ـ الفتح) و آنهارا پاي بند سخن تقوى سازد؟ فرمود: آنهم ايمانست.

شرح ـ ازمجلسى (ره)ـ اكثر مفسرين كلمه تقوى را بتوحيد تفسير كرده اند كه بدان از عذاب خدا پرهيز شود وتفسير امام اظهراست زيرا همه عقائد ايمانيه در پرهيز از عذاب دخالت دارند وصرف كلمه توحيد كافى نيست.

(باب اخلاص)

١ـ ازامام صادق (ع) در تفسير قول خداعزوجل «حنيفا مسلما»ـ يعنى خالص وبااخلاص كه در آن چيزى از پرستش بتها نباشد.

٢ـ رسولخدا (ص) فرمود ايامردم همانا خداهست وشيطان وحق است وباطل وراه درست است وگمراهى ورشد است و غى دنيا هست وآخرت وحسناتست وسيئات، آنچه حسنه وخوبيست از خدا است وهر آنچه بد كرداريست از شيطانست لعنه الله.

٣ـ اميرالمؤمنين (ع) ميفرمود خوشا بر كسيكه عبادت ودعا را خالص براى خدا بنمايد و دلش بدانچه ديده اش بيند مشغول نگردد وبدانچه دو گوشش شنو ندياد خدارا فراموش نكند وبدانچه بديگرى داده اند غم بخود راه ندهد.

٤ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقري، عن سفيان بن عيينة، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «ليبلوكم أيّكم أحسن عملاً» قال ليس يعني أكثر عملاً ولكن أصوبكم عملاً وإنّما الاصابة خشية الله والنيّة الصادقة والحسنة ثمّ قال: الابقاء على العمل حتّى يخلص أشدّ من العمل؛ والعمل الخالص: الّذي لاتريد أن يحمدك عليه أحدٌ إلاّ الله عزّ وجلّ، والنيّة أفضل من العمل، ألا وإنّ النيّة هي العمل، ثمّ تلا قوله عزّ وجلّ: «قل كلٌّ يعمل على شاكلته» يعني على نيّته.

٥ ـ وبهذا الاسناد قال: سألته عن قول الله عزّ وجلّ: «إلاّ من أتى الله بقلب سليم» قال: القلب السليم الّذي يلقى ربّه وليس فيه أحد سواه، قال: وكلّ قلب فيه شرك أوشكٌ فهو ساقط وإنّما أرادوا الزهد في الدّنيا لتفرغ قلوبهم للآخرة.

٦ ـ بهذا الاسناد، عن سفيان بن عيينة، عن السندي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: ما أخلص العبد الايمان بالله عزّ وجلّ أربعين يوماً ـ أوقال: ما أجمل عبد ذكر الله عزّ وجلّ أربعين يوماً ـ إلاّ زهّده الله عزّ وجلّ في الدّنيا وبصّره داءها ودواءها فأثبت الحكمة في قلبه و أنطق

٤ـ امام صادق (ع) در تفسير قول خداعزوجل (٢ـ الملك) تا بيازمايد شمارا كه كدام كردار بهترى داريد ـ فرمود مقصود از كردار بهتر كردار بيشتر نيست ولى كردار درستتر است، درستى كردار ترس از خدا است و بقصد پاك و خوشكردارى، سپس فرمود: كردار را تا بآخر پاك و با اخلاص نگهداشتن از خود آن كردار سختتر است! كردار پاك آنستكه مقصودت از آن ستايش احدى جز خدا عزوجل نباشد، نيت بهتر است از كردار، هلا خود نيت هم كرداريست سپس خواند قول خداعزوجل را (٨٤ ـ الاسراء) بگو هر كس عمل كند بر آهنك خود يعنى بر نيت خود.

شرحـ ازشيخ بهائى رمـ مقصود از نيت درست اينستكه دل بطاعت دهد و چيزى را جز رضاى خداى سبحان ملاحظه نكند نه مانند كسيكه بنده خود را آزاد كند و با قصد قربت خلاصى از هزينه و بد رفتارى او را هم ضميمه نمايد يا درحضور مردم صدقه دهد براى ثواب خدا و ثناى مردم باهم كه اگر تنها بود بمجرد قصد ثواب صدقه نميداد گرچه بمجرد خود نمائى هم صدقه ندهد و نه چون كسيكه نماز وصدقه ورد و عادت او شده است.

٥ـ گويد از او پرسيدم از تفسير قول خداعزوجل (٨٩ـ الشعراء) جز كسيكه نزد خدا آيد با دلى سالم ـ فرمود دل سالم آن دلى است كه نزد خدا آيد و جز او در آن نباشد، فرمود هر دلى شرك و شك دارد ساقط است، و همانا زهد در دنيا را خواستند براى آنكه دلشان فارغ باشد براى آخرت.

٦ـ از امام باقر(ع) كه فرمود: هيچ بنده‌اى چهل روز ايمان خالص بخدا نيارد يا فرمود خدا را چهل روز بنيكى ياد نكند جز آنكه خدا او را نسبت بدنيا زاهد سازد و دردو داروى دنيا را باو بنمايد و

بها لسانه ، ثمّ تلا: «إنّ الّذين اتّخذوا العجل سينالهم غضبٌ من ربّهم وذلّةٌ في الحياة الدّنيا وكذلك نجزي المفترين» فلاترى صاحب بدعة إلاّ ذليلاً ، ومفترياً على الله عزّ وجلّ و على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم وعلى أهل بيته صلوات الله عليهم إلاّ ذليلاً

(باب الشرائع)

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ؛ وعدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن إبراهيم بن محمّد الثقفي ، عن محمّد بن مروان جميعاً ، عن أبان بن عثمان عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله تبارك و تعالى أعطى محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم شرائع نوح و إبراهيم و موسى وعيسى عليهم السلام : التوحيد والاخلاص و خلع الأنداد والفطرة الحنيفيّة السمحة ولا رهبانيّة ولا سياحة ، أحلّ فيها الطيّبات و حرّم فيها الخبائث ووضع عنهم إصرهم والأغلال الّتي كانت عليهم ، ثمّ افترض عليه فيها الصّلاة والزكاة و الصيّام والحجّ والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر والحلال والحرام والمواريث والحدود والفرائض والجهاد في سبيل

حکمت را دردلش پابرجا کند وزبانش رابدان گویا سازد، سپس خواند (۱۵۱ـ الاعراف) براستی آنکسانیکه گوساله پرستیدند بزودی خشم خدابدانها رسد باخواری درزندگی دنیا وهمچنین افتراء بندان را سزادهیم، هیچ بدعت گزاری رانبینی جزاینکه خواراست وهر که بخدا عزوجل وبر رسولش وبر خاندان او(ع) افتراء بندد خوارباشد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ سبب تلاوت این آیه آگاه کردن براینستکه هر که عبادت و کوشش برای خداباشد ومطابق دستورحق، خدا عیب دنیارا باو بنماید واز آن روگردان گردد و بسبب زهد خود عزیز گردد، زیرا خواری دنیا برای دل‌دادن وجستن آنست و هر که بهوس عبادت کند خدادلش رااز عیوب دنیاکور کند وبسبب رغبت درآن خوار گردد وبدعتگزاران همیشه خوار وزبونند وخدا آنهارا گوساله‌پرست خوانده است.

(باب شرایع)

۱ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: براستی خداتبارك وتعالی بمحمد(ص) شرایع نوح وابراهیم و موسی وعیسی (ع) راداد که توحید واخلاص و ترك بت‌پرستی است با فطرت حنیف مسلمانی آسان برکنار از گوشه گیری وخانه بدوشی، هرچیز پاکیزه را درآن حلال کرد و هربد ونفرت انگیز را حرام نمود وبار سنگین را برداشت وزنجیرهائی که بگردن آنها بود بدور انداخت، سپس در ضمن دستورهای اسلامی نماز وزکوة وروزه وحج وامر بمعروف ونهی ازمنکر وحلال وحرام و مواریثو حدود وفرائض را برآنها مقرر داشت با جهاد در راه خدا و وضوء را برآن افزود و آن را بفاتحة

الله : وزاده الوضوء وفضّله بفاتحة الكتاب و بخواتيم سورة البقرة و المفصّل وأحلّ له المغنم والفيء و نصره بالرّعب و جعل له الأرض مسجداً وطهوراً و أرسله كافّة إلى الأبيض والأسود والجنّ والانس وأعطاه الجزية وأسر المشركين و فداهم ،ثمّ كلّف مالم يكلّف أحدٌ من الأنبياء واُنزل عليه سيفٌ من السماء في غير غمد ، وقيل له : «قاتل في سبيل الله لاتكلّف إلاّ نفسك» .

۲ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى ، عن سماعة بن مهران قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام قول الله عزّ وجلّ : «فاصبر كما صبر اُولوالعزم من الرّسل» فقال : نوح وإبراهيم وموسى وعيسى ومحمّد صلّى الله عليه وآله وعليهم قلت: كيف صاروا اُولي العزم؟ قال: لأنّ نوحاً بعث بكتاب و شريعة ، وكلّ من جاء بعد نوح أخذ بكتاب نوح وشريعته ومنهاجه ،حتّى

الكتاب برتری داد وبآیات آخر سوره بقره وسوره‌های پرفضل قرآن (از سوره محمد تا آخر قرآن) غنیمت را برای اوحلال کرد بافیء (آنچه از کفار بی‌نبرد بدست آید) وبا هراس دردل دشمن اورا یاری کرد وهمه زمین رابرای او سجده گاه ساخت ووسیله طهارت (بعنوان تیمم برزمین) واورارسول همه ساخت‌ازسفید وسیاه وجن وانس،باو جزیه‌را (سرانه‌ای که از کفار اهل کتاب دریافت‌شود)بخشید واسیران مشرکان‌راوفدائیی که‌دهند (مالی که‌برای آزاد کردن اسیر میدادند) سپس باو تکلیفی‌متوجه شد که بهیچکدام از پیغمبران متوجه نشده‌بود و شمشیری بی جلد از آسمان برایش فرود آمد و باو گفته شد که (۸٤ـ النساء) باید درراه خدا نبرد کنی و جز خودت را دردرجهٔ اول‌مکلف بدان‌ندانی (یعنی پیش جنك باشی)

شرحـ از طبرسی ره ـ حل‌طیبات وحرمت خبائث یعنی هرلذت بخش‌نیکی رابرایشان‌حلال کرده وهر کارزشت وهرچه نفرت‌انگیز است حرام کرده.

وضع اصرـ یعنی تکلیفهای سنگینی که یهودداشتند ملغی شد زیرا درآنها توبه این بود که همدیگر را بکشندوتوبه‌این‌امت‌بمحض ندامت‌است.

وضع‌اغلال ـ مقصود پیمانهائی بود که برعهده داشتند وبرخی اغلال را به تکالیف سخت تفسیر کرده‌اند چون توبه بقتل وبریدن گوشت تن برای رفع نجاست وحرمت هرکاری درروزشنبه‌وحرمت رك وپیه ذبیحه وبریدن عضو خطاکار ووجوب قصاص‌وعدم‌جوازاخذدیه.

مفصل ـ سوره های پس‌ازحوامیم است‌تا آخر قرآن که کوتاهند وبابسم‌الله‌ازهم‌جداجداهستند.

مقصود ازتکلیف سخت مخصوص باو استقامت درجهاد است زیرا ثابت شده‌است که آن‌حضرت در جبهه جنك‌احد وحنین پس ازفرار یارانش استقامت کرد ونام خود رااعلام نمود وازچیزی‌نهراسید وشمشیر برهنه براو نازل‌شد کنایه ازاینکه نباید دست‌از جهاد بردارد.

۲ـ ازسماعة بن‌مهران گوید: بامام صادق (ع) گفتم قول خداعزوجل (۳۵ـ الاحقاف) شکیبا باش چنانچه رسولان اولوالعزم شکیبا بودند، چه‌معنا دارد؟ فرمود مقصود ازآنها نوح و ابراهیم و موسی وعیسی ومحمد است (ص) گفتم‌چگونه‌اولوالعزم شدند؟فرمود زیرانوح باکتاب‌وشریعتی‌مبعوث شد و هرکه پس‌از اوآمد بکتاب وشریعت وروش اوعمل کرد تا حضرت ابراهیم‌صحف راآورد و

جاء إبراهيم عليه السلام بالصحف وبعزيمة ترك كتاب نوح لا كفراً به فكلّ نبيّ جاء بعد إبراهيم عليه السلام أخذ بشريعة إبراهيم ومنهاجه وبالصحف، حتّى جاء موسى بالتوراة وشريعته ومنهاجه، وبعزيمة ترك الصحف، وكلّ نبيّ جاء بعد موسى عليه السلام أخذ بالتوراة وشريعته و منهاجه حتّى جاء المسيح عليه السلام بالانجيل؛ وبعزيمة ترك شريعة موسى ومنهاجه، فكلّ نبيّ جاء بعد المسيح أخذ بشريعته ومنهاجه، حتّى جاء محمّد صلى الله عليه وآله وسلم فجاء بالقرآن وبشريعته ومنهاجه فحلاله حلالٌ إلى يوم القيامة وحرامه حرامٌ إلى يوم القيامة، فهؤلاء أولوالعزم من الرّسل عليهم السلام.

(باب)

✡ (دعائم الاسلام) ✡

١- حدّثني الحسين بن محمّد الأشعري، عن معلّى بن محمّد الزيادي، عن الحسن بن عليّ الوشّاء، قال: حدّثنا أبان بن عثمان، عن فضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام: قال: بني الاسلام على خمس: على الصّلاة والزّكاة والصّوم و الحجّ والولاية، و لم يناد بشيء كما نودي بالولاية.

٢- عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرّحمن؛ عن عجلان أبي صالح قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أوقفني على حدود الإيمان، فقال: شهادة أن لا إله إلاّ الله

فرمان ترك كتاب نوح (ع) را نه ازراه كافر شدن بدان، و هر پيغمبرى بعداز ابراهيم آمد بشريعت و روش و صحف ابراهيم عمل كرد تا موسى (ع) تورات را آورد با شريعت وروش خود و فرمان ترك صحف وهر پيغمبرى بعداز موسى آمد بتورات و شريعت و روش اوعمل كرد تا مسيح انجيل را آورد و فرمان ترك شريعت موسى وروش او را، و هر پيغمبرى بعداز مسيح آمد بشريعت وروش او عمل كرد تا محمد (ص) آمد وقرآن را آورد وشريعت وبرنامه اسلام را، پس حلال او تاروز قيامت حلال است وحرام او تا روز قيامت حرام است پس اينها يند اولوالعزم ازرسولان (ع).

(باب)

ستونهاى اسلام

١- از امام باقر (ع) كه فرمود: سازمان شده است اسلام برپنج چيز، برنماز وزكوة وروزه و حج وولايت وبراى چيزى فريادنشده چنانچه براى ولايت.

٢- ازعجلان ابى صالح گويد بامام صادق (ع) گفتم: مرا بحدود ايمان واقف كن، درپاسخ فرمود شهادت باينكه نيست شايسته پرستشى جزخدا و باينكه محمد رسولخدا است و اقرار بدانچه ازنزدخدا

وأنّ محمداً رسول الله والاقرار بما جاء به من عند الله وصلوات الخمس وأداء الزكاة وصوم شهر رمضان وحجّ البيت وولاية وليّنا وعداوة عدوّنا والدخول مع الصّادقين .

٣ ـ أبو علي الأشعريّ ، عن الحسن بن عليّ الكوفي ، عن عبّاس بن عامر ، عن أبان بن عثمان ، عن فضيل بن يسار ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : بني الاسلام على خمس : على الصّلاة والزكاة والصوم والحجّ والولاية ولم يناد بشيء كما نودي بالولاية ، فأخذ النّاس بأربع وتركوا هذه ـ يعني الولاية ـ .

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن ابن العرزميّ ، عن أبيه ، عن الصادق عليه السلام قال : قال : أثافيّ الاسلام ثلاثة : الصلاة والزكاة والولاية ، لا تصحّ واحدة منهنّ إلّا بصاحبتيها .

آورده است و نماز پنجگانه و پرداخت زكوة و روزه ماه رمضان وحج خانه كعبه و دوستى با دوستان ما و دشمنى بادشمن ما واقدام باراستگويان.

٣ـ ازامام باقر(ع) فرمود سازمان شده است اسلام بر پنج، بر نماز وزكوة و روزه و حج و ولايت و فرياد نشده براى چيزى مانند فرياد براى ولايت؛ مردم چهار تا را گرفتند و اين يكى را رها كردند يعنى ولايت را ،

٤ـ ازامام صادق (ع) فرمود: پايه‌هاى ديك مسلمانى سه است نماز، زكوة وولايت ائمه، هيچكدام درست نباشند مگر با آن دو ديگرى .

شرحـ ازمجلسى ره ـ در شرح حديث يكم اين باب گويد ممكن است مقصود ازاسلام شهادتين باشد و گويا براين پنج پايه گزارده‌اند وجز باوجود آنها برپا نباشد يا مقصود ازاسلام ايمان است ومقصود از اينكه براينها سازمان شده‌اند اينست كه اينها اجزاء وار كان آنند بنابراين ممكن است مقصود از ولايت معنى اعم شامل شهادتين باشد ياعدم ذكر شهادتين براى اينست كه معلوم است وذكر ولايت كه از عقائد ايمانى است بافروع الدين و تأخيرش از آنها براى مدارا باعامه است يا مقصود ازولايت وفور محبت و متابعت است كه از مكملات ايمانند يا مقصود از آن چهار ديگر هم اعتقاد بدانها و انقياد براى آنهااست كه خود ازاصول دين است چون اينها ازضروريات مذهبند وانكار هريك از آن ها كفر است ـ پايان نقل ازمجلسى ره.

من گويم ـ اسلام عبارت ازيك تشكيلات دينى است كه شهادتين بمنزله برك تابعيت آنست وهر كس آن را ادا كرد تابعيت جامعه اسلامى را پذيرفته چنانچه امروزه براى قبول تابعيت هر ملتى و كشورى برك شناسنامه دريافت كنند شهادتين در جامعه اسلامى بجاى همان برك شناسنامه يا بقول عربها ورقه جنسيه است و اين اعمال خمسه كه عبارت ازنماز وروزه وزكوة وحج وولايت باشد اوضاع اجتماعى و سازمان تشكيلات اسلام است و هر كه بدانها ملزم گردد و آنها را انجام دهد وظائف اسلامى خود را انجام داده و تشكيلات اسلامى برپا شده است واين تشكيلات يك سازمان اجتماعى كامل

وعادل است که در سایه آن هرفردی درحال صلح و سلامت ورفاه وعدالت بسر میبرد ورکن اهم این سازمان همان ولایت‌است یعنی پذیرش امامت و رهبری امام معصوم و پیروی ازاودر امور؛اگرجامعه اسلامی این سازمان راداشته باشد دنیا آسوده وبا رفاه وخوشی برای همه‌مردم فراهم میشود و دراین دنیای مسلمانی یك گوهر وجوهری منظوراست که عبارت ازعقیده وایمان است نسبت باین تشکیلات وهم نسبت به شهادتین که‌اساس‌این‌تشکیلات‌است‌وآن‌بمنزله گل‌این درخت‌مسلمانی‌است‌یا بتعبیر دیگربه منزله گنجی است که در دلهای مسلمان نهفته‌است وفائده آن بخودشخص مؤمن‌عاید میشود که‌عبارت‌از اطمینان دل است دراین جهان و رسیدن بسعادت وبهشت است در جهان دیگر ، مسلمانی یك فرمول اجتماعی است ولی ایمان یك نتیجه فردیست هر فردی از مسلمانی دیگران که عبارت ازپای بندی‌به حقوق وحدود مقرره قرآن وسنت است منتفع‌میشود وازنامسلمانی دیگران زیان می‌بیند ولی‌ایمان‌هر فردی بحال خودش مفیداست.

ایمان که عبارت ازعقیده بیك واقعیتی است درمصداحکام اسلامی ویك آینده ایست درآخرت نسبت بهمه مقررات منظور میشود ایمان بشهادتین‌ایمان‌بنماز وروزه‌وسائر فروع دین‌ایمان وعقیده به آخرت و درجات‌آن ،وچون تشکیلات اسلامی برای اجتماع است مخالفت مقررات ظاهر دین مورد مؤاخذه ومسئولیت‌وموجب کیفر وتأدیب است،نسبت بهر کدام‌طبق مقررات عمل‌میشودولی چون نتیجه ایمان عاید خود فرد است بی‌ایمانی از نظر مقررات مجازاتی ندارد و بدترین مجازاتش همان خود آنست مثلا یك مؤسسه تحصیلی چون یك دبستان یادبیرستان یا دانشکده دارای مقرراتی است برای اجرای امرتحصیل که هر که نسبت بآنها تخلف کند مجازاتی دارد ولی خودتحصیل کردن و فهمیدن که عبارت ازایمان وعقیده باین مؤسسه تحصیلی است دیگر جزء مقررات محسوب نیست زیرا تخلف آن عبارت‌از محروم شدن ازنتیجه این مؤسسه و فقدان کمال تحصیلی آنست ودر موقع امتحان هم دستگاه امتحانیه هیچ‌مجازاتی برای شاگردی که تحصیل‌نکرده ندارد جزاعلام نتیجه بی‌سوادی‌او وبه اصطلاح برك رفوزه شدن او.

ازاینجا است که پیغمبر اسلام‌نسبت بمنافقانی که همه مقررات ظاهریه اسلام را اجراء میکردند هیچ مجازاتی انجام‌نمیداد ویك فرد منافق که ایمان وعقیده نداشت ولی تابعیت‌اسلام راباادای‌شهادتین پذیرفته ومقررات اسلامی راکاملا انجام میداد بطور حقیقت جزء جامعهٔ اسلامی بود و از همه مزایای اسلام بهره‌مند بود، زیرا اسلام جزاین نیست که کسی بااظهار کلمه شهادتین تابعیت آن را بپذیرد و مقررات آن‌را موبمو اجراکند ایمان وعقیده باطنی‌درتحقق مسلمانی شرط نیست مسلمانی‌همین‌ظواهر است واجرای آن‌و منافقی که همه مقررات اسلام رااجراء کرده ولی ایمان و عقیده نداشته بحقیقت عضو وجزوی است ازجامعه اسلامی ولی درعین حال از ایمان بی‌بهره است معنی اینکه از ایمان بی بهره است همین نیست که عقیده بامامت ندارد بلکه اوعقیده و ایمان نسبت بهیچکدام ازامورا‌سلامی ندارد نماز اوهم توام باایمان نیست وروزه وزکاة وحج اوهم توام باایمان نیست بلکه اجراءیك امور مقرراتی‌است مانند اجراء مقررات کشوری امروزه.

برای توضیح‌توجه باین موضوع‌بجااست که امروزه هر کشوری درجهان‌خصوص‌هرچه متمدنترو قانونی‌تر باشد یك تابعیت ومقررات اجتماعی وتشکیلاتی دارد مانند کشور امریکا یا شوروی مثلا ، مردمی که تابعیت آن کشور را دارند متعهدند طبق آن مقررات عمل کنند و نتیجه و فائده آن همان

بهره‌مندی از مزایای قانونی وامور نافعه جاریه آن کشور است وحقیقتی جز آن ندارد این همه فریاد واین همه مقررات که کتابهای کلفتی آنها را دربر دارد برجسم مردم می‌نشیندنه بردل آنهادرزمینه آنها هیچ ایمان وعقیده‌ای جز پای‌بندی باجرای آن وبهره برداری ازنتائج اجتماعی آن‌وجودندارد، ازاینجا است که دستگاه مقررات دینی باپیشوائی پیغمبران وائمه از دستگاه قوانین مدنی بکلی جدا میشود واز نظرتشبیه مانند یك‌بادام بی‌مغز و یك بادام مغزدار جلوه میکند تشکیلات اسلامی براساس فروع‌الدین و حقوق اسلامی هم یك تشکیلات کامل اجتماعی است و اگر به پیشوائی خود پیغمبر و یاامام معصومی اداره شود بسیار عادلانه و آرمان برآور جامعه بشری‌است ولی درعین حال یك‌نتیجه ایمانی هم دربردارد که هیچ گونه‌تشکیلات دیگری نمی‌تواندآن‌را دارا باشد وباین نظرخودموضوع ولایت هم که عبارت از زمامداری امام عادل است نسبت باین تشکیلات قشری دارد ومغزی دارد،قشر آن اجراء مقررات اسلامی است از روی دانش و بصیرت موشکاف وعمومی و اجراء عدالت کامله بشری و مغز و حقیقت‌آن حصول ایمان وعقیده است نسبت بهمه مقررات وتعلیمات اسلامی، سازمان مسلمانی باتحقق ولایت افرادی پرورش می‌دهد که مخلصانه برای همه‌جامعه بشری‌کار کنند ومحصول استعداد خودرا رایگان نثارجامعه بشری نمایند ودر این‌دنیا برای همه باشند ودر عین حال خود هم‌از نظر معنا وحقیقت ایمان داشته‌باشند واز مجموعه این‌اجتماع عادلانه برای‌آخرت‌خودنتیجه گیری کنند اگر ما روش امیرالمؤمنین و سائرائمه وپیروان مخلص‌آنهاراچون سلمان وابوذر و دیگران در نظر بگیریم این‌وضعیت درآنها کاملا روشن‌است بنابراین موضوع ولایت ازنظر قشرآن ـ مانند نماز که پایه الفت واجتماع وعمران وآبادی بشری است و مانند زکاة که پایه توزیع ثروت واقتصاد عمومی است ومانند روزه وحج ـ یك‌رکن تشکیلاتی است وبلکه اهم ارکان‌آنست زیرا این اموردر صورتی تشکیلات‌صحیح‌را دراجتماع بوجود میآورند که ازروی علم وعدالت انجام شوند وباتدبردراین‌موضوع معلوم میشود که انحراف جامعه‌اسلامی ازپذیرش‌پیشوایان عادل‌وائمه برحق نه‌فقط لطمه‌بایمان‌وعقیده ومعنویت وارد کرد بلکه سازمان اسلام راهم ازنظر تشکیلات مفید وسودمند خود دچار خطروتزلزل نمود ودر معرض تباهی درآورد ودر حقیقت تااین اندازه هم که اسلام پیشرفت وتوسعه یافت و پائید برای دو چیز بود:

۱ـ قشر تشکیلات عادلانه‌ای که درزمان خود پیغمبر بوجود آمد وتا قرنها در سایه تشکیل جماعت و جمعه و حج ادامه یافت .

۳ـ تأیید معنوی وزیر پرده‌ای که ازائمه معصومین نسبت‌بجامعه اسلامی انجام میشد چه از راه شوم ومشورت زمامداران وقت درعصر ابی‌بکر وعمر وبلکه تا اندازه ای در عصر عثمان وچه از راه تعلیمات ورهنمائی غیرمستقیمی که نسبت بزمامداران وقت‌انجام میشد وبا هراندازه‌خصومتی که‌داشتند خواه ناخواه آن دستورات‌را دریافت میکردند وطبق آن عمل‌مینمودند وچه ازراه پرورش افرادی که از روی تقیه یاسستی عقیده در سازمان حکومت خلفاء وقت وارد میشدند و انجام وظیفه میکردند اینها وسیله های تأیید مؤثری بود که از طرف ائمه (ع) نسبت بدستگاه حکومت های وقت انجام می گرفت و از بررسی این حقائق اهمیت موضوع ولایت درتشکیلات اسلامی معلوم میشود که‌درضمن اخبار بااین تعبیر بدان‌اشاره شده است که درمیان دعائم وستونهای سازمان اسلام‌آن اندازه که برای موضوع‌ولایت فریادشده است برای‌ستونهای دیگرتابرسد بنمازفریاد نشده واهتمام نگردیده است.

٥ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه و عبدالله بن الصلت جميعاً ، عن حمّاد بن عيسى ، عن حريز بن عبدالله ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : بني الاسلام على خمسة أشياء : على الصّلاة والزكاة والحجّ والصوم والولاية ، قال زرارة : فقلت : و أيّ شيء من ذلك أفضل ؟ فقال: الولاية أفضل ، لأنّها مفتاحهنّ ، والوالي هوالدّليل عليهنّ ، قلت : ثمّ الذي يلي ذلك في الفضل ؟ فقال : الصلاة إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : الصلاة عمود دينكم ، قال : قلت : ثمّ الذي يليها في الفضل ؟ قال : الزكاة لأنّه قرنها بها وبدأ بالصلاة قبلها وقال رسول الله صلى الله عليه وآله :الزكاة تذهب الذنوب . قلت والذي يليها في الفضل ؟ قال : الحجّ قال الله عزّ وجلّ : «ولله على الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلا ومن كفر فانّ الله غنيّ عن العالمين » وقال رسول الله صلى الله عليه وآله : لحجّة مقبولة خير من عشرين صلاة نافلة ومن طاف بهذا البيت طوافاً أحصى فيه اُسبوعه وأحسن ركعتيه غفر الله له وقال في يوم عرفة ويوم المزدلفة ماقال ، قلت فماذا يتبعه ؟ قال : الصوم .

قلت : ومابال الصوم صار آخر ذلك أجمع ؟ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله الصوم جنّة من النّار ، قال : ثمّ قال : إنّ أفضل الأشياء ما إذا فاتك لم تكن منه توبة دون أن ترجع إليه فتؤدّيه بعينه ، إنّ الصلاة والزكاة والحجّ والولاية ليس يقع شيء مكانها دون أدائها و إنّ الصوم إذا فاتك أوقصرت أوسافرت فيه أدّيت مكانه أيّاماً غيرها و جزيت ذلك الذّنب بصدقة ولاقضاء

٥ـ زراره ازامام باقر(ع) كه،فرمود اسلام برپنج چيز سازمان شده، برنمازوزكوة وحج وروزه وولايت، زراره گويد گفتم : كدام اينها برتراست؟ فرمود؟ ولايت برتراست، زيراكليدهمه استووالى رهبر بدانهااست، گفتم : سپس كدامشان برترى دارد ؟ فرمود نماز براستى كه رسولخدا (ص) فرمود نمازعمود دين شمااست گويد: گفتم: سپس كدام دربرترى دنبال آنست؟ فرمود: زكوة زيراكه خدا آنرا قرين نماز كرده و پيش از نماز آورده و رسولخدا (ص) فرمود زكوة گناهان را ميبرد گفتم و آنكه دربرترى دنبال آنست؟ فرمود حج است خداى عزوجل فرموده است (٩٧ـ آل عمران) و براى خدااست برمردم حج خانه كعبه هر كه رابدان راهى باشد وهر كه كفر ورزد پس براستى كه خدابى نياز است از جهانيان ـ و رسولخدا (ص) هم فرمود هر آينه يك حجه مقبوله بهتر است از بيست نماز نافله وهر كه براين خانه كعبه طواف كند وهفت دورش رابشمارد ودور كعت آنرا خوب بخواند خدايش بيامرزد ودر روز عرفه وروز مشعر فرموده است آنچه رافرموده است گفتم دنبال آن چيست؟ فرمود روزه گفتم چرا روزه در فضيلت آخر همه است؟ فرمود رسولخدا (ص) فرموده روزه سپر آتش است؟ گويد سپس فرمود براستى بهترين چيزها آنست كه چون از دست تورفت توبه و جبران ندارد كه بدان باز گردى و خود آن را انجام دهى، براستى نماز وزكوة وحج وولايت چون از دست رفتند چيزى بجاى آنها واقع نشود جز ادای خود آنها وچون روزه ازتو فوت شد يا درباره آن كوتاهى كردى يا درآن سفر كردى وافطار كردى درجاى آن چند روز ازغير ماه رمضان روزه ميدارى ويا بجاى روزه كفاره ميدهى وقضاء برتو نيست

عليك وليس من تلك الأربعة شيء يجزيك مكانه غيره ، قال : ثمّ قال: ذروة الأمر و سنامه و مفتاحه و باب الأشياء و رضا الرّحمن الطّاعة للامام بعد معرفته ، إنّ الله عزّ وجلّ يقول : «من يطع الرّسول فقد أطاع الله و من تولى فما أرسلناك عليهم حفيظاً» أما لو أنّ رجلاً قام ليله و صام نهاره و تصدّق بجميع ماله وحجّ جميع دهره ولم يعرف ولاية ولي الله فيواليه ويكون جميع أعماله بدلالته إليه ، ما كان له على الله جلّ و عزّ حقّ في ثوابه ولا كان من أهل الايمان ، ثمّ قال : أولئك المحسن منهم يدخله الله الجنّة بفضل رحمته .

٦ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن صفوان بن يحيى ، عن عيسى بن السري أبي اليسع قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام أخبرني بدعائم الاسلام التي لا يسع أحداً التقصير عن معرفة شيء منها. الذي من قصّر عن معرفة شيء منها فسد عليه دينه ولم يقبل [الله] منه عمله ومن عرفها وعمل بها صلح له دينه وقبل منه عمله ولم يضق به ممّا هو فيه لجهل شيء من الأمور جهله؟ فقال: شهادة أن لا إله إلاّ الله والايمان بأنّ محمّداً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والاقرار بما جاء به من عند الله و حقّ في الأموال الزكاة ؛ والولاية التي أمر الله عزّ وجلّ بها : ولاية آل محمّد صلى الله عليه وآله وسلم ، قال : فقلت له : هل في الولاية شيء دون شيء

واز این چهارتا هیچکدام نیست که بجای آن چیز دیگری جزخود آن پذیرفته شود، سپس فرمود فراز امر دین و بلندترین کار آن وکلید آن ودر هرچیزی وخشنودی خدای رحمن طاعت امام است پس از شناختن او زیرا خداعزوجل فرماید (٨٠ـ النساء) هر که ازرسول اطاعت کند محققاً خدارا اطاعت کرده وهر که پشت دهد ماتو رانسبت باونگهبان نفرستادیم، اما اگر مردی همه‌شب عبادت و هرروز روزه دارد وهمه مالش راصدقه‌دهد وهمه عمرش حج کند و ولایت ولی‌خدارا نداند تاپیرو اوباشد وهمه کارش براهنمائی اوباشد اورا برخدا عزوجل حق‌ثوابی نیست واز اهل‌ایمان نباشد سپس فرمود آنان هر کدام خوش کردارباشند خدابفضل‌ورحمتش‌اورا دربهشت‌درآورد.

شرحـ ازمجلسی‌ره‌ـ «اولئك المحسن منهم» ظاهراً مقصود ازآنان مخالفان‌است ومراد بآنان مستضعف ازآنها است که امیدواربامر خدایند وازآنجهت فرمودبفضل رحمت‌خود دراثراینکه حقی‌بر خدا ندارند وحاصل اینکه مؤمنان حق وعده بخدادارند و مستضعفان رابرخدا حقی‌نیست زیرا وعده ثواب‌بآنها نداده است.

٦ـ ازعیسی بن‌السری ابی‌الیسع گوید بامام صادق (ع) گفتم بمن ازدعائم اسلام خبربده همانها که روانیست احدی ازمعرفت چیزی ازآنها کوتاهی کند آنچه که هر کس درمعرفت چیزی از آنها کوتاهی کند دینش تباه‌شود وخدا عملی ازاونپذیرد وهر که‌آنهارا بداندوبدان‌عمل کنددینش شایسته باشد وعملش پذیرفته گردد ودرآن روشی که دارد برای‌نادانی درهیچ امری کار براو تنك‌نشود در پاسخ فرمود: آنها شهادت بیگانگی خدا وایمان به‌رسالت محمد(ص) واقرار باینست که هرچه‌ازجانب خداآورده حق‌است ودر عهده‌داشتن حقی دراموال که‌زکوة است وقبول ولایتی که خدابدان فرمان داده یعنی‌ولایت آل‌محمد (ص) گوید: بآنحضرت گفتم آیا درولایت شرط مخصوصی است و فضیلتی

فضل يعرف لمن أخذ به ؟ قال : نعم قال الله عزّ وجلّ : «يا أيّها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول وأُولي الأمر منكم» وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من مات ولا يعرف إمامه مات ميتة جاهليّة وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكان عليّاً عليه السلام وقال الآخرون : كان معاوية ، ثمّ كان الحسن عليه السلام ثمّ كان الحسين عليه السلام وقال الآخرون : يزيد بن معاوية وحسين بن عليّ ولا سواء ولا سواء قال : ثمّ سكت ثمّ قال : أزيدك ؟ فقال له حكم الأعور : نعم جعلت فداك قال : ثمّ كان عليّ بن الحسين ثمّ كان محمّد بن عليّ أباجعفر ؛ وكانت الشيعة قبل أن يكون أبو جعفر وهم لا يعرفون مناسك حجّهم و حلالهم وحرامهم حتّى كان أبو جعفر ففتح لهم و بيّن لهم مناسك حجّهم و حلالهم وحرامهم حتّى صار النّاس يحتاجون إليهم من بعد ما كانوا يحتاجون إلى الناس وهكذا يكون الأمر والأرض لا تكون إلّا بامام ومن مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهليّة وأحوج ما تكون إلى ما أنت عليه إذا بلغت نفسك هذه ـ وأهوى بيده إلى حلقه ـ وانقطعت عنك الدّنيا تقول : لقد كنت على أمر حسن .

أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبد الجبّار ، عن صفوان ، عن عيسى بن السريّ أبي اليسع عن أبي عبدالله عليه السلام مثله ،

٧ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن مثنّى الحنّاط ، عن عبدالله بن عجلان ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : بني الاسلام على خمس [دعائم] : الولاية

که مستحق آن بدان شناخته شود؟ فرمود: آری، خدا عزوجل فرماید (٥٩ ـ النساء) أیا کسانی که گرویدید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را وصاحب الامر خودرا ـ ورسول خدا (ص) فرموده است هر که بمیرد ونشناسد امام خودرا بمردن جاهلیت مرده است، رسول خدا بود و علی (ع) امام بود و دیگران در برابر او معاویه را امام دانستند، سپس حسن (ع) بود وسپس حسین و دیگران گفتند یزید بن معاویه وحسین بن علی (ع) برابرند، ودر اینها برابری نبود (علی کجا ومعاویه کجا حسین بن علی کجا ویزید کجا ؟) سپس خموشی گرفت و باز فرمود توضیح بیشتری ندهم؟ حکم اعور گفت : چرا قربانت، فرمود: سپس علی بن الحسین (ع) بود وپس از او محمد بن علی اباجعفر، شیعه پیش از ابی جعفر مناسك حج وحلال وحرام خودرا هم نمیدانستند وعلم آنها بجائی رسید که مردم بدانها نیازمند شدند پس از اینکه آنها نیاز بمردم داشتند وهم چنین است امروز ، زمین بی امام نباشد وهر که بمیرد وامام خود را نشناسد بمردن جاهلیت مرده وتو از همه وقت بمعرفت امام محتاج تری همانوقت که جانت بگلویت رسد (با دست اشاره بگلویش نمود) ودنیا از دستت برود وبگوئی که: هر آینه من در مذهب خوبی بودم (که اقرار بامام برحق ومتابعت او است).

٧ ـ از امام باقر (ع) که اسلام بر پنج پایه استوار است، ولایت و نماز و زکوة و روزه ماه

والصّلاة والزكاة وصوم شهر رمضان والحجّ .

٨ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن أبان ، عن فضيل عن أبي جعفر عليه السلام قال : بني الاسلام على خمس : الصّلاة والزكاة والصّوم والحجّ والولاية ولم يناد بشيء ما نودي بالولاية يوم الغدير .

٩ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن حمّاد بن عثمان ، عن عيسى بن السريّ قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : حدّثني عمّا بنيت عليه دعائم الاسلام إذا أنا أخذت بها زكى عملي ولم يضرّني جهل ما جهلت بعده ، فقال : شهادة أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمّداً رسول الله صلى الله عليه وآله والاقرار بما جاء به من عند الله و حقٌّ في الأموال من الزكاة ، والولاية التي أمر الله عزّ وجلّ بها ولاية آل محمّد صلى الله عليه وآله ، فانّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : من مات ولا يعرف إمامه مات ميتة جاهليّة ، قال الله عزّ وجلّ : «أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول وأولي الأمر منكم» فكان عليٌّ عليه السلام ، ثمّ صار من بعده الحسن ثمّ من بعده الحسين ثمّ من بعده عليٌّ بن الحسين ، ثمّ من بعده محمّد بن عليّ ؛ ثمّ هكذا يكون الأمر ، إنّ الأرض لا تصلح إلاّ بامام و من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهليّة وأحوج ما يكون أحدكم إلى معرفته إذا بلغت نفسه ههنا ـ قال : و أهوى بيده إلى صدره ـ يقول حينئذ : لقد كنتُ على أمر حسن .

رمضان و حج.

٨ـ ازامام باقر (ع) اسلام برپنج پايه استواراست نماز وزكوة وروزه وحج و ولايت و براى هيچ‌چيز آنچنان فريادنشد كه‌براى‌ولايت درروز غدير.

٩ـ ازعيسى بن‌السرى گويد بامام صادق(ع) گفتم براى‌من بازگو از هرآنچه دعائم اسلام بر آن استوار است كه چون من‌بدانها عمل كنم كردارم پاك ودرست باشد وندانستن چيزى برايم زيان نكند بعدازآن ، درپاسخ فرمودآن شهادت باينست كه شايسته پرستشى جزخدا نيست و محمد «ص» رسولخدااست واقرار بهرآنچه او ازطرف خدا آورده‌است وحق اموال كه زكوة است وقبول‌ولايت ائمه‌اى كه‌خداعزوجل بآن فرمان‌داده‌يعنى ولايت آل‌محمد (ص) زيرا رسولخدا(ص)فرموده هر كه‌بميرد وامام‌خوددرانشناسدچون مردن‌جاهليت مرده‌خدا عزوجل‌فرموده(٥٩ـالنساء)اطاعت كنيدخداراواطاعت كنيد رسول‌را و صاحب‌الامر خودرا ـ كه صاحب‌الامر على بود وپس ازوى حسن‌بود و سپس بعدازاو حسين وپس ازاو على‌بن الحسين وسپس دنبال او محمدبن على سپس كار براين روش‌است زمين‌اصلاح نشود جزبوجود امام، هر كه بميردوامام زمان‌خوددرانشناسدچون‌مردن‌جاهليت مرده‌است وبيشتر از همه وقت شما بمعرفت امام حاجت‌داريد وقتى كه نفس باينجا رسد ـ گويدبادست خود اشاره بسينه‌اش كرد ـ دراين هنگام است كه مى گويد من درمذهب خوبى‌بودم.

١٠ ـ عنه ، عن أبي الجارود قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام : يا ابن رسول الله هل تعرف مودتي لكم وانقطاعي إليكم وموالاتي إياكم ؟ قال : فقال : نعم ، قال : فقلت : فاني أسألك مسألة تجيبني فيها فاني مكفوف البصر قليل المشي ولا أستطيع زيارتكم كل حين قال : هات حاجتك قلت : أخبرني بدينك الذي تدين الله عز وجل به أنت وأهل بيتك لأدين الله عز وجل به ، قال: إن كنت أقصرت الخطبة فقد أعظمت المسألة والله لأعطينك ديني و دين آبائي الذي ندين الله عز وجل به : شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله والاقرار بما جاء به من عند الله والولاية لولينا والبراءة من عدونا والتسليم لأمرنا وانتظار قائمنا والاجتهاد والورع .

١١ ـ علي بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن علي بن أبي حمزة ، عن أبي بصير قال : سمعته يسأل أبا عبدالله عليه السلام فقال له : جعلت فداك أخبرني عن الدين الذي افترض الله عز وجل على العباد ، مالا يسعهم جهله ولا يقبل منهم غيره ، ما هو؟ فقال: أعد علي فأعاد عليه ، فقال : شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وحج البيت من استطاع إليه سبيلاً و صوم شهر رمضان ، ثم سكت قليلاً ، ثم قال : والولاية ـ مرتين ـ ثم قال : هذا الذي فرض الله على العباد ولا يسأل الرب العباد يوم القيامة

---

١٠ ـ از ابى الجارود، گويد بامام باقر (ع) گفتم يا ابن رسول الله، شما دوستى من ودلدادگى و پيروى مرا نسبت بخودتان ميدانيد؟ گويد فرمود: آرى گويد، پس گفتم من از شما پرسشى دارم بايد پاسخ مرا بدهيد من نا بينايم و كم رفتار و نمى‌توانم هروقت شمارا ديدار كنم فرمود حاجت خود را بگو، گفتم مرا از آن ديانتى كه خود وخاندانت باآن براى خداعزوجل دينددارى ميكنيد مطلع كن تامن هم باهمان براى خدا عزوجل دينددارى كنم ، فرمود اگرچه سخنرانى را مختصر كردى ولى پرسش مهمى كردى بخدا من دين خود و پدرانم‌را كه ما خدارا بدان دينددارى كنيم بتوعطا كنم، آن شهادت باينست كه نيست شايسته پرستشى جزخدا و محمد رسولخدا (ص) است واقرار بدانچه كه او ازطرف خدا آورده ودوستى دوستان ما، وبيزارى ازدشمنان‌ما وتسليم بامرخدا وانتظار قائم‌ازماخاندان وكوشش واجتهاد وورع

١١ ـ از على بن ابى‌حمزه گويد من‌شنيدم كه ابى‌بصير ازامام صادق (ع) ميپرسيد ، باو گفت قربانت بمن‌خبر ده ازدينى كه خدا عزوجل بمردم فرض كرده، آنچه كه برايشان روانيست ندانند و جز آن از آنها پذيرفته نيست، آن‌دين چيست؟ درپاسخ فرمود دوباره بگو، دوباره براى‌او گفت، در پاسخ فرمود: شهادت‌باينكه جزخدا شايسته پرستشى نيست ومحمد رسولخدا (ص) است و برپا داشتن نماز وپرداخت زكوة وحج خانه كعبه براى هر كه تواند بدان راه‌يابد و روزه ماه‌رمضان،سپس‌اندكى خاموش‌شدودوباره فرمود:وولايت، سپس فرمود: اينستكه خدا بينده‌ها فرض كرده است پروردگاردر

فيقول: ألا زدتني على ما افترضتُ عليك؟ ولكن من زاد زاده الله، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله سنّ سنناً حسنة جميلة ينبغي للنّاس الأخذ بها.

١٢ - الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور؛ عن فضالة بن أيّوب، عن أبي زيد الحلّال، عن عبدالحميد بن أبي العلاء الأزدي قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ وجلّ فرض على خلقه خمساً فرخّص في أربع ولم يرخّص في واحدة.

١٣ - عنه، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان، عن إسماعيل الجعفي قال: دخل رجلٌ على أبي جعفر عليه السلام ومعه صحيفةٌ فقال له أبوجعفر عليه السلام: هذه صحيفة مخاصم يسأل عن الدّين الّذي يقبل فيه العمل فقال: رحمك الله هذا الّذي اُريد، فقال أبوجعفر عليه السلام: شهادة أن لا إله إلاّ الله وحده لاشريك له وأنّ محمّداً صلى الله عليه وآله عبده ورسوله وتقرّ بما جاء من عند الله والولاية لنا أهل البيت والبراءة من عدوّنا والتسليم لأمرنا والورع والتّواضع و انتظار قائمنا فإنّ لنا دولة إذا شاء الله جاء بها.

روزرستاخیز از بنده‌ها بازپرسی نکند وبفرماید چرا برآنچه برشما فرض کردم نیفزودید، ولی هر که برآن افزاید خدا بپاداشش بیفزاید، براستی رسولخدا روشهای نیکو وزیبا نهاد که شایسته است مردم بدانها عمل کنند.

١٢ـ ازعبدالحمیدبن ابی‌العلاءازدی گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: براستی خداعزوجل برخلقش پنج وظیفه فرض کرده است ونسبت بچهاراز آنها (که نمازوروزه وزکوةوحج است) رخصتی داده ولی دریکی از آنها (یعنی ولایت) رخصتی نداده است.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «قول» فرخص فی اربع» چون قصر درنماز وتأخیر ازوقت فضیلت باعذرو ترك بسیاری ازواجبات آن دربرخی اوقات وسقوط نماز ازحائض وزن زائیده وفاقد الطهورین اگر بدان قائل شدیم و سقوط زکوة از کمتر از نصاب یا قبل از گذشتن سال یا در صورت عدم امکان تصرف یا در نبودن شرائط دیگر و سقوط حج از غیر مستطیع یا بسته بودن راه و مانند آن و سقوط روزه از مسافر و پیره مرد و دچار تشنگی دائم و مانند آنها بخلاف ولایت که درهیچ حالی ساقط نیست.

١٣ـ ازاسماعیل جعفی گوید مردی نزدامام‌باقر (ع) آمد ودفتری باخود داشت امام (ع) فرمود این دفتر مردی‌است که برای مناظره آمده وپرسش‌میکند از دینی که عمل درآن پذیرفته است آنمرد گفت خدایت رحمت کناد همین‌را میخواهم؛ امام باقر(ع) فرمود. گواهی باینکه نیست‌شایسته‌پرستشی جزخدا، یگانه‌است‌شریك ندارد واینکه محمد بنده ورسول اواست واقرارکنی بدانچه از طرف خدا آورده‌است وولایت ماخانواده وبیزاری ازدشمن ما وتسلیم‌بامر ماوورع وتواضع وانتظار قائم‌ما زیرا برای‌او دولتی‌است که‌وقتی‌خداخواهد آن‌رابیآورد.

١٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ وأبوعليّ الأشعري ، عن محمّدبن عبدالجبّارجميعاً ، عن صفوان ، عن عمروبن حريث قال : دخلت علىأبي عبدالله عليه السلام و هوفي منزل أخيه عبدالله بن محمّدفقلت له : جعلت فداك ماحوّلك إلى هذا المنزل ؟ قال : طلب النزهة فقلت : جعلت فداك ألاأقصّ عليك ديني ؟ فقال : بلى ، قلت : أدين الله بشهادة أن لاإله إلاّ الله وحده لاشريك له و أنّ محمّداً عبده ورسوله وأنّ السّاعة آتية لاريب فيها وأنّ الله يبعث من في القبور وإقام الصلاة و إيتاء الزكاة وصوم شهر رمضان وحجّ البيت والولاية لعليّ أميرالمؤمنين بعد رسول الله صلى الله عليه وآله والولاية للحسن والحسين والولاية لعليّ بن الحسين والولاية لمحمّدبن عليّ ولك من بعده صلوات الله عليهم أجمعين وأنّكم أئمّتي عليه أحيا وعليه أموت وأدين الله به ، فقال: ياعمروهذا والله دين الله ودين آبائي الّذي أدين الله به في السرّ والعلانية ، فاتّق الله و كفّ لسانك إلاّ من خيرولاتقل إنّي هديت نفسي بل الله هداك فأدّ شكرما أنعم الله عزّ وجلّ به عليك ولاتكن ممّن إذا أقبل طعن في عينه وإذا أدبر طعن في قفاه ، ولا تحمّل الناس على كاهلك فانّك أوشك ـ إن حملت النّاس على كاهلك ـ أن يصدعوا شعب كاهلك ،

---

١٤ ـ ازعمروبن حريث گفت خدمت امام صادق(ع) رسيدم و آنحضرت درخانه برادرش عبدالله بن محمدبود باو گفتم قربانت برای چه باين خانه آمدی؟ فرمود برای تفریح، باو عرضکردم قربانت من دين خودم‌را برای شمانقل نکنم؟ فرمودچرا گفتم برای خدادینداری کنم بشهادت ان لا اله الاالله وحده لاشريك له و باينکه محمد(ص) بنده ورسول اواست و باينکه قيامت آيد وشکی ندارد واينکه خدا هرآنکه درگور است زنده کند و بپاداشتن نماز ودادن زکوة وروزه درماه رمضان و حج خانه کعبه وولايت علی أميرالمؤمنين(ع) پس ازرسولخدا(ص) وولايت برای حسن وحسين وولايت علی بن الحسين و ولايت محمدبن علی وبرای شما بعداز او وباينکه شما امامان من هستيد براين عقيده زنده باشم وبرآن بميرم وخدا رادينداری کنم بدان، فرمود: ای عمرو اين بخدا دين خدااست ودين پدران من است که خدارادرنهان وعيان بدان دينداری کنم ازخدا بپرهيز وزبانت را جز ازخير برگير ومگو که من خود را رهنمائی کردم بلکه خدا تورا رهنمائی کرده است شکر آنچه را خداعزوجل بتو انعام کرده بگزار و از آنها نباش که چون حاضر باشند مردم رو برو او را سرزنش کنند و در پشت سر او هم از او بد گويند و مردم را بر دوش خود مگير که اگر بر دوش خود بگيری بساکه استخوان آن‌را خرد کنند.

شرحـ از مجلسی ره ـ «ولا تحمل الناس علی کاهلك» يعنی مردم را بر خود مسلط مکن بواسطه ترک تقيه يابواسطه سستی ومدارا باآنها تاآنجا که زيانمند شوی مثل اينکه ضامن آنها بشوی يااز طرف آنها متحمل چيزی شوی که تاب آن نداری يا آنهارا بطمع اندازی که حکم بخلاف حق بدهی يادر آنچه روانيست باآنها موافقت کنی.

١٥ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن سليمان بن خالد ، عن أبي جعفر عليه السلام : قال : ألا أخبرك بالاسلام أصله وفرعه وذروة سنامه ؟ قلت : بلى جعلت فداك قال : أمّا أصله فالصلاة وفرعه الزكاة وذروة سنامه الجهاد ، ثمّ قال : إن شئت أخبرتك بأبواب الخير؟ قلت : نعم جعلت فداك، قال : الصوم جُنّة من النار، والصدقة تذهب بالخطيئة ، وقيام الرّجل في جوف اللّيل بذكر الله، ثمّ قرأ عليه السلام : «تتجافى جنوبهم عن المضاجع» .

((باب))

☆(أن الاسلام يحقن به الدم (وتؤدى به الامانة) وأن الثواب على الايمان)☆

١ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن الحكم بن أيمن ، عن القاسم الصيرفي شريك المفضّل قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : الاسلام يُحقن به الدّم و تودّى به الأمانة ، وتستحلّ به الفروج ، والثواب على ايمان .

٢ - عليّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن العلاء ، عن محمّد بن مسلم ، عن أحدهما عليهما السلام قال : الايمان إقرار وعمل ، والاسلام إقرار بلا عمل .

---

١٥ - ازسليمان بن خالد از امام باقر(ع) كه فرمود آيابتو خبر ندهم باصل و فرع و كنگره نيروى اسلام؟ گفتم قربانت چرافرمود: اصل آن نماز است و فرع آن زكوة و كنگره نيروى آن جهاد، سپس فرمود: اگر بخواهى بتوخبر دهم ازهمه ابواب خير ؟ گفتم آرى قربانت ، فرمود روزه سپراست از دوزخ وصدقه گناه را ببروذكر خدا در دل شب سپس اين آيه راخواند (١٦ - السجده) دورى گزينند پهلوهاى آنان از بستر خواب (وبخوانند پروردگار خودرا ازبيم وامبد واز آنچه به آنها روزى داديم انفاق كنند)

شرح - ازمجلسى ره - نماز اصل اسلام است چون بى آن برپا نشود وزكوة فرع آنست زيرا بى آن درست نگردد وبرخى گفته‌اند چون نماز بى زكوة درست نيست وجهاد كنگره نيروى آنست چون سبب برترى وپيشرفت اسلام است.

(باب)

دراينكه اسلام حفظ جان كند ووسيله داى امانت گردد ولى ثواب آخرت بر ايمان است

١ - از قاسم صيرفى شريك مفضل گويد شنيدم امام صادق «ع» ميفرمود : بوسيله اسلام جان محفوظ است وادای امانت ميشود وفروج بدان حلال ميگردد ولى ثواب آخرت برايمانست.

٢ - از امام باقر يا امام صادق (ع) كه فرمود ايمان اقرار است و عمل و اسلام اقرار است بى عمل .

٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن جميل بن درّاج قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولمّا يدخل الايمان في قلوبكم» فقال لي : ألا ترى أنّ الايمان غير الاسلام .

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن سفيان بن السمط قال : سأل رجلٌ أبا عبدالله عليه السلام عن الاسلام والايمان ، ما الفرق بينهما ؟ فلم يجبه ثمّ سأله فلم يجبه ثمّ التفيافي الطريق و قد أزف من الرجل الرحيل ، فقال له أبوعبدالله عليه السلام : كأنّه قد أزف منك رحيل ؟ فقال : نعم فقال : فالقني في البيت ، فلقيه فسأله عن الاسلام والايمان ما الفرق بينهما ؟ فقال : الاسلام هو الظاهر الّذي عليه النّاس : شهادة أن لا إله إلاّ الله وحده لاشريك له و أنّ محمّداً عبده ورسوله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وحجّ البيت وصيام شهر رمضان فهذا الاسلام . و قال :

شرحـ ازمجلسی «ره» ـ درشرح حدیث ۱ ـ این حدیث دلالت دارد که ایمان و اسلام یك معنی ندارند و غیر مؤمن از فرق اسلام مستحق ثواب آخرت نیست چنانچه میان امامیه معروف است.

و در شرح حدیث ۲ ـ گوید این حدیث دلالت دارد بر اصطلاح دیگری برای ایمان و اسلام و آن اینست که اسلام خود عقائد است و ایمان عقائد است با عمل بمقتضای آن از انجام واجبات و ترك كبائر و این اصطلاح دیگری است جز اصطلاح پیشین و بسا که این خبر چنین شرح شده است که مقصود از اقرار اعتراف زبانی به شهادتین است و مقصود از عمل عمل دل است که آن عبارت از تصدیق بهر آنچه است که پیغمبر (ص) آورده است.

۳ـ ازجمیل بن دراج گوید ازامام صادق(ع) پرسیدم ازقول خداعزوجل (۱٤ـ الحجرات) اعراب گفتند ما ایمان آوردیم بگوشما ایمان نیاوردید ولی بگوئید مسلمان شدیم وهنوز ایمان دردل شما در نیامده است پس بمن فرمود نمی بینی که ایمان جز اسلام است.

شرحـ از مجلسی ره ـ «قالت الاعراب آمنا» درباره جمعی از بنی اسد نازل شده که درسال قحطی بمدینه آمدند ونزد پیغمبر اقرار بشهادتین کردند وبه رسولخدا می گفتند ما بابنه و عیال نزد شما آمدیم و مانند بنوفلان باشما نجنگیدیم ومقصودشان گرفتن صدقه ومنت نهادن بود «قل لم تؤمنوا» شماهنوز عقیده وتصدیق قلبی پیدانکرده اید.

٤ـ ازسفیان بن سمط گوید: مردی امام صادق(ع) رااز اسلام وایمان پرسید وفرق میان آنها وباو پاسخ نداد، بازپرسید وباو پاسخ نداد وآنمرددرراه بامام صادق برخورد و نزدیك بکوچ کردن بود، امام صادق باوفرمود مثل اینکه کوچ کردنت نزدیك است؟ گفت آری، فرمود درخانه مرا دیدار کن. بخدمت آنحضرت رسید و از فرق میان اسلام و ایمان پرسید، فرمود اسلام همان ظاهر وضعی است که مردم مسلمان بر آنند:

شهادت براینکه نیست شایسته پرستشی جز خدا یگانه است وشریك ندارد واینکه محمد بنده ورسول او است وبرپاداشتن نماز ودادن زکوة وحج خانه خدا وروزه ماه رمضان ، اینست اسلام وفرمود: ایمان معرفت

الایمان معرفة هذا الأمر مع هذا فان أقرّ بها ولم یعرف هذا الأمر کان مسلماً وکان ضالاً.

٥ ـ الحسین بن محمّد ، عن معلّی بن محمّد ؛ وعدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد جمیعاً عن الوشّاء ، عن أبان ، عن أبي بصیر ، عن أبي جعفر علیه السلام قال: سمعته یقول: «قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا أسلمنا» فمن زعم أنّهم آمنوا فقد کذب ومن زعم أنّهم لم یسلموا فقد کذب.

٦ ـ أحمد بن محمّد ، عن الحسین بن سعید ، عن حکم بن أیمن ، عن قاسم شریك المفضّل قال : سمعت أباعبدالله علیه السلام یقول: الاسلام یحقن به الدّم وتؤدّی به الأمانة وتستحلّ به الفروج؛ والثواب علی الایمان .

این امر است با این وضع و اگر بدانها اقرار کند و این امر (امامت) را نشناسد مسلمان گمراهی است.

شرحـ از مجلسی ره ـ ازاین خبر ظاهر شود که میان ایمان واسلام دوفرق است.

١ ـ اسلام همان انقیاد وپیروی ظاهری است وتصدیق واذعان قلبی در آن معتبر نیست بخلاف ایمان که نیاز باعتقاد قلبی وبلکه قطعی دارد چنانچه بیاید.

٢ ـ در ایمان اعتقاد بولایت معتبر است نه در اسلام وذکر اعمال برای اینستکه در ایمان شرط هستند یا آنکه اعتقاد بآنها شرط ایمانست.

٥ ـ ازابی بصیر که گوید شنیدم امام باقر (ع) میفرمود (١٤ ـ الحجرات) « اعراب گفتند ما ایمان آوردیم بگو شما ایمان نیاوردید ولی بگوئید مسلمان شدیم » هر که گمان برد که ایمان آورده بودند محققاً دروغ گفته وهر که هم گمان برد که مسلمان نبودند، دروغ گفته.

٦ ـ ازقاسم شریك مفضل ، گفت : شنیدم امام صادق (ع) میفرمود باسلام خون محفوظ و محترم می‌شود و امانت پرداخت میشود و بدان فروج حلال میشوند (یعنی زناشوئی درست میشود) و ثواب در برابر ایمانست.

شرحـ ازمجلسی ره ـ آنچه ازآیات واخبار فراوان درباره ایمان واسلام عیان شود اینستکه در قرآن وسنت بچندمعنی اطلاق شوند که هر کدام فوائدی دارند.

١ ـ ایمان بمعنی مجموع عقائدحقه و اصول خمسه و فوائدآن در دنیا مصونیت جان ومال و آبرو است جز در موارد حد وتعزیر ودرآخرت صحت عمل واستحقاق ثواب ونیل شفاعت.

٢ ـ بااضافه انجام واجبات وترك محرمات قرآنی که مقام عدالت است و بعلاوه ازفوائد گذشته فوائد عدالت هم برآن مرتب است.

٣ ـ باضافه انجام جمیع واجبات وترك جمیع محرمات وثمره آن لحوق بمقربین وحشر باصدیقین ومضاعف شدن حسنات ورفع درجاتست.

٤ ـ باضافه انجام مستحبات و ترك مکروهات بلکه مباحات چنانچه در اخبار از صفات مؤمن محسوب شده و این مقام انبیاء واوصیاء است چنانچه در بعضی اخبار مؤمن وارد در بعض آیات را بائمه تفسیر کرده است.

واما اسلام درغالب اطلاق میشود برادای شهادتین واقرار ظاهری وگرچه بااذعان قلبی نباشد و

☆(باب)☆

☆(ان الايمان يشرك الاسلام والاسلام لايشرك الايمان)☆

١ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن سماعة قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : أخبرني عن الاسلام والايمان أهما مختلفان ؟ فقال : إن الايمان يشارك الاسلام و الاسلام لايشارك الايمان ، فقلت : فصفهما لي ، فقال : الاسلام: شهادة أن لاإله إلا الله والتصديق برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، به حقنت الدماء و عليه جرت المناكح والمواريث وعلى ظاهره جماعة الناس، والايمان: الهدى وما يثبت في القلوب من صفة الاسلام وما ظهر من العمل به، والايمان أرفع من الاسلام بدرجة ، إن الايمان يشارك الاسلام في الظاهر والاسلام لايشارك الايمان في الباطن وإن اجتمعا في القول والصفة .

اقرار بولايت هم نداشته باشد چنانچه سابقاً دانستى وثمره آن دردنيا حفظ جان ومال وجواز استحقاق ارث وسائر احكام ظاهره است سپس شرح بسيار مفصلى درمعناى اسلام وايمان نقل كرده وتاهفت قول باادله واعتراضات بيان كرده است.

من ميگويم ـ اسلام اقراربشهادتين والتزام بفروع الدين اسلامى معروفه است چنانچه فرمود در حديث ٤ «الاسلام هو الظاهر الذى عليه الناس» والبته ولايت هم دراين ظاهر بيك معنى هست زيرا همه مسلمانان وجودرهبروخليفه را لازم ميدانند ولى ايمان عقيده داشتن بهمه اين معانى است باحفظ مسلمانى زيرا ايمان ماده جدائى ازمسلمانى ندارد چنانچه درابواب آينده بيان شده است وما شرح مفصلى در اين موضوع قبلا بيان كرديم.

(باب)

هرجا ايمان هست مسلمانى هم هست ولى اسلام ملازم با ايمان نيست وممكن است ازاوجدا باشد

١ ـ ازسماعه گويد بامام صادق(ع) گفتم بمن خبر بده ازاسلام وايمان كه آيا اين دو جدا هستند ؟ فرمود ايمان همه جا شريك اسلام است ولى اسلام شريك ايمان نيست، گفتم آنهارا براى من شرح بدهيد فرمود اسلام شهادت بيگانگى خدا وتصديق رسول خدا است (ص) وبوسيله آن خونها محفوظ گردد ونكاح وارث مجرى شوند وهمه مردم مسلمان برظاهر آن باشند وايمان هدايت معنوى وعقيده ايست كه دردل نسبت باسلام ثابت ميشود وعملى كه بدان انجام ميشود ايمان يكدرجه برتر از اسلام است براستى ايمان از نظر ظاهر بااسلام شريك است ولى اسلام در باطن با ايمان شريك نيست و اگر چه دربيان وشرح با هم جمع مى شوند .

شرح- اين حديث دلالت روشنى دارد برآنچه سابقاً دربيان اسلام وايمان گفتيم.

٢ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس بن عبدالرّحمن ، عن موسى بن بكر عن فضيل بن يسار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الايمان يشارك الاسلام والاسلام لايشارك الايمان .

٣ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن درّاج ، عن فضيل بن يسار قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ الايمان يشارك الاسلام ولايشاركه الاسلام ، إنّ الايمان ماوقر في القلوب والاسلام ماعليه المناكح والمواريث و حقن الدّماء ؛ والايمان يشرك الاسلام والاسلام لايشرك الايمان .

٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن الحسن بن محبوب ؛ عن أبي الصباح الكنانيّ قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : أيّهما أفضل :الايمان أوالاسلام ؟ فانّ من قبلنا يقولون إنّ الاسلام أفضل من الايمان ، فقال : الإيمان أرفع من الاسلام،قلت ؟ فأوجدني ذلك ، قال : ماتقول فيمن أحدث في المسجدالحرام متعمّداً ؟ قال : قلت : يضرب ضرباً شديداً قال : أصبت ، قال : فما تقول فيمن أحدث في الكعبة متعمّداً ؟ قلت : يقتل ، قال : أصبت ألاترى أنّ الكعبة أفضل من المسجد وأنّ الكعبة تشرك المسجد والمسجد لايشرك الكعبة و كذلك الايمان يشرك الاسلام والاسلام لايشرك الايمان .

٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ؛ ومحمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد جميعاً، عن ابن محبوب ، عن عليّ بن رئاب ، عن حمران بن أعين ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعته يقول :

٢ـ از امام صادق (ع) فرمود ايمان شريك بااسلام است واسلام شريك باايمان نيست.

٣ ـ فضيل بن يسار گويد شنيدم امام صادق(ع)ميفرمود: براستى ايمان شريك است بااسلام واسلام با اوشريك نيست براى آنكه ايمان آنچيزى است كه در دلها نشسته و اسلام ظواهريست كه پايه و مايه نكاح وارث و حفظ جانها است ايمان شريك است بااسلام واسلام ملازم ايمان نيست.

٤ـ ازابى الصباح كنانى گويد بامام صادق (ع) گفتم كدام برترند ، ايمان يااسلام ؟ زيرا كسانيكه نزد ما هستند ميگويند اسلام برتر از ايمانست درپاسخ فرمود ايمان بالاتر ازاسلامست گفتم اين مطلب رابمن بفهمانيد، فرمود چه گوئى درباره كسيكه عمداً در مسجدالحرام حدثى صادر كند ؟ گفتم بسختى اورا بزنند فرمود درست گفتى پس چه گوئى درباره كسيكه در خانه كعبه حدثى عمداً صادر كند ؟ گفتم اورا بكشند، فرمود درست گفتى نبينى كه خانه كعبه برتر ازمسجد است و خانه كعبه در احترام شريك مسجداست و مسجد شريك خانه كعبه نيست همچنين ايمان شريك وملازم اسلام است واسلام شريك ايمان نيست.

٥ـ حمران بن اعين گويد شنيدم امام باقر(ع) ميفرمود: ايمان چيزيست كه دردل جا كند و بنده

الايمان ما استقرّ في القلب وأفضى به إلى الله عزّ وجلّ وصدّقه العمل بالطاعة لله والتسليم لأمره والاسلام ما ظهر من قول أو فعل و هو الذي عليه جماعة الناس من الفرق كلّها و به حقنت الدّماء وعليه جرت المواريث وجاز النكاح واجتمعوا على الصّلاة والزّكاة والصّوم والحجّ، فخرجوا بذلك من الكفر وأضيفوا إلى الايمان؟ والاسلام لايشرك الايمان والايمان يشرك الاسلام و هما في القول والفعل يجتمعان، كما صارت الكعبة في المسجد والمسجد ليس في الكعبة و كذلك الايمان يشرك الاسلام والاسلام لايشرك الايمان و قد قال الله عزّ وجلّ: «قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولمّا يدخل الايمان في قلوبكم» فقول الله عزّ وجلّ أصدق القول قلت: فهل للمؤمن فضلٌ على المسلم في شيء من الفضائل والأحكام والحدود وغير ذلك؟ فقال لا، هما يجريان في ذلك مجرى واحد ولكن للمؤمن فضل على المسلم في أعمالهما وما يتقرّبان به إلى الله عزّ وجلّ، قلت: أليس الله عزّ وجلّ يقول: «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها» و زعمت أنّهم مجتمعون على الصلاة والزّكاة والصّوم والحجّ مع المؤمن؟ قال: أليس قد قال الله عزّ وجلّ: «يضاعفه له أضعافاً كثيرة» فالمؤمنون هم الذين يضاعف الله عزّ وجلّ لهم حسناتهم لكلّ حسنة سبعون ضعفاً، فهذا فضل المؤمن ويزيده الله في حسناته على قدر صحّة إيمانه أضعافاً كثيرة ويفعل الله بالمؤمنين ما يشاء من الخير، قلت: أرأيت من دخل في الاسلام أليس هو داخلاً في الايمان؟

را بخدا عزوجل بكشاند وطاعت و تسليم بامر خدا هم مصدق او باشد و اسلام گفتار و كردار ظاهر يست كه جمع مردم بر آنند از همه دستجات و مسلمين و بوسيله همين اسلام ظاهريست كه جانها محفوظ است و ميراث اجراء ميشود و زناشوئى رو است و اتفاق دارند برنماز وزكوة و روزه وحج و بهمين جهت از كفر بيرونند و بايمان نسبت دارند اسلام شريك و ملازم ايمان نيست ولى ايمان شريك وملازم اسلامست واين هردو در گفتار و كردار باهم جمع ميشوند چنانچه خانه كعبه درمسجد است ولى همه مسجد درخانه كعبه نيست وهمچنين ايمان شريك وملازم اسلام ودر حريم اسلامست ولى اسلام شريك وملازم ايمان نيست وخدا عزوجل هم فرموده است (١٤ـ الحجرات) اعراب گفتند ما ايمان آورديم بگو ايمان نياورديد بگوئيد مسلمان شديم وهنوز ايمان دردلتان درنيامده است فرموده خدا عزوجل راست ترين گفتاراست، گفتم آيا براى مؤمن فضلى است برمسلم در چيزى ازفضائل و احكام وحدود و جز آنها؟ فرمود، نه، آنها دراين باره يكسانند ولى مؤمن بمسلم برترى دارد در كردارش و تقربى كه بخداعزوجل جويد، گفتم مگر نيست كه خداعزوجل فرمايد (١٦٠ـ الانعام) هر كه حسنه آورده ده برابر دارد وتو معتقدى كه همه اتفاق دارند برنماز وزكوة وروزه وحج بامؤمن؟ فرمود مگر نيست كه خداعزوجل فرمايد (٢٤٥ـ البقره) بيفزايد برايش برابرهاى بسيار، پس مؤمنان باشند كه خداعزوجل برايشان حسنات را چند برابر كند براى هرحسنه هفتاد برابر، اينست فضل مؤمن وبيفزايد خدا بحسنات او باندازه درجه ايمانش برابرهاى بسيار وخدا بامؤمن هرچه خوبى خواهد كند گفتم بفرمائيد هر كه دراسلام درآيد درايمان وارد نيست؟ فرمود، نه، ولى نسبت بايمان دارد واز كفر رسته است و من

فقال: لاولكنّه قد اُضيف إلى الايمان وخرج من الكفر وسأضرب لك مثلاً تعقل به فضل الايمان على الاسلام ، أرأيت لو بصرت رجلاً في المسجد أكنت تشهد أنّك رأيته في الكعبة ؟ قلت :لايجوز لي ذلك ، قال : فلو بصرت رجلاً في الكعبة أكنت شاهداً أنّه قد دخل المسجد الحرام ؟ قلت : نعم قال : وكيف ذلك ؟ قلت : إنّه لايصل إلى دخول الكعبة حتّى يدخل المسجد ، فقال :قد أصبت وأحسنت ، ثمّ قال : كذلك الايمان والاسلام .

((باب))

(آخر منه وفيه أن الاسلام قبل الايمان)

١ـ عليّ بن إبراهيم : عن العبّاس بن معروف، عن عبدالرحمن بن أبي نجران عن حمّاد بن عثمان ، عن عبدالرحيم القصير قال : كتبت مع عبدالملك بن أعين إلى أبي عبدالله عليه السلام أسأله عن الايمان ماهو ؟ فكتب إليّ مع عبدالملك بن أعين : سألت رحمك الله عن الايمان ،والا يمان هو الاقرار باللّسان وعقد في القلب وعمل بالأركان والايمان بعضه من بعض وهو دار و كذلك الاسلام دارٌ والكفر دارٌ فقد يكون العبد مسلماً قبل أن يكون مؤمناً ولايكون مؤمناً حتّى يكون مسلماً ، فالاسلام قبل الايمان و هو يشارك الايمان ، فاذا أتى العبد كبيرة من كبائر المعاصي أوصغيرة من صغائر المعاصي التي نهى الله عزّ وجلّ عنها كان خارجاً من الايمان ، ساقطاً

برای تومثلی بیاورم که فضل ایمان را بر اسلام بفهمی بگو اگر تو دیدی مردی در مسجد الحرام است گواهی میدهی که اورا درخانه کعبه دیدی؟ گفتم این برای من جائز نیست فرمود اگر مردی را درخانه کعبه دیدی گواهی دهی که وارد مسجد الحرام شده ؟ گفتم ، آری، فرمود این چگونه است ؟ گفتم او نتواند وارد کعبه شود تادر مسجد در آید، فرمود درست فهمیدی وخوب گفتی، سپس فرمود ایمان و اسلام هم چنین است .

(باب)

دیگر از آن ودر آنست که اسلام پیش از ایمانست

١ـ ازعبدالرحیم قصیر گوید بهمراه عبدالملك بن اعین بامام صادق(ع) نوشتم و از آنحضرت پرسیدم که ایمان چیست؟ درپاسخ من بهمراه عبدالملك بن اعین نوشت که:ـ خدایت رحمت کناد ـ ازایمان پرسیدی؛ ایمان همان اقرار بزبان و نهادن دل و کردار بااعضاء تن است، ایمان اجزائی دارد بهم پیوسته ووابسته، آن چون خانه ایست وهمچنین است اسلام خانمانیست و کفرهم خانمانی بسا که بنده مسلمان باشد پیش از آنکه مؤمن گردد ولی مؤمن نشود تامسلمان باشد اسلام پیش از ایمانست ومقدمه آنست وشریك باایمانست، چون بنده گناه کبیره کند یا صغیره ای که خدا از آن نهی کرده است ازایمان بیرونست و

عنه اسم الايمان وثابتاً عليه اسم الاسلام فان تاب واستغفر عاد إلى دار الايمان ولا يخرجه إلى الكفر إلاّ الجحود والاستحلال : أن يقول للحلال هذا حرامٌ وللحرام هذا حلال ودان بذلك ، فعندها يكون خارجاً من الاسلام والايمان ، داخلاً في الكفر ، وكان بمنزلة من دخل الحرم ثمّ دخل الكعبة وأحدث في الكعبة حدثاً فأُخرج عن الكعبة وعن الحرم فضربت عنقه وصار إلى النار .

٢ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن عثمان بن عيسى ، عن سماعة بن مهران قال: سألته عن الايمان والاسلام قلت له : أفرقٌ بين الاسلام والايمان ؟ قال : فأضرب لك مثله ؟ قال قلت : أورد ذلك ، قال: مثل الايمان والاسلام مثل الكعبة الحرام من الحرم قد يكون في الحرم ولا يكون في الكعبة ولا يكون في الكعبة حتّى يكون في الحرم وقد يكون مسلماً ولا يكون مؤمناً ولا يكون مؤمناً حتّى يكون مسلماً ، قال: قلت: فيخرج من الايمان شيء؟ قال: نعم، قلت: فيصيّره إلى ماذا؟ قال إلى الاسلام أو الكفر . وقال : لو أنّ رجلاً دخل الكعبة فأفلت منه بوله أُخرج من الكعبة ولم يخرج من الحرم، فغسّل ثوبه وتطهّر، ثمّ لم يمنع أن يدخل الكعبة ، ولو أنّ رجلاً دخل الكعبة فبال فيها معاناً أُخرج من الكعبة ومن الحرم و ضربت عقه .

نام ایمان ازاو برداشته شود ونام اسلام باو بماند واگر توبه کرد وآمرزش خواست بخانمان ایمان بر گردد واورا بکفر بیرون نبرد جز انکار وتغییر حلال وحرام که حلال را حرام گوید وحرام را حلال و بدان متدین شود که در این صورت از اسلام و ایمان بیرونست ودر کفر اندرونست وچون کسی استکه بحرم در آید وبخانه کعبه بر آید ودرخانه کعبه حدثی صادر کند وازخانه کعبه وحرمش بر آرند و گردنش را بزنند وبدوزخ رود.

٢ـ ازسماعة بن مهران گوید ازاو ایمان واسلام را پرسیدم، گفتم میان اسلام وایمان فرقی هست ؟ فرمود، من مثلش را برای تو بزنم، گوید باو گفتم: بیاور آن را فرمود مثل ایمان واسلام چون کعبة الحرام است نسبت بحرم، گاهی درحرمست ودر کعبه نیست ودر کعبه نباشد تا آنکه درحرم باشد و گاهی مسلمان باشد و مؤمن نیست ومؤمن نباشد تا مسلمان باشد گوید: گفتم چیزی از ایمان بیرون برد؟ فرمود: آری گفتم اورا بکجا برد؟ فرمود باسلام یا کفر وفرمود، اگر مردی درخانه کعبه در آید وبی اختیار بشاشد، از کعبه اش بیرون کنند ولی ازحرمش بیرون نکنند جامه اش بشوید وتطهیر کند ومانعش نشوند که بکعبه در آید واگر مردی در خانه کعبه رود و از روی عناد در آن بشاشد از کعبه و حرم هر دو بیرون برده شود و گردنش را بزنند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ آنچه ازایمان تنها بیرون برد چون گناه وترک طاعت است بنا بر اینکه عمل دخیل درایمانست یا انکار امامت ولوازم آن وآنچه ازایمان واسلام هردو بیرون برد ارتداد است وآنچه منافی اسلامست از گفتار و کردار.

(باب)

۱ ـ عليّ بن محمّد ، عن بعض أصحابه ، عن آدم بن إسحاق ، عن عبدالرزّاق بن مهران، عن الحسين بن ميمون ، عن محمّد بن سالم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ [اُ]ناساً تكلّموا في هذا القرآن بغير علم و ذلك أنّ الله تبارك و تعالى يقول : «هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هنّ اُمّ الكتاب و اُخر متشابهات فأمّا الذين في قلوبهم زيغٌ فيتّبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله و ما يعلم تأويله إلاّ الله» الآية فالمنسوخات من المتشابهات ؛ و المحكمات من الناسخات ، إنّ الله عزّ و جلّ بعث نوحاً إلى قومه: « أن اعبدوا الله واتّقوه وأطيعون » ثمّ دعاهم إلى الله وحده وأن يعبدوه ولا يشركوا به شيئاً ،ثمّ بعث الأنبياء عليهم السلام على ذلك إلى أن بلغوا محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم فدعاهم إلى أن يعبدوا الله ولا يشركوا به شيئاً وقال: «شرع لكم من الدين ما وصّى به نوحاً والذي أوحينا إليك وما وصّينا به إبراهيم وموسى وعيسى أن أقيموا الدّين ولا تتفرّقوا فيه كبر على المشركين ما تدعوهم إليه ،الله يجتبي إليه من يشاء ويهدي إليه من ينيب»

(باب)

شرح ـ از مجلسی ره ـ دراین باب عنوانی نیاورده برای آنکه چون دو باب گذشته در معانی اسلام و ایمانست ولی چون زیادتی داشته و توضیح و فوائد بسیاری در آنست آنرا باب دیگری ساخته.

۱ـ محمدبن سالم ازامام باقر(ع) فرمود براستی مردمی درباره قرآن ندانسته سخنها گفته‌اند واینستکه خدا تبارك وتعالی میفرماید (۷ـ آل عمران) اواست آنکسیکه قرآنرا بتو نازل کرده از آنست آیاتی محکمه که ام‌الکتابند وآیات دیگری متشابهه واما آنکسانیکه کج دلند پیرو آنند که متشابه است برای فتنه‌جوئی و تأویل تراشی و تأویل آنرا جز خداندانند تا آخر آیه (وراسخان در علم که گویند مابدان ایمان داریم همه از نزد پروردگار ماست و یادآور نشوند جزصاحبان خرد) پس آیاتیکه نسخ شدند از متشابهات هستند وآیات محکمه ازنسخ کننده‌ها براستی خداعزوجل نوح رابقومش مبعوث کرد که خدارا بپرستید واز او بپرهیزید ومرا اطاعت کنید، سپس آنها رابپرستش خدای یگانه خواند واینکه برای او شریکی نگیرند و سپس پیمبران را براین روش مبعوث کرد تابه محمد(ص) رسیدند وآنان رادعوت کرد که خدارا بپرستند و شریك برای او نگیرند وفرمود (۱۳ـ الشوری) شریعت نهاد برای‌شما دردیانت آنچه نوح‌را بدان سفارش کرد و آنچه رابتو وحی کردیم‌و آنچه بابراهیم و موسی سفارش کردیم که دین را بزپا دارید و تفرقه نشوید درآن ،بمشرکین ناگواراست آنچه آنها رابدان دعوت میکنی، خدا بسوی خود برگزیند هر که را خواهد و رهبری کند هر که بدو باز گردد.

فبعث الأنبياء إلى قومهم بشهادة أن لا إله إلا الله والاقرار بما جاء [به] من عند الله فمن آمن مخلصاً ومات على ذلك أدخله الله الجنّة بذلك وذلك أنّ الله ليس بظلاّم للعبيد و ذلك أنّ الله لم يكن يعذّب عبداً حتّى يغلّظ عليه في القتل والمعاصي التي أوجب الله عليه بها النّار لمن عمل بها، فلمّا استجاب لكلّ نبيّ من استجاب له من قومه من المؤمنين ، جعل لكلّ نبيّ منهم شرعة ومنهاجاً والشرعة والمنهاج سبيل وسنّة وقال الله لمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم «إنّا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح والنبيّين من بعده» وأمر كلّ نبيّ بالأخذ بالسبيل والسنّة و كان من السنّة والسبيل التي أمر الله عزّ وجلّ بها موسى عليه السلام أن جعل الله عليهم السبت و كان من أعظم السبت ولم يستحلّ أن يفعل ذلك من خشية الله ، أدخله الله الجنّة ومن استخفّ بحقّه و استحلّ ما حرم الله عليه من عمل الذي نهاه الله عنه فيه أدخله الله عزّ و جلّ النار وذلك حيث استحلّوا الحيتان و احتبسوها وأكلوها يوم السبت ، غضب الله عليهم من غير أن يكونوا أشركوا بالرّحمن ولا شكّوا في شيء ممّا جاء به موسى عليه السلام ، قال الله عزّ وجلّ : «ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين» ثمّ بعث الله عيسى عليه السلام بشهادة أن لا إله إلا الله والاقرار بما جاء به من عند الله وجعل لهم شرعة و منهاجاً فهدمت السبت الذي أمروا به أن يعظّموه قبل ذلك و عامّة ما كانوا

وپیغمبران را بقوم خود مبعوث کرد براساس شهادت بیگانگی خدا واقرار بدانچه آورند از نزد خدا وهر که بااخلاص گروید وبر آنمرد خدا اورا ببهشت درآورد برای آن زیرا خدا بهیچوجه ببنده‌ها ستم کار نیست و این برای آنست که خدا بنده‌ای را عذاب نکند تا در قتل و هر گناهی که خدا آن را موجب دوزخ دانسته اصرار کند و چون هر پیغمبری را دستهٔ با ایمان قومش اجابت کردند برای هر پیغمبری شرعی و برنامه‌ای مقرر کرد و شرع ، برنامه همان راه و روش است و به‌محمد (ص) فرمود (١٦٣ـ النساء) به راستی ما بتو وحی کردیم چونانکه وحی کردیم بنوح و پیغمبران بعد از او و بهر پیغمبری فرمان داد تا به راه و روشی کار کند در ضمن روش و راهیکه خداعزوجل موسی را بدان فرمان کرد اینستکه شنبه روز را برای آنها مقرر ساخت وهر که شنبه را بزرك شمرد و روا ندانست که از بیم خدا در آن کاری حلال داند خدا او را ببهشت برد و هر که بحق شنبه سبکی کرد و در آن حلال دانست آنچه را خدا حرام کرده بوداز کاریکه خدا او را در آن نهی کرده بود خدای عزوجل او را بدوزخ برد و این برای آن بود که ماهیها را حلال شمردند وروز شنبه آنها را حبس کردند و خوردند و خدا بآنها خشم کرد بی آنکه بخدا شرك آورده باشند و یا در چیزیکه موسی (ع) آورده بود شك کرده باشند.

خدا عزوجل فرماید (٦٢ـ البقره) و محققاً شما دانستید آنکسانی را از شما که‌درشنبه تعدی کردند و ما بآنها گفتیم که باشید میمونهای رانده شده ، سپس خدا عیسی را مبعوث کرد به شهادت ان لااله الا الله و اقرار بدانچه از جانب خدا آورده و برای آنها شرع و برنامه ای مقرر داشت و قانون شنبه را که پیش از آن مأمور بودند احترام کنند منهدم کرد و همه آنچه را که

عليه من السبيل والسنّة التي جاء بها موسى، فمن لم يتّبع سبيل عيسى أدخله الله النار وإن كان الذي جاء به النبيّون جميعاً أن لا يشركوا بالله شيئاً ، ثمّ بعث الله محمّداً ﷺ و هو بمكّة عشر سنين فلم يمت بمكّة في تلك العشر سنين أحدٌ يشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً ﷺ رسول الله إلّا أدخله الله الجنّة باقراره و هو إيمان التصديق ولم يعذّب الله أحداً ممّن مات و هو متّبع لمحمّد ﷺ على ذلك إلّا من أشرك بالرحمن وتصديق ذلك أنّ الله عزّ وجلّ أنزل عليه في سورة بني إسرائيل بمكّة «وقضى ربّك أن لا تعبدوا إلّا إيّاه وبالوالدين إحساناً» إلى قوله تعالى - إنّه كان بعباده خبيراً بصيراً» أدبٌ وعظةٌ وتعليمٌ ونهيٌ خفيفٌ ولم يعد عليه ولم يتواعد على اجتراح شيء ممّا نهى عنه و أنزل نهياً عن أشياء حذّر عليها ولم يغلّظ فيها ولم يتواعد عليها وقال: «ولا تقتلوا أولادكم خشية إملاق نحن نرزقهم وإيّاكم إنّ قتلهم كان خطئاً كبيراً ۞ ولا تقربوا الزنا إنّه كان فاحشة وساء سبيلا ۞ ولا تقتلوا النفس التي حرّم الله إلّا بالحقّ ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليّه سلطاناً فلا يسرف في القتل إنّه كان منصوراً ۞ ولا تقربوا مال اليتيم إلّا بالتي هي أحسن حتّى يبلغ أشدّه وأوفوا بالعهد إنّ العهد كان مسؤولا ۞ وأوفوا الكيل إذا كلتم وزنوا بالقسطاس المستقيم ذلك خيرٌ و أحسن تأويلاً ۞ ولا تقفُ مالیس لك به علمٌ إنّ السّمع والبصر والفؤاد كلّ أولئك كان عنه مسؤلاً ۞

برعهده آنها بود از راه و روش چنانه ایکه موسی آورده بود ازمیان بر داشت و هر که ازراه عیسی(ع) پیروی نکرد خدا اورا بدوزخ برد و اگرچه آن را که همه پیغمبران آوردند این بود که برای خدا شریك نگیرند سپس خدا محمد (ص) را مبعوث کرد و او دهسال در مکه زیست و در این دهسال هر که گواهی بیگانگی خدا و رسالت محمد (ص) داد خدا او را ببهشت برد برای اقرار او که ایمان تصدیق نبوت بود و خدا کسی را که پیرو محمد (ص) مرد عذاب نکرد مگر آنکه مشرك بخدای رحمن بود و تصدیق آن اینستکه خدا در مکه ضمن سوره بنی اسرائیل بآنحضرت نازل کرد که (۲۳- اسراء) و حکم کرد پروردگارت که نپرستید جز او را و ببدر و مادر احسان کنید - تاقول خدا تعالی- به راستی او آگاه و بینا است ، ادب است وپند وآموزش و نهی سبك، نسبت بان وعده نداد و وعیدی ننهاد بر ارتکاب آنچه غدقن کرده است و نسبت بچیزهائی نهی کرد و بر حذر نمود و سخت نگرفت و تهدید نکرد و فرمود (۳۱- اسراء) فرزندان خود را نکشید از بیم تهی دستی ما بآنها روزی دهیم و هم بشما زیرا کشتن آنان خطای بزرگی است (۳۲) نزدیك زنا نروید زیرا آن هرزگی است و چه بد راهی است (۳۳) و نکشید نفس محترم از طرف خد را مگر بحق و حساب و هر که بستم کشته شود محققاً بولی او تسلط (بر قصاص) دادیم او اسراف نکند در کشتن به راستیکه او یاری شده است (۳٤) بمال یتیم نزدیکی نکنید مگر بوجهیکه برای او بهتر باشد تا برسد ببلوغ خود و بعهد بپائید زیرا عهد مسئولیت دارد (۳۵) و چون کیل کنید پیمانه را پر کنید و با ترازوی درست جنس را بکشید این بهتر و خوش عاقبت تر است (۳٦) دنبال چیزیکه

ولا تمش في الأرض مرحاً إنّك لن تخرق الأرض ولن تبلغ الجبال طولاً ☆ كلّ ذلك كان سيّئه عند ربّك مكروهاً ☆ ذلك ممّا أوحى إليك ربّك من الحكمة ولا تجعل مع الله إلهاً آخر فتلقى في جهنّم ملوماً مدحوراً» وأنزل في «والليل إذا يغشى»: «فأنذرتكم ناراً تلظّى ☆ لا يصليها إلّا الأشقى الذي كذّب وتولى» فهذا مشرك وأنزل في «إذا السّماء انشقّت»: «وأمّا من اُوتي كتابه وراء ظهره فسوف يدعو ثبوراً .ويصلى سعيراً ☆ إنّه كان في أهله مسروراً ☆ إنّه ظنّ أن لن يحور بلى» فهذا مشرك وأنزل في [سورة] تبارك «كلّما اُلقي فيها فوج سألهم خزنتها ألم يأتكم نذير قالوا بلى قد جاءنا نذير فكذّبنا وقلنا ما نزّل الله من شيء» فهؤلاء مشركون وأنزل في الواقعة: «وأمّا إن كان من المكذّبين الضالين ☆ فنزل من حميم ☆ وتصلية جحيم » فهؤلاء مشركون ، وأنزل في الحاقّة « وأمّا من اُوتي كتابه بشماله فيقول ياليتني لم اُوت كتابيه ☆ ولم أدر ما حسابيه ☆ ياليتها كانت القاضية ☆ ما أغنى عنّي ماليه - إلى قوله - إنّه كان لا يؤمن بالله العظيم» فهذا مشرك ، وأنزل في طسم «وبرّزت الجحيم للغاوين ☆ وقيل لهم أينما كنتم تعبدون ☆ من دون الله هل ينصرونكم أو ينتصرون ☆ فكبكبوا فيها هم والغاوون ☆ وجنود إبليس أجمعون» جنود إبليس ذرّيّته من الشّياطين و قوله : « و ما

ندانی مرو به راستی گوش و چشم و دل همه آنها باعث مسئولیتند (۳۷) روی زمین متکبرانه راه مرو زیرا تو زمین را نتوانی شکافت و بدرازی کوهها نتوانی رسید (۳۸) همه اینها نزد خدای تو بد است (۳۹) اینست آنچه بر وردگارت از حکمت بتو وحی کرده و با خدا معبود دیگری مقرر مدار تا در دوزخ افتی سرزنش شده و مطرود و در سوره والليل اذا يغشى نازلکرد من شما را بیم دهم از آتشی شعله‌ور، که در آن درنگیرد جز اشقی آنکه تکذیب کند و رو گرداند و مقصود از آن مشرك است و درسوره اذا السماء انشقت نازلکرده‌و اما کسیکه نامه او را از پشت سرش باودهند در آینده فریاد وای وای کشد و بدوزخ افتد زیرا او در میان خاندانش شاد بود به راستی او گمان میکرد که برگشت نکند ، آری . مقصود از آن هم مشرك است و درسوره تبارك نازلکرد ۸ ـ هر آنگاه که فوجی در آن افکنده شوند خازنان دوزخ از آنها پرسند که بیم دهنده برای شما نیامد ؟ ۹ ـ گویند چرا محققاً آمد برای ما بیم دهنده و او را تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده مقصود از اینها هم مشرکانند و در سوره واقعة نازل کرد (آیه ۲۹ ـ ۳۰) و اما اگر از مکذبان و گمراهانست ، با آب جوشیده پذیرائی گردد و بدوزخ رود . اینهاهم مشرکانند ودرسوره الحاقه نازل کرد (آیه ۲۵) و اما کسیکه نامه عملش بدست چپش آید گوید ای کاش که بمن نامه عملم نرسیده بود (۲۶) ای کاش نمیدانستم حسابم چیست، (۲۷) ای کاش کارم گذشته بود (۲۸) دارائیم بدرد من نخورد ـ تا آنکه فرماید ـ به راستی او بود که ایمان بخدای بزرك نداشت ـ این هم مشرك است و در طسم (۹۰ـ الشعراء) دوزخ خود را نمودبرای گمراهان (۹۱) بآنها گفته شد شما در کجاها پرستش میکردید (۹۲) جز خدا را آیا شما را یاری کردند ویا یاوری جستند (۹۳) پس به رو در افتادند در آن با گمراهان (۹٤) و با لشکرهای ابلیس همگی ـ جنود ابلیس نژادهای اواست

أضلّنا إلاّ المجرمون» يعني المشركين الذين اقتدوا بهم هؤلاء فاتّبعوهم على شركهم وهم قوم محمد ﷺ ليس فيهم من اليهود والنّصارى أحد وتصديق ذلك قول الله عزّ وجلّ : «كذّبت قبلهم قوم نوح» «كذّب أصحاب الأيكة» «كذّبت قوم لوط» ليس فيهم اليهود الذين قالوا: عزيز ابن الله ولا النصارى الذين قالوا : المسيح ابن الله ، سيدخل الله اليهود والنّصارى النّار ويدخل كلّ قوم بأعمالهم ؛ وقولهم : «وما أضلّنا إلاّ المجرمون» إذ دعونا إلى سبيلهم، ذلك قول الله عزّ وجلّ فيهم حين جمعهم إلى النّار : « قالت اُولاهم لاُخراهم ربّنا هؤلاء أضلّونا فآتهم عذاباً ضعفاً من النّار» وقوله : « كلّما دخلت اُمّة لعنت اُختها حتّى إذا ادّاركوا فيها جميعاً » بری، بعضهم من بعض و لعن بعضهم بعضاً ، يريد بعضهم أن يحجّ بعضاً رجاء الفلج فيفلتوا من عظيم ما نزل بهم و ليس بأوان بلوى و لااختبار ولا قبول معذرة ولات حين نجاة والآيات وأشباههنّ ممّا نزل به بمكّة ولا يدخل الله النّار إلاّ مشركاً ، فلمّا أذن الله لمحمّد ﷺ في الخروج من مكّة إلى المدينة بني الاسلام على خمس : شهادة أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمّداً ﷺ عبده ورسوله وإقام الصلاة وإيتاء الزّكاة وحجّ البيت وصيام شهر رمضان وأنزل عليه الحدود وقسمة

از شیاطین ـ و فرمودهٔ او که (گویند) ما را گمراه نکرد جز مجرمان ـ مقصود از آن همان مشرکانند که اینان بدانها اقتداء کردند و در شرك از آنها پیروی کردند و ایشان همان قوم محمدند (ص) احدی از یهود و نصاری در آنها نیست، مصدق آن قول خدا عزوجل است (۱۲ـ ص) پیش از آنها قوم نوح تکذیب کردند (۱۷۶ـ الشعراء) اصحاب «أیکه» تکذیب کردند (۱۶۰ـ الشعراء) قوم لوط تکذیب کردند، درمیان اینان نبود یهودیها که گفتند عزیز پسر خدااست و نه نصاری که گفتند مسیح پسر خدااست. محققاً خدا یهود و نصاری را بدوزخ برد و هر قومی را بعملشان بدوزخ برد، اینست گفته آنها که گمراه نکرد ما را جز مجرمان، زیرا ما را به روش خودشان دعوت کردند. اینست معنی قول خدا عزوجل درباره آنها چون همه را دردوزخ گردآورد (۳۶ـ الاعراف) گویند دسته‌های بعدی بدسته های نخست خود پروردگارا اینانند که ما را گمراه کردند آنها را عذاب دو چندان بده دردوزخ و فرموده خدا که چون هرامتی درآیند در دوزخ لعنت کنند همکار خودرا تا آنکه همه درآن فراهم آیند واز هم بیزاری جویند وهمدیگر را لعنت کنند، برخی میخواهند بامید نجات و رستگاری نزد دیگران روند واز بزرگی عذابیکه بر آنها رخ داده درمانند ودیگر موقع آزمایش و تجربه و عذر پذیری نیست ونیست دراین موقع راه نجات واین آیات وامثالش درمکه نازل شده است وخدا بدوزخ نبردجز مشرك را.

وچون خدا به محمد اجازه داد که ازمکه بمدینه رفت اسلام را برپنج پایه استوار کرد :

۱ـ شهادت ان لا اله الا الله وأن محمداً رسول الله.

۲ـ بر پا داشتن نماز.

۳ـ دادن زکوة .

الفرائض وأخبره بالمعاصي التي أوجب الله عليها وبها النّار لمن عمل بها وأنزل في بيان القاتل «ومن يقتل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنّم خالداً فيها وغضب الله عليه ولعنه وأعدّ له عذاباً عظيما» ولا يلعن الله مؤمناً ، قال الله عزّ وجلّ : «إنّ الله لعن الكافرين وأعدّ لهم سعيراً ۞ خالدين فيها أبداً لا يجدون وليّاً ولا نصيراً» وكيف يكون في المشيئة و قد ألحق به ـ حين جزاه جهنّم ـ الغضب واللّعنة و قد بيّن ذلك من الملعونين في كتابه ؟ وأنزل في مال اليتيم من أكله ظلماً «إنّ الذين يأكلون أموال اليتامى ظلماً إنّما يأكلون في بطونهم ناراً وسيصلون سعيراً» و ذلك أنّ آكل مال اليتيم يجيىء يوم القيامه والنّار تلتهب في بطنه حتّى يخرج لهب النّار من فيه حتّى يعرفه كلّ أهل الجمع أنّه آكل مال اليتيم وأنزل في الكيل : «ويلٌ للمطفّفين» ولم يجعل الويل لأحد حتّى يسمّيه كافراً ، قال الله عزّ وجلّ : «فويل للّذين كفروا من مشهد يوم عظيم» وأنزل في العهد «إنّ الذين يشترون بعهد الله وأيمانهم ثمناً قليلاً أولئك لا خلاق لهم في الآخرة ولا يكلّمهم الله ولا ينظر إليهم يوم القيامة ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم» والخلاق : النصيب ، فمن لم يكن له نصيبٌ في الآخرة فبأيّ شيء يدخل الجنّة وأنزل بالمدينة «الزّاني لا ينكح إلّا زانية أو مشركة والزّانية

٤ـ حج خانه كعبه .

٥ـ روزه گرفتن در ماه رمضان.

و حدودرا بر او نازلكرد و تقسيم ارثرا وباو خبر داد از گناهانيكه خدا بوسيله آنها و بدانها دوزخرا لازم كند براى هر كه مرتكب آنها شود ودربيان قاتل نازلكرد (٩٥ـ النساء) وهر كس عمداً مؤمنى رابكشد سزايش دوزخ است درآن جاويداست وخدا باوغضب كند واورا لعنت كند وبراى او عذاب بزرگى فراهم سازد، خدامؤمن رالعنت نكند خداعزوجل فرموده است (٦٥ و٦٦ـ الاحزاب) به راستى خدا كافران رالعنت كند وبراى آنها دوزخ راآماده كند درآن جاويد بمانند هميشه ، نيابند ولى وياورى، چگونه متعلق بمشيت باشد بااينكه بسزاى در دوزخ افزوده غضب ولعنت را وآن را از ملعونان درقرآن خود ثبت كرده است و درباره خوردن مال يتيم بستم فرموده است (١٠ـ النساء) به راستى كسانيكه مال يتيمان رابستم بخورند همانا درشكم خود آتش خورند ومحققاً بدوزخ در گيرند واين براى آنستكه خورنده مال يتيم روزقيامت مى آيد ودر شكمش آتش شعله ور است تا زبانه آتش از دهانش درآيد تااينكه همه اهل محشر اورا بشناسند كه مال يتيم خورده است ودرباره كيل نازلكرد (٢ـ المطففين) واى بر كم فروشان.وويل رابكسى متوجه نكرده است تا اورا كافر ناميده است خدا عزوجل فرموده است (٣٨ـ مريم) واى بر آنكسانيكه كافرند ازمشاهده جميع خلائق درروز بزرگى ـ و درباره عهد وپيمان نازلكرد (٧١ـ آل عمران) به راستى كسانيكه عهد وپيمان خدارا ببهاى اندكى بفروشند آنان درآخرت بهره اى ندارند وخدا با آنها سخن نگويد وبآنها نگاه نكند درروز قيامت وآنها را پاك نسازد وبرايشان عذاب دردناكى است «خلاق» بمعنى بهره است هر كه درآخرت بهره اى ندارد باچه وسيله ببهشت درآيد، ودر مدينه نازل كرد (٤ـ النور) مرد زانى در نيميزد جز بازن زانيه يا

لاينكحها إلاّ زان أو مشرك و حرّم ذلك على المؤمنين » فلم يسمّ الله الزاني مؤمناً ولاالزانية مؤمنة و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ـ ليس يمتري فيه أهل العلم أنّه قال ـ : لايزني الزّاني حين يزني وهو مؤمن ولايسرق السارق حين يسرق و هومؤمنٌ ؛ فانّه إذافعل ذلك خلع عنه الايمان كخلع القميص ، ونزل بالمدينة «والذين يرمون المحصنات ثمّ لم يأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة أبداً و اُولئك هم الفاسقون ۞ إلاّ الذين تابوا من بعد ذلك وأصلحوا فانّ الله غفورٌ رحيم» فبرأه الله ماكان مقيماً على الفرية من أن يسمّى بالايمان ، قال الله عزّ وجلّ : «أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لايستوون» وجعله الله منافقاً ، قال الله عزّ وجلّ : «إنّ المنافقين هم الفاسقون» و جعله عزّ و جلّ من أولياء إبليس ، قال : «إلاّ إبليس كان من الجنّ ففسق عن أمر ربّه» وجعله ملعوناً فقال: «إنّ الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدّنيا والآخرة ولهم عذابٌ عظيم ۞ يوم تشهد عليهم ألسنتهم وأيديهم وأرجلهم بما كانوا يعملون» وليست تشهد الجوارح على مؤمن إنّما تشهد على من حقّت عليه كلمةُ العذاب ، فأمّا المؤمن فيعطى كتابه بيمينه قال الله عزّ وجلّ : «فأمّا من اُوتي كتابه بيمينه فاُولئك يقرؤن كتابهم ولا

مشرکه وزن زانیه رادر آغوش نکشد جزمرد زانی یامشرك واین بر مؤمنان حرام است ـ خدامردزانی رامؤمن ننامیده وزن زناکار رامؤمنه نام نداده ورسولخدا (ص) فرموده است ـ اهل دانش دراین گفته شك ندارند ـ که: زناکار هنگام زناکردن مؤمن نیست ودزد درهنگام دزدی مؤمن نیست ـ زیرا چون این کار زشت را مرتکب است ایمان ازاو برکنده شود چون پیراهن ازتن، درمدینه نازل شده است که و آنکسانیکه زنان پارسا رابزنا متهم کنند و سپس چهار گواه نیاورند هشتاد تازیانه بآنها بزنیدو گواهی آنهارا هرگز نپذیرید وآنان فاسقند جز کسانیکه پس ازآن بازگردند واصلاح شوند زیرا خدا بسیار آمرزنده ومهربانست (٥و٦ـ النور) خدا برکنار دانسته آنرا که بافتراء بیاید از اینکه مؤمن بنامد، خداعزوجل فرموده (١٨ـ السجده) آیا کسیکه مؤمن است چون کسی باشد که کافراست برابر بناشند، وخدا اورا منافق دانسته، خدا عزوجل فرمود (٦٧ـ التوبه) به راستی منافقان همان فاسقانند وخداعزوجل اورا ازدوستان ابلیس مقرر کرده فرموده است (٤٨ـ الکهف) جزابلیس که بوده است ازجن وفاسق شده نسبت بامر پروردگارش و اورا ملعون ساخته وفرموده است (٢٣و٢٤ـ النور) براستی آنکسانیکه زنان پارسا و بی خبر مؤمنه رامتهم بزنا کنند دردنیا وآخرت لعن شوند واز آن آنهااست عذاب دردناك، روزی آید که گواه شود برآنها زبانهاشان ودستهاشان وپاهاشان بدانچه که بودند میکردند. جوارح برعلیه مؤمن گواه نشوند وهمانا گواه شوند برعلیه آنکه کلمه عذاب بر او ثابت شده واما مؤمن نامه عملش بدست راستش آید خداعزوجل فرماید (٧٤ـ الاسراء) پس اما آنکسیکه داده شود نامه عملش بدست راستش هم آنان بخوانند کتاب خودرا وستم نشوند باندازه نخی ـ سوره

يظلمون فتيلاً» و سورة النور اُنزلت بعد سورة النساء وتصديق ذلك أنّ الله عزّ وجلّ أنزل عليه في سورة النساء «واللاّئي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهنّ أربعة منكم فان شهدوا فأمسكوهنّ في البيوت حتّى يتوفّاهنّ الموت أو يجعل الله لهنّ سبيلاً» والسبيل، الذي قال الله عزّ وجلّ: «سورةٌ أنزلناها وفرضناها و أنزلنا فيها آيات بيّنات لعلّكم تذكّرون ☆ الزّانية والزاني فاجلدوا كلّ واحد منهما مائة جلدة ولاتأخذكم بهما رأفة في دين الله إن كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفةٌ من المؤمنين».

٢ـ محمّدُ بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن محمّد بن فضيل، عن أبي الصباح الكناني عن أبي جعفر عليه السلام قال: قيل لأمير المؤمنين عليه السلام: من شهد أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمّداً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان مؤمناً؟ قال: فأين فرائض الله؟.

قال: وسمعته يقول: كان عليٌّ عليه السلام يقول: لوكان الايمان كلاماً لم ينزل فيه صومٌ ولا صلاة ولاحلالٌ ولاحرامٌ. قال: وقلت لأبي جعفر عليه السلام: إنّ عندنا قوماً يقولون: إذا شهد أن لا إله إلاّ الله و أنّ محمّداً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فهو مؤمنٌ، قال: فلم يُضربون الحدود ولم تقطع أيديهم؟! وماخلق الله عزّ وجلّ خلقاً أكرم على الله عزّ وجلّ من المؤمن، لأنّ الملائكة خدّام المؤمنين وأنّ جوار الله

نور بعداز سوره نساء نازل شده است ودليلش اينستكه خداعزوجل درسوره نساء نازل كرده است(١٤- النساء) و آنانكه اززنان شما هرزگی كنندچهار گواه برآنها بگيريد ازخودتان واگر بهرزگی آنها گواهی دادند آنها را درخانه‌ها زندانی كنيد تامرك آنان‌را فراگيرد ياخدا برای آنها راه نجاتی فراهم كند- وراهيكه خدا برای نجات آنها فراهم كرد اينستكه فرمود ١ـ سوره‌ايست نازلكرديمش و فرضش نموديم ودر آن آيات روشنی فروفرستاديم شايد شما يادآور شويد ٢ـ زن زناكار و مردزنا كار را بهر كدام صدتازيانه بزنيد وشما رانسبت بآنها مهرورزی نگيرددر برابر دين‌خدا اگرشمامؤمن هستيد بخدا وروز قيامت وبايد جمعی ازمؤمنان گواه كيفر آنها باشند.

شرح- ازمجلسی ره- بدانكه‌ذكر نكردن‌ولايت ووجوب آن در اين خبربااينكه مقصوداصلی خبرهمان ولايت‌است برای‌نوعی ازتقيه است زيرااين‌خبررا امام برای‌الزام واتمام‌حجت برمخالفان‌ذكر كرده‌است كه منكرند ولايت جزء ايمان باشد.

٢ـ ازامام باقر (ع) كه فرمود بامير المؤمنين (ع) گفته شد هر كه گواهی‌دهد بيگانگی خدا و رسالت محمد(ص) مؤمن‌است؟فرمودپس‌واجبات‌خدا كجااست(ابی‌الصباح كنانی‌راوی خبر) گويدوشنيدم كه ميفرمود، علی (ع)- ميفرمود، اگرايمان همان كلامی بود درباره آن روزه ونماز وحلال‌و حرامی نازل نميشد، گويد، من بامام باقر (ع) گفتم براستی نزدما جمعی هستند كه می گويند همين‌قدر كسی بيگانگی‌خدا ورسالت‌محمد (ص) گواهی‌داد مؤمن‌است فرمود، چرابگنه كارحدزنند و دستش‌را ببرند و آفريده‌ای نيست كه نزد خدا ازمؤمن گرامی‌تر باشد زيرا فرشته ها خدمتكار مومنان باشند، مومنان

للمؤمنين وأنّ الجنّة للمؤمنين وأنّ الحورالعين للمؤمنين ، ثمّ قال: فمابال من جحدالفرائض كان كافراً ؟ .

٣ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّدبن عيسى ، عن يونس ، عن سلاّم الجعفي قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن الايمان ، فقال : الايمان أن يطاع الله فلايعصى .

((باب))

✿(فى أن الايمان مبثوث لجوارح البدن كلها)✿

١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن بكربن صالح ، عن القاسم بن بريد قال : حدّثنا أبوعمروالزّبيري ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : أيّها العالم أخبرني أيّ الأعمال أفضل عندالله ؟ قال : مالا يقبل الله شيئاً إلاّ به ، قلت : وما هو؟ قال : الايمان بالله الذي لاإله إلاّ هو أعلى الأعمال درجة وأشرفها منزلة و أسناها حظّاً ، قال : قلت : ألاتخبرني عن الايمان، أقولٌ هووعملٌ أم قولٌ بلاعمل ؟ فقال :الايمان عمل كلّه والقول بعض ذلك العمل ، بفرض من الله بيّن في كتابه،واضح نوره ، ثابتة حجّته ، يشهدله به الكتاب و يدعوه إليه ، قال قلت : صفه لي جعلت فداك حتّى أفهمه ، قال : الايمان حالات و درجات و طبقات ومنازل ، فمنه التامّ المنتهى

درپناه خدايند وبهشت از آن مومنانست وحورالعين از آن مومنانست سپس فرمود : پس چرا كسيكه منكر واجبات الهيه است كافر است؟

٣ـ ازسلام جعفى گويد ازامام جعفرصادق(ع) ازايمان پرسيدم،فرمودايمان اينستكه خدااطاعت شود ونافرمانى نشود.

(باب)

دراينكه ايمان بهمه اعضاء تن پخش است

١ـ ابوعمرو زبيرى باز گفته است ازامام صادق (ع) گويد بآنحضرت گفتم ايها العالم بمن خبر بده كه كدام از اعمال برتر است؟ فرمود آنكه خداهيچ عملى رانپذيرد جزبهمراه آن، گفتم : آن چيست؟ فرمود، ايمان بخدائيكه نيست شايسته پرستشى جزاو بلندتر درجه اعمال و شريفترين مقام و والاترين بهره است گويد، گفتم بمن خبرندهى از ايمان كه گفتار است باكردار يا همان گفتاراست بى كردار ؟ فرمود ايمان همه اش كردار است و گفتار هم بعضى ازآن كردار است خدايش چنين مقرر داشته و در قرآن خود بيان نموده بطورواضح و روشن وبا دليل ثابت، قرآن براى او بدين گواه است و بسوى آنش دعوت كند، گويد: گفتم قربانت آنرا برايم شرح بده، تا بفهمم فرمود: ايمان حالات

تمامه ومنه الناقص البيّن نقصانه ومنه الرّاجح الزّائد رجحانه ، قلت : إنّ الايمان ليتمّ وينقص ويزيد ؟ قال : نعم ، قلت : كيف ذلك ؟ قال : لأنّ الله تبارك وتعالى فرض الايمان على جوارح ابن آدم وقسّمه عليها وفرّقه فيها فليس من جوارحه جارحةٌ إلّا و قد وكّلت من الايمان بغير ما وكّلت به اُختها ، فمنها قلبه الذي به يعقل و يفقه ويفهم وهو أمير بدنه الذي لاترد الجوارح ولاتصدر إلّا عن رأيه و أمره و منها عيناه اللّتان يبصر بهما واُذناه اللّتان يسمع بهما و يداه اللّتان يبطش بهما ورجلاه اللّتان يمشي بهما وفرجه الذي الباه من قبله ؛ ولسانه الذي ينطق به ورأسه الذي فيه وجهه ، فليس من هذه جارحة إلاّ وقد وكّلت من الايمان بغير ما وكّلت به اُختها بفرض من الله تبارك اسمه ، ينطق به الكتاب لها ويشهد به عليها .

ففرض على القلب غير ما فرض على السمع وفرض على السمع غير ما فرض على العينين وفرض على العينين غير ما فرض على اللّسان وفرض على اللّسان غير ما فرض على اليدين وفرض على اليدين غير ما فرض على الرّجلين وفرض على الرّجلين غير ما فرض على الفرج وفرض على الفرج غير ما فرض على الوجه ، فأمّا ما فرض على القلب من الايمان فالاقرار والمعرفة والعقد والرّضا والتسليم

و طبقه‌ها ومراتبی دارد یکی در نهایت تمامی ودیگری در نقصان روشن وسومی در رجحان فزاینده . گفتم: ایمان شکل کاملی دارد و کم و بیش میشود؟ فرمود : آری، گفتم این چگونه است ، فرمود زیرا خدا تبارك و تعالی ایمان را بر همه اعضاء تن آدمیزاده فرض کرده و بر آنها پخش کرده وتفریق نموده و هیچ عضوی نیست جز آنکه گماشته بر یك وظیفه ایمانی است غیر از آنچه عضو دیگر بر آن گماشته است.

از جمله دل‌اواست که باآن خردمندی دارد و میفهمد و میداند وفرمانده تن او است و هیچ عضوی کاری نکند جز به‌رأی وفرمان او.

از آنجمله دوچشم او است که با آنها ببیند و دو گوشش که با آنها بشنود و دو دستش که با آنها بکوبد و دو پایش که با آنها راه رود و فرجش که با آن عمل جنسی کند و زبانش که با آن سخن گوید و سرش که رویش در آنست ، در میان اینها عضوی نیست جز آنکه یکوظیفه ایمانی دارد جز آنچه عضو دیگر وظیفه دارد و آن را خدا تبارك اسمه مقرر کرده و قرآنش بدان گویا و گواه است.

بردل فرض شده جز آنچه بر گوش فرض است و بر گوش فرض است جز آنچه بر دو چشم فرض است و بر دو چشم فرض است جز آنچه برزبان فرض است و بر زبان فرض است جز آنچه بر دو دست فرض‌است و بردو دست فرض‌است جز آنچه بردو پا فرض‌است و بردو پافرض‌است جز آنچه برفرج فرض‌است و برفرج فرض‌است جز آنچه برروی فرض‌است.

اما آنچه از ایمان که‌بردل فرض‌است اقرار است و معرفت وعهده داری و رضا و تسلیم باینکه

بأن لاإله إلاّ الله وحده لاشريك له ، إلهاً واحداً ، لم يتّخذ صاحبة ولاولداً وأنّ محمّداً عبده ورسوله صلوات الله عليه وآله والاقرار بما جاء من عندالله من نبيّ أو كتاب ، فذلك مافرض الله على القلب من الاقرار والمعرفة وهو عمله وهو قول الله عزّ وجلّ : «إلّامن اُكره و قلبه مطمئنّ بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدراً» وقال: «ألابذكر الله تطمئنّ القلوب» وقال : «الذين آمنوا بأفواههم ولم تؤمن قلوبهم» و قال : « إن تبدوا مافي أنفسكم أو تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء ويعذّب من يشاء » فذلك مافرض الله عزّ و جلّ على القلب من الاقرار والمعرفة وهوعمله وهو رأس الايمان وفرض الله على اللّسان القول والتعبير عن القلب بماعقد عليه و أقرّ به قال الله تبارك وتعالى «وقولوا للنّاس حسناً» وقال : «قولوا آمنّا بالله وماانُزل إلينا وما اُنزل إليكم و إلهنا وإلهكم واحدٌ ونحن له مسلمون» فهذا مافرض الله على اللّسان و هو عمله و فرض على السمع أن يتنزّه عن الاستماع إلى ما حرّم الله وأن يعرض عمّا لايحلّ له ممّا نهى الله عزّ وجلّ عنه والاصغاء

نیست شایسته ستایشی جز خدا یگانه است شریك ندارد، معبود یکتا است همسر و فرزندی نگرفته است و باینکه محمد بنده و فرستاده او است و اقرار بهر آنچه از طرف خدا آورده است ازپیغمبری یا کتابی ، اینست آنچه خدا بر دل فرض کرده از اقرار و معرفت و همین کردار وظیفه او است و همین تفسیر قول خدا است (١٠٦ـ النحل) جز کسیکه زورش کنند و دلش وابسته بایمانست ولی کسیکه دل بکفر دهد ، و فرموده است (٢٨ ـ الرعد) هلا بیاد خدا دلها آسوده ووابسته گردند و فرموده است (المائده ـ ٤١) آنکسانیکه بزبان ایمان آورند و دلشان ایمان ندارد (آیه چنین است آنها که بازبان خود گفتند ایمان داریم و دلشان ایمان ندارد) و فرمود است (٢٨٤ـ البقره) اگر آشکار کنید آنچه در دل دارید یا نهان کنید خدا باآن بحساب شما رسد و بیامرزد هر که‌را خواهد و عذاب کند هر که را خواهد ـ اینست آنچه خدا عزوجل بردل فرض کرده از اقراروم‌عرفت و آنست کار دل و آنست سر ایمان. وبر زبان فرض شده گفتار و اظهار از طرف دل بدانچه عهده مندآنست و بدان مقر است خدا تبارك و تعالی فرموده است (٨٣ـ البقره) بگوئید بمردم خوب ، و فرموده است (٤٦ـ العنکبوت ـ ظاهراً) بگوئید ایمان داریم بخدا و آنچه بما نازل کرده و آنچه بشما نازلکرده ، معبود ما و شما یکی است و ما برای او مسلمانیم (این آیه در قرآنها باین‌صورت نیست در سوره بقره دنبال ماانزل‌الینا اینستکه و ما انزل‌الی‌ابراهیم واسمعیل‌الخ‌ودرسوره‌عنکبوت بعد ازآمنا ـ بالله نیست بلکه بالذی انزل الینا است تا آخر ـ ظاهر اینستکه نسخه نویسان تغییر داده‌اند یا امام نقل بمعنی کرده است یا هر دو آیه را ذکر کرده و از میانه انداخته‌اند و درنسخه نعمانی همان آیه سوره بقره ذکر شده است ـ از مجلسی ره) اینست آنچه خدا بر زبان فرضکرده است و آن کار او است و بر گوش فرض کرده استکه خود را از آنچه خدا شنیدنش را حرام کرده بر کنار داردو از آنچه خدا بر او حلال‌ندانسته رو گرداند از نیوشیدن آن وازتوجه‌بدانچه

إلى ما أسخط الله عزّ و جلّ فقال في ذلك: «وقد نزلّ عليكم في الكتاب أن إذا سمعتم آيات الله يُكفر بها ويستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتّى يخوضوا في حديث غيره» ثمّ استثنى الله عزّ وجلّ موضع النسيان فقال: «وإمّا ينسينّك الشيطان فلا تقعد بعد الذكرى مع القوم الظالمين» وقال «فبشّر عباد ۞ الذين يستمعون القول فيتّبعون أحسنه أُولئك الذين هديهم الله وأُولئك هُم أُولوا الألباب» و قال عزّ وجلّ: «قد أفلح المؤمنون ۞ الذينهم في صلاتهم خاشعون ۞ والذين هم عن اللّغو معرضون ۞ والذين هم للزكاة فاعلون» وقال: «وإذا سمعوا اللّغو أعرضوا عنه وقالوا لنا أعمالنا ولكم أعمالكم» وقال: «وإذا مرّوا باللّغو مرّوا كراماً» فهذا ما فرض على السمع من الايمان أن لا يصغي إلى ما لا يحلّ له وهو عمله وهو من الايمان و فرض على البصر أن لا ينظر إلى ما حرّم الله عليه وأن يعرض عمّا نهى الله عنه ممّا لا يحلّ له، وهو عمله وهو من الايمان، فقال تبارك وتعالى «قل للمؤمنين يغضّوا من أبصارهم ويحفظوا فروجهم» فنهاهم أن ينظروا إلى عوراتهم وأن ينظر المرء إلى فرج أخيه ويحفظ فرجه أن يُنظر إليه وقال: «وقل للمؤمنات يغضضن من أبصارهنّ ويحفظن فروجهنّ» من أن تنظر إحداهنّ إلى فرج أُختها و تحفظ فرجها من أن يُنظر إليها

خدا عزوجل را بخشم آرد خود را نگهدارد و در این باره فرموده است (١٤٠ـ النساء) و بتحقیق در قرآن بر شما نازل کرده است که هرگاه شنیدید که بآیات خدا کفر ورزند و آنها را بشوخی گیرند با آنها ننشینید تا در گفتگوی دیگری وارد شوند، سپس خدای عزوجل حال فراموشی را از آن جدا کرده و فرموده است (٦٨ـ الانعام) و اگر پیش آمد که شیطان تو را بفراموشی کشید پس از یادآوری مبادا با ستم کاران همنشین شوی، و فرمود (١٨ـ الزمر) مژده ده ببندگانم (١٩) آنکسانیکه میشنوند گفتار را و بهتر آن را پیروی میکنند آنانند آنکسانیکه خدا آنها را رهبری کند و آنانند همان خردمندان و خدا عزوجل فرموده است (المؤمنون ـ ١) بتحقیق که رستگار شدند مومنان. ٢ـ آن کسانیکه در نماز خود خشوع کنند. ٣ـ و آنکسانیکه از لغو رو گردانند. ٤ـ و آنکسانیکه همانها زکوة را میدهند. و فرموده (٥٥ـ القصص) وچون بیهوده شنودند از آن رو گردانیدند و گفتند کردار ما ها برای خودمان و کردارهای شما برای خودتان و فرمود (٧٢ـ الفرقان) و چون گذر کنند به بیهوده کریمانه وارجمند گذرند، اینست آنچه خدا از ایمان بگوش فرض کرده است و بدیده فرض کرده است که ننگرد بدانچه خدا حرام کرده است بر او و رو گرداند از آنچه خدا بر او روا نکرده است و این کردار ایمانی او است، خدا تبارك و تعالی فرماید (٣٠ـ النور) بگو بمردان مومن دیده‌های خود را فرو پوشانند و فروج خود را حفظ کنند. آنها را نهی کرد از اینکه بعورات خود بنگرند و یا مردی بفرج برادر خود نگاه کند و باید فرج خود را از نظر دیگران نگهدارد و فرمود که (٣١ ـ النور) بگو بزنهای مومنه که دیده‌های خود را فرو خوابانند و فروج خود را حفظ کنند از اینکه بفرج همدیگر نگاه کنند و

وقال : كلّ شيء في القرآن من حفظ الفرج فهو من الزّنى إلّا هذه الآية فانّها من النظر ثمّ نظم ما فرض على القلب واللّسان والسمع والبصر في آية اُخرى فقال : « وما كنتم تستترون أن يشهد عليكم سمعكم ولا أبصاركم ولا جلودكم » يعني بالجلود : الفروج والأفخاذ وقال : «ولا تقف ما ليس لك به علم إنّ السمع والبصر والفؤاد كلّ اُولئك كان عنه مسؤولاً» فهذا ما فرض الله على العينين من غضّ البصر عمّا حرّم الله عزّ وجلّ وهو عملهما وهو من الايمان وفرض الله على اليدين أن لا يبطش بهما إلى ما حرّم الله وأن يبطش بهما إلى ما أمر الله عزّ وجلّ وفرض عليهما من الصدقة وصلة الرحم والجهاد في سبيل الله والطهور للصّلاة ، فقال : «يا أيّها الذين آمنوا إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا وجوهكم وأيديكم إلى المرافق وامسحوا برؤسكم وأرجلكم إلى الكعبين» وقال: «فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرّقاب حتّى إذا أثخنتموهم فشدّوا الوثاق فامّا منّاً بعد وإمّا فداء حتّى تضع الحرب أوزارها» فهذا ما فرض الله على اليدين لأنّ الضرب من علاجهما وفرض على الرّجلين أن لا يمشي بهما إلى شيء من معاصي الله وفرض عليهما المشي إلى ما يرضي الله عزّ وجلّ فقال: «ولا تمش في الأرض مرحاً إنّك لن تخرق الأرض ولن تبلغ الجبال طولاً» وقال : «واقصد

هم از اینکه دیگری بفرج آنها نگاه کند، فرمود: هر چه آیه در قرآن درباره حفظ فرج است منظور از آن حفظ از زنا است جز این آیه که مقصودش حفظ از نگاه است ، سپس آنچه بر دل و زبان و گوش وچشم فرض شده است در آیه دیگر منظم کرده و فرموده است (٢٢ـ فصلت) شما پنهان نمیدارید که گوش و چشم و پوستتان بر شما گواه شوند، مقصود از پوست فرج و ران است ؟ و فرموده (٣٦ـ الاسراء) مرو دنبال آنچه ندانی زیرا گوش و چشم و دلها همه وسیله مسئولیت هستند ـ این است آنچه خدا بردوچشم فرض کرده ازفرو خواباندن دیده از آنچه خدا عزوجل حرام کرده است وهمان کردار اواست از ایمان ـ وخدا بردو دست فرض کرده که بدانچه خدا حرام کرده دراز نشوند ودرازشوند بدانچه خدا عزوجل فرمان داده است وبرآنها فرض کرده صدقه وصله رحم وجهاد درراه خدا و وضوء برای نماز و فرموده است (٦ـ المائده) ایا آنکسانیکه گرویدید وقتی بر خواستید برای نماز بشوئید روی خود را و دو دست خود را تا آرنج و مسح بکشید بسر های خود و پاهای خود تا دو کعب و فرمود (٤ـ محمد) چون بر خوردید با آنکسانیکه کافرند گردن بزنید وچون از کارشان انداختید سخت در بندشان کنید تا پس از آن منت کشند و رها شوند یا فدیه دهند تا اینکه جنك بپایان رسد ـ اینستکه خدا بر دو دست فرض کرده است زیرا زدن کار آنها است وبردو پا فرض کرده است که باآنها بسوی هیچ گناهی نروند و برآنها فرض کرده است رفتن بسوی آنچه خدا عزوجل خشنوداست و فرموده است (٣٧ـ الاسراء) مرو درزمین ازروی ناز وتکبر زیراتو زمین رانشکافی و بیلندی کوهها نرسی و فرمود (١٩ـ لقمان) آرام راه‌رو و آواز خود را فروگیر زیرا

في مشيك و اغضض من صوتك إنّ أنكر الأصوات لصوت الحمير» و قال فيما شهدت الأيدي والأرجل على أنفسهما وعلى أربابهما من تضييعهما لما أمر الله عزّ وجلّ به وفرضه عليهما : «اليوم نختم على أفواههم وتكلّمنا أيديهم وتشهد أرجلهم بما كانوا يكسبون » فهذا أيضاً ممّا فرض الله على اليدين وعلى الرّجلين وهو عملهما وهو من الايمان وفرض على الوجه السجود له بالليل والنهار في مواقيت الصّلاة فقال : «يا أيّها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربّكم و افعلوا الخير لعلّكم تفلحون» فهذه فريضة جامعة على الوجه واليدين والرّجلين و قال في موضع آخر : «وأنّ المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً» و قال فيما فرض على الجوارح من الطهور والصلاة بها وذلك أنّ الله عزّ وجلّ لمّا صرف نبيّه صلى الله عليه وآله إلى الكعبة عن البيت المقدّس فأنزل الله عزّ وجلّ « و ما كان الله ليضيع إيمانكم إنّ الله بالناس لرؤوف رحيم» فسمّى الصّلاة إيماناً فمن لقي الله عزّ وجلّ حافظاً لجوارحه موفّياً كلّ جارحة من جوارحه ما فرض الله عزّ و جلّ عليها لقي الله عزّ وجلّ مستكملاً لإيمانه وهو من أهل الجنّة ومن خان في شيء منها أو تعدّى ما أمر الله عزّ وجلّ فيها لقي الله عزّ وجلّ ناقص الإيمان ، قلت : قد فهمت نقصان الايمان و تمامه ، فمن أين جاءت زيادته ؟ فقال : قول الله عزّ وجلّ : «وإذا ما أُنزلت سورة فمنهم من يقول أيّكم زادته هذه إيماناً

دلخراشترين آوازها بنگ خرانست ودرباره گواهی دادن دستها و پاها برخودشان وصاحبانشان درموضوع ضایع کردن فرمان خداعزوجل وفرض متوجه بدانها فرموده است (٦٥ـ يس) امروز مهر نهيم بر دهانهایشان ودستهایشان باما سخن گوید وپاهاشان گواهی دهند بدانچه کسب میکردند ، این هم از آنچیزها است که بردستها فرض شده و بر پاها واین کردار آنها است.

وبر روی فرض کرده که برایش درشب وروز هنگام نماز سجده کند وفرموده است (٧٧ـ الحج) أیا آنکسانیکه گرویدید رکوع کنید وسجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب کنید شاید شما رستگار شوید؛ اینست کلیات فرض بر روی ودودست ودوپا ودر جای دیگر فرموده است (١٨ ـ الجن) بهراستی مساجد از آن خدا است پس نخوانید باخدا دیگری راو فرموده است درآنچه بر اعضاء فرض کرده است ازوضوء ونماز باآنها ، چونکه خدا عزوجل پیغمبرش را از بیت المقدس برگردانید بسوی خانه کعبه براوفرو فرستاد که، (١٤٣ـ البقره) خدانباشد که ایمان شمارا نادیده گیرد، زیرا خدا بمردم بسیار دلنواز ومهربانست و نمازرا ایمان نامیده است، هر که خداعزوجل راملاقات کند وظائف لازم هرعضو خودرا انجام داده باشد خدارا باایمان کامل ملاقات کرده است واز اهل بهشت است و هر که نسبت بوظیفه‌ای از آنها خیانت کرده باشد یاتعدی کرده باشد نسبت بآنچه خداعزوجل فرمان داده است (یعنی برخلاف عمل کرده باشد) خدارا با ایمان ناقص ملاقات کند؛ گوید گفتم من کاستی ودرستی ایمان را فهمیدم، از کجا فزودن ایمان پدید آید؟ فرمود قول خداعزوجل است (١٢٦ـ التوبه) وچون سوره ای

فأمّاالذين آمنوا فزادتهم إيماناً وهم يستبشرون ۞ وأمّاالذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجساً إلى رجسهم» وقال : «نحن نقصّ عليك نبأهم بالحقّ إنّهم فتية آمنوا بربّهم و زدناهم هُدى» ولوكانه كلّه واحداً لازيادة فيه ولا نقصان لم يكن لأحد منهم فضل على الآخر ولاستوت النعم فيه ولاستوى النّاس وبطل التفضيل ولكن بتمام الايمان دخل المؤمنون الجنّة وبالزيادة في الايمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عندالله وبالنقصان دخل المفرّطون النّار .

٢ـ عدّة من أصحابنا ،عن أحمدبن محمّدبن خالد ،عن أبيه، ومحمّدبن يحيى ،عن أحمدبن محمّدبن عيسى، جميعاً ، عن البرقيّ ، عن النضربن سويد ، عن يحيى بن عمران الحلبي ، عن عبيدالله بن [الحسن عن الحسن بن] هارون قال : قال لي أبوعبدالله عليه السلام : «إنّ السّمع والبصر والفؤاد كلّ أُولئك كان عنه مسؤولاً» قال : يُسأل السّمع عمّاسمع والبصر عمّانظر إليه والفؤاد عمّا عقد عليه.

٣ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّدبن عبدالجبّار ، عن صفوان أوغيره ، عن العلاء ، عن محمّدبن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن الايمان فقال : شهادة أن لاإله إلّاالله [وأنّ محمّداً رسول الله] والاقرار بماجاء من عندالله وماستقرّ في القلوب من التصديق بذلك ، قال : قلت : الشّهادة أليست عملاً ؟ قال : بلى ، قلت : العمل من الايمان ؟ قال : نعم الايمان لايكون إلّا بعمل والعمل منه ولايثبت الايمان إلّابعمل .

نازل شود برخی از آنها گویند این سوره بایمان کدامیك شماها افزود اما برای آنها که گرویدند ایمانشان را بیفزاید وهم آنها خوش دل شوند ١٢٧ ـ واما آنکسانیکه دلشان بیماراست پلیدی بر پلیدی آنها بیفزاید وفرمود (١٣ـ الکهف) ماداستان آنها رابدرستی برای تو بسرائیم ، به راستی آن ها جوانانی بودند که بپروردگار خود گرویدند و فزودیم بهدایت آنان ـ اگرهمه یکسان بودند و بیش و کمی نبوددرایمان بریکدیگر برتری نداشتندو نعمت های ایمان برابربودومردم یکسان بودند و برتری درمیان نبود ولی بایمان درست مردم ببهشت روند وبفزونی ایمان مؤمنان دردرجات نزدخدا برهم برتری دارند وبکاستی ایمان تقصیرکاران بدوزخ درآیند.

٢ـ ازحسن بن هرون گوید امام صادق (ع) بمن فرمود «براستی که گوش وچشم و دل استکه همه وسیله مسئولیت باشند» فرمود گوش مسئول است که چه شنیده وچشم مسئول است از آنچه بدان نگاه کند ودل از آنچه عهده دار آن شود.

٣ـ ازمحمدبن مسلم گوید ازامام صادق (ع) پرسیدم ازایمان؟ فرمود : شهادت بیگانگی خداو رسالت محمد (ص) و اقرار بدانچه ازطرف خداآورده و آنچه که دردل جاکند ازتصدیق باین معانی گوید: گفتم: شهادت عملی نیست؟ فرمود، چرا، گفتم: عمل هم ازایمان است؟ فرمود: آری، ایمان نباشد جز بکردار و کردار ازایمان است وایمان پابرجا نشود جز باکردار.

٤ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّدبن خالد ، عن عثمان بن عيسى ، عن عبدالله بن مسكان ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : ماالاسلام ؟ فقال : دين الله اسمه الاسلام وهو دين الله قبل أن تكونوا حيث كنتم وبعدأن تكونوا فمن أقرّ بدين الله فهو مسلم ومن عمل بما أمر الله عزّ وجلّ به فهو مؤمنٌ .

٥ ـ عنه ، أبيه ، عن النضر بن سويد ، عن يحيى بن عمران الحلبيّ ، عن أيّوب بن الحرّ عن أبي بصير قال : كنت عند أبي جعفر عليه السلام فقال له سلاّم : إنّ خيثمة ابن أبي خيثمة يحدّث عنك أنّه سألك عن الاسلام فقلت له : إنّ الاسلام ، من استقبل قبلتنا وشهد شهادتنا ونسك نسكنا ووالى وليّنا وعادى عدوّنا فهو مسلمٌ فقال : صدق خيثمة ، قلت : وسألك عن الايمان فقلت : الايمان بالله والتصديق بكتاب الله وأن لا يعصي الله ، فقال : صدق خيثمة .

٦ ـ محمّدٌ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّدبن عيسى ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن درّاج ، قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن الايمان ، فقال : شهادة أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمّداً رسول الله ، قال : قلت أليس هذا عملٌ قال : بلى ، قلت : فالعمل من الايمان ؟ قال : لا يثبت له الايمان إلاّ بالعمل والعمل منه

٧ ـ بعض أصحابنا ، عن عليّ بن العبّاس ، عن عليّ بن ميسّر ، عن حمّاد بن عمرو النصيبي قال : سأل رجلٌ العالم عليه السلام فقال : أيّها العالم أخبرني أيّ الأعمال أفضل عندالله ؟ قال : مالا يقبل

---

٤ ـ ازيكى اصحابش از امام صادق (ع) گويد بآنحضرت گفتم : اسلام چيست ؟ درپاسخ فرمود : نام دين خدا اسلام است وآن دين خدا بوده پيش از آنكه شما باينجا كه هستيد برسيد و پس از آنكه در اينجا هستيد ، هر كه اقرار بدين خدا كند مسلمان است و هر كه عمل كند بدانچه خداعزوجل فرموده پس او مؤمن است .

٥ ـ ازابى بصير گويد : من نزد امام باقر(ع) بودم كه سلام بآنحضرت گفت خيثمه پسر ابى خيثمه از شما باز گفته است بما كه معنى اسلام را از شما پرسيده ودر پاسخ او فرمودى اسلام يعنى هر كسى كه بقبله ما نماز گذارد و شهادتين مارا ادا كند و عبادت ما را انجام دهد و دوست ما را دوست دارد و دشمن مارا دشمن دارد ، اومسلمان است ، فرمود خيثمه راست گفته گفتم و معنى ايمان را از شما پرسيده و در پاسخ فرموديد ايمان بخدا و تصديق بقرآن و ترك نافرمانى خدااست ، فرمود خيثمه راست گفته است .

٦ ـ ازجميل بن دراج گويد ازامام صادق(ع) پرسيدم ازايمان ، درپاسخ فرمود شهادت بيگانگى خدا ورسالت محمد (ص) گويد ، گفتم : آياايمان خود كردارى نيست ؟ فرمود : چرا گفتم كردارهم از ايمانست ؟ فرمود ايمان براى او برجا نشود جز با كردار و كردارهم ازايمان است .

٧ ـ ازحماد بن عمرو نصيبى گويد : مردى ازدانشمند(ع) پرسيد ، گفت أياعالم بمن خبر بده كه كدام

عمل إلّابه ، فقال : وماذلك ؟ قال :الايمان بالله ، الذي هوأعلى الأعمال درجة و أسناها حظّاً وأشرفها منزلة ، قلت : أخبرني عن الايمان أقولٌ و عملٌ أم قولٌ بلا عمل؟ قال:الايمان عمل كلّه ، والقول بعض ذلك العمل بفرض من الله بيّنه في كتابه ، واضح نوره ، ثابتة حجّته ، يشهد به الكتاب ويدعوإليه ، قلت : صف لي ذلك حتّى أفهمه ، فقال : إنّ الايمان حالات و درجات و طبقات ومنازل فمنه التامّ المنتهى ومنه الناقص المنتهى نقصانه و منه الزائد الراجح زيادته قلت : وإنّ الايمان ليتمّ ويزيد وينقص ؟ قال : نعم ، قلت : وكيف ذلك ؟ قال : إنّ الله تبارك وتعالى فرض الايمان على جوارح بني آدم وقسّمه عليها وفرّقه عليها ،فليس من جوارحهم جارحةٌ إلّاوهي موكّلة من الايمان بغيرما وكّلت به اُختها ، فمنها قلبه الذي به يعقل و يفقه و يفهم وهوأمير بدنه الذي لاترد الجوارح ولا تصدر إلا عن رأيه وأمره ، و منها يداه اللّتان يبطش بهما ورجلاه اللّتان يمشي بهما وفرجه الذي الباه من قبله ولسانه الذي ينطق به الكتاب ويشهد به عليها و عيناه اللّتان يبصر بهما ، و اُذناه اللّتان يسمع بهما وفرض على القلب غير ما فرض على اللّسان وفرض على اللسان غير مافرض على العينين وفرض على العينين غيرمافرض على السّمع وفرض على السّمع غيرمافرض على اليدين وفرض على اليدين غيرما فرض على الرّجلين و فرض على

کارها نزد خدابهتر است؟ فرمود آنچه کرداری پذیرفته نشود جز باآن، گفت آن چیست؟ فرمود : ایمان بخدا که بالاترین کارهااست درپایه خود واز همه بهره ورتروشرافتمندتر است؟ گفتم بفرمائید که ایمان گفتار است و کردار یاهمان گفتار تنهااست؟ فرمود همه ایمان کرداراست و گفتار هم برخی ازآن کرداراست این ازطرف خدامقرر است درقرآنش آنرا بیان کرده بطور واضح و روشن و دلیلش ثابت است قرآن بدان گواه است وبآن دعوت کند گفتم آنرا برایم شرح بده تابفهمم،فرمود ایمان حالاتی است ودرجاتی وطبقاتی ومنازلی یکی ازآن درنهایت درستی ودیگری درنهایت کاستی و سومی درحال رجحان وفزایش، گفتم ایمان درست وکاست دارد وبیش و کم میشود؟ فرمود: آری ، گفتم:چگونه؟ فرمود. بهراستی خدا تبارك وتعالی ایمانرا براعضاء تن آدمیزاده فرض کرده است وبرآن پخش کرده وتوزیع نموده هیچ عضوی ندارند جز آنکه بر یك وظیفه ایمانی گماشته شده است جز وظیفه ایکه عضو دیگردارد.

ازآنجمله است دلش که باآن خردمندی کند وبفهمد وبداند وآن فرمانده تن او استکه هیچ عضوی کاری نکند ونرود ونیاید جزبفرمان او واز آنجمله است دودستش که باآنها بکوبدودوپایش که باآنها راه برود وفرجش که باآن عمل جنسی کند وزبانش که گویا بقرآن گردد و گواه او باشد بدان (در اینجا نزدیك دوسطر ازعبارت حدیث که درحدیث اول گذشت افتاده وممکن است بزوراین عبارت رادرست دانست ـ ازمجلسی ره) ودوچشمش که باآنها بیند ودو گوشش که باآنها شنودوفرض شده است بردل جز آنچه فرض شده است برزبان وفرض است برزبان جز آنچه فرض است بردوچشم وفرض است بر دوچشم جز آنچه فرض است بر گوش وفرض است بر گوش جز آنچه فرضست بردودست وفرضست بردودست

الرّجلين غير مافرض على الفرج و فرض على الفرج غير مافرض على الوجه ، فأمّا مافرض على القلب من الايمان فالاقرار والمعرفة والتصديق والتسليم والعقد والرضا بأن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له ، أحداً ، صمداً ، لم يتّخذ صاحبةً ولا ولداً وأنّ محمّداً صلى الله عليه وآله عبده ورسوله .

٨ ـ محمّد بن الحسن ، عن بعض أصحابنا ، عن الأشعث بن محمّد ، عن محمّد بن حفص بن خارجة قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : ـ وسأله رجل عن قول المرجئة في الكفر والايمان و قال : إنّهم يحتجّون علينا و يقولون : كما أنّ الكافر عندنا هو الكافر عندالله فكذلك نجد المؤمن إذا أقرّ بايمانه أنّه عندالله مؤمن ، فقال : ـ سبحان الله و كيف يستوي هذان ؟! والكفر إقرار من العبد فلا يكلّف بعد إقراره ببيّنة ، والايمان دعوى لاتجوز إلاّ ببيّنة ، وبيّنته عمله ونيّته ، فاذا اتّفقا فالعبد عندالله مؤمن والكفر موجود بكلّ جهة من هذه الجهات الثلاث من نيّة أوقول أوعمل والأحكام تجري على القول والعمل ، فما أكثر من يشهد له المؤمنون بالايمان و يجري عليه أحكام المؤمنين وهو عندالله كافر وقد أصاب من أجرى عليه أحكام المؤمنين بظاهر قوله وعمله.

جز آنچه فرض است بردو پا وفرض است بردو پا جز آنچه فرض است برفرج وفرض است بر فرج جز آنچه فرض است برچهره ، اما آنچه از ایمان که بردل فرضست اقرار است ومعرفت وتصدیق وتسلیم وعهده داری و رضایت باینکه نیست شایسته ستایش جز خدا ، یگانه است وشریك ندارد. یکتا است ، بی نیاز است؟ همسری وفرزندی نگرفته است وباینکه محمد(ص) بنده ورسول او است.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ این حدیث جزئی از حدیث ۱ است که با تغییرات اخلال آوری نقل شده است.

۸ ـ حفص بن خارجه گوید: شنیدم امام صادق(ع) میفرمود (در پاسخ اینکه مردی ازاو درباره گفتار مرجئه نسبت به معنی کفر وایمان پرسیده بود و گفته بود: آنها برما حجت میآورند ومیگویند: چنانچه کسیکه نزد ما کافر است نزد خدا هم کافر است پس کسیکه بحکم اقرارش ما اورا مؤمن بدانیم نزد خدا هم باید مؤمن باشد) امام در پاسخ فرمود: سبحان الله چگونه این دو یکسانند؟ کفر باعتراف خود بنده محقق شود و پس از اعتراف او بکفر ، بینه و گواهی از او نخواهند ولی ایمان دعوی او است که ثابت نشود جز بابینه و دلیل و بینه او کردار و نیت او است و چون کردار ونیت بااقرار موافق باشند بنده در نزد خدا مؤمن است ولی کفر بهریك از این سه وجه که نیت و گفتار و کردار است موجود شود ، حکم طبق همان گفتار و کردار جاری می شود ، چه بسیارند کسانیکه مؤمنان بحسب ظاهر گواه ایمان آنها باشند واحکام مؤمنان بر آنها جاریست و نزد خدا کافرند وهر کس هم احکام مؤمنین را درظاهر بر آنها جاری کرده است درست رفته بواسطه ظاهر گفتار و کردارش.

شرح ـ از مجلسی « ره » ـ گذشت که مرجئه دسته ای هستند ، میگویند با وجود ایمان هیچ گناهی زیان ندارد و با کفر هیچ طاعتی سود ندهد و از این خبر استفاده شود که آنها ایمان

((باب))

☆(السبق الی الایمان)☆

۱ ـ علیٌّ بن إبراهیم ، عن أبیه ، عن بکربن صالح ، عن القاسم‌بن برید قال : حدّثنا أبوعمروالزّبیری ، عن أبي‌عبدالله علیه السلام قال : قلت له : إنّ للایمان درجات و منازل ، یتفاضل

را همان اقـرار ظاهری دانند و اعتقاد قلبی را شرط ندانند و کفررا هم‌انکارظاهری شناسند ولی‌این از آن‌ها مشهور نیست.

در مواقف و شرحش گوید یکفرقه‌مهم مسلمانان مرجئه‌اند وآنها رابراین لقب‌خوانندبرای‌آنکه عمل‌را ازنیت پست‌اندازند یاآنکه باوجود ایمان گناه‌را زیانمند ندانند چنانچه باکفر طاعت‌سودندهد وامیدبخشی کنند بگنه‌کاران و آنان پنج‌دسته‌اند.

۱ـ یونسیه پیروان یونس نمیری که گویند ایمان همان معرفت خدا و خضوع و محبت قلب است و هر که دارا باشد مؤمن است و با وجودآن ترك طاعت و گناه کردن زیان نداردو کیفر ندارد.

۲ـ عبیدیه که بر این عقیده اضافه کرده‌اند علم خدا جزذات اواست وخدابصورت انسان است .

۳ـ غسانیه پیروان‌غسان کوفی که گویند ایمان معرفت واقرار بخدا ورسول وهرآنچه از طرف خداآورده‌است‌میباشدبطوراجمال‌وتفصیل وفزونی داردوکاستی ندارد.

٤ـ ثوبانیه پیروان ثوبان مرجی گویند ایمان معرفت‌است واقرار بخدا ورسول وهرچه در خرد نگنجد وآنچه تعقل‌شود ازایمان نیست وهمه اعمال‌را پست‌تر ازایمان دانند.

٥ـ ثومنیه یاران ابی معاذ ثومنی گویند ایمان معرفت و تصدیق و محبت و اخلاص و اقرار بدانچه رسول آورده است میباشد و ترك همه یـابعضی کفر است و بعض آن ایمان یا جـزئی از ایمان نیست و هر گناهیکه باتفاق کفر نیست مرتکبش فاسق و گنه کار است و هر که ترك نماز را حلال شمارد کافر است چون تکذیب بماجاء به النبی کرده وهر که بقصد قضاء ترك کند کافرنیست پایان نقل‌ازمجلسی‌ره.

من گویم‌ـ این حدیث دلالت دارد که ایمان سه مرحله دارد که هرسه در تحقق آن دخـالت دارند اول عقیده قلبی دوم اقرار زبانی سوم اعمال تنی و هر کدام از این سه نباشند ایمان‌وجودندارد ولی چون اقرار زبانی و عمل محسوسند دلیل‌بر عقیده قلبی هستند وممکن است کسی این دوراداشته باشد وعقیده قلبی نداشته‌باشد دراین صورت بظاهر مؤمن است ودرباطن کافر است‌بحسب‌ظاهراحکام مؤمن براو جاریست ولی ازاجر معنوی وثواب ونجات‌بهره‌ندارد.

(باب)

مسابقه در ایمان

۱ـ ابوعمرو زبیری ازامام صادق (ع) بازگفت که بآنحضرت گفتم ایمان درجات ومنازلی‌دارد مؤمنان بواسطه آنهانزد خدا تفاوت دارند؟ فرمود، آری، گفتم خدایت رحمت کناد آن را برای من شرح بده تابفهمم، فرمود خداوند مومنان را در میدان ایمان بمسابقه گرفته است چنانچه درروزاسب

المؤمنون فيها عندالله ؟ قال : نعم ، قلت : صفه لي رحمك الله حتّى أفهمه ، قال : إنّ الله سبّق بين المؤمنين كما يسبّق بين الخيل يوم الرهان ، ثمّ فضّلهم على درجاتهم في السبق إليه ، فجعل كلّ امرئ منهم على درجة سبقه ، لاينقصه فيها من حقّه ولا يتقدّم مسبوقٌ سابقاً ولا مفضولٌ فاضلاً ، تفاضل بذلك أوائل هذه الأُمّة وأواخرها ولولم يكن للسابق إلى الايمان فضلٌ على المسبوق إذاً للحق آخر هذه الأُمّة أوّلها ، نعم و لتقدّموهم إذا لم يكن لمن سبق إلى الايمان الفضل على من أبطأ عنه ولكن بدرجات الايمان قدّم الله السابقين وبالابطاء عن الايمان أخّر الله المقصّرين لأنّا نجد من المؤمنين من الآخرين من هو أكثر عملاً من الأوّلين وأكثرهم صلاةً وصوماً وحجّاً وزكاة وجهاداً وإنفاقاً ولولم يكن سوابق يفضل بها المؤمنون بعضهم بعضاً عندالله لكان الآخرون بكثرة العمل مقدّمين على الأوّلين و لكن أبى الله عزّوجلّ أن يدرك آخر درجات الايمان أوّلها ، ويقدّم فيها من أخّر الله أو يؤخّر فيها من قدّم الله . قلت : أخبرني عمّا ندب الله عزّوجلّ المؤمنين إليه من الاستباق إلى الايمان ، فقال : قول الله عزّوجلّ : «سابقوا إلى مغفرة من ربّكم وجنّة عرضها كعرض السماء والأرض اُعدّت للّذين آمنوا بالله و رسله» وقال

دوانی اسبها رابمسابقه برانگیزند و سپس آنها را بنسبت درجات آنها در پیش‌روی ازنظر ایمان فضیلت بخشیده و هر کدام را باندازه پایه پیش‌رویش مقام داده است از حق او نکاسته وپس افتاده‌و مفضول را بر پیش‌رو و فاضل مقدم ندارد ، در این میدانستکه پیشینیان این امت و پسینیان آن بر یکدیگر گوی سبقت برند واگر پیش روان در ایمان فضیلت بر دنبال روان نداشتند دراین صورت آخر این امت باول آن میرسید، آری شما از آنها پیش‌افتید در صورتیکه آنکسانیکه درزمان سابق ایمان آوردند فضیلت و زیادی نسبت بعقب ماندگان نداشته باشند ولی بدرجات بلند ایمان خداوند سابقان را مقدم داشته‌وبکندی‌درایمان خداوند مقصران‌راعقب گذاشته،زیرا مابرخی ازمومنان‌متاخررا مینگریم که عملشان بیشتر ازاولین بوده نماز و روزه وحج وزکوة و جهاد و انفاق بیشتری‌داشتند واگر سوابق فضلی نبود که مومنان بواسطه آن در نزد خدا بریکدیگر فضیلت دارند بایدمتاخرین بواسطه عمل بسیارخود مقدم براولین باشند ولی خدا نخواسته که آخر درجه ایمان باول درجه آن برسدومقدم شود درآن کسیکه خدایش بعقب انداخته و موخر شود درآن کسیکه خدایش‌مقدم‌داشته گفتم بمن خبرده از آنچه که خداعزوجل بمضمون آن مومنین را برای مسابقه در ایمان‌دعوت کرده است فرمود قول خدا عزوجل‌است (۲۱ـ الحدید) پیشی گیرید بسوی آمرزش ازطرف پروردگارتان و بهشتیکه پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است ، آماده شده برای کسانیکه گرویدند به خدا و رسلش ـ و فرمود (۱۰ـ ۱۱ـ الواقعه) پیشروان پیش‌رو آنانند مقربان ـ و فرمود (۱۰۰ـ

«السّابقون السابقون اُولئك المقرّبون» وقال: «والسّابقون الأوّلون من المهاجرين والأنصار والذين اتّبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه» فبدأ بالمهاجرين الأوّلين على درجة سبقهم، ثمّ ثنّى بالأنصار ثم ثلّث بالتابعين لهم باحسان، فوضع كلّ قوم على قدر درجاتهم و منازلهم عنده ثمّ ذكر ما فضّل الله عزّ وجلّ به أولياءه بعضهم على بعض، فقال عزّ وجلّ: «تلك الرّسل فضّلنا بعضهم على بعض منهم من كلّم الله و رفع بعضهم فوق بعض درجات» - إلى آخر الآية - و قال: «ولقد فضّلنا بعض النبيّين على بعض» وقال: «انظر كيف فضّلنا بعضهم على بعض وللآخرة أكبر درجات وأكبر تفضيلاً» و قال: «هم درجات عندالله» و قال: «و يؤت كلّ ذي فضل فضله» وقال: «الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله بأموالهم وأنفسهم أعظم درجة عندالله» وقال: «فضّل الله المجاهدين على القاعدين أجراً عظيماً ☆ درجات منه و مغفرة ورحمة» و قال «لايستوي منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل اُولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا» وقال: «يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اُوتوا العلم درجات» وقال: «ذلك بأنّهم لايصيبهم ظمأٌ ولانصبٌ ولامخمصةٌ في سبيل الله ولا يطؤون موطئاً يغيظ الكفّار ولا ينالون من عدوّ نيلاً إلّا كتب لهم به عمل صالح» وقال: «وماتقدّموا لأنفسكم من خير تجدوه عندالله» وقال: «فمن

التوبه) پیش‌روان نخست از مهاجر و انصار و آنکسانیکه باحسان پیروی از آنها کردند خشنودشد خدا از آنها و خشنودند از خدا، آغاز بمهاجران نخست کرد برای پیش‌روی آنان و دومیشان را انصار آورد و سومین آنها را تابعین باحسان، هر جمعی را در پایه ومقام خود مقرر کرد، سپس یاد آور شد آنچه را خداوند عزوجل بدان دوستانش را بریکدیگر برتری نهاد و فرمود عزوجل (۲۵۳- البقره) اینانند رسولان که بهمدیگرشان فضیلت دادیم بابرخی خدا سخن گفته و برخی را درجاتی بلندتر از دیگرانست تا آخر آیه - و فرموده (۵۵- الاسراء) و هر آینه محققاً برخی پیغمبران را بر برخی برتری دادیم - و فرموده (۲۱- الاسراء) ببین چگونه برتری دادیم برخی را بر برخی و هر آینه دیگرسرای درجات بزرگتر و برتری بزرگتری دارد- و فرموده (۱۶۳- آل عمران) آنان را درجاتی است نزد خدا - و فرموده (۳- هود) بهر صاحب فضلی بدهد فضل اورا - و فرموده (۲۰ التوبه) و آنکسانیکه گرویدند و هجرت کردند و نبرد کردند در راه خدا بمال و جانشان درجه بزرگتری نزد خدا دارند - و فرموده است (۹۶- النساء) خدا برتری داده مجاهدان را بر کناره گیران با مزد بزرگی (۹۷) درجاتی ازطرف خود و با آمرزش و رحمت - و فرموده (۱۰- الحدید) یکسان نیست از شماها کسیکه پیش از فتح انفاق کرده و جنگیده آنان درجه بزرگتری دارند از کسانیکه پس از آن انفاق کردند و جنگیدند (۱۱- المجادله) و بلند کرده است خداوند آن کسانی ازشماهارا که گرویدندو آنکسانی که‌دانش‌بآن‌ها داده‌شده درجاتی- وفرموده (۱۲۰- التوبه) این بآنستکه نرسدبآنان‌تشنگی و نه رنج و نه گرسنگی در راه خدا و گامی ننهند که کفاررابخشماند و بدشمن دستی نیندازند جز آنکه نوشته شود برایشان بدان کار شایسته‌ای - و فرمود (۱۱۰ -

يعمل مثقال ذرّة خيراً يره ☆ومن يعمل مثقال ذرّة شراً يره» فهذا ذكر درجات الإيمان و منازله عندالله عزّ وجلّ .

((باب))

☆(درجات الايمان)☆

۱ ـ عدّة ، من أصحابنا ، عن أحمدبن أبي عبدالله ، عن الحسن بن محبوب، عن عمّاربن أبي الأحوص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ وضع الايمان على سبعة أسهم على البرّ والصدق واليقين والرّضا والوفاء والعلم والحلم ، ثمّ قسّم ذلك بين الناس ، فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل ، محتمل ؛ و قسّم لبعض النّاس السهم ولبعض السهمين ولبعض الثلاثة حتّى انتهوا إلى [ال]سبعة ، ثمّ قال : لاتحملوا على صاحب السهم سهمين ولا على صاحب السهمين ثلاثة فتبهضوهم . ثمّ قال كذلك حتّى انتهوا إلى [ال]سبعة .

البقره) و آنچه پيش فرستيد براى خود از خوبى در يابيد آن را نزد خدا ـ و فرمود (الزلزال ـ ۷و۸) پس هر كه برابر ذره‌اى كار خير كند آن‌را بيند و هر كه برابر ذره‌اى كار بد كند آن‌را بيند اينست درجه‌هاى ايمان و مراتب آن نزد خدا عزوجل.

شرحـ از مجلسى ره ـ يكى از محققان گفته است كه غرض ازاين حديث برابرى درجات ايمان است بنسبت پيشروى و مبادرت باجابت در دعوت بايمان نسبت بعرض دعوت در عالم ذر يانسبت بپيش روى درشرف و دانش وخرد وحكمت يانسبت به پيش بودن زمان ايمان بطور مطلق ويا باعتبار زمان بلوغ دعوت اسلامى ـ بطور خلاصه نقل شد.

(باب)

درجات ايمان

۱ ـ از امام صادق (ع) كه فرمود به راستى خدا عزوجل ايمان را بر هفت سهم نهاده است ، بر نيكى و راستگوئى ويقين ورضا ووفاء و دانش وبردبارى، سپس آن‌را ميان مردم پخش كرده هر كه را همه اين هفت سهم داده پس او كامل است و حامل ايمان و ببرخى مردم يك سهم داده و ببرخى دوسهم و ببعضى سه سهم تا برسند به هفت سهم ، سپس فرمود بآنكه يك سهم دارد دو سهم تحميل نكنيد و نه بر آنكه دو سهم دارد سه سهم تا آنان را سنگين بارو وا مانده كنيد سپس همچنين فرمود تا رسيدند به هفت سهم.

۲ ـ أبوعلي الأشعري، عن محمدبن عبدالجبّار؛ ومحمدبن يحيى، عن أحمدبن محمدبن عيسى جميعاً، عن ابن فضّال، عن الحسن بن الجهم، عن أبي اليقظان، عن يعقوب بن الضحّاك، عن رجل من أصحابنا سرّاج وكان خادماً لأبي عبدالله عليه السلام قال: بعثني أبوعبدالله عليه السلام في حاجة وهو بالحيرة أنا وجماعة من مواليه قال: فانطلقنا فيها ثمّ رجعنا مُغتمّين قال: وكان فراشي في الحائر الذي كنّا فيه نزولاً، فجئت وأنا بحال فرميت بنفسي فبينا أنا كذلك إذا أنا بأبي عبدالله عليه السلام قدأقبل قال: فقال: قدأتيناك أوقال: جئناك، فاستويت جالساً وجلس على صدر فراشي فسألني عمّا بعثني له فأخبرته، فحمدالله. ثمّ جرى ذكر قوم فقلت: جعلت فداك إنّا نبرأ منهم، إنّهم لايقولون مانقول. قال: فقال: يتولونا ولايقولون ماتقولون تبرؤن منهم؟ قال: قلت: نعم قال: فهوذا عندنا ماليس عندكم فينبغي لنا أن نبرأ منكم؟ قال: قلت: لا ـ جعلت فداك ـ قال وهوذا عندالله ماليس عندنا أفتراه أطرحنا؟ قال: قلت: لا والله ـ جعلت فداك ـ مانفعل؟ قال: فتولوهم ولاتبرّؤوامنهم، إنّ من المسلمين من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلاثة أسهم؛ ومنهم من له أربعة أسهم؛ ومنهم من له خمسة أسهم، ومنهم من له ستّة أسهم، ومنهم من له سبعة أسهم

فليس ينبغي أن يحمل صاحب السّهم على ماعليه صاحب السهمين ولاصاحب السهمين على ماعليه

---

۲ ـ از یکی از اصحاب ما که سراج بوده و خدمتکار امام صادق (ع) بوده گوید، امام صادق (ع) در حیره (در نزدیك کوفه بوده است) مرا باجمعی از غلامانش دنبال کاری روانه کرد و شب هنگام بر گشتیم، بسترمن در حیاط خانه‌ای بود که در آن منزل کرده بودیم، من در حال آزردگی و خستگی بر گشتم و دراز کشیدم، در این میان امام صادق (ع) آمد، گوید، فرمود نزدتو آمدیم، من برخاستم درست ونشستم و آنحضرت بالای بستر من نشست وازکاری که مرا دنبال آن روانه کرده بود پرسید و من باو گزارش دادم و حمد خدا کرد و ذکر جمعی بمیان آمد و من گفتم قربانت ما از آنها بیزاریم آنهامعتقد بعقیده مانیستند گوید، فرمود: آنهاما را دوست دارند وآنچه شماعقیده دارید عقیده ندارند وشما ازآنها بیزارید؟

گوید، گفتم: آری، فرمود دراین صورت نزد ماهم حقایقی است که نزد شمانیست پس سزاوار استکه ماهم ازشما بیزارباشیم گوید، گفتم نه بخدا قربانت؟ فرمود: اکنون خداهم حقایقی میداند که مانمیدانیم بنظرتو مارا دورمیاندازد؟ گوید گفتم نه بخدا قربانت، مااین کاررا نکنیم، فرمود آنها را دوست بدارید واز آنهابیزار نباشید زیرابرخی ازمسلمانان یك سهم دارندوبرخی ازآنها دوسهم و بعضی سه سهم وبعضی ازآنها چهارسهم وبعضی پنج سهم وبعضی شش سهم وبرخی هم هفت سهم وشایسته نیست آنکه یك سهم دارد برعقیده وایمان آنکه دوسهم دارد وادارشود ونه آنکه دوسهم دارد برآنچه که

صاحب الثّلاثة ولاصاحب الثّلاثة على ماعليه صاحب الأربعة ولاصاحب الأربعة على ماعليه صاحب الخمسة ولاصاحب الخمسة على ماعليه صاحب الستّة ولا صاحب الستّة على ماعليه صاحب السبعة وسأضرب لك مثلاً إنّ رجلاً كان له جارٌ وكان نصرانيّاً فدعاه إلى الاسلام و زيّنه له فأجابه فأتاه سحيراً فقرع عليه الباب فقال له : من هذا ؟قال : أنا فلان قال: وماحاجتك ؟فقال :توضّأ والبس ثوبيك ومرّ بنا إلى الصلاة قال : فتوضّأ ولبس ثوبيه وخرج معه ، قال : فصلّيا ماشاء الله ثمّ صلّيا الفجر ثمّ مكثا حتّى أصبحا ، فقام الذي كان نصرانيّاً يريد منزله ، فقال له الرّجل:أين تذهب ؟ النهار قصير والذي بينك وبين الظهر قليل ؟ قال : فجلس معه إلى أن صلّى الظهر ، ثمّ قال : وما بين الظهر والعصر قليل فاحتبسه حتّى صلّى العصر ، قال : ثمّ قام وأراد أن ينصرف إلى منزله فقال له : إنّ هذا آخر النهار وأقلّ من أوّله فاحتبسه حتّى صلّى المغرب ثمّ أراد أن ينصرف إلى منزله فقال له: إنّما بقيت صلاةٌ واحدةٌ قال: فمكث حتّى صلّى العشاء الآخرة ثمّ تفرّقا فلمّا كان سحيراً غدا عليه فضرب عليه الباب فقال : من هذا ؟ قال : أنا فلان ، قال و ما حاجتك ؟ قال : توضّأ والبس ثوبيك واخرج بنا فصلّ ، قال : اطلب لهذا الدّين من هو

صاحب سه سهم دارد وادارشود ونه آنكه سه سهم دارد بر آنچه كه صاحب چهار سهم دارد وادار شود ونه آنكه چهار سهم دارد بر آنچه صاحب پنج سهم دارد وادارشود ونه آنكه پنج سهم دارد بر آنچه صاحب شش سهم دارد وادار شود ونه آنكه شش سهم دارد بر آنچه صاحب هفت سهم داردوادار شود ، من برايت مثلى بزنم :

مردى همسايه‌اى داشت ترسا اورا باسلام خواند واسلام را دربر اوجلوه دادواوهم پذيرفت، نزديك سحر نزد آن تازه مسلمان رفت ودرخانه‌اش را كوبيد گفت كيست؟ پاسخداد من فلانيم، گفت چه كارداري گفت وضوء سازوجامه بپوش تابرويم نماز، فرمودوضوء ساخت وجامه‌هاى خودرا پوشيد وبااو بيرون شد فرمود: هرچه خداخواست نمازخواندند تانماز بامدداراهم خواندندوماندند تاصبح روشن شد، آن ترسا برخاست بخانه‌اش برود، آن مرد گفت كجا ميروى؟ روز كوتاه است وبظهر چيزى نمانده فرمود بااو نشست تانمازظهر راهم خواند، سپس باو گفت ميان ظهروعصر اندكى است و اورا نگهداشت تا نماز عصر راهم خواند. فرمود سپس آن نومسلمان برخواست برود خانه‌اش باو گفت اكنون ديگر پايان روز است واز آغازش كمتر است واورا نگهداشت تانماز مغرب راهم خواند وسپس خواست بمنزلش بر گردد بازهم باو گفت يكنماز ديگرمانده فرمودماند تانمازعشاء آخرين راهم خواند واز هم جدا شدندو سحر گاه ديگر بدنبال اورفت ودر خانه اورا زد، گفت كيست؟ پاسخداد من فلانم گفت چه كارى دارى؟ گفت وضوء ساز وجامه دربر كن وبيا برويم نماز بخوانيم، گفت برو براى اين دين يك مرد بيكارترى ازمن

أفرغ منّي وأنا إنسان مسكين و عليّ عيال ، فقال أبوعبدالله عليه السلام : أدخله في شيء أخرجه منه أوقال : أدخله من مثل ذه و أخرجه من مثل هذا .

(باب آخر منه)

۱ ـ أحمدُ بن محمد ، عن الحسن بن موسى ، عن أحمدبن عمر ، عن يحيى بن أبان ، عن شهاب قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : لوعلم النّاس كيف خلق الله تبارك وتعالى هذا الخلق لم يلم أحدٌ أحداً، فقلت : أصلحك الله فكيف ذاك ؟ فقال : إنّ الله تبارك وتعالى خلق أجزاء بلغ بها تسعة وأربعين جزءاً . ثمّ جعل الأجزاء أعشاراً فجعل الجزء عشرة أعشار ، ثمّ قسّمه بين الخلق فجعل في رجل عُشرجزء و في آخر عُشري جزء حتّى بلغ به جزءاً تامّاً و في آخر جزءاً وعُشرجزء وآخرجزءاً وعُشري جزء وآخرجزءأوثلاثة أعشار جزء حتّى بلغ به جزئين تامّين ، ثمّ بحساب ذلك حتّى بلغ بأرفعهم تسعة و أربعين جزءاً فمن لم يجعل فيه إلّا عُشر جزء لم يقدر على أن يكون مثل صاحب العُشرين و كذلك صاحب العُشرين لايكون مثل صاحب الثّلاثة الأعشار و كذلك من تمّ له جزءٌ لايقدرعلى أن يكون مثل صاحب الجزئين ولو

پیدا کن، من مرد مستمندی هستم وعیال دارم، امام صادق(ع) فرمود اورا درچیزی درآورد وازآنش بر آورد یافرمود اورا مانند این وارد دین کرد ومانند این ازآن بیرون کرد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «ادخله فی شیء» یعنی او را وارد آستانه اسلام کرد ولی بااین روش او رابکلی ازمسلمانی راند «ادخله من مثل ذه» یعنی اورادراین روش مسلمانی ریاضت مآب سخت وارد کرد و این سبب شد که اورااز دین آسان وساده اسلام بیرون راند.

(باب)

دیگری از آن

۱ ـ ازشهاب، گوید ازامام صادق(ع) شنیدم میفرمود اگرمردم بدانند خداتبارك وتعالی چگونه این خلق را آفریداحدی احدی را سرزنش نکند، من گفتم اصلحك الله چگونه است آن؟ فرمود به راستی خدا تبارك وتعالی اجزائی آفریدتا آنها دارسانید به ۴۹ جزء وهرجزئی را ۱۰ بخش کرد (۴۹۰=۱۰×۴۹) وسپس آنهارا میان خلق بخش کرد ، درمردی یکدهم جزئی رانهاد ودر دیگری ۲ دهم جزء تارسید بیك جزء تام (از ۴۹ جزء) ودردیگری یك جزء و یکدهم و در دیگری یك جزء و ۲ دهم ودیگری یك جزء و ۳ دهم تارسید بدوجزء وسپس بهمین حساب تارسید ببالاترین که ۴۹ جزء باشد، کسیکه تنهایك دهم جزء دارد نتواند چون صاحب ۲ دهم جزء باشد وهمچنین دارای ۲ دهم جزء نتواند چون صاحب سه دهم جزء باشد وهمچنان کسیکه یك جزء تمام دارد نتواند چون دارنده ۲ جزء باشد و اگر مردم بدانند

علم النّاس أنّ الله عزّ وجلّ خلق هذا الخلق على هذا لم يلم أحدٌ أحداً .

۲ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن محمّد بن أحمد ، عن بعض أصحابه ، عن الحسن بن عليّ بن أبي عثمان ، عن محمّد بن عثمان ، عن محمّد بن حمّاد الخزّاز ، عن عبدالعزيز القراطيسي قال : قال لي أبوعبدالله عليه السلام : ياعبدالعزيز إنّ الايمان عشر درجات بمنزلة السلّم يصعد منه مرقاة بعد مرقاة فلايقولنّ صاحب الاثنين لصاحب الواحد: لست على شيء ، حتّى ينتهي إلى العاشر ، فلا تسقط من هودونك فيسقطك من هو فوقك ، و إذا رأيت من هوأسفل منك بدرجة فارفقه إليك برفق ولاتحملنّ عليه مالا يطيق فتكسره ، فانّ من كسر مؤمناً فعليه جبره .

۳ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن ابن مسكان ، عن سدير قال: قال لي أبوجعفر عليه السلام : إنّ المؤمنين على منازل: منهم على واحدة و منهم على اثنتين ومنهم على ثلاث ومنهم على أربع ومنهم على خمس ومنهم على ستّ ومنهم على سبع فلو ذهبت تحمل على صاحب الواحدة ثنتين لم يقو ، و على صاحب الثنتين ثلاثاً لم يقو ، و على صاحب الثلاث أربعاً لم يقو ، وعلى صاحب الأربع خمساً لم يقو ، وعلى صاحب الخمس ستّاً لم يقو ، وعلى صاحب الستّ سبعاً لم يقو ، و على هذه الدرجات .

که خدا عـزوجل خلق را براین وضع آفریده کـس دیگری را سرزنش نکند

شرحـ ازمجلسی ره ـ «لم يلم احد احدا» یعنی در نفهمیدن مطالب دقیقه وقصور از معارف یادر کسب نکردن فضائل و اخلاق حسنه و ترك نوافل و گرنه عدم ملامت در ترك واجب وفعل کبائر و محرمات نادرست باشد.

۲ـ ازعبدالعزیز قراطیسی گوید: امام صادق(ع) بمن فرمود: ای عبدالعزیز به راستی ایمان ده درجه است چون نردبان پله پله از آن بالا روند نباید آنکه دو پله بالا است بآنکه یك پله بالا است بگوید تو چیزی نیستی تا برسد بآنکه در پله دهم است تو کسی را که ازخودت پائین تر است دور نینداز تا آنکه بالا تر از تو است تورا دور نیندازد و چون دیدی کسی ازتو یکدرجه پائین است اورا بنرمی بسوی خود بالا بر و بر او بار مکن آنچه راتاب نیارد تا اورا بشکنی زیرا هر کس مؤمنی را بشکند براو استکه شکست اورا ببندد وجبران کند.

۳ـ ازسدیر گوید که امام باقر (ع) بمن فرمود به راستی مؤمنان مراتبی دارند یکی باشد که یك درجه دارد ویکی دو درجه ویکی سه درجه ویکی چهار درجه ویکی پنج درجه ویکی شش درجه و یکی هفت درجه واگر تو بروی که بصاحب یکدرجه دو درجه تحمیل کنی توانا ندارد و اگر برصاحب دو درجه سه درجه عرضه کنی توانا ندارد وصاحب سه درجه چهار درجه را توانا ندارد وصاحب چهار درجه پنج درجه را توانا ندارد وصاحب پنج درجه شش درجه را توانا ندارد وصاحب شش درجه هفت درجه را توانا ندارد وهمه درجات بر این وضع باشند.

٤ ـ عنه ،عن عليّ بن الحكم ، عن محمّد بن سنان ، عن الصباح بن سيابة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ماأنتم والبراءة ، يبرأ بعضكم من بعض ، إنّ المؤمنين بعضهم أفضل من بعض و بعضهم أكثر صلاة من بعض وبعضهم أنفذ بصراً من بعض وهي الدّرجات .

☆(باب)☆

☆(نسبة الاسلام)☆

١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن بعض أصحابنا رفعه قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : لأنسبنّ الاسلام نسبة لاينسبه أحدٌ قبلي ولاينسبه أحدٌ بعدي إلّا بمثل ذلك إنّ الاسلام هو التسليم والتسليم هو اليقين واليقين هو التّصديق والتّصديق هو الاقرار ، والاقرار هو العمل ، والعمل هو الأداء ، إنّ المؤمن لم يأخذ دينه عن رأيه ولكن أتاه من ربّه فأخذه إنّ المؤمن يُري يقينه في عمله والكافر يُري إنكاره في عمله ، فوالذي نفسي بيده ماعرفوا أمرهم فاعتبروا إنكار الكافرين والمنافقين بأعمالهم الخبيثة .

٤ـ ازصباح بن سیابه ازامام صادق (ع) فرمود شماراچه که ازهم بیزارید، برخی ازبرخی خودتان بیزاری جوئید، مؤمنین برهم برتری دارند بعضی بیشتر ازبعضی نماز بخوانند وبعضی باهوشتر ازدیگری باشند، اینها درجات ایمان است،

شرحـ ازمجلسی ره ـ «هی الدرجات» یعنی درجات ایمان، هر کدام دارای درجه‌ای هستند و نباید ازهم بیزار باشند و نباید آنان را بی ایمان دانید یامقصود اینستکه اینها درجاتی باشند که خدا درقول خود «هم درجات عندالله» بیان کرده است.

(باب)

نسب اسلام و ماده وبنیاد آن

١ـ امیرالمؤمنین (ع) فرمود هرآینه من نسب ونژاد اسلام را بوجهی بیان کنم که هیچکس پیش ازمن و بعداز من جزبمانند آن بیانی نداشته باشد. به‌راستی اسلام همان تسلیم است وتسلیم همان یقین است ویقین همان تصدیق است وتصدیق همان اقراراست واقرار هم کردار است و کردار هم انجام وظیفه مقرراست، به‌راستی مؤمن دینش رااز رأی خود بدست نیاورده ولی از پروردگار برایش آمده و آن را دریافت کرده یقین خودرا در کردار خودمینماید و کافر هم انکار خودرا در کردار خود ارائه میکند. سوگند بدانکه جانم بدست او است که آنان اموردین خودرا نفهمیدند، شماانکار کافران و منافقان را در کردارهای بدآنان بسنجید.

شرحـ ازمجلسی (ره)ـ گویا مراد ازاسلام دراینجا معنی اخص آنستکه هم معنی با ایمان

است چنانچه جمله « مؤمن دینش را از رأیش نگیرد » بدان اشاره دارد (و این معنی از اسلامستکه شاعر گوید:

نه هر کس شد مسلمان میتوان گفتش که سلمان شد
که اول بایدش سلمان شد و آنگه مسلمان شد)

حاصل خبراینستکه اسلام تسلیم و انقیاد است و انقیاد تام نمیباشد جز بایقین که تصدیق جزمی واذعان کامل باصول‌خمسه با تصدیق بخدا و رسول وائمه هداة است و تصدیق عیان نشود یا سود ندهد جز باقرار ظاهری و اقرار تام محقق نشود جزبکردار با اندام زیرا کردار چنانچه گذشت گواه ایمـان است و کرداری که گواه ایمان‌است انجام وظائف الهیه‌است نه‌عمل‌اختراعی‌وبدعت.

تاآنکه‌مجلسی ره گوید- سیدرضی ره درنهج‌البلاغه جزء اول‌این حدیث‌را تا«العمل هوالاداء» باتغییر جمله اخیربااین مضمون که:«الاقرارهوالاداء والاداء هوالعمل.» نقلکرده است وابن‌ابی‌الحدید گفته خلاصه این‌فصل دلیل درستی‌مذاهب معتزله استکه:

اسلام وایمان یك‌معنی دارند وعمل درمفهوم این‌لفظ وارداست چون هرلفظی رابجای‌دیگرقرار داده درادای‌مفهوم‌آن چنانچه گویندلیث‌همان‌اسداست، اسدهمان‌سبع‌است وسبع‌ابوالحارث‌است پس‌لیث ابوالحارث است یعنی این‌اسما یك‌معنی دارند وچون همه‌لفظها تفسیراسلام هستند وآخرشان عمل‌است دلیل استکه عمل معنی اسلام است و تارك واجب مسلمان نیست واگر اعتراض کنی که دراین جـا چه دلیلی است که اسلام همان ایمان‌است ، گویم : زیرا هر که عمل را درمعنی اسلام وارددانداسلام را همان ایمان داند.

ابن‌میثم گفته‌استدراینکلام چندقیاس است که نتیجه‌های‌آن‌درضمن کلام‌درج شده نتیجه قیاس‌اول اینستکه اسلام یقین است و نتیجه دوم اینکه تصدیق است و از سوم اینکه اقرار است و از چهارم اینکه‌اداء است و ازپنجم اینکه عمل است‌و سپس از ابن‌میثم توجیه این قیاسات را نقلکرده‌است.

شهید ثانی رفع الله درجته در رساله حقائق الایمان پس ازبیان این کلام از امیرالمؤمنین (ع) گفته است :

اینجا دو بحث است اول اینکه مقصود ازاین نسبت چیست؟ دوم اینکه منسوب کدامست راجع باولی برخی ازشارحین‌آن‌را حمل برتعریف کرده‌ودور ازقیاس‌دانسته‌اندواسلام را بتسلیم شرح کرده استکه دخول درطاعت خدااست وآن تعریف لفظی‌است بلفظ معروف‌تری و تعریفات دیگر هم بـه لازم خاص است (و سپس مرحوم مجلسی ایراد و اعتراض چندی و اردکرده) و در آخر گوید و امادومیکه منسوب باشد از بیان این شرح‌معلوم است که مقصود اسلام‌کاملست یا اسلام‌خداپسند که بی اسلام ظاهری محقق نیست ومعلوم است که این اسلام همان ایمان است ـ پایان نقل‌از مجلسی (ره) .

من گویم‌ظاهر کلام این‌شارحین‌اینستکه‌منظوراز اسلام‌وتسلیم‌ویقین‌وتصدیق واقرارو اداء وعمل یکی‌استیاازنظر مفهوم که‌اینها بترتیب معرف یکدیگرند یااز نظر اتحاد مصداقی که دروجود یکی هستند ونتیجه حمل برقیاس ویا تعریف هم‌از این‌نظر یکی‌است زیرا قیاس استدلالی وتعریف منطقی باعتبار اتحاد درمفهوم یاوجود مشترك هستند وبهمین نظرفصلی است درمنطق بعنوان (اشتراك‌حد وقیاس) ولی همه‌این شروح هم‌بابیان خود امام(ع) مخالفست وهم با واقع.

اما ازنظر اول برای اینکه امام این‌تفصیل را نسب نامه نامیده است و نسب نامه مرکب‌است

از بیان سلسله نژادی که هر کدام بادیگری هم درمفهوم مغایرت دارند و هم در وجود چون‌سلسله پدران و پسران.

واما با واقع برای‌آنکه این الفاظ هر کدام معنی مخصوصی دارند که دروجود هم با دیگری مخالف است باین‌شرح:

تسلیم- یك‌امر وجدانی وعاطفی است که مظهر قلبی وعملی هردو رادارد.

یقین- یك‌جزم ودانش عقلانی ومعنوی استکه باتسلیم یکی‌نیست.

تصدیق- یك‌عمل قلبی واعضائی استکه جزآن‌هردواست.

اقرار- عهده‌مندی وقبول قرار است که هم‌قلبی دارد وهم عملی وبازجزتصدیق است.

اداء وعمل هم فعل اعضاء است، عمل کردار است واداء کردار بعنوان انجام‌وظیفه است.

وظاهراً مقصود ازاین نژادبندی بیان یك‌سلسله جریان عملی‌وقلبی واندامی است که ازیکدیگر متولد میشوند وباید فهمید که این سلسله ازاسلام شروع میشود وبعمل یاانجام وظیفه‌میرسد یا ازانجام وظیفه شروع‌میشود و باسلام میرسد.

اگر منظور ازاسلام همان اسلام‌ظاهری باشدوجه اول‌درست است، زیرا چنانچه پیش‌ازاین گفتیم اسلام‌ظاهری باادای‌شهادتین که شناسنامه‌جامعه‌وملت‌اسلامی است بحساب‌اعلام تابعیت ملت‌محقق‌میشودو جزآن حقیقتی ندارد والبته پذیرش این‌تابعیت بمعنی‌تعهد همکاری باجامعه اسلامیست از نظر اجراء مقررات‌عمومی تشکیلات اسلام که‌عبارت‌ازفروع دین‌است واگرآن‌را پدرنخست بحساب‌آریم و زایش‌و فزایش‌یابد وعقیم وبلاعقب و توخالی نباشد مسلمان‌را بمقام‌تسلیم میکشد وآن از خودگذشتن و پای بندبهمه‌مقررات دین بودن‌است‌واین‌خودبسیارروشن‌است‌فرق‌است‌میان کسیکه‌منظورش‌همان صرف‌انجام وظائف اسلامیست بحساب‌حفظ منافع وحقوق اجتماعی ومدنی خود چنانچه عادت وشیوه تابعین‌مقررات کشورهای متمدن جهان‌است ومیان کسیکه از خودگذشته و خودرا واگذار بمقررات اسلامی کرده است که هر کجا باید اورا ببرند وفرق این‌دو بعبارت ساده‌اینستکه اولی خود را خواسته و اسلام را برای‌خود وبرای استفاده دنیا خواسته‌است ولی دولی اسلام‌را خواسته و خودرا در اختیاراو گذاشته برای عشق‌بحق یابرای سودآخرت که جزازاین‌راه بدست نیاید، بااین مقام تسلیم است که اصول و روش مسلمانی بدل‌مینشیند ووارد بصیرت میگردد ومقام یقین‌بوجود میآید؛ یقین‌زائیده تسلیم است و چون یقین حاصل‌شد تصدیق‌وباور پدیدمیشودواین مقام ازتصدیق‌عبارت ازاقبال‌کلی بمعنویات‌اسلامست وملازم بایك مقامی ازعشق وشوق بمعنویاتست ودنبال این مقام ازتصدیق تعهد وپیمانی بوجودمیآید که حقیقت آن گذشتن ازهمه چیز ودل بستن‌بحق است اقرار دراین مرحله دارای این دوماده استکه یکی گذشت‌استویکی دل‌بستن،ودنبال‌این‌مقام‌است که درك میشودآن راباید کرد که خدادستور داده وجز آن نباید کرد- یعنی دیگرارادە و خواست شخصی ازمیان میرود ومحض آماده اطاعت‌خدامیشود واین یك‌مرتبه ازفناء است ودنبال این‌مقامست که مقام ادا بوجود میآید، یعنی پرداخت حق بندگی نسبت بخداوند همان مقامیکه پیغمبر (ص) بدان آراسته‌بود و شایسته این یادآوری شد که أشهد أن محمداً عبده‌ورسوله.

واگر منظور ازاسلام اسلام معنوی وخاص باشد که در آیه شریفه تعبیرشده است (۲۲-لقمان) وهر که بسیارروی‌دل‌رابخدا کند و نیکوکار باشد محققاً بحلقهٔ‌محکمی‌چسبیده‌است، دراین‌صورت‌اداء یا کردار که‌جد اعلای آنست عبارت ازهمان اعلام تابعیت‌اسلامست که‌ادای‌شهادتین‌باشد وبامضمون‌حدیث

٢ ـ عنه ، عن أبيه ، عن عبدالله بن القاسم ، عن مدرك بن عبدالرحمن ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الاسلام عريان ، فلباسه الحياء وزينته الوقار و مروءته العمل الصالح وعماده الورع . ولكل شيء أساس ؛ وأساس الاسلام حبنا أهل البيت .

علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن علي بن معبد ، عن عبدالله بن القاسم ، عن مدرك بن عبدالرحمن ، عن أبي عبدالله عليه السلام مثله

٣ ـ عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن عبدالعظيم بن عبد الله الحسني ، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام ، عن أبيه ، عن جده صلوات الله عليهم قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إن الله خلق الاسلام فجعل له عرصة وجعل له نوراً وجعل له حصناً وجعل له ناصراً

كافی که آن را جداعلی و نخستین مبدأ پیدایش تعبیر کرده است مناسب‌تر است وباین ترتیب شجره اسلام شرح میشود:

١ـ ادای شهادتین .
٢ـ عمل بفروع دین کلی اسلام.
٣ـ قبول تعهدات خداپرستی درنهان وعیان
٤ـ تصدیق وباور بحقائق معنوی اسلام.
٥ـ یقین وجزم بواقعیات دین.
٦ـ واگذاری خود بخدا درهمه امور.
٧ـ توجه یکباره دل بخدا وصرفنظر ازماسواه.

وممکنست سهم بندی اسلام ویا ایمان که در بعضی اخبار وارد شده است اشاره بهمین درجات سبعه باشد که امیرالمؤمنین (ع) در این حدیث آن‌ها را بعنوان نژاد و نسب اسلام بیان کرده است و درضمن معلوم شد که ایمان هم درضمن این حدیث منظور است زیرا ازمقام اقرار ببالا ایمان که عبارت از عقیده بحقائق دینی است موجود است برای همین جهت درعین حالیکه نسب‌نامه برای اسلامست جمله های بعدی روی مومن طرح شده است و کار مومن وکافر رابا هم سنجیده است و میفرماید، مومن دین خود را بنظر و رأی خود مشخص نکرده است بلکه دستورات معینی استکه از پروردگار او بوی رسیده وآنهارادر یافت داشته و بدان عملکرده وباعمل و کردار درست ایمان خودرا ارائه میدهد.

٢ـ رسولخدا(ص) فرمود اسلام حقیقتی است لخت و برهنه ، جامه‌اش حیاءاست وزیورش وقارو مردانگیش کار خوب و ستونش ورع و پارسائی ، هر چیزی بنیادی دارد و بنیاد اسلام دوستی ما خاندان است .

٣ـ رسولخدا(ص) فرمود خدا اسلام‌را آفرید وبرای آن میدانی ساخت وچراغی افراخت ودژی بر آورد ویاوری مقرر کرد میدانش قرآنست وچراغ فروزانش حکمت و دژ نگهدارش کار خوب واما

فأمّا عرصته فالقرآن ، وأمّا نوره فالحكمة ، وأمّا حصنه فالمعروف ، وأمّا أنصاره فأنا وأهل بيتي وشيعتنا ، فأحبّوا أهل بيتي وشيعتهم وأنصارهم فانّه لمّا اُسري بي إلى السّماء الدّنيا فنسبني جبرئيل عليه السلام لأهل السّماء استودع الله حبّي وحبّ أهل بيتي وشيعتهم في قلوب الملائكة ، فهو عندهم وديعة إلى يوم القيامة ثمّ هبط بي إلى أهل الأرض فنسبني إلى أهل الأرض فاستودع الله عزّ وجلّ حبّي و حبّ أهل بيتي و شيعتهم في قلوب مؤمني اُمّتي فمؤمنوا اُمّتي يحفظون وديعتي في أهل بيتي إلى يوم القيامة ، ألا فلو أنّ الرّجل من اُمّتي عبد الله عزّ وجلّ عمره أيّام الدّنيا ثمّ لقي الله عزّ وجلّ مبغضاً لأهل بيتي وشيعتي ما فرّج الله صدره إلّا عن النفاق .

یاورانش منم وخاندانم وشیعیان ما، پس دوست بدارید خاندانم را وشیعه آنها را و یاوران آنها را زیرا چون مرا بنزدیکتر آسمان شب هنگام بالا بردند وجبرئیل مرا باهل آسمان بنسب معرفی کرد خدا دوستی من ودوستی خاندانم و شیعیان آنها را در دل فرشته ها سپرد و آن در نزد آنان تا روز قیامت سپرده است سپس مرا نزد اهل زمین فرود آورد و براهل زمین بنسب معرفی کرد خدا عزوجل دوستی من و دوستی خاندانم و شیعه آنها را در دلهای مومنان امتم سپرد ومومنان امتم تا روزقیامت سپرده مرا درباره خاندانم نگهمیدارند، هلا اگر مردی ازامتم تا دنیا است عمر کند و خدا را بپرستد وعبادت کند و سپس با خدا برخورد کند دشمن خاندان وشیعه من، خدا دلش را نگشاید جز بنفاق (دوروئی و بی ایمانی).

شرح- ازمجلسی ره- «ذکر نسبه لاهل الارض» این ذکر نسب ومعرفی او برای مردم زمین بوسیله آیاتی است ازقرآن مجید که درباره او وخاندانش نازلکرده است و مردم تاروز قیامت آن ها را میخوانند و میدانند، یافضل او را در ضمن ندائی بیان کرده است که همه آنها که درپشت مردان و رحم زنان بوده‌اند شنیده‌اند مانند جاری که ابراهیم برای دعوت بحج کشیده و گفته‌اند مقصود اینستکه در معراج نماز پنجگانه بآن حضرت دستور داده شد برای امت و چون فرود آمد بمردم آموخت و از اعمال آن صلوات بر محمد و آل آن حضرتست در تشهد و با همین همه مردم را رهنمائی کرد که آنان بهترین خلقند زیرا اگر جز آنها کسی بهتر بود باید صلوات بر او جزء نماز پنجگانه شود.

گشودن سینه کنایه از اظهار رازدرون است برای مردم واطلاع مردم بر باطن او.

(باب)

✿(خصال المؤمن)✿

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن عبدالملك بن غالب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ينبغي للمؤمن أن يكون فيه ثماني خصال : وقوراً عند الهزاهز ، صبوراً عند البلاء ، شكوراً عند الرّخاء ، قانعاً بما رزقه الله ، لايظلم الأعداء ، ولايتحامل للأصدقاء ، بدنه منه في تعب والنّاس منه في راحة ، إنّ العلم خليل المؤمن والحلم وزيره ، والعقل أمير جنوده ، والرّفق أخوه ، والبرّ والده .

٢ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله ، عن أبيه عليهما السلام قال : قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه : الايمان له أركانٌ أربعة : التوكّل على الله ، وتفويض الأمر إلى الله ، والرّضا بقضاء الله ، والتسليم لأمر الله عزّ وجلّ .

٣ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عمّن ذكره ، عن محمّد بن عبدالرّحمن بن أبي ليلى ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّكم لاتكونون صالحين حتّى تعرفوا ولا تعرفون حتّى تصدّقوا ولاتصدّقون حتّى تسلّموا أبواباً أربعة لايصلح أوّلها إلاّ بآخرها ، ضلّ أصحاب الثلاثة وتاهوا تيهاً بعيداً ، إنّ الله تبارك وتعالى لايقبل إلاّ العمل الصالح ، ولا

(باب)

خصال مؤمن

١ ـ از امام صادق (ع) فرمود: سزاوار است براى مومن كه در او هشت خصلت باشد ، هنگام حوادث لرزاننده باوقار باشد هنگام گرفتارى شكيبا باشد هنگام فراوانى نعمت شكر گزار باشد ؛ بدانچه خدايش روزى دهد قناعت ورزد ، بردشمنان ستم روا ندارد و بار خود را بر دوستان نيفكند (بخاطر دوستان ستم نكند ، بخاطر دوستان گناه نكند ، براى دوستان فوق طاقت تحمل نكند ـ ازمجلسى ره) تنش ازاو در رنج باشد و مردم از او آسوده باشند ، براستى دانش دوست جانى مومن است ، برد بارى وزير او ست ، خرد فرمانده او است ، نرمش برادر او است ، نيكى كردن پدراواست .

٢ ـ اميرالمومنين (ع) فرمود ايمان را چهار ركن است ، توكل برخدا ، واگذاشتن كارها بخدا ، خشنودى بقضاى خدا ، تسليم شدن بامرخدا عزوجل .

٣ ـ امام صادق (ع) فرمود: شماخوب نباشيد تا بفهميد ونفهميد تا باور كنيد و باور نكنيد تا چهار باب را دريافت كنيد كه نخستشان درست نشود جز با پايانشان ، ياران سه از آنها گمراهند و بسيار آواره شده اند ، براستى خداتبارك و تعالى نپذيرد جز كارخوب را وخدارا پذيرشى نباشد جز بوسيله

يتقبّل الله إلّا بالوفاء بالشروط والعهود ، ومن وفى الله بشروطه واستكمل ماوصف في عهده نال ما عنده واستكمل وعده، إنّ الله عزّ وجلّ أخبر العباد بطرق الهدى، وشرع لهم فيها المنار، وأخبرهم كيف يسلكون ، فقال : «وإنّي لغفّارٌ لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثمّ اهتدى» وقال : «إنّما يتقبّل الله من المتّقين» فمن اتّقى الله عزّ وجلّ فيما أمره لقي الله عزّ وجلّ مؤمناً بماجاء به محمّد صلى الله عليه وآله وسلم هيهات هيهات فات قوم وماتوا قبل أن يهتدا وظنّوا أنّهم آمنوا . وأشركوا من حيث لا يعلمون إنّه من أتى البيوت من أبوابها اهتدى ومن أخذ في غيرها سلك طريق الرّدى ، و صل الله طاعة وليّ أمره بطاعة رسوله صلى الله عليه وآله وسلم وطاعة رسوله بطاعته فمن ترك طاعة ولاة الأمر لم يطع الله ولارسوله و هوالاقرار بمانزل من عندالله ، خذوا زينتكم عند كلّ مسجد والتمسوا البيوت التي أذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه ،فانّه قد خبّركم أنّهم «رجال لاتلهيهم تجارةٌ ولابيعٌ عن ذكر الله ـ عزّ وجلّ ـ و إقام الصّلاة وإيتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلّب فيه القلوب والأبصار» إنّ الله قد استخلص الرسل لأمره ، ثمّ استخلصهم مصدّقين لذلك في نُذُره ، فقال : « وإن من اُمّة إلّا خلافيها نذير»، تاه من جهل واهتدى من أبصر وعقل، إنّ الله عزّ وجلّ يقول: «فانّها لاتعمى

پائیدن بقرارها و پیمانها و هر که بقرارهای خدا پائید و آنچه را درپیمان خود شرح داده بکمال رسانید برسد بدانچه نزد اواست ونویدش بحد کمال دریابد ، براستی خدا عزوجل بنده‌ها را براه راست آگاه‌ساخته و چراغ حق‌را برای آنها برپا داشته وبآنها دستور داده که چگونه بپیمایند پس فرموده است (٨٢ـ طه) به‌راستی من بسیار آمرزنده‌ام مر کسی را که بازگردد وبگرود و کارخوب کند وبراه راست آید ـ وفرموده است (٢٧ـ المائده) همانا خدا بپذیرد از پرهیزکاران، هر که از خداعزوجل بپرهیزد نسبت بدانچه فرمان داده، خدای عزوجل راملاقات کند با ایمان بدانچه پیغمبر آورده است، هیهات هیهات مردمی ازدست رفتند و مردند پیش‌از آنکه رهیابند و گمان داشتند که گرویدند و مشرك شدند از آنجا که ندانستند، راست مطلب اینست که هر که از در وارد خانه ها شود براه راست رود وهر که جز آن‌را پوید راه نابود پیماید، خدا طاعت ازولی امر خود رابطاعت رسولش پیوسته و طاعت رسولش را بطاعت خود، هر که اطاعت ولی‌امر را وانهد، نه خدارااطاعت کرده ونه رسولش را و همانست اقرار بدانچه اززنزد خدا نازل شده است، زیور خود را در هر عبادتگاه برگیرید و بجوئید آن خانه هائیکه خدا اجازه داده بر افراشته گردند و نامش در آنها برده شود، زیرا خدا خبر داده که آنان به‌راستی مردانی هستند که بازرگانی و فروش از یاد خدا عزوجل بازشان ندارد ونه از برپا داشتن نماز وپرداخت زکوة،بیم دارند از روزیکه دلها ودیده ها زیر ورو شوند، به راستی خدا رسولان رابرای خود ویژه ساخت وسپس برای آنها درابلاغ بیمهایش مصدقها گماشت و فرمود (٢٤ـ الفاطر) و نیست‌امتی جزآنکه بیم دهنده‌ای درآن بوده ودر گذشته. هر که نادانی کرد گم شد و هر که بینائی و خردمندی کرد راه‌جست، زیرا خداعزوجل فرماید(٤٦

الأبصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور» و كيف يهتدي من لم يبصر؟ و كيف يبصر من لم ينذر؟ اتّبعوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأقرّوا بما نزل من عند الله واتّبعوا آثار الهدى، فانّهم علامات الأمانة والتقى واعلموا أنّه لو أنكر رجلٌ عيسى ابن مريم عليه السلام وأقرّ بمن سواه من الرسل لم يؤمن، اقتصّوا الطريق بالتماس المنار، والتمسوا من وراء الحجب الآثار، تستكملوا أمر دينكم وتؤمنوا بالله ربّكم.

٤ ـ عنه، عن أبيه، عن سليمان الجعفري، عن أبي الحسن الرّضا، عن أبيه عليهما السلام قال: رفع إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قومٌ في بعض غزواته فقال: من القوم؟ فقالوا: مؤمنون يارسول الله، قال: وما بلغ من إيمانكم؟ قالوا: الصبر عند البلاء، والشكر عند الرّخاء، والرّضا بالقضاء، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حلماء علماء كادوا من الفقه أن يكونوا أنبياء، إن كنتم كما تصفون فلا تبنوا ما لا تسكنون ولا تجمعوا ما لا تأكلون واتّقوا الله الذي إليه ترجعون.

ـ الحج) به‌راستی که آنها کورچشم نیستند ولی کوردلند. چگونه راه یابد کسیکه نبیند؛ چگونه بیند کسیکه بیمناك نگردد، پیروی کنید از رسولخدا (ص) و اعتراف کنید بدانچه از نزد خدا فرود آمده و پیروی کنید از آثار هدایت؛ زیرا آنان نشانه های امانت و تقوایند، و بدانکه اگر کسی عیسی بن مریم را منکر باشد و بدیگر رسولان اقرار کند مؤمن نباشد، راه را باز ـ جوئید بجویا شدن چراغ و ازپشت پرده‌ها آثار راجستجو کنید تاامر دینتان رابکمال رسانیدوبخدا پروردگار خود ایمان آرید.

شرحـ ازمجلسی ره ـ این‌حدیث باهمین سند باندك تفاوتی درباب معرفت امام و رد امور بوی در کتاب حجت گذشت وما آن‌را شرح کردیم.

«ثم استخلصهم» ضمیربوالیان امر برگردد یعنی بر گزید اوصیاء را که مصدق امر رسالت باشند در «نذر» که پیغمبرانند..، و ممکن است ضمیرهم راجع به رسل باشد، یعنی پس از فرستادن رسولان آنها را برگزید وفرمان داد تاامر امامت را نسبت به‌بیم دهنده‌های پس از خود شان که اوصیاء وائمه‌اند تصدیق کنند.

٤ـ ازامام رضا(ع) جمعی‌را در یکی ازغزوات رسولخدا (ص) نزد آنحضرت بردند، فرمود: این‌مردم‌چه کسانیند؟در پاسخ گفتند یکدسته مؤمنان یارسول‌الله، فرمود: ایمان شماتابکجا رسیده؟ در پاسخ گفتند به صبرهنگام بلاءوشکر هنگام فراوانی نعمت وآسایش ورضا بقضاء،رسولخدا(ص)فرمود عاقلان و دانشمندانی هستند که نزدیکست از کثرت فهم و دانش انبیاء باشند اگرچنان باشید که خود را بستائید نسازید آنچه در آن ننشینید وفراهم نکنید آنچه را نمیخورید و بپرهیزید از خدائیکه بسوی‌او برمیگردید.

((باب))

۱ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، ومحمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ و عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد جميعاً ، عن الحسن بن محبوب ، عن يعقوب السرّاج ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام و بأسانيد مختلفة ، عن الأصبغ بن نباتة قال : خطبنا أمير المؤمنين عليه السلام في داره ـ أوقال في القصر ـ ونحن مجتمعون ، ثمّ أمر صلوات الله عليه فكتب في كتاب وقرئ على الناس . وروى غيره أنّ ابن الكوّاء سأل أمير المؤمنين عليه السلام عن صفة الاسلام والايمان والكفر والنفاق ، فقال : أمّا بعد فانّ الله تبارك وتعالى شرع الاسلام و سهّل شرائعه لمن ورده ، و أعزّ أركانه لمن حاربه وجعله عزّاً لمن تولّاه وسلماً لمن دخله وهدى لمن ائتمّ به وزينة لمن تجلّله وعذراً لمن انتحله وعروة لمن اعتصم به وحبلاً لمن استمسك به وبرهاناً لمن تكلّم به ونوراً لمن استضاء به وعوناً لمن استغاث به وشاهداً لمن خاصم به وفلجاً لمن حاجّ به وعلماً لمن وعاه وحديثاً لمن روى وحكماً لمن قضا وحلماً لمن جرّب و لباساً لمن تدبّر و فهماً لمن تفطّن و يقيناً لمن عقل و

(باب)

شرحـ ازمجلسی ره ـ این باب را عنوانی نداده برای آنکه تتمه دو باب پیش است و همانا آن را جدا آورده زیرا در آن نسبت اسلام و ایمان با هم ذکر شده و مدح و فضل اسلام بیان شده نه صفات آن.

۱ـ از اصبغ بن نباته گفت امیرالمؤمنین (ع) در خانه خود یا در قصر حکومتی کوفه درانجمن ما این خطبه را خواند و فرمان داد تا در نامه نگارش شد و بر مردم خوانده شد دیگری روایت کرده که ابن کوا ، از امیرالمؤمنین (ع) شرح اسلام و ایمان و کفر و نفاق را پرسید وآنحضرت در پاسخ فرمود:

اما بعد به راستی که خدا تبارك وتعالی اسلام‌را قانون گزارد ودستورهای آن‌را برای هر که درآن آید آسان کرد و ارکانش‌رادربرابرهر که باآن نبرد کندعزیز ساخت، آن را عزت پیروانش نمود وصلح و سازش برای هر که درآن درآید، آن‌را هدایت کسانی نمود که بدان اقتداء کنند و زیورآنانکه برخود بر گیرند وعذربرای آنانکه بدان‌درآویزند وحلقه‌محکم برای‌هر که بدان‌چنگ‌زند ورشته‌ای‌برای هر که بدان‌بچسبد. برهان‌برای هر که‌بدان سخن گویدوروشنی‌برای هر که ازآن تابش جوید، کمك برای هر که از آن دادرسی خواهد و گواه برای هر که باآن بستیزه برخیزد وپیروزی برای هر که آن‌را حجت خودسازد ودانش برای هر که آن‌را فراگیرد و حدیث برای هر که آن را روایت کند و حکم قاطع برای هر که بدان قضاوت کند، بردباری برای هر که تجربه اندوزد و جامهٔ آبرو برای هر که تدبر کند و فهم برای هر که زیرك باشد ویقین برای هر که خردمندی کند

بصيرة لمن عزم وآية لمن توسّم وعبرة لمن اتّعظ ونجاة لمن صدّق وتؤدة لمن أصلح و زلفى لمن اقترب وثقة لمن توكّل و رخاء لمن فوّض وسبقة لمن أحسن وخيراً لمن سارع و جنّة لمن صبر ولباساً لمن اتّقى و ظهيراً لمن رشد و كهفاً لمن آمن و أمنة لمن أسلم و رجاءً لمن صدق و غنى لمن قنع ، فذلك الحقّ ، سبيله الهدى ومأثرته المجد و صفته الحسنى فهو أبلج المنهاج مشرق المنار ، ذاكي المصباح ، رفيع الغاية ، يسير المضمار ، جامع الحلبة ، سريع السبقة ، أليم النقمة ، كامل العدّة ، كريم الفرسان ، فالايمان منهاجه ، والصالحات مناره والفقه مصابيحه والدّنيا مضماره والموت غايته والقيامة حلبته والجنّة سبقته والنار نقمته والتقوى عدّته والمحسنون فرسانه ، فبالايمان يستدلّ على الصالحات وبالصالحات يعمّر الفقه و بالفقه يرهب الموت وبالموت تختم الدّنيا وبالدنيا تجوز القيامة و بالقيامة تزلف الجنّة والجنّة حسرة أهل النار والنّار موعظة المتّقين والتقوى سنخ الايمان .

و بینائی برای هر که تصمیم گیرد ونشانه برای هر که فراست جوید وعبرت برای هر که پند پذیرد و نجات برای هر که آن را درست شمارد و آرامش برای هر که باصلاح گراید ووسیله نزدیکی بخدا برای هر که تقرب خواهد و اعتماد برای هر که توکل دارد و آسودگی برای هر که کار خود بخدا گذارد و جایزه برای هر که خوش رفتاری کند و خیر برای هر که نشتابد وسپر برای هر که شکیبا باشد ولباس برای هر که تقوی ورزد و پشت برای هر که رشد یابد وپناه برای هر که میگرود وآسودگی برای هر که روی بخدا کند و امیدواری برای هر که راست گوید و بی نیازی برای هر که قناعت ورزد پس حق اینست روشن رهبریست واثرش بزرگواری ووصفش خوبی، آن برنامه ایست روشن وچراغگاهی است تابان و چراغی است فروزان، هدفش بسیار بلنداست ومیدان مسابقه اش اندك و پیشروان را فراهم کند، و جائزه را زود بدهد، انتقامش دردناك است و ساز و برگش کامل و سواران آن ارجمند . ایمان برنامه آنست و اعمال خوب چراغگاه آن چراغهایش فهم دین است و دنیا میدان مسابقه آن . مرك نهایت آنست و روز رستاخیز مجمع پیش روان آن، بهشت جائزه آنست و دوزخ انتقام مخالفت آن، تقوی ساز و برگش باشد و محسنین سواران آن ، با ایمان باعمال خوب پی برند و با اعمال شایسته و خوب ،فهم رسا وآبادان شود و با فهم رسا از مرك بهراسند وبا مرك دنیا بپایان رسد و بادنیا (یعنی اعمال صالحه در آن) از روز رستاخیز توان گذشت وبا گذشت از روز قیامت ببهشت نزدیك توان شد ؛ بهشت مایه افسوس اهل دوزخ است ودوزخ پنداست برای پرهیز گاران و پرهیز کاری و تقوی بنیاد ایمان است .

(باب)

☆(صفة الايمان)☆

۱ـ بالاسناد الأوّل، عن ابن محبوب، عن يعقوب السرّاج، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سئل أمير المؤمنين عن الايمان، فقال: إنّ الله عزّ وجلّ جعل الايمان على أربع دعائم: على الصبر واليقين والعدل والجهاد، فالصبر من ذلك على أربع شعب: على الشوق والاشفاق والزّهد و الترقّب، فمن اشتاق إلى الجنّة سلا عن الشهوات و من أشفق من النار رجع عن المحرّمات و من زهد في الدنيا هانت عليه المصيبات و من راقب الموت سارع إلى الخيرات، واليقين على أربع شعب: تبصرة الفطنة وتأوّل الحكمة ومعرفة العبرة وسنّة الأوّلين. فمن أبصر الفطنة عرف الحكمة ومن تأوّل الحكمة عرف العبرة ومن عرف العبرة عرف السنّة ومن عرف السنّة فكأنّما كان مع الأوّلين واهتدى إلى التي هي أقوم ونظر إلى من نجا بما نجا و من هلك بما هلك وإنّما أهلك الله من أهلك بمعصيته وأنجى من أنجى بطاعته؛ والعدل على أربع شعب: غامض الفهم وغمر العلم وزهرة الحكم وروضة الحلم فمن فهم فسّر جميع العلم ومن علم عرف شرائع الحكم و من حلم لم يفرط في أمره و عاش في الناس حميداً، والجهاد على أربع شعب: على

(باب)

صفت ایمان

۱ـ از امام باقر (ع) فرمود، از امیرالمؤمنین (ع) پرسیده شد از ایمان، در پاسخ فرمود: به راستی خدا عزوجل ایمان را برچهارستون نهاده، برصبر ویقین و عدالت وجهاد؛ صبر ازاین میان برچهار پره است، بر شوق و نگرانی و زهد و مراقبت، هر که شوق بهشت دارد از هوس رانیها خود داری کند و هر که از دوزخ نگرانست از هرچه حرامست رو بر گرداند و هر که در دنیا بی رغبت است گرفتاریها بر او آسانست وهر که مراقب مرك است به‌کار های خوب شتابد ویقین برچهارپره است: هوش تیز، سنجش درست آینده، فهم عبرت، توجه به روش پیشینیان، هر که هوش تیز دارد، سنجش درست را بفهمد و هر که نسبت بآینده سنجش درستی دارد عبرت گیرد و هر که عبرت گیرد روش گذشتگان را بشناسد و هر که روش گذشتگان را شناخت گویا باآنها زندگی کرده ورهبری شود بدانچه درست‌تر باشد ونگاه کند هر که نجات یافته بچه وسیله نجات یافته و هر که هلاك شده برای چه هلاك شده و همانا خدا هر که را هلاك کرده برای گناه او بوده و هر که را نجات بخشیده برای طاعت او نجات بخشیده، عدالت برچهار پره است: فهم عمیق، موج دانش، شکوفه حکم وبستان بردباری هر که بفهمد همه علم را تفسیر تواندو هر که بداند دستورهای صدور حکم را بشناسدوهر که بردبار باشد در کار خود کوتاهی نکند و میان مردم ستوده زندگی کند و جهاد بر چهار پره

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر والصدق في المواطن و شنآن الفاسقين فمن أمر بالمعروف شدّ ظهر المؤمن ومن نهى عن المنكر أرغم أنف المنافق وأمن كيده ومن صدّق في المواطن قضى الذي عليه ومن شنىء الفاسقين غضب لله ومن غضب لله غضب الله له ، فذلك الايمان ودعائمه وشعبه .

است : بر امر بمعروف و نهی از منکر و پایداری در جبهه ها (راست گوئی در هر حال خ ب) وبغض فاسقان ، هر که امر بمعروف کند پشت مؤمن رانیرو بخشد وهر که نهی از منکر کند بینی منافق را بخاك مالد و از نیرنگش آسوده شود و هر که در جبهه‌ها بپاید آنچه بعهده دارد انجام داده وهر که فاسقان رادشمن دارد برای خداخشم کرده و هر که برای خدا خشم کند خدا برای اوخشم کند، اینست ایمان وستونها و پره‌های آن.

شرحـ ازابن میثم ره ـ بدانکه مقصود از ایمان در این جا ایمان کامل استکه اصلی دارد و کمالاتیکه متمم آنست ، اصلش تصدیق بوجود صانعست و صفات کمال ونعوت جلال و هرچه در کتب خود نازلکرده و رسولانش تبلیغ کرده‌اند و کمالات متممه آن گفتارهای درست واخلاق ستوده و عباداتست؟ این اصل ومتمماتش کمال نفس انسانی است زیرا که دونیروی علم و عمل دارد و کمالش وابسته بکمال ایندو است اصل ایمان کمال نیروی علم اواست ومتمماتش که مکارم اخلاق و عباداتست کمال نیروی عمل اواست چون این را شناختی میگوئیم چون اصول فضائل خلقت که کمال ایمانست چهاراست و آن حکمت وعفت وشجاعت وعدالت‌است لفظ ستونهارا برای آنها بعاریه آورده برای آنکه ایمان کامل جز بدانها استوار نشود مانند چهارستون خانه.

یقین تعبیر ازحکمت استکه علمی دارد و عملی ، علمی آن کمال نیروی اندیشه است بتصور و تصدیق حقائق دانستنی تاآنجا که فهم بشر تواند وعملی آن تکمیل نفس‌است بتحصیل فضائل درونی و کناره گیری ازاخلاق فاسد وپست ومعلومستکه عملیکه ثابت باشد همان یقین است.

وصبر تعبیر ازعفت‌استکه خودداری ازپیروی هواست درهمه انواع شهوتهای محسوس و ترك متابعت شهوت وجلوگیری و سر کوبی از آن که نیاز بشکیبائی دارد .

وجهاد تعبیراز شجاعت‌است چون مستلزم آنست و شجاعت آمادگی اقدام برانجام هرواجبی‌است وانسان نیاز دارد که برای آن تحمل مکروه و درد ورنج کند .

عدالت ملکه ایست که از این سه خصلت خوب خیزد و لازمه آنها است زیرا هر کدام از این فضائل طرف افراط و تفریط دارند که بداست ودربرابر خودخلق بدی‌دارند که ضد آنهااست انتهی پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ـ سخن ابن میثم که در مقام تطبیق مضمون حدیث شریف با مصطلحات علم معروف اخلاق بر آمده استمواردی از اعتراض دارد که برای اختصار از ذکر آن خودداری‌نموده و بفکر خوانندگان واگزاردم.

(باب)

۞ (فضل الايمان على الاسلام واليقين على الايمان) ۞

١ ـ أبوعليّ الأشعريّ ، عن محمّدبن سالم ، عن أحمدبن النضر ، عن عمروبن شمر ، عن جابر قال : قال لي أبوعبدالله عليه السلام : ياأخا جعف إنّ الايمان أفضل من الاسلام وإنّ اليقين أفضل من الايمان وما من شيء أعزّ من اليقين .

٢ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ؛ والحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد جميعاً ؛ عن الوشّاء ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : سمعته يقول : الايمان فوق الاسلام بدرجة ، والتقوى فوق الايمان بدرجة ، واليقين فوق التقوى بدرجة ، وماقسّم في الناس شيء أقلّ من اليقين .

٣ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن عليّ بن رئاب عن حمران بن أعين قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : إنّ الله فضّل الايمان على الاسلام بدرجة كمّا فضّل الكعبة على المسجد الحرام .

٤ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أبيه ، عن هارون بن الجهم أوغيره عن عمر بن أبان الكلبي ، عن عبدالحميد الواسطي ، عن أبي بصير قال : قال لي أبوعبدالله عليه السلام : ياأبا محمّد الاسلام درجة؟ قال : قلت نعم قال : والايمان على الاسلام درجة ، قال : قلت : نعم ، قال والتقوى على الايمان درجة ، قال : قلت : نعم ، قال : واليقين على التقوى درجة ، قال : قلت نعم

(باب)

فضل ايمان براسلام وفضل يقين برايمان

١ـ ازجابر گويد: امام صادق(ع) بمن فرمود ای اخاجعف بەراستی ايمان ازاسلام برتراست و يقين ازايمان برتراست وچيزی كميابتر از يقين نيست.

٢ـ از وشاء گويد از ابی الحسن (ع) شنيدم ميفرمود ايمان يكدرجه بالاتر از اسلام است و تقوی يكدرجه بالاتر از ايمانست و يقين يكدرجه بالاتر از تقوی است، ميان مردم چيزی كمتر از يقين پخش نشده است.

٣ـ ازحمران بن اعين گويد شنيدم امام باقر (ع) ميفرمود: بەراستی خدا ايمان رايكدرجه براسلام برتری داده چنانچه كعبه را برمسجدالحرام برتری داده.

٤ـ ازابی بصير كه گويد امام صادق(ع) بمن فرمود: ای ابامحمد اسلام درجه ايست، گويد: گفتم، آری، فرمود: ايمان يكدرجه بالای اسلام است، گويد: گفتم: آری، فرمود : تقوی يكدرجه برتر از ايمانست ، گويد : گفتم : آری ، فرمود يقين يكدرجه بـالای تقوی است ، گويد: گفتم: آری،

قال: فماأُوتي النّاس أقلُّ من اليقين، وإنّما تمسّكتم بأدنى الاسلام فايّاكم أن ينلفت من أيديكم.

٥ ـ عليُّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس قال: سألت أباالحسن الرّضا عليه السلام عن الايمان والاسلام فقال: قال أبوجعفر عليه السلام: إنّما هوالاسلام؛ والايمان فوقه بدرجة والتقوى فوق الايمان بدرجة واليقين فوق التقوى بدرجة ولم يقسّم بين الناس شيء أقلُّ من اليقين، قال قلت: فأيّ شيء اليقين؟ قال: التوكّل على الله والتسليم لله والرضا بقضاءالله والتفويض إلى الله قلت: فما تفسيرذلك؟ قال: هكذا قال أبو جعفر عليه السلام.

٦ ـ محمّدُ بن يحيى، عن أحمدبن محمّد بن عيسى، عن أحمدبن محمّد بن أبي نصر، عن الرضا عليه السلام قال: الايمان فوق الاسلام بدرجة، والتقوى فوق الايمان بدرجة؛ واليقين فوق التقوى بدرجة ولم يقسم بين العباد شيء أقلُّ من اليقين.

فرمود: بمردم چيزى كمتر از يقين داده نشده و همانا شما بكمترين مقام اسلام چسبيده‌ايد، مبادا از دست شما بدر رود.

شرحـ از مجلسى ره ـ مخاطب باينكه شما بكمتر از درجات اسلام چسبيده ايد متوجه بضعفاء شيعه است و گفته شده مقصود از آن همان درجه ايمانست يعنى بنزديكترين درجه باسلام چسبيده‌ايد كه ايمانست؟

٥ـ ازيونس كه گويد ازامام رضا (ع) از ايمان و اسلام پرسيدم در پاسخ فرمود: امام باقر فرموده است همانا دين اسلام است و ايمان يكدرجه بالاى آنست و تقوى يكدرجه بالاى ايمانست و يقين يكدرجه بالاى تقوى است ميان مردم چيزى پخش نشده كه كمتر از يقين باشد، گويد: گفتم يقين چه چيز است؟ فرمود: توكل برخدا و تسليم شدن بخداورضا بقضاى‌خدا وواگذارشدن‌بخدا گفتم. تفسير اين‌چيست؟ فرمود: امام باقرچنين فرموده.

شرح ـ از مجلسي (ره) ـ «هكذا الخ» گويا چون فهم سائل از درك حقائق اين صفات كوتاه بوده امام شرح آنها را باو نگفته و همين تأكيد كرده كه‌اين روايت ازپدرش درست است و گفته‌اند: راوى بعيد دانسته كه اين امور تفسير يقين باشد و امام پاسخ داده كه امام باقر «ع» چنين تفسير كرده است.

٦ـ از امام رضا «ع» كه فرمود: ايمان يكدرجه بالاى اسلام است و تقوى يكدرجه بالاى ايمانست و يقين‌يكدرجه بالاى تقوى است‌و ميان مردم چيزى كمتر از يقين تقسيم نشده.

شرحـ چنانچه پيش گفته شد **اسلام** اعلام پيروى از دينى است كه رسول‌خاتم آورده‌وقرآن كتاب آنست باتعهد باجراء مقررات آن كه فروع دين معروفه است و پيوستن بجامعه تشكيلات اسلامى و همكارى با آن اين اول درجه است و ملازم با عقيده بمعنويت و آسمانى بودن آن ندارد، منافقان زمان خودپيغمبر چنين‌بودند فائده اين‌درجه هم‌آهنگى‌بايك تشكيلات كامل، زندگانى دنيوى

(باب)

✿(حقيقة الايمان واليقين)✿

۱ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ، عن محمّد بن عذافر ، عن أبيه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بعض أسفاره إذ لقيه ركب فقالوا : السّلام عليك يارسول الله ، فقال : ما أنتم ؟ فقالوا : نحن مؤمنون يارسول الله ، قال : فما حقيقة إيمانكم ؟ قالوا : الرّضا بقضاء الله والتفويض إلى الله والتسليم لأمر الله ، فقال رسول الله

است که هرفردی درآن بهره‌مند از بهترین مزایای اجتماع بشریست.

ایمان عقیده داشتن بمعنویت این تشکیلات است ودرك اینکه این تشکیلات واقعاً ازجانب خدا است و زندگی با این مقررات مقدمه است برای رسیدن بیك امور معنویه که دراین دنیا اخلاق پاك وستوده است و در سرای دیگر نعمت جاوید و بهشت واین مقام ازعقل خیزد واواستکه باید این درك راداشته باشد ومقام علمی است.

تقوی روحیه بلندیست که در نهاد انسان جا کند و عاطفه ووجدان انسانی را تحول بخشد و این معنویات تعلیمات اسلامی در وجدان اثر کند و جزء وجدان گردد و تعلیمات و وظائف عملی اسلام محبوب اوشود وواقعاً دنبال آنها بدود آنچه را قرآن و اسلام نهی وغدقن کرده مبغوض او گردد و واقعاً از آنها گریزان باشد . این یك روحیه بسیار عالی است که با تمرین مداوم وپرورش درست کم کم پیدا می‌شود و البته استعداد و آمادگی افراد برای رسیدن به این مقام تفاوت بسیار دارد .

یقین یك مرتبه‌ای از بینائی و بصیرت باطنی است که از آن بمقام شهود تعبیر کنند و چون یك مسلمانی مراحل اسلام رابدرستی تا آخر درجات تقوی طی کرد در نهاد او نوری پدید آید که معنویات اسلام را با چشم دل بیند چنانچه محسوسات رابا چشم سر بیند وباید گفت این ادراك شهودی درونی از ادراك با دیده ظاهری هم دلنشین تر و بی شبهه تر است زیرا چشم ظاهری بسا در ادراك واقع بواسطه دوری مسافت یا امور دیگر خطا کند و حرکت ابررا درماه و خورشید بیند و خود را دردرون آینه پندارد ولی دراین مقام ازادراك باطنی هیچ شبهه وخطائی راه ندارد وهمین مقام است که علی(ع) بان افتخارمیکند ومیفرماید «اگر پرده‌را بردارند بیقین من افزوده نشود»

(باب)

حقیقت ایمان ویقین

۱ـ ازامام باقر(ع) فرمود: دراین میان که رسول خدا درسفری بود جمعی شتر سوار بآنحضرت برخوردند و گفتند درود برتو یارسول الله فرمود، شما چه باشید؟ گفتند: ما مؤمنیم یارسول الله، فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: رضا بقضای خدا، واگذاری خود بخدا، تسلیم بامر خدا، رسول خدا فرمود دانشمندانی

صلى الله عليه وآله وسلم : علماء حكماء كادا أن يكونوا من الحكمة أنبياء ، فان كنتم صادقين فلا تبنوا مالا تسكنون ولا تجمعوا مالا تأكلون واتقوا الله الذي إليه ترجعون .

٢ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، جميعاً عن ابن محبوب ، عن أبي محمّد الوابشي و إبراهيم بن مهزم ، عن إسحاق بن عمّار قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلّى بالنّاس الصبح ، فنظر إلى شابّ في المسجد وهو يخفق و يهوي برأسه ، مصفرّ الونه ، قدنحف جسمه وغارت عيناه في رأسه ، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : كيف أصبحت يافلان ؟ قال : أصبحت يارسول الله موقناً ، فعجب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من قوله وقال : إنّ لكلّ يقين حقيقة فما حقيقة يقينك ؟ فقال : إنّ يقيني يارسول الله هوالذي أحزنني وأسهر ليلي وأظمأ هواجري فعزفت نفسي عن الدّنيا ومافيها حتّى كأنّي أنظر إلى عرش ربّي وقد نُصب للحساب وحُشر الخلائق لذلك وأنافيهم و كأنّي أنظر إلى أهل الجنّة ، يتنعّمون في الجنّة ويتعارفون وعلى الأرائك متّكئون و كأنّي أنظر إلى أهل النّار و هم فيها معذّبون مصطرخون و كأنّي الآن أسمع زفير النّار يدور في مسامعي ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأصحابه: هذا عبدٌ نوّر الله قبله بالايمان ، ثمّ قال له : الزم ماأنت عليه ، فقال الشابّ : ادع الله لي يا رسول الله

حکمت شعارند و نزدیك است ازمقام بلندحکمت خود پیغمبران باشند، (روبآنها) فرمود: اگر راست میگوئید، نسازید آنچه را در آن نشیمن نکنید، گرد نیاورید آنچه رانخورید و بپرهیزید ازخدائی که بسوی او برمیگردید.

٢ـ ازاسحق بن عمار گوید: شنیدم امام صادق(ع) میفرمود: براستی رسولخدا نمازبامداد را با مردم گزاردو بجوانی درمسجد نگاه کرد که چرت میزد وسر بزیرمیداشت، رنگش زردبود وتنش لاغرو دیده‌هایش بگودی فرو رفته بود، پس رسولخدا باوفرمود ای فلانی چگونه صبح کردی؟ گفت یارسول الله در حال یقین صبح کردم رسولخدا (ص) از گفته او درشگفت شد وفرمود، برای هریقینی حقیقتی است، حقیقت یقین توچیست؟ درپاسخ گفت یارسول الله همان یقین منست که مرا غمنده کرده وشبم را به بیخوابی کشیده وروز گرمم رابتحمل تشنگی (روزه) جانم ازدنیا وآنچه درآنست بتنك آمده وروگردانست تا آنجا که گویا می بینم عرش پروردگارم برای رسیدن بحساب برپااست وهمه مردم برای آن محشورشدند و من درمیان آنهاهستم. گویا مینگرم باهل بهشت که درنعمت اندرند ودر بهشت باهم تعارف میکنندو بر پشتیها تکیه زده‌اند و گویا نگاه میکنم بدوزخیان که درآن زیرشکنجه‌اند وفریادمیکشند ، گویا من هم اکنون نعره آتش دوزخ را میشنوم که در گوشم میگردد ومیچرخد، رسولخدا باصحابش فرمودابن بنده ایست که خدا دلش را بایمان روشن کرده، سپس باوفرمود بدانچه برآنی بچسب ، عرضکرد یا رسول الله برای من دعاکن که بهمراه تو شربت شهادت نوشم ، رسولخدا (ص) برایش دعاکرد و

أن اُرزق الشّهادة معك ، فدعاله رسول‌الله ﷺ فلم يلبث أن خرج في بعض غزوات النبيّ ﷺ فاستشهد بعد تسعة نفروكان هوالعاشر .

٣ - محمّد بن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن محمّدبن سنان ، عن عبدالله‌بن مسكان ، عن‌أبي‌بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : استقبل رسول‌الله ﷺ حارثةبن مالك‌بن النعمان الأنصاريّ فقال له : كيف أنت ياحارثة بن مالك؟ فقال:يارسول‌الله مؤمن حقّاً ، فقال‌له رسول‌الله ﷺ : لكلّ شيء حقيقة فما حقيقة قولك ؟ فقال : يا رسول‌الله عزفت نفسي عن‌الدّنيا فأسهرت ليلي وأظمأت هواجري و كأنّي أنظر إلى عرش ربّي [و]قد وضع للحساب و كأنّي أنظر إلى أهل الجنّة يتزاورون في‌الجنّة و كأنّي أسمع عواء أهل‌النّارفي‌النّار، فقال‌له رسول‌الله ﷺ:عبدٌ نوّرالله قلبه ، أبصرت فاثبت ، فقال : يا رسول‌الله اُدع‌الله لي أن‌يرزقني الشهادة معك ، فقال : اللهمّ‌ارزق حارثة الشهادة ، فلم‌يلبث إلّاأيّاماً حتّى‌بعث رسول‌الله ﷺ سريّة فبعثه فيها،فقاتل فقتل تسعة - أوثمانية - ثمّ قُتل .

وفي رواية القاسم‌بن بريد ، عن أبي بصيرقال : استشهد مع جعفربن أبي طالب بعد تسعة نفروكان هوالعاشر .

درنگی‌نکرد که در یکی از غزوات پیغمبر بجبهه جهادرفت و پس از نه تن دیگر شهید شد ، و او نفر دهم بود.

شرح- ازمجلسی ره- دردرون بنده‌ها پرده‌ها است تاریك وتیره که نمیگذارند نورحقیقت در آن بتابد وبا خموشی وبی‌خوابی و گرسنگی ومراقبت دائم این پرده‌ها دریده‌شود و حقیقت تجلی کند تااینکه میفرماید درحدیث نبوی به‌برخی ازاین پرده‌ها اشاره‌شده است که فرموده «اگرشیاطین گرددل آدمیزاد نگردند بملکوت آسمان چشم‌اندازند».

٣- ازامام صادق (ع) که فرمود: رسولخدا (ص)باحارثةبن مالك‌بن نعمان انصاری روبرو شدو باوفرمود: ای حارثةبن مالك چگونه‌ای؟ گفت یارسول‌الله مؤمن بدرستی، رسولخدا (ص) باو گفت هرچیزی حقیقتی دارد. حقیقت گفتار توچیست؟ گفت یارسول‌الله دلم از دنیا بر کنده شده، شب را نخوابم وروز گرما را بتشنگی گذرانم و گویا مینگرم که عرش پروردگارم را برای رسیدن بحساب برپا داشته‌اند، گویا می‌بینم بهشتیان دربهشت همدیگررا دیدن‌میکنند و گویا مویه کنیدن دوزخیان رامیشنوم، رسولخدا (ص) فرمود بنده‌ایست که خدادلش‌راروشن کرده، بیناشدی، برجا باش،عرضکرد یارسول‌الله ازخدا بخواه که بمن شهادت‌را روزی کند بهمراه‌تو، فرمود خدایا شهادت‌روزی‌حارثه کن، چندروزی درنگ‌نکرد که رسولخدا دسته‌ای رابرای جهاد فرستاد واورا باآنها روانه کرد ونبرد کرد نه یاهشت نفررا کشت و کشته شد.

در روایت ابی بصیر است که بهمراه جعفر بن ابیطالب پس از نه نفر کشته شد و او دهمین شهید بود.

٤ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه ، إنّ على كلّ حقّ حقيقة وعلى كلّ صواب نوراً .

((باب التفكر))

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السّكوني، عن أبي عبدالله عليه السلام :قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: نبّه بالتفكّر قلبك ؛ وجاف عن اللّيل جنبك ، واتّق الله ربّك .

٢ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن بعض أصحابه ، عن أبان ، عن الحسن الصيقل قال سألت أباعبدالله عليه السلام عمّا يروي النّاس أنّ تفكّر ساعة خير من قيام ليلة ، قلت : كيف يتفكّر ؟ قال : يمرّ بالخربة أوبالدار فيقول: أين ساكنوك ، أين بانوك ، ما [با]لك لاتتكلّمين .

٤ـ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: باهر حقی حقیقتی‌است وبا هرچیز درستی نوریست .

شرحـ از مجلسی (ره) ـ ممکن است مقصود از حقیقت دلیل عقلی باشد و از نور دلیل نقلی از قرآن وسنت.

یامقصود ازحقیقت نشانه‌های دال‌بروجود خداباشد ومقصود ازنور دلیلهای داله برمسائل‌اصول وفقه چه‌عقلی باشد وچه نقلی.

وممکنست مقصود ازنور قرآن باشد ومراد ازحقیقت سنت ودلیل عقل زیرااین خبر بااین سند درباب اخذنسبت وشواهد قرآن باتتمه‌ای گذشت.

و گفته شده است که مقصود از حق ظاهر شریعت است و از حقیقت باطن آن و غایت و سر انجام آن...

باب تفکر

شرحـ ابواب کتاب کفروایمان تااینجا در موضوع‌قسم یکم ازچهار قسم مندرج درآن بود که درآغاز بدان اشاره شد وآن راجع‌به‌پیدایش اسلام وایمان بود که این ابواب گذشته ازریشه‌بندی‌ایمان بحث کرد و آنرا ازعالم ذرات ریشه‌بندی نمود تابیان‌پیدایش آن ازجعل وقرار بیغمبر وقرآن‌منتقل شد ودر ضمن حقیقت‌آن ودرجات آن وصفات آنراشرح داد و از اینجا شروع میشود بقسم دوم که راجع باخلاق وصفات‌عالیه نفسانیه است.

(باب)
تفکر واندیشه

۱ـ امیرالمؤمنین (ع) بارها میفرمود دلت را بااندیشه آگاه‌ساز، شب‌هنگام پهلو ازبستر بکنار انداز واز خدا وپروردگارت پرهیزساز.

۲ـ حسن‌صقیل گوید بامام صادق(ع) گفتم اینکه مردم روایت میکنند تفکر یکساعت به ازیك شب عبادتست گفتم‌چگونه بایداندیشید؟ فرمود، بویرانه میگذرد، بگوید: کجایند آنها که درتو نشیمن داشتند ؟ کجایند آنها که تو را ساختند ؟ چه شده است تو را که سخن نمیگوئی .

٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أحمدبن محمّد بن أبي نصر ، عن بعض رجاله ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أفضل العبادة إدمان التفكّر في الله وفي قدرته .

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن معمر بن خلّاد قال : سمعت أباالحسن الرّضا عليه السلام يقول: ليس العبادة كثرة الصّلاة والصوم ، إنّما العبادة التفكّر في أمر الله عزّ وجلّ .

٥ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن إسماعيل بن سهل ، عن حمّاد ؛ عن ربعيّ قال: قال أبوعبدالله عليه السلام : قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه :[إنّ] التفكّر يدعو إلى البرّ والعمل به .

(باب المكارم)

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمدبن محمّد بن عيسى ، عن الهيثم بن أبي مسروق ، عن يزيدبن إسحاق شعر ، عن الحسين بن عطيّة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : المكارم عشر فان استطعت أن تكون فيك فلتكن فإنّها تكون في الرّجل ولا تكون في ولده و تكون في الولد ولا تكون في أبيه

٣ـ امام صادق(ع) فرمود بهترين عبادت ادامهٔ تفكر است درباره خدا و نيروى او.

٤ـ ازمعمر بن خلاد گويد ازامام رضا(ع) شنيدم ميفرمود، عبادت به نماز وروزه بسيار نيست همانا عبادت بتفكر در كار خدا عزوجل است.

٥ـ أميرالمؤمنين (ع) فرمود انديشه وفكر دعوت ميكند به نيكوئى كردن وعمل بدان.

شرحـ ازمجلسى (ره) ـ «التفكر يدعوالى البر» تفكر وارد دراين حديث شامل همه اقسام انديشه‌هاى درست است كه ما بآنها اشاره كرديم چون تفكر دربزرگوارى خدا كه دعوت ميكند بترس ازاو واطاعت او وچون تفكر در فناء دنيا و لذتهاى آن كه دعوت ميكند بترك آن و كناره گيرى از آن وچون تفكر درسرانجام مردمان خوبيكه در گذشته‌اند كه دعوت ميكند به پيروى ازآثار و كردار آنها كه سبب اين سرانجام خوب شده وچون تفكر درعاقبت كار مجرمان كه سبب ميشود براى اجتناب ازاطوار و بدكردارى آنان و درعيوب نفس و آفات آن كه سبب ميشود براى توجه باصلاح آن وچون تفكر دراسرارعبادت وهدفهاى آن كه سبب ميشود براى كوشش درتكميل و رفع نقص و كاستى آن وفكر در درجات بلند آخرت كه دعوت ميكند بتحصيل آن و در مسائل شريعت كه دعوت ميكند بتحصيل آن و عمل بدان در جاى خود و در حسن اخلاق خوب كه دعوت ميكند براى تحصيل و آراسته شدن بدان ...

* (باب مكارم) *

١ـ ازعبدالله بن مسكان ازامام صادق (ع) كه فرمود مكارم (سرفرازيها) ده‌اند ، اگر ميتوانى كه دروجود تو باشند بايدباشند، اينها بسا كه در مردى باشند و در فرزندش نباشند يا در فرزند باشند و در پدرش نباشند و يا در بنده‌اى باشند و درآزادى نباشند گفته شد كه آنها چيستند؟ فرمود براستى

و تكون في العبد ولا تكون في الحرّ، قيل: و ما هنّ؟ قال: صدق اليأس و صدق اللّسان وأداء الأمانة وصلة الرّحم و إقراء الضيف و إطعام السائل والمكافأة على الصنايع والتذمّم للجار والتذمّم للصّاحب ورأسهنّ الحياء.

٢ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن عبدالله بن مسكان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ خصّ رسله بمكارم الأخلاق، فامتحنوا أنفسكم، فان كانت فيكم فاحمدوا الله واعلموا أنّ ذلك من خير وإن لاتكن فيكم فاسألوا الله وارغبوا إليه فيها، قال: فذكر[ها] عشرة: اليقين والقناعة والصبر والشّكر والحلم وحسن الخلق والسخاء والغيرة والشجاعة والمروّة قال: وروى بعضهم بعد هذه الخصال العشرة وزاد فيها الصدق و أداء الأمانة.

٣ ـ عنه، عن بكر بن صالح، عن جعفر بن محمّد الهاشمي، عن إسماعيل بن عبّاد قال بكر و أظنّني قد سمعته من إسماعيل، عن عبدالله بن بكير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّا لنحبّ من كان عاقلاً؛ فهماً، فقيهاً، حليماً، مداريا، صبوراً، صدوقاً، وفيّاً. إنّ الله عزّ وجلّ خصّ الأنبياء بمكارم الأخلاق، فمن كانت فيه فليحمد الله على ذلك ومن لم تكن فيه فليتضرّع إلى الله عزّ وجلّ وليسأله إيّاها، قال: قلت: جعلت فداك وماهنّ؟ قال: هنّ الورع والقناعة والصبر والشّكر والحلم والحياء والسخاء والشجاعة والغيرة والبرّ وصدق الحديث وأداء الأمانة.

نومید بودن (از آنچه در دست دیگرانست) (صدق البأس براستی نبرد کردن خل) وراستگوئی و پرداخت امانت وصله رحم و پذیرائی از مهمان واطعام سائل و پاداش دادن بهر احسان و نگهداری از همسایه و نگهداری از رفیق وهمصحبت وسر همه مکارم حیا وشرم است.

٢ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: خداعزوجل رسولانش را مخصوص بمکارم اخلاق کرده؛ خود را بیازمائید، اگر در شماوجوددارند خدا را سپاس گزارید و بدانید که این ازخیر است واگردرشما نباشند از خدا خواهش کنید و بدانها رغبت ورزید گوید آنها را ده شمرد، یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، خوش‌خلقی، سخاوت، غیرت، شجاعت، مروت، گوید برخی این‌ده خصلت‌را روایتکرده‌و درآنها صدق وادای امانت‌را افزوده:

٣ـ ازامام صادق(ع) فرمود ما دوست داریم کسی‌را که خردمند وبا فهم وبردبار ومدارا کن وشکیبا وراستگو، باوفا باشد، زیرا خدا عزوجل پیغمبرانرا بمکارم اخلاق مخصوص کرد (یعنی اخلاق بدرا ازآنها زدود) هر که را مکارم‌اخلاق باشد خداعزوجل را برآن سپاس گوید وهر که در او نباشد بخدا عزوجل زاری کند و آنها را از او بخواهد (راوی) گوید گفتم قربانت آنها چیستند؟ فرمود آنها ورع باشند وقناعت وصبر وشکر وحلم وحیاء وسخاوت وشجاعت وغیرت و خوشرفتاری وراست گوئی و ادای امانت.

٤ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن بعض أصحابه عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ ارتضى لكم الاسلام ديناً، فأحسنوا صحبته بالسخاء وحسن الخلق .

٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه : الايمان أربعة أركان : الرّضا بقضاء الله والتوكّل على الله وتفويض الأمر إلى الله والتسليم لأمر الله .

٦ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ ؛ عن عبدالله بن سنان ، عن رجل من بني هاشم قال : أربعٌ من كنّ فيه كمل إسلامه ولو كان من قرنه إلى قدمه خطايا لم تنقصه : الصدق والحياء وحسن الخلق والشّكر .

٧ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ؛ و عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ جميعاً عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن أبي حمزة ، عن جابر بن عبدالله قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ألا اُخبركم بخيركم رجالكم ؟ قلنا : بلى يارسول الله قال : إنّ من خير رجالكم التقيّ النقيّ ، السمح الكفّين ، النقيّ الطرفين البرّ بوالديه ولايلجيء عياله إلى غيره .

٤ـ ازامام صادق (ع) كه فرمود خدا براى شما اسلام رادين پسنديد شمابااو خوشرفتارى كنيد بسخاوت و خوش اخلاقى.

٥ـ أميرالمؤمنين (ع) فرمود، ايمانرا چهاردكن است رضا بقضاءخدا، توكل برخدا ، تفويض امر بخدا، تسليم بامرخدا.

از مردى هاشمى كه گفت چهارند كه در هر كه باشند اسلامش كامل است و اگرچه از فرق سرتا پايش خطاكارى باشد ازقدر او نكاهد راستگوئى و حياء و خوش خلقى وشكر گزارى (صاحب اين اخلاق خطانوزرد).

٧ـ از جابر ازرسولخدا (ع) فرمود من شمارا خبر ندهم از بهترين مردمانتان ؟ گفتيم چرايا رسول‌الله؟ فرمود براستى ازبهترين مردان مرد پرهيزكار . پاكيزه با سخاوت، پدر ومادر پاك است (سر و ته پـاك يعنى زبان و فرج خ ل) كه بوالدين خود احسان كند و عيال خود را به پناه ديگران نفرستد.

(باب فضل اليقين)

١ ـ الحسينُ بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ الوشّاء ، عن المثنّى بن الوليد عن أبي بصير ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ليس شيء إلّا وله حدٌّ : قال قلت : جعلت فداك فما حدُّ التوكّل ؟ قال: اليقين ؛ قلت فما حدُّ اليقين ؟ قال : ألّا تخاف مع الله شيئاً .

٢ ـ عنه ، عن معلّى ؛ عن الحسن بن عليّ الوشّاء ؛ عن عبدالله بن سنان ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام ، ومحمّدُ بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد ؛ عن ابن محبوب ؛ عن أبي ولّاد الحنّاط وعبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من صحّة يقين المرء المسلم أن لا يرضي الناس بسخط الله ولا يلومهم على مالم يؤته الله ؛ فانّ الرزق لا يسوقه حرص حريص ولا يردُّه كراهية كاره ؛ ولو أنّ أحدكم فرّ من رزقه كما يفرّ من الموت لأدركه رزقه كما يدركه الموت ؛ ثمّ قال : إنّ الله بعدله وقسطه جعل الرَّوح والرّاحة في اليقين والرّضا و جعل الهمّ والحزن في الشكّ والسخط .

٣ ـ ابن محبوب ؛ عن هشام بن سالم قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: إنّ العمل الدائم القليل على اليقين أفضل عندالله من العمل الكثير على غير يقين .

٤ ـ الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء ، عن أبان، عن زرارة؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

(باب)

فضل يقين

١ـ از ابی بصیر از امام صادق (ع) که فرمود، چیزی نیست جز اینکه حدی دارد گوید : بآن حضرت گفتم: قربانت، حدتوکل چیست؟ فرمود: یقین است، گفتم: حدیقین چیست؟ فرمود . اینستکه با وجود خدااز چیزی نترسی.

٢ـ ازامام صادق (ع) که فرمود از درستی یقین مرد مسلمان اینستکه مردم‌راخشنود نکند بخشم خدا و آنانرا سرزنش نکند بدانچه‌خدا بخوداونداده است زیرا رزق را حرص حریص فراهم نکندو نخواستن ناخواه برنگرداند. واگر یکی از شماها از روزی خود گریزد چنانچه از مرك میگریزد روزی وی اورا دریابد چنانچه مرك اورا دریابد، سپس فرمود: خدا بعدل وداد خود خرمی و آسایش را دریقین ورضا مقررداشته وغم واندوه را در شك ونارضایتی.

٣ـ ازهشام بن‌سالم گوید شنیدم امام‌صادق (ع) میفرمود کردار پیوست‌اندك ازروی یقین‌نزد خدا بهتراست از کردار بسیار بی‌یقین.

٤ـ امیرالمؤمنین برمنبر فرمود: هیچکدامتان مزه ایمان‌را نچشیده تابداند آنچه بایدباو برسد

قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه على المنبر : لايجد أحد[كم] طعم الايمان حتّى يعلم أنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه وماأخطأه لم يكن ليصيبه .

٥ ـ عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن ابن أبي عمير؛ عن زيد الشحّام ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين صلوات الله عليه جلس إلى حائط مائل يقضي بين النّاس ؛ فقال بعضهم : لاتقعد تحت هذا الحائط ؛ فانّه مُعور فقال أمير المؤمنين صلوات الله عليه : حرس امرءاً أجله فلمّا قام سقط الحائط : قال : وكان أمير المؤمنين عليه السلام ممّا يفعل، هذا وأشباهه ، وهذا اليقين .

٦ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ،عن صفوان الجمّال قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «وأمّا الجدار فكان لغلامين يتيمين في المدينة وكان تحته كنز لهما» فقال : أما إنّه ماكان ذهباً ولافضّة وإنّما كان أربع كلمات: لاإله إلاّ أنا ، من أيقن بالموت لم يضحك سنّه ، ومن أيقن بالحساب لم يفرح قلبه ، و من أيقن بالقدر لم يخش إلاّ الله .

٧ ـ عنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن صفوان الجمّال ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول : لايجد عبد طعم الايمان حتّى يعلم أنّ ماأصابه لم يكن ليخطئه و أنّ ماأخطأه لم يكن ليصيبه وأنّ الضارّ النافع هو الله عزّ و جلّ .

ازاو نگذرد وآنچه ازاو باید بگذرد باو نرسد.

٥ـ أمير المؤمنين (ع) زير ديوار كجي نشسته بود و ميان مردم قضاوت ميكرد، يكى از آنان گفت ننشين زير اين ديوار كه شكسته است و معيوبست أمير المؤمنين (ع) فرمود، پاسبان مرد موعد مرك اواست و چون برخاست آن ديوار فرو ريخت فرمود: أمير المؤمنين ماننداين كارها را ميكرد واين از يقين آنحضرت بود.

٦ـ صفوان جمال گويد از امام صادق (ع) پرسيدم از قول خدا عزوجل (٨٢ـ الكهف) واما آن ديوار از آن دو پسر بچه يتيم بود در اين شهر و زير آن گنجى داشتند ـ فرمود آن گنجينه طلا نبود و نقره نبود همانا چهار كلمه پند بود كه: نيست شايسته پرستشى جز من ، هر كه يقين بمرك دارد خنده دندان نما نكند ، و هر كه يقين بحساب دارد دلش شاد نشود، هر كه يقين بتقدير دارد جز از خدا نترسد .

٧ـ از امام صادق (ع) كه أمير المؤمنين (ع) ميفرمود: بنده‌اى مزه ايمان را نچشد تا بداند كه آنچه بايدش رسيد از او نگذرد و آنچه بايدش گذرد باو نرسد واينكه زيان بخش و سودبخش همان خداست عزوجل.

٨ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الوشّاء ، عن عبدالله بن سنان، عن أبي حمزة ، عن سعيد بن قيس الهمداني قال : نظرت يوماً في الحرب إلى رجل عليه ثوبان فحرّكت فرسي فاذا هو أمير المؤمنين عليه السلام فقلت : يا أمير المؤمنين في مثل هذا الموضع ؟ فقال : نعم يا سعيد ابن قيس إنّه ليس من عبد إلّا وله من الله حافظ وواقية معه ملكان يحفظانه من أن يسقط من رأس جبل أو يقع في بئر ، فاذا نزل القضاء خلّيا بينه وبين كلّ شيء .

٩ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن عليّ بن أسباط قال : سمعت أبا الحسن الرّضا عليه السلام يقول : كان في الكنز الذي قال الله عزّ وجلّ : «وكان تحته كنزٌ لهما» كان فيه: بسم الله الرّحمن الرّحيم عجبتُ لمن أيقن بالموت كيف يفرح وعجبت لمن أيقن بالقدر كيف يحزن وعجبت لمن رأى الدّنيا وتقلّبها بأهلها كيف يركن إليها؟ وينبغي لمن عقل عن الله أن لا يتّهم الله في قضائه ولا يستبطئه في رزقه ، فقلت : جعلت فداك اُريد أن أكتبه قال : فضرب والله يده إلى الدّواة ليضعها بين يدي ، فتناولت يده ، فقبّلتها وأخذت الدّواة فكتبته .

١٠ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن عبدالرّحمن العرزمي عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان قنبر غلام عليّ يحبّ عليّاً عليه السلام حبّاً شديداً فاذا خرج عليّ صلوات الله عليه خرج على أثره بالسيف ، فرآه ذات ليلة فقال : يا قنبر مالك ؟ فقال : جئت

٨ـ از سعيد بن قيس همدانى گفت يك روز جنگى بمردى نگاه كردم كه تنها دو جامه بر تن داشت اسب بسوى او تاختم ديدم أمير المؤمنين است (ع) گفتم يا أمير المؤمنين درچنين جائى (با اين جامه) فرمود آرى اى سعيد بن قيس راست مطلب اينست كه هيچ بنده‌اى نيست جز اينكه براى او از طرف خدا نگهبان و پاينده ايست بااو دو فرشته هستند كه اورا نگهميدارند ازسر كوه بيفتد يادرچاه افتد وچون قضا نازل شود اورا باآنچه رخ دهد رها كنند.

٩ـ از على بن اسباط گويد شنيدم ازامام رضا (ع) ميفرمود: در آن گنجى كه خدا عزوجل فرمايد (٨٢ ـ كهف) وزير آن گنجى براى آندو بود، در آن گنج بود كه : بسم الله الرحمن الرحيم در شگفتم از كسيكه يقين دارد بتقدير چگونه غمنده شود و در شگفتم از كسيكه دنيا وزير ورو شدن آنرا بر اهلش بيند چگونه بدان اعتماد كند سزاوار است كسيكه از طرف خدا عقلى دارد خدا را متهم نداند در قضاى او وبه كندى نسبت ندهد در رسانيدن روزى، من گفتم قربانت، ميخواهم آنرا بنويسم، بخدا دستش را برد كه دوات نزدمن نهد من دستش را گرفتم و بوسيدم و دوات را گرفتم وحديث رانوشتم.

١٠ـ از امام صادق (ع) فرمود قنبر غلام على (ع) ، على (ع) را بسيار دوست ميداشت و چون على (ع) بيرون رفت باشمشير دنبال آنحضرت ميرفت، يكشب اورا ديد وفرمود اى قنبر چه قصدارى ؟

لأمشي خلفك ياأمير المؤمنين قال : ويحك أمن أهل السماء تحرسني أومن أهل الأرض ؟! فقال لا، بل من أهل الأرض فقال: إنّ أهل الأرض لايستطيعون لي شيئاً إلّا باذن الله من السماء فارجع، فرجع.

١١ - عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عمّن ذكره قال : قيل للرّضا عليه السلام : إنّك تتكلّم بهذا الكلام والسيف يقطر دماً ؟ فقال : إنّ لله وادياً من ذهب ، حماه بأضعف خلقه النمل ، فلو رامه البخاتيّ لم تصل إليه .

(باب الرضا بالقضاء)

١ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن صالح ، عن بعض أشياخ بني النجاشي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : رأس طاعة الله الصبر والرّضا عن الله فيما أحبّ العبد أو كره ولايرضى عبدٌ عن الله فيما أحبّ أو كره إلّا كان خيراً له فيما أحبّ أو كره .

گفت آمدم دنبال شما يا أميرالمؤمنين، فرمود واى برتو مرا از اهل آسمان پاسبانى ميكنى يا از اهل زمين؟ فرمود نه نه از اهل زمين، فرمود اهل زمين درباره من كارى نتوانند جز باذن و اجازه خدا از آسمان، برگرد پس برگشت.

شرح- قنبر آزاد كرده على(ع) بود و از خواص آنحضرت ، حجاج او را بخاطر دوستى على (ع) كشت؛ كشى باسناد خود از ابى الحسن عسكرى (ع) روايتكرده كه قنبررا نزدحجاج بن يوسف بردند، باو گفت توچه خدمتى براى على بن أبيطالب انجام ميدادى؟ گفت آب وضو برايش مى آوردم گفت چون از وضوء فارغ ميشد چه ميگفت، گفت اين آيه را ميخواند:

چون فراموش كردند آنچه را بآنها يادآور شديم در هرچيزيرا برويشان گشوديم تا چون شاد شدند بناگاه آنها راگرفتيم و آنها بهلاكت افتادند ودنباله آنانكه ستم كردند بريده شدوحمد از آن خداى جهانيانست.. ازمجلسى ره.

١١- بامام رضا(ع) گفته شد اين سخن راميگوئى بااينكه از شمشير خون ميچكد؟ فرمودبراى خدا يك بيابانى است از طلا كه باناتوان ترين خلق خودمورچه آنرانگهداشته واگر شتران بختى تنومند آنرا بخواهند بدان نرسند.

(باب)
رضا بقضاء

١- ازامام صادق (ع) كه فرمود سرطاعت خداصبر است ورضاى ازخدا نسبت بدانچه خوشايد بنده را يابدآيد وهيچ بنده اى ازخدا راضى نباشد درآنچه خوش دارد يابد دارد جز آنكه براى او بهتر است هم درآنچه خوش دارد وهم درآنچه بددارد.

٢ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى، عن عبدالله بن مسكان ، عن ليث المرادي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ أعلم النّاس بالله أرضاهم بقضاء الله عزّ وجلّ .

٣ ـ عنه، عن يحيى بن إبراهيم بن أبي البلاد ، عن عاصم بن حميد ، عن أبي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليهما السلام قال : الصبر والرّضا عن الله رأس طاعة الله ومن صبر ورضي عن الله فيما قضى عليه فيما أحبّ أو كره لم يقض الله عزّ وجلّ له فيما أحبّ أو كره إلّا ما هو خير له .

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن محبوب ، عن داود الرقّي، عن أبي عبيدة الحذّاء ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله عزّ وجلّ إنّ من عبادي المؤمنين عباداً لا يصلح لهم أمر دينهم إلّا بالغنى والسعة والصحّة في البدن فأبلوهم بالغنى والسعة وصحّة البدن فيصلح عليهم أمر دينهم ، وإنّ من عبادي المؤمنين لعباداً لا يصلح لهم أمر دينهم إلّا بالفاقة والمسكنة والسقم في أبدانهم فأبلوهم بالفاقة والمسكنة والسقم، فيصلح عليهم أمر دينهم وأنا أعلم بما يصلح عليه أمر دين عبادي المؤمنين، وإنّ من عبادي المؤمنين لمن يجتهد في عبادتي فيقوم من رقاده ولذيذ وساده فيتهجّد لي اللّيالي فتتعب نفسه في عبادتي فأضربه بالنعاس اللّيلة واللّيلتين نظراً منّي له وإبقاء عليه ، فينام حتّى يصبح فيقوم وهو ماقت لنفسه زارىء عليها ولو اُخلّي بينه وبين ما يريد من عبادتي لدخله

---

٢ ـ از امام صادق (ع) كه فرمود : براستى داناترين مردم بخدا راضى تر آنان است بقضاء خدا عزوجل .

٣ـ از على بن الحسين (ع) فرمود صبر ورضا ازخدا سر طاعت خدااست وهر كه صبر كند و راضى باشد ازخدا درآنچه براو مقرر كرده نسبت بدانچه خواهد يانخواهد خداعزوجل براوحكم نكند در آنچه خواهد يانخواهد جز آنچه راخير اوباشد.

٤ـ ازامام باقر (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود، خداعزوجل فرمايد: براستى برخى از بنده‌هاى مؤمنم بنده‌هائى باشند كه درست نشود برايشان امردينشان جز باتوانگرى ووسعت درزندگى وتندرستى من آنهارا بيازمايم بتوانگرى ووسعت در زندگى وصحت بدن و امر دينشان درست شود و برخى از بنده‌هاى مؤمنم بنده‌هائى باشند كه درست نشود امردينشان جز بانداري ومستمندى وبيمارى درتنشان من آنها را بيازمايم و گرفتار كنم به‌نداري ومستمندى وبيمارى وامر دينشان درست‌شود، من داناترم بدانچه‌امردين بنده‌هاى‌مؤمنم باآندرست‌ميشودوبراستى‌برخى‌ازبنده‌هاى من درپرستش من كوشش كند ورنج برد ازخواب وبستر بالذت خود برخيزد و درشبها براى‌من نماز شب بخواند وخودرا در عبادت من برنج اندازد ومن يكشب دوشب چرت را براو بكار زنم براى خيرخواهى و ابقاى بر اووبخوابد تا بامداد و برخيزد از خواب وخود را دشمن دارد و زبون شناسد و اگر اورابراى برآنچه‌ازعبادت من خواهد رها كنم از آن خودبين گردد و خود بينى او را به فتنه كشد و از اينراه بدوحالى‌دست

العجب من ذلك فيصيّره العجب إلى الفتنة بأعماله فيأتيه من ذلك مافيه هلاكه لعجبه بأعماله و رضاه عن نفسه حتّى يظنّ أنّه قد فاق العابدين و جاز في عبادته حدّ التقصير ، فيتباعد منّي عند ذلك وهو يظنّ أنّه يتقرّب إليّ ، فلا يتّكل العاملون على أعمالهم التي يعملونها لثوابي فانّهم لو اجتهدوا وأتعبوا أنفسهم وأفنوا أعمارهم في عبادتي كانوا مقصّرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي فيما يطلبون عندي من كرامتي والنعيم في جنّاتي و رفيع درجاتي العلى في جواري ولكن فبرحمتي فليثقوا وبفضلي فليفرحوا وإلى حسن الظنّ بي فليطمئنّوا ، فانّ رحمتي عند ذلك تدارکهم ، ومنّي يبلّغهم رضواني ، ومغفرتي تلبسهم عفوي ، فانّي أنا الله الرّحمن الرّحيم و بذلك تسمّيت .

٥ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن صفوان الجمّال ، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال : ينبغي لمن عقل عن الله أن لا يستبطئه في رزقه ولا يتّهمه في قضائه .

٦ ـ أبو علي الأشعري ، عن محمّد بن عبد الجبّار ، عن محمّد بن إسماعيل ، عن علي بن النّعمان عن عمرو بن نهيك بيّاع الهروي قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : قال الله عزّ وجلّ : عبدي المؤمن لا أصرفه في شيء إلّا جعلته خيراً له ، فليرض بقضائي وليصبر على بلائي وليشكر نعمائي أكتبه يا محمّد من الصدّيقين عندي .

دهد که هلاك شود برای عجب او بکردارهایش وازخود راضی بودنش تاآنجا که گمان بردبرعابدان برتری گرفته و از تقصیر در عبادت خود وارهیده در این صورت از من دور شود و گمان دارد که بمن نزدیك میشود، نباید آنها که عمل میکنند باعمال خود تکیه کنند، همان اعمالیکه برای درك ثواب از من میکنند، زیرا اگر آنها خود را رنج دهند و عمرشان را در عبادت من بسر برند بازهم در پرستش من تقصیر کارند و بکنه عبادت من نرسند در آنچه جویند از کرامت و نعمت من در بهشت و درجات بلند در جوار من ولی باید برحمت من اعتماد کنند و بفضل و بخشش من شاد باشند و بحسن ظن و خوشبینی بمن اطمینان کنند، زیرا در این صورت رحمت من آنانرا جبران کند و بخشش من بآنها برسد با رضوانم و آمرزش من بآنها جامه عفو درپوشد، زیرا منم خدای بخشاینده و مهربان و بدان نامیده شدم.

٥ـ ازامام کاظم(ع) که فرمود سزاواراست هر که خدارا شناخته او را در رسانیدن روزیش بکندی منسوب ندارد واورا درحکم وقضایش متهم نداند.

٦ـ ازامام صادق(ع) که فرمود: خدا عزوجل فرموده است بنده مؤمنم را بهیچ چیزی مصرف نکنم جز آنکه آنرا خیراوسازم؛ باید بقضایم راضی باشد وبربلایم صبر کند ونعمتهایم را شکر کند تابنویسم اورا ای محمد ازصدیقان درنزد خودم.

٧ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ؛ عن مالك بن عطيّة عن داود بن فرقد ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ فيما أوحى الله عزّ و جلّ إلى موسى بن عمران عليه السلام : يا موسى بن عمران ماخلقت خلقاً أحبّ إليّ من عبدي المؤمن فانّي إنّما أبتليه لماهو خير له وأعافيه لما هو خير له وأزوي عنه ما هو شرّ له لما هو خير له وأنا أعلم بما يصلح عليه عبدي فليصبر على بلائي وليشكر نعمائي وليرض بقضائي؛ أكتبه في الصدّيقين عندي ؛ إذا عمل برضائي وأطاع أمري .

٨ ـ أبو عليّ الأشعريّ ؛ عن محمّد بن عبدالجبّار، عن صفوان بن يحيى؛ عن فضيل بن عثمان عن ابن أبي يعفور ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : عجبت للمرء المسلم لايقضي الله عزّ و جلّ له قضاء إلّا كان خيراً له وإن قُرض بالمقاريض كان خيراً له وإن ملك مشارق الأرض ومغاربها كان خيراً له .

٩ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن ابن سنان ؛ عن صالح بن عقبة ؛ عن عبدالله بن محمّد الجعفي ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : أحقّ خلق الله أن يسلّم لما قضى الله عزّ و جلّ من عرف الله عزّ وجلّ ،ومن رضي بالقضاء أتى عليه القضاء وعظّم الله أجره ؛ ومن سخط القضاء مضى عليه القضاء و أحبط الله أجره .

٧ـ ازامام صادق(ع) كه فرمود در آنچه خداعزوجل بموسى بن عمران وحى كرد اين بود كه اى موسى بن عمران من هيچ آفريده را نيافريدم كه نزد من محبوبتر باشد ازبنده مؤمنم ؛ براستى من اورا گرفتار ميكنم براى آنچه كه خير اواست و عافيت ميدهم براى آنچه كه خير او است و آنچه براى او بداست از او دريغ ميدارم بازهم براى آنچه كه خيراو است، من داناترم بدانچه بنده من بدان اصلاح ميشود، بايد بربلاى من صبر كند و به نعمت هاى من شكر كند و بايد راضى بقضاى من باشد تا او را در نزد خود در شمار صديقان نويسم وقتى برضاى من كار كند و امر مرا اطاعت كند.

٨ـ از امام صادق (ع) فرمود: من در شگفتم از مرد مسلمان، خدا عزوجل چيزى براى او مقدر نكند جز اينكه خير او است و اگر بامقراض اورا ببرند و تيكه تيكه كنند خيراواست واگر مشارق و مغارب را هم مالك شود خيراواست.

٩ـ ازامام باقر(ع) فرمود سزاوارترين خلق خدا كه تسليم شود بدانچه خدامقدر كرده است كسى است كه خداعزوجل راشناخته هر كه راضى بقضااست قضاء برسراو بيايد وخدااجر بزرك باودهدوهر كه بدخواه قضاءاست قضاء براو بگذرد وخدا اجر اورا ساقط كند.

شرح ـ از مجلسى ره ـ گويد فائده ايست ـ محقق طوسى قدس الله روحه درتجريد گفته است ـ بعضى آزارها زشت واز ما سرزند بالخصوص وبرخى خوبست واز خداتعالى صادر شود و خوبيش به يكى از جهات زير است:

۱۰ - عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن القاسم بن محمّد ؛ عن المنقري ؛ عن عليّ بن هاشم بن البريد ؛ عن أبيه قال: قال [لي] عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما: الزّهد عشرة أجزاء ؛ أعلى درجة الزّهد أدنى درجة الورع ؛ وأعلى درجة الورع أدنى درجة اليقين ؛ وأعلى درجة اليقين أدنى درجة الرّضا .

۱۱ - عدّة من أصحابنا ؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد ؛ عن محمّد بن عليّ ؛ عن عليّ بن أسباط ؛ عمّن ذكره ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لقي الحسن بن عليّ عليهما السلام عبدالله بن جعفر فقال : يا عبدالله كيف يكون المؤمن مؤمناً وهو يسخط قسمه ويحقّر منزلته والحاكم عليه الله و أنا الضامن لمن

۱ــ استحقاق آزار شده

۲ــ شامل سود یادفع زیان بیشتری است (مانند سوراخ کردن گوش برای تحصیل زیور یا قطع عضو برای حفظ باقی تن)

۳ ــ برای آنکه عادت بر آن جاریست (مانند اینکه خال کوبندو برای عادت تحمل آزار کنند)

٤ــ برای دفاع از آزاریکه روی آورده است ــ وجائز استکه درمورد استحقاق همان عقاب و کیفر بزهکار باشد ومجرد لطف مجوز آزار مکلف نیست.

عوض از آزار نفعی استکه برای استحقاق باشد واحترام دریافت کننده وتجلیل اودر آن منظور نباشد واین عوض برخدا لازم شود که بمکلف بپردازد دربرابر آزاریکه باو رساند یانفعیکه ازاودریغ کند بمصلحت دیگران ویا دربرابر غمیکه باودهد بواسطه علم بدیهی یا کسبی یاظن و گمان اما آنچه مستند بکارخودبنده باشد موجب عوض برخدا نیست..

۱۰ــ علی بن الحسین (ع) فرمود: زهد ده جزء است بالاترین درجه زهد کمترین درجه ورع است و بالاترین درجه ورع کمترین درجه یقین است و بالاترین درجه یقین کمترین درجه رضاء است.

شرحــ زهد بیرغبتی بدنیا وامور مادی استکه زود گذر وفانی هستند وباالندك توجهی دانسته میشود که حقیقتی ندارند ولذتی بشمار نمی آیند ، تا هفت آنهارا درقرآن مجید برشمرده است (۱٤ آل عمران) جلوه کرده است برای مردم فریب آمیزی شهوات از؛

۱ــ زنها ۲ــ فرزندان ۳و٤ــ انباشته های طلا ونقره ٥ــ اسبهای نشاندار (اتومبیل و مترو و کشتی وهواپیما و.و) ٦ــ رمه های چهارپایان (از گوسفند و گاو وشتر) ۷ــ کشت زارها که همه این ها بهره زندگی دراین دنیااست وخدا استکه سرانجام خوب نزد اواست ــ وباضافه خودخواهی وجاه پرستی وزور گرئی همه شئون دنیوی ده میشود که باعتبار آنها زهددارای ده جزء است وبالاترین درجه زهد که میتوان گفت ازخود گذشتگی است اول درجه ورع و پارسائیست زیرا حقیقت زهد نخواستن و بیرغبتی است ولی ورع کناره گیری و گریز از شئون دنیا است و چون مقامات ورع به نهایت رسد مقام شهود حاصل گردد که حقائق نامرئی برشخص عیان شود و دراین جااستکه ازهرچه پیش آید خوش آید واین مقام رضااست.

۱۱ــ ازامام صادق (ع) که حسن بن علی بعبدالله بن جعفر بر خورد و باو فرمود ای عبدالله ، چگونه مؤمن مؤمن باشد با اینکه از قسمت مقدر خشمگین است و خود را زبون یابد با اینکه خدابر

لم يهجس في قلبه إلّاالرّضا أن يدعوالله فيستجاب له .

١٢ ـ عنه ؛ عن أبيه ، عن ابن سنان ؛ عمّن ذكره ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له بأيّ شيء يُعلم المؤمن بأنّه مؤمن ؟ قال : بالتسليم لله والرّضا فيما ورد عليه من سرور أوسخط .

١٣ ـ عنه ، عن أبيه ، عن ابن سنان ، عن الحسين بن المختار ، عن عبدالله بن أبي يعفور عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لم يكن رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لشيء قد مضى : لو كان غيره .

(باب)

☆ (التفويض الى الله والتوكل عليه) ☆

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن مفضّل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أوحى الله عزّ وجلّ إلى داود عليه السلام ما اعتصم بي عبد من عبادي دون أحد من خلقي ، عرفت ذلك من نيّته ، ثمّ تكيده السماوات والأرض ومن فيهنّ إلّا جعلت له المخرج من بينهنّ ، وما اعتصم عبد من عبادي بأحد من خلقي ، عرفت ذلك من نيّته إلّاقطعت أسباب السماوات والأرض من يديه وأسخت الأرض من تحته ولم أبال بأيّ وادهلك .

اوچنین حکمی کرده است ، من ضامنم که هر که در پندار دلش جز رضا نباشد بدرگاه خدا هردعا کند مستجاب شود.

١٢ ـ ابن سنان از کسیکه نامش را برد از امام صادق (ع) گوید بآن حضرت گفتم چگونه مؤمن بداند که مؤمن است ؟ فرمود با تسلیم در برابر خدا و رضا بدانچه بر او وارد آید از مایه شادی یا خشم.

١٣ ـ از امام صادق (ع) که رسولخدا (ص) برای هرچه واقع میشد نمیفرمود کاش جز آن واقع شده بود.

(باب)

تفویض بر خدا و توکل برخدا

١ ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: خداعزوجل بداود (ع) وحی کرد هیچکدام ازبندگانم بمن پناهنده نشود در برابر یکی ازبندههایم و من بدانم که قصد اوهمین است وسپس همه آسمانها وزمین و هر که در آنها است برای اوتوطئه کنند جز آنکه من برای او راه چاره از آنها را فراهم کنم و هیچکدام ازبندگانم بدیگری پناهنده نشود که من بدانم قصدش همین است جز آنکه همه وسائل آسمانی وزمینی رااز اوبگیرم وزمین رااز زیرپایش بکشم وباك ندارم بچه وادی نابودشود،

۲ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّدبن عبدالجبّار، عن ابن محبوب ، عن أبي حفص الأعشى عن عمر[و]بن خالد ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما قال : خرجت حتّى انتهيت إلى هذا الحائط فاتّكأت عليه فاذا رجلٌ عليه ثوبان أبيضان ، ينظر في تجاه وجهي ثمّ قال : ياعليّ بن الحسين مالي أراك كئيباً حزيناً ؟ أعلى الدُّنيا ؟ فرزق الله حاضر للبرّ والفاجر ، قلت : ماعلى هذا أحزن وإنّه لكما تقول قال : فعلى الآخرة ؟ فوعدٌ صادقٌ يحكم فيه ملكٌ قاهرٌ ـ أوقال : قادر ـ قلت : ماعلى هذا أحزن وإنّه لكما تقول، فقال : ممّ حزنك ؟ قلت : [ممّا] نتخوّف من فتنة ابن الزبير و مافيه النّاس قال : فضحك ، ثمّ قال : يا عليّ بن الحسين هل رأيت أحداً دعا الله فلم يجبه ؟ قلت : لا ، قال : فهل رأيت أحداً توكّل على الله فلم يكفه ؟ قلت : لا ، قال : فهل رأيت أحداً سأل الله فلم يعطه ؟ قلت : لا، ثمّ غاب عنّي.

عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ عن ابن محبوب مثله .

۲ـ ازامام علی بن الحسین(ع) فرمود، من بیرون رفتم تارسیدم باین دیوار و بر آن پشت دادم و بناگاه مردیکه دوجامه سفید دربرداشت دربرابرویم بمن نگاه میکرد، سپس گفت ای علی بن الحسین چرا تورا غمنده وحزین بینم، آیابرای دنیااست؟ که روزی خدا درآن برای هرخوشکردار و بدکار آماده است، گفتم من برای دنیا غمی ندارم زیراچنانستکه تومیگوئی گفت برای آخرت غم میخوری؟ آنها وعده ایست راست وسلطانی قاهر درآن حکمفرمااست (یاگفت سلطانی توانا) گفتم بر آن غم ندارم زیرا آنهم چنانستکه توگوئی، پس گفت غمت برای چیست؟ گفتم ازآنچه نسبت بدان بیم داریم از آشوب وفتنه ابن الزبیر و آنچه مردم درآن گرفتارند ، فرمود که او خندید وسپس گفت : ای علی بن الحسین آیا دیده ایکه کسی ازخدا خواهدواواجابت نکند؟ گفتم، نه، گفت: پس آیا دیده ای احدی برخداتوکل کند واورا کفایت نکند؟ گفتم: نه گفت آیادیده ای احدی از خدا چیزی خواهد و باو ندهد؟ گفتم: نه، سپس ازچشم نهان شد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ قوله أوقادر ـ این تردید از ثمالی یاراوی دیگراست ودراین علت گوئی ابهامی است ووجوهی دارد.

۱ـ اینکه وعده خدا راستست وشماهم بوظائف خود عملکردی ودارای مقام عصمتی وجای نگرانی نیست واین منافات ندارد که دیگران بایدغم آخرت داشته باشند ،

۲ـ غم برای امریستکه چاره ندارد ودر اینجا چاره موجوداست و آن عمل طبق دستورهای خدا و اطمینان بوعده های خدااست .

۳ ـ حزن حضرت عمیق بوده است و این منافات ندارد با حسن حزن معتدل نسبت بآخرت، «وما فیه الناس» یعنی اضطراب عموم مردم یا خصوص شیعه زیرا عبدالله بن زبیر ازآنها انتقام جنك جمل رامیکشید واو دشمن ترین مردم بودنسبت باهل بیت واو سبب انحراف زبیر ازأمیرالمؤمنین شد که فرمود همیشه زبیر باما خاندان بود تاجوجه اوبزرك ومانع شد ومشهور اینستکه پس از شهادت امام

حسین هفت‌روز ازرجب مانده سال٦٤ در روزگار یزیدبااو بخلافت‌بیعت شد و گفته‌اند چون حسین(ع) درسال ٦٤ هجرت‌شهید شد، ابن‌زبیر در مکه مردم‌را به‌پیروی خود خواند واز یزید بدگوئی کرد و اورا بفسق و گناه ومیخواری ستود ومردم تهامه وحجاز بااو بیعت کردند وچون خبر بیزید رسید حصین‌بن نمیر وروح بن‌زنباع راخواست وبا هر کدام لشکری‌پیوست ومسلم بن‌عقبه را فرمانده کل قوا ساخت وچون وداع کرد بمسلم‌چنین سفارش کرد:

ای‌مسلم هرچه اهل‌شام برای‌دشمن خود خواستند جلوآنها رامگیر واز راه مدینه برو و اگر باتو جنگیدند باآنها بجنك واگر برآنها پیروز شدی سه‌روز شهرمدینه را برلشکر حلال کن ، مسلم آمد بمدینه ودر حره‌منزلکرد واهل مدینه دربرابر او بیرون‌شدند وقشون پیاده کردند و فرمانده آنان عبدالله‌بن حنظله راهب‌بود که حنظله راغسیل الملائکه میگفتند، مسلم سه بار آنها را بتسلیم دعوت کرد و نپذیرفتند وباآنهاجنگید واهل شام غلبه کردند و عبدالله باهفتصدتن ازمهاجر وانصار کشته‌شد ومسلم واردمدینه گردید وسه روز آن‌را حلال کرد وسپس قشون رابمکه برد ونسبت‌بآنچه درکرد بود گزارش‌برای‌یزید فرستاد ومسلم لع خودش‌درراه مرد وقشون رابحصین بن‌نمیر واگزارد و آنها بمکه رسیدند و عبدالله بن زبیر با همراهان خود در مسجدالحرام متحصن شدند ، حصین منجنیق برسر کوه ابی‌قبیس نصب کرد وخانه کعبه را زیر گلوله آتشبارمنجنیق گرفت، در این میان بحصین‌بن نمیرخبر رسید که یزید لع مرده‌است واو کس‌نزد ابن‌الزبیر فرستاد و پیشنهاد آتش بس کرد اوهم پذیرفت و درها راگشود وقشون حصین بطواف خانه‌کعبه مشغول شدند، در این میان که شبی پس‌از نمازعشاء حصین درطواف بود باابن الزبیر روبروشد حصین دست اورا گرفت و در گوش او گفت میتوانی بامن بشام‌بیائی تاهمه مردم‌را به‌بیعت تودعوت کنم، زیرا کارآنها درهمست و امروز ازتو کسی‌را احق‌بخلافت نمیدانم من درآنجا مخالفی ندارم، ابن‌الزبیر دست خودرا از میان دست او کشید وفریاد کشید این میسر نیست تااینکه بهرنفر حجازی ده‌تن شامی‌بکشم، حصین گفت هر که تورا ازسیاستمداران عرب شمرده دروغ گفته من باتوراز میگویم وتوداد میزنی ، من تو را به خلافت دعوت‌میکنم وتو مرابجنك دعوت‌میکنی؟ وبا قشون‌خود بشام برگشت و گفته‌اند که اهل‌عراق ومصر وبعضی ازاهل شام باابن زبیر بیعت کردند تاپس ازجنگهائی بامروان بیعت نمودند وعراق در بیعت اوماند تاسال ۷۱هجری که عبدالملك بن‌مروان برادر اومصعب راکشت وقصر أمیرنشین کوفه راویران کرد وچون مصعب کشته شدیارانش گریختند وعبدالملك آنهارا خواست تابااو بیعت کردند وبکوفه آمد وکارعراق‌وشام‌ومصر برای‌اواستوارشدوسپس حجاج را درسال ۷۳ باتجهیزاتی‌بسوی‌ابن الزبیر گسیل داشت ودر مکه برسر اوتاخت وخانه کعبه را بمنجنیق‌بست وباو پیروزشد و اورا کشت و حجاج سر اورا برید وارونه بردار آویخت وسپس آن‌را فرودآورد ودر گورستان یهودبخاك سپرد خلافت او درحجاز وعراق ۹سال و۲۲ روز شد و۷۳ یا۲ سال عمر کرد وبعضی هم۷۰ سال گفته‌اند، مادرش‌اسماء دختر ابی‌بکر بود من گویم ظاهراینستکه ترس آن‌حضرت ازابن زبیربوده نسبت بخودو شیعه‌اش وممکنست که ترس‌او ازحجاج ودیگران بوده‌است.

فرق میان دعا و سئوال اینستکه دعا برای دفع زیان‌است وسؤال برای‌جلب نفع..

ظاهراینستکه این‌مردیکه باامام‌سخن گفته است‌یافرشته‌ای‌بوده که‌بامرخدابصورت آدمی‌درآمده‌یا مژده‌بخش بوده چون‌خضر والیاس..

۳ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عليّ بن حسّان ، عن عمّه عبدالرّحمن ابن كثير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الغنى والعزّ يجولان، فاذا ظفرا بموضع التوكّل أوطنا .

عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن محمّد بن عليّ ، عن عليّ بن حسّان مثله.

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن محبوب ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أيّما عبد أقبل قبل مايحبّ الله عزّ وجلّ أقبل الله قبل مايحبّ و من اعتصم بالله عصمه الله ومن أقبل الله قبله وعصمه لم يبال لوسقطت السّماء على الأرض أو كانت نازلة نزلت على أهل الأرض فشملتهم بليّة ، كان في حزب الله بالتقوى من كلّ بليّة ، أليس الله عزّ وجلّ يقول : «إنّ المتّقين في مقام أمين» .

۳ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: بی نیازی و عزت گردش میکنند و چون بمحل توکل رسند وطن سازند،

شرحـ ازمجلسی ره ـ این حدیث در بیان اینستکه بی نیازی وعزت ملازم باتوکلند، زیرا شخص با توکل برخدا اعتماد دارد و بمخلوق پناه نبرد واز خواری طلب نجات یابد واز مردم مستغنی گردد زیرا مقصود از غنا در اینجا بی نیازی نفس است نه توانگری بثروت ومال یا اینکه خدای سبحان اورا از آنها درحال مستغنی سازد، وبدانکه معنی توکل این نیست که از کوشیدن برای امور لازم دست کشد واز حوادث بکلی حذر نکند بلکه باید باسباب عادی توسل جوید ولی حرص ومبالغه نورزد وبر کار و کوشش خود هم اعتماد کلی نکند بلکه نظر او بخدا باشد.

محقق طوسی ره دراوصاف الاشراف گفته است مراد از توکل اینستکه بنده هرعملی کند بخدا واگذارد برای اینکه میداند خدا ازاو تواناتر ونیرومندتر است وآنچه براو قدرت دارد بهتر وکاملتر انجام میدهد سپس راضی باشد بهر آنچه کرده است وبا این حال سعی و کوشش هم درکار خود بکند و کارهای خودرا شرط وزمینه تخصیص قدرت خدا بداند بدانچه برای او میکند واینجا ظاهر میشود معنی لاجبر ولا تفویض بل أمر بین الامرین.

٤ـ ازامام صادق (ع) فرمود: هر بنده ای برود بسوی آنچه خداعزوجل دوست دارد خدا رو کند بسوی آنچه او دوست دارد، هر که بخدا پناه دهد خدا پیش پناه دهد وهر که خدا باورو کند واورا پناه دهد باکی ندارد که آسمان برزمین افتد، یا بلائی فرود آید که همه مردم زمین را فرو گیرد، او بوسیله تقوی درحزب خدا ازهر بلا محفوظ است، آیا نیست که خداعزوجل میفرماید (۵۱ـ الدخان) براستی متقیان درمقام امنی باشند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «ان المتقین فی مقام» ابن عامر و نافع میم مقام را مضمون خوانده اند یعنی اقامتگاه «امین» یعنی آسوده اند از تغییرات و آسوده اند از شیطان و غمها بیضاوی گفته آسوده اند از آفت و نقل مکان انتهی.

من گویم اکثر مفسران آن را بمقام آخرت تفسیر کرده اند و ظاهر روایت آسودگی در دنیا است و ممکنست مقصود هردو باشد وخبر هم باآن منافی نیست وشاید مراد آسودگی آنها است ازضلالت

٥ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن غير واحد ، عن عليّ بن أسباط ، عن أحمد بن عمر الحلّال ، عن عليّ بن سويد ، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : «ومن يتوكّل على الله فهو حسبه» فقال : التوكّل على الله درجات منها أن تتوكّل على الله في اُمورك كلّها ، فما فعل بك كنت عنه راضياً ، تعلم أنّه لا يألوك خيرا وفضلاً و تعلم أنّ الحكم في ذلك له ، فتوكّل على الله بتفويض ذلك إليه وثق به فيها وفي غيرها .

٦ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، جميعاً عن يحيى ابن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن معاوية بن وهب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من اُعطي ثلاثاً لم يمنع ثلاثاً : من اُعطي الدّعاء اُعطي الاجابة ومن اُعطي الشكر اُعطي الزّيادة ، ومن اُعطي التوكّل اُعطي الكفاية ثمّ قال : أتلوت كتاب الله عزّ وجلّ : « ومن يتوكّل على الله فهو حسبه» ؟ وقال: «لئن شكرتم لأزيدنّكم» ؟ و قال : «اُدعوني أستجب لكم» ؟ .

٧ ـ الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد ،عن أبي عليّ ، عن محمّد بن الحسن ، عن الحسين بن راشد ، عن الحسين بن علوان قال : كنّا في مجلس نطلب فيه العلم وقد نفدت نفقتي في بعض الأسفار فقال لي بعض أصحابنا : من تؤمّل لما قد نزل بك فقلت : فلاناً ، فقال: إذاً والله لا تسعف حاجتك ولا يبلغك

وسرگردانی فتن دردنیا و از همه آفات عقوبات در آخرت وبر این معنی حمل شود قول خدا سبحانه (٦٢ـ یونس) هلا دوستان خدا ترسی بر آنان نیست و نه غمنده شوند، زیرا ترس از گمراهی بر آنها نیست وغمی از مصائب دنیا ندارند زیرا میدانند که خوش عاقبت هستند..

٥ـ علی بن سوید گوید از امام کاظم (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (٣ـ الطلاق) هر که برخدا توکل کند اورا بس است ـ فرمود توکل برخدا درجاتی دارد یکی آنکه درهمه کار خود براو توکل کنی و هرچه باتو کند راضی باشی و بدانیکه درخیر خواهی تو کوتاهی نکند وبدانیکه اختیار با اواست. پس توکل کن برخدا بواگذاری همه اینها بوی وباو اعتماد داشته باش درآن وجز آن (یعنی درکارهای دیگران که بتو مربوط ست).

٦ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: هر که را سه چیز دادند از سه چیز دریغ نکردند، بهر که دعا دادند برایش اجابت نهادند بهر که شکر گزاری دادند باوفزونی نعمت دادند، بهر که توکل داده شد کفایت کار او عطا شد ، سپس فرمود: آیا خواندی قرآن را که (٣ـ الطلاق) و هر که توکل میکند برخدا او را بس است و فرموده (٧ـ ابراهیم) اگر شکر کنید برای شما بیفزایم وفرمود(٦٠ المؤمن) مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم.

٧ـ ازحسین بن علوان گوید مادر مجلسی بودیم که درآن دانشجو بودیم و درضمن یکی از مسافرتها هزینه من بپایان رسید ویکی ازیارانم بمن گفت برای این گرفتاری که بتو نازل شده بکه امیدواری، گفتم بفلانی، گفت بخدا دراین صورت حاجت روا نشوی، وبآرزویت نرسی و خواست تو بر

أملك ولا تنجح طلبتك ، قلت : وما علّمك رحمك الله ؟ قال : إنّ أبا عبدالله عليه السلام حدّثني أنّه قرأفي بعض الكتب أنّ الله تبارك وتعالى يقول : وعزّتي وجلالي ومجدي وارتفاعي على عرشي لأقطعنّ أمل كلّ مؤمّل [من النّاس] غيري باليأس ولأكسونّه ثوب المذلة عند النّاس ولأنحينّه من قربي ولأبعدنّه من فضلي ، أيؤمّل غيري في الشدائد ؟ ! والشدائد بيدي و يرجو غيري ويقرع بالفكر باب غيري ؟ ! وبيدي مفاتيح الأبواب وهي مغلقةٌ وبابي مفتوحٌ لمن دعاني فمن ذاالذي أمّلني لنوائبه فقطّعته دونها ؟ ! ومن ذاالذي رجاني لعظيمة فقطعت رجاءه منّي ؟! جعلت آمال عبادي عندي محفوظة فلم يرضوا بحفظي وملأت سماواتي ممّن لايملّ من تسبيحي وأمرتهم أن لايغلقوا الأبواب بيني و بين عبادي ، فلم يثقوا بقولي ألم يعلم [أنّ] من طرقته نائبة من نوائبي أنّه لايملك كشفها أحد غيري إلّا من بعد إذني ، فمالي أراه لاهياً عنّي ، أعطيته بجودي مالم يسألني ثمّ انتزعته عنه فلم يسألني ردّه و سأل غيري ؛ أفيراني أبدأ بالعطاء قبل المسألة ثمّ أسأل فلا أجيب سائلي ؟! أبخيلٌ أنا فيبخّلني عبدي أوليس الجود والكرم لي ؟! أوليس العفو والرّحمة بيدي ؟ ! أوليس أنا محلّ الآمال ؟ ! فمن يقطعها دوني ؟ أفلا يخشى المؤمّلون أن يؤمّلوا غيري ، فلو أنّ أهل سماواتي و أهل أرضي أمّلوا جميعاً ثمّ أعطيت كلّ

آورده نگردد؛ گفتم خدایت رحمت کناد از کجا دانستی؟ گفت به‌راستی امام صادق (ع) بمن باز گفت که دریکی از کتب خوانده‌است که خداتبارك وتعالی میفرمود بعزت وجلال ومجد ورفعتم وبرعرشم سوگند که محققاً آرزوی هر آرزومندی را (از مردم) که بجز خودم باشد بانومیدی میبرم وباو جامه خواری می پوشم در نزدمردم، واورا محققاً از نزدیك خود دور کنم واز فضل خود کنارزنم، آیادرسختیها امید بجز من دارد ؟ بااینکه همه سختیها بدست من است؟ بدیگری توجه دارد وبا اندیشه دردیگران زامیکوبد بااینکه کلید های هر دری بدست من است و همه درها بسته است ودر خانه من باز است برای هر که دعا کند، کیست که در گرفتاریهای خود بمن آرزومند است ومن راه آنها را براو بریده‌ام کیست برای امر بزرگی بمن امیدوارشده ومن امید اورا بریده‌ام، من آرزوهای بندگانم را نزد خودم نگهداشته‌ام و آنان به نگهداری من رضایت ندادند و آسمانهای خودرا پر کردم از کسانیکه از تسبیح من خسته و گرفته نشوند و بآنها فرمان دادم که درهای میان من ومیان بنده‌ها را نبندند وبگفته من اعتماد نکردند، آیا نمی‌دانید هر که گرفتار یکی از پیش آمدهای بدمن شد احدی جز من نتواند آن را برطرف کند جز باجازه من، اورا چه‌شده که ازمن رو گردانست، بجود خودم چیزهائی باودادم که ازمن نخواسته بود سپس ازاو باز گرفتم واو از من نخواست که آنهارا باوباز گردانم وازدیگری خواست، آیا معتقدیکه من نخواسته می‌دهم وازمن بخواهند وندهم؟ آیامن بخیلم که بنده‌ام مرا بخیل میشمارد، آیاجود و کرم خاص من نیست؟ آیاعفو ورحمت به دستم نیست؟ من محل آرزوها نیستم؟ کیستکه جزمن آنهارا دریغ دارد؟ آیاآرزومندانیکه به دیگری آرزودارند نمیترسند؟ اگر همه اهل آسمانها واهل زمینم آرزو کنند وبهر کدام هرچه آرزو کنند

واحد منهم مثل ماأمثل الجميع ماانتقص من ملكي مثل عضوذرّة و كيف ينقص ملك أناقيّمه فيابؤساً للقانطين من رحمتي ويابؤساً لمن عصاني ولم يراقبني .

٨ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّدبن الحسن ، عن بعض أصحابنا ، عن عبّادبن يعقوب الرّواجني عن سعيدبن عبدالرّحمن قال : كنتُ مع موسى بن عبدالله بينبع و قد نفدت نفقتي في بعض الأسفار ،فقال لي بعض ولدالحسين عليه السلام : من تؤمّل لماقدنزل بك؟ فقلت : موسى بن عبدالله ، فقال إذاً لاتُقضى حاجتك ثمّ لاتنجح طلبتك ؛ قلت : و لم ذاك ؟ قال : لأنّي قد وجدت في بعض كتب آبائي أنّ الله عزّوجلّ يقول ـ ثمّ ذكرمثله ـ فقلت : يابن رسول الله أمل عليّ ، فأملاه عليّ ، فقلت : لاوالله ماأسأله حاجة بعد ها .

(باب الخوف والرجاء)

١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن حديد ، عن منصوربن يونس،عن الحارث بن المغيرة،أوعن أبيه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال :قلت له: ما كان في وصيّة لقمان؟ قال: كان فيهاالأعاجيب و كان أعجب ما كان فيها أن قال لابنه : خف الله عزّ و جلّ خيفة لوجئته ببرّ

بدهم ازملك من كم نشود باندازه عضو يك مورچه، چگونه ملكى كم شود كه من سرپرست آنم ؟ افسوس و دريغ بر آنانكه از رحمت من نوميدند و افسوس بر كسيكه مرا نا فرمانى كند و مرا منظور ندارد .

٨ـ ازسعيدبن عبدالرحمن كه گويد من باموسى بن عبدالله درينبع بودم ونفقه من دريكى ازسفر هاتمام شده بوديكى ازفرزندان حسين(ع)بمن گفت براى رفع اين گرفتارى بكه اميدوارى؟ گفتم بموسى بن عبدالله، گفت در اين صورت حاجت روانيستى و كامياب نشوى ، گفتم براى چه؟ گفت براى آنكه من در يكى از كتب پدرانم ديده‌ام كه خدا عزوجل ميفرمايد و مانند همان حديث ٧ را بيان كرد ، من گفتم يابن رسول الله آنرا براى من بگو تابنويسم وآن را برمن املاء كرد من گفتم، نه بخدا پس از اين ازاو حاجتى نخواهم.

(باب)

خوف و رجاء

١ـ ازحارث بن مغيره يا پدرش ازامام صادق(ع) گويد باو گفتم: دروصيت لقمان چه بود؟ فرمود درآن مطالب شگفت انگيز بسيار بود و عجب‌تر ازهمه اين بود كه بپسرش گفت: از خدا عزوجل چنان بترس كه اگر همه كردار نيك جن وانس را بياورى عذابت ميكند وچنان باو اميدوارباش كه اگرهمه

الثقلين لعذّبك وارجُ الله رجاء لوجئته بذنوب الثقلين لرحمك ثمّ قال أبوعبدالله عليه السلام: كان أبي يقول: إنّه ليس من عبد مؤمن إلّا[و]في قلبه نوران: نورخيفة و نور رجاء، لووزن هذا لم يزد على هذا ولو وزن هذا لم‌يزد على هذا.

گناه جن و انس را هم‌بیاوری بتورحم میکند، سپس امام صادق(ع) فرمود، پدرم بارها میفرمودبراستی هیچ‌بنده‌مؤمن نیست جزآنکه دردلش دونور است نورترس ازخدا ونور امید که اگراینرا وزن کنند ازآن بیش‌نیست واگر آن‌راوزن کنند ازاین بیش نیست.

شرح- ازمجلسی ره- «الاعاجیب» جمع‌اعجوبه‌است وآن چیزیستکه حسن یاقبحش تورابعجب آورد ودر اینجامقصود اولی‌است ودلالت دارد براینکه خوبست خوف ورجاء هردو بحد کمال باشند و باهم منافاتی ندارند. زیراملاحظه وسعت رحمت‌خدا وغنا وجودش ولطف اوببنده‌هایش مایه‌امیداست وتوجه بسختی عذابش وتهدیداتیکه ببنده‌های گنه‌گارش کرده مایه ترس وبیم است با اینکه سبب ترس به‌نقص عبد وتقصیر و بدکرداری وقصور او ازقرب ووصال برگردد واز فرورفتن او درآنچه موجب خسران ووبال است واسباب امیدواری‌برگردد بلطف‌ورحمت‌خداوعفو او وآمرزش و وفور احسان حضرت‌او و هردو درنهایت کمال‌هستند، بعضی‌از دانشمندان گفته‌اند هرچه ازخوش‌آمد و بد آمد باتو برخورد کنند یادر حال‌باشند ویا درگذشته ویادرآینده آنچه از گذشته بیادت‌آید ذکر گویند وآنچه درحال باشد ادراك وآنچه درآینده باشد وبر دلت تسلط‌دارد انتظار وتوقع باشد اگرآن‌انتظار نسبت ببدی‌باشددردی‌دردل‌آرد که‌آن‌راترس‌ونگرانی گویندواگر دلخواه‌باشدازانتظار او لذتی دردل پدیدآید که امیدش خوانند واگر برای این توقع اسباب آماده‌باشد امیدصادق‌باشدو اگراسباب آن‌آماده نباشد وصرف آرزوباشد غرور وحمق برآن صادقتر باشد ازامید و اگروجود وعدم اسباب معلوم‌نیست آن‌را باید آرزو گفت زیرا انتظاریست بی‌مقدمه وبهر حال رجاء وخوف در موردتردیدبکاررودامابآنچه‌محقق‌الوقوع‌باشداطلاق نشوندنگویند امیدوارم‌آفتاب‌بزندیامیترسم‌آفتاب غروب کند زیراامریست قطعی.

صاحب‌دلان دانند که دنیامحل کشت‌است برای‌آخرت دل زمین این کشت‌است وایمان‌بذروطاعت آبیاری، دل‌آلوده به‌دنیا چون‌زمین شوره است که سنبل برنیارد ودرو عمل‌خیر ندارد بی تخم ایمان امیدی به‌درو درآخرت نیست ایمان دردل ناپاك واخلاق بدکمتر شود که سودی دهد چنانچه تخم در شوره‌زار، سزااست امیدبنده بآمرزش‌خدا باامید زارع‌سنجیده شود هر که درزمین تخم‌خوب‌کارد وآن را رعایت کند، بوقت آب دهد دوجین نماید ودفع‌آفات کند و در پرتو رحمت خدا از صاعقه وآفات سماویه محفوظش‌داند تاثمر دهد وبرسد امیدوار شمرده‌شود واگر تخمی درزمین سخت‌شوره‌زار پاشد که آب برندارد وآن‌را رعایت‌نکند وانتظار بروثمر خوب برد انتظاراو حمق وغرور است نه‌امید و اگر بذررادرزمین خوب بی‌آب بپاشدبانتظاربارانآرزومنداست نه‌امیدوار پس امیدواری‌درجائیستکه همه‌اسباب ومقدمات‌مطلوب‌آماده‌باشد تاآنجاکه‌دراختیاربنده‌است وقبول وعیوب نامعلوم عمل‌رابخدا واگذارد، چون‌بنده‌تخم‌ایمان دردل پاشد وبآب طاعتش آبیاری کند ودل رااز خار وخاشاك اخلاق بد پاك کندوانتظارفضل‌خدابرد که‌تامرك‌اورابرایمان‌ثابت داردوعاقبت بخیرشود و درك آمرزش حق کند

٢ ـ محمّدُ بن الحسن ، عن سهل بن زياد ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمّار قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : يا إسحاق خف الله كأنّك تراه وإن كنت لاتراه فانّه يراك ، فان كنت ترى أنّه لايراك فقد كفرت ، وإن كنت تعلم أنّه يراك ثمّ برزت له بالمعصية فقد جعلته من أهون النّاظرين عليك .

٣ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن الهيثم بن واقد قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : من خاف الله أخاف الله منه كلّ شيء ، ومن لم يخف الله أخافه الله من كلّ شيء .

٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن حمزة بن عبدالله الجعفري عن جميل بن درّاج ، عن أبي حمزة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : من عرف الله خاف الله و من خاف الله سخت نفسه عن الدّنيا .

٥ ـ عنه ، عن ابن أبي نجران ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : قومٌ يعملون بالمعاصي ويقولون نرجو ، فلا يزالون كذلك حتّى يأتيهم الموت ، فقال : هؤلاء قومٌ يترجّحون في الأمانيّ ، كذبوا ، ليسوا براجين ، إنّ من رجا شيئاً طلبه و من خاف من شيء هرب منه .

٦ ـ ورواد عليُّ بن محمّد ، رفعه قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ قوماً من مواليك يُلمّون

انتظارش امیدواری باشد واین انتظار درذات خود پسندیده‌است و باعث بر مواظبت و قیام بمقتضای ایمانست درتکمیل اسباب مغفرت وادامه‌آن تاهنگام مردن.

۲ـ از اسحاق بن عمار گوید : امام صادق (ع) باو فرمود: ای اسحاق از خدا بترس تا گویا او را بچشم می‌بینی و اگر تو او را نبینی او تو را می‌بیند و اگر معتقدی تو را نمی بیند محققاً کافری و اگر معتقدی‌تو رامی‌بیند و در برابر او گناه میکنی اورا پست‌ترین‌ناظران‌برخودساخته‌ای.

۳ـ ازامام صادق (ع) که میفرمود هر کس ازخداترسد، خدا هرچیز رااز او بترساند وهر که ازخدا نترسد، خدا اورا از هرچیز بترساند.

٤ـ فرمود هر که خدارا شناسد ازاو ترسد وهر که از خداترسد دل ازدنیا بر کند.

٥ـ از ابن‌ابی‌نجران‌از کسیکه‌نامش‌رابرد، گوید بامام‌صادق (ع) گفتم، مردمی گناه میکنند و میگویند، امیدواریم وپیوسته چنین‌هستند تامرگشان رسد، درپاسخ فرمود: اینان مردمی‌باشند که دل بآرزوهای بی‌جا خوش کنند دروغ گویند، امیدوار نیستند، هر که امید چیزی‌را دارد آن‌را خواهدو جوید وهر که ازچیزی ترسد ازآن گریزد.

٦ـ ازعلی بن محمد که حدیث رابرده‌تاامام گوید بامام‌صادق (ع) گفتم براستی‌جمعی‌ازدوستانت

بالمعاصي ويقولون نرجو، فقال: كذبوا ليسوا لنا بموال، أُولئك قوم ترجّحت بهم الأماني، من رجا شيئاً عمل له ومن خاف من شيء هرب منه.

٧ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن بعض أصحابه، عن صالح بن حمزة رفعه قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إنّ من العبادة شدّة الخوف من الله عزّ وجلّ يقول الله: «إنّما يخشى الله من عباده العلماء» وقال جلّ ثناؤه: «فلا تخشوا النّاس واخشون» وقال تبارك و تعالى: «ومن يتّق الله يجعل له مخرجاً»، قال: وقال أبو عبدالله عليه السلام: إنّ حبّ الشرف والذكر لا يكونان في قلب الخائف الراهب.

٨ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن الحسن بن الحسين، عن محمّد بن سنان، عن أبي سعيد المكاري، عن أبي حمزة الثمالي، عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما [قال:] قال: إنّ رجلاً، ركب البحر بأهله فكسر بهم، فلم ينج ممّن كان في السفينة إلّا امرأة الرجل، فانّها نجت على لوح من ألواح السفينة حتّى ألجأت على جزيرة من جزائر البحر

بگناهان اندرشوند و میگویند ما امیدواریم، فرمود: دروغ میگویند دوستان و پیروان ما نیستند آنان مردمی هستند بآرزوهای بی‌جا دل خوشند، هر که بچیزی امیددارد برای آن کار کند و هر که ازچیزی ترسد از آن گریزد،

٧ـ ازامام صادق(ع) که‌فرمود: براستی از عبادت است سخت‌ترسیدن از خداعزوجل، خدا میفرماید(٢٨ـفاطر) همانا دانشمندانند که ازخداترسانند وخداجل‌شأنه فرماید(٤٤ـ المائده)ازمردم نترسید واز من بترسیدـ و فرموده تبارك و تعالی (٢ـ الطلاق) هر که بترسد از خدا برای او گشایشی مقرر سازد گوید: که امام‌صادق (ع) فرمود: براستی حب بزرك‌منشی و شهرت‌دردل‌شخص ترسان وهراسان نیست.

شرحـ ازمحقق طوسی‌است که در اوصاف الاشراف بطور خلاصه گوید خوف وخشیت گرچه درلغت یکمعنی دارند ولی‌نزد صاحب‌دلان میان آنهاجدائی است زیراخوف نگرانی دل‌است از انتظار بدی و کیفر که بسبب احتمال ارتکاب‌خلاف و ترك طاعت‌باشد و برای‌بیشتر مردم حاصل‌است‌واگرچه مراتب بسیاری‌دارد ومرتبه عالی‌آن برای اندکی باشد وخشیت حالتی است در نفس که از شعور به بزرگواری حق خیزد واز هیبت وخوف محجوبیت وحرمان واین حال دست ندهد مگربرای کسیکه مطلع‌شود برجلال کبریاء وبچشد لذت تقرب راواز این‌راه استکه فرماید **همانا دانشمندانند که از خدا ترسانند.**

٨ـ ازعلی بن‌الحسین (ع) که فرمود: مردی خاندان خودرا بکشتی سوار کرد وبه دریااندرشد وکشتی آنهاشکست واز سرنشینان کشتی جزهمسر آنمرد نجات‌نیافت، او برتخته پاره‌ای از کشتی برنشست وموجش بیکی ازجزیره‌ها برد درآن جزیره مردی راهزن بود که همه کارهای ناشایسته را

وكان في تلك الجزيرة رجلٌ يقطع الطريق ولم يدع لله حرمة إلّا انتهكها فلم يعلم إلّا والمرأة قائمة على رأسه ، فرفع رأسه إليها فقال : إنسيّة أم جنّيّة ؟ فقالت : إنسيّة ، فلم يكلّمها كلمة حتّى جلس منها مجلس الرّجل من أهله ، فلمّا أن همّ بها اضطربت ، فقال لها : مالك تضطربين ؟ فقالت : أفرق من هذا ـ وأومأت بيدها إلى السّماء ـ قال : فصنعت من هذا شيئاً ؟ قالت : لاوعزّته ، قال : فأنت تفرقين منه هذا الفرق ولم تصنعي من هذا شيئاً وإنّما أستكرهك استكراهاً فأنا والله أولى بهذا الفرق والخوف وأحقّ منك ، قال : فقام ولم يحدث شيئاً ورجع إلى أهله وليست له همّة إلّا التوبة والمراجعة ، فبينا هو يمشي إذ صادفه راهبٌ يمشي في الطريق فحميت عليهما الشمس فقال الراهب للشابّ : ادع الله يظلّنا بغمامة ، فقد حميت علينا الشمس فقال الشّابّ : ما أعلم أنّ لي عند ربّي حسنة فأتجاسر على أن أسأله شيئاً ، قال : فأدعو أنا وتؤمّن أنت ؟ قال نعم فأقبل الرّاهب يدعو والشّابّ يؤمّن ، فما كان بأسرع من أن أظلّتهما غمامة ، فمشيا تحتها ملياً من النهار ثمّ تفرّقت الجادّة جادّتين فأخذ الشابّ في واحدة و أخذ الراهب في واحدة فاذا السحابة مع الشابّ ، فقال الراهب: أنت خيرٌ منّي، لك استجيب ولم يُستجب لي فأخبرني ما قصّتك ؟ فأخبره بخبر المرأة فقال : غُفر لك ما مضى حيث دخلك الخوف

کرده و همه غدقن های خدا را شکسته بود چیزی ندانست جزاینکه آن زن بالای سرش آمد و ایستاد، سربسوی او برداشت و گفت آدمیزاده هستی یاپری ، گفت آدمیزاده‌ام ، با اوسخنی نگفت و باو درآویخت ومیان دورانش نشست بمانند شوهری بازن خود و چون آهنك او کرد آن زن بخود لرزید آن‌راهزن گفت: چرا برخود میلرزی؟ درپاسخش گفت ازاین میترسم بادست اشاره بآسمان کرد آنمرد گفت، چنین کاری کرده‌ای؟ گفت نه بعزت اوسوگند، مرد راهزن گفت توچنین از خدامیترسی بااینکه از این کار هیچ نکردی ومن اکنون تورا بزور برآن داشتم بخدا که من خود سزاوارترم بدین ترس وهراس ازتو شایسته‌ترم، فرمود: کاری نکرده برخاست ونزد خاندان خوددرفت وهمتی جز توبه‌و بازگشت نداشت، دراین میان که میرفت راهبی رهگذر بااو برخورد وبهمراه هم میرفتند وآفتاب آنها راداغ کرد، راهب بآن‌جوان گفت دعا کن تاخدا باابری سایه برما اندازد، آفتاب مارا میسوزاند ، آن‌جوان گفت من برای خود دردرگاه خدا حسنه‌ای نمی‌دانم که دلیری کنم و از او چیزی خواهم ، راهب گفت پس من دعا کنم و تو آمین بگو گفت بسیارخوب وراهب شروع به‌دعا کرد و جوان آمین میگفت وچه زود ابری برآنها سایه انداخت وزیر سایه آن مقدار بسیاری ازروز راه رفتند تاراه آنها جداشد ودوراه شد وآن جوان ازیك راه رفت وراهب ازیکی دیگر بناگاه آن‌ابر بالای سرآن‌جوان رفت: راهب گفت تو ازمن بهتری برای‌تو دعااجابت شده وبرای من‌اجابت نشده، داستان خوددرا بمن بگو اوخبر آن‌زن راگزارش داد، باو گفت آنچه گناه درگذشته کرده‌ای برایت آمرزیده شده‌برای

فانظر كيف تكون فيما تستقبل .

٩ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن النعمان ، عن حمزة بن حمران ، قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ ممّا حفظ من خطب النبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال : يا أيّها النّاس إنّ لكم معالم فانتهوا إلى معالمكم وإنّ لكم نهاية فانتهوا إلى نهايتكم ألا إنّ المؤمن يعمل بين مخافتين : بين أجل قد مضى لايدري ماالله صانع فيه و بين أجل قد بقي لايدري ماالله قاض فيه فليأخذ العبد المؤمن من نفسه لنفسه ومن دنياه لآخرته وفي الشيبة قبل الكبر وفي الحياة قبل الممات فوالذي نفس محمّد بيده مابعد الدّنيا من مستعتب ومابعد هامن دار إلّا الجنّة أوالنار .

١٠ ـ عنه ، عن أحمد ، عن ابن محبوب ، عن داود الرقّي، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «ولمن خاف مقام ربّه جنّتان» قال : من علم أنّ الله يراه ويسمع مايقول و يعلم ما يعمله من خير أو شرّ فيحجزه ذلك عن القبيح من الأعمال فذلك الذي خاف مقام ربّه و نهى النفس عن الهوى .

١١ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن سنان ، عن ابن مسكان ، عن الحسن بن أبي سارة قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : لايكون المؤمن مؤمناً حتّى يكون خائفاً راجياً ، ولايكون خائفاً راجياً حتّى يكون عاملاً لمايخاف ويرجو .

ترسیکه بدلت افتاده بایدبنگری درآینده چونی؟

۹ـ امام صادق(ع) میفرمود از سخن‌رانیهای پیغمبر که ضبط شده‌اینستکه فرموده :

أیامردم شمارا نشانه‌ها است به‌نشانه‌های خودبرسید و براستی برای‌شما پایانی است بپایان خود برسید هلاکه مؤمن میان دوترس کار کند میان عمر گذشته‌ایکه نداند خدا درآن چه کند و میان عمر مانده‌ای که نداند خدا برای او درآن چه‌مقدر کرده‌است، باید بنده مؤمن ازخود برای‌خود بر گیرد واز دنیایش برای‌دیگر سرایش واز جوانیش برای‌پیری (ازریش‌سفیدش برای‌سالخوردگی خل) ودر زندگی پیش‌از مردن بدانکه جان محمد بدست اواست پس‌ازدنیاجای عذرخواهی وتلافی نیست وپس آن‌خانه‌ای نیست جزبهشت ودوزخ.

۱۰ـ ازداود رقی ازامام‌صادق(ع) که درتفسیرقول خدا عزوجل(٤٦ـ الرحمن)وازآن هر که از مقام پروردگارش ترسد دوبهشت است فرمود: هر که بداند که خدا اورا بیند وهرچه گویدشنود و هرچه ازخوب‌وبد کند داند واین عقیده اوراازکردارزشت‌بازدارد وهم اواست که ازمقام پروردگارش ترسیده وخود راازهوا بازداشته.

۱۱ـ امام صادق(ع) میفرمود: مؤمن‌مؤمن نباشد تاترسان وامیدوار باشد و ترسان و امیدوار نباشد تاکار کند برای آنچه‌میترسد وامید دارد.

۱۲ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن فضيل بن عثمان ، عن أبي عبيدة الحذّاء ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : المؤمن بين مخافتين : ذنب قد مضى لا يدري ما صنع الله فيه وعمر قد بقي لا يدري ما يكتسب فيه من المهالك ، فهو لا يصبح إلّا خائفاً ولا يصلحه إلّا الخوف .

۱۳ - عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه ،عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان أبي عليه السلام يقول: إنّه ليس من عبد مؤمن إلّا [و]في قلبه نوران : نور خيفة ونور رجاء، لو وزن هذا لم يزد على هذا ولو وزن هذا لم يزد على هذا.

(باب)

✿(حسن الظن بالله عزوجل)✿

۱ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن داود بن كثير، عن أبي عبيدة الحذّاء ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: قال الله تبارك وتعالى: لا يتّكل العاملون على أعمالهم التي يعملونها لثوابي ، فانّهم لو اجتهدوا وأتعبوا أنفسهم ـ أعمارهم ـ في عبادتي كانوا مقصّرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي فيما يطلبون عندي من كرامتي والنعيم في

۱۲ـ از امام صادق (ع) فرمود: مؤمن میان دو ترس است گناه گذشته که نداند خدا با او چه کند و عمر مانده که نداند در آن چه مهلکه به‌دست کند و او شب را نگذراند جز ترسان و اصلاحش نکند جز ترس.

۱۳ـ فرمود پدرم بارها میفرمود راست مطلب اینستکه هیچ بنده مؤمنی نیست جز اینکه در دلش دو نور است نور ترس و نور امید ، اگر این را بکشند بر آن افزون نیست و اگر آن را بکشند بر این افزون نیست.

شرحـ چون پایه خوف و امید بر اندازه معرفت و شناسائی حق و اندازه ایمان بحقایق آخرت است و در حقیقت هر کدام پرتویست از ایمان که خود روشنی و نور دل است و بمنزله دو شعاع متقابل و متوازن از آن بتابند که برهم کم و بیشی ندارند.

(باب)

حسن ظن و خوشبینی بخدا عزوجل

۱ـ رسولخدا (ص) میفرمود که خدا تبارك وتعالی فرماید. کسانیکه برای درك ثواب از من کار میکنند بکردار خود اعتماد کنند، زیرا که آنها اگر همه عمر بکوشند و خود را در عبادت من رنج دهند بازهم تقصیرکارند و در عبادت خود بکنه بندگی من نرسند نسبت بدانچه نزد من می‌جویند از

جنّاتي ورفيع الدّرجات العلى في جواري ولكن برحمتي فليثقوا وفضلي فليرجوا وإلى حسن الظنّ بي فليطمئنّوا ، فانّ رحمتي عند ذلك تدركهم ، ومنّي يبلّغهم رضواني ، ومغفرتي تلبسهم عفوي فانّي أنا الله الرحمن الرحيم وبذلك تسمّيت .

۲ ـ ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن بريد بن معاوية ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : وجدنا في كتاب علي عليه السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ـ و هو على منبره ـ والذي لا إله إلّا هو ما اُعطي مؤمن قطّ خير الدنيا والآخرة إلّا بحسن ظنّه بالله ورجائه له و حسن خُلقه والكفّ عن اغتياب المؤمنين والذي لا إله إلّا هو ، لا يعذّب الله مؤمناً بعد التوبة والاستغفار إلّا بسوء ظنّه بالله و تقصيره من رجائه وسوء خُلقه واغتيابه للمؤمنين والذي لا إله إلّا هو لا يحسن ظنّ عبد مؤمن

کرامت من و نعمتم در بهشتم و درجات بلندیکه درجوار من است ولی باید به‌رحمت من اعتماد کنند و بفضل من امیدوار باشند و بخوش بینی نسبت بمن اعتماد کنند زیرا در این صورت رحمت من آنها را در یابد و بخشش من بآنها برسد بارضوانم و آمرزش من آنهارا در پوشد بعفو من زیرا منم خدای بخشاینده ومهربان و بدان نامیده شدم.

شرحـ ازمجلسی ره ـ گفته‌اند معنی حسن ظن بخدا اینستکه:

۱ـ هنگام طلب آمرزش خوشبین باشد که اورا میآمرزد.

۲ـ چون توبه وبازگشت بخدا کند بداند که خدا ازاو پذیرا است.

۳ـ چون ازروی حقیقت به‌درگاه خدا دعا کند بداند که خدا اجابت میکند.

٤ـ چون ازخدا نسبت بکاری کفایت واعانت خواهد بداند که خدا اورا کفایت میکند ـ زیرا این صفات پدیدار نشود جز بوسیله حسن ظن بخدا.

۵ـ چون کاری برای خدا کند بداند که خدا آنرا قبول میکند. و سزا است آمرزشجو و توبه کار ودعا کن وعامل این اعمال را بایقین باجابت طبق وعده درست خدا انجام دهد زیرا خدا وعده قطعی نسبت بآنها داده است ولی اگر این کارها را بکند و گمان برد قبول نیست و سودی ندارد این نومیدی از در رحمت خدا است که خود گناه بزرگی است و اما گمان آمرزش با اصرار بگناه و گمان ثواب با ترك اعمال نادانی و غرور است که پیروی از مذهب مرجئه میشود ، زیرا گمان ترجیح یك طرف است برای دلیل موجودی و اگر بی دلیل باشد صرف غرور و تمنا است (از شرح حدیث ۲)

۲ـ ازامام باقر(ع) که فرمود، در کتاب علی یافتیم که رسولخدا (ص) بر منبر خود فرموده است، سوگند بدانکه نیست شایسته پرستشی جزاو بهیچ مؤمنی هرگز خیردنیا وآخرت داده نشده جز بوسیله حسن ظن او بخدا وامیدواری او وخوش خلقی او وخودداری از بدگوئی و غیبت مؤمنان و سوگند بدانکه جزاو شایسته پرستشی نیست خداهیچ مؤمنی را پس از توبه واستغفار عذاب نکند جز بخاطر بدگمانی او بخدا وتقصیر درامیدواری و بدخلقی وغیبت از مؤمنین ، سوگند بدانکه نیست

بالله إلّا كان الله عند ظنّ عبده المؤمن لأنّ الله كريم ، بيده الخيرات ، يستحيي أن يكون عبده المؤمن قد أحسن به الظنّ ثمّ يُخلف ظنّه ورجاءه ، فأحسنوا بالله الظنّ وارغبوا إليه .

٣ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ، عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال : أحسن الظنّ بالله فانّ الله عزّ وجلّ يقول : أنا عند ظنّ عبدي المؤمن بي ، إن خيراً فخيراً وإن شرّاً فشرّاً .

٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمّد ، عن المنقري ، عن سفيان بن عيينة قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : حسن الظنّ بالله أن لا ترجو إلّا الله ولا تخاف إلّا ذنبك .

((باب))

☆(الاعتراف بالتقصير)☆

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن سعد بن أبي خلف ، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : قال لبعض ولده : يا بنيّ عليك بالجدّ لا تخرجنّ نفسك من حدّ التقصير في عبادة الله عزّ وجلّ وطاعته ، فانّ الله لا يُعبد حقّ عبادته .

٢ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن بعض العراقيّين ، عن محمّد بن المثنّى الحضرميّ ، عن أبيه ، عن عثمان بن زيد ، عن جابر قال : قال لي أبو جعفر عليه السلام : يا جابر لا أخرجك الله من النقص و[لا] التقصير .

شایسته پرستشی جزاو هیچ بنده‌مؤمنی خوشگمانی بخدا نکند جز آنکه خدا باندازه آن بااورفتار کند زیرا خدا کریم‌است و هرچیزی به‌دست اواست و شرم دارد که‌بنده مؤمنش گمان خوبی باوببردو او گمان وامید اورا برنیاورد، بخدا خوشگمانی کنید وباو رغبت‌نمائید.

٣ـ امام رضا(ع) فرمود: بخدا خوش گمان باش، زیرا خداعزوجل میفرماید: من باگمان بنده مؤمن خودهمراهم اگرخوبست خوب پیش آید و اگر بداست بد پیش آید.

٤ ـ امام صادق (ع) میفرمود : خوشبینی بخدا اینستکه امید نداشته باشی جز بخدا و نترسی جز از گناهت .

(باب ـ اعتراف بتقصیر)

١ـ از امام کاظم (ع) که فرمود بیکی از فرزندانش ، ای پسر جانم ، بر تو باد بکوشش مبادا خود را در عبادت و طاعت خدا عزوجل بی تقصیر دانی، زیرا خدا چنانچه شایدش پرستش‌نشود

٢ـ ازجابر که امام باقر (ع) بمن فرمود: ای جابر، خدایت ازکاستی وتقصیر بیرون‌مبراد .

٣ ـ عنه ، عن ابن فضّال ، عن الحسن بن الجهم قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول : إنّ رجلاً في بني إسرائيل عبدالله أربعين سنة ثمّ قرّب قرباناً فلم يقبل منه ، فقال لنفسه : ما اُتيت إلاّ منك و ما الذّنب إلاّ لك ، قال : فأوحى الله تبارك و تعالى إليه : ذمّك لنفسك أفضل من عبادتك أربعين سنة .

٤ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن عيسى بن أيّوب ، عن عليّ بن مهزيار ، عن الفضل بن يونس عن أبي الحسن عليه السلام قال : قال : أكثر من أن تقول : اللّهمّ لاتجعلني من المعارين ولاتُخرجني من التقصير ، قال : قلت : أمّا المعارون فقد عرفت أنّ الرّجل يعار الدّين ثمّ يخرج منه ، فما معنى لاتخرجني من التقصير؟ فقال : كلّ عمل تريد به الله عزّ وجلّ فكن فيه مقصّراً عند نفسك فانّ النّاس كلّهم في أعمالهم فيما بينهم وبين الله مقصّرون إلاّ من عصمه الله عزّ و جلّ .

(باب)

☆(الطاعة و التقوى)☆

١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن محمّد أخي عبد السلام ، عن

شرحـ ازمجلسی ره ـ «لاأخرجك الله» یعنی خدایت توفیق دهد که همیشه عبادت خود را ناقص شماری وخود را مقصردانی .

٣ ـ ابوالحسن (ع) میفرمود: مردی دربنی اسرائیل چهل سال خدا راعبادت کرد وسپس یك قربانی تقدیم داشت واز او پذیرفته نشد، باخود گفت این نالایقی را از خودداری و گناه جز از تو نیست، خدا تبارك وتعالی باو وحی کرد که این نکوهشی که از خود کردی بهتر است از پرستش چهل ساله‌ات .

٤ ـ ازفضل بن یونس از ابوالحسن (ع) گوید، فرمود: بسیار بگو که بار خدایا مرا از عاریه گیران (ایمان) مدار واز مقصرشناسان خود بیرون میار ، گوید گفتم عاریه گیران ایمانرا دانستم، آن مردیستکه دین رابعاریه دارد وسپس ازآن بیرون‌رود وآنرا واگذارد ، معنی اینکه مرا از مقصران بدرمکن چیست؟ در پاسخ فرمود: هر کاری را برای خدا عزوجل کنی خود را در انجام آن مقصر دان،زیراهمه مردم‌در کردارخود میان خودشان وخدا مقصرند جز کسیکه خدایش عزوجل‌معصوم‌سازد.

شرحـ از میرداماد ره ـ معاری کسی است که اسب لخت‌سوار شود.. ومقصود ازآن در این‌جا کسی است که عبادت سرسری وبی مغز کند.

(باب‌طاعت‌وتقوی)

١ ـ از محمدبن مسلم ازامام باقر (ع)، فرمود: هرمذهبی شمارا باخود نکشاند، بخدا شیعه ما

محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: لاتذهب بكم المذاهب، فوالله ما شيعتنا إلّا من أطاع الله عزّ و جلّ.

٢ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: خطب رسول الله صلى الله عليه وآله في حجّة الوداع فقال: يا أيّها النّاس والله ما من شيء يقرّبكم من الجنّة ويباعدكم من النار إلّا و قد أمرتكم به ومامن شيء يقرّبكم من النّار ويباعدكم من الجنّة إلّا وقد نهيتكم عنه، ألا وإنّ الرّوح الأمين نفث في روعي أنّه لن تموت نفس حتّى تستكمل رزقها، فاتّقوا الله وأجملوا في الطلب ولايحمل أحدكم استبطاء شيء من الرزق أن يطلبه بغير حلّه، فانّه لايدرك ماعند الله إلّا بطاعته.

٣ ـ أبو علي الأشعري، عن محمّد بن سالم؛ وأحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، جميعاً عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال لي: ياجابر أيكتفي من ينتحل التشيّع أن يقول بحبّنا أهل البيت، فوالله ماشيعتنا إلّا من اتّقى الله وأطاعه وما كانوا يُعرفون يا جابر إلّا بالتواضع والتخشّع والأمانة و كثرة ذكر الله والصّوم والصّلاة والبرّ بالوالدين والتعاهد للجيران من الفقراء وأهل المسكنة والغارمين والأيتام وصدق الحديث وتلاوة القرآن وكفّ الألسن عن النّاس إلّا من خير؛ وكانوا اُمناء عشائرهم في الأشياء. قال جابر: فقلت: يا ابن رسول الله مانعرف اليوم أحداً بهذه الصفة، فقال: ياجابر لاتذهبنّ بك المذاهب حسب الرّجل

نيست جز كسيكه اطاعت خداعزوجل كند.

٢ ـ رسولخدا (ص) در سخنرانى حجةالوداعش فرمود: أيامردم بخدا هيچچيزى نيست كه‌شما رابيهشت نزديك واز دوزخ دور كند جز آنكه بشمافرمان دادم بدان، وهيچ چيزى نيست كه شما را به دوزخ نزديك واز بهشت دور كند جز آنكه شمارا ازآن نهى كردم، هلاروح الامين دردلم افكند كه هيچ‌دمزنى نميرد تاروزى خودرا كاملابگيرد، ازخدا بپرهيزيد ودر جستن روزى آرامى كنيد و اگر روزى يكى ازشما ديرتر رسد اورا وادارنسازد كه ازراه نامشروعش بجويد، زيرا آنچه نزدخداست جز بطاعت او دريافت نشود.

٣ ـ ازجابر ازامام باقر(ع) گويد بمن‌فرمود: اى‌جابر آياكسيكه خودرا بشيعه‌بندد همينش‌بس باشد كه دوستى ماخاندانرا دارد بخداشيعه مانباشد جز كسيكه ازخدا پرهيزد واورا فرمانبرد، شيعه هاى ماشناخته نميشوند جز به‌نشانه تواضع وخشوع و امانت‌دارى و كثرت يادخدا وروزه ونمازونيكى كردن ببدر ومادر ووارسى حال همسايگان ازدرويشان ومستمندان و بدهكاران ويتيمان و راستگوئى و خواندن قرآن ونگه داشتن‌زبان‌ازمردم جز به‌ذكرخير وآنها امين‌عشائرخوددرهرچيز، جابر گويد: من گفتم: يابن رسول‌الله امروزه ماكسى رابدينسان نشناسيم، فرمود اى‌جابر مبادا روشهاى مردم تو

أن يقول : أُحبُّ عليّاً وأتولاّه ثمّ لايكون مع ذلك فعّالاً ؟ فلوقال : إنّي أُحبُّ رسول الله ـ فرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خيرٌ من عليّ عليه السلام ـ ثمّ لايتّبع سيرته ولايعمل بسنّته مانفعه حبّه إيّاه شيئاً فاتّقوا الله و اعملوا لماعندالله ، ليس بين الله وبين أحد قرابة ، أحبُّ العباد إلى الله عزّ و جلّ [وأكرمهم عليه] أتقاهم وأعملهم بطاعته ، ياجابر والله مايتقرّب إلى الله تبارك وتعالى إلّا بالطاعة ومامعنا براءةٌ من النّار ولاعلى الله لأحد من حجّة ، من كان لله مطيعاً فهولنا ولي ّ ومن كان لله عاصياً فهولناعدوّ ؛ ماتنال ولايتنا إلّا بالعمل والورع .

٤ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ و محمّدبن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان، جميعاً ، عن ابن أبي عمير؛ عن هشام بن الحكم ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا كان يوم القيامة يقوم عنق من النّاس فياتون باب الجنّة فيضربونه ، فيقال لهم : من أنتم ؟ فيقولون : نحن أهل الصبر فيقال لهم : على ماصبرتم ؟ فيقولون : كنّا نصبر على طاعة الله ونصبر عن معاصي الله ؛ فيقول الله عزّ وجلّ صدقوا؛ أدخلوهم الجنّة وهوقول الله عزّ وجلّ : «إنّما يوفّى الصابرون أجرهم بغير حساب» .

٥ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ؛ عن محمّدبن سنان ؛ عن فضيل بن عثمان ؛ عن أبي عبيدة ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول : لايقلّ عملٌ مع تقوى و كيف يقلّ مايُتقبّل .

را باين عقيده كشند كه براى مرد همين بس باشد كه گويد من على را دوست دارم وپيرواويم وسپس با اين گفته زبانى فعال نباشد، اگر گويد من رسولخدا (ص) رادوست دارم ورسولخدا (ص) بهتر ازعلى (ع) است وسپس پيروى ازشيوه اونكند و بروش اوكار نكند دوستى او براى وى سودى ندهد، از خدا بپرهيزيد وبراى خدا كار كنيد براستى ميان خدا وكسى خويشى نيست، دوست ترين بنده ها نزد خدا عزوجل وارجمندترين شان نزد اوباتقواتر و مطيع تر آنها است نسبت باو، اى جابر بخدا نتوان نزديك شد بخداوند تبارك وتعالى جز باطاعت ، باما برات آزادى ازدوزخ نيست و احدى را بر خدا حجتى نيست، هر كه مطيع خدا است دوست ما است وهر كه نافرمان خدا است دشمن ما است نتوان بولايت ما رسيد جز باعمل وورع.

٤ـ ازهشام بن حكم ازامام صادق(ع)، فرمود چون روزقيامت شود يك دسته ازمردم برخيزند و پشت دربهشت درآيند و آنرا بكوبند بآنها گويند شما كيانيد؟ گويند ما اهل صبريم ، گويند برچه صبر كرديد؛ گويند برطاعت خدا واز نافرمانى خدا پس خداعزوجل گويد، راست گويند آنانرا ببهشت بريد و اين است معنى قول خداعزوجل (١٠ـ الزمر) همانا پرداخت شود بصابران مزدشان بى حساب.

٥ ـ اميرالمومنين بار ها ميفرمود با وجود تقوى كم بود عمل نيست ، چگونه عمل پذيرفته كم است .

٦ ـ حميد بن زياد ، عن الحسن بن محمد بن سماعة؛ عن بعض أصحابه ، عن أبان، عن عمرو بن خالد ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : يامعشر الشيعة ـ شيعة آل محمد ـ كونوا النمرقة الوسطى يرجع إليكم الغالي ويلحق بكم التالي ؛ فقال له رجل من الأنصار يقال له سعد : جعلت فداك ما الغالي ؟ قال : قوم يقولون فينا مالا نقوله في أنفسنا؛ فليس أولئك منا ولسنا منهم ؛ قال فما التالي ؟ قال: المرتاد يريد الخير ؛ يبلغه الخير يوجر عليه ثم أقبل علينا فقال: والله مامعنا من الله براءة ولا بيننا وبين الله قرابة ولا لنا على الله حجة ولا نتقرب إلى الله إلا بالطاعة؛ فمن كان منكم مطيعا لله تنفعه ولايتنا ومن كان منكم عاصيا لله لم تنفعه ولايتنا ؛ ويحكم لاتغتروا ؛ ويحكم لاتغتروا .

٧ ـ عدة من أصحابنا ؛ عن أحمد بن محمد بن خالد ؛ عن عثمان بن عيسى؛ عن مفضل بن عمر قال : كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فذكرنا الأعمال فقلت أنا: ماأضعف عملي، فقال: مه ،استغفر الله ثم قال لي: إن قليل العمل مع التقوى خير من كثير العمل بلاتقوى . قلت : كيف يكون كثير بلاتقوى؟ قال : نعم مثل الرجل يطعم طعامه ويرفق جيرانه ويوطي رحله فاذا ارتفع له الباب من الحرام دخل فيه ، فهذا العمل بلا تقوى ويكون الآخر ليس عنده فاذا ارتفع له الباب من الحرام لم يدخل فيه .

٦ـ ازعمرو بن خالد ازامام باقر(ع) كه فرمود: اى شيعه، شيعه آل محمد(ص) شما لنگر گاه ميانه باشيد تا غالى بشما برگردد وعقب مانده بشما برسد، يك مرد انصارى بنام سعد عرضكرد قربانت غالى چيست ، فرمود مردمى درباره ما چيزها گويند كه خود درباره خود نگوئيم، آنان ازما نيند وما از آنان نيستيم گفت عقب مانده كيست؟ فرمود ،آنكه دنبال خير گردد، باو خير رابرساند تامزد برد سپس روبما كرد وفرمود بخدا باما ازطرف خدا برائت ازدوزخ نيست ومارا باخدا خويشاوندى نيست وما رابرخدا حجتى نيست ما بخدا نزديك نشويم جز با اطاعت او، هر كدام از شما كه مطيع خدا باشيد ولايت ما اورا سودمند است و هر كدام شما گنهكار باشيد ولايت ما اورا سودى ندهد واى بر شما، فريب نخوريد ، واى برشما فريب نخوريد.

٧ـ ازمفضل بن عمر گويد: من نزدامام صادق(ع) بودم، گفتگوى عمل را كرديم، من گفتم: چه بسيار كم است عمل من، فرمود خاموش شو، ازخدا آمرزش بخواه، سپس بمن فرمود: كم كار با تقوى به از پركار بى تقوى است، گفتم چگونه، پركار بى تقوى است فرمود: چراچون مرديكه نانده است و با همسايه ها ميسازد ورفت وآمد دارد وچون دري ازحرام براو بازشود بدان درآيد ، اين كار بى تقوى است و ديگرى هست كه اين ها را ندارد ولى چون درى از حرام بروى او گشوده شود درآن درنيايد و خودداري كند.

٨ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن أبي داود المسترقّ ، عن محسن الميثمي ، عن يعقوب ابن شعيب قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : ما نقل الله عزّ و جلّ عبداً من ذلّ المعاصي إلى عزّ التقوى إلاّ أغناه من غير مال وأعزّه من غير عشيرة وآنسه من غير بشر .

(باب الورع)

١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي المغرا ، عن زيد الشحّام ، عن عمرو بن سعيد بن هلال الثقفي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : إنّي لاألقاك إلّا في السنين فأخبرني بشيء آخذبه ، فقال : اُوصيك بتقوى الله والورع والاجتهاد و اعلم أنّه لاينفع اجتهاد لاورع فيه .

٢ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن الحسن بن محبوب ، عن حديد بن حكيم قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : اتّقوا الله وصونوا دينكم بالورع .

٣ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن صفوان بن يحيى ، عن يزيد بن خليفة قال : وعظنا أبو عبدالله عليه السلام فأمر وزهّد ، ثمّ قال : عليكم بالورع فانّه لا ينال ما عند الله إلّا بالورع .

٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن ابن فضّال ، عن أبي جميلة ، عن ابن أبي يعفور ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لاينفع اجتهاد لاورع فيه .

٨ـ امام صادق (ع) ميفرمود خداعزوجل هيچ بنده‌اى را ازخوارى گنهكارى بعزت تقوى منتقل نكند جزاينكه بى‌دارائى اورا بى‌نياز سازد وبى‌عشيره عزيز گرداند وبى‌همنشين اورا مـأنوس سازد (يعنى اورا باخود انس‌دهد) .

(باب ورع)

١ـ ازعمرو بن سعيد بن هلال ثقفى گويد بامام صادق(ع) گفتم : من چندسال يكبار بشما برخورم چيزى بمن بگو كه بدان كار كنم فرمود بتو سفارش كنم بتقوى از خدا وورع و كوشش و بدانكه كوشش بى‌ورع سود ندهد.

٢ـ امام صادق(ع) ميفرمود: ازخدا پرهيز كنيد ودين خودرا باورع نگهداريد.

٣ـ ازيزيد بن خليفه گفت امام صادق (ع) بمانند داد، دستورداد وما را بزهد واداشت و سپس فرمود برشما بادبورع زيرا بدانچه نزد خدااست نتوان رسيدجز بوسيله‌ورع.

٤ـ ازامام صادق(ع)، فرمود: كوشش بى‌ورع سودنبخشد.

٥ ـ عنه عن أبيه ، عن فضالة بن أيوب، عن الحسن بن زياد الصيقل ، عن فضيل بن يسار قال: قال ابوجعفر عليه السلام : إنّ أشدّ العبادة الورع .

٦ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ، عن حنان ابن سدير قال : قال أبو الصباح الكناني لأبي عبدالله عليه السلام : ما نلقى من الناس فيك ؟ ! فقال أبو عبدالله عليه السلام: وما الذي تلقى من الناس فيّ؟ فقال: لا يزال يكون بيننا وبين الرّجل الكلام فيقول جعفريّ خبيث ، فقال : يعيّركم الناس بي؟ فقال له أبو الصباح : نعم قال : فقال : ما أقلّ والله من يتّبع جعفراً منكم، إنّما أصحابي من اشتدّ ورعه، وعمل لخالقه ، ورجا ثوابه، فهؤلاء أصحابي.

٧ ـ حنان بن سدير ، عن أبي سارة الغزّال ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال الله عزّ وجلّ: ابن آدم اجتنب ما حرّمت عليك ، تكن من أورع الناس .

٨ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ و عليّ بن محمّد ، عن القاسم بن محمّد ، عن سليمان المنقري عن حفص بن غياث قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الورع من النّاس ؛ فقال: الذي يتورّع عن محارم الله عزّ و جلّ .

٩ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن النعمان ، عن أبي اُسامة قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : عليك بتقوى الله والورع والاجتهاد و صدق الحديث و أداء الأمانة وحسن الخلق وحسن الجوار و كونوا دعاة إلى أنفسكم بغير ألسنتكم و كونوا زيناً ولا تكونوا

٥ـ ازامام باقر(ع)، فرمود: سخت‌ترين عبادت ورع است.

٦ـ ابوالصباح كنانى بامام صادق(ع) عرضكرد: ماازمردم چه‌ها بينيم درباره شما؟ امام صادق (ع) فرمود: چيست آنچه ازمردم درباره من بينى ؟ گفت هميشه ميان‌ما ومردى گفتگوشود واوميگويد جعفرى‌خبيث، پس فرمود كه مردم شمارا بمن نسبت دهند و از شما بمن تعيير كنند ؟ ابوالصباح گفت آرى فرمود: بخدا چه كم ازشما پيروجعفر هستند همانااصحاب من كسى‌استكه ورع‌شديددارد وبراى آفريننده‌خودكار كند واميد ثواب اورا دارد، اينانند ياران‌من .

٧ـ ازامام باقر(ع) كه فرمود: خداعزوجل‌فرمايد: اى‌آدميزاده ازآنچه برتو حرام كردم كناره كن تااز پارساترين مردم باشى .

٨ـ ازحفص بن‌غياث گويد: ازامام صادق پرسيدم پارساترين‌مردم كيست؟ فرمود آنكه ازهرچه خداعزوجل حرام كرده است برحذر باشد.

٩ـ ازابى اسامه كه‌شنيدم امام‌صادق (ع) ميفرمود: برتو باد بتقوى ازخدا وبپارسائى‌و كوشش، و راستگوئى و امانت‌پردازى و خوش اخلاقى وخوش همسايگى، شما بى‌زبان بسوى خوددعوت كنيدو

شيناً ، وعليكم بطول الركوع والسجود ؛ فانّ أحدكم إذا طال الركوع والسجود هتف إبليس من خلفه وقال : ياويله أطاع وعصيت وسجد وأبيت .

١٠ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن أبي زيد ، عن أبيه قال : كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فدخل عيسى بن عبدالله القمّي فرحّب به وقرّب من مجلسه ، ثم قال : يا عيسى بن عبدالله ليس منّا - ولا كرامة - من كان في مصرٍ فيه مائة ألف أويزيدون و كان في ذلك المصر أحدٌ أورع منه .

١١ - عنه ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن أبي كهمس عن عمرو بن سعيد بن هلال قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام أوصني ، قال أُوصيك بتقوى الله والورع والاجتهاد واعلم أنّه لاينفع اجتهاد لاورع فيه .

١٢ - عنه ، عن أحمد بن محمّد ؛ عن عليّ بن الحكم ؛ عن سيف بن عميرة ، عن أبي الصباح الكناني ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : أعينونا بالورع ؛ فانّه من لقي الله عزّ وجلّ منكم بالورع كان له عندالله فرجاً ، و إنّ الله عزّ و جل يقول : «من يطع الله و رسوله فأُولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيّين والصدّيقين والشهداء والصالحين وحسن أُولئك رفيقا» فمنّا النبيّ ومنّا الصديق

زبور مذهب باشيد نه ننك آن، برشماباد بدرازى ركوع وسجود، زيراهر كدام شما ركوع وسجودرابه درازا كشد ابليس ازدنبالش بفريادآيد وگويد، واى برمن آدمى فرمان برد ومن نافرمانى كردم، اوسجده كرد ومن سرباززدم.

١٠- ازعلى بن ابى زيد ازپدرش گفت من نزد امام صادق(ع) بودم كه عيسى بن عبدالله قمى نزد اوآمد و باو خوش آمد گفت واورا نزد خودنشانيد و سپس فرمود : اى عيسى بن عبدالله، ازمانيست و ارجمندى ندارد كسيكه درشهرى باشد كه ١٠٠ هزاروائدى در آن هستند ويكى درآنشهر ازاوپارسا تر باشد (يعنى ازمخالفان مذهب شيعه زيرا خودشيعه شايد كه برهم برترى داشته باشند).

١١- ازعمرو بن سعيد بن هلال كه بامام صادق(ع) گفتم بمن سفارشى كن، فرمود: تو راسفارش كنم بتقوى نسبت بخدا وبپارسائى و كوشش وبدانكه كوشش بى پارسائى سود ندهد.

١٢- ازابى الصباح كنانى ازامام باقر (ع) كه فرمود. مارا باپارسائى يارى دهيد، زيرا هر كدام شما خداعزوجل را بپارسائى برخورد كند اورا نزد خدا گشايش باشد وبراستى خداعزوجل فرمايد (٦٩- النساء) هر كه اطاعت كند خدا و رسولش راآنان باآنكسانى باشند كه خدابدانها نعمت داده است از پيمبران و صديقان و شهيدان ونيكان وچه خوب رفيقانى هستند آنان (در قرآن بجاى رسوله الرسول است و گويا نقل بمعناشده براى اشاره بدانچه درسورهٔ نور است- ازمجلسى ره) . ازما است

والشهداء والصالحون .

۱۳ـ عليّ بن إبراهيم؛عن أبيه؛عن ابن محبوب، عن ابن رئاب؛عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الا نعدّ الرّجل مؤمناً حتّى يكون لجميع أمرنا متّبعاً مريداً ؛ألا وإنّ من اتّباع أمرنا وإرادته الورع؛فتزيّنوا به ؛ يرحمكم الله و كبّدوا أعدائنا [به] ينعشكم الله .

۱٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ؛ عن الحجّال ؛ عن العلاء ؛ عن ابن أبي يعفور قال؛ قال أبوعبدالله عليه السلام : كونوا دعاة للنّاس بغير ألسنتكم ؛ ليروا منكم الورع والاجتهاد والصلاة والخير ؛ فانّ ذلك داعية .

۱۵ ـ الحسين بن محمّد ؛ عن عليّ بن محمّد بن سعيد ؛ عن محمّد بن مسلم ؛ عن محمّد بن حمزة العلوي قال : أخبرني عبيدالله بن عليّ ؛ عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام : قال : كثيراً ما كنت أسمع أبي يقول : ليس من شيعتنا من لا تتحدّث المخدّرات بورعه في خدورهنّ و ليس من أوليائنا من هو في قرية فيها عشرة آلاف رجل فيهم [من] خلق [ا]لله أورع منه .

پیغمبر واز ماست صدیق وشهداء ونیکان .

۱۳ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: ما مردی‌را مؤمن نشماریم تاهمه اوامر مارا پیروی کند و بخواهد، هلایکی از پیروی امرما وخواست آن، ورع است خودرا بدان بیارائید، خدایتان رحمت کناد، ـ و دشمنان مارا باآن درتنگنا گذارید، خدا شمارا نجات دهد.

۱٤ـ فرمود : شمانسبت بمردم داعی ومبلغ باشید باجز زبان خود، تاازشما پارسائی و کوشش و نمازوکار خیر ببینند زیرا این‌ها خودشان دعوت کننده خوبی هستند .

۱۵ـ ازامام کاظم(ع) که فرمود: من بسیار شنیدم پدرم میفرمود، از شیعیان ما نیست کسیکه پرده‌نشینان در پشت پرده‌های خود از پارسائی اونگویند ازدوستان مانیست کسیکه دریك شهریکه ده‌هزار مردداردزندگی کند واز خلق‌خدا کسی ازاو پارساتر باشد.

شرحـ ورع بمعنی پارسائی‌است وگرچه دراین اخبار بترك‌مطلق محرمات تعبیر وتفسیرشده و مجلسی ره آنرابترك مشتبهات وبلکه پاره‌ای مباحات تفسیر کرده ولی ازنظر متن‌لغت واستعمال‌بیشتر نظر بخودداری ازشهوت بزنان‌دارد چنانچه درنصاب گوید «عفیف وحصور وورع پارسای» واین حدیث‌هم باین‌معنی اشارت دارد که اگر درمردی ورع باشد دوشیزه‌ها وزنهای پشت‌پرده هم‌بزودی‌از حال اومطلع میشوند، زیرا زنان هرچه پرده‌نشین باشند وباحجاب‌کامل بکوچه وبازار و برزن آیند زودتر ازروحیه وتوجهات مردمیکه دنبال آنها هستند وبآنها توجه دارند مطلع‌میشوند والبته چون شهوت‌جنسی برمزاج‌نوع‌مردان وزنان ازهمه‌اقسام‌شهوات عمومی‌تر ومسلط‌تر است اگر کسی‌پارساشد واز این‌ورطه‌شهوت جنسی درست گذشت ودر این‌جابرنفس خودتسلط یافت واندیشه خودرامهار کرده چشم ودیده‌های خودرا نگهداشت وبهیچوجه خودرا دراین جا ازدست نداد وگام از حد بیرون ننهاد نسبت بمحرمات‌دیگر بهتر موفق‌است وترك آنها براو آسان تر است.

((باب العفة))

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن حمّادبن عيسى، عن حريز؛ عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ما عبد الله بشيء أفضل من عفّة بطن و فرج .

٢ ـ محمّدبن يحيى ؛ عن أحمدبن محمّد ؛ عن محمّدبن إسماعيل ؛ عن حنان بن سدير ، عن أبيه قال : قال أبوجعفر عليه السلام : إنّ أفضل العبادة عفّة البطن والفرج .

٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن جعفر بن محمّد الأشعريّ ، عن عبدالله بن ميمون القدّاح ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول : أفضل العبادة العفاف .

٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن النضر بن سويد، عن يحيى ابن عمران الحلبيّ ، عن معلّى أبي عثمان ، عن أبي بصير قال : قال رجل لأبي جعفر عليه السلام : إنّي ضعيف العمل قليل الصيام ولكنّي أرجو أن لا آكل إلّا حلالاً ، قال : فقال له : أيّ الاجتهاد أفضل من عفّة بطن و فرج .

٥ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أكثر ما تلج به اُمّتي النار الاجوفان : البطن والفرج .

٦ ـ وباسناده قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثلاث أخافهنّ على اُمّتي من بعدي : الضلالة بعد المعرفة ومضلّات الفتن وشهوة البطن والفرج .

(باب عفت)

١ـ ازامام باقر(ع) فرمود خدا بچيزى بهتر از عفت درشكم وفرج پرستش نشده.

٢ـ فرمود بهترين عبادت عفت شكم وفرج است.

٣ـ اميرالمؤمنين (ع) ميفرمود: بهترين عبادت باعفتى است.

٤ـ مردى بامام باقر (ع) گفت من كم كار و كم روزه گيرم ولى اميد وارم كه جز حلال نميخورم (گويد) فرمود كدام كوشش واجتهاد از عفت درشكم وفرج بهتر است؟

٥ـ رسولخدا (ص) فرمود بيشتر سبب دوزخ رفتن امتم دوميان تهى هستند كه شكم است وفرج.

٦ـ فرمود: پس از خود از سه چيز برامتم بيمناكم، گمراهى پس از معرفت ، فتنه‌هاى گمراه كننده وشهوت شكم وفرج.

۷ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّدبن عبدالجبّار ، عن بعض أصحابه ، عن ميمون القدّاح قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : مامن عبادة أفضل من عفّة بطن و فرج .

۸ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن سيف بن عميرة ، عن منصور ابن حازم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : مامن عبادة أفضل عندالله من عفّة بطن وفرج .

(باب)

☆(اجتناب المحارم)☆

۱ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن داودبن كثير الرقّي ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «ولمن خاف مقام ربّه جنّتان» قال : من علم أنّ الله عزّ وجلّ يراه ويسمع مايقوله ويفعله من خير أوشرّ فيحجزه ذلك عن القبيح من الأعمال فذلك الذي «خاف مقام ربّه ونهى النفس عن الهوى» .

۷ـ امام باقر (ع) میفرمود : عبادتی بهتر از عفت شکم وفرج نیست .

۸ـ فرمود: هیچ عبادت نزد خدا بهتر از عفت در شکم وفرج نیست.

شرحـ عفت یك روحیه پاك خودداریست در برابر هوس وهوای دل ودر موضوع شکم و فرج دارای اهمیت است ازدو نظر:

۱ـ اینکه شهوت دلخواه خوراك وهمخوابه عمومی ترین موضوعی است که همه افراد اززن ومرد بدان گرفتارند و برای آنها حد و اندازه‌ای نیست و هر کس دنبال شکمخوارگی رفت و هرچه دلش دید خواست ودرمقام تهیه آن برآمد ویا اینکه دنبال کامیابی ونظاره زنان افتاد تاسرش بسنك گورنخورد ازکار خود بازنایستد وبرای اوجلوگیری نباشد.

۲ـ اینکه شکمخوارگی و زنبارگی در محیط اجتماع با حقوق همه مردمی که در راه زندگی هر فرد واقعند سر و کار دارد و اگر کسی دنبال هوس ارضاء شکم و اقناع چشم و دل خود افتاد بناچار بحقوق بسیاری ازمردم دست اندازی میکند وبسا مفاسد کمرشکن وپرماجرائی پدیدارمیسازد

(باب)

اجتناب از محرمات

۱ـ از امام صادق (ع) که در تفسیر قول خداعزوجل (٤٦ـ الرحمن) وبرای هر که از مقام پروردگار خود ترسد دو بهشت است ـ فرمود: هرکه بداند که خداعزوجل اورا بیند وبشنود هرچه گوید و کند ازخوب وبد واین دانش اورا از کردار زشت بازدارد، هم اواست که ازمقام پروردگارش ترسیده وخود رااز هوای نفس بازداشته .

٢ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّادبن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليمانيّ ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : كلُّ عين باكية يوم القيامة غير ثلاث : عينٌ سهرت في سبيل الله ، وعين فاضت من خشية الله ، و عين غُضّت عن محارم الله .

٣ ـ عليٌّ ، عن محمّدبن عيسى ؛ عن يونس ؛ عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : فيما ناجى الله عزّ وجلّ به موسى عليه السلام : ياموسى ماتقرّب إليّ المتقرّبون بمثل الورع عن محارمي فانّي اُبيحهم جنّات عدن لا اُشرك معهم أحداً .

٤ ـ عليٌّ [بن إبراهيم] ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ؛ عن هشام بن سالم ؛ عن أبي عبيدة ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أشدّ ما فرض الله على خلقه ذكر الله كثيراً ثمّ قال : لا أعني سبحان الله والحمدلله ولا إله إلّا الله والله أكبر وإن كان منه ولكن ذكر الله عند ما أحلّ و حرّم ، فان كان طاعة عمل بها وإن كان معصية تركها .

٥ ـ ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن سليمان بن خالد قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «وقدمنا إلى ماعملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً» قال: أما والله إن كانت أعمالهم أشدّ بياضاً من القباطي ولكن كانوا إذا عرض لهم الحرام لم يدعوه .

---

٢ ـ از امام باقر (ع) فرمود هر چشمی در روز رستاخیز گریانست جز سه چشم، چشمیکه در راه خدا (چون جهاد) بیداری کشیده و چشمی که از ترس خدا اشك ریخته و چشمیکه از آنچه خدا حرام کرده فرو خفته .

٣ ـ ازامام صادق(ع)، فرمود در آنچه خدا عزوجل بدان با موسی راز گفت این بود که : ای موسی هیچکس بمن تقرب نجست بمانند خودداری از محرمات من که من بآنها مباح کنم بهشتهای عدن را و کسی را باآنان شریك نکنم.

٤ ـ ازامام صادق (ع) فرمود سخت‌تر چیزیکه خدا بر خلقش فرض کرده است اینستکه خدا را بسیار بیاد آرند سپس فرمود مقصود این نیستکه بسیار بگویند سبحان الله و الحمدلله ولااله‌الاالله والله اکبر ـ گرچه آنهم از ذکر خدا است ولی مقصود یاد خدا است در آنچه حلال کرده تا اگر اطاعت است بکار بندد و اگر گناه است وانهد.

٥ ـ از سلیمان بن خالد گوید، از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (٢٣ ـ الفرقان) و پیش آوردیم هر آنچه بجا آورده بود از کردار و آن را گردی پراگنده ساختیم ـ فرمود هلا بخدا کردارشان پاك بود و سفیدتر از جامه‌های سپید و نازك مصری باف ولی چون حرامی جلوشان میآمد آن را وانمیگذاشتند .

شرح ـ از مجلسی‌ره ـ «الی ماعملوا من عمل» چون پذیرائی از مهمان و صله رحم و دادرسی

٦ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السّكوني، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من ترك معصية لله مخافة الله تبارك وتعالى أرضاه الله يوم القيامة .

(باب أداء الفرائض)

١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ؛ و عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً ، عن ابن محبوب ، عن أبي حمزة الثمالي قال : قال عليٌّ بن الحسين صلوات الله عليهما : من عمل بما افترض الله عليه فهو من خير الناس .

از گرفتار وجز آنها آن‌را هباء منثور کردیم یعنی از آن اثری نماند ، هباء گردیستکه در پرتو آفتاب طالع از روزنه خانه دیده شود.. این دلالت دارد برحبط طاعت بواسطه فسق و معصیت و برخی مفسران فسق و گناه طاعت بر را مخصوص بکفر دانسته‌اند و در این سخنی نیست ودراین جامامجملی از معانی حبط وتکفیر واختلاف درآن را یادآور شویم.

«احباط» در نظر متکلمین ابطال حسنه و بی‌اثر شدن آنست، تکفیر در برابر آن اسقاط گناه و بی‌اثر شدن آنست واین تعبیر درآیات قرآن و اخبار هم‌وارد است، و عبیدیه از معتزله و دیگران معتقد بآنند و اشاعره و دیگران آن‌را نادرست شمارند (و پس از نقل اقوال گوید) بدانکه آنچه اصحاب ما گفته‌اند که احباط وتکفیر نیست باورود آیات بسیار واخبار مستفیضه بلکه متواتره معنوی در اثبات آن دو مایه شگفت است با اینکه در برابر آن جز اعتراضات سستی ندارند که در کتب کلام چون تجرید و کتب دیگر ذکرشده ولی پس از تحقیق معلوم شود که آنچه را نادرست دانند مخالف باظاهر آیات و اخبار نیست و نزاع در لفظ است زیرا همه معتقدند که توبه عقاب گناهان را بر میدارد و هر که کافر مرد ثواب همه اعمال حسنه او از میان میرود لکن میگویند این از راه احباط نیست بلکه برای این استکه ترتب عقاب بر گناه مشروط بعدم تحقق توبه است وترتب ثواب برحسنه مشروط بعدم موت بر کفر است و اگر گنه کار تا آخر کار توبه کرد عقابی برای او ثبت نشده تا برداشته شود چنانچه اگر مسلمانی درآخر دم بکفر گرائید ومرد ثوابی برای او ثبت نشده‌است تا حبط گردد واین توجیه نسبت بهرجا لفظ حبط و تکفیر باشد ممکن است ..

٦ ـ رسولخدا (ص) فرمود، هر که گناهی را برای ترس از خداتبارك وتعالی وانهد، خدا روز قیامت او را خشنود سازد.

(باب)

ادای واجبهای الهی

١ ـ از علی بن الحسین (ع) که فرمود : هر که بدانچه خدا بر او فرض کرده عمل کند او بهتر مردم است .

٢ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ؛ عن الحسين بن المختار، عن عبدالله بن أبي يعفور ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «اصبروا و صابروا ورابطوا» قال: اصبروا على الفرائض .

٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عبدالرحمن بن أبي نجران ، عن حمّاد بن عيسى ، عن أبي السفاتج ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «اصبروا وصابروا و رابطوا» قال : اصبروا على الفرائض وصابروا على المصائب ورابطوا على الأئمّة عليهم السلام .

وفي رواية ابن محبوب ، عن أبي السفاتج [وزادفيه] :فاتّقوا الله ربّكم فيما افترض عليكم.

٤ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : اعمل بفرائض الله تكن أتقى النّاس .

٥ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ؛ عن ابن فضّال ، عن أبي جميلة ، عن محمّد الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال الله تبارك وتعالى: ماتحبّب إليّ عبدي بأحبّ ممّا افترضت عليه .

(باب)

☆(استواء العمل والمداومة عليه)☆

١ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حمّاد، عن الحلبيّ قال: قال أبو عبدالله عليه السلام

٢ـ از امام صادق (ع) در تفسير قول خداعزوجل (٢٠٠ـ آل‌عمران) صبر كنيد وهم‌صبر كنيد ومرزدارى كنيد ـ فرمود صبر كنيد درانجام فرائض.

٣ـ از آن‌حضرت در تفسير قول‌خداعزوجل (٢٠٠ـ آل‌عمران) صبر كنيد وهم صبرى كنيد و مرزدارى كنيد ـ فرمود: صبر كنيد بر فرائض و هم‌صبرى كنيد در مصائب (همدردى) وپيوندخود را باائمه نگهدارى كنيد(از دستبرد تبليغات مخالفان و يورش آنان ـ اين خود يك نوع مرزداريست راى مذهب).

درروايت ابى‌السفاتج اين‌جمله راهم افزوده ' ست كه:

بپرهيزيد نسبت بخدا پروردگار خود درآنچه برشما فرض كرده است.

٤ـ رسولخدا (ص) فرمود بواجبات خدا عمل كن تاپرهيزگارترين مردم باشى.

٥ـ از امام صادق(ع) كه خداتبارك وتعالى فرموده، بنده‌من دوستى مراجلب نكند بچيزيكه محبوبتر باشد نزدمن ازعمل بدانچه براوواجب كردم.

(باب)

استوارى برعمل و پى‌گيرى آن

١ـ امام صادق (ع) فرمود : هرگاه مردى كارى پيش گرفت تا يك سال ادامه دهد و سپس

إذا كان الرّجل على عمل فليدم عليه سنة ثمّ يتحوّل عنه إن شاء إلى غيره وذلك أنّ ليلة القدر يكون فيها في عامه ذلك، ماشاء الله أن يكون.

٢ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: أحبّ الأعمال إلى الله عزّ وجلّ مادا[و]م عليه العبد وإن قلّ.

٣ ـ أبو علي الأشعريّ، عن عيسى بن أيّوب، عن عليّ بن مهزيار، عن فضالة بن أيّوب عن معاوية بن عمّار، عن نجبة؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال: مامن شيء أحبّ إلى الله عزّ و جلّ من عمل يداوم عليه وإن قلّ.

٤ ـ عنه، عن فضالة بن أيّوب، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما يقول: إنّي لأحبّ أن أداوم على العمل وإن قلّ

٥ ـ عنه، عن فضالة بن أيّوب، عن العلاء، عن محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام: قال كان عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما يقول: إنّي لأحبّ أن أقدم على ربّي و عملي مستو.

٦ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن إسماعيل، عن جعفر بن بشير، عن عبدالكريم بن عمرو، عن سليمان بن خالد قال: قال أبو عبدالله عليه السلام إيّاك أن تفرض على نفسك فريضة فتفارقها اثني عشر هلالاً.

اگر خواست عمل ديگرى پيش گيرد زيرا در يك سال شب قدرهست، اينستكه خداخواسته است باشد.

٢ـ از امام باقر (ع) كه فرمود: محبوبترين عمل نزد خداعزوجل آن عمل است كه بنده اى آن را ادامه دهد گرچه كم باشد.

٣ ـ فرمود: چيزى نزد خدا عزوجل محبوب تر نيست از عملى كه ادامه داده شود و گرچه اندك باشد.

٤ ـ على بن الحسين «ع» بارها ميفرمود: براستى من دوست دارم پى گيرى عملى را و اگر چه كم باشد.

٥ـ ازامام باقر(ع) كه على بن الحسين (ع) بارها ميفرمود: من دوست دارم كه برپروردگارم درآيم و كردارم استوار باشد.

٦ـ ازسليمان بن خالد گويد: امام صادق (ع) فرمود: مبادا برخود كارى رالازم گردانى وتا ١٢ ماه ازآن دست بردارى.

شرحـ از مجلسى ره ـ برخود لازم گردانى ـ يعنى متعهد عمل طاعتى شوى (مانند نماز شب يا ادا ى نافله) نه بعنوان نذر؛ زيرا در صورت نذر بعداز تمام سال هم نبايد دست كشيد وممكن است شامل نذر قلبى باشد كه وفاى بدان مستحب است.

(باب العبادة)

١ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمدبن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن عمر بن يزيد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : في التوارة مكتوب : يا ابن آدم تفرّغ لعبادتي أملأ قلبك غنى ولا أكلك إلى طلبك و عليّ أن أسدّ فاقتك ، وأملأ قلبك خوفاً منّي ، وإن لاتفرّغ لعبادتي أملأ قلبك شغلاً بالدّنيا ثمّ لاأسدّ فاقتك وأكلك إلى طلبك .

٢ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن أبي جميلة قال: قال أبو عبدالله عليه السلام : قال الله تبارك و تعالى : يا عبادي الصدّيقين تنعّموا بعبادتي في الدّنيا فانّكم تتنعّمون بها في الآخرة .

٣ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن عمرو بن جميع ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أفضل النّاس من عشق العبادة ، فعانقها وأحبّها بقلبه وباشرها بجسده وتفرّغ لها ، فهو لايبالي على ما أصبح من الدّنيا ، على عسر أم على يسر.

٤ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمدبن محمّد بن عيسى ، عن شاذان بن الخليل ـ قال و كتبت من كتابه باسناد له ، يرفعه إلى عيسى بن عبدالله قال : ـ قال عيسى بن عبدالله لأبي عبدالله عليه السلام جعلت فداك ما العبادة ؟ قال : حسن النيّة بالطاعة من الوجوه التي يطاع الله منها ، أما إنّك يا عيسى لاتكون مؤمناً حتّى تعرف الناسخ من المنسوخ ، قال : قلت جعلت فداك و ما معرفة

(باب عبادت)

١ـ ازامام صادق (ع) كه فرمود: درتورات نوشته است، ای آدميزاده برای عبادت من يكدل باش تادلت را پرازبی نيازی كنم وتورابخود وانگذارم و برمن است كه نداری را برتو ببندم ودلت را ازترس خود پر كنم واگر دل بعبادت من ندهی دلت را پراز توجه بدنيا كنم ونداری و حاجتمندی تو رانبندم وتورا بخود واگذارم.

٢ـ از امام صادق(ع) كه فرمود: خداتبارك وتعالی فرمايد: ای بنده‌های صديق من در دنيابه عبادتم متنعم باشيد. زيراشما درآخرت بدان متنعم خواهيدبود.

شرحـ ازمجلسی ره ـ صديقان ومقربان بعبادت خدالذت برند و بدان نيرومند شوند ودر نزد آنها بزرگترين لذتهای روحی است .

٣ـ رسولخدا (ع) فرمود: بهترين مردم كسی استكه عاشق عبادت است وآن را در آغوش كشد واز دل دوست دارد وبا تن بدان درآميزد و خودرا برای انجام آن فارغ سازد، او استكه باك ندارد دردنيا سختی كشد يادر رفاه باشد .

٤ـ عيسی بن عبدالله بامام صادق(ع) عرضكرد. قربانت، عبادت چيست؟ فرمود خوش نيتی درطاعت از راههائيكه خدا ازآنها اطاعت شود، هلا ای عيسی تومؤمن نباشی تاناسخ را ازمنسوخ بشناسی، گويد:

الناسخ من المنسوخ ؟ قال : فقال : أليس تكون مع الامام موطّناً نفسك على حسن النيّة في طاعته ، فيمضي ذلك الامام و يأتي إمام آخر فتوطّن نفسك على حسن النيّة في طاعته ؟ قال : قلت : نعم ، قال : هذا معرفة الناسخ من المنسوخ .

٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن جميل ، عن هارون بن خارجة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : [إنّ] العبّاد ثلاثة : قوم عبدوا الله عزّ وجلّ خوفاً فتلك عبادة العبيد و قوم عبدوا الله تبارك وتعالى طلب الثواب ، فتلك عبادة الأُجراء ، وقوم عبدوا الله عزّ وجلّ حبّاً له فتلك عبادة الأحرار ، وهي أفضل العبادة .

٦ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ما أقبح الفقر بعد الغنى وأقبح الخطيئة بعد المسكنة و أقبح من ذلك العابد لله ثمّ يدع عبادته .

٧ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن عاصم بن حميد ، عن أبي حمزة ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : من عمل بما افترض الله عليه فهو من أعبد النّاس .

گفتم: معرفت ناسخ ومنسوخ چیست؟ گوید فرمود: تو نیستی که باامامی دل باطاعت اودادی و نیت خوب داری وآن امام درمیگذرد وامام دیگر می آید ودل میدهی ونیت خوب داری که از او اطاعت کنی گوید: گفتم، چرا؟ فرمود اینست معرفت ناسخ ازمنسوخ.

شرحـ ازمجلسی رد ـ حسن نیت بطاعت گویامعنایش اینستکه عبادت درست ومقبول بایدبانیت خوب وپاك ازریا، و سمعه وچیزهای دیگرباشد باطاعت ائمه‌حق، واین عبادت ازراهی باشد که خدا از آنراه‌اطاعت شود یعنی‌بدعت‌نباشد وازدلیل حق وروایت درست وبرهان روشن گرفته شده‌باشدتاطاعت ائمه ضلالت نباشد.

الیس تکونـ این‌معنی برای‌ناسخ و منسوخ موافق و مؤید اخباریستکه در تفسیر قول خدا (١٠٦ـ البقره) هر آیه‌ای رانسخ کنیم بهتر ازآن یامانند آنرا بیاوریم ـ وارد شده که مقصود از آن بردن امام ونصب امامی‌است بعدازاوبهترازاویامانندواوو گفته‌اندمقصود از وجوه عبادت دستورات هریك‌ازائمه‌است.

٥ـ ازامام صادق (ع) که عبادت برسه وجه‌است. مردمی خداعزوجل را از ترس بپرستند، این عبادت بنده‌ها است مردمی خدارا تبارك وتعالی بطمع ثواب پرستند، این عبادت مزدورانست،مردمی خدا عزوجل رابپرستند وعبادت کنند برای دوستی اواین عبادت آزاده‌ها است‌واین‌بهترین‌عبادتست.

٦ـ رسولخدا (ص) فرمود چه‌زشت است فقربعداز غنا وچه زشت‌است خطاکاری پس‌ازمستمندی وزشت‌تر ازآن عابدیست برای‌خدا که‌ترك عبادت کرده است.

٧ـ از علی‌بن الحسین (ع) فرمود: هر که عمل کند بدانچه خدا بر او فرض کرده است او از عابدترین مردم‌است.

(باب النية)

۱ ـ عليٌّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن مالك بن عطيّة ، عن أبي حمزة عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما قال : لاعمل إلّا بنيّة .

۲ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : نيّة المؤمن خيرٌ من عمله ونيّة الكافر شرٌّ من عمله؛ وكلٌّ عامل يعمل على نيّته .

۳ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن أبي

(باب ـ نيت)

۱ـ از علی بن الحسین(ع)، فرمود: عملی نباشد جز بوسیله نیت.

شرحـ ازمجلسی ره ـ یعنی عمل درست وصحیح باید بانیت باشد اکثر چنین فهمیده‌اند وآن را مخصوص عبادات دانسته‌اند که نیت درآنها شرط است زیرا اگرمقصود صرف قصد وهدف باشد درهر فعل اختیاری موجوداست وغرض شارع بیان آن نیست.

۲ـ ازامام صادق(ع) که رسولخدا (ص) فرمود نیت مؤمن بهتراست از کردارش ونیت کافر بدتر است از کردارش وهر عاملی عمل کند برنیتیکه دارد،

شرحـ از مجلسی ره ـ این حدیث از اخبار مشهوره میان خاصه وعامه است ودرآن وجوهی گفته‌اند

۱ـ مقصود ازنیت اعتقاد باصول حقه است وشکی نیست که آن از اعمال بهتر است و ثمره‌اش خلود دربهشت است وعدمش مایه خلود دردوزخ است واز کاربدی بدتراست،

۲ـ یعنی نیت بی‌عمل بهتراست ازعمل بی‌نیت واعتراض شده که عمل بی‌نیت باطل است وخیری ندارد که نیت بهتر ازآن باشد.

۳ـ ازابن‌درید نقل شده که شخص مؤمن نیت کارهای بسیاری دارد که بدان موفق نشود پس ازنیت خود ثواب بیشتری برد ازعمل خود.

٤ـ یکی ازمحققان گفته است که مؤمن قصدعمل کامل کند ودر انجام آن دچار نواقصی گردد و باین سبب نیت او بهتر ازعمل اواست .

۵ـ صدوق ره درعلل الشرایع درشرح اینخبر بسند خود ازامام باقر (ع) روایتکرده است که میفرمود نیت مؤمن بهتراست ازعمل او زیرا کارهای خیری قصد کند که درک آن نکند و نیت کافر بدتر است از عملش زیراکافر آنقدر بدیها را قصد دارد که انجام نتواند ودر روایت زید شحام از امام صادق (ع) که گوید بآن حضرت گفتم ازشما شنیدم میگفتید نیت مؤمن بهتراست ازعمل او، چطور نیت بهتراست ازعمل؟ فرمود برای آنکه درمعرض ریاء بندگانست ونیت خالص برای پروردگار جهانیان است وخدا به‌نیت ثوابی دهد که بعمل ندهد.

۳ـ ازامام صادق (ع) فرمود به‌راستی بنده مؤمن فقیرمیگوید پروردگارا بمن روزی بده تاچنان و

بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ العبد المؤمن الفقير ليقول: يارب ارزقني حتّى أفعل كذا وكذا من البرّ ووجوه الخير، فاذا علم الله عزّ وجلّ ذلك منه بصدق نيّة كتب الله له من الأجر مثل مايكتب له لوعمله ، إنّ الله واسع كريم .

٤ ـ عدّة من أصحابنا؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عليّ بن أسباط ، عن محمّد بن إسحاق ابن الحسين ، عن عمرو ، عن حسن بن أبان ، عن أبي بصير قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن حدّ العبادة التي إذا فعلها فاعلها كان مؤدّياً ؟ فقال : حسن النيّة بالطاعة .

٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمّد ؛ عن المنقريّ ؛ عن أحمد بن يونس عن أبي هاشم قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : إنّما خُلّد أهل النّار في النار لأنّ نيّاتهم كانت في الدّنيا أن لوخلّدوا فيها أن يعصوا الله أبداً ؛ وإنّما خلّد أهل الجنّة في الجنّة لأنّ نيّاتهم كانت في الدّنيا أن لو بقوا فيها أن يطيعوا الله أبداً ؛ فبالنيّات خلّد هؤلاء و هؤلاء ؛ ثمّ تلا قوله تعالى : « قل كلٌّ يعمل على شاكلته » قال : على نيّته .

((باب))

١ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن ابن محبوب ؛ عن الأحول ؛ عن سلاّم ابن المستنير ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ألا إنّ لكلّ عبادة شرّة ثمّ تصير

چنین ازاحسان وکار خیر کنم وچون خدابداند که راست میگوید برای او همان مزد رابنویسد که اگر آن کار را میکرد، به‌راستی خدا واسع و کریم است.

شرحـ ازشیخ بهائی‌ره گوید ممکنست این حدیث را شرح آن حدیث دانستکه میفرماید نیت مؤمن بهتراست ازعمل او، زیرامؤمن نیت خیر بسیاردارد وعمل خیر کمتر تواند.

٤ـ از ابی بصیر گوید: ازامام صادق(ع) پرسیدم ازحدعبادتیکه‌چون انجام کندحق آن‌راادا کرده باشد؟ فرمود: حسن نیت بطاعت است (خوش خدمتی نسبت بامام).

٥ـ ازامام صادق(ع) فرمود: همانا دوزخیان در دوزخ جاویدند زیرا در دنیا نیت دارند که اگر جاوید بمانند درآن همیشه نافرمانی خدا کنند وهمانا اهل بهشت درآن جاویدند برای آنکه نیت آن ها دردنیا اینستکه اگر همیشه درآن بمانند از خدا اطاعت کنند پس آنان و اینان بوسیله نیت جاوید بمانند: سپس قول خداتعالی را خواند (٨٤ـ الاسراء) بگو هر کس عمل میکند بر طبع ومنش خود ـ فرمود یعنی برنیت خود .

(باب)

١ـ ازامام باقر (ع) که رسولخدا فرمود: هلا برای هرعبادتی شوریست وسپس بسستی گراید . هر

إلى فترة فمن صارت شرّة عبادته إلى سنّتي فقداهتدى ومن خالف سنّتي فقد ضلّ وكان عماله في تباب، أما إنّي أصلّي وأنام وأصوم وأفطر وأضحك وأبكي فمن رغب عن منهاجي وسنّتي فليس منّي. وقال: كفى بالموت موعظة وكفى باليقين غنىً وكفى بالعبادة شغلاً.

٢ـ عدّة من أصحابنا؛ عن سهل بن زياد؛ عن الحجّال، عن ثعلبة؛ قال: قال أبوعبدالله عليه السلام لكلّ أحد شرّة ولكلّ شرّة فترة، فطوبى لمن كانت فترته إلى خير.

(باب)

(الاقتصاد في العبادة)

١ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى؛ عن محمّد بن سنان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إنّ هذا الدّين متين فأوغلوا فيه برفق ولا تكرهوا عبادة الله إلى عباد الله، فتكونوا كالراكب المنبتّ الذي لاسفراً قطع ولاظهراً أبقى.

محمّد بن سنان، عن مقرن، عن محمّد بن سوقة، عن أبي جعفر عليه السلام مثله.

٢ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، ومحمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعاً، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختريّ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لاتكرهوا إلى أنفسكم العبادة.

کس شورعبادش بروش منش کشاندراهجواست وهر که بخلاف سنت من رود گمراه است و کردارش به نابودی کشد، هلامن نماز خوانم وبخوابم، روزه دارم وافطار کنم، بخندم وبگریم، هر که ازبرنامه وروش من روگرداند از من نیست، فرمود: برای پند مرك بس است وبرای بی نیازی یقین بس است و برای سر گرمی واشتغال بکار، عبادت بس است.

٢ـ از امام صادق (ع) که فرمود: هر کس را شوری است و هرشوری راسستی بدنبال است خوشا بر کسیکه سستی او بخوبی کشد.

(باب)

اقتصاد و میانه روی در عبادت

١ـ ازامام باقر (ع) که رسولخدا (ص) فرمود: بهراستی این دین محکم است، بآرامی درآن در آئید وعبادت خدارا بینده‌های خدابزور تحمیل نکنید تاچون شترسوار پاکش هلاك کن نباشید، آنکه نه سفر راطی کند ونه مرکب رابجا گذارد.

٢ـ از امام صادق (ع) که فرمود عبادت را برخود بدخواه نکنید (یعنی تا شوق ورغبت دارید بعبادت پردازید وچون کسل شوید دست از آن بدارید که رانده ومانده از آن نگردید.)

٣ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن إسماعيل ، عن حنان بن سدير قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ الله عزّ و جلّ إذا أحبّ عبداً فعمل [عملاً] قليلاً جزاه بالقليل الكثير ولم يتعاظمه أن يجزي بالقليل الكثير له .

٤ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد ؛ عن ابن فضّال ، عن الحسن بن الجهم ، عن منصور عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مرّ بي أبي وأنا بالطواف وأناحدث وقداجتهدت في العباة فرآني وأناأتصابّ عرقاً ، فقال لي : ياجعفر يابنيّ إنّ الله إذا أحبّ عبداً أدخله الجنّة و رضي عنه باليسير .

٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ عن ابن أبي عمير ، عن حفص بن البختري وغيره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : اجتهدت في العبادة وأناشابّ ، فقال لي أبي عليه السلام : يابنيّ دون ما أراك تصنع ، فانّ الله عزّ وجلّ إذا أحبّ عبداً رضي عنه باليسير .

٥ ـ حميد بن زياد ، عن الخشّاب ، عن ابن بقّاح ، عن معاذ بن ثابت ، عن عمرو بن جميع عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : يا عليّ إنّ هذا الدّين متين ، فأوغل فيه برفق ولاتبغّض إلى نفسك عبادة ربّك ، [فإنّ المنبتّ ـ يعني المفرط ـ لا ظهراً أبقى ولا أرضاً قطع فاعمل عمل من يرجو أن يموت هرماً واحذر حذر من يتخوّف أن يموت غداً .

٣ـ ازحنان بن سدير که گويد شنيدم امام صادق(ع) ميفرمود: بهراستی خدای عزوجل چون بنده‌ای را دوست‌دارد و آن بنده کار کمی‌هم کند پاداش بسيار باودهد و باوبزرك نيايد که در برابر کار کم پاداش بسيار باودهد.

٤ـ فرمود پدرم درطواف برمن گذشت، من جوانی نورس بودم ودر عبادت کوشش ميکردم. مرا ديد که عرق ميريزم، بمن فرمود ای جعفر ای پسرجانم، بهراستی چون خدا بنده‌ای رادوست دارد او را ببهشت ميبرد وازاو باندك عبادتی راضی است.

٥ـ فرمود من جوان بودم ودرعبادت سختی ميکشيدم پدرم بمن فرمود: پسرجانم، کمتر از آنکه می‌بينم عبادت کن، زيرا خدا عزوجل چون بنده‌ای رادوست دارد باندك ازاو راضی شود.

٦ـ رسولخدا (ص) فرمود ياعلی اين دين محکم است بآرامی درآن درآی وعبادت پروردگارت را بخود مبغوض مکن، راحله کش يعنی زياده‌رو نه مرکب بجا گذارد ونه راه طی کند ، عمل کن عمل کسيکه اميدوار است درپيری بميرد وحذر کن چون کسيکه ميترسد فردا بميرد.

شرح ـ يعنی نسبت بانجام عبادات حريص مباش و بتدريج عمل کن ولی نسبت بامور حرام دقت درترك آنها داشته باش وفرض کن فرداخواهی مرد ونه فرصت جبرانست ونه توفيق توبه.

ازمجلسی ره ـ که شايد سر در فرق آنها اينستکه عبادات رنج دارند ووقت ميگيرند ولی ترك حرام وقت گير نيست بطورخلاصه.

☆(باب)☆

☆(من بلغه ثواب من الله على عمل)☆

۱ - عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من سمع شيئاً من الثواب على شيء فصنعه ، كان له ، وإن لم يكن على ما بلغه .

۲ - محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن سنان، عن عمران الزعفراني، عن محمّد بن مروان قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : من بلغه ثواب من الله على عمل فعمل ذلك العمل التماس ذلك الثواب ، اُوتيه ، وإن لم يكن الحديث كما بلغه.

(باب)

کسیکه باو برسد عملی ثوابی ازطرف خدادارد

۱ـ ازامام صادق(ع) فرمود کسیکه بشنود چیزی ثوابی دارد وآن کاررابکند، آن ثواب را ببرد واگرچه نباشد چنانچه باورسیده است.

۲ـ ازمحمدبن مروان گوید شنیدم امام باقر (ع) میفرمود، بهر کس برسد ثوابی ازطرف خدا در برابرعملی و آن کار رابکند بخواهش آن ثواب، آن ثواب باوداده شود و اگرچه حدیث چنان نباشد که باورسیده است.

شرحـ ازمجلسی ره ـ بدانکه اصحاب ما(رض) بسیار باخبار ضعیف ومجهول در مورد استحباب وکراهت عملکنند و بآنها اعتراض شده که استحباب وکراهت همچون وجوب وحرمت حکم خدااست ، ونیاز بدلیل معتبردارد و جواب اینستکه دلیل معتبر آن همین اخبار استکه در این باب است و اگر اعتراض شود که این دو خبرهم صحیح نیستند جواب اینستکه خبراول حسنه ابراهیم بن هاشم است که در اعتبارچون صحیحست وبعلاوه اخبار دیگرهم باین مضمون وارداست:

۱ـ روایت صدوق در ثواب الاعمال.

۲ـ روایت برقی درمحاسن.

۳ـ روایت دیگربرقی بسند صحیح..ازامام صادق(ع) فرمود بهر که برسد از طرف پیغمبر(ص) چیزی از ثواب وآن را بکار بندد آن اجر رادارد و اگرچه رسولخدا (ص) نگفته باشد آن را و عامه هم آن را بسندهائی از رسولخدا (ص) روایتکرده اند و بعید نیست از متواترات باشد و عمل باخبار ضعیفه مستند باین اخبار مستفیضه است که دلالت بر جوازعمل وترتب ثواب دارند و بااین حال دراین مورد اعتراضاتی است.

۱ـ مضمون این روایات مخصوص است بجائیکه ثواب برای عمل ذکرشده وشامل غیر آن نیست بااینکه فقهاء دراخباراستحباب وکراهت عاری ازذکر ثواب هم عملکرده اند.

(باب الصبر)

۱ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الحسن بن محبوب ، عن عليٍّ بن رئاب عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الصبر رأس الايمان .

۲ ـ أبو علي الأشعري ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن محمد بن سنان ، عن العلاء بن فضيل عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ، فاذا ذهب الرأس ذهب الجسد كذلك إذا ذهب الصبر ذهب الايمان .

۳ ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه ؛ وعليٌّ بن محمد القاساني ، جميعاً، عن القاسم بن محمد الاصبهاني عن سليمان بن داود المنقري ، عن حفص بن غياث قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : ياحفص إنّ من

جواب اینستکه بیان حکم ابلاغ ثوابست بطور اجمال واگرچه خصوص آن معین نشده باشد واین جواب خالی ازاشکال نیست.

۲ـ خبر دال بروجوب هم دلالت برثواب دارد چرا آنها رامخصوص بمستحبات کرده‌اند.

جواب ـ مضمون این اخبار همان ترتب ثوابست برعمل نه ترتب عقاب برترك واین معنی بیش ازاستحباب رانمیرساند وشامل واجب نمیشود، تاآنکه گوید.

شیخ بهائی قدس سره گفته است که ممکن است مقصود از شنیدن ثواب، مطلق رسیدن باوباشد خواه بعنوان روایت ویا فتوی یا مذاکره یامانند آنها مثل اینکه آنرا در کتاب حدیث یافقه بیندو مؤید این تعمیم است که در حدیث از امام صادق رسیده است که : بهر که چیزی از ثواب برسد، و ممکن است مقصود خصوص شنیدن از کلام راوی یا فتوی دهنده باشد چون شایع ومعمول در زمان سابق همین بوده است..

(باب ـ صبر)

۱ ـ ازامام صادق (ع) فرمود: صبر سرایمانست.

۲ ـ فرمود صبر ازایمان چون سراست نسبت بتن، وچون سر برود ، تن هم برود، و همچنین صبر که رفت ایمان هم رفته.

شرح ـ از مجلسی ره ـ محقق طوسی قدس سره گوید صبر خودداری از بی تابی است در ناگواری و آن درون را از پریشانی نگهدارد و زبان را از شکایت و زاری و اعضاء را از حرکت بر خلاف عادت انتهی.

وبیاید که صبر بربلاء هست وبر طاعت و برترك گناه وبر بد اخلاقی دیگران.

۳ ـ ازحفص بن غیاث گوید: امام صادق (ع) فرمود: ای حفص هر که صبر کند اندکی صبر کرده

صبر صبر قليلاً وإنّ من جزع جزع قليلاً ، ثمّ قال : عليك بالصبر في جميع اُمورك ، فانّ الله عزّ وجلّ بعث محمّداً ﷺ فأمره بالصبر والرّفق ، فقال : « واصبر على ما يقولون واهجرهم هجراً جميلاً ☆ وذرني والمكذّبين اُولي النعمة » وقال تبارك وتعالى : « ادفع بالتي هي أحسن [السيّئة] فاذا الذي بينك وبينه عداوة كأنّه وليّ حميم ☆ وما يلقّيها إلّا الذين صبروا وما يلقّيها إلّا ذو حظّ عظيم » ، فصبر رسول الله ﷺ حتّى نالوه بالعظائم ورموه بها ، فضاق صدره فأنزل الله عزّ وجلّ عليه « ولقد نعلم أنّك يضيق صدرك بما يقولون فسبّح بحمد ربّك وكن من الساجدين » ثمّ كذّبوه ورموه ، فحزن لذلك ، فأنزل الله عزّ وجلّ « قد نعلم أنّه ليحزنك الذي يقولون فانّهم لا يكذّبونك ولكنّ الظالمين بآيات الله يجحدون ☆ ولقد كُذّبت رسلٌ من قبلك فصبروا على ما كُذبوا و اُوذوا حتّى أتاهم نصرنا » فألزم النبيّ ﷺ نفسه الصبر ، فتعدّ وافذكروا الله تبارك و تعالى و كذّبوه ، فقال : قد صبرت في نفسي و أهلي و عرضي ولا صبر لي على ذكر إلهي : فأنزل الله عزّ وجلّ « ولقد خلقنا السماوات والأرض وما بينهما في ستّة أيّام وما مسّنا من لغوب ☆ فاصبر على ما يقولون » فصبر النبيّ ﷺ في جميع أحواله ثمّ بُشّر في عترته بالأئمّة و وُصفوا بالصبر ،

و هر که بی‌تابی کند اندکی بیتابی کند، سپس فرمود برتو باد که درکارت صبر پیشه کنی؛ زیراخدا محمد(ع) را مبعوث کرد واو رابصبر ونرمش دستور داد و فرمود (۱۰- المزمل) صبر کن بر آنچه میگویند و بخوشی از آنها کناره کن ۱۱- مرا با نعمت‌خوارگانیکه تورا تکذیب کنند بازگذار- و فرمود تبارك وتعالی (۳۵- فصلت) دفاع کن بدانچه نیکوتر است بدی راتا بناگاه آنکه میان‌تو و اودشمنی است، گویا دوستی صمیمی‌باشد ۳٦- و بر نخورند آن‌را جز آنکسانیکه صبر کردندوبر نخورد بدان جزصاحب بهره فراوان- پس رسولخدا (ص) صبر کرد تاباو وصله‌های‌بزرگی چسباندند (چون سحر وجنون و کذب) و اورا بدان‌ها متهم کردند پس سینه او تنك‌شد و خدا عزوجل‌باو آیه نازلکرد (۹۷-الحجر)و محققاً میدانیم که دلتنك شدی از آنچه که‌میگویند۹۸- پس تسبیح گوپرورد- گارت را و بوده باش ازسجده کننده‌ها-سپس او را تکذیب کردند ومتهم نمودند وازآن غمنده‌شدو خدای عزوجل فروفرستاد (۳۳- الانعام) و محققاً میدانیم که تو راغمنده کند آنچه راکه‌میگویند، به‌راستی آن‌ها تورا دروغگو نشمارند بلکه ستمکاران آیات مارا انکار کنند ۳٤-محققاً چه‌رسولانی پیش‌از توتکذیب شدند وصبر کردند برآنچه تکذیب شدند وآزار کشیدند تایاری مابرای آن ها رسید- پس پیغمبر خودرا بصبر وشکیبائی گرفت وآنها ازحد گذشتند وخدا تبارك وتعالی‌را بزبان آوردند و اورا تکذیب کردند، پیغمبر فرمود من برخودم وخاندانم و آبرویم صبر کردم وبرمعبود خود صبرنتوانم، خدا عزوجل براو فروفرستاد (۳۸- ق) ومحققاً آفریدیم آسمان‌ها وزمین راو آنچه درمیان آن‌ها است درشش روز وهیچ خستگی بمانرسید، توصبر کن بهرآنچه میگویند وپیغمبردرهر حال صبر کرد تامژده عترت ائمه وی‌را باو دادند وآنها راهم توصیف بصبر کردند وخدا جل ثنائه

فقال جلّ ثناؤه : «و جعلناهم أئمّة يهدون بأمرنا لمّا صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون» فعند ذلك قال صلى الله عليه وآله وسلم : الصبر من الايمان كالرأس من الجسد ، فشكر الله عزّ وجلّ ذلك له ، فأنزل الله عزّ وجلّ «وتمّت كلمة ربّك الحسنى على بني إسرائيل بما صبروا و دمّرنا ما كان يصنع فرعون وقومه وما كانوا يعرشون» فقال صلى الله عليه وآله : إنّه بشرى وانتقام، فأباح الله عزّ وجلّ له قتال المشركين فأنزل [الله]: «اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كلّ مرصد» «واقتلوهم حيث ثقفتموهم» فقتلهم الله على يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وأحبّائه و جعل له ثواب صبره مع ما ادّخر له في الآخرة ، فمن صبر واحتسب لم يخرج من الدّنيا حتّى يقرّ [الله] له عينه في أعدائه ، مع ما يدّخر له في الآخرة .

٤ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم، عن أبي محمّد عبدالله السرّاج رفعه إلى عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ؛ ولا إيمان لمن لا صبر له .

٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن ربعيّ بن عبدالله ، عن فضيل ابن يسار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ، فاذا ذهب الرأس ذهب الجسد كذلك إذا ذهب الصبر ذهب الايمان .

فرمود (٢٤ـ السجده) وآنها را ائمه ساختيم كه بامرما رهبرى ميكنند چون صبر كردند وبودند كه به آيات مايقين داشتند، دراين جا پيغمبر فرمود صبر از ايمان چون سراست از تن وخدا عزوجل ازاوقدردانى كرد وفروفرستاد (١٣٦ـ الاعراف) عملى شد بهترين فرمايش پروردگارت براى بنى اسرائيل بواسطه آنچه كه صبر كردند وواژگون كرديم آنچه رافرعون وقومش ميساختند وآنچه رااز دستگاه خود ميگستردند (يعنى ازدرخت وباغ وساختمان كه بوجود ميآوردند) رسولخدا (ص) فرمود : اين مژده وانتقام است و خدا عزوجل براى او نبردبا مشركان را مباح كرد وفرو فرستاد (٦ـ التوبه) بكشيد مشركان را هر كجا يافتيدشان و بگيريدشان و محاصره شان كنيد و بهر كمين گاهى بر سر راهشان بنشينيد (١٩١ـ البقره) بكشيد آنهارا هرجا برخورديد وبر آنها دست يافتيد ـ خدا آن ها رابدست رسولخدا و دوستانش كشت وثواب صبرش را براى اومقررداشت باآنچه درآخرت برايش ذخيره كرد، هر كه صبر كند وتقرب بخدا خواهد، ازدنيا نرود تاخدا ديده اورا درباره دشمنانش روشن كند باآنچه درآخرت براى اوذخيره كند.

٤ـ ازعلى بن بن الحسين (ع) كه فرمود صبر نسبت بايمان چون سراست نسبت بتن وايمان ندارد كسيكه صبر ندارد.

٥ـ ازامام صادق(ع) فرمود صبر نسبت بايمان چون سراست نسبت بتن، چون سر برود تن رفته است، همچنين وقتى صبر نباشد ايمان رفته است.

٦ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن أحمدبن محمّدبن خالد، عن أبيه، عن عليّ بن النعمان، عن عبدالله بن مسكان، عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنّ الحرّ حرٌّ على جميع أحواله، إن نابته نائبة صبر لها وإن تداكّت عليه المصائب لم تكسره وإن اُسروقُهر واستُبدل باليسر عسراً، كما كان يوسف الصدّيق الأمين صلوات الله عليه لم يضر رحرّيّته أن استعبد وقهر واُسر ولم تضرُه ظلمة الجبّ ووحشته وما ناله، أن منّ الله عليه فجعل الجبّار العاتي له عبداً بعد إذ كان [له] مالكاً، فأرسله ورحم به اُمّة و كذلك الصبر يعقّب خيراً، فاصبروا و وطّنوا أنفسكم على الصبر توجروا.

٧ ـ محمّدبن يحيى، عن أحمدبن محمّدبن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن عبدالله بن بكير عن حمزة بن حمران، عن أبي جعفر عليه السلام قال: الجنّة محفوفة بالمكاره والصبر، فمن صبر على المكاره في الدُّنيا دخل الجنّة وجهنّم محفوفة باللّذّات والشّهوات فمن أعطى نفسه لذّتها وشهوتها دخل النار.

٨ ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن مرحوم، عن أبي سيّار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا دخل المؤمن في قبره، كانت الصلاة عن يمينه والزكاة عن يساره والبرّ مظلٌّ عليه ويتنحّى الصبر ناحية، فاذا دخل عليه الملكان اللّذان يليان مساءلته قال الصبر

٦ـ از ابی بصیر، گوید؛ شنیدم امام صادق (ع) میفرمود به راستی آزاده در هر حال آزاد است، اگر گرفتاری برایش رخ دهد در برابر آن صبر کند و اگر مصائب براو هجوم آورند اورا نشکنند واگرچه اسیر شود و مقهور گردد و بجای رفاه او سختی فرا رسد، چنانچه یوسف صدیق امین (ع) بود اینکه، اورا ببندگی گرفتند و اسیر و مقهور شد آزادیش را لکه‌دار نکرد و تاریکی چاه و هراس آن باو زیانی نرسانید تااینکه خدا براو منت نهاد و آن جبار سرکش را بنده اوساخت پس از آنکه مالك او بود، خدا اورا رسول خود نمود و بوسیله او بامتی رحم کرد و همچنین است، صبر خیر بدنبال دارد شما هم صبر کنید ودل بصبر بدهید تااجر ببرید

٧ ـ از امام باقر (ع) که فرمود: بهشت در میان ناگواریها وصبر است هر که در دنیا به ناگواریها صبر کرد ببهشت رود، و دوزخ در میان لذتها و شهوتها است هر که دنبال لذت وشهوت خود رود بدوزخ در آید.

٨ـ از امام صادق (ع) فرمود: چون مؤمن بگورش در آید، نماز طرف راست او است وزکوة طرف چپ او واحسان برسر او سایه‌دارد وصبر در گوشه‌ای است، چون دو فرشته براو در آیند که متصدی سئوال و جواب اویند، صبر به نماز وزکوة واحسان گوید، رفیق خودرا باشید واگر ازاو در

للصّلاة والزّكاة والبرّ: دونكم صاحبكم، فانْ عجزتم عنه فأنا دونه.

٩ ـ عليّ، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد الأشعري، عن عبدالله بن ميمون، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: دخل أمير المؤمنين صلوات الله عليه المسجد؛ فاذا هو برجل على باب المسجد، كئيب حزين، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام مالك؟ قال: يا أمير المؤمنين اُصبت بأبي [وامّي] وأخي وأخشى أن أكون قد وجلت، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: عليك بتقوى الله والصبر تقدم عليه غداً والصبر في الأمور بمنزلة الرأس من الجسد، فاذا فارق الرأس الجسد فسد الجسد و إذا فارق الصبر الأمور فسدت الأمور.

١٠ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم؛ عن سماعة بن مهران عن أبي الحسن عليه السلام قال: قال لي: ما حبسك عن الحجّ؟ قال: قلت جعلت فداك وقع عليّ دين كثير وذهب مالي. ودِيني الذي قد لزمني هو أعظم من ذهاب مالي، فلولا أنّ رجلاً من أصحابنا أخرجني ما قدرت أن أخرُج، فقال لي: إن تصبر تُغتبط و إلّا تصبر يُنفذ الله مقاديره، راضياً كنت أم كارهاً.

١١ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن سنان، عن أبي الجارود، عن الأصبغ قال: قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: الصبر صبران: صبر عند المصيبة، حسن جميلٌ و أحسن من ذلك الصبر عندما حرّم الله عزّ وجلّ عليك؛ والذّكر ذكران: ذكر الله عزّ وجلّ عند المصيبة وأفضل

ماندید، من بکمك اوهستم.

٩ـ از امام صادق (ع) که فرمود امیرالمؤمنین (ع) بمسجد درآمد ناگاه مردی‌را بردر مسجد دید که غمنده و سر بگریبان است امیرالمؤمنین (ع) باو فرمود: تو را چه میشود؟ عرضکرد یاامیرـ المؤمنین پدر و مادر و برادرم مرده‌اند و میترسم زهره ترك شوم، امیرالمؤمنین باو فرمود بر تو باد بتقوی نسبت بخدا و بصبر، تا فردا با آن پیش وی‌روی؛ صبر در امور چون سر است از تن، چون سر از تن جدا شود، تن فاسد گردد وچون در کارها صبر نباشد همه‌کارها فاسد گردد.

١٠ـ از سماعة بن مهران گوید. ابوالحسن بمن فرمود چه تورا ازحج بازداشت؟ گوید؛ گفتم: بدهکاری بسیاری بر عهده‌ام افتاده و مالم از دستم رفته و بدهکاری که بگردنم آمده مهمتر است از رفتن مالم و اگر نبود که یکی از اصحاب ما درسفر بمن کمك کردنمی‌توانستم از خانه‌بیرون آیم، بمن فرمود: اگر صبر کنی وضعت رشك آور شود واگر صبر نکنی خدا آنچه مقدر است اجرا کند، بخواهی یانخواهی.

١١ـ ازاصبغ از امیرالمومنین(ع)فرمود صبر دوصبر است، صبردرمصیبت که‌خوب‌وخوشایندواست‌و بهتر از آن صبریست که در برابر آنچه خدا بر تو حرام کرده بکنی و ذکر دو ذکر است ذکر

من ذلك ذكر الله عند ما حرّم عليك ، فيكون حاجزا .

١٢ - أبوعليّ الأشعري ، عن الحسن بن عليّ الكوفي ، عن العبّاس بن عامر ، عن العرزمي عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : سيأتي على الناس زمان لاينال الملك فيه إلّا بالقتل والتجبّر ، ولاالغنى إلّا بالغصب والبخل ، ولاالمحبّة إلا باستخراج الدّين واتّباع الهوى ؛ فمن أدرك ذلك الزّمان فصبر على الفقر وهو يقدر على الغنى وصبر على البغضة و هو يقدر على المحبّة وصبر على الذلّ و هو يقدر على العزّ آتاه الله ثواب خمسين صدّيقاً ممّن صدّقني .

١٣ - عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ؛ عن إسماعيل بن مهران؛ عن درست بن أبي منصور، عن عيسى بن بشير؛ عن أبي حمزة قال: قال أبوجعفر عليه السلام : لمّا حضرت أبي عليّ بن الحسين عليهما السلام الوفاة ضمّني إلى صدره وقال : يابنيّ اُوصيك بما أوصاني به أبي حين حضرته الوفاة وبما ذكر أنّ أباه أوصاه به :يابنيّ اصبر على الحقّ وإن كان مرّاً .

١٤- عنه، عن أبيه [عن يونس بن عبدالرّحمن] رفعه عن أبي جعفر عليه السلام قال: الصبر صبران : صبر على البلاء ، حسن جميل ، وأفضل الصبرين الورع عن المحارم .

١٥ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى قال : أخبرني يحيى بن سليم الطائفي قال: أخبرني عمرو بن شمر اليماني ، يرفع الحديث إلى عليّ عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة وصبر على الطاعة وصبر عن المعصية ، فمن صبر على المصيبة حتّى يردّها

خدا عزوجل در وقت مصيبت و برتر از آن ذكر خدا است در برابر آنچه خدا بر تو حرام كرده است تااينكه مانع تو باشد (ازكار حرام).

١٢- رسول خدا (ص) فرمود محققاً زمانى بيايد كه بملك وسلطنت نرسند جز با كشتار و ديكتاتورى وزور و بتوانگرى نرسند جز بوسيله غصب مال مردم و بخل، و بدوستى يكديگر نرسند جز بوسيله بيرون بردن ازدين و پيروى ازهواى نفس هر كه چنين زمانى رادرك كند و بفقر صبر كند بااينكه قادر است بر توانگرى و تحصيل ثروت و بر دشمنى مردم صبر كند با اينكه ميتواند آنها را دوست خود كندو بر خوارى صبر كند با اينكه مى‌تواند عزيز باشد خدا ثواب پنجاه صديقى كه بمن تصديق كرده‌اند باو بدهد.

١٣- امام باقر(ع) فرمود: وفات پدرم على بن الحسين(ع) دررسيد، مرا بسينه‌اش چسبانيد و فرمود: پسرجانم بتو وصيت كنم بدانچه پدرم هنگام مرگش مرا وصيت كرد و بدانچه ياد آور شد كه پدرش باو وصيت كرده، پسرجانم بحق صبر كن و گرچه تلخ باشد.

١٤- فرمود : صبر دو صبر است ، صبر بر بلاء كه نيكو و زيبا است و بهترين دو صبر ورع از محرمات است.

١٥- رسول خدا (ص) فرمود: صبر سه‌است صبر برمصيبت وصبر برطاعت وصبر از گناه كردن،

بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة مابين الدّرجة إلى الدّرجة كما بين السماء إلى الأرض ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستّمائة درجة مابين الدّرجة إلى الدرجه كما بين تخوم الأرض إلى العرش و من صبر عن المعصية كتب الله له تسعمائة درجة مابين الدّرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى منتهى العرش .

١٦- عنه ، عن علي بن الحكم، عن يونس بن يعقوب قال : أمرني أبوعبدالله عليه السلام أن آتي المفضّل و أعزّيه باسماعيل و قال : اقرأ المفضّل السّلام و قل له : إنّا قد اُصبنا باسماعيل فصبرنا ، فاصبر كما صبرنا، إنّا أردنا أمراً وأرادالله عزّوجلّ أمراً ، فسلّمنا لأمرالله عزّوجلّ

١٧ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن سيف بن عميرة ، عن أبي حمزة الثمالي قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : من ابتلي من المؤمنين ببلاء فصبر عليه ، كان له مثل أجر ألف شهيد .

١٨ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن عمّار بن مروان عن سماعة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ و جلّ أنعم على قوم ، فلم يشكروا ، فصارت عليهم وبالاً ، وابتلى قوماً بالمصائب فصبروا ، فصارت عليهم نعمة .

١٩ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، ومحمّد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان ، جميعاً ، عن ابن أبي عمير ، عن إبراهيم بن عبدالحميد ، عن أبان ابن أبي مسافر ، عن أبي عبدالله عليه السلام في

هر كه درمصيبت صبر كند تاآن رابتسلى خوبى جواب گويد، خدا برايش سيصد درجه نويسد كه ميان هردرجه تادرجه ديگر بمانندميان آسمانست تازمين وهر كه برطاعت صبر كند خدابرايش ششصددرجه نويسد كه ميان درجه‌اى تا درجه ديگر ازعمق زمين است تاعرش و هر كه بر معصيت صبر كند خدا برايش نهصددرجه نويسد كه ميان هردرجه تادرجه ديگر ازعمق زمين تاپايان عرش باشد .

١٦ـ ازيونس بن يعقوب گفت امام صادق (ع) بمن فرمان داد بروم نزدمفضل و او را باسماعيل تسليت گويم وفرمود بمفضل سلام برسان، و باو بگو ما بغم مرك اسماعيل گرفتار شديم و صبر كرديم ، تو هم صبر كن چنانچه ما صبر كرديم، ما چيزى قصد كرديم و خدا عزوجل چيزى ديگروما بامر خدا عزوجل دل نهاديم.

١٧ـ ازامام صادق (ع) كه فرمود هر مؤمنى گرفتار گردد و صبر كند بدان براى او مانند اجر هزار شهيد است.

١٨ـ فرمود خدا عزوجل بر مردمى نعمت داد وشكر نكردند و براى آنها وبال شد ومردمى را گرفتار كرد وصبر كردند وبراى آنها نعمت شد.

١٩ـ فرمود در تفسيرقول خدا عزوجل (٢٠٠ـ آل عمران) «أيا مؤمنان صبر كنيد وهم صبرى

قول الله عزّ وجلّ : «يا أيّها الذين آمنوا اصبروا و صابروا» قال : اصبروا على المصائب .

وفي رواية ابن أبي يعفور ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: صابروا على المصائب .

٢٠ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن محمّد بن أبي جميلة ، عن جدّه أبي جميلة ، عن بعض أصحابه قال : لولا أنّ الصبر خُلق قبل البلاء لتفطّر المؤمن كما تتفطّر البيضة على الصفا .

٢١ ـ أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبد الجبّار ، عن صفوان ، عن إسحاق بن عمّار و عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله عزّ وجلّ : إنّي جعلت الدّنيا بين عبادي قرضاً ، فمن أقرضني منها قرضاً أعطيته بكلّ واحدة عشراً إلى سبعمائة ضعف وماشئت من ذلك ؛ ومن لم يقرضني منها قرضاً فأخذت منه شيئاً قسراً [فصبر] أعطيته ثلاث خصال لو أعطيت واحدة منهنّ ملائكتي لرضوا بها منّي ، قال : ثمّ تلا أبو عبدالله عليه السلام قول الله عزّ وجلّ: «الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنّا لله و إنّا إليه راجعون ☆ أُولئك عليهم صلوات من ربّهم ـ فهذه واحدة من ثلاث خصال ـ ورحمة ـ اثنتان ـ وأُولئك هم المهتدون» ـ ثلاث ـ ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام : هذا لمن أخذ الله منه شيئاً قسراً .

٢٢ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ وعليّ بن محمّد القاساني ، عن القاسم بن محمّد ، عن سليمان

كنيد كه صبر بر مصائب كنيد و در روايت ابن ابى يعفور فرمود در مصائب هم صبرى كنيد (يعنى با هم همدردى كنيد) .

٢٠ـ ازيكى ازاصحاب ابى جميله كه فرمودا گرصبر پيش از بلاء آفريده نشده بودمؤمن ميتركيد چنانچه تخم برروى سنك خارا ميتركد.

٢١ـ رسولخدا (ص) فرمود : خدا عزوجل فرمايد: به راستى من دنيا را ميان بنده‌هايم براى قرض نهادم، پس هر كه يك قرضى ازآن بمن بدهد بهر واحدش ده تا هفتصد برابر وهرچه خواهم باو عوض دهم وهر كه بمن قرض ندهد و بى‌اختيار از او بگيرم و بر آن صبر كند، سه خصلت باو بدهم كه اگريكى از آنها را بفرشته‌هاى خودم بدهم‌خشنود شوندبدان‌ازمن (راوى) گويد سپس امام صادق قول خدا عزوجل را خواند (١٧٥ـ البقره) آنكسانيكه چون مصيبتى بدانها رسد گويند : **انالله و انااليه راجعون** (١٧٦) بر آنانست رحمتها از پروردگارشان (اين يك خصلت) و رحمتى (اين دو خصلت) وآنانند هدايت شده (سه خصلت) سپس امام‌صادق (ع) فرمود:اين ازآن كسى استكه خدا چيزى بى‌اختيار ازاو گرفته است.

٢٢ـ ازامام باقر(ع) فرمود: مردانگى‌صبر (تلخى صبر خل) درحال نيازمندى و نددارى وآبرو

ابن داود ، عن يحيى بن آدم ، عن شريك ، عن جابر بن يزيد ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : مروّة الصبر في حال الحاجة والفاقة والتعفّف والغنا أكثر من مروّة الاعطاء .

٢٣ ـ أبو علي الأشعري ، عن محمّد بن عبد الجبّار ، عن أحمد بن النضر ، عن عمرو بن شمر عن جابر قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : يرحمك الله ما الصبر الجميل ؟ قال : ذلك صبرٌ ليس فيه شكوى إلى النّاس .

٢٤ ـ حميد بن زياد ، عن الحسن بن محمّد بن سماعة ، عن بعض أصحابه ، عن أبان ، عن عبد الرّحمن بن سيابة ، عن أبي النعمان ، عن أبي عبدالله ، أو أبي جعفر عليهما السلام قال : من لا يُعدّ الصبر لنوائب الدّهر يعجز .

٢٥ ـ أبو علي الأشعري ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّا صُبُرٌ وشيعتنا أصبر منّا ، قلت : جعلت فداك كيف صار شيعتكم أصبر منكم ؟ قال : لأنّا نصبر على ما نعلم وشيعتنا يصبرون على ما لا يعلمون .

(باب الشكر)

١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : الطاعم الشّاكر ، له من الأجر كأجر الصائم المحتسب ؛ والمعافي الشاكر

داری و بی نیازی (رنج بردن خل) بیشتر است از مردانگی بخشش.

٢٣ ـ از جابر گوید: بامام باقر (ع) گفتم یرحمك الله صبر جمیل چیست؟ فرمود: صبر یکه در آن گله نزد مردم نباشد.

٢٣ ـ از امام صادق یا امام باقر (ع) که فرمود، کسیکه برای ناگواریهای دوران صبر آماده نکند؛ در ماند.

٢٥ ـ از یکی اصحاب از امام صادق (ع) فرمود: ما صبورانیم وشیعه ما از ما صبر شان بیشتر است، گفتم: قربانت چگونه شیعه شما ازشما صبرشان بیشتر است؟ فرمود بری آنکه ما دانسته صبر کنیم و شیعه ما بر آنچه ندانند صبر کنند.

(باب شکر)

١ ـ رسولخدا (ص) فرمود: خورنده شکر گزار، اجر روزه دار خدا جودارد و تندرست شکر گزار

له من الأجر كأجر المبتلى الصابر ؛ والمعطي الشاكر له من الأجر كأجر المحروم القانع .

۲ ـ وبهذا الاسناد قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ما فتح الله على عبد باب شكر فخزن عنه باب الزيادة .

۳ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن جعفر بن محمد البغدادي ؛ عن عبدالله بن إسحاق الجعفري ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مكتوب في التوراة: اشكر من أنعم عليك و أنعم على من شكرك ؛ فانه لازوال للنعماء إذا شكرت ولابقاء لها إذا كفرت ؛ الشكر زيادة في النعم وأمان من الغير .

٤ ـ عدة من أصحابنا ؛ عن أحمد بن أبي عبدالله ؛ عن محمد بن علي ؛ عن علي بن أسباط ؛

اجر گرفتار دردمند صابر دارد و عطابخش شکر گزار ، اجر محروم قناعت کاردارد .

شرحـ مجلسی ره ازراغب ـ شکر فهم نعمت و اظهار آنست در برابر کفران که فراموش کردن نعمت و پرده پوشی آنست.. ازمحقق طوسی ره شکر اشرف و افضل اعمال است. وبدانکه شکر قدردانی از نعمت است با گفتار و کردار و پندار وسه رکن دارد:

۱ـ شناختن نعمت و اوصاف شایسته بدان و فهم نعمت بودن آن و این فراهم نشود جز بفهم اینکه همه نعمتها از خدا است و نعمت بخش واقعی او است و وسائط همه فرمانبر و مسخراویند .

۲ـ حالیکه نتیجه این معرفت است و آن خضوع و تواضع و شادمانی به نعمت است باعتبار اینکه بخششی است و دلالت بر عنایت خدا دارد و نشانه آن اینستکه از دنیا شاد نباشی مگر بدانچه مایه نزدیکی بخدا است.

۳ـ کرداریکه نتیجه این حالت است زیرا اگر این حالت در دل پدید شد مایه نشاط برای کاری استکه موجب نزدیکی بخدا است.

«و اما پندار دل» آهنك بزرك شمردن و ستودن و ارجمند داشتن خدااست و اندیشه درآفریده ها و نمونه‌های مهر او وتصمیم بخوبی کردن بهمه خلق او و «کار زبان» اظهار این مقصوداست بسپاس گوئی وستایش و بزرگواری وتسبیح وتهلیل و واداری بکارنیك وبازداشتن ازکار بد وجز آنها واما «کار اعضاء تن» بکار بردن نعمتهای عیان ونهان خدا در طاعت وعبادت او و خود داری از بکار بستن آنها در نافرمانی او چون بکاربستن چشم در بررسی مصنوعات خدا و خواندن قرآن و.و،

۲ـ رسولخدا (ص) فرمود : خداوند بر بنده‌ای دری از شکر نگشاید که دری از فزایش را بر او بندد .

۳ـ از امام صادق (ع) که فرمود: در تورات نوشته است؛ شکر گزار از هر که بتو نعمت داد ونعمت بخش بر هر که تورا شکر گزارد زیرا باشکر گزاری نعمت نابود نگردد و با کفران نعمتی نیاید، شکر گزاری فزایش نعمت است وامان از دیگر گونی.

٤ـ ازامام باقر یاامام صادق (ع) که فرمود تندرست شاکر اجر دردمند صابر دارد وعطابخش

عن يعقوب بن سالم ، عن رجل ، عن [أبي جعفر أو] أبي عبدالله عليه السلام قال : المعافي الشاكر له من الأجر ما للمبتلى الصابر؛ والمعطي الشاكر له من الأجر كالمحروم القانع .

٥ ـ عنه ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، عن داود بن الحصين ، عن فضل البقباق قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : « وأمّا بنعمة ربّك فحدّث» قال : الذي أنعم عليك بما فضّلك وأعطاك وأحسن إليك ، ثمّ قال : فحدّث بدينه وما أعطاه الله وما أنعم به عليه .

٦ ـ حميد بن زياد ، عن الحسن بن محمد بن سماعة ، عن وهيب بن حفص ، عن أبي بصير ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : كان رسول الله صلى الله عليه وآله عند عائشة ليلتها ، فقالت : يا رسول الله لم تتعب نفسك وقد غفر الله لك ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر؟ فقال : يا عائشة ألا أكون عبداً شكوراً .

قال وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقوم على أطراف أصابع رجليه فأنزل الله سبحانه و تعالى : «طه ۞ ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى» .

شاكر اجر محروم قانع.

٥ـ ازفضل بقباق گويد: ازامام صادق(ع) پرسيدم از قول خدا عزوجل(١١ـ الضحى) و اما بنعمت پروردگارت باز گو ؟ فرمود يعنى آنكسى كه بتو نعمت بخشيد بفضيلتى و بتو عطا داد و احسان كرد ، سپس فرمود : رسولخدا (ص) دين او را باز گفت و آنچه خدا باو داده بود و آنچه بدو انعام كرده بود.

٦ـ ازامام باقر (ع) كه رسولخدا(ص) در شب مقررنزد عايشه بود، عايشه باو گفت يا رسول الله چرا خود را رنج ميدهى بااينكه خداوند تو را آمرزيده است نسبت بدانچه در پيش گناه كردى و آنچه در آينده؟ فرمود اى عايشه نبايد كه بنده شاكرى باشم؟ فرمود: رسولخدا را شيوه آن بود كه بر نوك انگشتان پاهايش براى عبادت مىايستاد پس خدا باو نازل فرمود: اى طه ما قرآن را بتو فرو نفرستاديم تا دررنج افتى،

شرحـ ازمجلسى ره ـ «وقد غفر الله لك» اشاره است بقول خداتعالى در سوره فتح كه«به راستى ما براى تو پيروزى آشكارى فراهم كرديم تا خدا بيامرزد برايت آنچه از گناهت درپيش بوده و آنچه در پس است» شيعه درتوجيه آن چندوجه دارند:

١ـ مقصود آمرزش گناه امت استكه آنچه درپيش باشد يعنى در دنيا و آنچه پس افتد بوسيله شفاعت درآخرت ونسبت گناه امت باو براى اينستكه در درگاه حق نماينده امت است و مؤيد آنست روايت مفضل از امام صادق (ع) گويد مردى همين آيه رااز او پرسيد، فرمود بخدا اورا گناهى نبوده ولى خدا براى او تعهد كرد كه گناه شيعه‌هاى على (ع) را بيامرزد آنچه در پيش باشد و آنچه هم عقب باشد ودر روايت عمربن يزيد ازآن حضرت فرمود نه گناهى كرد ونه قصد گناهى كرد ولى خدا گناه شيعه اورا بگردن او گذارد واورا آمرزيد.

۷ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمد ، عن ابن فضّال ، عن حسن بن جهم ، عن أبي اليقظان ، عن عبيدالله بن الوليد قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: ثلاث لايضرّ معهنّ شيء: الدّعاء عندالكرب والاستغفار عندالذّنب والشّكر عندالنّعمة .

۸ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة عن معاوية بن وهب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من اُعطي الشكر اُعطي الزّيادة ، يقول الله عزّ وجلّ : «لئن شكرتم لأزيدنّكم».

۹ ـ أبوعليّ الأشعريّ ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن صفوان ، عن إسحاق بن عمّار ، عن رجلين من أصحابنا ، سمعاه عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ماأنعم الله على عبد من نعمة فعرفها بقلبه وحمدالله ظاهراً بلسانه فتمّ كلامه حتّى يؤمر له بالمزيد .

۱۰ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّد بن خالد ، عن بعض أصحابنا ، عن محمّد بن هشام عن ميسّر ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : شكر النعمة اجتناب المحارم وتمام الشكر قول الرّجل: الحمدلله ربّ العالمين .

۱۰ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عليّ بن عيينة ، عن عمر بن يزيد قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: شكر كلّ نعمة ـ وإن عظمت ـ أن تحمدالله عزّ وجلّ عليها .

---

۳ ـ از سيدمرتضى رضم كه فرموده ذنب دراينجا مضاف بمفعول شده ومقصود اينستكه خدابعد ازفتح مكه گناهانى را كه مشركان مكه نسبت بتو مرتكب شدند آمرزيد و در حقيقت مقصود ازآن اعلام عفو عمومى است براى مخالفان قريش كه بعد از فتح مكه تسليم پيغمبر شدند و گناهان آنها اين بود كه پيغمبر رااز مكه بيرون كرده و ازورود بدان جلوگرفته و،و. ومقصود ازآمرزش برداشتن ونسخ احكام مجازات آنهااست بطور خلاصه نقل شد.

۷ ـ از عبيدالله بن وليد گويد : شنيدم از امام صادق (ع) كه ميفرمود سه چيز است كه با وجود آنها چيزى زيان نزند دعاء در موقع گرفتارى ، و آمرزش جوئى هنگام گناه ، وشكر گزارى هنگام نعمت.

۸ ـ ازامام صادق(ع) كه فرمود: بهر كه شكرداده شود فزونى داده شود، خداعزوجل ميفرمايد (۷ ـ ابراهيم) هرآينه اگر شكر كنيد بيفزائيم براى شما.

۹ ـ فرمود هرنعمتى خدا بينده اى دهد و ازدل آن رابشناسد وبا زبان خود آشكاراخدا راسپاس گويد تاسخنش تمام شود خدا فرمان فزايش براى اوصادر كند.

۱۰ ـ فرمود : شكر نعمت كناره گيرى از حرامها است و نهايت شكر گفتن الحمدلله رب العالمين است.

۱۱ ـ ميفرمود: شكر هرنعمتى گرچه بزرك باشد اينستكه خداعزوجل را برآن سپاس گوئى.

١٢ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن إسماعيل بن مهران ، عن سيف ابن عميرة ، عن أبي بصير : قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : هل للشكر حدّ إذا فعله العبد كان شاكراً ؟ قال: نعم، قلت : ماهو ؟ قال : يحمدالله على كلّ نعمة عليه في أهل ومال ، و إن كان فيما أنعم عليه في ماله حقّ أدّاه ومنه قوله جلّ وعزّ : «سبحان الذي سخّر لنا هذا و ما كنّا له مقرنين» ومنه قوله تعالى : «ربّ أنزلني منزلاً مباركاً وأنت خير المنزلين» و قوله : «ربّ أدخلني مدخل صدق وأخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطاناً نصيراً».

١٣ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى، عن معمر بن خلّاد قال : سمعت أباالحسن صلوات الله عليه يقول: من حمدالله على النعمة فقد شكره و كان الحمد أفضل[من] تلك النعمة .

١٤ ـ محمّدُ بن يحيى،عن أحمد، عن علي بن الحكم، عن صفوان الجمّال، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال لي : ما أنعم الله على عبد بنعمة صغرت أو كبرت ، فقال: الحمدلله ، إلّا أدّى شكرها .

١٥ ـ أبوعلي الأشعري ، عن عيسى بن أيّوب ، عن علي بن مهزيار ، عن القاسم بن محمّد عن إسماعيل بن أبي الحسن ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أنعم الله عليه بنعمة فعرفها بقلبه ، فقد أدّى شكرها .

١٢ـ از ابی بصیر گوید: بامام صادق (ع) گفتم برای شکر اندازه ایستکه چون بنده آن را انجام دهد شاکر باشد؟ فرمود :آری گفتم آن چیست ؟ فرمود خدارا در هر نعمتیکه دارد از اهل ومال حمد گوید و اگر در مالیکه باو انعام کرده حقی باشد آن را ادا کند و از آن بحساب است قول خداعز وجل (که موقع سوار شدن کشتی یاچهار پا بگوید ـ۱۳ـ الزخرف) سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کناله مقرنین ـ منزه باد آنکه این را برای ما مسخر نمود و ما خود تاب تسخیر آن را نداشتیم ـ واز آنست قول خدا تعالی (در موقع ورود بمنزل و مسکن ـ ۹۲ـ المؤمنون) رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین ـ پروردگارا مرا با برکت فرودآور و تو بهترین پذیرا هستی ـ و قول خدا (۸۰ الاسراء) رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنك سلطاناً نصیراً ـ پروردگارا مرا بدرستی وراستی درآور وبدرستی وراستی برآورو ازنزد خود برایم تسلط پیروزمندانه مقرر ساز

۱۳ـ از معمر بن خلاد، گوید : شنیدم ابوالحسن (ع) میفرمود: هر که خدا را بر نعمتی حمد کند اورا شکر کرده و حمد از آن نعمت برتر است.

شرحـ از مجلسی ره ـ یعنی توفیق ادای حمد هر نعمتی خود نعمت بهتریست وشکر دیگری خواهد که از عهده کسی برنیاید ..

۱۴ـ ازصفوان جمال که امام صادق(ع) بمن فرمود: خدا هر نعمتی ببنده ای دهد خرد یا بزرك و آن بنده بگوید الحمدلله شکرش را ادا کرده.

۱۵ـ فرمود: خدا هر نعمتی بنده ای دهد و آن را ازدل بفهمد شکرش را ادا کرده.

١٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن منصور بن يونس ، عن أبي بصير قال : قال أبوعبدالله عليه السلام إنّ الرّجل منكم ليشرب الشّربة من الماء فيوجب الله له بها الجنّة ثمّ قال : إنّه ليأخذ الاناء فيضعه على فيه فيسمّي ثمّ يشرب فينحّيه وهو يشتهيه فيحمدالله ، ثمّ يعود فيشرب، ثمّ ينحّيه فيحمدالله، ثمّ يعود فيشرب ، ثمّ ينحّيه فيحمدالله ؛ فيوجب الله عزّ وجلّ بهاله الجنّة .

١٧ ـ ابن أبي عمير ، عن الحسن بن عطيّة ، عن عمر بن يزيد قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّي سألت الله عزّ وجلّ أن يرزقني مالاً فرزقني وإنّي سألت الله أن يرزقني ولداً فرزقني ولداً و سألته أن يرزقني داراً فرزقني و قد خفت أن يكون ذلك استدراجاً ، فقال : أمّا ـ والله ـ مع الحمد فلا .

١٨ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن حمّاد بن عثمان قال خرج أبوعبدالله عليه السلام من المسجد، وقد ضاعت دابّته ، فقال : لئن ردّها الله عليّ لأشكرنّ الله حقّ شكره قال : فمالبث أن اُتي بها، فقال : الحمد لله ، فقال له قائل: جعلت فداك أليس قلت :لأشكرنّ الله حقّ شكره ؟ فقال أبوعبدالله عليه السلام : ألم تسمعني قلت : الحمد لله ؟ .

١٩ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن القاسم بن يحيى ، عن جدّه الحسن بن

١٦ـ فرمود: بەراستی مردی از شماها شربت آبی نوشد وخدا بوسیله آن بهشت‌را براو واجب کند، سپس فرمود جام‌را بگیرد و برلبش نهد ونام خدا برد سپس آن‌را دور کند و حمد خدا گوید بااینکه هنوزش میخواهد، سپس بازبنوشد و آن‌را دور کند و حمد خدا کند سپس بازبنوشد و آن‌را دور کند وحمد خدا کند وخدا عزوجل بدان بهشت را براو واجب کند.

١٧ـ از عمر بن یزید گوید: بامام صادق (ع) گفتم بەراستی‌من ازخداعزوجل‌خواستم که‌بمن‌مالی روزی کند و روزی کرد واز خدا خواستم فرزند بمن‌روزی کند روزی کرد واز اوخواستم‌خانه‌ای‌بمن دهد و خانه‌ای بمن‌دادوترسیدم که مبادامرانعمت گیر کند در پاسخ فرمود: اما بخدا که باحمد کردن این‌وضع در میان نیست.

شرحـ ازمجلسی ره ـ استدراج و نعمت گیر کردن خدابنده رااینستکه هر گناهی کند باونعمتی دهد وآمرزش‌راازیادش برد یاخرده‌خرده اورا بعقوبت گیرد .

١٨ـ ازحمادبن عثمان گوید امام صادق(ع) ازمسجد بیرون‌شد و مرکوب او گم شده‌بود،فرمود اگر خدا آن‌را بمن برگرداند شکر خدابگزارم چنانچه شایسته شکراو است گوید درنگی نشد که مرکوب اورا آوردند آن‌حضرت‌فرمود «الحمدلله» گویندهٔ بدو گفت قربانت نفرمودید که‌شکرخدا گزارم چنانکه شایسته شکر او است؟ امام صادق (ع) فرمود نشنیدی که گفتم «الحمدلله» .؟

١٩ـ از امام صادق (ع)فرمود: رسولخدا را شیوه این بود که چون امری برایش پیش‌می‌آمد

راشد، عن المثنّى الحنّاط، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا ورد عليه أمرٌ يسرّه قال: الحمد لله على هذه النعمة، وإذا ورد عليه أمر يغتمّ به قال: الحمد لله على كلّ حال.

٢٠ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيّوب الخزّاز، عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: تقول ثلاث مرّات إذا نظرت إلى المبتلى من غير أن تُسمعه: الحمد لله الذي عافاني ممّا ابتلاك به، ولو شاء فعل؛ قال: من قال ذلك لم يصبه ذلك البلاء أبداً.

٢١ ـ حميدُ بن زياد، عن الحسن بن محمّد بن سماعة؛ عن غير واحد، عن أبان بن عثمان، عن حفص الكناسي؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: مامن عبد يرى مبتلى فيقول: «الحمد لله الذي عدل عنّي ما ابتلاك به، وفضّلني عليك بالعافية، اللّهمّ عافني ممّا ابتليته به» إلّا لم يبتل بذلك البلاء.

٢٢ ـ عدّةٌ من أصحابنا؛ عن أحمد بن أبي عبدالله، عن عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجيح عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا رأيت الرجل وقد ابتلي و أنعم الله عليك فقل: اللّهمّ إنّي لا أسخر ولا أفخر ولكن أحمدك على عظيم نعمائك عليّ.

٢٣ ـ عنه، عن أبيه؛ عن هارون بن الجهم، عن حفص بن عمر، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إذا رأيتم أهل البلاء فاحمدوا الله ولا تسمعوهم فانّ ذلك يحزنهم.

٢٤ ـ عنه؛ عن عثمان بن عيسى، عن عبدالله بن مسكان؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ

که شادش میکرد، میفرمود: حمد خدارا براین نعمت وچون امر غم‌آوری برایش رخ میداد میفرمود حمد خدارا بهرحال.

٢٠ـ از امام باقر (ع) که چون نگاه تو بگرفتاری افتاد چنانچه باو نشنوانی سه بار بگو، حمد خدارا که مرا عافیت داد از آنچه تورا بدان گرفتار کرد و اگر میخواست میکرد، هر که چنین گوید خدا او را هرگز گرفتار نکند بدان بلا.

٢١ـ از امام صادق (ع) فرمود بنده‌ای نیستکه گرفتاری بیند و بگوید «سپاس خدائی را سزا استکه از من برگرفت آنچه را که تورا بدان گرفتار کرد و مرا برتو بعافیت برتری داد، بار خدایا بمن عافیت ببخش از آنچه او را بدان گرفتار کردی» جز آنکه بدان بلا گرفتار نشود.

٢٢ـ از امام صادق (ع) فرمود چون مردی را گرفتار دیدی و خدا بتو نعمت عافیت داده بگو «بار خدایا نه من مسخره کنم و نه برخود ببالم ولی تورا سپاس گزارم بر بزرگترین نعمتها که بمن داده‌ای». (یعنی نعمت عافیت و تندرستی).

٢٣ـ فرمود که رسول خدا (ص) فرموده: چون گرفتارها را دیدید، خدارا حمد کنید و آن ها نشنوند که غمنده گردند.

٢٤ـ فرمود که رسول خدا (ص) درسفری برپشت شتر ره میسپرد بناگاه پیاده شد و پنج بار سجده

رسول الله ﷺ كان في سفر يسير على ناقة له ؛ إذا نزل فسجد خمس سجدات فلمّا أن ركب قالوا: يارسول الله إنّا رأيناك صنعت شيئاً لم تصنعه ؟ فقال نعم استقبلني جبرئيل عليه السلام فبشّرني ببشارات من الله عزّ وجلّ ؛ فسجدت لله شكراً لكلّ بشرى سجدة .

٢٥ ـ عنه ، عن عثمان بن عيسى ، عن يونس بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا ذكر أحدكم نعمة الله عزّ وجلّ فليضع خدّه على التراب شكراً لله ؛ فان كان راكباً فلينزل فليضع خدّه على التراب وإن لم يكن يقدر على النزول للشهرة فليضع خدّه على قربوسه و إن لم يقدر فليضع خدّه على كفّه ثمّ ليحمد الله على ما أنعم الله عليه .

٢٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عليّ بن عطيّة ، عن هشام بن أحمر قال : كنت أسير مع أبي الحسن عليه السلام في بعض أطراف المدينة إذ ثنّى رجله عن دابّته ، فخرّ ساجداً ، فأطال وأطال، ثمّ رفع رأسه وركب دابّته فقلت :جعلت فداك قد أطلت السجود ؟فقال إنّني ذكرت نعمة أنعم الله بها عليّ فأحببت أن أشكر ربّي .

٢٧ـ عليّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي عبدالله صاحب السابريّ فيما أعلم أو غيره عن أبي عبدالله عليه السلام قال : فيما أوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى عليه السلام : ياموسى اشكرني حقّ شكري فقال : يارب وكيف أشكرك حقّ شكرك وليس من شكر أشكرك به إلّا وأنت أنعمت به عليّ ؟

كرد و چون سوار شد گفتند يا رسول الله ديديم كارى كردى كه نميكردى ؟ فرمود آرى جبرئيل پيش من آمد و از طرف خدا عزوجل مژده‌ها بمن داد و من براى خدا سجده شكر كردم براى هر مژده يك سجده .

٢٥ـ فرمود: هرگاه يكى ازشماها نعمت خداعزوجل رايادآورد بايد گونه بر خاك نهد به شكرانه خدا واگر سوارباشد پياده شود و گونه برخاك نهد و اگر از بيم شهرت نتواند كه پياده شود گونه خود برغاشيه زين نهد و اگر نتواند بر كف خود نهد، سپس خدا را بدانچه بر او نعمت بخشيده است سپاس گويد،

٢٦ـ ازهشام بن احمر گويد من بهمراه ابى الحسن (ع) درحومه مدينه گردش ميكردم بناگاه پاى ازمركب خودپائين نهاد وبسجده افتاد و بدرازا كشيد وبدرازا سپس سر برداشت وسوارمركبش شد من گفتم: قربانت سجده‌را بسيار طول دادى؟ فرمود من بياد نعمتى افتادم كه خدا بمن عطا كرده و خوش داشتم كه پروردگارم را شكر گزارم.

٢٧ـ ازامام صادق (ع) فرمود درآنچه خداعزوجل بموسى وحى كرد، فرمود: اى موسى حق شكر مرابجاى آور عرضكرد پروردگاراچگونه حق شكرت‌را بجاآورم وشكرى نگزارم جز آنكه همان شكرهم نعمتى استكه توبمن ارزانى داشتى؟ فرمود:اى موسى اكنون حق شكرمرا اداكرديكه

قال : یاموسی الآن شکرتني حین علمت أنّ ذلك منّي.

۲۸ ـ ابن أبي عمیر ، عن ابن رئاب ، عن إسماعیل بن الفضل قال : قال أبوعبدالله علیه السلام إذا أصبحت وأمسیت فقل عشرمرّات : «اللّهمّ ماأصبحت بي من نعمة أوعافیة من دین أودنیا فمنك وحدك لاشریك لك ، لك الحمد و لك الشکر بهاعليّ یارب حتّی ترضی و بعد الرّضا» فانّك إذا قلت ذلك کنت قد أدّیت شکرماأنعم الله به علیك في ذلك الیوم وفي تلك اللّیلة .

۲۹ ـ ابن أبي عمیر ، عن حفص بن البختري ، عن أبي عبدالله علیه السلام قال : کان نوح علیه السلام یقول ذلك إذاأصبح ، فسمّي بذلك عبداً شکوراً. وقال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : من صدق الله نجا .

۳۰ـ علیّ بن إبراهیم ،عن أبیه عن القاسم بن محمّد، عن المنقري، عن سفیان بن عیینة، عن عمّار الدّهني قال: سمعت علیّ بن الحسین علیهما السلام یقول : إنّ الله یحبّ کلّ قلب حزین و یحبّ کلّ عبد شکور،یقول الله تبارك وتعالی لعبد من عبیده یوم القیامة : أشکرت فلاناً؟ فیقول: بل شکرتك یاربّ ، فیقول: لم تشکرني إذلم تشکره ، ثمّ قال : أشکر کم لله أشکر کم للناس .

دانستی آنهم ازمن است .

شرحـ از مجلسی ره ـ مقصود در اینجا طلب انجام شکر نعمت است بر وجه تفصیل و آن غیر ممکن است ازچند وجه:

۱ـ نعمتهای خدا بی شمار است و شماره مفصل آنها را نتوان کرد ودر برابر هر کدام هم شکری نتوان کرد.

۲ـ هرآنچه باعضاء تن ونیروی بدن انجام دهیم بخششی است ازخدا وهر طاعت و حرکت هم نعمتی است ازاو وما نعمت اورا دربرابر نعمت اونهادیم واز خودچیزی ندادیم.

۳ـ شکرهم خودنعمتی است ازاو که عطا کرده وشکرهر نعمتی نعمت دیگریست ومایه درماندگی است وگفتار موسی ایندووجه اخیررا محتمل است .

۲۸ـ فرمود: چون بامداد کنی یا شام ده بار بگو « بار خدایا هرچه بهم راه من بامداد کرده است ازنعمت تندرستی نسبت بدین یادنیا از تواست یگانه‌ای، شریك نداری، ازآن تو است حمد و از آن تواست شکر بدانها بر گردن من ای پروردگارم تا خشنودشوی و پس از خشنودی» زیرا چون توچنین گفتی شکر هرچه را خدا درآن روز وشب بتونعمت داده انجام کردی.

۲۹ـ فرمود که نوح هربامداد این را میگفت وبدان بود که بنده پرشکر نامیده شد، فرمود : رسولخدا (ص) فرمود هر که راست گفت نجات یافت.

۳۰ـ علی بن الحسین(ع) میفرمود: به‌راستی خدا دوست دارد هر بنده غمنده راودوست داردهر بنده پرشکر گزار را، خداتبارك وتعالی بیکی ازبندهایش درروز رستاخیز میفرماید: آیا توفلانی را شکر کردی؟ در پاسخ میگوید بلکه من تورا شکر کردم پروردگارا، پس خدا میفرماید، مرا شکر نکردی چون او راشکر نکردی سپس فرمود قدردان ترین شمانسبت بمردم شکر گزار ترین شمااست نسبت بخدا

(باب حسن الخلق)

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن جميل بن صالح عن محمّد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ أكمل المؤمنين إيماناً أحسنهم خلقاً .

٢ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن عبدالله بن سنان ، عن رجل من أهل المدينة ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : مايوضع في ميزان امرىء يوم القيامة أفضل من حسن الخلق .

٣ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن أبي ولّاد الحنّاط ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أربع من كنّ فيه كمل إيمانه وإن كان من قرنه إلى قدمه ذنوباً لم ينقصه ذلك ، [قال] وهو الصدق وأداء الأمانة والحياء وحسن الخلق .

٤ ـ عدّة من أصحابنا ؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن ابن محبوب ؛ عن عنبسة العابد قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : مايقدم المؤمن على الله عزّ وجلّ بعمل بعد الفرائض أحبّ إلى الله تعالى من أن يسع الناس بخُلقه .

٥ ـ أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن صفوان ، عن ذريح ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّ صاحب الخُلق الحسن له مثل أجر الصائم القائم .

(باب خوش خلقی)

١ ـ از امام باقر(ع)، فرمود: به‌راستی کاملترین مؤمنان در ایمان خوشخلق‌تر آنها است

٢ ـ رسولخدا (ص) فرمود درروز قیامت درترازوی کارهای مؤمن بهتر ازحسن خلق نگذارند.

٣ ـ از امام صادق (ع) فرمود چهار است که هر که دارد ایمانش کامل است و اگر از فرق سر تا پایش پر ازگناه باشداو رانکاهد، فرمود : آنها راستگوئی و رد امانت وحیاء وحسن خلق است.

٤ ـ فرمود: مؤمن پس‌از فرائض عملی پیش‌خدا نیاورد که محبوبتر باشد نزد خدا از حسن خلق که بهمه‌مردم رسا باشد .

٥ ـ فرمود که رسولخدا (ص) فرمود به‌راستی برای صاحب خلق خوش اجری چون اجر روزه دار شب زنده‌دار است.

٦ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أكثر ما تلج به أمتي الجنة تقوى الله وحسن الخلق .

٧ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حسين الأحمسي وعبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الخلق الحسن يميث الخطيئة كما تميث الشمس الجليد .

٨ ـ عنهُ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : البرُّ وحسن الخلق يعمران الدّيار ويزيدان في الأعمار .

٩ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن عبدالحميد قال : حدّثني يحيى بن عمرو عن عبدالله بن سنان قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : أوحى الله تبارك وتعالى إلى بعض أنبيائه عليهم السلام : الخلق الحسن يميث الخطيئة ، كما تميث الشمس الجليد .

١٠ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن عليّ الوشّاء ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : هلك رجلٌ على عهد النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فأُتي الحفّارين فاذا بهم لم يحفروا شيئاً وشكوا ذلك إلى رسول الله فقالوا : يارسول الله مايعمل حديدنا في الأرض ، فكأنّما نضرب به في الصفا ، فقال : ولم؟ إن كان صاحبكم لحسن الخلق ، ائتوني بقدح من ماء ؛ فأتوه به فأدخل يده فيه ؛ ثمّ رشّه على الأرض رشّاً ، ثمّ قال : احفروا ، قال : فحفر الحفّارون ؛ فكأنّما كان رملاً يتهايل عليهم .

٦ـ فرمود بيشتر وسيله ايكه بدان امتم در بهشت در آيند تقوى وحسن خلق است.

٧ـ فرمود خلق خوش گناه را آب كند چنانچه خورشيد يخ را.

٨ـ فرمود نيكوكارى وخلق خوش خانهها را آباد كنند و عمرها را بيفزايند .

٩ـ فرمود: خداتبارك و تعالى بيكى از پيغمبرانش وحى كرد كه خلق خوش گناه را آب ميكند چنانچه خورشيد يخ را.

١٠ـ فرمود: مردى در عهد پيغمبر (ص) مرد و براى بخاك سپردنش نزد گور كنها آمدند و برخلاف انتظار گورى نكنده بودند واز آن به پيغمبر (ص) شكايت كردند، گور كنان گفتند يارسول الله ابزار آهنين ما بزمين كار نميكند، گويا آن را بسنك خارا ميزنيم پيغمبر فرمود، چرا؟ بااينكه اين رفيق شما خوشخلق بود، يك جام آب براى من بياوريد آن را برايش آوردند و دستش را در آن فرو برد و سپس آن را بر زمين پاشيد، سپس فرمود، بكنيد، فرمود گور كنها كندند و گوياريگى بود كه روى هم ريخته بودند.

١١ ـ عنه ؛ عن محمد بن سنان ؛ عن إسحاق بن عمّار ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال إنّ الخُلق منيحة يمنحها الله عزّ وجلّ خلقه ؛ فمنه سجيّة ومنه نيّة ؛ فقلت: فأيّتهما أفضل ؟ فقال : صاحب السجيّة هو مجبول لا يستطيع غيره وصاحب النيّة يصبر على الطاعة تصبّراً ؛ فهو أفضلهما .

١٢ ـ وعنه ؛ عن بكر بن صالح ؛ عن الحسن بن عليّ ؛ عن عبدالله بن إبراهيم ؛ عن عليّ بن أبي عليّ اللّهبي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله تبارك وتعالى ليعطي العبد من الثواب على حسن الخلق كما يعطي المجاهد في سبيل الله ، يغدو عليه ويروح .

١٣ ـ عنه ، عن عبدالله الحجّال ، عن أبي عثمان القابوسي ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله تبارك وتعالى أعار أعداءه أخلاقاً من أخلاق أوليائه ليعيش أولياؤه مع أعدائه في دولاتهم .

وفي رواية اُخرى : ولولا ذلك لما تركوا وليّاً لله إلّا قتلوه .

١٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ؛ عن الحسين بن المختار ، عن العلاء بن كامل قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إذا خالطت الناس فان استطعت أن لا تخالط أحداً من الناس إلّا كانت يدك العليا عليه فافعل ، فانّ العبد يكون فيه بعض التقصير من العبادة ويكون له حسن خلق فيبلغه الله بـ[حسن] خلقه درجة الصائم القائم .

١١ـ از اسحاق بن عمار از امام صادق(ع) فرمود به راستی خلق خوب بخشش خدا است، خدا عزوجل آن را بخلق خود بخشش میکند، برخی از آن منش است و برخی بتصمیم و کسب است، من گفتم کدام از این دو بهتر است فرمود آنکه طبع و منش او است بر آن واداشته است نمیتواند جز آن کند و آنکه بقصد و کسب خوشخلقی کند باید بخوبی بر طاعت صبر کند و رنج کشد پس او بهتر ایندو است .

١٢ـ فرمود: به راستی خدا تبارك و تعالی همان ثواب را ببنده خوشخلق میدهد که بمجاهد درراه خدا میدهد در بامداد و پسین (یعنی مجاهدیکه همیشه درجهاد است) .

١٣ـ فرمود : به راستی خدا تبارك و تعالی از اخلاق دوستان خود بدشمنانش عاریه داده تا دوستانش بادشمنانش درموقع تسلط آنها ودوران دولت آنها زندگی توانند.

در روایت دیگر فرمود اگر نه چنین بود هیچ دوست خدا بجا نمیگذاشتند جز آنکه او را میکشتند

١٤ـ به علاء بن کامل فرمود، وقتی با مردم در آمیزی اگر توانی با احدی معاشرت نکنی جز آنکه بالادست او باشی همان کار را بکن (یعنی در احسان بر او از او جلو باشی) زیرا بسا که بنده را در عبادت تقصیری باشد و خدا بوسیله خوشخلقی و خوش رفتاری او را بپایه روزه دار و شب زنده دار برساند.

١٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن حريز بن عبدالله ، عن بحر السقّا قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : يا بحر حسن الخلق يسر؛ ثمّ قال: ألا أُخبرك بحديث ماهو في يدي أحد من أهل المدينة قلت : بلى ؛ قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم جالس في المسجد إذ جاءت جارية لبعض الأنصار وهو قائم ، فأخذت بطرف ثوبه ، فقام لها النبيُّ صلى الله عليه وآله فلم تقل شيئاً ولم يقل لها النبيُّ صلى الله عليه وآله شيئاً حتّى فعلت ذلك ثلاث مرّات ، فقام لها النبيُّ في الرّابعة وهي خلفه ، فأخذت هُدبة من ثوبه ثمّ رجعت فقال لها الناس : فعل الله بك و فعل، حبست رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاث مرّات ، لاتقولين له شيئاً ولاهو يقول لك شيئاً ، ما كانت حاجتك إليه ؟ قالت : إنّ لنا مريضاً فأرسلني أهلي لآخذ هدبة من ثوبه ، [ل]يستشفي بها ، فلمّا أردت أخذها رآني فقام فاستحييت منه أن آخذها وهو يراني وأكره أن أستأمره في أخذها فأخذتها.

١٦ ـ عليُّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حبيب الخثعمي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أفاضلكم أحسنكم أخلاقاً الموطّؤن أكنافاً الذين يألفون و يؤلفون وتوطّأ رحالهم .

١٧ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن جعفر بن محمّد الأشعري ، عن عبدالله بن ميمون القدّاح، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : المؤمن مألوف ولا خير

١٥ـ از بحر سقاء گويد امام صادق (ع) بمن فرمود: اى بحر خوشخلقى توانگريست ، سپس فرمود: آيا تورا گزارش ندهم از حديث آنچه پيش همه اهل مدينه معروف است؟ گفتم: چرا فرمود در اين ميان كه روزى رسولخدا (ص) درمسجد نشسته بود يكدختر كى ازانصار آمد وخوداوهم ايستاده بود آندخترك گوشه جامه رسولخدا صلى الله عليه وآله وسلم راكشيد پيغمبر (ص) براى او برخاست ولى آندخترك چيزى نگفت و پيغمبرهم باوچيزى نگفت تاسه باراين كار راكرد وپيغمبردرباد چهارم براى آن دخترك برخاست كه پشت سرش بود و آندخترك رشته‌اى ازجامه رسولخدا صلى الله عليه وآله وسلم (ص) برگرفت و برگشت، مردم باو گفتند خدا باتو كند آنچه كند (منظور نفرين بآندخترك است) سه بار رسولخدا را گرفتار خود كردى ونه چيزى باو گفتى ونه چيزى بتو گفت چه كار بااو داشتى ؟ گفت ما در خانه بيمارى داريم و خانواده‌ام مرا فرستادند تا رشته‌اى از جامه رسولخدا (ص) برگيرم براى درمان جوئى بدان ، چون خواستم آنرا برگيرم مرا ديد و از جا برخاست و من شرم كردم كه آن را برگيرم در برابر چشم آن حضرت و نخواستم باو تكليف كنم كه خود آن را برگيرد، و بمن دهد، پس آنرا برگرفتم.

١٦ـ از امام صادق(ع) كه فرمود رسولخدا (ص) فرمود بهترين شماها خوش خلقترين شماها است كه كرامت مآبند و مهمان نواز ،آنكسانيكه الفت گيرند وباآنها الفت گرفته شود وگام برفرش آنها نهاده شود.

١٧ـ فرمود كه اميرالمومنين (ع) فرمود مؤمن اهل معاشرت است وخيرى نيست در كسيكه الفت

فيمن لايألف ولايؤلف .

۱۸ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالله بن سنان ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنَّ حسن الخلق يبلغ بصاحبه درجة الصائم القائم .

((باب حسن البشر))

۱ـ عدَّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن عليّ بن الحكم ، عن الحسن بن الحسين قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : يابني عبد المطّلب إنّكم لن تسعوا الناس بأموالكم فالقوهم بطلاقة الوجه و حسن البشر .

و رواه ، عن القاسم بن يحيى ، عن جدّه الحسن بن راشد ، عن أبي عبدالله عليه السلام إلّاأنّه قال : يا بني هاشم .

۲ ـ عنه ، عن عثمان بن عيسى ، عن سماعة بن مهران ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ثلاث من أتى الله بواحدة منهنّ أوجب الله له الجنّة : الانفاق من إقتار ، والبشر لجميع العالم ، والانصاف من نفسه .

نگيرد وبااو الفت نگيرند.

۱۸ـ فرمود: به راستى خوش خلقى صاحب خودرا بپايه روزه‌دار وشب زنده‌دار رساند.

شرح ـ مقصود از خوش خلقى در اين اخبار چنانچه از مجموع آنها استفاده ميشود عبارت از اظهار مهر وملاطفت وخوش نظرى و خيرخواهى است نسبت بعموم هم‌معاشران ازاهل هر مذهب و كيشى باشند واين خوش نظرى واظهار مهر و محبت بجا بهيچ وجه باو طائف خاصيكه نسبت بهر مورد وبهر كس وارداست منافات ندارد.

(باب خوشروئى)

۱ـ از حسن بن‌حسين گويد شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود : رسولخدا (ص) فرموده است : اى فرزندان عبدالمطلب هرچه شما داريد بهمه مردم رسا نيست آنان را با روى باز و سيماى شگفته بر خورد كنيد،

درروايت ديگر فرموده اى فرزندان هاشم .

۲ـ فرمود سه چيز استكه هر كه يكى از آنها را براى خدا آرد خدا بهشت را براو واجب كند، از خود كم گزارد و خرج راه خير كند. باهمه مردم جهان خوش‌روئى كند ، ونسبت بخودانصاف دهد وبحق قضاوت كند.

شرحـ از مجلسى‌ره خرج درخير اعم‌استازواجب ومستحب واقتار عدم توسعه دررزق است و

٣ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ،عن ابن محبوب ،عن هشام بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال : أتى رسول الله صلى الله عليه وآله رجلٌ ؛ فقال : يارسول الله أوصني ، فكان فيما أوصاه أن قال : الق أخاك بوجه منبسط .

٤ ـ عنه ، عن ابن محبوب ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : ماحدّ حسن الخلق ؟ قال : تليّن جناحك ، وتطيّب كلامك ، وتلقى أخاك ببشر حسن .

٥ ـ عنه ، عن أبيه ، عن حمّاد ، عن ربعي، عن فضيل قال : صنائع المعروف وحسن البشر يكسبان المحبّة ويدخلان الجنّة والبخل وعبوس الوجه يبعّدان من الله ويدخلان النار.

٦ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عيسى ؛عن سماعة ، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حسن البشر يذهب بالسخيمة .

گرچه بیش ازخرج خود وعیالش داشته‌باشد و ممکن است شامل ایثار هم بشود بنابر اینکه مطلقا خوب است یانسبت ببرخی مردم خوب‌است زیرا اخبار دراین باب مختلفست وبرخی‌دلالت برخوبی‌آن دارد وبرخی بربدی آن واینکه خوبی آن درصدر اسلام بوده ونسخ شده‌است (واز این بابست مثل فارسی معروف چراغیکه بخانه رواست بمسجد حرام‌است)

خوشروئی باهمه‌مردم بطورعموم برای‌عموم مؤمنان‌است ازنظرایمان ودوست داشتن آنهاو برای منافقان وفاسقان از راه تقیه ومدارا (چنانچه درفارسی گفته‌است :

آسایش‌دو گیتی‌تفسیر این دوحرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا)

البته این‌وظیفه خوش‌روئی بانهی ازمنکر واظهار نفرت ازاعمال بد درموقع‌خود منافات‌ندارد.

٣ـ ازامام باقر (ع) فرمود: مردی نزددرسولخدا (ص) آمد و گفت یارسول‌الله بمن‌سفارشی کن درضمن سفارش‌خود باوفرمود: بابرادرت باروی باز برخورد کن.

٤ـ یکی‌از اصحاب گفت بامام‌صادق (ع) گفتم: اندازه خوشخلقی چیست؟ فرمود: نرمش کنی و سخن‌شیرین بگوئی‌وبابرادرت باخوش‌روئی برخوری.

٥ـ ازفضیل که‌فرمود (یعنی‌ازامام باقر یاامام صادق و گویا نام امام ازقلم نسخه‌نویسان‌یاراویان افتاده‌ـ از مجلسی ره) کارهای خیر و خوش‌روئی ببهشت میبرند وبخل وبدروئی وعبوس ازخدا دور کنند وبدوزخ برند.

٦ـ ازامام کاظم(ع) که‌فرمود: رسولخدا(ص) فرمود: خوش‌روئی کینه رابیرد.

(باب الصدق وأداء الامانة)

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن الحسين ابن أبي العلاء ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ لم يبعث نبيّاً إلّا بصدق الحديث وأداء الأمانة إلى البرّ والفاجر .

٢ ـ عنه ، عن عثمان بن عيسى ، عن إسحاق بن عمّار وغيره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لاتغترّوا بصلاتهم ولا بصيامهم ، فانّ الرّجل ربّما لهج بالصلاة والصوم حتّى لو تركه استوحش ولكن اختبروهم عند صدق الحديث و أداء الأمانة .

٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن أبي نجران ، عن مثنّى الحنّاط ، عن محمّد بن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من صدق لسانه زكى عمله .

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن موسى بن سعدان ، عن عبدالله بن القاسم ، عن عمرو بن أبي المقدام قال : قال لي أبو جعفر عليه السلام في أوّل دخلة دخلت عليه : تعلّموا الصدق قبل الحديث .

٥ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي كهمس قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام : عبدالله بن أبي يعفور يقرؤك السلام ، قال : عليك وعليه السلام إذا أتيت عبدالله فاقرأه السلام وقل له : إنّ جعفر بن محمّد يقول لك : انظر ما بلغ به عليّ عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

(باب)

راستی و امانت پردازی

١ ـ از امام صادق (ع) فرمود: به راستی خدا عزوجل پیغمبری را مبعوث نکرده است جز به راستگوئی و پرداخت امانت به نیکوکار و بدکار .

٢ ـ فرمود (ع) بنماز خواندن و روزه گرفتن آنها فریب نخورید، زیرا بسا که مردانس گیرد بنماز و روزه تا آنجا که اگر آن را وانهد بهراس افتد ولی آنها را بیازمائید به راستگوئی و امانت پردازی

٣ ـ فرمود (ع) هر که زبانش راست است کردارش پاك است.

٤ ـ از ابی المقدام که امام باقر (ع) اول بار که نزد او رفتم بمن فرمود: راستگوئی را پیش از حدیث یاد بگیرید.

٥ ـ از ابی کهمس گوید بامام صادق (ع) گفتم، عبدالله بن أبی یعفور بشما سلام میرساند، فرمود بر تو وبر او سلام چون نزد عبدالله رفتی سلام باو برسان و بگو باو که جعفر بن محمد بتو میگوید بنگر

فالزمه، فانّ علياً عليه السلام إنّما بلغ ما بلغ به عند رسول الله صلى الله عليه وآله بصدق الحديث وأداء الأمانة.

٦ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي إسماعيل البصري، عن فضيل بن يسار قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: يا فضيل إنّ الصادق أوّل من يصدّقه الله عزّ وجلّ يعلم أنّه صادق وتصدّقه نفسه تعلم أنّه صادق.

٧ ـ ابن أبي عمير، عن منصور بن حازم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّما سمّي إسماعيل صادق الوعد لأنّه وعد رجلاً في مكان فانتظره في ذلك المكان سنة فسمّاه الله عزّ وجلّ صادق الوعد، ثمّ [قال] إنّ الرجل أتاه بعد ذلك فقال له إسماعيل: مازلت منتظرك.

٨ ـ أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن سالم، عن أحمد بن النضر الخزّاز، عن جدّه الربيع ابن سعد قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: يا ربيع إنّ الرجل ليصدق حتّى يكتبه الله صدّيقاً.

٩ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن الوشّاء؛ عن عليّ بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنّ العبد ليصدق حتّى يُكتب عندالله من الصادقين ويكذب

بدانچه بواسطه آن علی (ع) نزد رسولخدا تقرب یافت وبدان بچسب، زیرا علی(ع) همانا بمقامیکه نزد رسولخدا رسید، رسیده است بواسطه راستگوئی وامانت پردازی.

٦ـ از فضیل بن یسار که امام صادق (ع) فرمود: ای فضیل نخست کسیکه راستگو را تصدیق میکند خداعزوجل است میداند که اوراستگو است و خودش هم خود را تصدیق میکند ومیداند که راست گو است.

٧ـ ازامام صادق (ع) فرمود: همانا اسمعیل را صادق الوعد نامیدند برای آنکه درمکانی بامردی وعده گذاشت وتایك سال درآنجا انتظار اورا برد وخدا عز وجل او را صادق الوعد نامید، سپس فرمود که آن مرد بعداز آن آمد واسماعیل باوفرمود من همیشه درانتظار تو بودم.

شرح ـ از مجلسی ره ـ مفسران در اسماعیل مورد این آیه اختلاف دارند. و طبرسی اورا اسماعیل بن ابراهیم دانسته و اورا صادق الوعد گفته چون بهرچه وعده میداد وفا میکرد و رسول بر قوم جرهم بود ...

و گفته اند که اسماعیل بن ابراهیم پیش از پدر خود مرده ومورد آیه اسمعیل بن حزقیل است..

٨ـ ربیع بن سعد ازامام باقر(ع) که گوید بمن فرمود: ای ربیع به راستی مردی راست میگوید تا آنجا که خدا اورا صدیق مینویسد.

٩ـ از ابی بصیر گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: به راستی بنده ای راست گوید تا آنجا که نزد خدا ازراستگویان نوشته شود ودروغ گوید تا نزد خدا ازدرغگویان نوشته شود، چون راست گوید،

حتّى يُكتب عندالله من الكاذبين فاذاصدق قال الله عزّ وجلّ : صدق وبرّ ؛ و إذا كذب قال الله عزّ وجلّ : كذب و فجر .

١٠ ـ عنه ؛ عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزين ، عن عبدالله بن أبي يعفور ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كونوا دعاة للناس بالخير بغير ألسنتكم ، ليروا منكم الاجتهاد والصدق والورع .

١١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم قال : قال أبو الوليد حسن ابن زياد الصيقل : قال أبو عبدالله عليه السلام : من صدق لسانه زكى عمله فمن حسنت نيّته زيد في رزقه ومن حسن برّه بأهل بيته مدّ له في عمره .

١٢ ـ عنه ، عن أبي طالب ، رفعه قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : لا تنظروا إلى طول ركوع الرّجل وسجوده ، فانّ ذلك شيء اعتاده ؛ فلو تركه استوحش لذلك ولكن انظروا إلى صدق حديثه وأداء أمانته .

(باب الحياء)

١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ؛ عن ابن محبوب ؛ عن عليّ بن رئاب ، عن أبي عبيدة الحذّاء ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الحياء من الايمان والايمان في الجنّة .

٢ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ؛ عن ابن مسكان ، عن الحسن الصيقل قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : الحياء والعفاف والعيّ ـ أعني عيّ اللّسان لا عيّ القلب ـ من الايمان .

خداعزوجل فرماید، راست گفت وخوب کرد وچون دروغ گوید خدا عزوجل فرماید دروغ گفت و بد کاری کرد.

١٠ـ ازامام صادق (ع) فرمود مبلغ مردم باشید بکار خیر نه تنها بازبان خود تاازشما کوشش وراستی وورع بنگرند.

١١ـ ازامام صادق (ع) فرمود هر که زبانش راستگواست کردارش پاك است وهر که خوش نیت است به روزیش فزوده شود وهر که با خانواده خودخوش رفتاراست عمرش دراز است.

١٢ـ فرمود: بطول رکوع وسجود مرد نگاه نکنید زیرا بدان عادت کرده واگر آن را وانهد بهراسد ولی نگاه کنید به راستگوئی و امانت پردازی او.

(باب حیاء)

١ـ ازامام صادق (ع) که فرمود حیاء ازایمانست وایمان در بهشت است.

٢ـ فرمود حیاء وعفت و کم گوئی و کندی زبان نه کندی دل ازایمان باشند.

٣ ـ الحسين بن محمد، عن محمد بن أحمد النهدي، عن مصعب بن يزيد، عن العوام ابن الزبير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من رق وجهه رق علمه.

٤ ـ عليّ بن إبراهيم؛ عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن يحيى أخي دارم، عن معاذ بن كثير؛ عن أحدهما عليهما السلام قال: الحياء والايمان مقرونان في قرن فاذا ذهب أحدهما تبعه صاحبه.

٥ ـ عدة من أصحابنا؛ عن سهل بن زياد؛ عن محمد بن عيسى؛ عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن الفضل بن كثير؛ عمن ذكره؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لا إيمان لمن لا حياء له.

٦ ـ عدة من أصحابنا؛ عن أحمد بن أبي عبدالله؛ عن بعض أصحابنا؛ رفعه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الحياء حياءان: حياء عقل وحياء حمق؛ فحياء العقل؛ هو العلم و حياء الحمق هو الجهل.

٧ ـ محمد بن يحيى؛ عن أحمد بن محمد؛ عن بكر بن صالح؛ عن الحسن بن عليّ؛ عن عبدالله ابن إبراهيم؛ عن عليّ بن أبي عليّ اللّهبيّ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أربع من كنّ فيه و كان من قرنه إلى قدمه ذنوباً بدّلها الله حسنات: الصدق و الحياء و حسن الخلق والشكر.

٣ـ فرمود: هر كه كم‌رو است كم دانش است.

شرحـ از مجلسى ره ـ مقصود ازرقت وجه شرم ازپرسش وطلب علم است واين بد است زيرا در طلب علم واظهارحق حياء وشرم نيست وهمانا شرم ازكار بداست وخدا هم فرموده است «ان الله لا يستحيى من الحق» خدا از حق شرم ندارد.

٤ـ ازيكى ازدو امام (امام باقر وامام صادق ع) فرمود حياء وايمان همراهند ودريك رشته بسته‌اند وچون يكى از آنها رفت ديگرى هم ميرود.

٥ـ ازامام صادق (ع) كه فرمود ايمان نيست براى كسيكه حياء ندارد.

٦ـ رسول خدا (ص) فرمود، حياء دوحياء است يكى حياء خردمندانه ويكى حياء احمقانه، حياء خردمندانه دانش است وحياء احمقانه همان نادانى است.

٧ـ ازامام صادق (ع) كه رسول خدا (ص) فرمود: چهارند كه در هر كه باشند و از سر تا پايش گناه باشد خداهمه آن گناهان را بحسنه تبديل كند، راستگوئى وحياء وخوشخلقى وشكر گزارى.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ «بدلها الله حسنات» اشاره است بقول خداتعالى (٧١ـ الفرقان) جز كسانيكه كه باز گردند و ايمان آورند و كارخوب كنند پس آنانند كه خدا بدل كند سيئات آنهارا بحسنات و خدا بسيار آمرزنده ومهربانست ـ ودر اين تبديل وجوهى گفته شده است،

١ـ گناهان پيشين بتوبه محو شود وبجاى آنها طاعت آينده آيد.

٢ـ روحيه گناهكارى از آنها محو شود وروحيه طاعت بجاى آن نشيند.

(باب العفو)

١ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله في خطبته : ألا أُخبركم بخير خلائق الدُّنيا والآخرة ؟ : العفو عمّن ظلمك ، وتصل من قطعك ، والاحسان إلى من أساء إليك ، وإعطاء من حرمك .

٢ - عدَّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن عبدالحميد ، عن يونس بن يعقوب ، عن غرَّة بن دينار الرقّي ، عن أبي إسحاق السبيعي ، رفعه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ، ألا أدلكم على خير أخلاق الدُّنيا والآخرة ؟ تصل من قطعك ، وتعطي من حرمك ، وتعفو عمّن ظلمك .

٣ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد ، عن يونس بن عبدالرَّحمن ، عن أبي عبدالله نشيب اللّفائفي ؛ عن حمران بن أعين قال : قال أبو عبدالله عليه السلام ثلاث من مكارم الدّنيا والآخرة : تعفو عمّن ظلمك ، وتصل من قطعك ، وتحلم إذا جهل عليك .

٤ - عليٌّ ، عن أبيه ؛ ومحمّد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان ، جميعاً ، عن ابن أبي عمير عن إبراهيم بن عبدالحميد ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : سمعته يقول :

٣ـ خدا توفيق كارهائى باو دهد كه ضد كارهاى پيشين او باشد ،

٤ـ بجاى هر كيفرى ثوابى براى اوثبت كند ومؤيد آنست روايت مسلم از ابى ذر رضم گويد كه رسولخدا (ص) فرمود روز قيامت مردىرا آورندو گويند گناهان كوچكش راباو بنمائيدو گناهان بزرگش راازاو نهان داريدباو گفته شود فلان روزچنين كردى وفلان روزچنان كردى واواقرار كندومنكر نشود واز نامه عمل خود بترسد، پس گفته شود بجاى هر گناهى حسنه‌اى باو بدهيد وخود گويد من گناهانى داشتم كه دراين جا ثبت نيست گوييديم رسولخدا خنديد تادندانهاى خنده اونمايان گرديد پايان نقل از مجلسى ره .

(باب عفو وگذشت)

١ـ رسولخدا(ص) در سخنرانى خود فرمود، آيا بشماخبر ندهم از بهترين شيوه در دنياوآخرت؟ گذشت از هر كس كه بتوستم كرده ، پيوست كنى باهر كه ازتو بريده واحسان بهر كه هم بتو بدى كرده و بخشش بهر كه هم تو را دريغ داشته.

٢ـ فرمود، شمارا رهنمائى نكنم ببهترين شيوه‌هاى دنيا وآخرت؟ پيوند كنى باكسيكه از تو بريده وعطا كنى بكسيكه تورا محروم كرده ودرگذرى از كسيكه بتوستم كرده.

٣ـ امام صادق (ع) فرمود: سه ازمكارم دنيا وآخرتند، درگذرى از كسيكه بتو ستم كرده و پيوند كنى باكسيكه ازتو بريده وبردبارى كنى هنگاميكه باتو نادانى كنند .

٤ـ ازابى حمزه ثمالى گويد شنيدم على بن الحسين (ع) ميفرمود چون روز رستاخيز شود خدا

إذا كان يوم القيامة جمع الله تبارك وتعالى الأوّلين والآخرين في صعيد واحد ، ثمّ ينادي مناد: أين أهل الفضل ؟ قال : فيقوم عنق من النّاس فتلقّاهم الملائكة فيقولون : و ما كان فضلكم ؟ فيقولون : كنّا نصل من قطعنا ونعطي من حرمنا ونعفو عمّن ظلمنا ، قال : فيقال لهم : صدقتم ادخلوا الجنّة .

٥ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن جهم بن الحكم المدائني ، عن إسماعيل ابن أبي زياد السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : عليكم بالعفو ، فانّ العفو لا يزيد العبد إلّا عزّاً ، فتعافوا يعزّكم الله .

٦ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن أبي خالد القمّاط ، عن حمران ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : الندامة على العفو أفضل وأيسر من الندامة على العقوبة .

٧ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن سعدان ، عن معتّب قال : كان أبو الحسن موسى عليه السلام في حائط له يصرم فنظرت إلى غلام له قد أخذ كارة من تمر فرمى بها وراء الحائط فأتيته وأخذته وذهبت به إليه ، فقلت : جعلت فداك إنّي وجدت هذا وهذه الكارة ، فقال للغلام: يا فلان ، قال : لبّيك ، قال : أتجوع ؟ قال : لا ياسيّدي ؛ قال : فتعرى ؟ قال: لا ياسيّدي ، قال: فلأيّ شيء أخذت هذه ؟ قال : اشتهيت ذلك ، قال: اذهب فهي لك وقال: خلّوا عنه .

تبارك وتعالى اولين وآخرين را دريك سرزمين گرد آورد، سپس جارچى جار كشد كجايند اهل فضل ؟ پس پيشاهنگان مردم برخيزند و فرشته‌ها آنان را ديدار كنند وبگويند فضل شما چه بوده است؟ در پاسخ گويند ما پيوند ميكرديم با هر كه از ما ميبريد وبخشش ميكرديم بهر كه ازما دريغ ميكرد و گذشت ميكرديم ازهر كه بماستم ميكرد، فرمود ، بآنها گفته شود راست گفتيد، ببهشت درآئيد.

٥ـ رسولخدا (ص) فرمود: برشما باد بگذشت، زيرا گذشت نيفزايد براى بنده جزعزت، از هم بگذريد، خدا بشماعزت دهاد.

٦ـ از امام باقر (ع) كه فرمود: پشيمانى بر گذشت بهتر وآسان‌تر است ازپشيمانى بر كيفر،

٧ـ ازمعتب گويد، امام كاظم (ع) دريك باغ خرماستان، خوشه‌هاى خرما ميبريد، من ديدم يكى ازغلامانش دسته‌اى ازخوشه‌هاى خرما را بر گرفت و آنرا پشت ديوار باغ انداخت، من آمدم آنخوشه را گرفتم و نزد آن حضرت آوردم و گفتم قربانت. من اين را ديدم و اين هم خوشه خرما، بآن غلام فرمود اى فلانى گفت لبيك، فرمود: گرسنه‌اى ؟ گفت نه اى آقايم ، فرمود: برهنه‌اى ؟ گفت، نه اى آقايم، فرمود: براى چه اين را بر گرفتى ؟ گفت دلم ميخواست امام فرمود: برو اين خرماهم از تو باشد و فرمود او را رها كنيد.

۸ ـ عنه ، عن ابن فضّال قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول : ماالتقت فئتان قطّ إلّانصر أعظمهما عفواً .

۹ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اُتي باليهوديّة التي سمّت الشاة للنبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فقال لها ماحملك على ماصنعت ؟ فقالت : قلت : إن كان نبيّاً لم يضرّه و إن كان ملكاً أرحت النّاس منه قال: فعفارسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عنها .

۱۰ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّدبن عيسى ، عن يونس ، عن عمروبن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ثلاث لايزيدالله بهنّ المرء المسلم إلّا عزّاً : الصفح عمّن ظلمه ، وإعطاء من حرمه والصّلة لمن قطعه .

(باب كظم الغيظ)

۱ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن الحكم ، عن أبي عبدالله عليه السلام

۸ـ ازابن فضال، گفت شنیدم ابوالحسن (امام رضاع) میفرمود: دو لشکر بهم نریزند جز آنکه هر کدام گذشت بیشتری دارند پیروز میشوند.

۹ـ از امام باقر (ع) فرمود: آن زن یهودیه را که در گوسپند زهر ریخته بود برای پیغمبر (ص) نزد پیغمبر (ص) آوردند. و باو فرمود چه تو را واداشت بر این کار که کردی؟ در پاسخ گفت، با خود گفتم اگر این پیغمبر است او را زیان نرساند و اگر پادشاه است مردم را ازاو آسوده کرده‌ام ، فرمود: رسولخدا (ص) از او در گذشت.

شرحـ از مجلسی ره ـ دلالت دارد بر حسن عفو حتی از کافریکه قصد قتل داشته ، این زن یهودیه بدلیل دروغی دست انداخت ، ظاهر بیشتر روایات اینستکه آن حضرت از آن خورد و باو آسیبی نرساند از راه معجزه و در برخی روایاتستکه اثرش در تن آن حضرت ماند و پس از سالها بوسیله آن وفات کرد وشهید ازدنیا رفت و فضل نبوت را باسعادت شهادت جمعکرد ومخالفان اختلاف دارند که پیغمبر اورا کشت یانه و روایات آنها دراین باره اختلاف دارد..

۱۰ـ فرمود سه‌استکه خدا بمردمسلمان برای آنها جزعزت نیفزاید گذشت از کسیکه باو ستم کرده وبخشش بکسیکه ازاو دریغ کرده و پیوند باکسیکه ازاو بریده‌است.

(باب)

فرو خوردن خشم

۱ـ از امام صادق (ع) فرمود: علی بن الحسین (ع) میفرمود: من دوست ندارم خوار شوم ودر

قال: كان عليّ بن الحسين عليه السلام يقول: ما اُحبّ أنّ لي بذل نفسي حُمر النعم وما تجرّعت جرعة أحبّ إليّ من جرعة غيظ لا اُكافي بها صاحبها.

۲ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان وعليّ بن النعمان، عن عمّار ابن مروان، عن زيد الشحّام، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: نعم الجرعة الغيظ لمن صبر عليها، فانّ عظيم الأجر لمن عظيم البلاء وما أحبّ الله قوماً إلّا ابتلاهم.

۳ ـ عنه، عن عليّ بن النعمان، ومحمّد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال: اصبر على أعداء النعم، فانّك لن تكافي من عصى الله فيك بأفضل من أن تطيع الله فيه.

٤ ـ عنه، عن محمّد بن سنان، عن ثابت مولى آل حريز، عن أبي عبدالله عليه السلام قال كظم الغيظ عن العدوّ في دولاتهم تقيّة حزم لمن أخذ به وتحرّز من التعرّض للبلاء في الدّنيا ومعاندة الأعداء في دولاتهم ومماظّتهم في غير تقيّة ترك أمر الله فجاملوا الناس يسمن ذلك لكم عندهم ولا تعادوهم فتحملوهم على رقابكم فتذلوا.

۵ ـ عليّ بن إبراهيم، عن بعض أصحابه، عن مالك بن حصين السكونيّ قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: ما من عبد كظم غيظاً إلّا زاده الله عزّ وجلّ عزّاً في الدّنيا والآخرة؛ و قد قال الله عزّ و جلّ: «والكاظمين الغيظ و العافين عن النّاس والله يحبّ المحسنين» و أثابه الله مكان

برابر آن گله شتران سرخ مو بگيرم و من جرعه ننوشيدم كه دوست‌تر باشد نزد من از جرعه خشميكه طرف آن را بدان مجازات نكرده باشم.

۲ـ از امام صادق (ع) فرمود چه خوب جرعه‌ايست خشم براى كسيكه بر آن صبر كند، زيرا اجر بزرك براى بلاى بزرك است و خدا مردمى را دوست ندارد جز آنكه آنهارا گرفتار كند.

۳ـ ازامام كاظم (ع) فرمود، بردشمنان نعمتيكه خدابتو داده صبر كن، زيرا توكسى را كه نافرمانى خدا كند مجازاتى به از اين نتوانى كرد كه درباره اوفرمان خدابرى.

٤ـ از امام صادق (ع) فرمود: فروخوردن خشم ازدشمن هنگام تسلط او تقيه‌ايست بادوراندیشى نسبت بهر كه بدان كار كند و كناره كردن از تعرض بر بلاء است در دنيا و از عناد ورزى بادشمنان هنگام تسلط آنان، وسخت گيرى با آنها در هنگام تسلطشان بى‌مراعات تقيه ترك دستور خدااست، بامردم سازشكارى وخوش رفتارى كنيد تااين نزد آنان براى شما فربهى وبهى آورد و باآنها ستيزه نكنيد تاآنان را برخود وادار سازيد وبگردن خود سوار كنيد وخوار شويد.

۵ـ فرمود بنده‌اى نيستكه خشم خودرا فرو خورد جزاينكه خداعزوجل عزت اورا در دنيا و آخرت بيفزايد و خداعزوجل فرموده است (۱۲۸ـ آل عمران) و آنكسانيكه خشم خودرافروخورند

غيظه ذلك .

٦ ـ عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن إسماعيل بن مهران ، عن سيف بن عميرة قال : حدّثني من سمع أباعبدالله عليه السلام يقول : من كظم غيظاً ولو شاء أن يُمضيه أمضاه ، أملأ الله قلبه يوم القيامة رضاه .

٧ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن ابن فضّال ، عن غالب بن عثمان ، عن عبدالله بن منذر ، عن الوصّافي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : من كظم غيظاً وهو يقدر على إمضائه حشا الله قلبه أمناً وإيماناً يوم القيامة .

٨ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ الوشّاء ، عن عبدالكريم بن عمرو ، عن أبي اُسامة زيد الشحّام ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال لي : يازيد اصبر على أعداء النعم ، فانّك لن تكافي من عصى الله فيك بأفضل من أن تطيع الله فيه ؛ يازيد إنّ الله اصطفى الاسلام واختاره ؛ فأحسنوا صحبته بالسخاء وحسن الخلق .

٩ ـ عليّ بن إبراهيم ؛ عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن حفص بيّاع السابري ، عن أبي حمزة ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من أحبّ السبيل إلى الله عزّ وجلّ جرعتان : جرعة غيظ تردّها بحلم وجرعة مصيبة تردّها بصبر .

١٠ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد ، عن ربعيّ ، عمّن حدّثه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال لي أبي : يابنيّ مامن شيء أقرّ لعين أبيك من جرعة غيظ عاقبتها صبر ومامن شيء يسرّني

واز مردم در گذرند وخدا دوست دارد محسنان را ـ وخدا بجای اینخشم باو ثواب دهد.

٦ ـ میفرمود: هر که خشم خودرا فروخورد در صورتیکه میتوانست آن را اجراء کند خداروز قیامت دلش را پراز خشنودی سازد.

٧ ـ ازامام باقر (ع) فرمود: هر که خشم خودرا فروخورد و برانجام آن توانا باشد خدا روز قیامت دلش را پراز امن وایمان کند.

٨ ـ اززید شحام که امام صادق (ع) بمن فرمود، ای زید بردشمنان نعمتهای خود صبر کن، زیرا تو مجازاتی بکسیکه خدارا درباره تو نافرمانی کند نمیتوانی بهتر از اینکه خدا را درباره او فرمان بری، ای زید بهراستی خدا اسلام را برگزید و اختیار کرد شما با سخاوت و خوشخلقی با او خوش رفتاری ومصاحبت کنید.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «فاحسنوا صحبته» اشاره است باینکه باترك اینوخصلت بیم زوال اسلامیت میرود چون باهر که خوش رفتاری نکنند هجرت کند .

٩ ـ رسولخدا (ص) فرمود: از دوست ترین راه بسوی خداعزوجل دوجرعه است یك جرعه خشمیکه با بردباریش برگردانند ویك جرعه مصیبت که باصبرش درمان کنند .

١٠ ـ ازامام باقر (ع) که پدرم بمن فرمود، ای پسر جانم چیزی چشم پدرت را روشن تر نکند از جرعه خشمیکه دنبالش صبر باشد و چیزی بیش از این شادم نکند که برای من بخوار شدن نفسم

أنّ لي بذلّ نفسي حمر النعم .

١١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن وهب ، عن معاذ بن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: اصبروا على أعداء النعم فانّك لن تكافي من عصى الله فيك بأفضل من أن تطيع الله فيه .

١٢ ـ عنه ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن خلّاد ، عن الثمالي ، عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما قال : قال : ما اُحبّ أنّ لي بذلّ نفسي حمر النعم وما تجرّعت من جرعة أحبّ إليّ من جرعة غيظ لا اُكافي بها صاحبها .

١٣ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن مثنّى الحنّاط ، عن أبي حمزة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : ما من جرعة يتجرّعها العبد أحبّ إلى الله عزّ وجلّ من جرعة غيظ يتجرّعها عند تردّد ها في قلبه ، إمّا بصبر وإمّا بحلم .

(باب الحلم)

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن محمّد بن عبيدالله قال : سمعت الرّضا عليه السلام يقول: لا يكون الرّجل عابداً حتّى يكون حليماً؛ وإنّ الرّجل

گله شتران است.

١١ـ ازامام صادق (ع) فرمود بردشمنان نعمت خود صبر کنید، زیراتو مجازات ندهی کسیکه درباره تو خدارا گناه کند بهتر ازاینکه درباره اوخدا رافرمانبری.

١٢ ـ از علی بن الحسین که فرمود : دوست ندارم در برابر خواری نفس أماره‌ام گله شتران سرخ موداشته باشم و من جرعه بسر نکشیدم که خوشترم آید ازجرعه خشمیکه صاحبش رامجازات نکردم .

١٣ـ از امام صادق (ع) که فرمود . جرعه‌ای نیستکه بنده بنوشد و دوست تر باشد نزد خدا عزوجل ازجرعه خشم که آن را بنوشد هنگامیکه دردلش میچرخد یا بوسیله صبروشکیبائی ویابردباری.

شرح ـ چرخیدن آن دردل اشاره به‌تردید درمجازات طرف وتشفی خاطر یاترك آن وواگذاری بخدا وبردباریست برای کمال نفس و پرورش آن، فرق میان صبر وحلم اینستکه در صورت اول بسیار بر او ناگوار است و تلخ میگذراند ولی در صورت دوم بطبع بردباری او بر او آسان میگذرد واین افضل صفات مقربانست.

(باب حلم و بردباری)

١ـ از محمدبن عبیدالله که گوید از امام رضا (ع) شنیدم میفرمود: مرد عابدنباشد تا بردبار

كان إذا تعبّد في بني إسرائيل لم يعدّ عابداً حتّى يصمت قبل ذلك عشر سنين .

٢ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن أبي حمزة قال : المؤمن خلط عمله بالحلم ، يجلس ليعلم ، و ينطق ليفهم ، لا يحدّث أمانته الأصدقاء ، ولا يكتم شهادته الأعداء ولا يفعل شيئاً من الحقّ رياء ولا يترك حياء ، إن زكّي خاف ممّا يقولون واستغفر الله ممّا لا يعلمون ، لا يغرّه قول من جهله ويخشى إحصاء ما قد عمله .

٣ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن ابن فضّال ؛ عن ابن بكير، عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال : كان عليّ بن الحسين عليهما السلام يقول : إنّه ليعجبني الرّجل أن يدرك حلمه عند غضبه .

٤ ـ عدّة من أصحابنا ؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبي جميلة عن جابر ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ يحبّ الحييّ الحليم .

٥ ـ عنه ؛ عن عليّ بن حفص العوسي الكوفي ، رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ما أعزّ الله بجهل قطّ ولا أذلّ بحلم قطّ .

٦ ـ عنه ، عن بعض أصحابه ، رفعه قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : كفى بالحلم ناصراً ؛ و قال : إذا لم تكن حليماً فتحلّم .

باشد وبه راستی مرد دربنی اسرائیل خودرا بعبادت وامیداشت واورا عابد نمیگفتند تاآنکه ده سال پیش از آن خموشی گزینند.

شرحـ حلم خودداری از اینستکه در برابر ناملایمات از جا بدر رود وکار ناهنجار کندیا گفتار ناستوده ازاو سرزند.

٢ـ از ابیحمزه که فرمود، مؤمن کردارش را بابردباری بهم آمیزد، بنشیند تا بداند وسخن کند تابفهمد، سپرده پیش خودرا بدوستان هم نگوید و گواهی خودرا نسبت بدشمنان هم نهان نکند وکارحقی را برای خودنمائی نکند و از روی شرم وانمنهد، اگر اورا خوب ستایند ازآنچه گویند بیم دارد و خدا رااز آنچه دیگران درباره اوندانند آمرزش خواهد، گفتار آنکسیکه اورانشناسد فریبش ندهد واز آمار کردار خود درهراس است.

٣ـ علی بن الحسین(ع)میفرمود راست مطلب اینست که من خوشم میآید ازمردیکه هنگام خشم بردباریش اورا دریابد.

٤ـ ازامام باقر(ع) که فرمود بهراستی خداعزوجل دوست میدارد باحیای بردبارا .

٥ـ رسولخدا(ص) فرمود. که خداهر گز بنادانی عزیز نکرده وبوسیله بردباری خوارننموده است

٦ـ از امام صادق (ع) که فرمود ، حلم برای یاور بس است وفرمود: اگر بردبار نیستی خود را ببردباری وادار.

٧ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عبدالله الحجّال ، عن حفص بن أبي عائشة قال : بعث أبوعبدالله عليه السلام غلاماً له في حاجة فأبطأ ، فخرج أبوعبدالله عليه السلام على أثره لمّا أبطأ ، فوجده نائماً ، فجلس عند رأسه يروّحه حتّى انتبه ، فلمّا تنبّه قال له أبوعبدالله عليه السلام : يا فلان والله ماذلك لك ، تنام اللّيل والنّهار ، لك اللّيل ولنامنك النّهار .

٨ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن النعمان ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ الله يحبّ الحييّ الحليم العفيف المتعفّف .

٩ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّد بن عليّ بن محبوب ، عن أيّوب بن نوح ، عن عبّاس بن عامر عن ربيع بن محمّد المسلّي ، عن أبي محمّد ، عن عمران ، عن سعيد بن يسار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا وقع بين رجلين منازعة نزل ملكان فيقولان للسّفيه منهما : قلت و قلت و أنت أهل لما قلت ، ستجزى بماقلت ويقولان للحليم منهما : صبرت وحلمت سيغفر الله لك إن أتممت ذلك ؛ قال : فان ردّ الحليم عليه ارتفع الملكان .

---

٧ ـ امام صادق(ع) غلام خودرا دنبال كارى فرستاد ودير كرد ، وچون دير كرد امام خود بدنبالش رفت ، اورا ديد كه خوابيده بالاى سرش نشست وبادش ميزد تابيدار شد ، چون بيدارشد امام صادق باو فرمود اى فلانى بخدا حق نددارى كه هم شب را بخوابى و هم روز را شب از آن تواست و روز ازآن ما است .

٨ ـ رسولخدا (ص) فرمود بهراستى خدا دوست دارد باحياى بردبار وپارساى عفت جورا .

٩ ـ ازامام صادق(ع) فرمود ، چون ميان دو كس ستيزه شود ، دوفرشته فرود آيند بدانكه سفاهت كند (و ناهنجار گويد) گويند گفتى و گفتى و تورا سزد آنچه گفتى محققاً بدانچه گفتى سزا بينى وبدانكه از آن بردبارى كرده گويند صبر كردى وبردبارى كردى محققاً خدا تورا بيامرزد اگر اين شيوه را بكمال رسانى فرمود : اگر آن بردبار بر گردد پاسخ ناشايسته بدان سفيه دهد آندو فرشته بالا روند ،

(باب)

✿(الصمت وحفظ اللسان)✿

۱ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن أحمدبن محمّد بن أبي نصرقال : قال أبوالحسن الرّضا عليه السلام :من علامات الفقه الحلم والعلم والصمت ؛ إنّ الصمت باب من أبواب الحكمة إنّ الصمت يكسب المحبّة إنّه دليل على كلّ خير.

۲ ـ عنه ، عن الحسن بن محبوب ،عن عبدالله بن سنان ، عن أبي حمزة قال :سمعت أباجعفر عليه السلام يقول: إنّما شيعتنا الخُرس .

۳ ـ عنه ، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي علـيّ الجوّاني ، قال : شهدت أبا عبدالله عليه السلام و هو يقول لمولى له يقال له سالم ـ و وضع يده على شفتيه وقال : ـ ياسالم احفظ لسانك تسلم ولاتحمل الناس على رقابنا .

٤ ـ عنه ، عن عثمان بن عيسى قال : حضرت أبا الحسن صلوات الله عليه و قال له رجل : أوصني فقال له : احفظ لسانك تعزّ ولاتمكّن الناس من قيادك فتذلّ رقبتك .

٥ـ عنه ، عن الهيثم بن أبي مسروق ، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لرجل أتاه : ألاأدلك على أمر يدخلك الله به الجنّة ؟ قال : بلى يارسول الله ، قال:أنل ممّا

(باب)

خاموشی ونگهداشتن زبان

۱ـ امام رضا (ع) فرمود از نشانه‌های فهم (دردین) بردباری ودانش وخاموشی است، بهراستی خاموشی دریست از درهای حکمت. بهراستی خاموشی دوستی آورد، براستیکه آندلیل هرخوبی است.

۲ـ ازامام باقر(ع) که میفرمود: همانا شیعیان‌ما بی زبانند.

۳ـ ازابی‌علی جوانی گفت دیدم‌امام‌صادق(ع)بیکی‌از موالیان‌خود بنام‌سالم که‌دست‌بردولبش‌نهاده بود میفرمود: ای‌سالم زبانت‌را نگهدار تاسالم بمانی ومردم رابردوش مامکشان.

شرحـ ازمجلسی ره ـ یعنی بواسطه ترک‌تقیه وفاش کردن اسرار مردم‌را برمامشوران.

٤ـ ازعثمان بن‌عیسی گوید: در حضور ابوالحسن (ع) بودم که مردی بآن حضرت گفت بمن سفارشی فرما در پاسخ او فرمود زبانت را نگهدار تاعزیز باشی ومهار خودرابدست مردم مده تاخود را خوار کنی.

۵ـ رسولخدا (ص) بمردی که نزدش آمده‌بود فرمود: تورا بچیزی رهنمائی نکنم که ببهشت

أنالك الله ، قال: فان كنت أحوج ممّن أُنيله ؟ قال: فانصر المظلوم ، قال : وإن كنت أضعف ممّن أنصره ؟ قال: فاصنع للأخرق ـ يعني أشر عليه ـ قال: فان كنت أخرق ممّن أصنع له ؟ قال: فاصمت لسانك إلّا من خير؛ أما يسرّك أن تكون فيك خصلةٌ من هذه الخصال تجرّك إلى الجنّة .

٦ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن جعفر بن محمّد الأشعري ، عن ابن القدّاح عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال لقمان لابنه : يابنيّ إن كنت زعمت أنّ الكلام من فضّة ، فانّ السكوت من ذهب .

٧ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس ، عن الحلبي ، رفعه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أمسك لسانك ، فانّها صدقة تصدّق بها على نفسك ، ثمّ قال : ولا يعرف عبد حقيقة الايمان حتّى يخزن من لسانه .

٨ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ ومحمّد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان ، جميعاً ، عن ابن أبي عمير ، عن إبراهيم بن عبد الحميد ، عن عبيدالله بن عليّ الحلبي ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «ألم تر إلى الذين قيل لهم كفّوا أيديكم» قال : يعني كفّوا ألسنتكم .

٩ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن الحلبي ، رفعه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: نجات المؤمن [في] حفظ لسانه .

برد خدا برای آن؟ فرمود: چرا یارسول‌الله، فرمود ازآنچه خدابتو داده بده گفت اگر خودنیازمندتر باشم ازآنکه میخواهم باوبدهم، فرمود ستمدیده‌ای را یاری کن، گفت اگر ناتوان‌تر ازآن‌ستمدیده باشم؟ فرمود کاری برای‌بدبخت بیخرد کن یعنی اورا رهنمائی کن، گفت اگرخود بدبخت و بیخردم بیش‌از آنکه بخواهم برای‌او کار کنم؟ فرمود: زبانت راجز ازخوبی گفتن‌نگهدار، آیاشادنیستی که یکی ازاینخصلتها درتو باشد وتو راببهشت کشد.

٦ـ ازامام صادق (ع) که لقمان بپسرش گفت: ای پسرجانم اگر توپنداری سخن ازنقره است به راستیکه خموشی ازطلا است .

٧ـ رسولخدا (ص) فرمود: زبانت‌را نگهدار که‌این دستگیری هست که از خود میکنی سپس فرمود هیچ‌بنده‌ای حقیقت ایمان‌را نشناسد تازبان خودرا دربند کند.

٨ـ ازامام صادق (ع) که در تفسیرقول خداعزوجل (٧٧ـ النساء) آیا ندیدی آنکسانی را که بدانها گفته‌شد دست خودرانگهدارید؟ ـ فرمودیعنی زبان خودرا نگهدارید .

٩ـ رسولخدا(ص) فرمود نجات‌مؤمن در نگهداشتن زبانست.

١٠ـ يونس، عن مثنّى، عن أبي بصير قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول: كان أبوذرّ ـ رحمه الله ـ يقول: يامبتغي العلم إنّ هذا اللّسان مفتاح خير ومفتاح شرّ؛ فاختم على لسانك كما تختم على ذهبك و ورقك.

١١ ـ حميد بن زياد، عن الخشّاب، عن ابن بقّاح، عن معاذ بن ثابت، عن عمرو بن جميع عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان المسيح عليه السلام يقول: لاتكثروا الكلام في غير ذكر الله، فانّ الذين يكثرون الكلام في غير ذكر الله قاسية قلوبهم ولكن لايعلمون.

١٢ ـ عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن أبي نجران، عن أبي جميلة، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: مامن يوم إلّا وكلّ عضو من أعضاء الجسد يكفّر اللّسان يقول: نشدتك الله أن نعذّب فيك.

١٣ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن إبراهيم بن مهزم الأسدي، عن أبي حمزة، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال: إنّ لسان ابن آدم يشرف على جميع جوارحه كلّ صباح فيقول: كيف أصبحتم؟ فيقولون: بخير إن تركتنا، ويقولون: الله الله فينا و يناشدونه و يقولون: إنّما نثاب و نعاقب بك.

١٤ ـ عليّ بن إبراهيم؛ عن أبيه، ومحمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان، جميعاً، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبدالحميد؛ عن قيس أبي إسماعيل ـ و ذكر أنّه لابأس به من أصحابنا ـ رفعه قال: جاء رجلٌ إلى النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يارسول الله أوصني فقال: احفظ لسانك

١٠ـ ابوذررا شيوه بود كه ميفرمود اى دانش‌جو به‌راستى اين زبان كليد خير است و كليد شر، زبان خودرا مهر كن چنانچه برطلا و نقره‌ات مهر ميزنى.

١١ـ ازامام صادق (ع) كه مسيح (ع) هميشه ميفرمود، بجز درذكر خدا سخن بسيار نگوئيد زيرا آنانكه جز درذكر بسيارسخن گويند دلهاشان سخت‌است ولى نميدانند.

١٢ـ فرمود روزى نباشد جز آنكه هرعضوى ازاعضاى تن‌در برابر زبان كرنش كند و ميگويد تورا بخدامبادا من براى‌تو عذاب كشم.

١٣ـ ازعلى بن الحسين (ع) فرمود: زبان آدميزاده هر بامداد برهمه اندام‌تنش سر كشد و گويد چگونه بامداد كرديد؟ گويند اگر تومارا رها كنى، بخوشى، ومى‌گويند خدارا، خدارا درباره‌ما واو راقسم ميدهندومى‌گويند، همانا ثوابگيريم و كيفر شويم براى‌تو.

١٤ـ مردى نزد پيغمبر (ص) آمد و گفت يارسول‌الله بمن سفارشى كن، فرمود: زبانت‌رانگهدار گفت يارسول‌الله بمن سفارشى كن، فرمود: زبانت را نگهدار، گفت يا رسول‌الله بمن سفارشى كن،

قال : يارسول الله أوصني قال : احفظ لسانك ، قال : يارسول الله أوصني ، قال : احفظ لسانك ، ويحك وهل يكبّ الناس على مناخرهم في النار إلّا حصائد ألسنتهم .

١٥ ـ أبو علي الأشعري ؛ عن محمد بن عبد الجبّار ، عن ابن فضّال ، عمّن رواه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من لم يحسب كلامه من عمله كثرت خطاياه وحضر عذابه .

١٦ ـ علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : يعذّب الله اللّسان بعذاب لا يعذّب به شيئاً من الجوارح فيقول : أي ربّ عذّبتني بعذاب لم تعذّب به شيئاً ، فيقال له : خرجت منك كلمة فبلغت مشارق الأرض ومغاربها فسفك بها الدّم الحرام وانتهب بها المال الحرام و انتهك بها الفرج الحرام ، و عزّتي [وجلالي] لأعذّبنّك بعذاب لا أعذّب به شيئاً من جوارحك .

١٧ ـ وبهذا الاسناد قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إن كان في شيء شؤم ففي اللسان .

١٨ ـ عدّة من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ؛ والحسين بن محمد ؛ عن معلّى بن محمد ؛ جميعاً ؛ عن الوشّاء قال : سمعت الرّضا عليه السلام يقول : كان الرّجل من بني إسرائيل إذا أراد العبادة صمت قبل ذلك عشر سنين .

١٩ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن بكر بن صالح ، عن الغفاري ، عن جعفر بن إبراهيم قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من رأى موضع كلامه من عمله قلّ كلامه إلّا فيما يعنيه .

فرمود ؛ زبانت را نگهدار ، وای برتو آیا مردم را جز درویده‌های زبان به‌روی دردوزخ افکنده است؟

١٥ـ رسولخدا (ص) فرمود، هر که سخنش را از کردارش نشمارد خطای او بسیار وعذابش فراهم گردد .

١٦ـ فرمود: زبان عذابی شود که هیچکدام ازاعضای بدن نشوند و بگوید پروردگارا مرا عذابی کردی که چیزی راچنان عذاب نکردی درپاسخ او گفته شود از تو یك سخن درآمد درمشارق و مغارب زمین رسید و بوسیله آن خونهای محترم ریخته‌شد و مال محترم چپاول شد و عصمت محترم بباد رفت ، بعزت و جلالم سوگند هرآینه بعذابی گرفتارت کنم که هیچ‌عضوی‌را چنان‌عذاب‌نکنم.

١٧ـ فرمود: اگر درچیزی شومی‌باشد درزبانست.

١٨ـ ازوشاء گوید ازامام رضا(ع) شنیدم میفرمود، هرمردی از بنی اسرائیل میخواست عابد شود، پیش‌از آن‌ده سال خموشی‌میگزید،

١٩ـ رسولخدا (ص)فرمود: هر که سخنش‌رادر نامه عملش ثبت‌داند کم گوید جزدرآنچه برای او اهمیت وفائده دارد .

٢٠ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن الحسن بن عليّ الكوفي ، عن عثمان بن عيسى ، عن سعيد بن يسار ، عن منصور بن يونس ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : في حكمة آل داود : على العاقل أن يكون عارفاً بزمانه ، مقبلاً على شأنه ، حافظاً للسانه .

٢١ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن عليّ بن الحسن بن رباط ، عن بعض رجاله عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لا يزال العبد المؤمن يكتب محسناً مادام ساكتاً ، فاذا تكلّم كتب محسناً أو مسيئاً .

(باب المداراة)

١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ثلاث من لم يكن فيه لم يتمّ له عمل : ورع يحجزه عن معاصي الله وخُلق يداري به الناس وحلم يردّ به جهل الجاهل .

٢ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن الحسين بن الحسن قال : سمعت جعفراً عليه السلام يقول : جاء جبرئيل عليه السلام إلى النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فقال : يا محمّد ربّك يقرئك السلام ويقول لك : دارخلقي .

---

٢٠ ـ ازامام صادق(ع) كه فرمود: درحكمت آل‌داود است: بر خردمند است كه زمان خود را بشناسد وبكار خود سر گرم باشد وزبانش رانگهدارد.

٢١ ـ فرمود پيوسته بنده‌مؤمن نيكوكار نوشته‌شود تاوقتى خموش‌است وچون بسخن‌آيد نيكو كار نوشته شود يابد كردار.

شرحـ از مجلسى ره «يكتب محسنا» ـ براى اينكه ايمان‌دارد يا براى‌خموشى او چون خود خاموشى هم ازاعمال صالحه‌است چنانچه ازاينخبر استفاده كرده‌اند واولى نزدمن روشن‌تر است گرچه بيشتر اهل‌حديث بدان متوجه نشده‌اند .

(باب)

مدارا و سازگارى

١ـ رسولخدا (ص) فرمود سه استكه در هر كه نباشند هيچ‌كار او تمام نيست: ورعى كه او را از نافرمانيهاى خدا باز دارد، خلق معاشرتيكه با مردم بسازد، بردبارى و حلمى كه نادانى‌جاهل‌را با آن از خود بگرداند.

٢ـ ازامام صادق(ع) كه ميفرمود: جبرئيل نزد پيغمبر (ص) آمد وگفت يا محمد پروردگارت سلامت‌ميرساند وميفرمايد، باخلق من سازگارى ومدارا كن،

٣ ـ عنه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السجستاني، عن أبي جعفر عليه السلام قال: في التوراة مكتوب ـ فيما ناجى الله عزّ و جلّ به موسى بن عمران عليه السلام ـ: ياموسى اكتم مكتوم سرّي في سريرتك وأظهر في علانيتك المدارة عنّي لعدوّي وعدوّك من خلقي ولاتستسبّ لي عندهم باظهار مكتوم سرّي فتشرك عدوّك وعدوّي في سبّي.

٤ ـ أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبدالجبّار، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن حمزة بن بزيع، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أمرني ربّي بمداراة الناس كما أمرني بأداء الفرائض.

٥ ـ علي بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مداراة النّاس نصف الايمان والرّفق بهم نصف العيش.

ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام: خالطوا الأبرار سرّاً و خالطوا الفجّار جهاراً ولاتميلوا عليهم فيظلموكم، فانّه سيأتي عليكم زمانٌ لاينجو فيه من ذوي الدّين إلّا من ظنّوا أنّه أبله و صبّر نفسه على أن يقال [له] إنّه أبله لاعقل له.

٦ ـ علي بن إبراهيم، عن بعض أصحابه، ذكره، عن محمد بن سنان، عن حذيفة بن منصور قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: إنّ قوماً من الناس قلّت مداراتهم للناس فانفُوا من قريش وايم الله ما كان بأحسابهم بأسٌ وإنّ قوماً من غير قريش حسنت مداراتهم فالحقوا بالبيت الرّفيع

٣ـ از امام باقر (ع) كه فرمود: در تورات نوشته- در آنچه خدا عزوجل باموسى بن عمران (ع) راز گفت ـ كه:

نهان كن راز نهفته‌ام را در نهادت و در عيان بادشمن من و دشمن خودت از آفريده هايم سازگارى كن و بااظهار راز نهانم آنان‌را بدشنام و بدگوئيم مكشان تابا دشمن من و دشمن خودت در دشنام من همدست باشى.

٤ـ رسولخدا (ص) فرمود پروردگارم بمن فرمان‌سازگارى با مردم داده چنانچه‌فرمان بانجام فريضه‌هايم داده.

٥ـ ازامام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود سازگارى با مردم نيمى از ايمانست ونرمش با آنان نيمى‌از زندگى، سپس امام صادق (ع) فرمود: بانيكان نهانى آميزش كنيد و بابدكاران آشكارا و بدانها يورش‌نكنيد تابشما ستم كنند زيرا دورانى برشما رسد كه دينداري در آن نجات‌نيابد جز كسيكه گمان برند ابله‌است وخود راآماده كند كه باوبگويند ابله‌است و خردى ندارد.

٦ـ از حذيفة بن منصور گويد: شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: براستى جمعى از مردم قرشى نژاد بامردمان كم‌سازگارى كردند و ازقريش رانده شدند و سوگند بخدا كه در خانوادگى آنها باكى نبود وبراستى جمعى‌از آنها كه از نژاد قريش نبودند با مردم خوب سازگارى كردندوبخاندان

قال : ثمّ قال : من كفّ يده عن الناس فانّما يكفّ عنهم يداً واحدة ويكفّون عنه أيدي كثيرة .

بلند پیوستند، گوید، سپس فرمود، هر که دست از مردم بدارد یکدست از آنها باز گرفته و دست‌های بسیاری را طرفدار و مدافع خود ساخته.

شرحـ ازمجلسی ره ـ ابن‌سکیت گفته حسب و کرم درمردی باشند گرچه پدران نامداری نداشته باشد ولی شرف ومجد تنها از پدران نامدار بارث رسد.

این بیان امام دووجه دارد :

۱ـ سازگاری وحسن معاشرت بامخالفان در حکومتشان لازم است با حفظ مخالفت باآنها در نهان از نظر عقیده وایمان زیرا مردمی بواسطه ناسازگاری بامخالفین دچار خلفاء جور شدند وآنهارا ازفامیل قریش بیرون انداختند ونسب وحسب آنهارا گم کردند بااینکه در حسب آنها کم و کاستی نبود جزصرف همین ناسازگاری وترك تقیه وجمعی از نژادهای غیرقریش که نه‌خود آبرو واعتباری داشتند ونه پدرانشان شرفی داشتند خودرا باخلفاء جور و قضات سازگار نمودند و آنان آنهارا در شرف وعطا و کرم ببیت وخاندان رفیع ملحق کردند که بنی‌هاشم باشند.

۲ـ مقصود این‌باشد که جمعی بواسطه پیروی نکردن از امام خود در دستورهای آنان که از جمله مدارا بامخالفان است در هنگام تسلط آنها وهم بامردم دیگر، ائمه (ع) آنهارا ازخودراندندو فضل آن‌ها بباد رفت وگویا بدین‌وسیله از قریش بیرون شدند وشرف نیاکان بدان‌ها سودی نداد و مردمی از نژادهای دیگر برای پیروی ازامام (ع) ملحق شدند بخاندان رفیع که ائمه(ع)باشندچنانچه پیغمبر(ص) فرمودسلمان‌ازماخاندانست وچون‌مخصوصان‌ائمه(ع) که ازموالی‌ووابسته‌های‌غیرعرب بودند که نزد ائمه ازبسیاری بنی‌هاشم‌مقرب‌تر و محترمتر بودند بلکه از بسیاری فرزندان خود ائمه (ع) و مقصود از بیت در این‌جا شرف و کرامت است در مصباح گفته بیت عرب شرف او است گویند بیت تمیم در حنظله است یعنی شرف تمیم و مقصود از بیت رفیع خانواده پیغمبر «ص» است پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم ظاهراً منظور امام از این بیان موضوع سازش با خلفاء جور و عملیات آنها نیست زیرا این خود موجب طعنی است وموجوددر بسیاری‌ازمبارزان‌اسلام که‌ازابوذر شروع میشود وبشهادت امام‌حسین ویارانش میرسد.

موضوع سازگاری و مدارا یك موضوع‌اخلاقی است و حقیقت آن عبارت از اینستکه هر فردی در معاشرت و زندگی خود دچار همکار وهم زندگی ناجور میشود مانند همسایه وزن و فرزند وهم سفر وحاکم و.و. و بناچار باید خود را آماده کند بااین همکاران ومعاشران و بالا دست ها وپائین دستها سازگاری کند واگرنه دچار تلخ‌کامی و زیان فراوان خواهدشد و بسا کار بجائی میرسد که از خاندان خودهم طرد میشود چنانچه قریش‌جمعیرا‌ازخود راندند بواسطه‌ناسازگاری وشاید منظوراز آن اشاره‌بدوران جاهلیت وتاریخ پیش‌از اسلام‌است که براثر بعضی پیشآمدها فرزندان از خانواده اخراج میشدند ونسب آنها گم‌میشد، چنانچه بسیاری افراد بی‌نام بواسطه سازگاری وارد خانواده‌ای میشدند ودر ضمن آنها ثبت میشدند.

(باب الرفق)

١ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أبيه ، عمّن ذكره ، عن محمّدبن عبدالرّحمن بن أبي ليلى، عن أبيه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ لكلّ شيء قفلاً وقفل الايمان الرفق .

٢ ـ وباسناده قال : قال أبوجعفر عليه السلام : من قُسم له الرفق قُسم له الايمان .

٣ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى ، عن يحيى الأزرق ، عن حمّادبن بشير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله تبارك وتعالى رفيق يحبّ الرفق، فمن رفقه بعباده تسليله أضغانهم و مضادّتهم لهواهم و قلوبهم، ومن رفقه بهم أنّه يدعهم على الأمر يريد إزالتهم عنه رفقاً بهم لكيلا يلقي عليهم عرى الايمان ومثاقلته جملة واحدة فيضعفوا فاذا أراد ذلك نسخ الأمر بالآخر فصار منسوخاً .

(باب نرمش ورفق)

١ـ ازامام باقر(ع) كه فرمود، راستى براى هرچيزى قفلى است وقفل ايمان نرمش است.

شرحـ ازمجلسى ره ـ «و قفل الايمان الرفق» وآن نرمى ومهر وترك بزرك منشى وسختگيرى است درگفتار و كردار برمردم در هرحال خواه آنكه باو بى‌ادبى كرده باشند يانه ودر اينجاايمان بگوهر نفيسى مانند شده كه بنگهدارىش توجه بايد ودل گنجينه آنست ونرمش قفل در آن كه آن را نگهدارى كند از بيرون شدن وتباهى، زيرا شيطان دزد ايمانست و باگشودن اين قفل انسان را ببازى كارهاى ناهموار گيرد ، ازسختى كردن و دشنام وقهر وزدن و تباهى‌هاى ديگر كه مايه كاست و نابودى ايمان گردند يكى از افاضل گفته‌است هر كه نرمى نكند درشتى كند وخشم گيرد وخشم اورا به كارى يا گفتارى كشاند كه ايمانش رابيرد ..

٢ـ فرمود، هر كه را نرمش بهره‌دادند ايمانش بهره دادند.

٣ـ از امام صادق (ع) كه فرمود: به‌راستى خداتبارك وتعالى نرمش كن است ونرمش رادوست دارد وازنرمش اوبابنده‌هااستكه كينه‌هارا ازسينه‌هاى آن‌هادر كشدو آن‌هارا مخالف هوس ودلخواهشان كند (بوسيله عقل و پند واندرز وتبليغ پيغمبران و حكماء ودانشمندان) و از رفق وى بآنانستكه آن را بامرى وا گذارد كه خواهد آن را از ميان بردارد براى نرمش با آن‌ها تا حلقه‌هاى ايمان بتن آن‌ها ننشيند ويكباره بارآن‌ها سنگين نشود وناتوان گردند وچون اين‌را خواهد فرمانى را بفرمان ديگرى نسخ كند وآن فرمان اول منسوخ وملغى گردد.

شرحـ سل اينستكه چيزى را بنرمى بيرون كشى .. ومقصود اينستكه ازرفق ولطف بينده‌هايش كم كم كينه را از سينه آن‌ها بيرون كشد وگرنه يكديگر را نابود ميكردند وگفته‌اند يعنى يكباره آن ها را مكلف به بيرون كردن آن نكرده تابر آن ها سخت باشد و اين دوراست و محتمل است معنى اين

٤ـ محمّد بن یحیی ، عن أحمد بن محمّد بن عیسی ، عن ابن محبوب ، عن معاویة بن وهب ، عن معاذ بن مسلم ، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله الرفق یُمنٌ والخرق شؤم .

٥ ـ عنه ، عن ابن محبوب ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر علیه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ رفیقٌ یحبّ الرّفق ویعطي علی الرّفق مالایعطي علی العنف .

باشد که به پیمبران واوصیاء دستور داده تا بابنده‌های کافر ومنافق او نرمش کنند وبآنها احسان نمایند و دلشان‌را بدست آرند بامال و حسن معاشرت و باین‌وسیله کینه خدا و رسول و مؤمنان رااز سینه‌شان خرده‌خرده بیرون کشند یامراد اینستکه آنها را وادار کند خرده‌خرده کفر ونفاق خودرا آشکار کنند تا مؤمنان دردام آنها گرفتارنشوند وفریب آنها را نخورندچنانچه فرموده (۲۹ـ محمد) «بلکه پندارند آنها که‌دل‌بیمارند خدا کینه‌هاشان‌را بیرون نیاورد» یعنی کینه‌های آنهارادرباره‌مؤمنان سپس فرماید «واگر خواهیم آنان‌را بتوبنمائیم و از رخساره شان آنها را شناختی و از گوشه های گفتارشان هم خواهی شناخت و خدا کردارهای‌شما رامیداند همانا زندگی‌دنیابازی وسرگرمی است‌و اگر بگروید و پرهیزگاری کنید مزد شمارا بدهدو اموال شمارانطلبد واگر بطلبد آن ها را ازشما واصرار کند دریغ کنید و کینه‌های شما بیرون‌ریزد.

«و مضادتهم لهواهم» چندوجه دارد:

۱ـ عطف باضغان باشد، یعنی ازلطف خدا بنده‌ها اینستکه مخالفت هوا ودلخواه رااز آنها دفع کرده و میان آنهاالفت داده.

۲ـ عطف بر«تسلیه» باشد یعنی‌ازلطف خدااست بنده‌های مؤمن خود که کفار و مخالفان را باهم ضد ومخالف نموده واگرهمه‌متفق وهمدست میشدند مؤمنان را بنکن مینمودند چنانچه‌خداتعالی فرماید (۱٤ ـ الحشر) باشما نجنگند باهم جز از میان دیه‌های بارو دار یا از پشت دیوار؛جنك میان خودشان سخت است و پنداری با همند با اینکه دلهاشان پراکنده است و این برای آنستکه مردمی هستند که تعقل ندارند.

۳ـ مقصود این باشد که از لطف خدا استکه میان دل وهوا و عقل هر کسی مخالفت‌انداخته و اگر عقل با دلخواه مخالف نبود کسی دنبال آخرت نمیرفت در بعضی نسخ استکه «مضادته» و این أنسب است باین ...

«و من ... بهم انه یدعهم علی‌الامر» حاصلش اینستکه خدا میخواهد آنها رااز امر وحکمی برگرداند ولی میدانند که بر آنها سنگین و ناگوار است و آن را پس میاندازد تا بر آنها آسان گردد واولی منسوخ شود چون موضوع قبله که‌از اول ورود پیغمبر بمدینه زمینه تغییرقبله بمکه‌بود ولی بر آنها سخت‌بود وچون بانماز بسمت‌بیت‌المقدس‌الفت داشتندآنها را بحال خود واگذاشت تاکامل شدند و باحکام‌اسلام انس گرفتند و برای آنهاآسان وهموار گردید.

٤ـ رسولخدا (ص) فرمود: نرمش میمنت‌دارد و سختگیری شوم‌است.

٥ـ ازامام باقر(ع) فرمود: به‌راستی‌خداعزوجل نرمش کن است ونرمش رادوست‌داردوبنرمش عوض واثری‌دهد که بسختگیری ندهد.

٦ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير؛ عن عمر بن أُذينة ؛ عن زرارة،عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنَّ الرفق لم يوضع على شيء إلّازانه ، ولا نُزع من شيء إلّا شانه .

٧ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن عمرو بن أبي المقدام ، رفعه إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال : إنَّ في الرفق الزيادة والبركة و من يحرم الرفق يحرم الخير .

٨ ـ عنه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مازوي الرفق عن أهل بيت إلّازوي عنهم الخير .

٩ ـ عدَّة من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن إبراهيم بن محمد الثقفي ، عن عليّ بن المعلّى ، عن إسماعيل بن يسار، عن أحمد بن زياد بن أرقم الكوفي ، عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أيّما أهل بيت أُعطوا حظّهم من الرفق فقد وسّع الله عليهم في الرزق : والرفق في تقدير المعيشة خير من السّعة في المال ؛ والرفق لايعجز عنه شيء والتبذير لايبقى معه شيء ؛ إنَّ الله عزَّ وجلَّ رفيق يُحبُّ الرّفق .

١٠ ـ عليّ بن إبراهيم رفعه ، عن صالح بن عقبة ، عن هشام بن أحمد، عن أبي الحسن عليه السلام قال : قال لي ـ و جرى بيني و بين رجل من القوم كلامٌ فقال لي ـ : ارفق بهم فانَّ كفر أحدهم في غضبه ولاخير فيمن كان كفره في غضبه .

٦ـ فرمود كه رسولخدا(ص)فرمود: نرمش را برچيزى ننهند جز آنكه آن را زيور بخشد و ازچيزى بر نگيرند جز آنكه زشتش كند.

٧ـ پيغمبر (ص) فرمود: به راستى در نرمش فزونى و بركت است، هر كه از نرمش محروم است از خير محروم است.

٨ـ از امام صادق «ع» فرمود : نرمش از خاندانى دريغ نشده جز آنكه خير از آنها دريغ شده

٩ـ از امام صادق (ع) فرمود هر خاندانيكه بهره شان را از نرمش بآنها داده‌اند ، خدا به روزى آنها وسعت داده، و نرمش در اندازه گيرى زندگانى از فراوانى مال بهتر است با نرمش در چيزى درماندگى نيست و با تبذير وولخرجى چيزى بجا نماند، به راستى خدا عزوجل نرمش كن است و نرمش كن را دوستدارد.

١٠ـ از هشام بن احمر از ابى الحسن (ع) گويد : (در حاليكه ميان من ومردى از قوم سخنى رفته بود) بمن فرمود: باآنها نرمشكن زيرا هر كدامشان بمحض اينكه خشم گيرند بكفر گرايند وخيرى نباشد در كسيكه كفر او درخشم اواست.

١١ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عليّ بن حسّان ، عن موسى بن بكر ، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: الرفق نصف العيش .

١٢ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّ الله يحبّ الرّفق ويعين عليه ، فاذا ركبتم الدوابّ العجف فأنزلوها منازلها فان كانت الأرض مجدبة فانجوا عنها وإن كانت مخصبة فأنزلوها منازلها.

١٣ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ؛ عن عثمان بن عيسى ، عن عمرو بن شمر عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لو كان الرفق خلقاً يُرى ما كان ممّا خلق الله شيءٌ أحسن منه .

١٤ ـ أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن ابن فضّال ، عن ثعلبة بن ميمون ، عمّن حدّثه ، عن أحدهما عليهما السلام قال : إنّ الله رفيق يحبّ الرفق ومن رفقه بكم تسليل أضغانكم و مضادّة قلوبكم وإنّه ليريد تحويل العبد عن الأمر فيتركه عليه حتّى يحوّله بالناسخ ، كراهية تثاقل الحقّ عليه .

١٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما اصطحب اثنان إلّا كان أعظمهما أجراً وأحبّهما إلى الله عزّ وجلّ أرفقهما بصاحبه .

---

١١ ـ از امام كاظم(ع) فرمود. نرمى ولطف نيمى اززندگى است .

١٢ ـ رسولخدا (ص) فرمود: بهراستى خدا نرمش‌را دوستدارد و بدان كمك دهد، وچون براين پاكشهاى لاغر ونزار سوار شويد آنها را بمنزلگاه مقرر خود فرودآوريد (استراحت دهيد) اگر سرزمين خشك و بيگياه باشد زود خود را نجات دهيد و بگذريد و اگر فراوانى و خوشى باشد در آن منزلشان دهيد (مقصود اينستكه نرمش را با حيوانات هم خوبست كه مراعات كرد و منظور از اينكه لاغرند بيان وضع نوعى مراكب بودند ومنظور اينستكه بااين پاكشهاى نزار دومنزل‌يكى‌راه طى نكنيدبلكه‌بموقع‌آنهارا استراحت بدهيد).

١٣ ـ رسولخدا «ص» فرمود اگر رفق و نرمش بچشم ديده ميشد آفريده‌اى از آن زيباتر و نيكوتر نبود.

١٤ ـ يكى از دو امام (امام باقر يا امام صادق‌ع) فرمود بهراستى خدا نرمشكن است ونرمش را دوستدارد و از نرمش ولطف اواست بشماكه كينه‌هاى شما را خردخرد بيرون كشد وجدائى‌دلها را براندازد وبه راستى كه ميخواهد بنده رااز دستورى بگرداند و اورا وانهد تابناسخش بر گرداند از اينكه مبادا حق براو گران آيد.

١٥ ـ رسولخدا (ص) فرمود: دو كس‌باهم مصاحبت‌نكنند جز آنكه مزدبيشتر ومحبوبتر نزدخدا عزوجل آنكس‌باشد كه بيارخود نرمش و لطف بيشتر دارد.

١٦ ـ أبوعليّ الأشعريّ ، عن محمّد بن حسّان ، عن الحسن بن الحسين، عن فضيل بن عثمان قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : من كان رفيقاً في أمره نال مايريد من النّاس .

(باب التواضع)

١ ـ عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أرسل النجاشي إلى جعفر بن أبي طالب و أصحابه فدخلوا عليه وهو في بيت له جالس على التراب و عليه خُلقان الثياب قال : فقال جعفر عليه السلام : فأشفقنا منه حين رأيناه على تلك الحال ، فلمّا رأى مابنا وتغيّر وجوهنا قال :

الحمدلله الذي نصر محمّداً وأقرّ عينه ، ألا أبشّركم ؟ فقلت : بلى أيّها الملك ، فقال : إنّه جاءني الساعة من نحو أرضكم عينٌ من عيوني هناك فأخبرني أنّ الله عزّ وجلّ قد نصر نبيّه محمّداً صلى الله عليه وآله وأهلك عدوّه وأسر فلانٌ و فلانٌ و فلانٌ ؛ التقوا بواد يقال له بدر كثير الأراك لكأنّي أنظر إلية حيث كنت أرعى لسيّدي هناك و هورجل من بني ضمرة فقال له جعفر : أيّها الملك

شرحـ از مجلسی ره ـ این حدیث دلالت دارد برفضیلت نرمش خصوص نسبت بدو کس که با هم همصحبت ومعاشر باشند.

١٦ ـ ازفضیل بن عثمان گوید، شنیدم امام صادق (ع) میفرمود، هر که درکار خود نرمش کند، بدانچه ازمردم خواهد برسد.

(باب تواضع)

١ ـ از امام صادق (ع) فرمود: نجاشی (پادشاه حبشه) فرستاد نزد جعفر بن ابیطالب ویارانش (که از فشار کفار قریش بحبشه گریخته بودند) و آنها را خواست و بر نجاشی وارد شدند و او در خانه‌اش روی خاك نشسته بود و جامه‌های کهنه‌ای در برداشت فرمود: جعفر گفته چون او را با این حال دیدیم از او نگران شدیم (که مبادا برما خشم کرده و خود را باین‌وضع درآورده باشد) چون هراس‌ما و چهره‌رنك پریده مارا دید گفت :

سپاس خدائی راسزااست که محمد را یاری کرد و چشمش‌را روشن ساخت آیا بشمایك‌مژده‌ای ندهم؟ گفتم، پادشاها چرا، گفت اکنون یکی از دیده‌بان‌های من ازسرزمین شما آمد و بمن گزارش داد که خداعزوجل محمد را یاری کرده و دشمن او را نابود ساخته و فلان وفلان و فلان در هنگام برخوردبامسلمانان‌دردرهٔ بنام بدراسیر شدندآندره درخت اراك فراوان دارد و گویا هم‌اکنون‌من‌بدو نگاه میکنم، چون در آنجا برای آقای خودم‌که از بنی‌ضمره بود چوپانی میکردم، جعفر در پاسخ او گفت پادشاها پس چرا مینگرم که برخاك نشسته وجامه کهنه دربر کرده‌ای (یعنی این مژده‌مایه

مالي أراك جالساً على التراب و عليك هذه الخلقان ؟ فقال له : يا جعفر إنّا نجد فيما أنزل الله على عيسى عليه السلام أنّ من حقّ الله على عباده أن يحدثوا له تواضعاً عندما يحدث لهم من نعمة فلمّا أحدث الله عزّ وجلّ لي نعمة بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم أحدثت لله هذا التواضع فلمّا بلغ النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم قال لأصحابه : إنّ الصدقة تزيد صاحبها كثرة فتصدّقوا يرحمكم الله ، وإنّ التواضع يزيد صاحبه رفعة ، فتواضعوا يرفعكم الله، وإنّ العفو يزيد صاحبه عزّاً ، فاعفوا يعزّكم الله .

٢ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : إنّ في السماء ملكين موكّلين بالعباد ، فمن تواضع لله رفعاه و من تكبّر وضعاه .

٣ - ابن أبي عمير ، عن عبدالرحمن بن الحجّاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أفطر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عشيّة خميس في مسجد قبا ، فقال : هل من شراب ؟ فأتاه أوس بن خولي الأنصاري بعُسّ مخيض بعسل فلمّا وضعه على فيه نحّاه ، ثمّ قال : شرابان يكتفى بأحدهما من صاحبه

شادی وجشن وشادمانی وزیور است)

- ای جعفر، ما درآنچه خدا بعیسی (ع) فروفرستاده دریافتیم که ازحق خدا بر بنده‌ها اینستکه فروتنی پدید آرند هنگامیکه خدا نعمتی برای آنها پدید آرد، چون خدا عزوجل بوسیله‌محمد (ص) نعمتی برایم پدید آورده من این تواضع و فروتنی را پدیدار کردم برای خدا، چون به پیغمبر رسید یارانش فرمود: به‌راستی صدقه مایه فزونیست برای صدقه‌ده، صدقه بدهید خدایتان رحمت کناد ، و به راستی تواضع وفروتنی مایه بلندی مقام‌است تواضع کنید خدایتان بلند کند و به راستی گذشت برای صاحبش سبب عزت‌است در گذرید خدایتان عزیز دارد.

شرح- ازمجلسی ره نجاشی بانون مفتوحه وجیم بی‌تشدید لقب پادشاه حبشه‌است ومقصود در اینجا آنکسی است که به‌پیغمبر ایمان‌آورد ومسلمانی گرفت ونامش اصحمة‌بن بحر است،

۲- ازمعاویة بن عمار از امام صادق(ع) گوید: شنیدمش میفرمود : به راستی در آسمان دو فرشته‌اند که بر بنده گماشته‌اند هر که برای خدا تواضع کند او را بالا برند و هر که تکبر کند او را پست کنند.

شرح- ازمجلسی ره- اورا بالابرند یعنی اورا ستایش کنند یا درحصول مقاصد و فراهم شدن اسباب‌عزت ورفعت کمك دهند دردنیا وآخرت ودر تکبر بعکس عمل کنند.

۳- ازامام صادق (ع) فرمود: رسولخدا (ص) یك‌شب پنجشنبه‌ای درمسجد قبا افطار کرد و فرمود؛ نوشابه‌ای هست؟ اوس بن خولی انصاری قدحی‌شیر آمیخته باعسل برایش‌آورد وچون آن را بلب گرفت دورش کرد، سپس‌فرمود: دو نوشیدنی است که یکی‌ازآنها بس‌است،نه‌آن را مینوشم‌ونه

لاأشربه ولاأحرّمه ولكن أتواضع لله ، فإنّ من تواضع لله رفعه الله ، ومن تكبّر خفضه الله ، ومن اقتصد في معيشته رزقه الله ، ومن بذّر حرمه الله ، ومن أكثر ذكر الموت أحبّه الله .

٤ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ الوشّاء ، عن داود الحمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام مثله. وقال : من أكثر ذكر الله أظلّه الله في جنّته .

٥ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن ابن فضّال ، عن العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يذكر أنّه أتى رسول الله صلى الله عليه وآله ملك فقال : إنّ الله عزّ وجلّ يخيّرك أن تكون عبداً رسولاً متواضعاً أوملكاً رسولاً ، قال : فنظر إلى جبرئيل وأومأ بيده أن تواضع ؛ فقال : عبداً، متواضعاً ، رسولاً، فقال الرّسول : مع أنّه لاينقصك ممّا عند ربّك شيئاً ، قال : ومعه مفاتيح خزائن الأرض .

٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من التواضع أن ترضى بالمجلس دون المجلس وأن تسلّم على من تلقى وأن تترك المراء وإن كنت

حرامش میکنم ولی برای خداتواضع مینمایم، زیرا هر که برای خداتواضع کند، خدایش بالابرد و هر که بزرگی ورزد خدایش پست کند و هر که درزندگی میانه‌روی کند خدایش روزی‌دهد و هر که ولخرجی کند خدایش‌دریغ دارد وهر که بسیار یاد مرك کند خدایش دوست‌دارد.

٤ـ داود حمار از امام صادق(ع) مانند آن‌را روایتکرده و گوید هر که بسیار یاد خدا کند خدایش دربهشت خود سایه کند.

٥ـ ازمحمدبن مسلم گوید: شنیدم امام باقر(ع) میفرمود: یکفرشته نزد رسولخدا (ص) آمدو گفت خداعزوجل تورا مخیر کرده که بنده‌وار رسولی متواضع باشی یاشاه رسولی باشی ، فرمود : پیغمبر بجبرئیل نگاهی کرد واو بادست اشاره کرد که تواضع پیشه کن در پاسخ آن فرشته‌فرمودبنده متواضعی هستم‌با مقام رسالت، آن فرشته که پیغام‌آورده بود گفت با اینکه در هرحال ازدرجه‌ایکه‌نزد پروردگارت‌داری چیزی کم‌نشود، امام باقر(ع) فرمود کلید همه گنجینه‌های زمین همراه‌اوبود (یعنی باآن فرشته که آورده‌بود بدهد بپیغمبر(ص) ونپذیرفت) .

شرح ـ ازمجلسی ره «المفاتیح» ممکن‌است بروجه حقیقت باشد وآن فرشته ابزاری با خود آورده‌باشد که بوسیله‌آن بتوان برهمه گنجینه‌های زمین دست‌یافت وآگاه شد یامقصود نمودن وجه امکان تسلط برهمه آن‌ها باشد یعنی اگر آن‌را بخواهی برای تو آسان‌است ومانند این‌کلیدهااستکه در دستت باشد و درها را بازکنی یا اینکه کلید استعاره است برای اموریکه بوسیله آنها سلطنت آماده گردد وازآن‌ها بکلید تعبیرشده مانند خاتم‌سلیمان وبساط اومثلا..

٦ـ از امام صادق (ع)فرمود ازتواضع اینستکه درنشستن به پائین‌مجلس‌راضی‌باشی وبهر که‌بر خوری سلام کنی و طول دادن بحث و مجادله را وانهی گرچه حق با توباشد وخوش نداشته‌باشیکه

محقّاً وأن لاتحبّ أن تحمد على التقوى .

٧- عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عليّ بن يقطين ، عمّن رواه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى عليه السلام أن : ياموسى أتدري لم اصطفيتك بكلامي دون خلقي ؟ قال : يارب ولم ذاك ؟ قال : فأوحى الله تبارك وتعالى إليه أن ياموسى إنّي قلّبت عبادي ظهراً لبطن ، فلم أجد فيهم أحداً أذلّ لي نفساً منك ، ياموسى إنّك إذا صلّيت وضعت خدّك على التراب - أو قال : على الأرض .

٨- عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام : قال مرّ عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما على المجذومين وهو راكب حماره وهم يتغدّون فدعوه إلى الغداء ، فقال : أما إنّي لولا أنّي صائم لفعلت فلمّا صار إلى منزله أمر بطعام ، فصُنع و أمر أن يتنوّق وافيه ، ثمّ دعاهم فتغدّوا عنده وتغدّى معهم .

٩ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن عثمان بن عيسى ، عن هارون بن خارجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ من التواضع أن يجلس الرجل دون شرفه .

١٠ - عنه ، عن ابن فضّال ومحسن بن أحمد ، عن يونس بن يعقوب قال : نظر أبوعبدالله عليه السلام إلى رجل من أهل المدينة قد اشترى لعياله شيئاً و هو يحمله ، فلمّا رآه الرّجل استحيى

تورا بتقوى بستايند.

٧- از امام صادق(ع) فرمود خدا بموسى(ع) وحى كرد كه اى موسى ميدانى چرا تو را براى سخن گفتن بر گزيدم در برابر همه خلقم؟ عرضكرد پروردگارا براى چه بوده است؟ فرمود: خدا تبارك و تعالى باو وحى كرد كه اى موسى بهراستى من بنده‌هايم را زير و رو كردم و درميان آنها چون تو كسيكه خودرا خوار و زبون نمى‌داند نيافتم، اى موسى تووقتى نماز گذارى گونه‌ات را برخاك نهى- يا فرمود، برزمين نهى.

٨- ازامام صادق (ع) فرمود على بن الحسين(ع) بر گرفتاران بخوره گذر كرد و سوار بر الاغى بود و آنها چاشت ميخوردند واز اودعوت بچاشت كردند در پاسخ فرمود: هلا براستيكه اگر روزه‌دار نبودم اين كاررا ميكردم وچون بخانه خوددرفت فرمان داد خوراكى بسازند وخوب بسازند و ازآنهادعوت كرد ونزداوچاشت خوردند وخود باآنها چاشت‌خورد.

٩- فرمود: بهراستى از تواضع استكه مردى بجائى نشيند كه پست‌تر ازمقام شرافت اواست.

١٠- امام صادق(ع) بمردى ازاهل مدينه نگريست كه براى عيال‌خود چيزى‌خريده بود وباخود ميبرد وچون اورا ديد شرمنده شد امام صادق(ع) باوفرمود آنرا براى عيال‌خودخريدى وبدوش‌خود

منه، فقال أبو عبدالله عليه السلام: اشتريته لعيالك و حملته إليهم، أما والله لولا أهل المدينة لأحببت أن أشتري لعيالي الشيء ثمّ أحمله إليهم.

۱۱ ـ عنه، عن أبيه، عن عبدالله بن القاسم، عن عمرو بن أبي المقدام، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: فيما أوحى الله عزّ وجلّ إلى داود عليه السلام: يا داود كما أنّ أقرب النّاس من الله المتواضعون كذلك أبعد النّاس من الله المتكبّرون.

۱۲ ـ عنه، عن أبيه، عن عليّ بن الحكم رفعه إلى أبي بصير قال: دخلت على أبي الحسن موسى عليه السلام في السنة التي قُبض فيها أبو عبدالله عليه السلام فقلت: جعلت فداك مالك ذبحت كبشاً ونحر فلان بدنة؟ فقال: يا أبا محمّد إنّ نوحاً عليه السلام كان في السفينة و كان فيها ماشاء الله و كانت السفينة مأمورة فطافت بالبيت وهو طواف النساء وخلّى سبيلها نوح عليه السلام، فأوحى الله عزّ وجلّ إلى الجبال أنّي واضع سفينة نوح عبدي على جبل منكنّ، فتطاولت وشمخت وتواضع الجوديّ و هو جبل عندكم فضربت السفينة بجؤجؤها الجبل، قال: فقال نوح عليه السلام عند ذلك: ياماري اتقن؛ وهو بالسريانيّة [يا] ربّ أصلح، قال: فظننت أنّ أبا الحسن عليه السلام عرّض بنفسه.

۱۳ ـ عنه، عن عدّة من أصحابه، عن عليّ بن أسباط، عن الحسن بن الجهم، عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال: قال: التواضع أن تعطي النّاس ماتحبّ أن تُعطاه.

کشیدی تابرایشان ببری هلاسو گند بخدا اگر مردم خرده گیر مدینه نبودند من هم دوست داشتم چیزی برای عیال خود بخرم وبدوش خودم برایشان ببرم.

۱۱ـ فرمود: درآنچه خداعزوجل بداودوحی کرد این بود که، ای داود چنانچه نزدیکتر مردم بخدا تواضع کنانند همچنان دورتر مردم ازخدا بزرگی فرو شانند.

۱۲ـ ازابی بصیر، گوید: واردشدم بامام کاظم (ع) درسالیکه وفات کرده بود در آن امام صادق (ع) و گفتم قربانت، شمارا چه شده که چپشی کشتید وفلانی شتری کشته درپاسخ فرمود: ای اباامحمد بهراستی نوح در کشتی بود ودر آن بود آنچه خدا خواسته بود وآنکشتی زیر فرمان بود و گردخانه کعبه گردید وآن طواف نساء بود ونوح جلو آن را رها کرد وخدا عزوجل بکوهها وحی کرد که من کشتی نوح بنده خود را بریکی از شماها مینهم آنها سرفرازی کردند و خود رابالا گرفتند کوه جودی تواضع و فروتنی کرد و آنکوهی است در نزد شما و کشتی سینه خود را بدان زد و در این هنگام نوح باو فرمود ای ماری استحکام بخش و آن بلفظ سریانی است یعنی پروردگارا اصلاح کن، گوید، من پنداشتم که امام کاظم بخود اشاره کرد (یعنی بیان کرد که منظورش از کشتن چپشی تواضع بوده است).

۱۳ـ از امام رضا (ع) فرمود: تواضع اینستکه بمردم احترامی کنی و بمردم آنرا بدهیکه دوست داری بتو بدهند.

وفي حديث آخر قال : قلت : ماحدُّ التواضع الذي إذا فعله العبد كان متواضعاً؟ فقال: التواضع درجات منها أن يعرف المرء قدر نفسه فينزلها منزلتها بقلب سليم ، لايحبُّ أن يأتي إلى أحد إلّا مثل مايؤتى إليه ، إن رأى سيّئة درأها بالحسنة ، كاظم الغيظ، عاف عن النّاس، والله يحبُّ المحسنين .

☆(باب)☆

☆(الحب في الله والبغض في الله)☆

١ ـ عدَّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى وأحمد بن محمّد بن خالد؛ وعليُّ بن إبراهيم عن أبيه ، و سهل بن زياد جميعاً ، عن ابن محبوب ، عن عليّ بن رئاب ، عن أبي عبيدة الحذّاء عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أحبَّ لله وأبغض لله وأعطى لله فهو ممّن كمل إيمانه .

٢ ـ ابن محبوب ، عن مالك بن عطيّة ، عن سعيد الأعرج ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال :من أوثق عرى الايمان أن تحبَّ في الله وتبغض في الله وتعطي في الله ، و تمنع في الله .

٣ ـ ابن محبوب، عن أبي جعفر محمّد بن النعمان الأحول صاحب الطاق ، عن سلّام ابن المستنير عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ودُّ المؤمن للمؤمن في الله من أعظم شعب الايمان

ودر روايت ديگر گويد گفتم اندازه تواضعيكه چون بنده‌اى بجا آرد متواضع است چيست؟ در پاسخ فرمود تواضع درجاتى دارد از آنجمله اينكه مرد اندازه خود را بداند و آن را در جاى شايسته بدان فرود آورد ودلى سالم داشته باشد و نخواهد بكسى چيزى دهد جز آنچه خواهد باو داده شود، اگر بدى از كسى ديد بخوبى آن را جلو گيرد، خشم خود فروخورد، از مردم گذشت كن باشد وخدا احسان كننده‌ها را دوست دارد.

(باب)

دوستى در راه خدا؛ ودشمنى درراه خدا

١ـ ازامام صادق(ع) كه فرمود: هر كه براى خدا دوستدارد وبراى خدادشمن دارد وبراى خدا ببخشد اواز كسانيستكه ايمانش كامل است.

٢ـ فرمود: از محكمترين حلقه‌هاى ايمان اينستكه دوستدارى براى خدا ودشمن دارى براى خدا وعطا كنى درراه خدا ودريغ دارى درراه خدا.

٣ـ ازامام باقر (ع) كه رسولخدا فرمود: دوست داشتن مرمؤمن را در راه خدا ازبزرگترين

ألا ومن أحبَّ في الله وأبغض في الله وأعطى في الله ومنع في الله فهو من أصفياء الله .

٤ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ؛ عن الحسن بن عليّ الوشّاء ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : إنّ المتحابّين في الله يوم القيامة على منابر من نور ، قد أضاء نور وجوههم ونور أجسادهم ونور منابرهم كلّ شيء حتّى يُعرفوا به ، فيقال : هؤلاء المتحابّون في الله .

٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد ، عن حريز ، عن فضيل بن يسار قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن الحبّ والبغض ، أمن الايمان هو ؟ فقال : وهل الايمان إلّا الحبّ والبغض ؟ ثمّ تلا هذه الآية : «حبّب إليكم الايمان وزيّنه في قلوبكم وكرّه إليكم الكفر والفسوق والعصيان أُولئك هم الراشدون» .

٦ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ؛ عن محمّد بن عيسى ، عن أبي الحسن عليّ بن يحيى ـ فيما أعلم ـ عن عمرو بن مدرك الطائي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأصحابه : أيُّ عُرى الايمان أوثق ؟ فقالوا : الله ورسوله أعلم ، وقال بعضهم : الصلاة وقال بعضهم الزّكاة وقال بعضهم : الصّيام وقال بعضهم : الحجّ والعمرة وقال بعضهم : الجهاد ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لكلّ ما قلتم فضلٌ و ليس به ولكن أوثق عرى الايمان : الحبّ في الله والبغض في الله و توالي أولياء الله والتبرّي من أعداء الله .

شعبه‌های ایمانست، هلا هر که دوست داشت در راه خدا و دشمن داشت در راه خدا و عطا کرد در راه خدا و دریغ داشت در راه خدا او از برگزیده‌های خدا است.

٤ـ از ابی‌بصیر از امام صادق (ع) گوید شنیدمش میفرمود: آنها که در راه خدا با همدیگر دوستی کنند. روز قیامت برفراز منبرهائی از نورند، نور چهره‌شان و نور تنهاشان و نور منبرهاشان بهر چیزی تابد تا آنکه بدان شناخته شوند و گویند اینانند که درراه خدا همدیگررا دوست‌داشتند

٥ ـ از فضیل‌بن یسار گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از حب و بغض که از ایمانند ؟ در پاسخ فرمود: مگر ایمان جز حب وبغض است؟ سپس این آیه را خواند (٧ـ الحجرات) محبوب کرد ایمان‌را برای شما وآن‌را دردلهای شما آراست و مکروه ونفرت آمیز کرد نزدشما کفر و فسق و نافرمانی را، آنانند راه‌یافته‌ها.

٦ـ ازامام صادق (ع) که رسولخدا (ص) باصحابش فرمود کدامیك از حلقه های ایمان محکم ترند؟ گفتند خدا و رسولش داناترند و برخی گفت نماز و برخی گفت زکوة و بعضی از آنها گفت روزه‌و بعضی گفتند که آن‌حج است وعمره و بعضی گفتند جهاد است، رسولخدا (ص) فرمودبرای هرآنچه گفتید فضیلتی است و آنکه من پرسیدم نیست ولی محکمتر حلقه‌ایمان دوستی درراه خدا و دشمنی درراه خدا ومهرورزی بادوستان خدا وبیزاری ازدشمنان خداست.

٧ ـ عنه ، عن محمّد بن عليّ ، عن عمر بن جبلة الأحمسي ، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: المتحابّون في الله يوم القيامة على أرض زبرجدة خضراء في ظلّ عرشه عن يمينه ـ وكلتا يديه يمينٌ ـ وجوههم أشدّ بياضاً و أضوء من الشمس الطالعة ، يغبطهم بمنزلتهم كلّ ملك مقرّب وكلّ نبيّ مرسل ، يقول الناس: من هؤلاء؟ فيقال: هؤلاء المتحابّون في الله.

٨ ـ عنه ، عن أبيه ، عن النضر بن سويد ، عن هشام بن سالم ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن عليّ ابن الحسين عليهما السلام قال : إذا جمع الله عزّ و جلّ الأوّلين والآخرين قام مناد فنادى يسمع الناس فيقول : أين المتحابّون في الله ، قال : فيقوم عنق من النّاس فيقال لهم : اذهبوا إلى الجنّة بغير حساب ، قال : فتلقّاهم الملائكة فيقولون : إلى أين ؟ فيقولون : إلى الجنّة بغير حساب ، قال: فيقولون : فأيّ ضرب أنتم من النّاس ؟ فيقولون نحن المتحابّون في الله ، قال : فيقولون وأيّ شيء كانت أعمالكم ؟ قالوا : كنّا نحبّ في الله ونبغض في الله ، قال: فيقولون : نعم أجر العاملين.

٩ ـ عنه ، عن عليّ بن حسّان ، عمّن ذكره ، عن داود بن فرقد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ثلاثٌ من علامات المؤمن : علمه بالله ومن يحبّ ومن يبغض .

---

٧ ـ رسولخدا (ص) فرمود كسانيكه در راه خدابا همديگر دوستى كنند روز قيامت برروى يك زمين از زبرجد سبز درسايه عرش خدا سمت راست آنند ، هردو دست آن راست است ، چهره هايشان از آفتاب تابان سپيدتر وروشنتر است بمقام آنها رشك برد هرفرشته مقرب و هر پيغمبر مرسل ، مردم ميگويند اينان چه كسانند؟ گفته شود باهمديگر دوستان در راه خدا.

شرح ـ از مجلسى «ره» ـ ظل عرش درنهايه گفته يعنى سايه رحمت. نووى گفته ظل آسايش ونعمت است ومقصود سايه كرامت است نه خورشيد زيرا خورشيد وهمه عالم زيرعرشند. وهردودستش راست است يعنى دوسوى حق كامل است وبرابر وكاستى وتفاوت در آن نيست.

٨ ـ از ابيحمزه ثمالى ازعلى بن الحسين (ع) فرمود : چون خدا عزوجل اولين وآخرين را گرد آورد يك جارچى بپا شود و جار كشد كه همه مردم بشنوند ميگويد كجايند آنانكه با يكديگر براى خدا دوست بودند؟ جلو صفهاى مردم برخيزند و بآنها گفته شود بيحساب ببهشت رويد فرمود: فرشته ها بدانها بر خورند و بآنها بگويند بكجا ميرويد ؟ پاسخ گويند بيحساب ببهشت ، ميگويند شما چه قسمتى از مردميد ؟ در پاسخ ميگويند ما آنهائيم كه با همديگر در راه خدا دوستى كرديم فرمود: ميگويند، كردار شماها چه بوده؟ جواب گويند ما در راه خدا دوستى ميكرديم ودر راه خدا دشمنى ميكرديم فرمود: ميگويند: چه خوبست مزد كارگران.

٩ ـ از امام صادق (ع) كه فرمود: سه چيز از نشانه هاى مؤمنند، خداشناسى، دانستن آنكه درراه خدا دوست بدارد و شناختن كسيكه بايد در راه خدا دشمن بدارد (يعنى معرفت امام برحق و معرفت مخالفان او).

١٠ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم وحفص بن البختري عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الرّجل ليحبّكم ومايعرف ماأنتم عليه فيدخله الله الجنّة بحبّكم و إنّ الرّجل ليبغضكم ومايعرف ماأنتم عليه فيدخله الله ببغضكم النار .

١١ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن ابن العرزمي ؛ عن أبيه ، عن جابر الجعفي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إذا أردت أن تعلم أنّ فيك خيراً فانظر إلى قلبك ، فان كان يحبّ أهل طاعة الله ويبغض أهل معصيته ففيك خير والله يحبّك وإن كان يبغض أهل طاعة الله و يحبّ أهل معصيته فليس فيك خير والله يبغضك ، والمرء مع من أحبّ .

١٢ ـ عنه ، عن أبي عليّ الواسطي ، عن الحسين بن أبان ، عمّن ذكره ، عن أبي جعفر عليه السلام

١٠ـ از هشام بن سالم و حفص بن بختری از امام صادق (ع) فرمود به راستی مردی باشد که شماها را دوستدارد و عقیده شما را نفهمد و خدا او را بوسیله دوستی شما ببهشت برد و به راستی مردی باشد که شما رادشمن دارد وعقیده شمارا نفهمد وخدا بوسیله بغض بشما اورا بدوزخ برد.

شرحـ ازمجلسی ره ان الرجل ليحبكم میگویند چندوجه دارد :

١ـ مقصود از آن کم فهمان وساده لوحان مخالفین باشد که بسا شیعه رادوستدارند وحقیقت مذهب آنهارا نمیفهمند وممکن است بدان وسیله ببهشت روند .

٢ـ مقصود ساده لوحان شیعه باشد که دانشمندان مذهب را دوستدارند ، ولی ازمقام معرفت و کمال آنها بی بهره اند و بهمین واسطه ببهشت روند وبسا که دشمن علماء و صلحاء گردندوبدان سبب بدوزخ روند.

٣ـ مقصود از اینکه بپایه شماها نیستند یعنی در مقام علم و ورع بشما نرسند چنانچه برخی از محققین گفته است.

٤ـ مقصود از اینکه از شما اطلاع ندارند یعنی از معاصی شما اطلاع ندارند چنانچه روایت شده که همین حفص شطرنج بازی میکرده است و مقصود اینست که هر که برای ظاهر حال ایمان و مقام علمی شما شماها رادوستدارد واز معاصی نهان شما بیخبر است ببهشت میرود وهر که برای علم ومذهب شما شماهارادشمن دارد بدوزخ میرود.

١١ـ ازجابر جعفی ازامام باقر(ع) فرمود: هرگاه بخواهی بدانیکه خیری درتو هست بدلت نگاه کن اگر اهل طاعت خدارا دوستدارد و گنه کارانرا دشمن دارد درتو خیرهست وخدا دوستت دارد واگر اهل طاعت خدارا دشمن دارد واهل گناهرا دوستدارد درتو خیری نیست وخدایت دشمن دارد ومرد با کسی است که اورا دوست دارد.

شرحـ ازمجلسی «المرء مع من احب» لازم نیست همدرجه اودر بهشت یاهم پایه اودردوزخ باشد بلکه همان رفتن ببهشت یادوزخ بهمراه محبوب خود منظوراست.

١٢ـ فرمود: اگر مردی دوستدارد مردیرا برای خدا، خداوند بدوست داشتن وی او را ثواب

قال: لوأنّ رجلاً أحبّ رجلاً لله لأثابه الله على حبّه إیّاه وإن کان المحبوب في علم الله من أهل النار ولوأنّ رجلاً أبغض رجلاً لله لأثابه الله على بغضه إیّاه وإن کان المبغض في علم الله من أهل الجنّة.

۱۳- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن النضر بن سوید عن یحیی الحلبيّ، عن بشیر الکناسي، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: قدیکون حبٌّ في الله ورسوله و حبٌّ في الدنیا فما کان في الله ورسوله فثوابه على الله وما کان في الدّنیا فلیس بشيء.

۱٤- عدّةٌ من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعة بن مهران، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: إنّ المسلمین یلتقیان، فأفضلهما أشدّهما حبّاً لصاحبه.

۱۵ - عنه، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر وابن فضّال، عن صفوان الجمّال، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: ما التقی مؤمنان قطّ إلّا کان أفضلهما أشدّهما حبّاً لأخیه.

۱٦ - الحسین بن محمّد، عن محمّد بن عمران السبیعي، عن عبدالله بن جبلة، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: کلّ من لم یحبّ على الدین ولم یبغض على الدّین فلا دین له.

دهد و گرچه آن محبوب در علم خدا از اهل دوزخ باشد و اگر مردی دیگر را دشمن دارد برای خدا، خداوند ویرا بدشمنی با او ثواب دهد واگرچه آن مبغوض درعلم خدا ازاهل بهشت باشد.

شرح- از مجلسی ره- این در صورتیست که درباره عقیده خود مقصر نباشد ومستند بضلالت و جهالت نبود چون کسانیکه ائمه ضلالت را دوستدارند بگمان اینکه برای خدا است زیرا درباره تشخیص خود مقصرند و از روی تقلید و هوا پرستی است... و همچنین در بغض برای خدا هم باید تقصیری در میان نباشد زیرا بیشتر مخالفان شیعه را دشمن دارند وپندارند برای خدا است.

۱۳- ازامام صادق(ع) فرمود بسا دوستی برای خدا ورسول است وبسا برای دنیا؛ آنچه برای خدا ورسول است ثوابش برخدااست وآنچه برای دنیااست اثری ندارد.

۱٤- فرمود، دو مسلمان بهم بر خورند و بهترشان آن کس است که رفیق خود را بیشتر دوست دارد.

۱۵- فرمود: هرگز دو مؤمن بهم بر نخورند جز آنکه بهتر آندو دوست ترین آنها است نسبت برفیقش.

۱٦- فرمود: هرکه بخاطردین دوستی نکند وبخاطر دین دشمنی نکند، دین ندارد.

شرح- ازمجلسی ره اگرمقصود اینستکه هیچ حب وبغضی برای دیانت ندارد او درحقیقت دین ندارد زیرا پیغمبر وامام را هم برای خدا دوست ندارد و دشمنانشانرا هم برای خدا دشمن ندارد و اگر مراد اینست که غالب حب وبغض اویاحب وبغض اونسبت بمردم همه‌اش برای خدا نیست مقصوداین استکه دینش کامل نیست.

(باب)

☆(ذم الدنیا والزهد فیها)☆

۱ ـ محمّد بن یحیی ، عن أحمد بن محمّد بن عیسی ، عن الحسن بن محبوب ، عن الهیثم بن واقد الحریري ، عن أبي عبدالله علیه السلام قال : من زهد في الدنیا أثبت الله الحکمة في قلبه و أنطق بها لسانه وبصّره عیوب الدّنیا داءها ودواءها وأخرجه من الدنیا سالماً إلی دارالسّلام .

۲ ـ علیّ بن إبراهیم ، عن أبیه ، وعلیّ بن محمّد القاساني ؛ جمیعاً ، عن القاسم بن محمّد ، عن سلیمان بن داود المنقري ، عن حفص بن غیاث ، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: سمعته یقول: جعل الخیر کلّه في بیت وجعل مفتاحه الزّهد في الدّنیا؛ ثمّ قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله : لایجد الرّجل حلاوة

(باب)

نکوهش دنیا و بیان زهد در دنیا

۱ـ از امام صادق (ع) فرمود: هر که نسبت بدنیا زاهد و بیرغبت باشد خدا حکمت را در دلش برجادارد و زبانش را بدان گویا کند واورا بعیبهای دنیا بیناسازد و دردودرمان آنرا باو بفهماندوازدنیا درستش بیرون برد و ببهشت دارالسلامش در آورد.

شرحـ زهد : بیرغبتی و کناره گیری از دنیا است بوجهیکه مطلوب دنیاداران است و مجلسی ره در تفسیر زهد از پیغمبر (ص) روایت کرده که از جبرئیل تفسیر زهد را پرسید و او درپاسخ به عرض رسانید که:

زاهد دوستدارد آنچه را آفریننده‌اش دوستدارد و بد دارد آنچه را آفریننده اش بد دارد، از حلال دنیا کناره گیرد وبحرامش رونکند؛ زیرا در حلالش حساب است ودر حرامش عقاب بهمه مسلمانان مهرورزد چنانچه بخود مهرورزد، از گفتاریکه بدردش نخورد کناره گیردچنانچه ازکار حرام، ازبسیار خوردن کناره کند چون ازخوردن مردار بسیار بدبو و گندو، از کالای دنیا وزیورش کناره گیرد چون ازآتش سوزان که دراو در گیرد آرزویش کوتاه است ومرگش برابرچشم او است.

حکمت: دانشهای درست باکردار است یاعلومی استکه ازخدا افاضه‌شود دنبال‌طاعت‌او.

راغب گوید حکمت رسیدن بحق وواقع است ازروی دانش وخرد، حکمت خدا دانستن هرچیزو آفرینش آنست چنانچه باید،حکمت انسان شناسائی موجودات و کردار خوبست و این همانست که لقمان‌بدان‌ستوده شده در قول خدا که« ولقد آتینا لقمان الحکمة» یعنی محققاً بلقمان‌حکمت آموختیم

۲ـ ازحفص بن‌غیاث ازامام صادق (ع) گوید شنیدمش میفرمود همه خوبیها رادرخانه‌ای‌نهادند وکلید آنرا از زهد در دنیا ساختند سپس فرمود که رسولخدا (ص) فرموده است مرد شیرینی ایمانرا

الايمان في قلبه حتّى لايبالي من أكل الدّنيا. ثمّ قال: أبوعبدالله عليه السلام: حرام على قلوبكم أن تعرف حلاوة الايمان حتّى تزهد في الدّنيا.

٣ ـ عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن أبي أيّوب الخزّاز، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام إنّ من أعون الأخلاق على الدّين الزّهد في الدّنيا.

٤ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، و عليّ بن محمّد، عن القاسم بن محمّد، عن سليمان بن داود لمنقري، عن عليّ بن هاشم بن البريد، عن أبيه أنّ رجلاً سأل عليّ بن الحسين عليهما السلام عن الزهد فقال: عشرة أشياء، فأعلى درجة الزهد أدنى درجة الورع وأعلى درجة الورع أدنى درجة اليقين و أعلى درجة اليقين أدنى درجة الرضا، ألا و إنّ الزّهد في آية من كتاب الله عزّ و جلّ: «لكيلا تأسوا على مافاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم».

٥ ـ وبهذا الاسناد، عن المنقري، عن سفيان بن عيينة قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام و هو يقول: كلّ قلب فيه شكّ أو شرك فهو ساقط و إنّما أرادوا بالزهد في الدّنيا التفرغ قلوبهم للاخرة.

در دل نچشد تاباکش نباشد که دنیا در دست کیست وچه کسی آنرا میخورد، سپس امام صادق (ع) فرمود، بر دلهای شما حرام است که شیرینی ایمانرا بدانند و بفهمند تا نسبت بدنیا زهد ورزند و بیرغبت باشند.

٣ـ امیرالمؤمنین(ع) فرمود از بهترین اخلاق کمك کاردین، زهد در دنیا است.

٤ـ مردی از علی بن الحسین (ع) از زهد پرسید، فرمود زهد ١٠ چیز است و بالاترین درجه زهد کمترین درجه ورع است و بالاترین درجه ورع کمترین درجه یقین است و بالاترین درجه یقین کمترین درجه رضا است هلا براستی زهد در یك آیه از قرآن خدا عزوجل است (٢٣ـ الحدید) تا آنکه افسوس نخورید بر آنچه ازدست شمارفت وشاد نشوید بدانچه بشمارسانید،

شرحـ ازمجلسی ره صدر اینخبر درباب رضا بقضا گذشت تاآنجا که هلا براستی زهد، در آنخبر بود که زهد ١٠ جزء است وبعضی ١٠ جزء را ترك حب ١٠ چیز دانسته اند که ١ـ مال ٢ـ اولاد ٣ـ لباس ٤ـ خوراك ٥ـ زوجه ٦ـ خانه ٧ـ مرکوب ٨ـ انتقام ازدشمن ٩ـ حکومت ١٠ـ حب شهرت بخوبی واین تکلفی استکه بدان نیازی نیست وبعضی اقسام زهد درحدیث ١٢ بیاید.

٥ـ از سفیان بن عیینه گوید شنیدم امام صادق (ع) را واو میفرمود: هر دلی در آن شك یا شرك باشد ساقط است همانا مقصودشان بزهد در دنیا برای اینست که دلهاشان برای آخرت آماده و فارغ باشد.

شرحـ ازمجلسی ره «انما ارادوا» یعنی پیغمبران وأوصیاء واصحاب پاك آنها.

٦ ـ عليٌّ، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنّ علامة الراغب في ثواب الآخرة زهده في عاجل زهرة الدّنيا، أما إنّ زهد الزاهد في هذه الدّنيا لاينقصه مما قسم الله عزّ وجلّ له فيها وإن زهد؛ وإنّ حرص الحريص على عاجل زهرة [الحياة] الدّنيا لايزيده فيها و إن حرص، فالمغبون من حرم حظّه من الآخرة.

٧ ـ محمّدُ بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن يحيى الخثعمي، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما أعجب رسولَ الله صلى الله عليه وآله شيءٌ من الدّنيا إلّا أن يكون فيها جائعاً خائفاً.

٨ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن ابن راشد، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: خرج النبيُّ صلى الله عليه وآله و هو محزونٌ فأتاه ملك ومعه مفاتيح خزائن الأرض، فقال: يامحمّد هذه مفاتيح خزائن الأرض يقول لك ربّك: افتح وخذ منها ماشئت من غير أن تنقص شيئاً عندي، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: الدّنيا دار من لادار له ولها يجمع من لا عقل له، فقال الملك: والذي بعثك بالحقّ نبيّاً لقد سمعت هذا الكلام من ملك يقوله في السّماء الرابعة، حين أُعطيت المفاتيح.

٩ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن درّاج، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: مرّ رسول الله صلى الله عليه وآله بجدْي أسكّ ملقىً على مزبلة ميتاً، فقال لأصحابه: كم يساوي

٦ـ فرمود كه امير المؤمنين (ع) فرموده است نشانه مشتاق بثواب آخرت زهد او است در نقد نمايش فريبنده دنيا هلا بيرغبتى در اين دنيا براى زاهد از آنچه خدا عزوجل برايش قسمت كرده است نكاهد و اگرچه زهد ورزد، وحرص حريص بمتاع دنيا قسمت اورا نفزايد و گرچه حرص ورزد؛ مغبون كسى است كه از بهره آخرتش محروم گردد.

٧ـ فرمود خوش نميآمد رسولخدارا ازدنيا چيزى جزاينكه در آن گرسنه و ترسان باشد.

٨ـ فرمود پيغمبر غمنده بيرون رفت يك فرشته ايكه همراهش كليدهاى گنجينه هاى زمين بود نزد او آمد وباو گفت اى محمد اين‌ها كليدهاى گنجهاى زمين است پروردگارت ميفرمايد باز كن و هرچه خواهى از آنها بر گير بى آنكه چيزى از آنها (ازمقامت خ) كم شود در نزدمن، رسولخدا فرمود، دنيا خانه كسى است كه خانه ندارد و كسيكه خرد ندارد براى آن جمع ميكند؛ آن فرشته گفت بدانكه تورا براستى مبعوث كرده براستى من اين سخن را ازفرشته‌اى شنيدم كه در آسمان چهارم بود. هنگاميكه اين كليدها رابمن دادند.

٩ـ از عبدالله بن قاسم ازامام صادق (ع) فرمود: رسولخدا(ص) بيك بزغاله گوش بريده كه مرده بود وبر زباله‌دانى افتاده بود گذر كرد و باصحاب خود فرمود: اين بچه ميارزد؟ درپاسخ گفتند

هذا؟ فقالوا: لعلّه لو كان حيّاً لم يساو درهماً ، فقال النبيّ صلى الله عليه وآله: والذي نفسي بيده للدّنيا أهون على الله من هذا الجدي على أهله.

۱۰ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن عليّ بن محمّد القاساني ، عمّن ذكره ، عن عبدالله بن القاسم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا أراد الله بعبد خيراً زهّده في الدّنيا وفقّهه في الدّين و بصّره عيوبها ومن اُوتيهن فقد اُوتي خير الدّنيا والآخرة ؛ وقال : لم يطلب أحدٌ الحقّ بباب أفضل من الزّهد في الدّنيا وهو ضدّ لما طلب أعداء الحقّ ، قلت : جعلت فداك ممّاذا؟ قال: من الرّغبة فيها. وقال: ألا من صبّار كريم ؛ فانّما هي أيّام قلائل؛ ألا إنّه حرام عليكم أن تجدوا طعم الايمان حتّى تزهدوا في الدّنيا .

قال: وسمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إذا تخلّى المؤمن من الدّنيا سما و وجد حلاوة حبّ الله و كان عند أهل الدّنيا كأنّه قد خولط وإنّما خالط القوم حلاوة حبّ الله فلم يشتغلوا بغيره .

قال وسمعته يقول : إنّ القلب إذا صفا ضاق به الأرض حتّى يسمو .

اگر این زنده بود شاید یکدرهم هم نمیارزید، پیغمبر(ص) فرمود بدانکه جانم بدست اواست هر آینه دنیا نزد خدا ازاین بزغاله مرده نزد صاحبش بی ارزش تر است.

۱۰ـ فرمود: هر گاه خدابرای بنده‌ای نیکی خواهد اورا بدنیا بیرغبت کند ودر دیانت فهمیده سازد وبعیوب دنیا بیناکند و هر که را اینخصلتها داده شود خیردنیا و آخرت باو داده شده،وفرمود هیچکس حقرا از دری نجسته که از در زهد در دنیا بهتر باشد وآن ضد است مر آنچه را دشمنان حق میجویند، گفتم قربانت آنها ازچه راهی میجویند؟ فرمود از رغبت بدنیا، و فرمود آیا شخص پر صبر ارجمندی وجود ندارد، براستی این دنیا چندروز اندك بیش نیست، هلا برشما حرامستکه مزه ایمانرا بچشید تانسبت بدنیا بیرغبت وزاهد شوید.

گوید وشنیدم امام صادق (ع) میفرمود: هر گاه مؤمن خود را از دنیا کنار کشد مقامش بالا رود وشیرینی دوستی خدا را دریابد و نزد دنیاداران بدیوانه ماند وهمانا بدین مردم حب خدا آمیخته و بکاری جز آن دست نیندازند.

گوید : شنیدمش میفرمود : براستی چون قلب، پاك ومصفا شد زمین بر او تنك گردد تا بر فراز رود .

شرح ـ از مجلسی ره ـ «ان القلب اذاصفا» یعنی دل و روح انسانی چون از عالم ملکوتست و بدین جهان پست فرود آورده شده و بتعلقات بدن گرفتار گردیده برای تحصیل کمالات و بدست آوردن سعادات چنانچه جامه را بساکه بابعضی کثافات بیالایند تا پس ازشستن سفیدتر گردد و پاکتر شود از آنچه که بود ، وچون روح بشقاوت گروید باین علائق جسمانیه و شهوات دنیاویه ظلمانیه چسبید بحیوانات می پیوندد و بلکه گمراه‌تر از آنها گردد و اگر بشریعت حقه چسبد وعمل بنوامیس الهیه

١١ ـ عليٌّ؛ [عن أبيه] ؛ عن عليّ بن محمّد القاساني؛ عن القاسم بن محمّد ، عن سليمان بن داود المنقري ؛ عن عبدالرزّاق بن همام ؛ عن معمر بن راشد ؛ عن الزّهري محمّد بن مسلم بن شهاب قال: سئل عليّ بن الحسين عليهما السلام أيّ الأعمال أفضل عندالله عزّ و جلّ ؟ فقال : مامن عمل بعد معرفةالله جلّ و عزّ ومعرفة رسوله أفضل من بغض الدّنيا ؛ و إنّ لذلك لشعباً كثيرة و للمعاصي شعباً فأوّل ماعُصي الله به الكبر وهي معصية إبليس حين أبى واستكبر و كان من الكافرين ، والحرص وهي معصية آدم وحوّا حين قال الله عزّ وجلّ لهما: «كلامن حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظّالمين» فأخذا مالاحاجة بهما إليه فدخل ذلك على ذرّيّتهما إلى يوم القيامة وذلك أنّ أكثر مايطلب ابن آدم مالاحاجة به إليه ، ثمّ الحسد وهي معصية ابن آدم حيث حسد أخاه فقتله ، فتشعّب من ذلك حبّ النساء و حبّ الدنيا وحبّ الرئاسة وحبّ الراحة وحبّ الكلام و حبّ العلوّ والثروة ، فصرن سبع خصال ، فاجتمعن كلّهنّ في حبّ الدّنيا، فقال الأنبياء والعلماء بعد معرفة ذلك : حبّ الدّنيا رأس كلّ خطيئة ، والدّنيا دنيا آن : دنيا بلاغ ودنيا ملعونة .

کند و ریاضات بدنیه کشد تاچشم عین‌الیقین او باز گردد و با آن چشم درست باین‌عالم نگرد ببیند که تنك و تار و فانی و هراس‌آور و نیرنك‌بازو فریبنده است و بانواع پلیدیها آلوده است‌واوصاف پرنکوهشی دارد از آن وحشت گیرد وبیاد عالم اصلی خود افتد و بدان مشتاق گردد ودرآن‌آویزد و ازاهل این‌جهان کناره کند وبا اهل ملااعلی انس گیرد و بدان‌ها پیوندد وزمین براو تنك‌شود ـ پایان نقل ازمجلسی.چه خوش گفته است:

ما زعرشیم وزفرش‌در میخانه خجل که چرا خیمه دراین جایگه پست‌زدیم

١١ـ از زهری محمدبن مسلم‌بن شهاب گوید: ازعلی بن الحسین (ع) پرسش‌شد ، کدام عمل‌نزد خداعزوجل بهتراست؟ درپاسخ فرمود هیچ‌عملی بعد ازمعرفت خدای عزوجل و معرفت رسولخدا بهتر از بغض دنیا نیست و براستی‌برای‌آن تیره‌های بسیار است وبرای گناهان هم‌تیره‌های‌بسیاراست، نخست چیزیکه برای آن‌خدا نافرمانی شد کبر وبزرك منشی است که نافرمانی شیطان‌است هنگامیکه سر باززد وبزرگی‌بخودبست‌وازکافران گردید ودیگرحرص‌است که گناه آدم‌وحوا است‌هنگامیکه‌خداعزوجل بآن‌ها فرمود (٢٥ـ البقره) بخورید از هرجا خواهید ونزدیك ایندرخت نروید تا ازستمکاران‌شوید ـ و آن‌ها از چیزیکه بدان نیازی‌نداشتند بر گرفتند واین حرص‌درنژادآن‌ها تا روزقیامت‌بجاماند واین برای آنستکه بیشتر چیزیکه آدمیزاده میجوید آنستکه بدان نیازی ندارد، سپس حسداست که گناه پسرآدم است هنگامیکه ببرادرش حسدبرد و اورا کشت و از این حب زنان وحب دنیا وحب‌ریاست و حب‌راحت وحب سخنوری وحب آقائی و ثروتمندی منشعب گردید وهفت خصلت شدند و همه در حب دنیا گرد آمدند و پیغمبران ودانشمندان‌پس ازدانستن آن گفتند **دوستی دنیاسر هرگناهی است** دنیا دودنیا است‌یکی برای‌رفع ضرورت زندگی ودیگر دنیای ملعون ونفرین‌شده.

١٢- عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن ابن بكير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ في طلب الدّنيا إضراراً بالآخرة وفي طلب الآخرة إضراراً بالدّنيا ، فأضرّوا بالدنيا فإنّها أولى بالاضرار .

١٣ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم ، عن أبي أيّوب الخزّاز عن أبي عبيدة الحذّاء قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام : حدّثني بما أنتفع به فقال : يا أبا عبيدة أكثر ذكر الموت ، فانّه لم يكثر إنسان ذكر الموت إلّا زهد في الدنيا .

١٤ - عنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن الحكم بن أيمن ، عن داود الأبزاري قال : قال أبو جعفر عليه السلام : ملك ينادي كلّ يوم : ابن آدم لدّ للموت واجمع للفناء وابن للخراب .

١٢- از امام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: براستى در دنيا دارى زيان بآخرتست و در طلب آخرت زيان بدنيا، شما بدنياى خود زيان بزنيد كه بهتراست از زيان رساندن بآخرت.

شرح- از مجلسى ره- در اين حديث اشاره دارد كه دنياى مذموم آنست كه مايه زيان بآخرت باشد و اما آنچه زيانى بآخرت ندارد چون اندازه نياز براى پائيدن زندگى مذموم نباشد، دراين جا معنى دنيا ومذموم از دنيا را بيان كنيم زيرا بربيشتر مردم اشتباه شده و بسيارى امر حق و درستيرا دنيادارى نامند ومذمت كنند و چيزيرا اختيار كنند كه خود عين دنياى مذمومه است وآنرازهد نامند و مردم نادانرا بشبهه اندازند، بدانكه دنيا چندمعنى دارد:

١- زندگى دنيا اين در ماهيت خود مذموم نيست وبلكه اختيارى نيست وحب وبعضى ندارد وبغض بدان محبوب نيست بلكه مذموم آن اينستكه بخواهد دردنيا بماند براى معصيت كردن وامور باطله ويا اينكه آرزوى دراز داشته باشد وباين وسيله توبه راپس اندازد وترك طاعت كند ومرگش رافراموش نمايد وبلهو ولعب پردازد بامید توبه درآخر پيرى وبراى اين مال جمع كند و ساختمانهاى بلند بسازد و از مرك وجهاد وقتل درراه خدا بدش آيد.

٢- پول طلاو نقره و اموال ومتاع دنيا و اين هم سراسر مذموم نيست بلكه مذمومش آنست كه از حرام يا شبهه باشد ياوسيله حرام گردد يا از ذكر و عبادت مانع شود يا حبش بجائى رسد كه حقوق واجبه و مستحبه را ادا نكند.

١٣- از ابى عبيده حذاء گويد بهامام باقر (ع) گفتم براى من باز گو آنچه را بدان سود گيرم فرمود اى ابا عبيده، بسيار ياد مرك كن ، زيرا آدمى نباشد كه ياد مرك كند جز آنكه در دنيا بيرغبت شود.

١٤- فرمود: فرشته ايست كه هرروز جار ميزند اى آدميزاده بزا براى مردن و گرد آور براى نابود شدن وبساز براى ويران شدن

١٥ ـ عنه ؛ عن عليّ بن الحكم ، عن عمر بن أبان ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما : إنّ الدنيا قد ارتحلت مدبرة، و إنّ الآخرة قد ارتحلت مقبلة ، ولكلّ واحدة منهما بنون ، فكونوا من أبناء الآخرة ، ولا تكونوا من أبناء الدّنيا ، [ألا] وكونوا من الزّاهدين في الدّنيا الراغبين في الآخرة .

ألا إنّ الزّاهدين في الدّنيا اتّخذوا الأرض بساطاً، والتراب فراشاً ، والماء طيباً، وقرّضوا من الدنيا تقريضاً .

ألا ومن اشتاق إلى الجنّة سلا عن الشّهوات ، ومن أشفق من النّار رجع عن المحرّمات و من زهد في الدّنيا هانت عليه المصائب .

ألا إنّ لله عباداً كمن رأى أهل الجنّة في الجنّة مخلّدين ، و كمن رأى أهل النار في النّار معذّبين ، شرورهم مأمونة ، وقلوبهم محزونة ، أنفسهم عفيفة ، وحوائجهم خفيفة ، صبروا أيّاماً قليلة ، فصاروا بعقبى راحة طويلة ، أمّا اللّيل فصافّون أقدامهم تجري دموعهم على خدودهم وهم يجأرون إلى ربّهم ، يسعون في فكاك رقابهم ، و أمّا النّهار فحلماء ، علماء ، بررة ، أتقياء كأنّهم القداح قد براهم الخوف من العبادة ، ينظر إليهم الناظر فيقول : مرضى ـ و ما بالقوم من مرض ـ أم خولطوا فقد خالط القوم أمرٌ عظيم ؛ من ذكر النار وما فيها .

١٥- علی بن الحسین (ع) فرمود : براستی دنیا پشت کرده و میرود و آخرت روی کرده و می آید وبرای هر کدام فرزندانی است شما از فرزندان آخرت باشید و نباشید ازفرزندان دنیا، هلا اززاهدان دردنیا باشید واز راغبین درآخرت هلازاهدان دردنیا زمین را بستر کنند وخاك رازیرسر نهند وآب بوی خوش وعطر آنها است و بخوبی دل ازدنیا بریده اند.

هر که شوق بهشت دارد از شهوات دل بردارد وهر که ازدوزخ هراسد گرد محرمات نپلاسد و هر که از دنیا روگردان است هرمصیبتی براو آسانست.

هلابراستی برای خدا بنده هائیست که چونان کسیکه اهل بهشت را در بهشت دیده جاویدانندو چونان کسیکه اهل دوزخ را در دوزخ دیده در عذابند، از بدی آنان آسوده باشند ودلشان غنده است، روحی پارسا دارند و نیازی سبك و رسا ، روزی اندك شکیبائی کردند و بسرانجامی که آسایش طولانی دارد گرائیدند اما در شب گام خود را در صف کنند و اشك برگونه ریزند و بپروردگارشان پناه برند ودرآزادشدن خودبکوشند واما روز بردباران، دانشمندان، نیکان ومتقیان باشند گویا چوبه تیری هستند که ترس از خدا آنها را سرتا پا تراشیده و لاغر و نزار کرده از پرستش و عبادت ، بیننده بدانها نگرد و گوید بیمارانند وآن مردم را بیماری نیست یا گویند دیوانه اند؟ محققاً هراس بزرگی ازیاد دوزخ و آنچه درآن است درنهاد آنها آمیخته شد.

١٦ ـ عنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبي عبدالله المؤمن ، عن جابر قال : دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقال: ياجابر والله إنّي لمحزون، وإنّي لمشغول القلب ، قلت : جعلت فداك وماشغلك وماحزن قلبك ؟ فقال ياجابر إنّه من دخل قلبه صافي خالص دين الله شغل قلبه عمّا سواه ؛ يا جابر ما الدّنيا وماعسى أن تكون الدّنيا؟ هل هي إلّا طعامٌ أكلته أو ثوبٌ لبسته أو امرأة أصبتها؟!

ياجابر إنّ المؤمنين لم يطمئنّوا إلى الدّنيا ببقائهم فيها ولم يأمنوا قدومهم الآخرة؛ ياجابر الآخرة دار قرار ، والدّنيا دار فناء و زوال ولكن أهل الدّنيا أهل غفلة و كأنّ المؤمنين هم الفقهاء أهل فكرة وعبرة ، لم يُصمّهم عن ذكر الله جلّ اسمه ماسمعوا بآذانهم ، ولم يُعمهم عن ذكر الله مارأوا من الزينة بأعينهم ففازوا بثواب الآخرة ، كما فازوا بذلك العلم .

واعلم ياجابر أنّ أهل التقوى أيسر أهل الدنيا مؤونة وأكثرهم لك معونة، تذكر فيعينونك وإن نسيت ذكروك ، قوّالون بأمر الله قوّامون على أمر الله، قطعوا محبّتهم بمحبّة ربّهم ووحشوا الدّنيا لطاعة مليكهم ونظروا إلى الله عزّ وجلّ وإلى محبّته بقلوبهم وعلموا أنّ ذلك هو المنظور إليه ، لعظيم شأنه ، فأنزل الدّنيا كمنزل نزلته ثمّ ارتحلت عنه ، أو كمال و جدته في منامك

١٦ـ ازجابر، گويد: نزدامام باقر(ع) رفتم فرمود: اى جابر: بخدامن غمنده‌ام و براستى من دلم مشغول است، گفتم: قربانت چه گرفتارى دارى وچه غمى دردل دارى؟ فرمود: اى جابر هر كه دردلش صافى خالص دين خدا درآمد دلش از آنچه جز آنست منصرف گردد ، اى جابر دنيا چيست ؟ اميد دارى دنيا چه باشد و بكجا برسد؟ آيا دنيا جز خوراكى است كه خوردى ، يا جامه اى كه پوشيدى . يازنى كه بدان رسيدى؟

اى جابر براستى مؤمنان بدنيا دل ننهادند كه درآن بپايند واز ورود خود بآخرت هم خاطر جمعى و امان ندارند اى جابر آخرت خانه زيستن است ودنيا خانه رخت بربستن و نابودى ولى دنياداران بغفلت اندرند و گويا همان مردم باايمانند كه فقيه وبا فهم واهل انديشه و عبرتند، آنچه بگوش شنوند آن هارا از ياد خداعزوجل كر نكند و آنچه از زيور و آرايش دنيا بچشم خود بينند آنانرا كور نسازد وبثواب آخرت رسند چنانچه بدين مقام ازدانش وعلم كامياب شدند.

اى جابر بدان كه اهل تقوى كم هزينه ترين اهل دنيايند و نسبت بتو از همه بيشتر كمك كارند (كم خرج وپركارند) يادشان آورى و بتو كمك دهند واگراز يادشان ببرى يادت كنند ، پر گفتارند بفرمان خدا پرجهشند درفرمان خدا، براى دوستى با پروردگارشان دل ازهمه چيز برداشته‌اند وبراى فرمان برى مالك خوداز دنيا در هراسند بسوى خداعزوجل و بدوستى او از دل نگريسته اندودانسته‌اند كه همين رابايد منظور داشت كه مقامش بزرگوار است دنيارا چون باراندازى منزل سازكه در آن بارنهى وسپس بكوچى ياچون مالى كه در خواب بينى وچون بيدار شوى چيزى از آن باتو نباشد ،

فاستيقظت وليس معك منه شيء إنّي [إنّما] ضربتُ لك هذامثلاً ، لأنّها عند أهل اللّبّ والعلم بالله كفيء الظّلال؛ ياجابر فاحفظ مااسترعاك الله جلّ وعزّ من دينه وحكمته ولاتسألنّ عمّا لك عنده إلّاماله عند نفسك ،فان تكن الدنيا على غيرماوصفت لك فتحوّل إلى دارالمستعتب ، فلعمري لربّ حريص على أمرقد شقي به حين أتاه ولربّ كاره لأمرقد سعدبه حين أتاه ، وذلك قول الله عزّ وجلّ : «وليمحّص الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين» .

١٧ ـ عنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن موسى بن بكر ، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال : قال أبوذرّ ـ رحمه الله ـ جزى الله الدّنيا عنّي مذمّة بعد رغيفين من الشعير أتغدّى بأحدهما وأتعشّى بالآخرو بعد شملتي الصوف أتّزر باحداهما وأتردّى بالأخرى .

١٨ ـ وعنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن المثنّى ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان أبوذرّ ـ رضي الله عنه ـ يقول في خطبته : يامبتغي العلم كأنّ شيئاً من الدنيالم يكن شيئاً إلّا ماينفع

براستی من همانا اینرا برای مثلی آوردم، زیرا دنیا درچشم خردمندان و خداشناسان چون سایه پس از ظهر بی‌پایه است .

ای جابر نگهدار آنچه را خداعزوجل رعایتش راخواسته ازدین وحکمت او وخواستار مشو از آنچه برایت نزداو است جز آنچه رااز آن او درنزد خود داری.

شرحـ شاید مراداینست که نیازی نداری از هر کس بپرسی از مقدار ثوابی که در نزد خدا داری زیرا که آن نیست جز باندازه آنچه برای اونزد تواست یعنی باندازه رعایت تو ازدین وحکمت او پس تواز او بپرس واندازه‌اش را ازآن بفهم یامراد اینست که ازآن مپرس وازاین بپرس زیرا باندازهٔ ازآن را دریابی که اینرا رعایت کنی ـ ازوافی .

دنباله ترجمه حدیث١٦

اگر دنیا بجز آنچه برای تو ستودم باشد (یعنی درنظرتو غیر ازآن جلوه کرده وتو را بخود مطمئن ساخته است) باید نقل مکان کنی بخانه‌ای که درآن رضایت خدا را توانی جست و عذر از تقصیرات خود توانی خواست ، بجان خودم بساکس بچیزی حریص و آزمند است که چون بدستش آید بدان بدبخت شود وبسا ناخواه امری که چون فراهمش گردد بدان سعادتمند گردد واین است گفتار خداعزوجل (١٤١ـ آل عمران) و هرآینه بیازماید خدا کسانیرا که گرویدندومحو کند کافران را .

١٧ـ ابوذر (رحمه‌الله) خدا دنیا را از طرف من نکوهش کناد پس از دو قرصه نان جو که یکی را چاشت سازم و دیگری را شام و پس از دوپارچه پشمین که یکیرا بکمر بندم تالنك من باشد و دیگری را ردای دوش خود سازم ،

١٨ـ از امام صادق(ع) که ابوذر رضم در سخنرانی خود میگفت ای دانشجوینده گویاهیچ چیز دنیا چیزی نبوده جز آنچه خوبش سودی دهد وبدش زیانی رساند جز بکسیکه خدایش مهرورزد(برای

خيره ويضرّ شرّه إلّامن رحم الله ؛ يامبتغي العلم لايشغلك أهل ولامال عن نفسك، أنت يوم تفارقهم كضيف بتّ فيهم ثمّ غدوت عنهم إلى غيرهم ، والدنيا والآخرة كمنزل تحوّلت منه إلى غيره وما بين الموت والبعث إلّا كنومة نمتها ثمّ استيقظت منها ؛ يامبتغي العلم قدّم لمقامك بين يدي الله عزّ وجلّ ، فانّك مثاب بعملك كما تدين تُدان يا مبتغي العلم .

١٩ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن ابن راشد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مالي وللدنيا إنّما مثلي ومثلها كمثل الراكب رُفعت لهُ شجرة في يوم صائف فقال تحتها ثمّ راح وتركها .

٢٠ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يحيى بن عقبة الأزدي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أبو جعفر عليه السلام: مثل الحريص على الدّنيا كمثل دودة القزّ ، كلّما ازدادت على نفسها لفّاً كان أبعد لها من الخروج حتّى تموت غمّاً ، قال: وقال أبو عبدالله عليه السلام : كان فيما وعظ به لقمان ابنه : يابنيّ إنّ النّاس قد جمعوا قبلك لأولادهم فلم يبق ما جمعوا ولم يبق من جمعوا له؛ وإنّما أنت عبد مستأجر قد أُمرت بعمل ووُعدت عليه أجراً فأوف عملك واستوف أجرك ولاتكن في هذه الدنيا بمنزلة شاة وقعت في ذرع أخضر فأكلت حتّى سمن فكان حتفها عند سمنها ولكن اجعل الدنيا بمنزلة قنطرة

دفع شر وزيان آن) ای دانشجوینده هیچ اهل ومالی تو را ازخود بازنگیرد و بخود مشغول نسازد ، تو در روزیکه از آنها جدا شوی چون مهمانی باشی که شب را نزد آنها گذرانیده و بامدادان از نزد آنها بسوی دیگری بسیج کرده، دنیا و آخرت چون منزلی است که از آن بمنزل دیگری نقل مکان کنی و میان مردن و محشور شدن جز خوابی نیست که بخوابی و سپس از آن بیدار شوی ای دانشجوینده برای ایستگاه خود در برابر خداعزوجل پیش فرست زیرا تو بکردارت ثواب بری چنانچه بدهی بستانی ای دانشجوینده .

۱۹ـ رسولخدا (ص) فرمود مرا با دنیا چه کار؟همانا مثل من با او چون مثل شتر سواریست که درختی بر فراز او باشد در روز گرمی و زیر آن استراحت نیم روز را بگذراند و سپس برود وآن را بجا گذارد.

۲۰ـ ازیحیی بن عقبه ازدی ازامام صادق (ع) که امام باقر(ع)فرمود مثل آزمند بدنیا چون کرم ابریشم است هرآنچه بیشتر برخود بتند دیرتر تواند ازآن برآید تا از غم بمیرد گوید امام صادق(ع) فرمود: در آنچه لقمان پسرش را پند داد این بود که ای پسر جان براستی مردم پیش از تو برای فرزندان خود گردآوردند نه آنچه گردآوردند بجا ماند ونه آنکه برایش گرد آوردند و همانا توبنده مزدوری باشی که بکاری گمارده شدی ومزدی برآن نوید داده شدی کارترا بپایان رسان ومزدترا دریافت کن و در این دنیا چون گوسپندی مباش که در کشتزار سبزی افتد و بخورد تافربه شود و مرگش در فربهی او فرارسد ولی دنیا را چون پلی دار که برجوئی است و از آن بگذری وآن را

على نهر جُزت عليها و تركتها ولم ترجع إليها آخر الدّهر . أخربها ولا تعمرها ، فانّك لم تؤمر بعمارتها .

واعلم أنّك ستسأل غداً إذا وقفت بين يدي الله عزّ وجلّ عن أربع : شبابك فيما أبليته ؟ وعمرك فيما أفنيته ؟ ومالك ممّا اكتسبته؟ وفيما أنفقته؟ فتأهّب لذلك وأعدّ له جواباً ؛ ولاتأس على مافاتك من الدّنيا ، فانّ قليل الدنيا لايدوم بقاؤه و كثيرها لايؤمن بلاؤه ، فخذ حذرك وجدّ في أمرك ، واكشف الغطاء عن وجهك وتعرّض لمعروف ربّك و جدّ التوبة في قلبك و اكمش في فراغك قبل أن يُقصد قصدك ويقضى قضاؤك ويحال بينك وبين ماتريد .

۲۱ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن بعض أصحابه ، عن ابن أبي يعفور قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : فيما ناجى الله عزّ وجلّ به موسى عليه السلام : ياموسى لاتركن إلى الدنيا ركون الظالمين وركون من اتّخذها أباً وأُمّاً ياموسى لووكلتك إلى نفسك لتنظر لها إذاً لغلب عليك حبّ الدّنيا وزهرتها، ياموسى نافس في الخير أهله واستبقهم إليه ، فانّ الخير كاسمه واترك من الدّنيا مابك الغنى عنه ولاتنظر عينك إلى كلّ مفتون بها وموكّل إلى نفسه ؛ واعلم أنّ كلّ فتنة بدؤها حبّ الدنيا ولاتغبط أحداً بكثرة المال فانّ مع كثرة المال تكثر الذّنوب

وانهی و تاپایان روزگار بدان برنگردی، آن را ویران کن و آباد مساز که تو فرمان نداری آبادش کنی و بدان تو فردا که برابر خداعزوجل باز داشته شوی محققاً از چهار چیز باز خواست شوی ـ جوانیت که درچه برگزار کردی،عمرت که درچه بسر بردی؛ دارائیت که از کجا آوردی و بکجا هزینه کردی؛ برای آن آماده باش و پاسخی برایش فراهم ساز افسوس مخور بدانچه که ازدنیایت از دست رفت زیرا اندك از دنیا نپاید و بیش ازآن آسودگی از گرفتاریرا نشاید برحذر باش و در کار خود بکوش، پرده از رخ برافکن و در بخشش پروردگارت در آویز، در دلت بازگشت بخدارا تازه‌دار، در فراغت خود بشتاب پیش از آنکه آهنك تو شود و مرگت در رسد و میان تو و آنچه خواهی پرده افتد.

۲۱ـ امام صادق (ع) میفرمود درآنچه خداعزوجل بدان باموسی (ع) رازگفت این بود که:

ای موسی بمانند ستمکاران بدنیا تکیه مکن ونه چون کسانیکه آنرا پدر ومادر خود گرفتند ای موسی اگر بخزدت بازگذارم تا مصلحت خویش اندیشی در این صورت دوستی و شگفت دنیا بر توچیره گردد، ای موسی در کار خیربا اهل خیر رقابت کن و بر آنان پیشی گیر زیرا خیر چون نامش تکواست و آنچه از دنیا که ازآن بی‌نیازی وانه و چشم خودرا بفریب خورده‌های دنیا وکسانیکه بخود واگذار شدند مدوز و بدان که آغاز هرفتنه دوستی دنیا است و برای فراوانی مال بکسی رشك مبر؛ زیرا بافراوانی مال گناه فراوان گردد نظر بحقوق واجبه بکسیکه مردم از او خشنودند رشك

لواجب الحقوق ، ولاتغبطنّ أحداً برضى الناس عنه ، حتّى تعلم أنّ الله راض عنه، ولاتغبطنّ مخلوقاً بطاعة النّاس له ، فانّ طاعة النّاس له واتّباعهم إيّاه على غير الحقّ هلاك له ولمن اتّبعه .

٢٢- عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن غياث بن إبراهيم، عن أبي- عبدالله عليه السلام قال: إنّ في كتاب عليّ صلوات الله عليه :إنّما مثل الدّنيا كمثل الحيّة ماألين مسّها وفي جوفها السمّ الناقع ، يحذرها الرّجل العاقل ، ويهوى إليها الصبيّ الجاهل .

٢٣ - عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن أبي جميلة قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : كتب أمير المؤمنين عليه السلام إلى بعض أصحابه يعظه : اُوصيك ونفسي بتقوى من لاتحلّ معصيته ولا يرجى غيره ، ولا الغنى إلّا به ، فانّ من اتّقى الله عزّ و قوي وشبع وروي ، و رفع عقله عن أهل الدنيا ، فبدنه مع أهل الدنيا و قلبه وعقله معاين الآخرة ، فأطفأ بضوء قلبه ما أبصرت عيناه من حبّ الدنيا فقذّر حرامها وجانب شبهاتها و أضرّ والله بالحلال الصافي إلّا مالابدّ لهمن كسرة [منه] يشدّ بها صلبه وثوب يواري به عورته ، من أغلظ مايجد وأخشنه ، ولم يكن له فيما لابدّ له منه ثقة ولارجاء ، فوقعت ثقته ورجاؤه على خالق الأشياء ، فجدّ واجتهد و أتعب بدنه حتّى بدت الأضلاع وغارت العينان فأبدل الله له من ذلك قوّة في بدنه وشدّة في عقله وماذخر له

مبر تا بدانی که خدا هم از او راضی وخشنود است مبادا رشك بری بر آفریده‌ای برای آنکه مردم در فرمان اویند، زیرا فرمان بری مردم از او و پیرویشان از وی بناحق هلاکت خود او است و هر کس پیرو او است،

٢٢- فرمود (ع) که در کتاب علی است (ع) همانا نمونهٔ دنیا چون مار است، وه‌چه نرم است سایش بدان با اینکه زهر کشنده در درون خود دارد، مرد خردمند از آن دور باش دارد و کودك نادان شیفته آن است.

٢٣- فرمود (ع) امیرالمؤمنین بیکی ازیارانش نوشت و او را پنددادا:

سفارش کنم تورا با خودم بپرهیز نسبت بدان که نافرمانیش روا نیست و امید و توان گری جز باو نیست، زیرا هر که خدا جل وعز را بتقوی منظور دارد عزیزونیرومند گردد و سیر بخورد و سیر بنوشد و خرد خود را از دنیاداران برکند ، تنش با دنیا داران است و دل و خردش نگران بدیگر سرای باتابش دلش آنچه رادیده‌اش از دلبریهای دنیا بیند خاموش وخنثی کند، حرامش را بلید شمارد و از شبهه ناکش کناره کند و بخدا همان حلال پاکشرا هم از دست بنهد جز آنچه از آن ناچار است از پاره نانی که بدان تنش را نیرو بخشد و جامه‌ای که عورتش را بپوشاند. آن هم از سطبرترین جامه و ناهموارترین خوراك و برای او در آنچه از آن چاره‌ای نیست بازهم اعتماد وامیدی نیست بلکه اعتماد و امیدش بآفریننده همهٔ چیز است پس تلاش کند و بکوشد و تنشرا دررنج اندازد تا دنده‌هایش برنماید و دوچشمش بگودی درافتد و خدا بجای آن نیروئی بتنش دهد و توانائی درخردش بخشد

في الآخرة أكثر ، فارفض الدّنيا فانّ حبّ الدنيا يُعمي و يصمّ ويبكم و يذلّ الرقاب ، فتدارك مابقي من عمرك ولا تقل غداً [أ]وبعد غد ، فانّما هلك من كان قبلك باقامتهم علـى الأمانيّ والتسويف حتّى أتاهم أمرالله بغتة وهم غافلون ، فنقلوا على أعوادهم إلـى قبورهم المظلمة الضيّقة وقدأسلمهم الأولاد والأهلون ، فانقطع إلى الله بقلب منيب ، من رفض الدنيا و عزم ليس فيه انكسار ولا انخزال ، أعاننا الله وإيّاك على طاعته ووفّقنا الله وإيّاك لمرضاته .

٢٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة وغيره ، عن طلحة بن زيد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مثل الدنيا كمثل ماء البحر كلّما شرب منه العطشان ازداد عطشاً حتّى يقتله

٢٥ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء قال : سمعت الرّضا عليه السلام يقول : قال عيسى بن مريم صلوات الله عليه للحواريّين : يابني إسرائيل لاتأسوا على مافاتكم من الدنيا كما لايأسى أهل الدّنيا على مافاتهم من دينهم إذا أصابوا دنياهم .

(باب)

١ ـ الحسين بن محمّد الأشعري ، عن معلّى بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ الوشّاء ، عن عاصم ابن حميد ، عن أبي عبيدة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ يقول : وعزّتي وجلالي و

و آنچه در ديگر سراى برايش پس انداز كند بيشتر است. دنيا را بدور انداز زيرا دوستى دنيا كور كند و كر كند ولال نمايد و مردمرا خوار كند، آنچه ازعمرت بجااست در ياب و نگو فردا يا پس فردا همانا آنها كه پيش از شما بودند و براى دلدادن بآرزوهاى بيجا و پس انداختن كارهاى آخرت هلاك شدند تا آنكه فرمان كوچ خدا ناگهان بدانها رسيد و اندر غفلت بودند و بر چوبه تابوت خود بگورهاى تنك و تاريك خويش در سپرده شدند و فرزندان و خاندانشان آنها را بخود وا ـ نهادند، خود را با دلى باز شونده وتوبه كار بسوى خدا انداز بوسيله ترك دنيا با تصميمى كه در آن شكست و پى بريده گى نباشد ؛ يارى كند خدا مارا با توبر طاعتش و توفيق بخشد مارا باتوبراى خشنودى و رضايتش،

٢٤ـ ازامام صادق(ع) كه فرمود نمونه دنيا چونان آب شور دريااست هر آنچه تشنه ازاو بنوشد بتشنگى او بيفزايد تااو رابكشد.

٢٥ـ ازوشاء گويد: ازامام رضا(ع) شنيدم ميفرمود: عيسى بن مريم (ع) بحواريين خود گفت: اى زاده هاى اسرائيل افسوس مخوريد بدانچه ازدست داديد ازدنيا چنانچه دنياداران بدانچه ازدينشان ازدست دهند افسوس نخورند هر گاه بدنياى خود برسند.

(باب)

در اطراف آنچه در باب گذشته گذشت

١ـ ازامام باقر(ع) كه فرمود براستى خداى عزوجل ميفرمايد: سو گند بعزت وجلال وبزر گى

عظمتي وعلوّي وارتفاع مكاني، لايؤثر عبدٌ هواي على هوى نفسه إلّا كففت عليه ضيعته وضمّنت السماوات والأرض رزقه وكنت له من وراء تجارة كلّ تاجر .

٢ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزين ، عن ابن سنان عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال الله عزّ وجلّ : وعزّتي وجلالي وعظمتي و بهائي و علوّ ارتفاعي لايؤثر عبدٌ مؤمنٌ هواي على هواه في شيء من أمر الدّنيا إلّا جعلت غناه في نفسه وهمّته في آخرته وضمّنت السماوات والأرض رزقه وكنت له من وراء تجارة كلّ تاجر .

(باب القناعة)

١ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن عمّار بن مروان، عن زيد الشحّام ، عن عمرو بن هلال قال : قال أبو جعفر عليه السلام : إيّاك أن تطمح بصرك إلى من هو فوقك ، فكفى بما قال الله عزّ وجلّ لنبيّه صلى الله عليه وآله وسلم : «ولا تعجبك أموالهم ولا أولادهم» وقال : «ولا تمدّنّ عينيك إلى ما متّعنا به أزواجاً منهم زهرة الحياة الدّنيا» فان دخلك من ذلك شيء فاذكر عيش رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فانّما كان قوته الشعير وحلواه التمر ووَقوده السعف إذا وجده .

وفرازی وموقعیت بلندم هیچ بنده‌ای خواست مرا بردلخواه خود برنگزیند جز اینکه سر گردانی رااز او بازدارم و آسمان‌ها وزمین راعهده‌دار روزیش سازم ومن خود برای او از پس تجارت هر تاجری باشم (یعنی بجای تجارت هر تاجری باو سود رسانم زیرا هر تاجری برای سود دنیا یا آخرت تلاش میکند وچون او برای من ازهمه دست کشیده منم بهره تجارت او یاهدف بالاتر ازبهره هر تجارت).

٢ـ ازامام باقر(ع) که فرمود خداعزوجل فرمود: سوگند بعزت وجلال وبزرگی و شرف و موقعیت بلندم که هیچ بندهٔ خواست مرا برخواست خودش برنگزیند درامور دنیا مگر اینکه بی نیازی اورا درخودش قرار دهم وهمتش را در آخرت او و آسمانها وزمین را کفیل روزی اوسازم و من خود برای او از پس تجارت هر تاجری باشم ،

(باب قناعت)

١ـ ازعمرو بن هلال گوید: امام باقر(ع) فرمود: مبادا دیده خودرا بر آنکه بالادست تو است بیندازی که بس است پند گرفتن بدانچه خداعزوجل به پیغمبرش فرمود «(٥٦) التوبه) (آیه چنین است فلا تعجبك) خوشت نیاید ودر شگفت نشوی ازدارائی آنها و نه ازفرزندان آنها ـ وفرمود(١٣١ـ طه) دو چشم خودرا مینداز بسوی آنچه بهره‌مند کردیم بدان همکنانی از آنها را که شگفتگی وخرمی زندگانی دنیا است ـ اگر ازاینراه چیزی بدلت خلد بیاد آور زندگی رسولخدا (ص) را که همانا خورا کش نان جو بود وشیرینیش خرما وسوختش شاخه نخل هر گاه بدست میآورد.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ این آیه درسوره توبه است ودردو جا ١ـ (٥٥) تورا خوش نیاید وبه شگفت نیاورد اموالشان و نه اولادشان همانا خدا میخواهد آنها را بدان عذاب کند در زندگی دنیا

۲ ـ الحسينُ بن محمّد بن عامر ، عن معلّى بن محمّد، عن صالح بن أبي حمّاد ، جميعاً، عن الوشّاء، عن أحمد بن عائذ ، عن أبي خديجة سالم بن مكرم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سألنا أعطيناه ومن استغنى أغناه الله .

۳ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب ، عن الهيثم بن واقد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من رضي من الله باليسير من المعاش رضي الله منه باليسير من العمل .

٤ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن عبدالله بن القاسم، عن عمرو بن أبي المقدام ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مكتوب في التوراة: ابن آدم كن كيف شئت كما تدين تُدان من رضي من الله بالقليل من الرّزق قبل الله منه اليسير من العمل ومن رضي باليسير من الحلال خفّت مؤونته وزكت مكسبته و خرج من حدّ الفُجور .

٥ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن عرفة ، عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال: من لم يقنعه من الرّزق إلّا الكثير لم يكفه من العمل إلّا الكثير و من كفاه من الرّزق القليل فانّه يكفيه من العمل القليل .

٦ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول : ابن آدم إن كنت تريد من الدُّنيا ما يكفيك فانّ

وجانشان را نابود كند و آنها كافر باشند ۲ـ(۸۵) با اندك اختلاف در تعبير ـ ولى تعبير حديث با هردو آيه جور نيست و شايد نقل بمعنى شده تا اشاره بهردو آيه باشد، بيضاوى در تفسير آيه ۵۵ گفته توعجب مدار زيرا اين خود خرده‌خرده گرفتار كردن آنها است وبر آنها وبال است وخدا ميخواهد آنها را باين‌وسيله عذاب كند براى رنجى كه درجمع وحفظ مال واولاد ميكشند وآنهارا سر گرم بدنيا كند تادر حال كفر جانشان را بگيرد

۲ـ رسولخدا (ص) فرمود: هر كه از ماخواهش كند باو عطا كنيم وهر كه بى نيازى جويد خدايش بى نياز كند.

۳ـ ازامام صادق (ع)، فرمود ، هر كه از خدا بمعاش كم راضى باشد خدا از او بكردار كم راضى است.

٤ـ فرمود(ع) كه درتورات نوشته: آدميزاده هرجور خواهى همان جورباش كه ازآن دست كه بدهى بهمان دست بدهندت، هر كه ازخدا بروزى كم خشنوداست خداهم از او بكردار كم خشنوداست هر كه باندكى از مال حلال خشنود است ، هزينه‌اش سبك است و دست آوردش پاك است و از حد نابكارى بر كنار است .

۵ـ ازامام رضا(ع) كه فرمود: هر كه را جزروزى بسيار قانع نكند جز كردار بسيارش بس نباشد و هر كه را روزى اندك بس است كردار اندكش هم بس باشد.

٦ـ ازامام صادق(ع) كه اميرالمؤمنين(ع) هميشه ميفرمود: آدميزاده، اگر آنچه را كه بست

أيسر مافيها يكفيك وإن كنت إنّما تريد مالا يكفيك فانّ كلّ مافيها لا يكفيك .

۷ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن عبدالرحمن بن محمّد الأسدي ، عن سالم بن مكرم عن أبي عبدالله عليه السلام قال : اشتدّت حال رجل من أصحاب النبيّ صلى الله عليه وآله فقالت له امرأته : لو أتيت رسول الله صلى الله عليه وآله فسألته فجاء إلى النبيّ صلى الله عليه وآله فلمّا رآه النبيّ صلى الله عليه وآله قال: من سألنا أعطيناه ومن استغنى أغناه الله ، فقال الرّجل : مايعنيني غيري فرجع إلى امرأته فأعلمها ، فقالت : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله بشرٌ فأعلمه فأتاه فلمّا رآه رسول الله صلى الله عليه وآله قال : من سألنا أعطيناه ومن استغنى أغناه الله حتّى فعل الرّجل ذلك ثلاثاً ثمّ ذهب الرّجل فاستعار معولاً ثمّ أتى الجبل ، فصعده فقطع حطباً ثمّ جاء به فباعه بنصف مدّ من دقيق فرجع به فأكله ، ثمّ ذهب من الغد ؛ فجاء بأكثر من ذلك فباعه ، فلم يزل يعمل ويجمع حتّى اشترى معولاً ثمّ جمع حتّى اشترى بكرين و غلاماً ثمّ أثرى حتّى أيسر فجاء إلى النبيّ صلى الله عليه وآله فأعلمه كيف جاء يسأله و كيف سمع النبيّ صلى الله عليه وآله ، فقال النبيّ صلى الله عليه وآله : قلت لك : من سألنا أعطيناه و من استغنى أغناه الله .

۸ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عليّ بن الحكم ، عن الحسين بن الفرات ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من أراد أن

باشد ازدنيا ميخواهي آسان‌ترين چيزيكه درآنست تورا بس‌است (آنچه شكمى راسير كند وعورتى را بپوشاند) واگر آن‌را خواهى كه‌تورا بس نباشد پس‌براستى هر آنچه دردنيا است تورابس‌نيست (زيرا اگر همه دنيا را هم بكسى دهند نيازش بيشتر شود چون جمع هر مال و مقامى نيازمندى هاى فراوانى ببار آورد).

۷ـ فرمود (ع) كه حال يكى‌از اصحاب پيغمبرسخت شد، همسرش باو گفت: كاش ميرفتى نزد رسولخدا(ص) واز او چيزى‌ميخواستى‌آمد نزدپيغمبر چون پيغمبر اورا ديد، فرمود. هر كه ازماخواهد باوعطا كنيم و هر كه نخواهد خدايش بى‌نياز كند آن‌مرد گفت: جزمرا قصد نكرده‌است، نزد زنش برگشت وباواعلام كرد، زنش گفت‌رسولخدا(ص)هم بشراست (يعنى‌باطن كسى‌را نميداند) برو وباوحال خودرابگو، آمد نزدآن‌حضرت وتا چشم‌رسولخدا(ص) باوافتادفرمود: هر كه ازماخواهد باوعطا كنيم و هر كه نخواهد خدايش بى‌نياز كند وتا سه بارآن مرد رفت وآمد كرد وسپس رفت يك‌تبرى‌عاريه كرد وبكوه رفت وبالاى آن برآمد وهيزمى بريد و آن‌راآورد وفروخت بنيم‌مد (نيم كيلوتقريباً) آرد وآن‌را برد وخورد سپس فردارفت وهيزم بيشترى آورد وفروخت وپيوسته كار كرد و جمعكرد تايك تبرى خريدوسپس جمعكرد تادو نره‌شتر باركش خريد وغلامى خريدوتوانگر شد وبرفاه‌رسيد پس ازآن آمد نزدپيغمبر و باو خبرداد كه چگونه آمد خواهشى كند و چه از پيغمبر (ص) شنيد (بازهم) پيغمبر(ص) فرمود: **هر كه از ما بخواهد باوعطا كنيم و هر كه نخواهد خدا او را بى نياز كند.**

۸ـ ازامام باقر(ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: هر كه خواهد بى‌نيازترين مردم‌باشد بايدبدانچه

يكون أغنى النّاس فليكن بمافي يدالله أوثق منه بمافي يد غيره .

٩ ـ عنه ، عن ابن فضّال، عن عاصم بن حميد ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر أوأبي عبدالله عليهما السلام قال : من قنع بمارزقه الله فهومن أغنى النّاس .

١٠ ـ عنه ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير، عن حمزة بن حمران قال: شكارجلٌ إلى أبي عبدالله عليه السلام أنّه يطلب فيصيب ولايقنع ، وتنازعه نفسه إلى ماهو أكثرمنه وقال : علّمني شيئاً أنتفع به ، فقال أبوعبدالله عليه السلام : إن كان مايكفيك يغنيك ، فأدنى مافيها يغنيك ،وإن كان مايكفيك لايغنيك فكلّ مافيها لايغنيك .

١١ ـ عنه ، عن عدّة من أصحابنا، عن حنان بن سدير ، رفعه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام من رضي من الدّنيا بمايجزيه كان أيسر مافيها يكفيه، ومن لم يرض من الدنيا بمايجزيه لم يكن فيها شيء يكفيه .

(باب الكفاف)

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن غيرواحد ، عن عاصم بن حميد ، عن أبي عبيدة الحذّاء، قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله عزّ وجلّ : إنّ من أغبط أوليائي

دردست خدااست پشت گرمتر باشد از آنچه دردست دیگران است.

٩ـ ازامام باقر(ع) یاامام صادق (ع) که فرمود: هر که بدانچه خدایش روزی کند قناعت ورزد ازبی نیازترین مردم است .

١٠ـ ازحمزة بن حمران گوید: مردی بامام صادق(ع) شکایت کرد که روزی میجوید و بدان میرسد وقانع نمیشود ونفسش اورا باندازه بیشتری میکشاند و گفت چیزی بمن آموزید که از آن سود برم، امام صادق(ع) باو فرمود: اگر آنچه تورا بس است بی نیازت میکند کمتر چیزیکه در این جهان است تو را بی نیاز سازد و اگر آنچه تو را بس است بی نیازت نکند هر آنچه در جهان است بی نیازت نسازد .

١١ـ امیرالمومنین (ع) فرمود : هر که ازدنیا بدانچه اورا کفایت کند خشنود باشد کمترین چیزیکه درآن است اورا کفایت میکند و کسیکه راضی نیست ازدنیا بدانچه اورا کفایت میکند دردنیا چیزی نیستکه اورا کفایت کند.

(باب کفاف)

١ـ امام باقر(ع) میفرمود: رسولخدا (ص) فرمود: خداعزوجل فرماید: براستی رشك آورترین دوستانم نزد من مردیست سبك حال (یعنی کم مال و کم علاقه بدنیا) دارای بهره‌ای از نماز که در

عندي رجلاً خفيف الحال، ذاحظّ من صلاة، أحسن عبادة ربّه بالغيب، وكان غامضاً في النّاس جعل رزقه كفافاً، فصبر عليه، عجّلت منيّته فقلّ تراثه وقلّت بواكيه.

٢ ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفليّ، عن السكونيّ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طوبى لمن أسلم وكان عيشه كفافاً.

٣ ـ النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اللّهمّ ارزق محمّداً وآل محمّد ومن أحبّ محمّداً وآل محمّد العفاف والكفاف وارزق من أبغض محمّداً وآل محمّد المال والولد.

٤ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن يعقوب بن يزيد، عن إبراهيم ابن محمّد النوفليّ، رفعه إلى عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما قال: مرّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم براعي إبل فبعث يستسقيه، فقال: أمّا مافي ضروعها فصبوح الحيّ وأمّا مافي آنيتنا فغبوقهم، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اللّهمّ أكثر ماله وولده، ثمّ مرّ براعي غنم فبعث إليه يستسقيه فحلب له مافي ضروعها وأكفأ مافي إنائه في إناء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبعث إليه بشاة و قال: هذا ماعندنا و إن أحببت أن نزيدك زدناك؟ قال: فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اللّهمّ ارزقه الكفاف فقال له بعض أصحابه: يارسول الله دعوت للّذي ردّك بدعاء عامّتنا نحبّه ودعوت الّذي أسعفك بحاجتك بدعاء كلّنا نكرهه؟! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إنّ ماقلّ وكفى خيرٌ ممّا كثر وألهى: اللّهمّ ارزق محمّداً وآل محمّد الكفاف.

نهانی خوب پروردگارش را عبادت کند ودر میان مردم گمنام ونشناخته بسر برد وروزی او باندازه نیاز و رفع ضرورت باشد و بر آن شکیبا بود؟ زود بمیرد و کم ارث گذارد و زنان نوحه گر او کم باشد

٢ـ رسولخدا (ص) فرمود: خوشا بر آنکه مسلمان باشد وزندگانیش بقدرحاجت باشد.

٣ـ فرمود (ص) بار خدایا روزی بده بمحمد و آل محمد وهر که دوست دارد محمد را پارسائی وبه قدرحاجت زندگی وروزی کن بهر که دشمن دارد محمد وآل محمد رامال و اولاد.

٤ـ از علی بن الحسین(ع) که رسولخدا (ص) بیك شترچرانی گذر کرد و فرستاد از او شربتی برای نوشیدن خواست درپاسخ گفت آنچه در پستان شتر هااست صبحانه قبیله است و آنچه درظرفها اندوختم از آن شام آنها است رسولخدا (ص) فرمود بار خدایا مال واولادش رافراوان کن وبگوسفند چرانی گذر کرد و ازاو شیری برای نوشیدن خواست او آنچه شیر در پستان گوسفندان بود دوشید وکاسه خودرا در کاسه رسولخدا (ص) برگردانید ویك گوسفند هم نزد آنحضرت فرستاد و گفت این است آنچه نزد ما است واگر هم خواهی بیشتر بدهیم گوید: رسولخدا (ص) فرمود: بارخدایا باندازهٔ حاجت باو روزی بده، یکی ازاصحاب وی باو گفت یارسول الله برای آنکه تورا رد کرد دعائی کردیکه ماهمه آن را دوست داریم وبرای آنکه حاجتت را برآورد دعائی کردیکه ماهمه بدداریم رسولخدا در پاسخ فرمود: براستی آنچه کم باشد وبس باشد بهتر است از آنچه بیش است وبازی اندیش است، بارخدایا به محمد وآل محمد باندازه رفع حاجت روزی بده.

٥ ـ عنه، عن أبيه، عن أبي البختري، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ يقول: يحزن عبدي المؤمن إن قتّرت عليه وذلك أقرب له منّي، ويفرح عبدي المؤمن إن وسّعت عليه وذلك أبعد له منّي.

٦ ـ الحسين بن محمد، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمد الأزدي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: [قال رسول الله صلى الله عليه وآله:] قال الله عزّ وجلّ: إنّ من أغبط أوليائي عندي عبداً مؤمناً ذا حظّ من صلاح، أحسن عبادة ربّه، وعبدالله في السريرة، وكان غامضاً في النّاس فلم يُشر إليه بالأصابع فكان رزقه كفافاً، فصبر عليه فعُجّلت به المنيّة، فقلّ تراثه وقلّت بواكيه

---

٥ ـ از امام صادق(ع) كه فرمود: خداعزوجل ميفرمايد، بنده‌مؤمنم غمناك ميشود اگر براو تنك گيرم واين تنگى روزى اورابمن نزديكتر سازدوبنده مؤمنم شاد ميشود اگر باو وسعت روزى‌دهم وآن ويرا ازمن دورتر كند.

٦ ـ ازامام صادق(ع) كه رسولخدا(ص) فرمود: خداعزوجل فرمايد، براستى رشك خيز ترين دوستانم نزد من بنده‌ايست مؤمن كه از صلاح وخوبى بهره‌مند است، خوب پروردگارش را عبادت كند و در نهانى خدا را بپرستد و ميان مردم گمنام بسر برد و انگشت نما نباشد، روزى‌او باندازه رفع حاجت است و بر آن صبر كند و زودش مرك فرا رسد وارث او اندك باشد و زنان نوحه گر بر وى كم باشند.

شرح ـ از مجلسى ره ـ «و لم يشر» ـ كنايه است از اينكه معروف نيست، بعنوان اينكه تأكيد جمله گذشته ذكر شده و مضمونش درحديث۱ گذشت و چه خوب مضمون اين‌دو حديث رابنظم آورده آنكه گويد:

مخصوص ترين بشربايمان مرديست — با بار سبك بدشت وكوهستان ريست
شبها ز نماز بهره برداشت درست — در روز بروزه كرد عادت ز نخست
از قوت و غذا بقدر حاجت دريافت — با صبر ز افزون طلبى سر بر تافت
با عفت و گمنام بسر عمر رساند — مشهورزمان نگشت و در گوشه بماند
از نوحه‌گران بر سر تابوتش كم — شيون بزنند چون ندارد درهم
اورا است نجات از همه شرجهان — وز آتش دوزخ بقيامت بامان

(باب)

✡(تعجيل فعل الخير)✡

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن عليّ بن النعمان قال : حدّثني حمزة ابن حمران قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إذاهمّ أحدكم بخير فلايؤخّره فانّ العبد ربّما صلّى الصلاة أوصام اليوم فيقال له : اعمل ماشئت بعد هافقد غفر [الله] لك .

٢ ـ عنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبي جميلة قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : افتتحوا نهاركم بخير وأملوا على حفظتكم في أوّله خيراً وفي آخره خيراً ، يُغفر لكم مابين ذلك إن شاءالله .

٣ ـ عنه ، عن ابن أبي عمير ، عن مرازم بن حكيم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان أبي يقول : إذاهممت بخير فبادر ، فانّك لاتدري مايحدث .

٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن ابن اُذينة ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ الله يحبّ من الخير مايعجّل .

٥ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبان بن عثمان ، عن بشير بن يسار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا أردت شيئاً من الخير فلاتؤخّره ، فانّ العبد يصوم اليوم الحارّ يريد ماعندالله فيعتقه الله به من النّار ؛ ولاتستقلّ مايتقرّب به إلى الله عزّ وجلّ ولوشقّ تمرة .

(باب)

تعجيل در كار خير

١ـ حمزة بن حمران گويد: شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: هر گاه يكى از شما آهنك كار نيكى كرد آن را پس نيندازد زيرا بنده‌اى بسا يكنمازى گذارد ويا روزى را روزه دارد باو گفته شود پس از آن هر كارى خواهى بكن كه خدايت آمرزيده،

٢ـ امام صادق (ع) فرمود؛ روز خود را بكار نيكى آغاز كنيد و بر فرشته‌هاى نگهبان خوددر آغاز آن كار نيكى براى نوشتن پيش داريد و درپايان آن هم كار نيكى تا در اين ميان براى شما آمرزش باشد .

٣ ـ فرمود پدرم هميشه ميفرمود : چون آهنك كار نيكى كردى بشتاب ، زيرا تو نميدانى چه رخ ميدهد.

٤ـ رسولخدا (ص) فرمود: براستى خدادوست دارد ازكار نيك آنچه درآن شتاب شود.

٥ـ فرمود: چون قصدخيرى كردى آن را پس مينداز، زيرا بنده در روز گرمى روزه دارد و آنچه نزد خدااست بخواهدوخداوند اورا بدان ازدوزخ آزاد كند ونبايد هرچه كه باآن بخداعزوجل نزديك شود كم شمارد گرچه پاره خرماباشد .

٦ ـ عنه ، عن ابن فضّال، عن ابن بكير ، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من همّ بخير فليعجّله ولايؤخّره ؛ فانّ العبد ربّما عمل العمل فيقول الله تبارك و تعالى : قد غفرت لك ولاأكتب عليك شيئاً أبداً؛ ومن همّ بسيّئة فلايعملها ، فانّه ربّما عمل العبد السيّئة فيراه الله سبحانه فيقول : لاوعزّتي وجلالي لاأغفرلك بعد هاأبداً .

٧ ـ عليّ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا هممت بشيء من الخير فلاتؤخّره فانّ الله عزّ وجلّ ربّما أطلع على العبد وهو على شيء من الطاعة فيقول : وعزّتي وجلالي لاأعذّبك بعدها أبداً؛ وإذا هممت بسيّئة فلاتعملها، فانّه ربّما أطلع الله على العبد وهو على شيء من المعصية فيقول : وعزّتي وجلالي لاأغفرلك بعدها أبداً .

٨ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن ابن فضّال ، عن أبي جميلة، عن محمّد بن حمران ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا همّ أحدكم بخير أوصلة فانّ عن يمينه و شماله شيطانين فليبادر لايكفّاه عن ذلك .

٩ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن أبي الجارود قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : من همّ بشيء من الخير فليعجّله ، فانّ كلّ شيء فيه تأخير فانّ المشيطان فيه نظرة .

١٠ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن عليّ بن أسباط ، عن العلاء ، عن محمّد بن مسلم

٦ـ فرمود: هر كه آهنك كارنيكى كرد بايد در آن بشتابد و آن را پس نيندازد، زيرا بنده بسا باشد كه كارى كند وخدا تبارك وتعالى ميفرمايد: من تورا آمرزيدم و هر گز برتوچيزى نمينويسم و هر كه قصد گناهى كند بايد آن را نكند، زيرا بسابنده كاربدى كند وخداى سبحانه اورا بيندوميفرمايد نه، سوگند بعزت وجلالم تورا پس از آن هر گز نيامرزم،

٧ـ فرمود: چون قصد چيزى ازخير كردى آن را پس مينداز، زيرا خداعزوجل بسا كه توجه به بنده‌اى كند، واو درحال طاعتى است پس ميفرمايدسوگند بعزت وجلالم پس از اين هر گز توراعذاب نكنم وچون قصد معصيتى كردى آن را بكارمبند زيرابسا كه درحالى خدا توجه ببنده كند كه مشغول گناه است پس ميفرمايد سوگند بعزت وجلالم تورا بعداز آن هر گز نيامرزم.

٨ـ ازامام صادق(ع) فرمود: هر گاه يكى ازشماها قصدخير يارساندن نفعى بغير كرد از سمت راست وچپش دوشيطانند پس بشتابد، مبادا اوراازآن باز دارند.

٩ـ امام باقر(ع) ميفرمود، هر كه قصدكار خيرى كند بايدبدان شتابد زيرا هر كار خيرى پس افتد براستى شيطان را در آن نظرى است.

١٠ـ ميفرمود (ع) براستى خدا كارخير را برمردم دنيا سنگين ساخته مانند سنگينى آن در ترازوى

قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : إنّ الله ثقّل الخير على أهل الدنيا كثقله في موازينهم يوم القيامة وإنّ الله عزّ وجلّ خفّف الشرّ على أهل الدّنيا كخفّته في موازينهم يوم القيامة .

((باب))

☆(الانصاف والعدل)☆

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم ، عن الحسن بن حمزة عن جدّه [عن] أبي حمزة الثمالي ، عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما قال : كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول في آخر خطبته : طوبى لمن طاب خُلقه وطهرت سجيّته وصلحت سريرته و حسنت علانيته وأنفق الفضل من ماله وأمسك الفضل من قوله وأنصف النّاس من نفسه .

٢ ـ عنه ، عن محمّد بن سنان ، عن معاوية بن وهب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من يضمن لي أربعة بأربعة أبيات في الجنّة ؟ أنفق ولاتخف فقراً ، وأفش السلام في العالم ، واترك المراء و إن كنت محقّاً ، وأنصف الناس من نفسك.

عملشان درروز قيامت و خداعزوجل كارشررا برمردم دنياسبك وآسان كرده مانند سبكى آن درترازوى عملشان روز قيامت.

شرح- ازمجلسى ره- سنگينى وسبكى ترازوى عمل اشاره است بقول خدا درسوره القارعة و اما كسيكه سنگين است موازينش او درزندگى پسنديده‌ايست واما كسيكه سبك است موازينش پس مادرش دوزخ سوزان است- بدانكه خلافى نيستكه ميزان حق‌است وآن صريح‌قرآنست ولى متكلمين خاصه وعامه‌درمعنى آن اختلاف‌دارند.

١- برخى آن‌راحمل برمجاز كردندو گفتند مقصودازموازين‌برابر كردن‌اعمال وجزاى‌آن‌ها است ووضع هر كدام بجاى‌خود شيخ‌مفيد وجمعى ازعامه بدان معتقدند.

٢- بيشتر ازما وآن‌ها آنرا حمل برحقيقت كرده‌اند وگفتند خدا ترازوئى برپا كند درقيامت كه دو كفه دارد واعمال بندگان رادرآن نهد.

(باب)

انصاف و عدالت

١- از على‌بن الحسين(ع) كه رسولخدا (ص) درآخر خطبه خود ميفرمود : خوشا بكسيكه خلقش خوب است و طبعش‌پاك است ونهادش به‌است وآشكارش نيكواست، زيادى مالش راانفاق كند و ازبر گوئى‌خود دارى كند وميان خود ومردم بانصاف قضاوت كند .

٢- از امام صادق (ع) فرمود : كيستكه ضامن من باشد براى انجام چهار عمل در برابر چهار خانه در بهشت، انفاق كن و از فقر مترس، در جهان سلام را آشكارا كن ، نزاع وجدال‌راترك كن (و اگرچه در مسائل علميه باشد) گرچه حق باتو است وميان خودت ومردم بحق قضاوت كن،

٣ ـ عنه ، عن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن جارود أبي المنذر قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: سيّد الأعمال ثلاثة : إنصاف النّاس من نفسك حتّى لاترضى بشيء إلّا رضيت لهم مثله ومواساتك الأخ في المال وذكر الله على كلّ حال ليس سبحان الله والحمدلله ولا إله إلّا الله والله أكبر فقطّ ولكن إذا ورد عليك شيء أمر الله عزّ وجلّ به أخذت به أو إذا ورد عليك شيء نهى الله عزّ وجلّ عنه تركته .

٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن إبراهيم بن محمّد الثقفي ، عن عليّ ابن المعلّى ، عن يحيى بن أحمد ، عن أبي محمّد الميثمي ، عن رومي بن زرارة ، عن أبيه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له : ألا إنّه من يُنصف النّاس من نفسه لم يزده الله إلّا عزّاً .

٥ ـ عنه ، عن عثمان بن عيسى ، عن عبدالله بن مسكان ، عن محمّد بن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ثلاثة هم أقرب الخلق إلى الله عزّ وجلّ يوم القيامة حتّى يفرغ من الحساب : رجلٌ لم تدعه قدرة في حال غضبه إلى أن يحيف على من تحت يده ، ورجلٌ مشى بين اثنين فلم يمل مع أحدهما على الآخر بشعيرة ، ورجل قال بالحقّ فيما له وعليه .

٦ ـ عنه ، عن أبيه ، عن النضر بن سويد ، عن هشام بن سالم ، عن زرارة ، عن الحسن البزّاز عن أبي عبدالله عليه السلام قال في حديث له : ألا أُخبركم بأشدّ ما فرض الله على خلقه ، فذكر ثلاثة

---

٣ ـ امام صادق (ع) ميفرمود: سيد اعمال سه است بانصاف قضاوت كردن تو بامردم نسبت بخودت تا آنكه چيزى را براى خود نپسندى جز آنكه مانندش را براى آنان بپسندى وهمدردى كردنت با برادرانت در مال، وذكر خدا در هرحال، نه : سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله والله اكبر. تنها بلكه چون بتو امر خدا عزوجل در چيزى وارد شد بدان عمل كنى و هرگاه بر تو نهى خدا عزوجل درباره چيزى وارد شد آن را وانهى .

٤ ـ ازامام باقر(ع) كه اميرالمؤمنين (ص) درضمن كلام خود فرمود: هلا هر كه مردم را نسبت بخود بانصاف نگرد خدا اورا جزعزت ندهد.

٥ ـ ازامام صادق(ع) سه اند كه نزديكترين مردمند بسوى خداعزوجل درقيامت تافارغشود از حساب خلائق مرديكه درحال غضب ازقدرت خود نسبت بزيردستش سوءاستفاده نكند وباوستم نكندو مرديكه ميان دونفر ميانجى گردد وراه برود و باندازه يك جو طرفدارى ازيكى آنها نكند و مرديكه درست گويد درآنچه بسود اواست ودر آنچه بزيان اواست.

٦ ـ در حديث ديگر فرمود : آيا شما را خبر ندهم بسخت تر چيزيكه خدا آن را بر خلقش واجب كرده و سه چيز ذكر كرده كه اول آن ها اين بود كه : بانصاف حكم كردن ميان

أشياء أوّلها : إنصاف النّاس من نفسك .

٧ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : سيّد الأعمال إنصاف النّاس من نفسك و مواساة الأخ في الله وذكر الله عزّ وجلّ على كلّ حال .

٨ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن زرارة ، عن الحسن البزّاز قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : ألا اُخبرك بأشدّ ما فرض الله على خلقه؟ [ثلاث] قلت : بلى قال : إنصاف الناس من نفسك ومواساتك أخاك وذكر الله في كلّ موطن ، أما إنّي لا أقول سبحان الله والحمد لله ولا إله إلّا الله والله أكبر و إن كان هذا من ذاك ولكن ذكر الله جلّ وعزّ في كلّ موطن إذا هجمت على طاعة أو على معصية .

٩ ـ ابن محبوب ، عن أبي اُسامة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : ما ابتلي المؤمن بشيء أشدّ عليه من خصال ثلاث يحرمها ، قيل : وما هنّ ؟ قال : المواساة في ذات يده والانصاف من نفسه و ذكر الله كثيراً ، أما إنّي لا أقول : سبحان الله والحمد لله ، [ولا إله إلّا الله] ولكن ذكر الله عند ما أحلّ له وذكر الله عند ما حرّم عليه .

١٠ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن يحيى بن إبراهيم بن أبي البلاد ، عن أبيه ، عن جدّه أبي البلاد رفعه قال : جاء أعرابيٌّ إلى النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم وهو يريد بعض غزواته ، فأخذ

خودش و مردم .

٧ـ رسول خدا (ص) فرمود: سيد اعمال حقدادن بمردمست از طرف خودت وهمدردی بابرادر دينی ات درراه خدا وذكر خدا عزوجل درهرحال .

٨ـ حسن بزاز گويد امام صادق(ع) بمن فرمود: آيا بتو خبر ندهم از سخت ترين چيزيكه خدا برخلقش فرض كرده است؟ (تاسه بار) گفتم چرا فرمود: حقدادن بمردم از خودت و همدردی بابرادرت وذكر خدا درهر جا، امابراستی من نميگويم كه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبراست واگرچه آنهم ذكر خداست ولی مقصود آن ذكر خداست عزوجل درهر محلی هر گاه برسی بطاعتی يامعصيتی،

٩ـ امام صادق (ع) فرمود: امتحان نشده مؤمن بچيزيكه سخت تر باشد براو از سه خصلت كه از آن محرومست گفته شد كه آنها چيستند؟ فرمود: همدردی و شركت در تنخواهی كه دردست دارد و حقدادن بمردم از طرف خودش و بسيار ذكر كردن خدا ؛ اما من نمی گويم همان سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله است ولی ذكر خدا نزد آنچه بر او حلال كرده است و ذكر خدا درموقع برخورد بدانچه باو حرام كرده.

١٠ـ گويد يك اعرابی نزد پيغمبر آمد (ص) آن حضرت ميخواست بيكی از غزوه های خود رود

بغرز راحلته فقال : يارسول الله علّمني عملاً أدخل به الجنّة ، فقال: ماأحببت أن يأتيه النّاس إليك فأته إليهم وما كرهت أن يأتيه النّاس إليك فلاتأته إليهم ، خلّ سبيل الراحلة .

۱۱ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن الحسن بن عليّ الكوفي ، عن عبيس بن هشام، عن عبدالكريم عن الحلبيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : العدل أحلى من الماء يصيبه الظمآن ، ماأوسع العدل إذا عدل فيه وإن قلّ .

۱۲ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أنصف النّاس من نفسه رُضي به حكماً لغيره .

۱۳ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان ، عن يوسف بن عمران ابن ميثم ، عن يعقوب بن شعيب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أوحى الله عزّ وجلّ إلى آدم عليه السلام أنّي سأجمع لك الكلام في أربع كلمات، قال: ياربّ وماهنّ ؟ قال :واحدة لي و واحدة لك وواحدة فيما بيني وبينك وواحدة فيما بينك وبين الناس قال : ياربّ بيّنهنّ لي حتّى أعلمهنّ ، قال : أمّا التي لي فتعبدني لاتشرك بي شيئاً ،وأمّا التي لك فأجزيك بعملك أحوج ماتكون إلية ، وأمّا التي بيني وبينك فعليك الدعاء وعليّ الاجابة ، وأمّا التي بينك وبين الناس فترضى للناس ماترضى لنفسك و تكره لهم ماتكره لنفسك .

اعرابی رکاب پاکش او را گرفت و گفت یا رسول الله بمن عملی بیاموز که با آن ببهشت روم ، در پاسخ فرمود هرچه را دوستداری که مردم باتو بکنند تو باآنها بکن وهرچه رابدداری که مردم باتو بکنند باآنها مکن، جلو مرکب را رها کن.

۱۱ـ ازامام صادق (ع) فرمود: عدالت ازآب بکام تشنه شیرین تر است، چه بسیارعدالت وسیع است اگر درامری عدالت شود گرچه آن امر اندك باشد.

۱۲ـ فرمود (ع) هر که انصاف را میان خود و مردم حکم کند بپسندندش که ازطرف دیگران هم حکم باشد.

۱۳ـ فرمود (ع) که خدا عزوجل بآدم وحی کرد که من همه سخنان را در چهار کلمه برایت گردآورم، عرضکرد پروردگارا آنها چیستند؟ فرمود یکی از آن منست و یکی ازآن تواست ویکی میان من وتو است ویکی میان تومردم است، عرضکرد پروردگارا آنها را بیان کن تا بدانم، فرمود: آنکه ازآن من است مرا عبادت کن و هیچ چیز را شریك من مدان، آنکه ازآن تواست من تو را بکردارت پاداش دهم بوجهیکه بدان نیازمندتری و اما آنکه میان من وتو است، بر عهده تواست که دعا کنی وبر من استکه اجابت کنم و اما آنکه میان تو ومردم است، بپسندی برای مردم آنچه برای خود میپسندی وبدداری برای مردم آنچه برای خود بدداری.

١٤ـ أبوعلي الأشعري، عن محمد بن عبدالجبار، عن ابن فضال، عن غالب بن عثمان، عن روح ابن أخت المعلى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: اتقوا الله واعدلوا، فانكم تعيبون على قوم لا يعدلون.

١٥ ـ عنه، عن ابن محبوب، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: العدل أحلى من الشهد، وألين من الزبد، وأطيب ريحاً من المسك.

١٦ ـ عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران، عن عثمان بن جبلة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ثلاث خصال من كن فيه أو واحدة منهن كان في ظل عرش الله يوم لا ظل إلا ظله: رجل أعطى الناس من نفسه ما هو سائلهم، ورجل لم يقدم رجلاً ولم يؤخر رجلاً حتى يعلم أن ذلك لله رضى، ورجل لم يعب أخاه المسلم بعيب حتى ينقي ذلك العيب عن نفسه، فانه لا ينقي منها عيباً إلا بدا له عيب؛ وكفى بالمرء شغلاً بنفسه عن الناس.

١٧ ـ عنه، عن عبدالرحمن بن حماد الكوفي، عن عبدالله بن إبراهيم الغفاري، عن جعفر ابن إبراهيم الجعفري، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من واسى الفقير من ماله و أنصف الناس من نفسه فذلك المؤمن حقاً.

١٨ ـ محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن خالد بن نافع بيّاع السابري عن يوسف البز قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: ما تدارأ اثنان في أمر قط، فأعطى أحدهما النصف صاحبه فلم يقبل منه إلا أديل منه.

١٤ـ ازامام صادق (ع) فرمود: از خدا بپرهيزيد و عدالت ورزيد زيرا شما برمردمى عيب گيريد كه عدالت نميورزند.

١٥ـ فرمود: عدالت ازشكر شيرين‌تر واز كره نرمتر واز مشك خوشبوتر است.

١٦ـ از امام باقر (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود جز خصلت استكه درهر كه باشد يا هر كه يكى را داشته باشد، در سايه عرش خدا است روزيكه جزسايه او سايه‌اى نيست، مرديكه به مردم دهد ازطرف خود آنچه‌را ازآنان خواهش‌دارد و مرديكه گامى پيش‌وپس ننهد تابداند كه خدا بدان راضى‌است ومرديكه برادر مسلمانش رابعيبى وصف‌نكند تابداند كه آن‌عيب در خودش نيست زيراهيچ عيبى ازخود دورنكند جز آنكه عيبى ديگردرخويش يابد وبس‌استكه مرد بخودسرگرم‌باشد وپيرامون ديگران نگردد،

١٧ـ ازامام صادق(ع) كه‌رسولخدا (ص) فرمود؛ هر كه ازمال خود بافقير مواسات كند و از طرف‌خود بمردم حق‌بدهد اوبحق مؤمن باشد.

١٨ـ ميفرمود(ع) دوتن هرگز باهم درامرى ستيزه‌نجويند و يكى ازآنها حق را برفيق خود دهد جزآنكه اورا مغلوب سازد.

١٩ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن أبي أيّوب ، عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ لله جنّة لا يدخلها إلا ثلاثة أحدهم من حكم في نفسه بالحقّ .

٢٠ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حمّاد ، عن الحلبي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : العدل أحلى من الماء يصيبه الظمآن ، ما أوسع العدل إذا عدل فيه وإن قلّ .

(باب)

(الاستغناء عن الناس)

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال : شرف المؤمن قيام اللّيل وعزّه استغناؤه عن النّاس .

٢ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، و عليّ بن محمّد القاساني جميعاً ، عن القاسم بن محمّد ، عن سليمان بن داود المنقري ، عن حفص بن غياث قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إذا أراد أحدكم أن لا يسأل ربّه شيئاً إلاّ أعطاه فليأس من النّاس كلّهم ولا يكون له رجاء إلاّ عندالله ، فاذا علم الله عزّ وجلّ ذلك من قلبه لم يسأل الله شيئاً إلاّ أعطاه .

٣ ـ وبهذا الاسناد ؛ عن المنقري ، عن عبدالرزّاق ، عن معمر ، عن الزهري ، عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما قال : رأيت الخير كلّه قد اجتمع في قطع الطمع عمّا في أيدي الناس

---

١٩ ـ از امام باقر(ع) فرمود، براستی برای خدا بهشتی استکه در آن در نیاید جز سه کس یکی از آنها کسی استکه درباره خود بحق حکم کند.

٢٠ ـ از امام صادق (ع) فرمود: عدالت از آبیکه بتشنه رسد شیرین‌تر است وچه وسیع است عدالت هر گاه بعدالت عمل شود گرچه در موضوع کوچکی باشد.

(باب)

بی‌نیازی از مردم

١ ـ از امام صادق (ع) فرمود ، شرافت مؤمن بشب زنده داریست و عزت او به بی نیازی وی از مردم است.

٢ ـ فرمود (ع) هر گاه یکی از شماها خواهد که چیزی از پروردگارش خواهش نکند جز آنکه بوی دهد، از همه مردم چشم امید بپوشد و امیدی بجز خداوند نداشته باشد، چون خدا از دلش چنین داند، از خدا چیزی نخواهد جز آنکه بوی عطا کند،

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله ولا یکون» دلالت دارد که نومیدی از مردم و امید بخدا موجب اجابت دعا میباشد.

٣ ـ از علی بن الحسین(ع) فرمود: همه وهمه خیر را دیدم که بریدن طمع است از آنچه در دست

ومن لم يرج الناس في شيء ورد أمره إلى الله عزّ وجلّ في جميع أموره استجاب الله عزّ وجلّ له في كلّ شيء .

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن الحسين بن أبي العلاء ، عن عبد الأعلى بن أعين قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : طلب الحوائج إلى النّاس استلاب للعزّ و مذهبة للحياء واليأس ممّا في أيدي النّاس عزّ للمؤمن في دينه والطمع هو الفقر الحاضر .

٥ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر قال : قلت لأبي الحسن الرّضا عليه السلام : جعلت فداك اكتب لي إلى إسماعيل بن داود الكاتب لعلّي أصيب منه قال : أنا أضنّ بك أن تطلب مثل هذا وشبهه ولكن عوّل على مالي .

٦ ـ عنه ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن معاوية بن عمّار ، عن نجم بن حطيم الغنوي عن أبي جعفر عليه السلام قال : اليأس ممّا في أيدي النّاس عزّ المؤمن في دينه أوما سمعت قول حاتم :

إذا ما عزمت اليأس ألفيته الغنى ✡ إذا عرفته النفس ، والطمع الفقر

٧ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن عمّار الساباطيّ ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول : ليجتمع في قلبك الافتقار إلى النّاس والاستغناء عنهم ، فيكون افتقارك إليهم في لين كلامك وحسن بشرك ، ويكون استغناؤك عنهم في نزاهة عرضك وبقاء عزّك .

مردم است و هر که درهیچ چیزی بمردم امیدوار نباشد وکارخودرا درهر چیزی بخدا برگرداند، خدا عزوجل درهرچیزی اورا اجابت کند.

٤ـ امام صادق (ع) میفرمود: حاجت خواستن از مردم برباد دادن عزت و بردن حیاء است ونومیدی ازآنچه دردست مردم است عزت مؤمن است ازنظر دینش وطمع همان فقرحاضر است .

٥ـ ازاحمدبن محمدبن ابی نصر گوید بامام رضا (ع) گفتم قربانت برایم بنویس باسماعیل بن داودکاتب شایدچیزی ازاو بمن برسد، فرمود: من دریغ دارم که چون توئی ازاو ومانند اوحاجتی خواهد ولی توبدارائی من اعتماد کن (یعنی اگر حاجت مالی داری ازمال من برگیر).

٦ـ ازامام باقر(ع) که فرمود: نومیدی ازآنچه در دست مردم است عزت مؤمن است در دینش آیا نشنیدی قول حاتم را:

چه نومیدی گرفتی بی نیازی یافتی درخود ✡ اگر قدرش بدانی چون طمع فقری است اندر جان

٧ـ فرمود امام صادق (ع) که امیرالمؤمنین بارها میفرمود: باید دردلت احتیاج بمردم واستغناء ازآنها باهم جمع شود، احتیاج بآنها درهمان خوش صحبتی وخوش برخوردی باشد وبی نیازی ازآنها درحفظ آبرو وعزتت باشد.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ یعنی تصمیم داشته باشی که درظاهر باآنها چنان معاشرت کنی که گویا

عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عليّ بن معبد قال : حدّثني عليّ بن عمر ، عن يحيى بن عمران ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان أمير المؤمنين صلوات الله عليه يقول : ثمّ ذكر مثله .

(باب صلة الرحم)

١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن درّاج قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله جلّ ذكره : «واتّقوا الله الذي تساءلون به والأرحام إنّ الله كان عليكم رقيباً» قال : فقال : هي أرحام النّاس ، إنّ الله عزّ وجلّ أمر بصلتها وعظّمها ، ألا ترى أنّه جعلها منه .

٢ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن النعمان ، عن إسحاق بن عمّار قال : قال : بلغني عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ رجلاً أتى النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فقال : يارسول الله أهل بيتي أبوا إلّا توثّباً عليّ و قطيعتي وشتيمة ، فأرفضهم ؟ قال : إذاً يرفضكم الله جميعاً ، قال : فكيف أصنع ؟ قال : تصل من قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمّن ظلمك ، فانّك إذا فعلت ذلك كان لك من الله عليهم ظهير .

بآنها محتاجی یعنی نرم صحبت کنی وخوش برخوردی کنی ولی ازجهت دیگر باآنها کاملا ازروی بی اعتنائی و بی نیازی معاشرت کنی و آبروی خودرا از درخواست ازآنها حفظ کنی ونزد آنها بواسطه طمع ورزی خودرا خوار نکنی ودر دل دوعقیده داشته باشی یکی اینکه در معاشرت بآنها محتاجی زیرا انسان بطبع خود اجتماعی آفریده شده است و بهمدیگر درزندگی و بقاء نیازمندند و معتقد باشی باینکه تو درعین حال ازآنها بی نیازی ومحتاج بدرخواست ازآن ها نیستی وباید بخود اعتماد کنی وخدا هم ضامن رزق بندگان است و مسبب الاسباب است وفائده عقیده اول حسن معاشرت وآمیزش باآنها است بخوش سخنی وخوشروئی وخرمی وفائده عقیده دوم حفظ آبرو و نگهداری آنست ازنقس وحفظ عزت است به ترك سئوال وطمع وحاصل اینکه ترك معاشرت ومعامله بکلی مذموم است واعتماد بمردم وسئوال از آنها وخواری پیش آنها هم مذموم است وباید در این جا حد وسطی عمل شود که گفته شد .

(باب صله رحم)

١ ـ ازجمیل بن دراج گوید ازامام صادق پرسیدم ازقول خداعزوجل (٢ ـ النساء) وبپرهیزید از خدائیکه بازخواست شما بواسطه اواست وهم بواسطه ارحام ، زیرا خدا برشما دیده بانست ـ گوید در پاسخ فرمود ، مقصود ارحام عموم مردم است . زیرا خداعزوجل دستور داده است بصله آن واحترام آن آیا نبینیکه آنرا باخود مقرون کرده است .

٢ ـ فرمود (ع) : مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت یارسول الله خاندان من نخواهند جز جهش برمن وناسپاسی و دشنامم را من آنهارا ترك کنم و ازآنها چشم پوشی کنم؟ فرمود : در این صورت خدا همه شماها راترك گوید ، عرضکرد ، پس چه کنم؟ فرمود باهر که از توبرید پیوست باش وبهر که ازتو دریغ کرد عطا کن واز هر که بتوستم کرد در گذر؟ چون چنین کردی ازجانب خدابرای تو برهزای آنان پشتیبانی باشد .

۳ ـ و عنه ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن أحمدبن محمّدبن أبي‌نصر ، عن محمّدبن عبيدالله قال : قال أبوالحسن الرّضا عليه السلام: يكون الرّجل يصل رحمه فيكون قدبقي من عمره ثلاث سنين فيصيّرهاالله ثلاثين سنة و يفعل‌الله مايشاء .

۳ـ امام رضا(ع) فرمود: مردی صله رحم کند واز عمرش سه‌سال مانده‌باشد ، خدا آنرا سی سال‌سازد، خدا هرچه خواهد کند.

شرحـ از مجلسی‌ره ـ بدانکه علماء دررحمیکه صله آن‌لازم است اختلاف‌دارند.

گفته‌شده رحم رابطه خویشی است میان مربوطینیکه بیك‌رحم متصل گردند.

گفته شده رحم خویشی مرداست از طرف پدر تاهرچه بالا رود و از طرف مادر تا هرچه بالا رود و از طرف اولاد تا هرچه پائین روند وآنچه بدانها پیوسته باشد از برادر و خواهر و اولادشان و از عمو وعمه.

گفته شده رحمیکه صله آن‌واجب است تاآنجا استکه موجب حرمت نکاح‌است و عموزاده و خالوزاده را شامل نیست.

وگفته شده‌است آن‌شامل همه خویشانی استکه‌بخویشی معروفند اعم ازاینکه نکاح آنها حرام باشد یانباشد واین اقرب بصوابست بشرط‌آنکه در عرف خویش شمرده‌شوند وگرنه همه‌مردم اولاد آدم وحوا هستند ولی‌نسبت به قبیله‌های بزرك چون بنی‌هاشم دراین زمانه مورداشکال است که همه‌در این‌حکم‌درآیندودلالت‌میکندبردخول آنهاروایت‌علی‌بن‌ابراهیم درتفسیر قول‌خدا «فهل عسیتم‌ان‌تولیتم ان تفسدوا فی‌الارض وتقطوا ارحامکم» که درباره بنی‌امیه وظلم آن‌ها نسبت باهل بیت وارد شده است ابن‌اثیر درنهایه گفته صله‌رحم کنایه ازاحسان بخویشان است ازصاحبان نسب وخویشان حسبی و مهربانی ورفق ورعایت حال آن‌ها است اگرچه دوری کنند وبدرفتاری نمایند وقطع رحم‌ضدآنست.. بدانکه شکی‌نیست در حسن صله‌رحم‌ووجوب آن فی‌الجملة وآن درجات متفاوتی دارد که برخی‌برتر از برخی دیگراست وکمتر آنها کلام‌است وسلام وترك جدائی وآن هم باختلاف قدرت و حاجت بدان فرق میکند تااندازه‌ای از صله رحم واجبست وتا اندازه‌ای هم مستحب‌است وفرقش هم‌مشکلست و احتیاط هم ظاهر است کسیکه تا اندازه‌ای صله کند و بحد کامل نباشد و کسیکه تقصیر روادارد از آنچه شاید واز آنچه تواند آیاصله رحم کرده یاقطع رحم کرده مورد نظراست وتشخیص‌مراتب واجبه ازمستحبه درنهایت اشکالست وخدا بحقیقت حال‌داناتر است واحتیاط راه نجاتست.

شهیدره درقواعد گفته‌است: صله باهررحم‌بایست‌است قرآن واخبار واجماع ترغیب برصله رحم کنند وکلام‌درآن‌ازجهاتیست،

۱ـ رحم کدام‌است؟ ظاهر آنستکه هر که راخویشاوندشمارندازدوروونزدیك‌رحم‌باشد مردباشدیا زن وبرخی راتاکید بیشتریست وعامه حرمت نکاح رامیزان گرفته‌اند بافرض دومرد یادو زن‌رامختلف درجنس، وحرمت‌جمع‌میان دوخواهر را وتحریم جمع عمه‌وخاله با دختر برادروخواهر آنهارابی‌رضایت از باب حرمت قطع رحم دانسته ودلیل آن گرفته‌اند وجمع را مطلقا حرام‌دانسته‌اند ولی‌بایدازگفته

٤ـ وعنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن خطّاب الأعور، عن أبي حمزة قال: قال أبو جعفر عليه السلام : صلة الأرحام تزكّي الأعمال وتنمي الأموال وتدفع البلوى وتيسّر الحساب وتنسىء في الأجل.

٥ ـ وعنه ، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام ، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :أُوصي الشاهد من أُمّتي والغائب منهم و من في أصلاب الرّجال و أرحام النساء إلى يوم القيامة أن يصل الرّحم وإن كانت منه على مسيرة سنة، فانّ ذلك من الدّين .

٦ ـ وعنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن حفص، عن أبي حمزة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: صلة الأرحام تُحسّن الخلق وتسمّح الكفّ وتطيّب النفس وتزيد في الرزق وتنسىء في الأجل.

٧ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ الوشّاء ، عن عليّ بن أبي حمزة عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : إنّ الرّحم معلّقة بالعرش تقول : اللّهمّ

آنها اعراض كرد وبعرف مراجعه كرد..

٢ـ صله وپيوست كدامست كه بوسيله آن ازقطع رحم بيرون توان شد؟ وجوابش آنستكه بايد بعرف رجوع كرد زيرا دراين مورد حقيقت شرعيه ولغويه وجود ندارد و آنهم باختلاف عادات ونزديك و دورى منزل فرق ميكند.

٣ـ باچه بايد صله رحم كرد؟ جوابش قول پيغمبر(ص) استكه صله رحم كنيد ولو بسلام كردن باشد ودر آن تنبيه براينستكه سلام كردن هم صله رحم است وشك نيست كه بافقر بعضى ازارحام كه رشته پدران وفرزندان باشند صله مالى وتحمل خرج آنها واجبست وبراى باقى اقارب مستحب است و نسبت بطبقات ارث مؤكداست وواجب همان اندازهٔ خرج است واگر غنى باشند هديه‌اى بآنها بدهد و بزرگترين صله رحم حفظ جان است كه اخبار بسيارى دارد ودرجه دوم دفع ضرر ازآن و در درجه سوم جلب نفع بدان سپس صله واجب النفقه، گرچه خويش نباشد چون زن پدر وبرادر وآزاد كرده و كم ترين صله رحم سلام كردنست شفاهى يابا پيغام ودعا كردن درپشت سر وستودن درحضور.

٤ـ صله رحم واجب است يامستحب؟ جواب اينستكه تاحديكه ازقطع رحم بيرون شود واجبست ، زيرا قطع رحم گناه است وبلكه از كبائر است وبيش ازآن مستحب است.

٤ـ امام باقر(ع) فرمود: صله ارحام عمل را پاك وپرثواب تر كند و اموال را فزايد ودفع بلا كندو حساب راآسان كند ومرك راپس اندازد.

٥ـ رسولخدا (ص) فرمود . بحاضر وغائب امتم تاآنها كه در پشت مردان ورحم زنانند تا قيامت سفارش ميكنم كه صله رحم كنندو اگرچه تا يك سال راه از او دور باشد، زيرا اين كار ازديانت است.

٦ـ ازامام صادق(ع) كه فرمود: صله ارحام خلق راخوش كند ودست راباز كند وذات را پاكيزه كند وروزى رابيفزايد ومرك راپس اندازد.

٧ـ ميفرمود (ع) براستى رحم بعرش آويخته ومى گويد: بار خدايا پيوست كن هر كه مرا پيوندد

صل من وصلني واقطع من قطعني وهي رحم آل محمد وهو قول الله عزّ وجلّ : «الذين يصلون ما أمر الله به أن يوصل» ورحم كلّ ذي رحم .

٨ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن مالك بن عطيّة ، عن يونس ابن عمّار قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : أوّل ناطق من الجوارح يوم القيامة الرحم تقول : يارب من وصلني في الدّنيا فصل اليوم مابينك وبينه، ومن قطعني في الدّنيا فاقطع اليوم مابينك وبينه .

٩ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال : قال أبو عبدالله عليه السلام صل رحمك ولو بشربة من ماء ؛ وأفضل ماتوصل به الرّحم كفّ الأذى عنها؛ وصلة الرّحم منسأة في الأجل ، محبة في الأهل .

١٠ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن حريز بن عبدالله ، عن فضيل ابن يسار قال: قال أبو جعفر عليه السلام : إنّ الرحم معلّقة يوم القيامة بالعرش تقول: اللهمّ صلْ من وصلني واقطع من قطعني .

١١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن حنان ابن سدير، عن أبيه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أبوذرّ رضي الله عنه: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : حافّتا الصراط يوم القيامة الرّحم والأمانة ، فاذا مرّ الوَصول للرّحم ، المؤدّي للأمانة نفذ إلى

و ببر از هر كه مراقطع كند واين رحم آل محمد است و همانستكه خداعزوجل فرمايد(٢٧ـ الرعد) آنكسانيكه به پيوندند آنچه را خدا فرمان داده پيوسته شود ـ ورحم هر خويشاوندیست .

شرحـ ازمجلسی ره ـ «الرحم معلقة بالعرش» گفته‌اند ازباب تشبيه معقول است بمحسوس و اثبات حق رحم است ببليغ ترين وجهی وآويختن آن بعرش كنايه‌است از درخواست حقش درحضور خداوند .. گفته‌اند آنكه بعرش آويخته‌است فرشته‌ايستكه بامرخدا نماينده رحم‌است.

٨ـ فرمود (ع) نخست سخنگوی اعضاء تن در روزقيامت رحم‌است گويد: پروردگارا هر كه مرا دردنيا پيوسته امروز تو بااو پيوندو هر كه مراقطعكرده امروز تو ازاو ببر.

٩ـ از امام رضا (ع) كه امام صادق (ع) فرمود: صله رحم كن و لو بيك جرعه آب باشد و بهتر چيزيكه با آن صله رحم شود جلوگيری از آزار او است، صله رحم مرك را پس انداز د و دوستی خانواده آورد.

١٠ـ ازامام باقر(ع) كه رحم روز قيامت بعرش آويزانست وميگويد: بارخدايا هر كه مرا پيوسته بااو پيوند وهر كه مراقطعكرده ازاو ببر.

١١ ـ رسولخدا (ص) ميفرمود : دو كناره صراط ، در روز قيامت رحم است و امانت ، چون صله رحم كن وامانت برداز بدان گذرد ببهشت رسد وچون خيانتكار درامانت وقطع كننده‌رحم بدان

الجنّة وإذا مرّ الخائن للأمانة القطوع للرّحم لم ينفعه معهما عمل وتكفّأ به الصراط في النّار .

١٢ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حفص ابن قرط ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : صلة الأرحام تُحسّن الخلق ، و تسمّح الكفّ وتطيّب النفس ، وتزيد في الرزق ، وتنسيء في الأجل .

١٣ ـ عنه ، عن عثمان بن عيسى ، عن خطّاب الأعور ، عن أبي حمزة قال: قال أبو جعفر عليه السلام : صلة الأرحام تزكّي الأعمال ؛ وتدفع البلوى ، وتنمي الأموال ، وتنسيء له في عمره ، و توسّع في رزقه ؛ وتحبّب في أهل بيته ؛ فليتّق الله وليصل رحمه .

١٤ ـ عليٌّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ ومحمّدُ بن إسماعيل ؛ عن الفضل بن شاذان ؛ جميعاً ، عن ابن أبي عمير ؛ عن إبراهيم بن عبدالحميد ؛ عن الحكم الحنّاط قال : قال أبو عبدالله عليه السلام :صلة الرّحم وحسن الجوار يعمران الديار ويزيدان في الأعمار .

١٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ؛ عن جعفر بن محمّد الأشعري ؛ عن عبدالله بن ميمون القدّاح ؛ عن أبي عبيدة الحذّاء ؛ عن أبي جعفر عليه السلام : قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ أعجل الخير ثواباً صلة الرّحم .

١٦ ـ عليٌّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن النوفليّ ؛ عن السكونيّ ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من سرّه النسأ في الأجل والزيادة في الرزق فليصل رحمه .

١٧ ـ عليٌّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن صفوان بن يحيى ؛ عن إسحاق بن عمّار قال : قال

گذرد باآن هيچ كارى بدو سودندهد وصراطاورا دردوزخ واژگون كند .

١٢ـ ازامام باقر (ع) فرمود: صلهرحم خوشخلقى آورد ودست راباز كند وذات راپاك كندو روزى را بيفزايد ومرك راپس اندازد.

١٣ـ فرمود: صلهرحم كارهاراپاك وفزون كند وبلارا بگرداند واموالرا بيفزايدوعمررابلند كند و روزى را فراوان كند ونزد خانواده محبوبيت آورد، بايد تقوى ازخدا پيشه كند وصله رحم نمايد.

١٤ ـ از امام صادق (ع) كه فرمود : صله رحم و خوش همسايگى خانه ها را آباد كنند و عمرها را بيفزايند،

١٥ـ رسولخدا (ص) فرمود شتابانترين خيرها درثواب صله رحماست.

١٦ـ ازامام صادق(ع) كه رسولخدا (ص) فرمود، هر كهراپس افتادن مرك وفزودن روزى خوش آيد بايد صله رحم كند،

١٧ـ امام صادق (ع) فرمود: ما ندانيم چيزى در عمر فزايد جز صله رحم تا اينكه مردى را

أبوعبدالله عليه السلام : ما نعلم شيئاً يزيد في العمر إلّا صلة الرحم ، حتّى أنّ الرّجل يكون أجله ثلاث سنين فيكون وَصولاً للرحم فيزيدالله في عمره ثلاثين سنة فيجعلها ثلاثاً وثلاثين سنة ؛ و يكون أجله ثلاثاً وثلاثين سنة ؛ فيكون قاطعاً للرحم فينقصه الله ثلاثين سنة ويجعل أجله إلى ثلاث سنين .

الحسينُ بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ؛ عن الحسن بن عليّ الوشّاء ؛ عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام ؛ مثله .

١٨ ـ عليُّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن بعض أصحابه ؛ عن عمرو بن شمر ؛ عن جابر ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : لمّا خرج أمير المؤمنين عليه السلام يريد البصرة ؛ نزل بالرّبذة فأتاه رجل من محارب ؛ فقال: يا أمير المؤمنين إنّي تحمّلت في قومي حمالة وإنّي سألت في طوائف منهم المواساة والمعونة فسبقت إليّ ألسنتهم بالنكد فمرهم يا أمير المؤمنين بمعونتي وحثّهم على مواساتي ؛ فقال : أين هم ؟ فقال : هؤلاء فريقٌ منهم حيث ترى ، قال : فنصّ راحلته فأدلفتْ كأنّها ظليم فأدلف بعض أصحابه في طلبها فلأياً بلأي مالحقت ، فانتهى إلى القوم فسلّم عليهم وسألهم مايمنعهم من مواساة صاحبهم؟ فشكوه وشكاهم ، فقال أمير المؤمنين عليه السلام : وصل امرؤ عشيرته ، فإنّهم أولى ببرّه وذات يده ووصلت العشيرة أخاها إن عثر به دهرٌ وأدبرت عنه دنيا، فإنّ المتواصلين المتباذلين

سه سال عمر مانده و چون بسيار رحم پرور است خداسى سال بعمرش افزايد وآنرا سى وسه سال سازد و بسا مرديكه سى و سه سال عمر دارد و قاطع رحم است (و رحمكش است) خدا سى سال ازعمرش بكاهد و آنرا سه سال سازد.

١٨ـ از امام باقر (ع) كه چون اميرالمؤمنين (ع) بيرون شد و آهنك بصره داشت در ربذه (محلى است نزديك مدينه ومدفن ابى ذرغفاريست) فرود آمد ومردى از تيره محارب نزد او آمد و گفت اى اميرالمؤمنين من در تيره خودم وجهى بعهده گرفتم (از بابت ديه ياغرامت جنك ومانند آن) ومن از هردسته آنها درخواست همراهى و كمك كردم زبان رد و سرزنش بمن گشودند. بآنها بفرمامرا كمك دهند و بهمراهى من تشويق كن؛ فرمود كجايند؟ فرمود اينها كه ميبينى يك دسته ازآنهايند، گويد شتر خودرا بحركت آورد واو هم مانند شترمرغى جست وخيز زد وبرخى اصحاب آنحضرت بدنبال او جست وخيز كردند و شتر آنحضرت بسختى وكندى بمحل آن قوم رسيد و امام خود را بدانها رسانيد وبر آنها سلام كرد وپرسيد براى چه ازهمراهى صاحب خود دريغ دارند آنها ازوى شكايت كردند واو هم ازآنها شكايت كرد، اميرالمؤمنين فرمود: بايد هرمردى باعشيره خود پيوست داشته باشد وبآنها رسيدگى كند؛ زيرا آنها باحسان ومال سزاوارترند و هرعشيره بايد ببرادرخود پيوست و رسيدگى كند اگر روزگارش بزمين زدودنيا باوپشت كرد زيرا آنها كه باهم صله كنند و بهمديگر بخشش كنند اجر دارند وآنها كه ازهم ببرند وبهم پشت كنند گنه كارند فرمود، سپس پاكش خود

مأجورون ، وإنّ المتقاطعين المتدابرين موزورون ، [قال] ثمّ بعث راحلته وقال : حل .

۱۹ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن عثمان‌بن عيسى ، عن يحيى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أميرالمؤمنين عليه السلام : لن يرغب المرء عن عشيرته وإن كان ذامال و ولد وعن مودّتهم و كرامتهم ودفاعهم بأيديهم وألسنتهم ، هم أشدّ الناس حيطة من ورائه وأعطفهم عليه و ألمّهم لشعثه إن أصابته مصيبةٌ أونزل به بعض مكاره الأمور ، و من يقبض يده عن عشيرته فانّما يقبض عنهم يداً واحدةً ويقبض عنه منهم أيدي كثيرة ومن يلن حاشيته يعرف صديقه منه المودّة ، ومن بسط يده بالمعروف إذاوجده يخلف‌الله له ماأنفق في‌دنياه و يضاعف له في‌آخرته ولسان الصدق للمرء يجعله‌الله في‌الناس خيراًمن‌المال‌يأكله ويورّثه ، لايزدادنّ أحدكم كبراً وعظماً في‌نفسه ونأياً عن عشيرته ، إن كان موسراًفي‌المال ، ولايزدادنّ أحدكم في‌أخيه زهداً ولامنه بعداً إذالم يرمنه مروّة وكان معوزاً في‌المال،ولايغفل أحدكم عن القرابة بهاالخصاصة أن‌يسدّها بمالاينفعه إن أمسكه ولا يضرّه إن‌استهلكه .

۲۰ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن أبي‌عبدالله ، عن عثمان‌بن عيسى ، عن سليمان‌بن هلال قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ آل فلان يبرّ بعضهم بعضاً و يتواصلون ، فقال : إذاً

را سرداد وفرمود ـ حل ـ

شرح ـ ازنهايه نقل‌شده كه حل‌براى راندن‌شتر گويند.

۱۹ـ اميرالمؤمنين (ع) فرمود: نبايد مرد ازعشيره خود روگردان باشد و اگرچه ثروتمند و داراى فرزند باشد ونه از كرامت آنها ونه‌از دفاعشان بادست و زبانشان، آنان ازهمه مردم سخت‌تر گرد اوباشند وپشت اورا دارند و ازهمه‌باو مهرورزتر و ازهمه پريشانى اورا فراهم‌كن ترند اگرباو مصيبتى رسد ويا بدى باورخ دهد،هر كس يك‌دست از عشيره خود بندد همانا يك‌دست از آنها بسته‌و دستهاى بسيارى از يارى او بسته شده‌است و هر كه دور ووريهاى خود را (از خاندان و خادمان و فرزندان) خوشخوى و نرمگوى بارآورد (هر كه اطرافيانش خوشخو و نرمگوى باشند خل) دوستش ازاو مهربينند، هر كه چون دارد دست باحسان گشايد خدايش درّدنيا عوض دهد و درآخرت چندبرابر باو دهد، نام نيكو كه از مردى بماند خداوندش بهتر دارد از مالى‌كه خود خورد يا بارث گذارد ، مبادا يكى‌از شماها تكبرفزايد وبزرگى كند واز عشيره وتبارخوددورى گزيند، گرچه مال‌فراوان‌دارد؛ مبادا يكى از شماها از برادر (دينى وهمنوع) خود كناره كند ودورى ورزد كه ازاو پذيرائى‌نديده و ازمال دنيا دست‌تنك است مبادا يكى‌از شماها ازين نكته غفلت كند كه‌چون خويشاوند او حاجتمند است حاجت اورا روا كندبدانچه كه اگرش نگهدارد سودى نداردواگرش‌ازدست بدهد باوزيانى‌نرسد (يعنى بچيزيكه ازمورد حاجت خودش فزونست).

۲۰ـ ازسليمان بن‌هلال گويد بامام صادق(ع) گفتم كه آل فلان‌نسبت بهمديگر نيكى كنند و

تنمى أموالهم وينمون فلايزالون في ذلك حتّى يتقاطعوا فاذافعلوا ذلك انقشع عنهم .

٢١- عنهُ ، عن غيرواحد ، عن زيادالقندي ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ القوم ليكونون فجرة ولا يكونون بررة ، فيصلون أرحامهم فتنمى أموالهم وتطول أعمارهم ، فكيف إذا كانوا أبراراً بررة .

٢٢ - وعنه ، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد ، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: صلوا أرحامكم ولو بالتسليم، يقول الله تبارك وتعالى: «واتّقوا الله الذي تساءلون به والأرحام إنّ الله كان عليكم رقيباً» .

٢٣- محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم، عن صفوان الجمّال قال: وقع بين أبي عبدالله عليه السلام وبين عبدالله بن الحسن كلامٌ حتّى وقعت الضوضاء بينهم واجتمع النّاس فافترقا عشيّتهما بذلك وغدوت في حاجة ، فاذا أنا بأبي عبدالله عليه السلام على باب عبدالله بن الحسن و هويقول : ياجارية قولي لأبي محمّد [يخرج] قال: فخرج فقال : ياأباعبدالله مابكّر بك ؟ فقال: إنّي تلوت آية من كتاب الله عزّ وجلّ البارحة فأقلقتني ، قال : وماهي ؟ قال : قول الله جلّ وعزّ ذكره : «الذين يصلون ما أمرالله به أن يوصل و يخشون ربّهم و يخافون سوء الحساب» فقال:

صله رحم كنند، فرمود دراين صورت مالشان فزون گردد و خودشان‌هم بيفزايند وهميشه چنين باشند تا باهم قطع رحم كنند واز هم ببرند دراين صورت بركت از آنها برداشته شود.

٢١- رسولخدا (ص) فرمود به راستى مردمى نابكارند و خوب نيستند و صله رحم كنند پس مالشان بركت كند و عمرشان درازشود پس چه‌طور باشد اگر كه خوشكردار و نيكوكار باشند؟

٢٢- اميرالمؤمنين (ع) فرمود: صله رحم كنيد گرچه باسلامى باشد، خداى تبارك و تعالى ميفرمايد (٢- النساء) بپرهيزيد نسبت بخدائيكه از او بازخواست شويدونسبت بارحام؛ زيرا خداوند به شما ديده بانست .

٢٣- ازصفوان جمال گويد ميان امام صادق(ع) و عبدالله بن الحسن گفتگوئى در گرفت تابجنجالى كشيد ومردم گرد آنها جمع‌شدند و شب هنگام بدين‌وضع از هم جدا شدند و من بامدادان پى كارى بيرون‌شدم و بناگاه ديدم امام صادق(ع) بر درخانه عبدالله بن الحسن است وميفرمايد: اى كنيزك بابى محمد (كنيه عبدالله است) بگو بيرون آيد، گويد : بيرون آمد و گفت يا اباعبدالله براى چه در اين بامداد بيرون آمدى؟ درپاسخ فرمود: من ديشب آيه‌اى از قرآن خداعزوجل را خواندم ومراپريشان كرد، گفت آن آيه چه‌بود؟ فرمود قول خدا عزوجل (٢١- الرعد) آنكسانيكه پيوست كنند آنچه را خدا فرمان‌داده كه پيوست شود و از پروردگار خود بترسند و از بدحسابى بيم‌دارند- در پاسخ

صدقت لكأنّي لم أقرأهذه الآية من كتاب الله جلّ وعزّ قطّ فاعتنقا وبكيا .

۲٤ـ وعنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن عبدالله بن سنان قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام :إنّ لي ابن عمّ أصله فيقطعني وأصله فيقطعني حتّى لقد هممت لقطيعته إيّاي أن أقطعه أتأذن لي قطعه ؟ قال : إنّك إذا وصلته وقطعك وصلكما الله عزّ وجلّ جميعاً وإن قطعته وقطعك قطعكما الله .

۲۵ ـ عنهُ ، عن عليّ بن الحكم ؛ عن داود بن فرقد قال : قال لي أبوعبدالله عليه السلام :إنّي أُحبّ أن يعلم الله أنّي قد أذللتُ رقبتي في رحمي وإنّي لأُبادر أهل بيتي أصلهم قبل أن يستغنوا عنّي .

۲٦ ـ عنه ؛ عن الوشّاء ؛ عن محمّد بن فضيل الصيرفي ؛ عن الرّضا عليه السلام قال : إنّ رحم آل محمّد

گفت راست فرمودی : گویا من این آیه از قرآن را هرگز نخوانده‌ام پس همدیگر را در آغوش کشیدند و گریستند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ طبرسی گفته مقصود از آن ایمانست بهمه رسل و کتب الهیه چنانچه در قول خدا است لانفرق بین احد من رسله ـ میان احدی احدی ازرسولان اوجدائی نیندزایم و گفته‌اند مقصود پیوند با محمد (ص) است و پشتیبانی از او وجهاد بهمراه او و گفته‌اند صله رحم است ازابن عباس نقل شده واز امام صادق(ع) هم روایت شده و گفته‌اند مقصود پیوست با مؤمنان است که آنهارا دوست دارند و یاری کنند.

سپس ظاهر اینستکه منظور امام صادق تنبیه عبدالله و یادآوری او بآیه بوده است تابر گردد و توبه کند وگرنه آنچه امام با او کرده قطع رحم نبوده بلکه مهرورزی و خیر خواهی او بوده تا ازفسق بلکه کفر بر گردد زیرا او ازآنحضرت خواستار بیعت بود برای فرزند شوم خود چنانچه شرح آن گذشت یا چیزدیگری میخواسته مانند آن وهرچه بوده چون بمخالفت وستیزه با امام کشیده در حدشرك بخدا بوده ونیز مانند او (ع) کاری نمیکرد که نیاز بیادآوری آیه قرآن باشد و ذکر این برای مصلحت بوده تاعبدالله یادآور شود عقوبت خدارا ومخالفت باامام خود راترك کند ومقصود از پریشانی همان پریشانی برای عبدالله بوده است که از حق بیرون رفته نه برای خودش ولی حدیث دلالت دارد برحسن رعایت رحم واگرچه باین حد ازفسق باشد و گمراه باشد.

۲٤ـ از عبدالله بن سنان گوید: بامام صادق(ع) گفتم براستی برای من عموزاده‌ایست که با او پیوندم واو ازمن ببرد بااو پیوندم و او ازمن ببرد تاقصد کردم در برابر قطع رحم اوقطع رحم کنم واز او پیوند خودرا ببرم آیا بمن اجازه بریدن از اورا میدهی؟ فرمود: به راستیکه هر گاه توبا او پیوندی واو از تو ببرد خداعزوجل بشما هردو پیوندد و اگر تو ازاو ببری واو هم ازتو ببرد خداهم از هر دوی شما ببرد.

۲۵ـ ازداود بن فرقد گوید امام صادق (ع) فرمود بمن که در حقیقت من دوست دارم خودرادرباره رعایت خویشم رام کنم و پیش دستی کنم نسبت بخاندانم و با آنها صله رحم کنم پیش از آنکه از من بی نیاز شوند.

۲٦ـ ازامام رضا (ع) که فرمود: بهراستی رحم آل محمد که امامند (ع) بعرش آویخته ومیگوید

ـ الأئمّة عليهم السلام ـ لمعلّقة بالعرش تقول : اللهمّ صلْ من وصلني واقطع من قطعني. ثمّ هي جارية بعدها في أرحام المؤمنين ؛ ثمّ تلاهذه الآية : «واتّقوا الله الذي تساءلون به والأرحام» .

۲۷ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ؛ عن ابن فضّال ؛ عن ابن بكير ، عن عمر بن يزيد قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «الذين يصلون ما أمر الله به أن يوصل » فقال : قرابتك .

۲۸ ـ عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن ابن أبي عمير ؛ عن حمّاد بن عثمان وهشام بن الحكم ودرست بن أبي منصور ؛ عن عمر بن يزيد قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : «الذين يصلون ما أمر الله به أن يوصل» ؟ قال: نزلت في رحم آل محمّد عليه وآله السّلام وقد تكون في قرابتك . ثمّ قال : فلا تكوننّ ممّن يقول للشيء : إنّه في شيء واحد .

بارخدایا پیوست باش باهر که بمن پیوندد وبیر از هر که ازمن میبرد سپس این وضعیت بعداز آن در رحم وخویشی باموٴمنان هم جاری است سپس این آیه را خواند (۲ـ النساء) وبپرهیزید نسبت بخدائیکه ازاوبازخواست شوید ونسبت بارحام .

شرحـ پایه رحم وخویشاوندی در اجتماع بشریك ریشه داشتن درسلسلهٔ نژاد است وآن ریشه صلب پدری است یاشکم مادری، این هم ریشه بودن درنژاد که بوسیله زایش و پیدایش است پایه خویشاوندی است وچون ائمه آل محمد با پیغمبر اسلام از نظر مقام ولایت و ارتباط باخدا یك ریشه دارند رحم روحانی او محسوبند از این جهت در این حدیث رحم آل محمد را بخصوص ائمه (ع) تفسیر کرده است وچون عموم موٴمنان در ایمان وپیروی ازحقائق قرآن باائمه هم ریشه اند و ازاین معنی تعبیر شده است که ازگل آنها سرشته شدند ودل باآنها دارند رحم روحانی درجه دوم محسوب شدند، و گرچه آیه نامبرده از نظر ظاهر دلالت بر لزوم رعایت رحم ظاهری و عمومی را دارد ولی در این جا از نظر عمق و باطن به رحم معنوی و روحانی تطبیق شده است که برپایه ولایت وایمان استوار است.

۲۷ـ از عمر بن یزید گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عزوجل (۲۱ـ الرعد) آنکسانیکه بپیوندند آنچه را که خدا دستور داده پیوسته شود ـ درپاسخ فرمود: خویشان تواند.

۲۸ـ ازعمر بن یزید گوید بامام صادق(ع) گفتم (۲۱ـ الرعد) آنکسانیکه بپیوندند آنچه خدا دستور داده که پیوست شود ـ فرمود درباره خویش آل محمد (ص) نازل شده ونسبت بخویشان توهم میباشد ، سپس فرمود مبادا تو از کسانی باشی که درباره هر چیزی گویند که نسبت بخصوص مورد است .

شرحـ از مجلسی ره ـ «فلاتکوننّ» یعنی چون آیه درمورد خاص نازل شد حکم آن را مخصوص همان موردمدان بلکه شامل نظائر آن موردهم میشود یا مقصود اینستکه چون ما برای آیه ای یك معنی ذکر کردیم وسپس یك معنی دیگری برای آن ذکر کردیم مبادا منکر آن شوی زیرا آیات قرآن ظاهر وباطن دارد ودر هرمقامی آنچه مناسب است بیان کنیم و همه آنها درست است و باین بیان باید جمعکرد میان اخبار بسیاریکه درتفسیر وتاویل آیات رسیده وباهم اختلاف دارند.

۲۹ ـ عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن أحمدبن أبي‌عبدالله ؛ عن محمّدبن عليّ ؛ عن أبي‌جميلة ، عن الوصّافي ؛ عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : قال رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم : من سرّه أن يمدّ الله في‌عمره وأن يبسط له في‌رزقه فليصل رحمه ؛ فانّ الرّحم‌لها لسانٌ يوم‌القيامة ذلق‌تقول : يارب صلْ من وصلني واقطع من قطعني ؛ فالرّجل ليرى بسبيل خير إذا أتته الرّحم التي قطعهافتهوي به إلى أسفل قعر في‌النّار .

۳۰ ـ عليٌّ بن محمّد ، عن صالح‌بن أبي‌حمّاد ، عن‌الحسن بن‌عليّ ، عن‌صفوان ، عن‌الجهم‌بن حميد قال : قلت‌لأبي‌عبدالله عليه السلام : تكون‌لي القرابة على‌غير أمري ، ألهم عليّ حقٌّ ؟ قال: نعم حقُّ الرَّحم لايقطعه شيء وإذا كانوا على‌أمرك كان لهم حقّان حقُّ الرَّحم وحقُّ الاسلام .

۳۱ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن‌أحمدبن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن‌إسحاق‌بن عمّار قال :سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ صلة‌الرَّحم والبرَّ ليهوّنان الحساب و يعصمان من‌الذّنوب ، فصلوا أرحامكم وبرّوا باخوانكم ولوبحسن‌السلام وردّ الجواب .

---

۲۹ ـ امام زین‌العابدین فرمود: که رسولخدا(ص) فرموده هر که دوست دارد خداعمرش‌رادراز کند و روزیش راوسعت دهد باید صله‌رحم کند، زیرا رحم را درروز قیامت زبان تیز و برائی است، می گوید: پروردگارا پیوست کن باکسی که‌مرا پیوسته وبیراز کسی که مرا بریده‌است، مردی درروش خوبی دیده شود وچون رحم آید راه اورا ببرد و اورا به‌پستترین قعر دوزخ‌افکند .

۳۰ ـ از جهم بن‌حمید گوید: بامام صادق (ع) گفتم : من خویشانی دارم که هم مذهبم‌نیستند آیا حقی برمن دارند؟ فرمود: آری حق رحم‌را چیزی نمیبرد و هر گاه با تو هم‌مذهب باشند دو حق دارند، حق‌خویشی وحق مسلمانی.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ اینحدیث دلالت دارد که کفر حق‌خویشی را ساقط نمیکند ومنافات با قول خداتعالی ندارد که (۲۲ ـ المجادله) نیابی مردمی‌را که ایمان بخدا وروز قیامت دارند دوستی کنند باکسانیکه باخدا و رسول بسختی مبارزه کنند گرچه پدران یاپسران یا برادران یاعشیره آنان باشند ـ زیرا آیه حمل بردوستی ازدل میشود و این منافات باحسن معاشرت ندارد یا مقصود از آن دوستی دردیانت است‌چنانچه طبرسی گفته یاحمل میشود بصورتیکه معارض باحق باشندوحسن‌معاشرت مایه پیروزی آنها بر حق گردد و دور نیست نفقه ارحام هم از صله رحم باشد و انفاق بر آنها در این صورت هم واجب باشد.

۳۱ ـ امام صادق (ع) میفرمود: براستی صله رحم و احسان حساب را آسان کنند و از گناهان نگه دارند ، با خویشان خود صله رحم کنید و ببرادران خود احسان کنید و لو بسلام کردن خوب وجواب دادن خوب‌باشد.

٣٢ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّدبن عيسى ، عن يونس ، عن عبدالصمدبن بشيرقال : قال أبوعبدالله عليه السلام : صلةالرحم تهونّ الحساب يوم القيامة وهي منسأة في العمر وتقي مصارع السوء و صدقةاللّيل تطفيء غضب الربّ .

٣٣-عليٌّ ،عن أبيه،عن ابن أبي عمير،عن حسين بن عثمان، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ صلةالرّحم تزكّي الأعمال وتنمي الأموال وتيسّر الحساب وتدفع البلوى وتزيد في الرّزق .

((باب البر بالوالدين))

١ - محمّدُ بن يحيى، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ؛وعليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي ولّاد الحنّاط قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : « وبالوالدين إحساناً» ماهذا الاحسان ؟ فقال : الاحسان أن تُحسن صحبتهما وأن لاتكلّفهما أن يسألاك شيئاً ممّا يحتاجان إليه وإن كانا مستغنيين أليس يقول الله عزّ وجلّ: «لن تنالوا البرّ حتّى تنفقوا ممّا تحبّون» قال : ثمّ قال أبوعبدالله عليه السلام وأمّا قول الله عزّ و جلّ : «إمّا يبلغنّ عندك الكبر أحدهما أو كلاهما فلاتقل لهما اُفّ ولاتنهرهما» قال:إن أضجراك فلا تقل لهما اُفّ ولاتنهرهما إن ضرباك ، قال: «وقل لهما قولاً كريماً» قال:إن ضرباك فقل لهما : غفرالله لكما . فذلك منك

٣٢- فرمود كه صلهٔرحم روزقيامت حساب را آسان كندو آن عمر رادراز كند وازمرك بدحفظ كند وصدقه دادن درشب خشم خدارا خاموش كند.

٣٣- فرمود(ع) براستى صله‌رحم كردارها راپاك نمايدو باموال بركت افزايد وحساب را آسان كند وبلا رابگرداند وددرروزى بيفزايد.

(باب)

احسان بپدر و مادر

١- ازابى ولادحناط (گندم فروش) گويد: ازامام صادق(ع) پرسيدم ازقول خداعزوجل (٢٣- الاسراء) وبوالدين احسان كنيد- اين احسان چيست؟ فرمود احسان اين استكه بخوشى باآنهايارباشى و آنهارا وانداريكه آنچه‌را نيازدارند ازتو بخواهند واگرچه توانگر باشند (يعنى حوائج آنها را نگفته فراهم كنى) مگر نيستكه خداعزوجل ميفرمايد (٩٢- آل عمران) باحسان كردن نرسيدتا آنكه ازآنچه دوست‌داريد انفاق كنيد- گويد سپس امام صادق (ع) فرمود واما قول خداعزوجل (٢٣ - الاسراء) «اگرچنانچه يكى ازآنها ياهر دو نزدتو به‌دوران پيرى رسيدند بآنها اف مگوو با آنها درشتى مكن» فرمود: يعنى اگر تورا بتنك آوردند بآنهامگواف واگر تورازدند باآنهادرشتى مكن فرمود«و به آنها بااحترام سخن بگو» فرمود: يعنى اگر تورا زدند بآنهابگو: خدا شمارا بيامرزاد اين است گفتار

قولٌ كريم ؛ قال: « واخفض لهما جناح الذُّلّ من الرحمة» قال: لاتملأ عينيك من النظر إليهما إلاّ برحمة ورقّة ولاترفع صوتك فوق أصواتهما ولايدك فوق أيديهما ولاتقدّم قدّامهما .

۲ ـ ابن محبوب ، عن خالد بن نافع البجليّ ، عن محمّد بن مروان قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنّ رجلاً أتى النبيّ صلى الله عليه وآله فقال : يارسول الله أوصني فقال : لاتشرك بالله شيئاً وإن حُرّقت بالنّار وعذّبت إلّا و قلبك مطمئنٌّ بالايمان ، ووالديك فأطعهما وبرّهما حيّين كانا أوميّتين وإن أمراك أن تخرج من أهلك ومالك فافعل فانّ ذلك من الايمان .

۳ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن سيف ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: يأتي يوم القيامة شيء مثل الكُبّة فيدفع في ظهر المؤمن فيُدخله الجنّة ، فيقال : هذا البرّ .

کریمانه ومحترمانه فرمود «ازروی مهربانی دربرابر آنها زبونی وفروتنی کن» فرمودیعنی چشم بآنها خیره مکن وجز بامهر ودلسوزی بآنها نگاه مینداز وآواز خودرا برآواز آنها میفراز؛ ودست بالای دست آنها مداروبرآنها پیشی مگیر.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ ظاهرخبراینستکه‌مقصود به‌«بر» ازاین‌آیه‌احسان بوالدین‌است وممکن است مقصودعمومی باشد وشامل آنهم گردد وبر هردو تقدیر استشهاد بدان یابرای اصل احسانست یا برای آنکه آیه‌احسان بیش‌از خواهش‌را هم‌شامل است وهم احسان‌بتوانگر را چون‌قید بفقرو سئوال طرف نشده پایان نقل از مجلسی ره .

من‌می گویم منظور اینستکه احسان‌نسبت بپدر ومادر برمبادرت بقضاءحوائج آنهاتطبیق‌میشود قبل‌از آنکه بخواهند زیرا بر پدر ومادر سخت استکه ازفرزند خودخواهشکنند و بدوالتماس کنندزیرا ابوخود متضمن ذل‌سئوال استکه بامقام پدری ومادری سازگار نیست.

۲ـ امام صادق(ع) میفرمود: مردی نزدپیغمبر (ص)آمد وگفت یا رسول‌الله بمن سفارشی فرما درپاسخ فرمود: چیزیرا باخدا شریك‌مگیر گرچه بآتش‌سوخته وشنکجه شوی جزآنکه دلت وابسته بایمان بخدای واحد باشد و پدر و مادر خود را فرمانبر باش و بآن‌ها احسان کن چه زنده باشند و چه مرده و اگر بتو فرمان دهند از خاندان و دارائی خود دست‌بکش دست‌بکش زیراین‌ازایمانست.

شرحـ ظاهر این‌حدیث وجوب‌اطاعت پدر ومادراست درآنچه معصیت‌نباشد گرچه مکروه‌باشد بویژه‌اگرترکش موجب‌خشم‌ودلتنگی آنهاشودودور نیست‌ولی تکلیف‌سختی‌است‌وبسامایهٔ‌حرج‌باشدمحقق اردبیلی گوید عقل‌ونقل دلالت دارند برحرمت نافرمانی وناسپاسی ، ووجوب اطاعت پدر ومادراز آیات واخبار فهمیده‌شود برخی علماءبدان تصریح کرده‌اند در مجمع‌البیان گفته **وبالوالدین احسانا** یعنی خداحکم کرده‌است باحسان نسبت‌بوالدین وبخصوص درحال پیری و اگرچه طاعت والدین در هر حال واجبست برای‌آنکه در حال پیری بیشتر مورد نیازاست فقهاء گفته‌اند در کتب خود که پدر ومادر میتوانند فرزند را ازغزوه و جهاد منع کنند مادامیکه بنص امام یابهجوم کفار برمسلمانان‌براوواجب معین نشده‌باشد.

۳ـ فرمود: روزقیامت چیزی چون کبه آید وپشت مؤمن راهل دهد تا اورا ببهشت در آورد و گفته شود که این احسانست.

٤ـ الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن منصور بن حازم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت: أيّ الأعمال أفضل؟ قال: الصلاة لوقتها و برّ الوالدين والجهاد في سبيل الله عزّ و جلّ.

٥ ـ علي بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبدالرحمن، عن درست ابن أبي منصور، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: سأل رجل رسول الله صلى الله عليه وآله ماحقّ الوالد على ولده؟ قال: لايسمّيه باسمه؛ ولايمشي بين يديه؛ ولايجلس قبله ولا يستسبّ له.

٦ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن عبدالله بن بحر، عن عبدالله ابن مسكان، عمّن رواه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال ـ وأنا عنده ـ لعبدالواحد الأنصاري في برّ الوالدين في قول الله عزّ وجلّ: «وبالوالدين إحساناً» ـ فظننّا أنّها الآية التي في بني إسرائيل «وقضى ربّك أن لاتعبدوا إلاّ إيّاه [وبالوالدين إحساناً]» فلمّا كان بعد سألته فقال: هي التي

شرحـ از مجلسی ره ـ «مثل الكبة» یعنی هل‌دادن وفشار، فیروزآبادی گفته کبه بمعنی دفعه‌ای است در نبرد حرکت ودر حمله وبورش در نبرد وبمعنی ازدحام وتصادم است.

٤ـ ازمنصوربن حازم گوید: بامام صادق(ع) گفتم کدام عمل افضل است؟ فرمود: نمازدروقتش واحسان بپدر ومادر وجهاد درراه خداعزوجل.

٥ ـ از امام کاظم (ع) که مردی از رسولخدا (ص) پرسید؛ حق پدر برفرزند چیست؟ فرمود: او رابنام نخواند وجلو اوراه نرود وپیش ازوی ننشیند ووسیله دشنام باورا فراهم نکند.

شرحـ از مجلسی «ره» ـ «ولایستسب له» ـ یعنی کاری نکند که مردم بپدر او دشنام دهند مثل اینکه خودشان یاپدرانشانرا دشنام دهد تاآنها بادشنام پدر جواب گویند و بسا مردم پدر کسیکه کارزشت کند دشنام دهند،

٦ـ راوی گوید من خدمت امام صادق(ع) بودم که بعبدالواحد انصاری در باره احسان بوالدین که درقول خداعزوجل (بالوالدین احسانا) هست بیاناتی میفرمود: ما پنداشتیم بیانات آنحضرت در تفسیر آیه‌ایستکه راجع بسفارش پدرومادر درسورهٔ بنی‌اسرائیل نازل شده استکه فرموده (آیه٢٣) حکم کرده پروردگارت که جز او را نپرستید (و بپدر و مادر احسان کنید)

شرح ـ امام (ع) بیانات اکیدی در باره احسان بپدر و مادر مستند بقرآن بیان داشته است و راوی پنداشته آیه ایکه مستند بیانات حضرت است همان آیه وارده در سوره بنی اسرائیل است که با تأکیدات بسیاری واردشده است بشرح زیر:

١ـ احسان بوالدین را دردرجه دوم خداپرستی قرارداده.

٢ـ آنرا موردحکم قطعی و بی‌قید وشرط قرارداده مانند یگانه پرستیکه هیچ حال استثنائی ندارد وهیچوقت ساقط نشود،

٣ ـ مخالفت حکم یگانه پرستیکه شرك است قابل آمرزش نیست و احسان به والدین قرین

في لقمان «ووصينا الانسان بوالديه (حسناً) وإن جاهداك على أن تشرك بي مالیس لك به علم فلا

آن شده است،

٤ـ سفارشهای مفصل و اکیدی که درباره پدر و مادر دنبال این حکم شده است بسیار قابل توجه است که :

الف ـ تادوران پیری ومرك آنها یادآوری شده است واین دلالت دارد که احسان بپدر ومادردر حکم پیوست دائمی است وهمیشه بقوت خود باقی است.

ب ـ هرچه احسان بپدر ومادر ادامه یابد وآنها بدوران پیری رسند وبمرك نزدیك شوند. این حکم احسان اکیدتر و شدیدتر است وباید توجه بیشتری ازآنها بشود نه اینکه بگذشت زمان تخفیف یابد وتصور شود که وظیفه احسان انجام شده است.

ج ـ احسان بپدر ومادر باید بعنوان یك وظیفه چاکری وخدمتگذاری مخلصانه انجام شود تاآنجا که ازگل نازك تر بروی آنها گفته نشود و فرزند چون بنده زرخریدی دربرابر مقام آنها کوچکی وکرنش وتواضع کند ـ

بنظر راوی دیگر درباره پدر و مادر از این اکیدتر و بلیغتر نمیتوان سفارش کرد و دستور داد ، ولی گویا راوی برای آزمایش هوش خود یا مزید اطمینان یا تردیدیکه برای او پیدا شده است درمقام برمیآید که از خود امام موضوع را بپرسد وخوب بفهمد که آیا آن همه سفارش وبیانات امام راجع باحسان پدر ومادر که مستند بقربان فرمودند درهمین آیه سوره بنی اسرائیلست ویا آنکه درآیه دیگری است اینستکه میگوید .

دنباله حدیث ـ ٦

چون بعداز این شد (و فرصتی رخ داد) من از آنحضرت (آیه مورد استناد را) پرسیدم : در پاسخ فرمود آن آیه که مورد استناد من بوده است ، آن آیه ایست که درسوره لقمان است (نه آیه سوره بنی اسرائیل) (۱٤و۱۵) **ماسفارش کردیم انسانرا درباره پدرومادرش (بنیکی)** (و تأکید بیشتریکه ازاین دوآیه استفاده میشود دراین جمله استکه) **واگر باتو بسختی مبارزه کردندکه شریك من سازی چیزی راکه ندانی ازآنها اطاعت مکن**

شرح ـ (دراین جا ازنظر ترکیب عبارت نحوی جمله ووصینا الانسان بوالدیه بدل التی است و جمله ان جاهداك الخ بدل بعداز بدل است) ومنظور اینستکه شاهکار این دوآیه ایکه در سوره لقمان در باره سفارش پدرومادر نازل شده است این دوجمله است وباید میان این دوآیه سوره لقمان بادوآیه درسورهٔ بنی اسرائیل مقایسه کرد که در کدام سفارش بیشتری نسبت بآنها شده است وامام میفرماید درآیات سوره لقمان سفارش بیشتری شده ومورد استفاده مزید سفارش وتأکید درباره احترام وحق پدرومادر این دوجمله است.

۱ـ «ووصینا الانسان بوالدیه» (حسناً) درقرائت مضبوطه درقرآن کلمه «حسنا» موجود نیست و اضافه آن درخبر یابحساب قرائت خاص ائمه است ودر مصحف آنان درج است یاباعتبار تفسیر این کلمه را امام بجمله افزوده تااین جمله باجمله وارده درسوره بنی اسرائیل برابرهم قرار گیرد ونکات تفاضل میان آنها روشن شود باین ترتیب :

وقضی ربك.. بالوالدین احسانا.

ووصینا الانسان بوالدیه (حسناً).

وجهات تأکید درآیه لقمان بیشتر ازآیه بنی اسرائیل است باین شرح ـ نقل ازمجلسی ره.

۱ـ کلمه وصینا ـ سفارش کردیم ـ که در آن تأکید و مبالغه است از جهت اینکه سفارش در امور مهم بکار میرود.

۲ـ کلمه‌وصیت وسفارش اشعار دارد که مورد سفارش مصلحت وتقرب بحق‌دارد زیرا اصل‌توصیه پیشنهاد مصلحت‌آمیز به‌دیگریست ودلالت دارد که در این امرصلاح حال‌است یاصلاح مال واقدام در آن لازم‌است واین خودبمقصود انجام احترام بوالدین دلالت بیشتری‌دارد و بمنزله اینستکه بردعوی دلیل وبرهانی اقامه شده‌است بااینکه خود این صیغه‌باب تفعیل دلالت برمبالغه وتکثیر دارد وخصوص که بمتکلم‌مع‌الغیر ادا شده وشاید اشاره‌باشد باینکه انبیاء ورسولان وفرشته‌ها وحمله وحی واوصیاء مبلغ احکام همه دراین توصیه وسفارش شرکت‌دارند وبعلاوه هرعقل مستقیمی‌هم درآن شریك است زیراحکم باحترام پدر ومادر حکم‌شرع صرف‌نیست بلکه وجدان وتعقل بشری‌هم بدان حکم‌میکندو این خودتأکید بسزائی است علاوه براینکه اگرتعبیربدان برای صرف تعظیم‌هم باشد خودش‌بنوعی دلالت برتأکید ومبالغه دارد .

۳ـ سفارشرا متوجه بنوع‌انسان نموده‌است و چون آیه بنی‌اسرائیل بعنوان خطاب بجمع ادا نکرده‌است واین خوددلالت صریح بعموم‌حکم برای هرفردی دارد واما خطاب متوجه جمع حاضری است وخطابات قرآن‌هم چنین‌است و مخصوص موجودین در وقت خطاب وشرکت دیگران باآن ها در حکم مستفاد از آن از دلیل خارج استفاده شده است نه ازخود آیه و محققین از علمای اصول‌بر این عقیده رفته‌اند.

٤ـ تعبیر به «الناس» نکرده است برای‌افاده تعلق حکم‌بهرفردی ازافراد انسان بطوروضوح.

٥ـ عدم‌ذکر لفظ احسانیکه ازاسقاط آن‌دو نکته فهمیدن توان:

الف ـ اشعاربااینکه احسان دراین مقام متعین است ونباید جز آن گمان برد.

ب ـ برای افاده عموم نسبت بهرگونه احترام و اکرامیکه درذهن درآید و این خود مبالغه و تأکید فراوانی دارد.

٦ـ آوردن ضمیر درالدیه بخلاف آیه دیگر که بالوالدین و بی‌ضمیر است زیرادراین‌ارتباطیکه ازضمیر فهم‌شود طلب‌توجه ومهر ودلسوزیست ویادآوری نسبت‌خویشی ورحم نزدیك وانگیزش علاقه طبیعی‌است وخود اشاره بعلت حکم است وبیان اینکه اهتمام بدین‌امر مصلحت خودآنها است و مزید اختصاصی‌دارد که نیاز بسفارش وتوصیه وپند از دیگران‌نیست زیراکه آن ازمهمات اموردراجع بخود آنهااست وبرای سفارش کننده سودی‌ندارد ـ پایان نقل ازمجلسی.

من میگویم:

٦ـ فاصله نبودن میان کلمه «وصینا الانسان» که افاده حکم میکند و موضوع آن که والدین است ولی درآیه سوره بنی‌اسرائیل ان لاتعبدوا الاایاه فاصله‌است وحکم والدین دنباله آن آمده و این‌خود ازدو جهت ضعیف‌است.

الف ـ ازجهت اینکه حکم تبعی‌فرمانست نه‌حکم اصلی واولی‌آن.

ب ـ ازجهت اینکه عطف صریح درالحاق معطوف بسابق خودنیست وزمینه تقدیر حکم مقدر دیگر درمیان است.

تطعهما» فقال : إنّ ذلك أعظم [من] أن يأمر بصلتهما وحقّهما على كلّ حال «و إن جاهداك على أن تشرك بي ما ليس لك به علم» ؟ فقال : لا بل يأمر بصلتهما، وإن جاهداه على الشرك ما زاد حقّهما إلّا عظماً .

۷ ـ عنه ، عن محمّد بن عليّ ، عن الحكم بن مسكين ، عن محمّد بن مروان قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : ما يمنع الرّجل منكم أن يبرّ والديه حيّين وميّتين ؛ يصلّي عنهما ، و يتصدّق عنهما ، و يحجّ عنهما و يصوم عنهما ، فيكون الذي صنع لهما ، وله مثل ذلك فيزيده الله عزّ وجلّ ببرّه و صلته خيراً كثيراً .

۸ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن معمر بن خلّاد قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام : أدعو لوالديّ إذا كانا لا يعرفان الحقّ ؟ قال : ادع لهما وتصدّق عنهما ؛ و إن

با این بیانات ظاهر شد که جمله وارده در سوره لقمان بسی بلیغتر و متضمن تأکید بیشتری است نسبت بجمله مشابه خود که در سوره بنی‌اسرائیل است ولی امام بکلام خود ادامه میدهد و میفرماید:

دنباله حدیث ـ ٦

این جمله دوم سوره لقمان «اگر باتو مبارزه کنند که بمن شریك سازی آنچه راندانی از آنها فرمان مبر» براستیکه اعظم است ازصرف اینکه دستور بدهد بصله وپیوست باآنها ورعایت حق آنها درهر حال «برای جلب توجه بمضمون این جمله آنرا باز تکرار میکنند» وان جاهداك علی ان تشرك بی مالیس لك به علم ـ پس امام (ع) فرمود: نه، بلکه دراین جمله فرمان میدهد بصله و احترام وحفظ حق پدر ومادر واگر مبارزه کنند بااو برشرك ـ نیفزده بحق پدر ومادر جزعظمت بزرگی.

شرحـ زیرا این تعبیر دلالت دارد که احسان بآنها درحال کفرهم لازمست زیرا میفرماید در برابر مبارزه وجهاد آنها بطرفداری شرك، تنها دراین موضوع فرمان آنهارا اطاعت مکن بااینکه اگر جز پدرو مادرباشند باید باآنها جنگید ونبرد کرد ودر صورت امکان کشت وازمیان برداشت خصوص باتلاش و کوشش مشرك برای شرك که از کلمه جاهداك استفاده میشود که طرفدار سر سخت شرك و کافر لجباز وعنودیست.

۷ـ ازمحمدبن مروان که امام صادق(ع) فرمود: چه‌مانعی است هرمردی ازشماهارا که احسان کند بپدر ومادرش ، زنده باشند یامرده، از طرف آنها نماز بخواند واز طرف آنها صدقه بدهد و از طرف آنها حج کند و از طرف آنها روزه بدارد و آنچه کرده است از آن آنهاباشد و مانند آنها راهم بخود اوبدهند و خداعزوجل باحسان وصله اوخیر فراوانی افزاید.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «یصلی عنهما» بیان احسان پس‌از مرگست گویا گفته شود که پس‌ازمرك آنها چگونه بآنها احسان توان کرد، فرمود ازطرف آنها نماز قضا یانافله میخواندو همچنانست نسبت بحج وروزه وممکن است شامل استیجار ازمال خود میت یافرزند هم بشود وقضاء نماز و روزه بر اکبر اولاد واجبست وتفاصیل آن درمحل خودبیاید ودلالت دارد که ثواب این اعمال واعمال خیردیگر بمیت میرسد واین مذهب علمای ماست.

۸ـ ازمعمر بن خلاد گوید بامام رضا (ع) گفتم من برای پدر و مادرم دعا کنم هرگاه مذهب

كانا حيّين لا يعرفان الحقّ فدارهما ، فانّ رسول الله ﷺ قال: إنّ الله بعثني بالرّحمة لا بالعقوق .

٩ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : جاء رجلٌ إلى النبيّ ﷺ فقال : يا رسول الله من أبرّ ؟ قال : اُمّك ، قال : ثمّ من ؟ قال اُمّك ، قال : ثمّ من ؟ قال: اُمّك ، قال: ثمّ من ؟ قال: أباك .

١٠ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّد بن سالم ، عن أحمد بن النضر ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، قال : أتى رجلٌ رسول الله ﷺ فقال : يارسول الله إنّي راغب في الجهاد نشيط قال : فقال له النبيّ ﷺ: فجاهد في سبيل الله فانّك إن تُقتل تكن حيّاً عند الله تُرزق وإن تمت فقد وقع أجرك على الله و إن رجعت رجعت من الذّنوب كما وُلدْت ، قال : يارسول الله إنّ لي والدين كبيرين يزعمان أنّهما يأنسان بي ويكرهان خروجي، فقال رسول الله ﷺ

حق را نشناسند ؟ فرمود برای آنها دعا کن و از طرف آنها صدقه بده و اگر زنده‌اند و بمذهب حق نیستند با آنها سازش و مدارا کن،زیرا رسولخدا (ص) فرمود براستی خدا مرا برحمت ومهربانی فرستاده نه بناسپاسی وعقوق.

شرحـ ازمجلسی ره ـ این حدیث دلالت دارد برجواز دعا وصدقه برای والدین مخالف مذهب حق بعداز مردنشان ومدارا با آنها درزندگیشان،سخن درباره امردوم گذشت ولی درباره موضوع اول ممکن‌است موجب سبك شدن عذابشان باشد و روایت رسیده بجوازحج ازطرف پدر ناصبی و اکثر اصحاب بدان عملکرده‌اند وناصبی‌راحمل برمخالف مذهب کرده‌اند وممکن‌است خبررا حمل برمخالف ساده‌لوح ومستضعف نمود زیراناصبی دشمن اهل‌بیت بی‌شك کافر است و مخالف بافهم هم مخلد در دوزخ‌است ودر اخبار بسیاری اورا مشرك وکافر خوانده‌اند بلکه منافق وخدا درشان منافقان فرموده است براحدی ازآنها نماز مخوان وقتی مرد هرگز وبر سر قبرش مایست زیراآنها بخدا ورسولش کافر بودند و فاسق مردند مفسران گفته اند بر قبرش مایست یعنی مایست برای دعا کردن و در باره مشرکان هم فرموده نیست برای پیغمبر و آنها که گرویدند آمرزش جستن برای مشرکان گرچه خویش آنها باشند،،

۹ـ ازامام صادق (ع) که مردی نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول‌الله بکه احسان کنم؟ فرمود : بمادرت؟ گفت سپس بکه ؟ فرمود بمادرت گفت پس ازآن بکه ؟ فرمود : بمادرت گفت سپس به که ؟ فرمود : بپدرت ؟

۱۰ـ فرمود: مردی نزد رسولخدا (ص) آمد و گفت یارسول‌الله براستی من شوق بجهاددارم و ودر آن بانشاط ونیرومندم؟ گوید: پیغمبرفرمود: پس درراه خدا جهاد کن زیرا اگر کشته‌شوی پیش خدا زنده‌ای وروزی خوری واگر درراه جهاد بمیری اجرتو برعهده خداست و اگر بر گردی از گناهان پاك شدی چون روزیکه زائیده شدی عرضکرد یارسول‌الله براستی برای من پدرو مادر پیری هستند ومعتقدند که بمن انس دارند وبد دارند که من ازنزد آنها برای جهاد بیرون روم، رسولخدا

فقرّ مع والديك فوالذي نفسي بيده لأُنسهمابك يوماً وليلة خيرٌ من جهاد سنة .

١١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن عليّ بن الحكم ، عن معاوية بن وهب ، عن زكريّابن إبراهيم قال : كنت نصرانيّاً فأسلمت و حججت فدخلت على أبي عبدالله عليه السلام فقلت : إنّي كنت على النصرانيّة وإنّي أسلمت، فقال : وأيّ شيء رأيت في الاسلام ؟ قلت : قول الله عزّ وجلّ : «ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ولكن جعلناه نوراً نهدي به من نشاء» فقال : لقد هداك الله ، ثمّ قال : اللّهمّ اهده ـ ثلاثاً ـ سل عمّا شئت يابنيّ ،فقلت : إنّ أبي وأُمّي على النصرانيّة وأهل بيتي ؛ وأُمّي مكفوفة البصر فأكون معهم وآكل في آنيتهم ؟ فقال يأكلون لحم الخنزير ؟ فقلت : لاولا يمسّونه ، فقال : لابأس فانظر أُمّك فبرّها ، فاذا ماتت فلا تكلها إلى غيرك ، كن أنت الذي تقوم بشأنها ولاتخبرنّ أحداً أنّك أتيتني حتّى تأتيني بمنى إن شاء الله قال : فأتيته بمنى والنّاس حوله كأنّه معلّم صبيان ، هذا يسأله وهذا يسأله ، فلمّا قدمت الكوفة

(ص) فرمود پس باپدر ومادرت بمان كه سوگند بدانكه جان من دردست اواست هرآينه يك شبانه روز مأنوس بودن آنان باتو بهتر است ازجهاد يكسال.

شرح ـ اين درصورتيستكه جهاد برشخص واجب عينى نشده باشد وگرنه براطاعت ازپدرومادر واجب تر باشد وآن دردو صورت است.

١ ـ آنكه فرمان امام يا پيغمبر (ص) بطورخصوص ياعموم شامل حال او گردد.

٢ ـ آنكه وطن مسلمانان در معرض هجوم كفار قرار گيرد و برهمه افراددفاع واجب شود.

١١ ـ ازز كريا بن ابراهيم گويد: من نصرانى بودم ومسلمان شدم و بحج رفتم وخدمت امام صادق رسيدم وبآنحضرت گفتم براستى من بكيش ترسايان بودم واز روى حقيقت مسلمان شدم، فرمود در اسلام چه خوبى ديدى وچه دليلى رادر اسلام ديدى كه آنرا بر ترسائى بر گزيدى؟ گفتم قول خداعزوجل را (٥٢ ـ الشورى) نبودى كه تو بدانى چيست كتاب وايمان؟ ولى ما آنرا نورى ساختيم كه هر كه را خواهيم بدان رهبرى كنيم (يعنى خدا هدايت را بدل من انداخت ومرا هدايت ورهبرى وتوفيق مسلمانى داد چنانچه ازاين آيه استفاده ميشود) فرمود براستيكه خدا تورا هدايت كرده است، سپس فرمود تا سه بار خداوندا اورا هدايت فرما بپرس از هرچه خواهى اى پسر جانم گفتم پدر ومادرم و فاميلم همه ترسا هستند و مادرم نابينا است من با آنها باشم ودر ظرف آنها غذا بخورم ؟ فرمود آنها گوشت خوك ميخورند؟ گفتم نه بلكه دست بآن نميزنند، فرمود باكى ندارد بمادرت توجه كن وبه اواحسان نما وچون او بميرد اورا بديگرى مگذار وتو خودت بكارهاى اوقيام كن ووسائل اورا فراهم آوروبكس خبر نده كه نزد من آمدى تاآنكه در منى نزدمن بيائى انشاءالله گويد: درمنى نزد آنحضرت رفتم و مردم دور اوجمع شده بودند واو هم بمانند يك معلم كودكان باآنها رفتار ميكرد، اين يك پرسشى ميكرد وآن يك چيزى ميپرسيد وچون بكوفه بر گشتم بمادرم مهربانى ميكردم و بدست خودم باو خوراك

ألطفت لأمّي و كنت اُطعمها واُفلّي ثوبها ورأسها وأخدمها فقالت لي : يا بنيّ ما كنت تصنع بي هذا وأنت على ديني فما الذي أرى منك منذ هاجرت فد خلت في الحنيفيّة ؟ فقلت : رجلٌ من ولد نبيّنا أمرني بهذا ، فقالت :هذا الرّجل هو نبيٌّ ؟ فقلت : لاولكنّه ابن نبيّ ، فقالت :يابنيَّ إنّ هذا نبيٌّ إنّ هذه وصايا الأنبياء ، فقلت : ياأُمّه إنّه ليس يكون بعد نبيّنا نبيٌّ ولكنّه ابنه فقالت : يابنيّ دينك خير دين ، اعرضه عليّ فعرضته عليها فدخلت في الاسلام و علّمتها ، فصلّت الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة ، ثمّ عرض لها عارضٌ في اللّيل ، فقالت : يابنيّ أعد عليّ ما علّمتني فأعدته عليها،فأقرّت به وماتت، فلمّا أصبحت كان المسلمون الذين غسّلوها و كنت أنا الذي صلّيت عليها و نزلت في قبرها .

میدادم وجامه و سر اورا جستجو میکردم وجانوران اورا دور میکردم وباو خدمت می نمودم مادرم بمن گفت پسرجانم تو بامن چنین رفتار نمیکردی آنوقت که همکیش من بودی پس این چه خوشرفتاری استکه ازتو مینگرم از وقتی مهاجرت کردی ودردین حنیف اسلام درآمدی؟ گفتم یکی ازفرزندان پیغمبر بماچنین دستورداده گفت این مرد پیغمبر است؟ گفتم نه پیغمبرزاده است گفت پسرجانم او پیغمبر است اینها سفارشهای پیغمبر انست من گفتم ای مادر براستی مطلب اینست که پس از پیغمبر مسلمانان پیغمبری نیست ولی این پسر آن پیغمبر است گفت پسرجانم دین تو بهترین دین است آنرا بمن عرضه کن ، من آنرا به او عرضه کردم واو هم اسلام آورد ومن دستورهای اسلام را به او آموختم و او نماز ظهر و عصر ومغرب وعشاء راخواند سپس درشب برای اوعارضه‌ای رخداد وبمن گفت ای پسرم آنچه بر من آموختی برایم اعاده کن من برای او باز گفتم واو بدان اعتراف کرد ومرد و چون صبح شد همان مسلمانان بودند که اورا غسل دادند وهمان من بودم که براو نماز خواندم واورا در گورش نهادم

شرح- قوله **ماكنت تدري الخ** آیه چنین است **وهمچنین وحی کردیم بتو روحی ازامر خودمان را** گذشت که مقصود ازروح آنست که باانبیاء وائمه (ع) میباشد و گفته شده که مقصود همان قرآنست که به او وحی شده است و آنرا روح نامیده زیرادلها بدان زنده شوند و گفته‌اند مقصود جبرئیل است ومقصود اینست که ما فرستادیم اورا بتوبرای وحی «نبودی تو که بدانی چیست کتاب و ایمان» یعنی پیش از نزول وحی «ولی ماآنرا نوری مقرر کردیم » یعنی روح و کتاب وایمان همه نورند «هدایت کنیم بدان هر که رابخواهیم از بندگان خودمان» بوسیله توفیق پذیرش آن و تأمل وتفکر درآن وعاقبت آن «و براستیکه توهدایت میکنی براه راست» و گویا سائل دراین حدیث ضمیر «جعلناه» را به ایمان برگردانید واز آیه استفاده کرده که ایمان یك موهبت الهیه است و آن بهدایت خداوند است و گرچه انبیاء وحجج (ع) واسطه آنند وحاصل آنکه چون امام ازسبب مسلمان شدن او پرسید وفرمود: دراسلام چه حجت وبرهانی دیدی که آنرا برگزیدی؟ جواب داد که خدا هدایت را در دل من انداخت ومرا به اسلام رهنمائی کرد چنانچه مضمون آیه کریمه است و امام (ع) او را تصدیق کرد وفرمود هر آینه خدا تورا هدایت کرده است وبرای او سه بار دعای ببقای هدایت وپیشرفت اودر بصیرت دینی نمود.

واهل بیتی یعنی آنها هم‌بهمان کیش نصرانیت مانده‌اند.

قوله‌لابأس دلالت دارد که نصاری درذات خودپاك هستند ونجاست آنها برای اینست که با نجاسات مباشرت میکنند وممکن است حمل‌شود براینکه باآنها ازخوردن غذاهای جامد و خشك همخوراك باشند ومؤید آنست که امام ازاو نپرسید که خمرهم می‌نوشند یانه زیرا که پس‌از خشك‌شدن ظرف‌آن اثری از آن درظرف نمی‌ماند بخلاف گوشت خوك که چربی آن بجاماند.

فاذاماتت ظاهرش اینست که امر امام بتصدی غسل و کفن و دفن و تجهیز مادرش با اینکه نصرانی بوده‌است از نظر این بوده که امام می‌دانسته او مسلمان میشود هنگام مرك و این حدیث شامل یك معجزه‌ای‌است و اگرچه محتملست که والدین فرزند مسلمان مستثنی‌باشد از عدم جوازغسل ونماز بر کفار.

ولاتخبرن احدا گفته‌اند شاید سفارش حضرت که باکسی نگوید نزد او رفته است برای این بوده که مبادا پیشوایان ضلالت اورا از آنحضرت منصرف سازند و بگمراهی اندازند قبل از آنکه بصیرت کامل یابد من گویم ممکن‌است برای تقیه بوده و خصوص نظر به‌اینکه خبر شامل پیشگوئی واعجاز هم هست،

قوله کانه معلم صبیان این‌تشبیه ازجهاتی است :

۱ـ ازنظر کثرت اجتماع مردم متفرقه ازهرنژاد وملتی که درگردآنحضرت بودند و پرسشهای مختلفی که طرح میکردند .

۲ـ ازنظر لطف ومهربانی که حضرت نسبت بعموم آنهااظهار میکرده ومانند کودکان معصوم آنهارا نوازش می‌نموده.

۳ـ ازنظر اینکه همه‌آنها دربرابر دریای علم ودانش آنحضرت چون کودکانی بودنددربرابر معلم،همه گوش بودند وهرچه آنحضرت میفرمود پذیرابودند واعتراضی نداشتند واگرچه هرکدام‌در مقام خود ازفضلا ودانشمندان عصر خودبشمار میرفتند ـ پایان نقل‌از مجلسی‌ره.

من‌میگویم دلالت این حدیث برطهارت نصاری بسیار روشن وواضح است و تأویلاتی که ازآن کنند بسیار رکیك وسست‌است مثل تأویل باینکه مقصود حضرت معاشرت وهمخوراکی‌درماکولات خشك است .

ومثل اینکه گفته‌اند تجویز امام خوردن طعام‌را در ظرف‌آنها بهمراه‌آنها دلالت‌نداردبپاکی آنها وپاکی طعام‌آنها درصورتیکه‌با رطوبت‌دست‌بدان زده باشندودلالت ندارد برعدم سرایت نجاست تن آنها بخوراك زیراممکن است که درظرف آنها خوراك پاکی‌بخوردبدون مباشرت‌آنهاباماکول وی برطوبت واگرچه این‌معنی خلاف ظاهرروایت است.

ولی کلام دراینستکه ظاهراً طهارت اهل کتاب‌مخصوص بآنها باشد که تابعیت حکومت‌اسلامیرا پذیرفته وبشرائط جزیه متعهد وعمل کنند ودر این‌صورت دوشرط دارد:

۱ـ وجودیك حکومت مقتدراسلامی که طبق‌مقررات اسلام ازجمعه وجماعت وفقه وقانون‌اسلامی جامعه را رهبری کند.

۲ ـ تبعیت یهود و نصاری از این حکومت طبق مقررات اسلامی که تعهد تابعیت بدهند و جزیه ادا کنند.

١٢ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ؛ وعدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن إسماعيل بن مهران ، جميعاً عن سيف بن عميرة ، عن عبدالله بن مسكان ، عن عمّار بن حيّان قال : خبّرت أباعبدالله عليه السلام ببرّ إسماعيل ابني بي ، فقال : لقد كنت اُحبّه وقدازددت له حبّاً ، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أتته اُختٌ له من الرضاعة فلمّا نظر إليها سرّ بها وبسط ملحفته لها فأجلسها عليها ثمّ أقبل يحدّثها ويضحك في وجهها ، ثمّ قامت وذهبت وجاء أخوها فلم يصنع به ماصنع بها ، فقيل له : يارسول الله صنعت باُخته مالم تصنع به وهو رجلٌ ؟ ! فقال : لأنّها كانت أبرّ بوالديها منه .

١٣ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن سيف بن عميرة عن عبدالله بن مسكان ، عن إبراهيم بن شعيب قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام إنّ أبي قد كبر جدّاً وضعف فنحن نحمله إذا أراد الحاجة ، فقال : إن استطعت أن تلي ذلك منه فافعل ولقّمه بيدك فانّه جنّة لك غداً .

١٤ ـ عنه ، عن عليّ بن الحكم : عن سيف بن عميرة ، عن أبي الصّباح ، عن جابر قال : سمعت رجلاً يقول لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ لي أبوين مخالفين ؟ فقال برّهما كما تبرّ المسلمين ممّن يتولّانا .

---

١٢ ـ ازعماربن حيان گويد: بهامام صادق (ع) خبردادم ازاحسان و خوشرفتاری پسرم اسماعيل بامن، درپاسخ فرمود من اورا دوستداشتم ودوستيم نسبت بهاو فزون شد، براستيكه رسولخدا (ص) را خواهر همشيری بود و نزد آنحضرت آمد وچون اورا ديد بدوشاد شد ورو انداز خودرا برای او پهن كرد و اورا روی آن نشانيد، سپس باو روكرد وبا او گفتگو ميكرد وبروی او ميخنديد، سپس آن دخترك برخاست ورفت وبرادرش آمدوپيغمبر بااو چنان رفتار نكرد كه باآن دخترك رفتار كرد به اوعرض شد يارسول الله باخواهرش رفتاری ولطفی داشتی كه بااو نداشتی بااينكه اومرد است درپاسخ فرمود: كه آن دخترك نسبت بپدر ومادر خود بيشتر وبهتر ازآن برادر احسان واحترام ميكند.

١٣ ـ ازابراهيم بن شعيب گويد: بهامام صادق (ع) گفتم پدرم بی اندازه پيرو ناتوان شده وبرای قضای حاجت اورا بدوش ميبريم درپاسخ فرمود: اگر توانی خودت اين كار را بكن وبدست خودلقمه بدهانش گذار ، زيرا اين خدمت توبوی برای تو درفردا بهشت است (برای تو فرداسپر است خل) يعنی از دوزخ.

١٤ ـ از جابر كه گويد: شنيدم مردی بهامام صادق (ع) ميگفت: مرا پدر ومادريست مخالف مذهب من؟ درپاسخ فرمود: بآنها احسان كن چنانكه بمسلمانان احسان ميكنی.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ يعنی مؤمن حق ايمان دارد ووالدين حق ولادت دارند واز اين نظر باهم دراستحقاق احترام برابرند.

١٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ و محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، جميعاً ، عن ابن محبوب ، عن مالك بن عطيّة ، عن عنبسة بن مصعب ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ثلاث لم يجعل الله عزّ وجلّ لأحد فيهنّ رخصة : أداء الأمانة إلى البرّ والفاجر والوفاء بالعهد للبرّ والفاجر وبرّ الوالدين برّين كانا أو فاجرين .

١٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من السنّة والبرّ أن يكنّى الرّجل باسم أبيه .

١٥ـ ازامام باقر (ع) كه فرمود: سه چيزاست كه خداعزوجل در آنها براى احدى رخصت نداده است، ادای امانت بخوش كردار و بد كردار، وفای بعهد و پيمان براى خوش كردار و بد كرداروا حسان بپدر ومادر چه خوش كردار باشند وچه بد كردار.

شرحـ ازمجلسى ره ـ دلالت دارد بروجوب ردآنچه باوامانت سپرده است، چه امانت گزارخوب باشد چه نابكارباشد وفاجر شامل كافر هم ميشود واشعاردارد كه تقاص ازامانت روانيست واصحاب در جواز تقاص وبرداشت بدهكارى صاحب امانت ازمال امانت اواختلاف دارند وممكن است گفته شود بر داشت دربرابر دين لازم اوهم نوعى ازرد امانت است زيرا ذمه صاحبش برى ميشود وسخن دراين باره درجاى خود بيايد انشاءالله.

١٦ـ ازامام صادق (ع) كه فرمود، از سنت واحسان است كه مرد بنام پدرش كنيه گيرد (كنيه گذارد خل).

شرحـ ازمجلسى ره ـ «يكنى الرجل» من گويم چندوجه دارد:

١ـ مقصود اين باشد كه از سنت پيغمبر وروش نيك واحسان بوالدين است كه مردى پسرش را بنام پدرش كنيه گذارد چنانچه اگرنام پدرش محمداست كنيه پسرش را ابومحمد نهد يا اينكه مقصود از كنيه اعم ازنام گزارى است.

٢ـ مقصود اين باشد كه ازاحسان بپدراست كه پسر كنيه اى بنام اوبخود گيرد وبه او گويند ابن فلان زيرا اين مايه احترام پدراست بوسيله پسر وسبب شهرت نام پدراست ميان مردم وبسا مؤمنان نام اورا بشنوند وبرايش طلب خير كنند ودعا نمايند و دربرخى نسخ بجاى ابيه ابنه بنون است يعنى شخص خوب است بنام پسرش كنيه بر خود نهد تا بآن نامش را برند زيرا تصريح بنام خلاف احترامست و خصوص در حضور شخص و بنابر اين وجه اين حديث از باب بر بوالدين نيست بلكه از باب بر بمؤمن است.

٣ ـ مقصود اين باشد كه خوبست شخص بنام پدرش خوددا كنيه گزارد و از خود به ابن فلان تعبير كند چنانچه اميرالمؤمنين (ع) بسيار ازخود به ابن ابيطالب تعبيرميكرد چنانچه فرموده است بخدا كه ابن ابيطالب بمرك بيشترانس دارد ازطفل بپستان مادرخود .

١٧- الحسين بن محمد، عن معلّى بن محمد، وعليّ بن محمد، عن صالح بن أبي حمّاد، جميعاً عن الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة سالم بن مكرم، عن معلّى بن خنيس، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: جاء رجل و سأل النبيّ صلى الله عليه وآله عن برّ الوالدين فقال: ابرر أمّك ابرر أمّك ابرر أمّك، ابرر أباك ابرر أباك ابرر أباك وبدأ بالأمّ قبل الأب.

١٨ - الوشّاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: جاء رجل إلى النبيّ صلى الله عليه وآله فقال: إنّي قد ولدت بنتاً وربّيتها حتّى إذا بلغت فألبستها وحلّيتها ثمّ جئت بها إلى قليب فدفعتها في جوفه و كان آخر ما سمعت منها وهي تقول: يا أبتاه! فما كفّارة ذلك؟ قال ألك أمّ حيّة؟ قال: لا، قال: فلك خالة حيّة؟ قال: نعم، قال: فابررها فانّها بمنزلة الأمّ يكفّر عنك ما صنعت، قال أبو خديجة: فقلت لأبي عبدالله عليه السلام: متى كان هذا؟ فقال: كان في الجاهليّة و كانوا يقتلون البنات مخافة أن يسبين فيلدن في قوم آخرين.

١٩ - محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن حنان بن سدير عن أبيه قال: قلت لابي جعفر عليه السلام: هل يجزي الولد والده؟ فقال: ليس له جزاء إلّا في خصلتين يكون الوالد مملوكاً فيشتريه ابنه فيعتقه أو يكون عليه دين فيقضيه عنه.

١٧- ازامام صادق (ع) که مردی آمد خدمت پیغمبر (ص) و پرسید از احسان بپدر و مادر آنحضرت فرمود: احسان کن بمادرت، احسان کن بمادرت. احسان کن بمادرت، احسان کن بپدرت، احسان کن بپدرت، احسان کن بپدرت وبمادر آغاز کرد پیش از پدر.

١٨- فرمود، مردی خدمت پیغمبر(ص) آمد و گفت من دختری آوردم و اورا پروریدم تابالغ شد وچون بحدبلوغ رسید جامه دربر او کردم و اورا زیور بستم وبرسر چاهی آوردم و اورا درمیان آن چاه پرت کردم و آخر سخنیکه ازاو شنیدم این بود که ای پدرجان، آیا کفاره این بد کرداری چیست؟ فرمود آیا تو را مادر زنده است؟ گفت نه، فرمود: خاله زنده داری عرضکرد، آری، فرمود به او احسان و نیکی کن زیرا آن خاله بجای مادر است و این خدمت بخاله کفاره و جبران این کاری شود که کرده‌ای.

ابوخدیجه (راوی حدیث) گوید به امام صادق (ع) گفتم اینحادثه درچه دورانی بوده است؟ فرمود دردوران جاهلیت بوده که عادت داشتند دخترها را میکشتند از ترس اینکه اسیر شوند و در میان تیره دیگری فرزند آورند.

شرح - از مجلسی ره - این حدیث دلالت دارد که مادر وخویشان مادری دربر واحسان بپدرو خویشان پدری برتری دارند وخاله از همه برتراست و در آن شرح زنده بگور کردن دختران بیان شده

١٩- از حنان بن سدیر ازپدرش گوید: به امام باقر (ع) گفتم آیا فرزند مزدی و پاداشی بپدرش میدهد؟ فرمود: جزائی برای پدر بعهده ندارد مگر در دو مورد یکی اینکه پدر مملوك باشد و پسر او را بخرد که باید آزادش کند و دیگر اینکه بر پدر دامی باشد باید فرزند آنرا بپردازد از طرف او.

۲۰ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس بن عبدالرّحمن ، عن عمرو بن شمر عن جابر قال : أتى رجلٌ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : إنّي رجلٌ شابٌّ نشيط وأُحبُّ الجهاد ولي والدة تكره ذلك ؟ فقال له النبيُّ صلى الله عليه وآله وسلم : ارجع فكن مع والدتك فوالذي بعثني بالحقّ [نبيّاً] لأُنسها بك ليلة خيرٌ من جهادك في سبيل الله سنة .

۲۱ ـ الحسينُ بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ ، عن عبدالله بن سنان ، عن محمّد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ العبد ليكون بارّاً بوالديه في حياتهما ثمّ يموتان فلا يقضي عنهما ديونهما ولا يستغفر لهما فيكتبه الله عاقّاً ، و إنّه ليكون عاقّاً لهما في حياتهما غير بارّ بهما فاذا ماتا قضى دينهما واستغفر لهما فيكتبه الله عزّ وجلّ بارّاً .

شرح ـ در مورد آزاد شدن پدری که مملوك فرزند شده سخنی نیست و بمحض تعلق ملك فرزند بر پدر، پدر خود بخود آزاد میشود و باید از او رفع ید کند ولی در مورد ادای دین پدر دو صورت دارد.

۱ـ اینکه مالی از پدر بدست پسر برسد بمناسبت فوت پدر دراین صورت بایداول دین پدررا ادا کند ومازاد اورا بعنوان ارث تصرف کند.

۲ـ اینکه پدر ازخود مالی نداردو بدهکاری دارد وپسر مالی دارد آیا براو واجبست پرداخت دین پدر چه زنده باشدیامرده ظاهر این روایت وجوب قضای دین اواست ولی این معنی ازروایت استفاده نمیشود که دین پدر بعهده پسر آید.

۲۰ـ ازجابر گوید؛ مردی نزد رسولخدا (ص) آمد وگفت من جوانی بانشاطم و دوست دارم جهاد کنم ولی مادری دارم که آنرا بددارد ودلخواه او نیست؟ پیغمبر باوفرمود بر گرد وبا مادرخود باش، سوگند بدانکه مرا بدرستی مبعوث بنبوت کرده است یك شب بامادر خود مأنوس باشی بهتر است ازیکسال جهاد تو درراه خدا.

۲۱ـ از محمدبن مسلم ازامام باقر (ع) فرمود: براستی بنده‌ای نسبت بپدر ومادرش تا زنده‌اند خوشرفتار وحق شناس است سپس بمیرند و او بدهکاری آنها را نپردازد و برای آنها آمرزش نخواهد و خدا اورا عاق وحق ناشناس بنویسد وبراستی هم آن بنده باشد که درزمان زنده بودن پدر ومادر خود نسبت بآنها حقشناس و خوشرفتار نیست وچون بمیرند بدهی آنها را بپردازد و برای آنها آمرزش خواهد وخدا عزوجل او را خوشرفتار و حقشناس بپدر و مادر خود نویسد .

شرح ـ دراین حدیث نپرداختن دیون پدر ومادر بلکه ترك استغفار برای آنها را درشمار عقوق وحق نشناسی والدین شمرده است وعقوق از گناهانست و بلکه از گناهان کبیره است واین خود دلالت دارد که پرداختن دیون پدر ومادر وفراهم کردن وسیله استغفار و آمرزش آنها برفرزند واجبست و باید درآن کوشش کند.

((باب))

۞(الاهتمام بامور المسلمين والنصيحة لهم ونفعهم)۞

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من أصبح لا يهتمّ بأُمور المسلمين فليس بمسلم .

٢ ـ وبهذا الاسناد قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أنسك الناس نسكاً أنصحهم جيباً و أسلمهم قلباً لجميع المسلمين .

٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن عليّ بن محمّد القاساني ، عن القاسم بن محمّد ، عن سليمان بن داود المنقري ، عن سفيان بن عيينة قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : عليك بالنصح لله في خلقه ، فلن تلقاه بعمل أفضل منه .

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن محبوب ، عن محمّد بن القاسم الهاشمي عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من لم يهتمّ بأُمور المسلمين فليس بمسلم .

(باب)

اهتمام باموور مسلمانان و نصيحت وخيرخواهى وسودمندى براى آنان

١ـ از امام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود : هر كه صبح كند و اهتمامى بكار مسلمانان ندارد پس مسلمان نيست.

شرحـ ازمجلسى (ره) ـ **بامور المسلمين**ـ يعنى تصميم ندارد كه بدان قيام كند باوجود توانائى. **قوله فليس بمسلم** يعنى اسلام كامل ندارد و شايسته اين نام نيست واگر مقصود عدم اهتمام بكليه امور مسلمانان باشد دور نيست كه بطور حقيقت نامسلمان باشد زيرا ازجمله امور مسلمانان يارى امام ونصرت وپيروى ازامامست واعلاى دين وعدم اعانت كفار برمسلمين و برهر تقدير مقصود از امور اعم ازامور دنيويه واخرويه است .

٢ـ فرمود (ص) خدا پرستترين مردم آنكس استكه خير خواه تر و دل پاك تر باشد براى همه مسلمانان.

شرحـ از مجلسى ره ـ معنى نصيحت خداصحت اعتقاد بيگانگى او است واخلاص دربندگى او و نصيحت قرآن تصديق بآن وعملكردن بهرچه درآنست و نصيحت رسول تصديق بنبوت ورسالت وانقياد نسبت بآنچه فرمان دهد وغدقن كند ونصيحت نسبت به ائمه اينستكه آنهارا اطاعت بحق كندو نصيحت عامه مسلمانان ارشاد آنهااست بمصلحتشان.

٣ـ ازسفيان بن عينيه گويد: شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: برتو باد كه براى خدا نسبت بخلق او خير خواه باشى و اندرز گوى كه هر گز اورا بكارى بهتر از آن برخورد نكنى.

٤ـ فرمود: هر كه اهتمام باموور مسلمانان ندارد مسلمان نيست.

۵ ـ عنه ، عن سلمة بن الخطّاب ، عن سليمان بن سماعة ؛ عن عمّه عاصم الكوزي، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم قال : من أصبح لا يهتمّ بأُمور المسلمين فليس منهم ومن سمع رجلاً ينادي يا للمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم .

٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الخلق عيال الله فأحبّ الخلق إلى الله من نفع عيال الله وأدخل على أهل بيت سروراً .

٧ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عليّ بن الحكم، عن سيف بن عميرة قال : حدّثني من سمع أبا عبدالله عليه السلام يقول : سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أحبّ الناس إلى الله ؟ قال: أنفع الناس للناس .

٨ ـ عنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن مثنّى بن الوليد الحنّاط ، عن فطر بن خليفة ، عن عمر بن عليّ بن الحسين ، عن أبيه صلوات الله عليهما قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من ردّ عن قوم من المسلمين عادية [ماء] أو ناراً وجبت له الجنّة .

٩ ـ عنه ، عن ابن فضّال ، عن ثعلبة بن ميمون ، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ :«وقولوا للناس حسناً» قال : قولوا للناس حسناً ولا تقولوا إلّا خيراً حتّى تعلموا ما هو ؟ .

۵ـ از پیغمبر (ص) فرمود : هر که صبح کند و اهتمامی به امور مسلمانان ندارد از مسلمانان نیست و هر که بشنود مردی بمسلمانان استغاثه کند و از آنها فریادرسی خواهد و اورا پاسخ نگوید وبداد او نرسد، مسلمان نیست.

٦ـ رسولخدا (ص) فرمود: خلق خدا عیال خدایند و محبوبترین مردم نزد خدا کسی استکه بعیال خداسود دهد وبرای خاندانی سرور وشادی فراهم آورد .

شرح ـ از مجلسی ره قوله «من نفع عیال الله» یعنی بوسیله نعمتیکه بآنهارساند یادفع زیانی کند یاارشاد وهدایت یاتعلیم و برآوردن حاجت وجز آن ازمنافع دین ودنیا واشعار دارد که این کارخوب است و کفالت ازطرف خداوند است و ادخال شادی بر خانواده‌ای سود خاصی استکه بمرد و اهلبیت وعشائر او برسد یااشاره است که هر نفعی بمؤمنی رسد خاندانی شادشود.

۷ـ امام صادق (ع) میفرمود: پرسش شد از رسولخدا (ص) ازمحبوبترین مردم نزدخدا، فرمود سودمندترین مردم برای مردم.

۸ـ فرمود (ص) هر که از مسلمان ضرر هجوم (آبی) یاآتشی را بگرداند بهشت براوواجبست

۹ـ از معاویة بن عمار از امام صادق (ع) که در قول خدا عزوجل (۸۳ـ البقره) و بگوئید برای مردم گفتار خوش ـ فرمود، درباره مردم خوب بگوئید و نگوئید جزخوبی تا آنکه بدانید حقیقت مطلب چیست؟

۱۰- عنه ، عن ابن أبي نجران ، عن أبي جميلة المفضّل بن صالح ، عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال في قول الله عزّ وجلّ : « وقولوا للناس حسناً » قال : قولوا للناس أحسن ماتحبّون أن يقال فيكم .

۱۱- عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال في قول الله عزّ وجلّ : « وجعلني مباركاً أينما كنت » قال : نفّاعاً .

(باب اجلال الكبير)

۱ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من إجلال الله إجلال ذي الشيبة المسلم .

۲ - عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، رفعه قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : ليس منّا من لم يوقّر كبيرنا ويرحم صغيرنا .

۲ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالله بن أبان ، عن الوصّافي قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : عظّموا كبارَكم و صلوا أرحامكم ، و ليس تصلونهم بشيء أفضل من كفّ الأذى عنهم .

شرح- از مجلسی ره- « و قولوا للناس حسنا » طبرسی گفته درمعنی آن اختلاف است.

۱- گفتار زیبا و نیکو و خلق کریم که خدا آنرا پسندیده است ودوست دارد- از ابن عباس

۲- مقصود امر بمعروف و نهی از منکر است از سفیان، وربیع بن انس گفته مقصود گفتار خوش است.

۳- از امام باقر (ع) در معنی قول حسن که فرمود برای مردم بگوئید آنچه دوست دارید برای شما بگویند زیرا خدا بد دارد لعنت فرست و طعنه زن و دشنام گوی بر مؤمنین را که بی آبرو و پردو وهرزه و گدا و اصرار ورزاست ودوست دارد بردبار وپارسا وآبرومند را..

۱۰- از امام باقر(ع) در تفسیر قول خدا وقولوا للناس حسناً- فرمود، برای مردم بگوئید بهترین چیزیکه دوست دارید برای شما بگویند.

۱۱- ازامام صادق (ع) در تفسیر قول خداعزوجل (۲۱- مریم) ومرا مبارك ساخته هرجا باشم- فرمود: یعنی بسیار سودمند ساخته.

(باب)

اجلال سالمندان وپیره‌مردان

۱ - از امام صادق (ع) که رسولخدا (ص) فرمود از تجلیل خدا است احترام کردن بمسلمان سپید موی.

۲- فرمود (ع) که ازما نیست آنکه بزرك مارا احترام نکند و بخردسالان مامهر نورزد .

۳- فرمود (ع) سالمندان خودرا تعظیم و احترام کنید وصله ارحام خودرا بنمائید وشما آنهارا بچیزی مراعات نکنید که بهتر باشد ازجلو گرفتن ازآزار آنان.

(باب)

☆(اخوة المؤمنين بعضهم لبعض)☆

١ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن عثمان‌بن عيسى ، عن المفضّل ابن عمر قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : إنّما المؤمنون إخوة بنوأب وأُمّ وإذا ضرب على رجل منهم عرق سهر له الآخرون .

٢ ـ عنه ، عن أبيه ، عن فضالة بن أيّوب ، عن عمر بن أبان ، عن جابر الجعفي قال: تقبّضت بين يدي أبي جعفر عليه السلام فقلت : جعلت فداك ربّما حزنت من غير مصيبة تصيبني أوأمر ينزل بي حتّى يعرف ذلك أهلي في وجهي ، وصديقي ، فقال: نعم ياجابر إنّ الله عزّ وجلّ خلق المؤمنين من طينة الجنان وأجرى فيهم من ريح روحه ، فلذلك المؤمن أخوالمؤمن لأبيه وأُمّه ، فاذا

(باب)

برادر بودن مؤمنان با يكديگر

١ـ امام صادق(ع) فرمود: همانامؤمنان برادرند، فرزندان يك پدر ويك مادرند، چون ازمرديشان رگی زده‌شود ديگران برايش بيخواب شوند .

شرحـ ازمجلسی ره «بنواب وام» يعنی بايد خود را برادر پدری ومادری بدانند يامقصوداين است كه از راستی چنين هستند زيرا همه ازسرشت بهشتند كه مادر آنها است واز روح‌معنوی‌خدايند كه پدر آنها است يا آنكه پدرشان همان روح الهی‌است كه درسرشت مؤمن دميده شده‌و مادرشان آبی خوشگوار وخاكی پاك است چنانچه درباب طينة گذشت و مقصود ازاين پدر و مادر همان آدم‌و حوا نيست زيرا همه افراد بشر در آن شريكند و اختصاص بمؤمنان ندارد مگر آنكه گفته شود عقيده باطل اين پيوند را در ديگران بی‌اثر كرده و اين هم دور است و برای برادری مؤمنان وجه ديگری هم گذشت وآن اينست كه مقصود از پدر پدر روحانی باشد كه پيغمبر و امامان برحقند و و مؤمنانرا برهبری معنوی زنده كرده‌اند و مقصود ازمادر خديجه كبری است كه ام المؤمنين‌است وجز افراد مؤمن بواسطه ناسپاسی از اين پدر و مادر روحانی جدا شدند چنانچه زنان منافق پيغمبر (ص) از مادری مؤمنان بر كنار گرديدند و اميرالمؤمنين در روز جنك جمل عايشه را طلاق داد تا مردم بدانند.

ضرب العرق جنبش نيرومندآنست ومقصود دراين جا مبالغه درآزار كم‌است (يعنی تا آنجا بهم‌مربوطند كه بمحض‌ورزيدن رگی ازيكی ديگران بيخواب شوند.. ومقصود اينستكه بسياری شده مومنان بيخواب شدند ودليل روشنی‌هم ندارد واين بواسطه دردی‌است كه دچار يكی‌ازبرادران دينی آنها شده‌است ودرروح آنها تأثير كرده است.

٢ـ ازجابر جعفی گويد دربرابر امام‌باقر (ع) دل گرفته شدم وگفتم قربانت بسا بی‌مصيبتيكه بمن‌رسد يانا گواری كه برايم رخ‌دهد اندوهگين شوم تاآنجا كه خانواده ويارانم آنرا در رخساره من بفهمند؟ فرمود: ای جابر براستی خداعزوجل مؤمنانرا ازسرشت بهشت آفريده‌واز وزش روح‌خود

أصاب روحاً من تلك الأرواح في بلد من البلدان حزنٌ حزنت هذه لأنّها منها .

٣ـ محمّدُ بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال، عن عليّ بن عقبة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : المؤمن أخو المؤمن ، عينه ودليله، لايخونه ولايظلمه ولايغشّه ولايعده عدة فيخلفه .

٤ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، وعدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد جميعاً ، عن ابن محبوب ، عن عليّ بن رئاب ، عن أبي بصير قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : المؤمن أخو المؤمن كالجسد الواحد ، إن اشتكى شيئاً منه وجد ألم ذلك في سائر جسده ، وأرواحهما من روح واحدة ، وإنّ روح المؤمن لأشدُّ اتّصالاً بروح الله من اتّصال شعاع الشمس بها .

٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عبدالرحمن بن أبي نجران ، عن مثنّى الحنّاط ، عن الحارث بن المغيرة قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : المسلم أخو المسلم هو عينه ومرآته و دليله ، لايخونه ولايخدعه ولايظلمه ولايكذّبه ولا يغتابه .

٦ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حفص بن البختري قال : كنت عند أبي عبدالله عليه السلام ودخل عليه رجلٌ فقال لي : تحبّه ؟ فقلت : نعم فقال لي ولم لاتحبّه وهو أخوك وشريكك في دينك وعونك على عدوّك ورزقه على غيرك .

در آنان روان کرده ازاینرو مؤمن برادر پدر ومادری مؤمن است، چون یکی از این ارواح در یك شهری آزاری رسد این روح هم غمگین شود چونکه ازهمانست.

شرحـ از مجلسی ره ـ « لابیه وامه» ظاهراً سرشت بمادر تشبیه شده است وروح بپدر ومحتمل است که برعکس باشد..

٣ـ ازامام صادق(ع) که فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، چشم ورهنمای او است باو خیانت نکند وباو ستم نکند و اورا گول نزند وباو وعده خلافی نکند.

٤ـ میفرمود: مؤمن برادر مؤمن است، چون یك تنند، و اگر یکیرا دردی رسد در دیگر پاره های تن دریافت شود ، روحشان از یکروح است و براستی روح مؤمن بروح خدا پیوسته تر است از پیوستی پرتو آفتاب بدان .

شرحـ از مجلسی ره ـ یاغرض بیان شدت پیوست دوروح است بهم که گویا یکروحند یابیان اینستکه هردو روح ازیکروحند که روح امام است وآن از نور خدا است.

٥ـ فرمود (ع) مسلمان برادر مسلمانست، اوچشم وآئینهٔ وی است، خیانتش نکند وفریبش ندهد وستم باو نکند واورا دروغگو نشمارد وپشت سراو بداو نگوید.

٦ـ ازحفص بن بختری که گفت من خدمت امام صادق(ع) بودم ومردی نزد آنحضرت در آمد آنحضرت بمن فرمود: او را دوست داری؟ گفتم آری، بمن فرمود، چرا دوستش نداشته باشی او برادر وهم مذهب تواست و کمك تواست بردشمنت وروزیش برعهده دیگریست .

٧ـ أبوعليّ الأشعري، عن الحسين بن الحسن ، عن محمّد بن اُورمة، عن بعض أصحابه ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن فضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعته يقول :المؤمن أخوالمؤمن لأبيه واُمّه لأنّ الله عزّ وجلّ خلق المؤمنين من طينة الجنان وأجرى في صورهم من ريح الجنّة ، فلذلك هم إخوة لأبٍ واُمّ .

٨ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحجّال ،عن عليّ بن عقبة،عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ المؤمن أخوالمؤمن ، عينه ودليله ،لايخونه ولايظلمه ولايغشّه ولايعده عدة فيخلفه .

٩ـ أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن رجل،عن جميل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : المؤمنون خدمٌ بعضهم لبعض ، قلت : وكيف يكونون خدماً بعضهم لبعض ؟ قال : يفيد بعضهم بعضاً ... الحديث .

١٠ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ ومحمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، جميعاً، عن ابن أبي عمير ، عن إسماعيل البصري ، عن فضيل بن يسار قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : إنّ نفراً من المسلمين خرجوا إلى سفر لهم فضلّوا الطريق فأصابهم عطش شديد فتكفّنوا! ولزموا

شرحـ «مرآته» يعنى خوبيهاى اورا باو نشان ميدهد تا بدان بپايد و بديهايش را باو نشان ميدهد تااز آنها كناره گيرد چنانچه كار آينه است يا اينكه در عيبهاى او نگاه ميكند و آنهاراواو ميگذارد زيرا انسان از عيب خود غافل است از پيغمبر (ص) روايت شده كه مؤمن آينه مومن است.. برخى صوفيه گفته‌اند مقصود از مؤمن دوم در كلام پيغمبر (ص) خدا است يعنى مؤمن مظهر صفات كمال حق است چنانچه آينه مظهر صورت شخص است و اين برخلاف تفسيرى است كه دراين احاديث وارد است .

٧ـ ازامام باقر (ع) كه ميفرمود : مؤمن برادر پدر و مادرى مؤمن است زيرا خداوند عزوجل مؤمنانرا از سرشت بهشت آفريده و در پيكر هايشان از نسيم بهشت دميده از اينرو برادر پدر و مادرى يكديگرند .

٨ـ ازامام صادق(ع) كه‌فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، چشم اورهنماى اواست خيانتش نكند وستمش نكند، گولش نزند؛ بااو وعده خلافى نكند.

شرحـ ازمجلسى ره ـ اين حديث همان حديث٣ است بااختلاف يكى ازراويان خبر.

٩ـ ازجميل گويد شنيدم امام صادق(ع) ميفرمود مؤمنين خدمتگذار يكديگرند، گفتم چگونه خدمتكار يكديگرند؟فرمود براى هم سودمندند ... الحديث (يعنى تا آخرخبر واين اشاره است كه همه خبررا ذكر نكرده‌است و برخى كلمه الحديث را مفعول يفيد دانسته‌اند و گفته‌اند مقصود ازخدمت مؤمنان بهم اينستكه حديث بهم افاده ميكنند ـ ازمجلسى ره.

١٠ـ ازفضيل بن يسار گويد ازامام باقر (ع) شنيدم ميفرمود: كه چندتن از مسلمانان بسفرى

اُصول الشجر فجاءهم شيخٌ وعليه ثياب ض فقال: قوموا فلابأس عليكم فهذا الماء ، فقاموا وشربوا وارتووا ، فقالوا : من أنت يرحمك الله ؟ فقال: أنا من الجنّ الذين بايعوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، إنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول :المؤمن أخو المؤمن ، عينه ودليله ، فلم تكونوا تضيّعوا بحضرتي .

۱۱ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ ومحمّد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان ، جميعاً ، عن حمّاد بن عيسى ، عن ربعي ، عن فضيل بن يسار قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: المسلم أخو المسلم لايظلمه ولا يخذله [ولا يغتابه ولا يخونه ولا يحرمه] قال ربعيّ : فسألني رجلٌ من أصحابنا بالمدينة فقال: سمعت فضيل يقول ذلك ؟ قال فقلت له : نعم، فقال [فإنّي سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : المسلم أخو المسلم ، لايظلمه ولايغشّه ولايخذله ولايغتابه ولايخونه ولايحرمه .

(باب)

✡(فيما يوجب الحق لمن انتحل الايمان وينقضه)✡

۱ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة قال :سمعت أباعبدالله عليه السلام

بيرون شدند و راهرا گم كردند وبسختى تشنه شدند و كفن دربر كردند (كنار راه رفتند خل) و بريشه‌هاى درخت چسبيدند وشيخى سفيدپوش نزد آنها آمد و گفت برخيزيد؛ باكى برشما نيست، اين هم آب، برخاستند ونوشيدند و سيراب شدند، پس گفتند تو كيستى؟ خدايت رحمت كناد، گفت من از آن پريانم كه بارسولخدا بيعت كردند و براستى من از رسولخدا (ص) شنيدم ميفرمود: مؤمن برادر مومن است، چشم اورهنماى اواست، شمانبايد درحضور من از ميان برويد .

شرح- اين حديث دلالت دارد كه جن جسم لطيفى هستند وممكن است بصورت انسان درآيند وجز پيغمبران واوصياء آنها را ببينند و مشعر است كه روايت حديث از پريان رواست . ازمجلسى(ره).

۱۱ـ گويد شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: مسلمان برادر مسلمانست باوستم نكند و اورا واننهد [و غيبت او نكند وباو خيانت نورزد واز اودريغ ندارد] ربعى(كه راوى ازفضيل بن يساراست) گويد: مردى ازهم مذهبان ما درمدينه ازمن پرسيد تو خود شنيدى كه فضيل بن يسار اينرا ميگفت ؟ باو گفتم آرى ، او گفت من خودم شنيدم كه امام صادق (ع) ميفرمود : مسلمان برادر مسلمان است باوستم نكند واو را گول نزند واو را وا ننهد وغيبت اورا نكند وباو خيانت نورزدواز او دريغ ندارد.

شرح- مقصود اين مردى كه از ربعى پرسش كرده اينستكه اين حديث را اوهم از امام صادق (ع) شنيده است وبيش ازاين بوده است خصوص طبق نسخه‌اى كه از« ولايغتابه » ببعد درآن نيست و شايد او بافضيل دريك مجلس حديث رااز امام شنيده واز نقصان آن تعجب كرده است .

ولايحرمه يعنى اورا ازبخشش خودمحروم نسازد- ازمجلسى(ره).

(باب)

در حقيكه براى وابسته بايمان وناقض آن ثابت است

۱ـ از مسعدة بن صدقه گويد شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: از او سئوال شده بود از ايمان

يقول وسئل عن إيمان من يلزمنا حقّه و أُخوّته كيف هووبما يثبت و بمايبطل ؟ فقال : إنّ الايمان قديتّخذ على وجهين أمّا أحدهمافهوالذي يظهرلك من صاحبك فاذاظهرلك منه مثل الذي تقول به أنت، حقّت ولايته وأُخوّته إلّا أن يجيء منه نقض للّذي وصف من نفسه وأظهره لك ، فان جاء منه ماتستدلّ به على نقض الذي أظهرلك ، خرج عندك ممّا وصف لك وأظهر ، و كان لما أظهرلك ناقضاً إلّاأن يدّعي أنّه إنّما عمل ذلك تقيّة و مع ذلك يُنظر فيه فان كان ليس ممّايمكن أن تكون التقيّة في مثله لم يقبل منه ذلك ، لأنّ للتقيّة مواضع، من أزالها عن مواضعها لم تستقم له وتفسيرمايتّقى مثل [أن يكون] قوم سوء، ظاهرحكمهم وفعلهم على غيرحكم الحقّ و فعله فكلّ شيء يعمل المؤمن بينهم لمكان التقيّة ممّا لايؤدّي إلى الفساد في الدّين فانّه جائز .

کسیکه حق او و برادری او برما لازم است که آن چگونه است و بچه دلیل ثابت شود و بچه دلیل باطل گردد؟ درپاسخ فرمود: براستی ایمان ازدو راه بدست آید:

اما راه اول اینستکه ازطرف رفیق تو بتو آشکار گردد واز او بفهمی آن عقیده و ایمانیرا که توخودداری که دوستی و برادری بااو برتو ثابت شود مگر آنکه اظهار و کرداری کند که بر خلاف آنی باشد که خود را بدان وصف کرده و بتو اظهار کرده و اگر ازاو وضعی بظهور آمد که برای تو دلیل باشد بر نقض آنچه بتو اظهار کرده از آنچه برای تو ازایمان خود وصف کرده و اظهار داشته بیرون رود و ناقض اظهار اولی خود باشد مگر اینکه مدعی شود که این عمل خلافرا ازروی تقیه انجام داده است و با این دعوی هم باید درحال او تأمل واندیشه کرد اگر از کسانی باشد که تقیه درباره او و امثال اوزمینه ندارد دعوی تقیه ازاو پذیرفته نشود، زیرا برای تقیه موارد مخصوصی است، هر که ازمحل خود آنرا زائل کند برای او درست نباشد وتفسیر آنچه درآن تقیه روابود مثل اینستکه مردم بدی برحکمرانی مسلط شدند وکارآنها برخلاف حق است وبرخلاف کردار بحق پس هرکاری شخص مؤمن در میان آنها از روی تقیه بجا آورد از آنچه که بفساد و تباهی دردین نکشاند براستیکه روابود

شرحـ از مجلسی (ره) راه دوم بدست آوردن ایمان را که از کلمه « اما » فهمیده شود بیان نکرده است زیرا از بیان این قسم قسم دیگر ظاهراست و آن فهم ایمانست ازطول مصاحبت ومعاشرت که موجب ظن قوی بلکه یقین بایمان گردد.

وبالجمله ازحدیث ظاهر شود که تقیه برای دفع ضرر جائز است نه برای جلب نفع برای اینکه سوء بمعنی ضرراست یعنی گرفتار قومی شده که او را ضررمند کنند وظاهر بمعنی غالب است یعنی حکومت بدست آنهااست و غلبه دارند وشرط جواز تقیه اینستکه موجب فساد دردین نشود ومانند کشتن پیغمبر یاامام یااز میان رفتن دین بطورکلی، چنانچه امام حسین(ع) تقیه نکرد چون میدانست که اگر تقیه کند و تسلیم حکم یزید شود، دین بکلی از میان میرود ونابود میشود پس تقیه تا آنجا است که سبب فساد وتباهی دین نگردد مانند تقیه درشستن پاها بجای مسح یا پاره‌ای ازاحکام نماز وغیره که

(باب)

☆(فی‌ان التواخی لم یقع علی‌الدین و انماهوالتعارف)☆

۱ـ محمّد بن یحیی ، عن‌أحمدبن محمّدبن‌عیسی،عن‌محمّدبن سنان، عن‌حمزة‌بن محمّدالطیّار ، عن‌أبیه عن أبي‌جعفر علیه السلام قال : لم تتواخواعلی هذا الأمرو إنّما تعارفتم علیه .

۲ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّد ، عن عثمان‌بن عیسی ، عن‌ابن مسکان و سماعة ، جمیعاً ، عن أبي‌عبدالله علیه السلام قال : لم‌تتواخواعلی هذاالأمر[و] إنّماتعارفتم علیه .

موجب از میان رفتن این حکم بطور کلی نشود و من ندیدم کسی این تفصیلرا صریحاً گفته باشد و بسا که تقیه درباره قتل‌نفس‌هم‌را دراین‌جمله وارد کرده‌اند ولی‌مورد تأمل است وممکن است مقصود ازاینکه تقیه موجب فساد در دین گردد این باشد که سرایت بعقائد قلبیه کند یا تقیه بی‌جا کند و بدانکه ظاهر این حدیث اینست که بموجب ثبوت تشیع برادری وادای حقوق واجب گردد و گفته‌اند که این موضوع هم بطور اطلاق مشکل است زیرا مایه عسر وحرج است مگر اینکه تشیع مخصوص بمؤمن کامل باشد که شروط آن در اخبار صفات مؤمن وارد است من می‌گویم ممکن است ارتکاب گناهان کبیره نقض ایمان محسوب شود که در این خبر مورد نقض را استثناء کرده است و شاید مطلق معصیت‌چنین باشد .

(باب)

دراینکه برادری برپایه دین واقع نشده و همانا روی تعارف است

۱ـ از حمزة‌بن محمدطیار از پدرش از امام باقر (ع) که فرمود: شما بحقیقت‌برادری‌نکردید باهم دراین امرتشیع وهمانا برپایه آن همدیگر راشناختید وتعارف کردید.

۲ـ ازابن مسکان وسماعه هردو ازامام صادق (ع) که فرمود شمابحقیقت برادری نکردیدباهم دراین امرتشیع وهمانا برپایه آن یکدیگر راشناختید وتعارف کردید.

شرحـ از مجلسی ره دراین خبر چندوجه است:

۱ـ آنچه پدرم بیان کرده که مقصود اینست که برادری شما ازتشیع و دراین جهان نیست‌بلکه ازعالم ارواح است وپیش ازانتقال باجساد ودر این جهان بواسطه دین شما یکدیگر را شناخته‌اید و این کشف ازاخوت درعلیین کرده‌است..

۲ـ گفته شده مقصود اینست که شما برپایه تشیع از روی حقیقت برادری نکردیـد زیرا اگر چنین بود همه‌جهات برادری و ادای حقوق‌میان‌شما برقرار بود بلکه شمابرپایه شیعه گری‌تنهاهمدیگر را شناخته و بهمدیگر تعارف کردید بی اینکه براستی با هم برادری کرده باشید بنابر این حدیث درمقام انکار وسرزنش است یامقصود مجرد اخبار ازیك واقعیتی است.

۳ـ مقصود اینستکه برادری شما منحصر نیست بپیدایش این مذهب و قبول آن بلکه در حال ولادت و قبل از آن و بعد از آن هم شما برادرید زیرا منشأ برادری شما بسبب اینستکه ازیکسرشت

(باب)

(حق المؤمن على أخيه وأداء حقه)

١ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن سيف بن عميرة عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: من حق المؤمن على أخيه المؤمن أن يشبع جوعته ويواري عورته ويفرج عنه كربته ويقضي دينه ، فإذا مات خلفه في أهله وولده .

٢ - عنه ، عن علي بن الحكم ، عن عبدالله بن بكير الهجري ، عن معلى بن خنيس ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : ماحق المسلم على المسلم ؟ قال: له سبع حقوق واجبات مامنهن حق إلا وهو عليه واجب ، إن ضيع منها شيئاً خرج من ولاية الله وطاعته ولم يكن لله فيه من نصيب قلت له : جعلت فداك وماهي ؟ قال : يامعلى إني عليك شفيق أخاف أن تضيع ولاتحفظ وتعلم ولاتعمل، قال: قلت له : لاقوة إلا بالله ، قال : أيسر حق منها أن تحب له ماتحب لنفسك وتكره

و يكروح آفريده شديد و اين هم بهمان وجه اول بر مى گرددبانزديك بآن است پايان نقل ازمجلسى ره

من گويم- انسب همان وجه دوم است ومضمون اين اخبار اعلام از اينست كه وابستگان بمذهب شيعه بعمق آن مذهب توجه نكرده‌اند و آنمقام از وحدت و يگانگى كه اساس برادرى و برابرى و مغز تعليمات مذهب شيعه‌است درك نكرده‌اند و بمقام همان ظاهر تحزب و تعارف يكديگردل خوش، كرده‌اند وظاهر عنوان باب هم همين است و معلوم ميشود مصنف ره هم از اين اخبار همين معنى را استفاده كرده‌است.

(باب)

حق مؤمن بر برادرش و ادای حق او

١- ازامام باقر(ع) فرمود: از حق مؤمن بر برادر مؤمنش اينستكه گرسنگى او را سير كند و عورتش را بپوشاند و گرفتارى اورا بر گشايد و وامش را بپردازد وچون مرد بجاى او سرپرست خاندان و فرزندانش باشد.

٢- ازمعلى بن خنيس گويد بامام صادق (ع) گفتم حق مسلمان بر مسلمان چيست؟ فرمود : براى اوهفت حق واجب‌است كه هر كدام درمقام خود واجب‌است براو اگريكى ازآنها راضايع و بى‌اجراء گذارد از ولايت و اطاعت خدا بيرونست وبراى خداوند هيچ بهره‌اى از بندگى دراو نيست ، باو گفتم قربانت آنها چيستند؟ فرمود : اى معلى ، براستى كه من برتو مهربانم، و ميترسم كه آنهارا ضايع كنى و نگهدارى نكنى و بدانى و بكار نبندى گويد باو گفتم لاحول ولاقوة الا بالله فرمود: آسان تر آنها اين حق است كه١-دوست‌دارى براى او آنچه رابراى خود دوست دارى و بدارى براى‌او آنچه را براى خود بدارى.

له ماتكره لنفسك؛ والحقّ الثاني أن تجتنب سخطه وتتّبع مرضاته وتطيع أمره ؛ والحقّ الثالث أن تعينه بنفسك ومالك ولسانك ويدك ورجلك ؛ والحقّ الرّابع أن تكون عينه ودليله ومرآته؛ والحقّ الخامس [أن] لاتشبع ويجوع ولا تروى ويظمأ ولاتلبس ويعرى ، والحقّ السادس أن يكون لك خادمٌ و ليس لأخيك خادمٌ فواجب أن تبعث خادمك فيغسّل ثيابه و يصنع طعامه ويمهّد فراشه، والحقّ السّابع أن تبرّ قسمه، وتجيب دعوته ، وتعود مريضه ، وتشهد جنازته ؛ وإذا علمت أنّ له حاجة تبادره إلى قضائها ولا تلجئه أن يسألكها ولكن تبادره مبادرة ، فإذا فعلت ذلك وصلت ولايتك بولايته وولايته بولايتك .

۲ـ ازخشم او کناره کنی و خشنودی اورا پیروی کنی وفرمان او را ببری،
۳ـ اورا کمك کنی باخودت ودارائیت وزبانت ودستت وپایت.
٤ـ چشم او ورهنمای او وآینه اوباشی.
٥ـ سیرنباشی واو گرسنه باشد، سیراب نباشی و اوتشنه بماند، نپوشی واولخت بگردد.
٦ـ اگر تورا خدمتکاری‌است وبرادرترا خدمتکاری نیست خدمتکار خودرا بفرستی تاجامه او را بشوید وخوراك اورا بسازد و بستر اورا پهن کند.
۷ـ بسوگند او وفاداری کنی، دعوت اورا بپذیری، بیمارشد بدیدارش روی ودر جنازه‌اوحاضر شوی و هرگاه بدانی او را حاجتی است بانجام آن برایش پیشدستی کنی و اورا وانداری تا ازتو خواهش آن کند ولی بشتاب و در انجام آن بکوش و هرگاه چنین کردی دوستی خود را بدوستی اوپیوستی و دوستی اورا بدوستی خداوند پیوستی (این است معنی روابط دوستانه متبادله).

شرحـ ازمجلسی ره ـ «ولم یکن لله فیه‌من‌نصیب» یعنی هیچکدام اعمالش را خدا نپذیردیا این که از سعادتمندانی که حزب خدایند نیست بلکه از اشقیاء است که حزب شیطانند و حمل برمبالغه شده یعنی از اولیاء خلق خدا نیست سپس ظاهر اینست که اینحقوق نسبت بمؤمن کامل و کسی‌استکه درراه خدا بااو برادر است و گرنه‌رعایت همه آنها نسبت بعموم شیعه حرج بزرگی است‌وبلکه‌ممتنع است مگرمقید بامکان گردد.

«انی علیك شفیق» یعنی من برتو میترسم ویا مهربانم که مبادا آنهارا ضایع کنی وبهرتقدیر دلالت دارد براینکه جاهل معذور است ودر آن شکی نیست در صورت نبودن راهی برای تحصیل علم ولی دریغ امام از تعلیم او مورد اشکال است و تجویز ترك تعلیم مشکل است و گرچه مانند آن درباب نهی از تعلیم وجوب غسل احتلام بزنها وارد شده است و با اینکه ظاهر آیات و اخبار وجوب تعلیم هدایت است و ارشاد گمراه خصوص نسبت بائمه (ع) با عدم خوف وتقیه که ظاهر این مقام است و خداهم فرموده است (۱٥۹ـ البقره) براستی آنها که کتمان کنند بیناتِ وهدایت را پس ازآنکه ماآنرا درکتاب برای‌مردم بیان کردیم آنانند که خدایشان لعنت کند ولعنت کندآنها را هرلعنت کننده‌ای ـ وممکن است بدووجه جواب‌داد:

۱ـ غرض امام از امتناع ترك بیان نبوده‌است بلکه غرض تشویق‌مخاطب برای شنیدن و بیان عظمت مطلب بوده .

۳ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن عليّ بن سيف ، عن أبيه سيف ، عن عبدالأعلى ابن أعين قال : كتب [بعض] أصحابنا يسألون أباعبدالله عليه السلام عن أشياء وأمروني أن أسأله عن حقّ المسلم على أخيه ، فسألته فلم يجبني ، فلمّا جئت لأودّعه فقلت : سألتك فلم تجبني ؟ فقال: إنّي أخاف أن تكفروا، إنّ من أشدّ ما افترض الله على خلقه ثلاثاً : إنصاف المرء من نفسه حتّى لا يرضى لأخيه من نفسه إلّا بما يرضى لنفسه منه ، ومواساة الأخ في المال، وذكر الله على كلّ حال ليس سبحان الله والحمدلله ولكن عند ما حرّم الله عليه فيدعه .

٤ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّد ، عن الحسن بن محبوب ، عن جميل، عن مرازم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما عُبدالله بشيء أفضل من أداء حقّ المؤمن .

٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّادبن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليماني ، عن

۲ـ اينكه اين مؤيد استحباب اين حقوق باشد ووجوب بيان مستحبات براى همه مردم خصوص بانگرانى ترك عمل بدان معلوم نيست خصوص اگر براى بعضى ذكر شود كه موجب اختفاى آن نگردد.

قوله «بير قسمه» بمعنى عمل بدانچه اورا قسم داده است، ياتصديق بهرچه در باره آن سوگند خورد (يا اينكه اگر بجان او قسم ميخورد راست بگويد) يا آنكه اگر از طرف او تعهدى كند بپذيرد و وفا كند پايان نقل از مجلسى ره.

من ميگويم منظور اين حديث بيان حقيقت وعمق تشيع وبرادرى وبرابرى كامل است كه در جامعه شيعه حقيقى رعايت شده است ودر حقيقت شرحى است از باب گذشته كه فرمود شما براستى بمقام برادرى تشيع نرسيده ايد وچون اين يك امر اجتماعى وتبادلى است مشروط بنظام مخصوص و امكاناتى است كه درزمان امام صادق (ع) وجود نداشته ولذا اين احكام و دستورها عملى نبوده وامام هم بيان آنهارا بواسطه فقدان شرط و امكان آن لازم نميدانسته و همين معنا را بمعلى هم گوشزد كرد و او هم با كلمه «لاحول ولاقوة الا بالله» تصديق نمود ودر نتيجه امام (ع) بعنوان يك تعليم عالى آنهارا براى وى شرح داد.

۳ـ ازعبدالاعلى بن اعين گويد: (برخى) ازاصحاب مانوشتند وچيزهائى ازامام صادق(ع) پرسيدند وبمن فرمان دادند كه ازآنحضرت حق مسلمان را بر برادرش بپرسم، پرسيدم وبمن پاسخى نداد، چون آمدم كه بااو وداع كنم باو گفتم پرسيدم وجواب ندايد؟ فرمود من ميترسم شما كافر شويد، براستى از سخت ترين چيزها كه خدا برخلقش واجب كرده سه تا است عدالت ورزى مرد ازطرف خودش تا اينكه نپسندد براى برادرش ازطرف خودش جز آنچه بپسندد براى خودش ازطرف او وهمراهى برادر بامال ودارائى وذكر خدا درهر حال كه نه لفظ سبحان الله والحمدلله است ولى درنزد آنچه خدا حرام كرده يادخدا كند وآنرا وانهد.

٤ـ ازامام صادق (ع) كه فرمود. خدا باچيزى عبادت نشود كه بهتر از اداى حق مؤمن باشد.

٥ـ ازابراهيم بن عمر يمانى ازامام صادق(ع) كه فرمود: حق مسلمان برمسلمان اينستكه خودسير

أبي عبدالله عليه السلام قال: حقّ المسلم على المسلم أن لا يشبع ويجوع أخوه ولا يروى ويعطش أخوه ولا يكتسي ويعرى أخوه ، فما أعظم حقّ المسلم على أخيه المسلم! و قال: أحبّ لأخيك المسلم ما تحبّ لنفسك وإذا احتجت فسله وإن سألك فأعطه لا تمله خيراً ولا يمله لك، كن له ظهراً فانّه لك ظهر ، إذا غاب فاحفظه في غيبته وإذا شهد فزره و أجلّه وأكرمه فانّه منك وأنت منه فان كان عليك عاتباً فلا تفارقه حتّى تسأل سميحته وإن أصابه خير فاحمدالله وإن ابتلى فأعضده وإن تمحّل له فأعنه. وإذا قال الرّجل لأخيه : اُفّ ، انقطع ما بينهما من الولاية وإذا قال : أنت عدوّي كفر أحدهما، فاذا اتّهمه انماث الايمان في قلبه كما ينماث الملح في الماء ، وقال : بلغني أنّه قال: إنّ المؤمن ليزهر نوره لأهل السماء كما تزهر نجوم السّماء لأهل الأرض وقال: إنّ المؤمن وليّ الله يعينه ويصنع له ولا يقول عليه إلّا الحقّ ولا يخاف غيره .

٦ ـ أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : للمسلم على أخيه المسلم من الحقّ أن يسلّم عليه إذا لقيه ، و يعوده إذا

نباشد و برادرش گرسنه باشد وخود سيراب نباشد و برادرش تشنه باشد وخود پوشيده نباشد و برادرش لخت باشد وچه بزرك است حق مسلمان بر برادر مسلمان خودش وفرمود: دوست بدار براى برادر مسلمانت آنچه را براى خوددوست ميدارى و هر گاه نيازمندشدى ازاو بخواه واگر ازتو خواستارشد باو بده؛ ازهيچ كارخوبى درباره اودلتنك وخسته مشو واز هيچ كار خوبى براى تو دلتنك و خسته نشود (هيچ خيرى را ازاو فرومگذار وپس ميندازو خيرى رابرايت فرونگذارد وپس نيندازد خ ل) پشت او باش كه اوپشت تواست چون غايب شود درپشت سرازاو نگهدارى كن وچون حاضر باشد ازاو ديدن كن اورا گرامى دار وارجمند شمار زيرا اواز تواست وتو ازاوئى وچون ازتو گله‌اى دارد ازاو جدا مشو تا گذشت اورا خواستار شوى واگر باو خيرى رسد خدارا سپاس گزار واگر گرفتارشود زير بازويش رابگير واگر براى او دامى نهادند وسخن چينى كردند باو كمك كن واگر مردى ببرادرش بگويد اف برتو دوستى معنوى ميان آنها بريده شود ووقتى باو بگويد تودشمن منى يكى از آنها كافر باشد واگر اورا متهم سازد وباو افتراء بندد ايمان دردلش آب شود چنانچه نمك درآب و گفت بمن رسيده استكه فرمود: براستى مؤمن استكه نورش براى اهل آسمانها ميدرخشد چنانچه ستاره‌هاى آسمان براى اهل زمين ميدرخشند وفرمود: براستى مؤمن دوست خداست كه خدايش كمك كند وبراى او بسازد و مؤمن براى خدا جزحق ودرست نگويد وازجز او نترسد.

شرح ـ ازمجلسى (ره)ـ «كفر احدهما» زيرا اگر راست گويد طرف او بواسطه دشمنى با او دين ندارد واگر دروغ بگويد خود او بواسطه افتراء از ايمان خارج است واين يكى ازمعانى كفر است در برابر ايمان كامل چنانچه شرحش گذشت وهم بيايد... و در ضمن كلام خود ميگويد اين كفر ناسپاسى است.

٦ـ ازامام صادق(ع) فرمود: حق مسلمان ببرادر مسلمانش اينستكه هر گاه باو برخورد سلامش

مرض ، وينصح له إذا غاب ، ويسمّته إذا عطس ، ويجيبه إذا دعاه، ويتّبعه إذا مات .

عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة مثله .

٧ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن يونس ، عن أبي المأمون الحارثي قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام : ماحقّ المؤمن على المؤمن ؟ قال: إنّ من حقّ المؤمن على المؤمن المودّة له في صدره ، والمواساة له في ماله ، والخلف له في أهله ، والنصرة له من ظلمه ، وإن كان نافلة في المسلمين وكان غائباً أخذله بنصيبه ، وإذا مات الزّيارة إلى قبره وأن لايظلمه وأن لايغشّه وأن لايخونه وأن لايخذله وأن لايكذّبه وأن لايقول له اُفّ ،وإذا قال له: اُفّ فليس بينهما ولاية ، وإذا قال له : أنت عدوّي فقد كفر أحدهما ، وإذا اتّهمه انماث الايمان في قلبه كما ينماث الملح في الماء .

٨ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن أبي عمير ، عن أبي علي صاحب الكلل عن أبان بن تغلب قال : كنت أطوف مع أبي عبدالله عليه السلام فعرض لي رجلٌ من أصحابنا كان سألني الذهاب معه في حاجة فأشار إليّ فكرهت أن أدع أباعبدالله عليه السلام و أذهب إليه فبينا أنا أطوف إذ أشار إليّ أيضاً فرآه أبوعبدالله عليه السلام فقال : ياأبان إيّاك يريد هذا ؟ قلت : نعم ، قال : فمن هو؟ قلت : رجلٌ من أصحابنا ، قال : هوعلى مثل ماأنت عليه؟ قلت: نعم، قال: فاذهب إليه،قلت:

كند و هروقت بيمارشد اورا عيادت كند ووقتى غايب شد براى او خير خواهى كند و چون عطسه زد باو دعاى وارد را (يرحمك الله) بگويد و چون ازاو دعوت كرد او را اجابت كند ووقتى مرد از او تشييع كند.

٧ـ ازابى المأمون حارثى گويدبامام صادق (ع) گفتم حق مؤمن برمؤمن چيست؟ فرمود: براستى ازحق مومن برمومن اينستكه اورا ازدل دوست دارد وبا اودرمال همراهى كند وبجاى اوازخانواده اش سرپرستى كند وبر كسيكه باوستم كند اورا يارى دهد واگر بهره غنيمتى در مسلمانان داردوخودش حاضر نيست بهره اورا براى او دريافت كند وچون بميرد ازقبر اوزيارت كند وباو ستم نكند و اورا گول نزند وباو خيانت نورزد واورا وانگذارد واورا دروغگو نشمارد وباو اف نگويد و اگر باو اف گويد ميان آنها دوستى ورابطه معنوى بجانماند و هر گاه باوبگويد تودشمن منى يكى از آنها كافر شود وهر گاه اورا متهم سازد ايمان دردلش آب گردد چنانچه نمك در آب.

٨ـ ازابان بن تغلب گويد: من باامام صادق(ع) طواف ميكردم يك مردى از اصحاب ماجلو مرا گرفت اواز من خواسته بود بهمراه اوبراى كارى بروم وبمن اشاره كرد من بدداشتم كه طواف باامام صادق(ع) رابگذارم وبااو بروم، دراين ميان كه طواف ميكردم بناگاه بازبمن اشاره كرد امام صادق (ع) اورا ديد وبمن گفت اى أبان اين مرد تورا ميخواهد ؟ گفتم آرى، فرمود، او كيست ؟ گفتم ازياران ماست، فرمود: باتوهم عقيده است؟ گفتم آرى، فرمود: برو نزد او، گفتم طوافم را ببرم؟ فرمود، آرى

فأقطع الطواف ؟ قال : نعم : قلت : وإن كان طواف الفريضة ؟ قال: نعم ، قال : فذهبت معه ، ثمّ دخلت عليه بعدُ فسألته: أخبرني عن حقّ المؤمن على المؤمن فقال : ياأبان دعه لاتُرده ، قلت : بلى جعلت فداك فلم أزل اُردّد عليه، فقال: ياأبان تقاسمه شطر مالك ، ثمّ نظر إليّ فرأى مادخلني فقال : ياأبان أماتعلم أنّ الله عزّ وجلّ قد ذكر المؤثرين على أنفسهم ؟ قلت : بلى جعلت فداك فقال : أمّا إذا أنت قاسمته فلم تؤثره بعد ، إنّما أنت و هوسواء، إنّما تؤثره إذا أنت أعطيته من النصف الآخر .

٩ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أبيه ، عن فضالةبن أيّوب ، عن عمربن أبان ، عن عيسى بن أبي منصور قال : كنت عندأبي عبدالله عليه السلام أنا وابن أبي يعفور وعبدالله بن طلحة فقال ابتداء منه : ياابن أبي يعفور قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ستٌّ خصال من كنّ فيه كان بين يدي الله عزّ وجلّ وعن يمين الله، فقال ابن أبي يعفور: وماهنّ جعلت فداك ؟ قال : يحبّ المرء المسلم لأخيه مايحبّ لأعزّ أهله ، ويكره المرء المسلم لأخيه مايكره لأعزّ أهله ، و يناصحه الولاية ، فبكى ابن أبي يعفور وقال : كيف يناصحه الولاية ؟ قال : ياابن أبي يعفور إذا كان منه بتلك المنزلة بشّه همّه ففرح لفرحه إن هوفرح وحزن لحزنه إن هوحزن وإن كان عنده ما

گفتم واگرچه طواف واجب باشد؟ فرمود آری ، گوید بااو رفتم ، سپس پس از آن نزد آنحضرت وارد شدم وازاو پرسیدم گفتم بمن خبر بده ازحق مومن برمومن، فرمود ای أبان آنرا وانه ومخواه گفتم چراقربانت آنرامیخواهم وپیوسته اصرار کردم پس فرمود ای أبان تاآنجا حق دارد که نیمی ازمالت راباو بدهی، سپس بمن نگاه کرد ودید چه حالی بمن دست داده پس فرمود ای أبان نمیدانی خداآنهارا یاد کرده که دیگران را برخود مقدم دارند؟ گفتم: چراقربانت، فرمود اگرتو مالت را بااوقسمت کنی اورا برخود مقدم نداشتی همانا خودرا بااو برابرداشتی همانا وقتی اورا برخود مقدم داری که ازآن نیمه که بهره خود گذاشتی باو بدهی.

٩ـ ازعیسی بن أبی منصور گوید من باابن أبی یعفور وعبدالله بن طلحه خدمت امام صادق (ع) بودیم وآن حضرت آغازسخن کرد وفرمود: ای پسر أبی یعفور رسولخدا(ص) فرموده: شش خصلت است که در هر که باشند برابر خداعزوجل و درطرف راست او خواهدبود، پسر أبی یعفور گفت قربانت، آنهاچیستند؟ فرمود: مردمسلمان برای برادرش بخواهد آنچه را برای عزیزترین خاندانش میخواهد و مردمسلمان برای برادرش بددارد آنچه را برای عزیزترین خاندانش بددارد وبپاکی وخلوص با او دوستی کند، پسر أبی یعفور گریست و گفت چگونه بااو بپاکی وخلوص دوستی کند؟ فرمود : ای پسر أبی یعفور چون دردل اواین مقام راداشته باشد (که برای او بخواهد هرچه رابرای عزیزترین خاندانش میخواهدالخ) اهتمام بوی اورا برانگیزد ودر نتیجه باغم وشادی اوشریك میشود برای شادی اوشادمیشود اگر او شاداست وبرای اندوه او اندوه میخورد اگر اوغمنده است واگرچیزی که مایه گشایش کار او باشد دردست داشته

يفرّج عنه فرّج عنه وإلّادعاالله له ، قال: ثمّ قال أبوعبدالله عليه السلام : ثلاث لكم، وثلاث لنا: أن تعرفوا فضلنا وأن تطؤواعقبنا وأن تنتظرواعاقبتنا ، فمن كان هكذاكان بين يدي الله عزّوجلّ فيستضيء بنورهم من هوأسفل منهم وأمّاالذين عن يمين الله فلوأنّهم يراهم من دونهم لم يهنّئهم العيش ممّا يرون من فضلهم، فقال ابن أبي يعفور : ومالهم لايرون وهم عن يمين الله ؟ فقال : ياابن أبي يعفور إنّهم محجوبون بنورالله ، أمابلغك الحديث أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول : إنّ لله خلقاً عن يمين العرش بين يدي الله وعن يمين الله وجوههم أبيض من الثلج وأضوء من الشمس الضّاحية ، يسأل السائل ماهؤلاء ؟ فيقال : هؤلاء الذين تحابّوا في جلال الله .

١٠ ـ عنه ، عن عثمان بن عيسى ، عن محمّد بن عجلان قال : كنت عندأبي عبدالله عليه السلام فدخل رجلٌ فسلّم ، فسأله كيف من خلّفت من إخوانك ؟ قال: فأحسن الثناء وزكّى وأطرى ، فقال له: كيف عيادة أغنيائهم على فقرائهم ؟ فقال: قليلة ، قال: وكيف مشاهدة أغنيائهم لفقرائهم ؟ قال: قليلة ، قال: فكيف صلة أغنيائهم لفقرائهم في ذات أيديهم ؟ فقال : إنّك لتذكر أخلاقاً قلّ ماهي

باشد کار اورا گشایش میدهد واگرنه برای او دعامیکند ، گوید: سپس امام صادق(ع) فرمود سه تااز آن شمااست (که همان حب و کراهت ومناصحت نامبرده باشد) وسه تاهم راجع بمااست فضیلت مارا درست بفهمید، دنبال ماگام بردارید، درانتظار انجام کارما باشید، هر که چنین باشد او در پیشگاه خداعزوجل است وبه نورآنها تابنده شوند آنهاکه دردرجه پائین تر ازآنهایند واما آنکسانیکه در جناح راست خدایند اگر کسانیکه پائین ازدرجه آنهایندآنان را بنگرند ازفضل وبرتری آنهاز ندگی برایشان ناگوار وتلخ گردد .

ابن أبی یعفور گفت چه باکی دارند که آنهارا در جناح راست خدا نبینند؟ درپاسخ فرمود: ای پسر أبی یعفور براستیکه آنها بـه نور خدا درپس پرده‌اند (یعنی چشم از دیدار آنها خیره میشود و نمیتواند آنهارا ببیند) آیا بتو این حدیث نرسیده که رسولخدا (ص) بارها میفرمود: براستی بـرای خدا ازطرف راست عرش در برابر خدا و درجناح راست خداخلقی استکه چهره آنها از برف سفیدتر است و از آفتاب ظهرهنگام تابان تر است ، سئوال کننده می‌پرسید اینان کیانند؟ وجواب می‌شنید ، اینانند آنکسانیکه در جلال خدا با یکدیگر دوستی دارند (در مال حلال باهم دوستی کرده‌اند خ ل).

١٠ـ ازمحمدبن عجلان گوید: من نزد امام صادق (ع) بودم و مردی واردشد و سلام داد و آن حضرت از او پرسید برادرانیرا که در دنبال خود گذاردی چگونه‌اند ؟ گوید آنمرد آنان را خوش ستود وبپاکی یاد کرد و مدح بسیاری نمود حضرت باوفرمود: چگونه ثروتمندان آنها از بینوایانشان دیدار کنند؟ درپاسخ گفت، اندکی، امام فرمودتاچه اندازه توانگرانشان ازبینوایانشان سرکشی وبازرسی کنند؟ درپاسخ گفت اندکی، امام (ع) فرمود: چگونه توانگرانشان از مستمندانشان دستگیری کنند واز مال خود بآنهابدهند؟ درپاسخ گفت شمایك اخلاقیرا یادآوری میکنید که بسیار کمست درمردمیکه ما داریم؛ گوید امام(ع) فرمود: پس تو چگونه معتقدیکه اینان براستی شیعه هستند (معتقدند که به

فيمن عندنا ، قال : فقال : فكيف تزعم هؤلاء أنّهم شيعة .

۱۱ - أبوعليّ الأشعري ، عن محمّدبن سالم ، عن أحمدبن النضر، عن أبي إسماعيل قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام : جعلت فداك إنّ الشيعة عندنا كثيرٌ فقال : [فـ]هل يعطف الغنيّ على الفقير ؟ وهل يتجاوز المحسن عن المسيء؟ ويتواسون؟ فقلت: لا، فقال: ليس هؤلاء شيعة الشيعة من يفعل هذا .

۱۲ - محمّدُ بن يحيى، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ؛ عن محمّدبن سنان ، عن العلاء بن فضيل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان أبوجعفر صلوات الله عليه يقول: عظّموا أصحابكم ووقّروهم ولا يتجهّم بعضكم بعضاً ولا تضارّوا ولا تحاسدوا وإيّاكم والبخل ، كونوا عباد الله المخلصين .

۱۳ - أبوعليّ الأشعري ، عن محمّدبن عبدالجبّار ، عن ابن فضّال ؛ عن عمر بن أبان ، عن سعيدبن الحسن قال : قال أبوجعفر عليه السلام : أيجيء أحدكم إلى أخيه فيدخل يده في كيسه فيأخذ حاجته فلا يدفعه؟ فقلت : ما أعرف ذلك فينا ، فقال أبوجعفر عليه السلام : فلا شيء إذاً، قلت: فالهلاك إذاً ، فقال : إنّ القوم لم يُعطوا أحلامهم بعد .

راستی شیعه هستند خ ل).

۱۱ـ ازأبی اسماعیل گوید؛ بامام باقر(ع) گفتم قربانت در نزد ما شیعه فراوانست، فرمود : توانگران بر مستمندان مهربانی و توجه دارند؟ خوشگرداران از بدکاران گذشت دارند ؟ با هم همراهی و برابری دارند؟ در پاسخ گفتم :نه، فرمود: اینان شیعه نیستند. شیعه کسی استکه‌چنین کند.

۱۲ـ ازامام صادق (ع) که امام باقر(ع) بارها میفرمود یاران خودرا بزرك شمارید و آنان را احترام کنید وبهمدیگر روی ترش‌نکنید و بیکدیگرزیان نرسانید وبهمدیگر حسدنبرید، مبادا بخل ورزید. بنده‌های بااخلاص خدا باشید.

شرحـ یعنی کسانیکه خودرا شیعه آل‌محمد میدانند وسرود ولایت میخوانند باید نسبت بهم دیگر این‌اخلاق عالیه اجتماع‌پرور رامنظور دارند.

۱۳ـ از سعیدبن حسن گوید: امام باقر(ع) فرمود: آیا یکی از شماها میرود نزدبرادر مذهبی خود و دست در کیسه او کند و آنچه خواهد بردارد و او جلوش را نگیرد؟ در پاسخ گفتم: من در میان خودمان چنین چیزی را نمی‌شناسم ، امام باقر (ع) فرمود: در این صورت چیزی در میان نیست (یعنی از ایمان یا آداب ایمان از مجلسی ره) گفتم پس در این صورت هلاکت است ، فرمود که راستی هنوز خرد این مردم تمام نیست و آرمان‌های آنان‌را بآنان نداده‌اند (یعنی هدفهای‌اجتماعی درست را درك نکرده‌اند)

شرحـ از مجلسی (ره) ـ یعنی تکلیف از نظر اختلاف مراتب عقل فرق میکندچنانچه گذشت که خدا با بنده ها باندازه ای که به آنها عقل داده است در حساب دقت میکند یا مقصود اینست که چون هنوز آداب کامله را از ائمه نیاموخته اند معذورند چنانچه اخبار گذشته و آینده بدان دلالت دارد...

١٤ - عليّ بن إبراهيم ، عن الحسين بن الحسن ، عن محمد بن أورمة ، رفعه ؛ عن معلّى بن خنيس قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن حقّ المؤمن ، فقال : سبعون حقّاً لا أخبرك إلّا بسبعة فإنّي عليك مشفق أخشى ألّا تحتمل، فقلت : بلى إن شاءالله ، فقال : لاتشبع ويجوع ولاتكتسي ويعرى ؛ وتكون دليله وقميصه الذي يلبسه ولسانه الذي يتكلّم به و تحبّ له ماتحبّ لنفسك و إن كانت لك جارية بعثتها لتمهّد فراشه وتسعى في حوائجه بالليل والنّهار ، فاذا فعلت ذلك وصلت ولايتك بولايتنا وولايتنا بولاية الله عزّ وجلّ .

١٥ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن عليّ بن الحكم؛ عن أبي المغرا، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : المسلم أخو المسلم، لايظلمه ولايخذله ولايخونه، ويحقّ على المسلمين الاجتهاد في التواصل، والتعاون على التعاطف، والمواساة لأهل الحاجة، وتعاطف بعضهم على بعض حتّى تكونوا كما أمركم الله عزّ وجلّ : «رحماء بينهم» متراحمين مغتمّين لما غاب عنكم من أمرهم على ما مضى عليه معشر الأنصار على عهد رسول الله صلّى الله عليه وآله .

١٤ـ از معلى بن خنيس گويد از امام صادق (ع) پرسيدم از حق مومن فرمود هفتاد حقستكه جز بهفت آن تورا خبردار نكنم زيرامن نسبت بتو مهربان و درباره تو نگرانم وميترسم تحمل نكنى گفتم آرى انشاءالله ، فرمود: سير نشوى واو گرسنه بماند وتو خودجامه نپوشى واو برهنه باشدوتو رهنماى او وپيراهن تن او باشى و زبان او كه بدان سخن ميگويد و دوست دارى براى او آنچه را براى خود دوست دارى و اگر كنيز كى دارى بفرستى بستر او را براى او بيندازد و در شب و روز براى حوائج او بكوشد. چون چنين كردى ولايت خود را بولايت ما پيوستى و ولايت ما را بولايت خدا عزوجل.

١٥ـ ازأبى المغرا از امام صادق (ع) فرمود: مسلمان برادر مسلمانست باوستم نكند و او را و اننهدو باو خيانت نورزد و برمسلمانان سزا است كه بكوشند در هم پيوستگى و كمك بريكديگر در مهرورزى و همراهى با نيازمندان و مهر ورزى بر همديگر تا بوده باشيد چنانچه خداى عزوجل فرموده است (٢٩ـ الفتح) مهربانند بيكديگر ـ در خوشيهاى هم شريك و مهرورز باشيد و غم خوار باشيد نسبت بآنچه كار آنان در دسترس شما نيست، بر همان روشى كه گروه انصاردر دوران رسولخدا (ص) داشتند.

شرحـ از مجلسى ره ـ جمله آخرحديث اشاره دارد كه آيه «رحماء بينهم» درباره انصار نازلشده ودرمدح آنها استومفسرين آن رانگفته‌اند ومحتمل است كه اين اوصاف درانصار بيشتر بوده است واگر چه در اندكى از مهاجران هم وجود داشته مانند أميرالمومنين و سلمان و همانندان آنها پايان نقل از مجلسى (ره).

من گويم درج سلمان درشمار مهاجران براى اينستكه آزاد كرده رسولخداست (ص).

١٦ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، حقٌّ على المسلم إذا أراد سفراً أن يعلم إخوانه، و حقٌّ على إخوانه إذا قدم أن يأتوه .

((باب التراحم والتعاطف))

١ - عدَّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن الحسن بن محبوب ، عن شعيب العقرقوفي قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول لأصحابهُ : اتّقوا الله و كونوا إخوة بررة ، متحابّين في الله ، متواصلين ، متراحمين ، تزاوروا وتلاقوا وتذاكروا أمرنا وأحيوه .

٢- محمّدُ بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان؛ عن كليب الصيداوي، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: تواصلوا وتبارُّوا وتراحموا و كونوا إخوة بررة كما أمركم الله عزّ وجلّ .

٣ - عنه ، عن محمّد بن سنان ، عن عبدالله بن يحيى الكاهلي قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: تواصلوا وتبارُّوا وتراحموا وتعاطفوا .

٤ - عنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبي المغرا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : يحقّ على المسلمين الاجتهاد في التواصل، والتعاون على التعاطف، والمواساة لأهل الحاجة، وتعاطف بعضهم

١٦- ازامام صادق (ع) كه رسولخدا(ص) فرمودمسلمان بايد چون سفرى خواهد برادران خودرا آگاه سازد وبربرادران اواستكه چون برگردد بديدن او آيند.

شرح- ازمجلسى ره- دراين حديث اشاره است باينكه اگرهنگام رفتن آنها را آگاه نكرد هنگام بازگشتن ديدن برآنها لازم نيست.

(باب)

مهرورزى ودلسوزى بيكديگر

١- از شعيب عقرقوفى گويد: شنيدم امام صادق (ع) بياران ميفرمود : بپرهيزيد خدا را و برادران نيك رفتارى باشيد، در راه خدا بهمديگر دوستى كنيد، بهمديگر پيوند باشيد ، بهمديگر مهربان باشيد، همديگر را ديدار كنيد با هم برخورد كنيد ،و امر ما را بهم ياد آورى كنيد وآن را زنده داريد.

٢- فرمود (ع): بهم پيونديد وباهم نيكى كنيد و بهم مهربانى كنيد وبرادران خوش رفتارى باشيد چنانچه خداعزوجل بشما فرموده.

٣- ميفرمود(ع): بهم پيونديد وبهم نيكى كنيد وبهم مهربان باشيد وبراى هم دلسوزى كنيد.

٤- فرمود(ع) : بر مسلمانان سزد كه كوشا باشند در پيوستن باهم و كمك كردن بهم در

على بعض حتّى تكونوا كما أمركم الله عزّ و جلّ: «رحماء بينهم» متراحمين، مغتمّين لما غاب عنكم من أمرهم على مامضى عليه معشر الأنصار على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله.

(باب زيارة الاخوان)

۱ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن [علي] ابن فضّال، عن علي بن عقبة عن أبي حمزة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من زار أخاه لله لا لغيره التماس موعد الله وتنجّز ما عند الله وكّل الله به سبعين ألف ملك ينادونه ألا طبت وطابت لك الجنّة.

۲ ـ عنه، عن علي بن النعمان، عن ابن مسكان، عن خيثمة قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام أودّعه فقال: ياخيثمة أبلغ من ترى من موالينا السّلام وأوصهم بتقوى الله العظيم و أن يعود غنيّهم على فقيرهم وقويّهم على ضعيفهم وأن يشهد حيّهم جنازة ميّتهم و أن يتلاقوا في بيوتهم فانّ لُقيا بعضهم بعضاً حياة لأمرنا، رحم الله عبداً أحيا أمرنا، ياخيثمة أبلغ موالينا أنّا لانغني عنهم من الله شيئاً إلّا بعمل وأنّهم لن ينالوا ولايتنا إلّا بالورع وإنّ أشدّ النّاس حسرة يوم القيامة من وصف عدلاً ثمّ خالفه إلى غيره.

مهرورزی و همراهی بانیازمندان و در مهرورزی بهمدیگر تا بوده باشید چنانچه خداعزوجل فرموده است (۲۹ـ الفتح) مهربانان در میان خودشان ـ مهرورز بهمدیگر باشید وغمناك شوید برای آنچه ازکار مسلمانان دردسترس ندارید، برهمان روشیکه انصار دردوران رسولخدا (ص) داشتند.

(باب)

دیدار برادران

۱ـ ازامام صادق (ع) فرمود: هر که برادر دینی خودرا دیدن کند تنها برای خدا نه دیگری، بخواهش نوید خداوند ودریافتن آنچه نزد خداست: خداوند باوهفتاد هزارفرشته برگمارد که جمار کشند: هلاپاکی تو وخوش بادبرایت بهشت.

۲ـ از خیثمه گوید رفتم نزد امام باقر (ع) بااو وداع کنم، فرمود: ای خیثمه بهر کدام ازدوستان ما که دیدی سلام برسان وبآن‌ها سفارش کن به تقوی خدای بزرك و باینکه توانگرشان برمستمندشان توجه کند توانایشان بر ناتوانشان وباینکه زنده‌شان برسر مرده‌شان بروند و در خانه های خود بایکدیگر برخورد کنند، زیرا برخوردآن‌ها بایکدیگر مایه زنده‌شدن کار ماست، خدارحمت کند بنده‌ای راکه کار مارا زنده دارد، ای خیثمه بدوستان‌ما برسان این پیغام مارا که ما از طرف خداهیچ کاری و چاره‌ای برای شما نتوانیم جز بکردار خوب خود شماها و به‌راستیکه آنها بدوستی و ولایت ما نرسند جز بورع و پارسائی و به‌راستی افسوس خورتر مردم درروز رستاخیز کسی استکه عدالت و دادرا برای دیگران شرح دهد و خودش بخلاف آن کار دیگری کند.

٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : حدّثني جبرئيل عليه السلام : أنّ الله عزّ وجلّ أهبط إلى الأرض ملكاً ، فأقبل ذلك الملك يمشي حتّى وقع إلى باب عليه رجل يستأذن على ربّ الدار فقال له الملك : ماحاجتك إلى ربّ هذه الدّار؟ قال : أخ لي مسلم زرته في الله تبارك وتعالى، قال له الملك : ماجاء بك إلّا ذاك ؟ فقال : ماجاءبي إلّا ذاك، فقال : إنّي رسول الله إليك وهو يقرئك السّلام ويقول: وجبت لك الجنّة وقال الملك: إنّ الله عزّ وجلّ يقول: أيّما مسلم زار مسلماً فليس إيّاه زار، إيّاي زار وثوابه عليّ الجنّة .

٤ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عليّ النهدي ، عن الحصين ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من زار أخاه في الله قال الله عزّ وجلّ : إيّاي زرت و ثوابك عليّ ؛ ولست أرضى لك ثواباً دون الجنّة .

٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن سيف بن عميرة ، عن يعقوب بن شعيب قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : من زار أخاه في جانب المصر ابتغاء وجه الله فهو زوره ؛ وحقٌّ على الله أن يكرم زوره .

٦ ـ عنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن سيف بن عميرة ، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال :

٣ـ ازامام باقر(ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: كه جبرئيل برايما باز گفت كه خدا عزوجل فرشته‌اى را بزمين فروفرستاد وآن فرشته آمد و آغاز رفتن نمود تا گذرش برددرى افتاد كه مردى بر آن ايستاده واز صاحبخانه اجازه ورود ميخواست آن فرشته بوى گفت چه نيازى بصاحب اين خانه دارى؟ درپاسخ گفت برادر دينى من است ودر راه خداتبارك و تعالى ازاو ديدن كنم آن فرشته بوى گفت تو تنها براى همين آمدى؟ در پاسخ گفت جز براى اين كار نيامدم، باو گفت من پيك خدايم بسوى تو واو بتو سلام ميرساند و ميفرمايد بهشت براى تو واجبست آن فرشته گفت : خدا عزوجل مى فرمايد هر مسلمانى از مسلمانى ديدن كند او را ديدن نكرده پس مرا ديدن كرده و ثواب او بر من بهشت است .

٤ـ از امام صادق (ع) كه فرمود : هر كه در رضاى خدا برادرش را ديدن كند ، خدا عزـ وجل فرمايد پس مرا ديدن كردى و ثوابت برمن است ومن براى تو ثوابى كمتر از بهشت نپسندم.

٥ـ از يعقوب بن شعيب گويد: از امام صادق(ع) شنيدم ميفرمود: هر كه برادر خود را كه در يك سوى شهر است ديدن كند براى رضا جوئى خدا پس اوزائر خداست وبر خدا سزااست كه زائر خود را ارجمند دارد .

٦ـ ازامام باقر (ع) كه فرمود رسولخدا (ص) فرموده است، هر كه ازبرادر خود در خانه او

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من زار أخاه في بيته قال الله عزّ وجلّ له : أنت ضيفي وزائري ، عليّ قراك وقد أوجبت لك الجنّة بحبّك إيّاه .

۷ ـ عنه، عن عليّ بن الحكم ، عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي غرّة قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : من زار أخاه في الله في مرض أوصحّة ، لايأتيه خداعاً ولا استبدالاً ، وكّل الله به سبعين ألف ملك ينادون في قفاه أن : طبت وطابت لك الجنّة فأنتم زوّار الله وأنتم وفد الرحمن حتّى يأتي منزله ، فقال له يسير: جعلت فداك وإن كان المكان بعيداً؟ قال : نعم يايسير وإن كان المكان مسيرة سنة ، فانّ الله جواد والملائكة كثيرة ، يشيّعونه حتّى يرجع إلى منزله .

۸ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن عليّ [بن] النهدي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من زار أخاه في الله ولله جاء يوم القيامة يخطر بين قباطي من نور، ولايمرّ بشيء إلّا أضاء له حتّى يقف بين يدي الله عزّ وجلّ ، فيقول الله عزّ وجلّ له : مرحباً ؛ وإذا قال: مرحباً أجزل الله عزّ وجلّ له العطيّة .

۹ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن خالد والحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد ، عن يحيى بن عمران الحلبي ، عن بشير، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ العبد المسلم إذا خرج من بيته زائراً أخاه لله لالغيره ، التماس وجه الله ؛ رغبة فيما عنده ،

دیدن کند خداعزوجل فرماید تومهمان وزائر من هستی برمنست پذیرائی ازتو ومن بهشت رابرتو واجب کردم برای آنکه اورا دوستداری.

۷ـ از أبی غره گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود، هر که برادر خودرا در راه رضای خدا دیدن کند در بیماری یا تندرستی او وبرای فریب یادریافت عوضی نباشد خدا بوی هفتادهزار فرشته بگمارد که در دنبالش جار کشند که خوش باش وخوش باشد برای توبهشت که شما زوار خدائید وشما واردین برحضرت رحمانید تابیاید بخانه خود، یسیر بآن حضرت گفت قربانت واگرچه جای اودور باشد؟ فرمود: آری ای یسیر واگر چه یك سال راه باشد زیرا خدا جواد است و فرشته های بسیار از او دنبال روی کنند تا به خانه اش برگردد.

۸ـ فرمود، هر که از برادر خود فی الله ولله دیدن کند روزقیامت بمحشر آید و درجامه های سپید فاخر که قباطی است واز نور بافته است گام بر میدارد و بر چیزی نگذرد جز اینکه بر او بتابد و بدرخشد تا برابر خدا عزوجل ایستد وخدا عزوجل باو فرماید، خوشامدی، وچون خداخوشامد گوید عطای اورا شایان سازد.

۹ـ ازامام باقر(ع) که فرمود بهراستیکه چون بنده مسلمانی از خانه اش بیرون آیدوازبرادرش برای خدا نه برای چیز دیگری دیدن کند ورضای خدا جوید، شوق آنچه را داشته باشد که نزد خدا

وكّل الله عزّ وجلّ به سبعين ألف ملك ينادونه من خلفه إلى أن يرجع إلى منزله : ألا طبت و طابت لك الجنّة .

١٠ - الحسين بن محمد [عن أحمد بن محمد] عن أحمد بن إسحاق ، عن بكر بن محمد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما زار مسلم أخاه المسلم في الله ولله إلّا ناداه الله عزّ وجلّ : أيّها الزائر طبت و طابت لك الجنّة .

١١ - محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد ، وعدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، جميعاً ، عن ابن محبوب ، عن أبي أيّوب ، عن محمد بن قيس ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ لله عزّ وجلّ جنّة لا يدخلها إلّا ثلاثة : رجل حكم على نفسه بالحق ، ورجل زار أخاه المؤمن في الله ، و رجل آثر أخاه المؤمن في الله .

١٢ - محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع ، عن صالح بن عقبة عن عبدالله بن محمد الجعفي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ المؤمن ليخرج إلى أخيه يزوره فيوكّل الله عزّ وجلّ به ملكاً فيضع جناحاً في الأرض وجناحاً في السّماء يظلّه ، فاذا دخل إلى منزله نادى الجبّار تبارك و تعالى: أيّها العبد المعظّم لحقّي المتّبع لآثار نبيّي ، حقّ عليّ إعظامك ، سلني أُعطك ، ادعني أُجبك ، اسكت أبتدئك ، فاذا انصرف شيّعه الملك يظلّه بجناحه حتّى يدخل

است، خداعزوجل باوهفتاد هزار فرشته بگمارد که از دنبالش اورا جار کشند تابر گردد بخانه‌اش که خوش‌باشی وخوش باشد برایت بهشت.

١٠- از امام صادق (ع) فرمود مسلمان برادر مسلمانش را در راه رضای خدا و برای خدا دیدن نکند جز آنکه خدا عزوجل او را فریاد زند آیا زائر خوش باشی وخوش‌باشد بهشت برایت.

١١- از امام باقر (ع) فرمود : برای خدا عزوجل بهشتی است که در آن درنیاید جزسه کس ، مردی که درباره خود بحق قضاوت کند و مردی که برادر مومن خود را برای خدا دیدن کند و مردیکه در راه رضای خدا برادر مومن خود را انتخاب کند (برای خدا او را در نیازمندیها برخود مقدم دارد خل).

١٢- فرمود (ع): که مومن بیرون میرود بسوی برادرش تا اورا دیدن کند و خداعزوجل باو فرشته‌ای بر گمارد و آن فرشته یك پررا برزمین گسترد وپری بر آسمان فرازدارد تااورا سایه کندوچون بخانه‌اش در آید خدای جبار تبارك و تعالی ندا کند ای بنده‌ای که حق مرا بزرك شمردی و پیروی از روش پیغمبرم کردی برمن سزاست که تو را بزرگوار شمارم، بخواه از من تا بتو بدهم ، مرا بخوان تا تو را اجابت کنم دم بند تا من بتو آغاز بخشش کنم وچون بر گردد فرشته‌ای که او را سایه میکرد باپرش بدنبالش آید تابخانه خود درآید سپس خداتبارك و تعالی او را فریاد کند آیا

إلى منزله، ثمّ يناديه تبارك وتعالى: أيّها العبد المعظّم لحقّي حقّ عليّ إكرامك قد أوجبت لك جنّتي وشفّعتك في عبادي.

١٣ ـ صالح بن عقبة، عن عقبة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لزيارة المؤمن في الله خير من عتق عشر رقاب مؤمنات، ومن أعتق رقبة مؤمنة وقى كلّ عضو عضواً من النار حتّى أنّ الفرج يقي الفرج.

١٤ ـ صالح بن عقبة، عن صفوان الجمّال، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أيّما ثلاثة مؤمنين اجتمعوا عند أخ لهم، يأمنون بوائقه ولا يخافون غوائله ويرجون ماعنده، إن دعوا الله أجابهم وإن سألوا أعطاهم وإن استزادوا زادهم و إن سكتوا ابتدأهم.

١٥ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيّوب قال: سمعت أباحمزة يقول: سمعت العبدالصالح عليه السلام يقول: من زار أخاه المؤمن لله لالغيره، يطلب به ثواب الله وتنجّز ماوعده الله عزّ وجلّ و كّل الله عزّ وجلّ به سبعين ألف ملك، من حين يخرج من منزله حتّى يعود إليه، ينادونه: ألا طبت وطابت لك الجنّة، تبوّأت من الجنّة منزلاً.

بنده ایکه حقم را عظیم شمردی برمن سزاست که تورا گرامی دارم؟ من بهشتم را برتو واجب کردم و تو راشفیع بنده‌های خودساختم.

شرحـ از مجلسی ره ـ «فیضع جناحا فی الارض» یعنی پرخود را در زمین پهن کند تا بر آن گام نهد و او را فراگیرد ونگهداری کند بهردو پرش و گفته‌اند که این کنایه از تعظیم و احترام و تواضع برای اواست.

۱۳ـ ازامام صادق(ع) فرمود هر اینه دیدار ازمؤمن درراه رضای خدا بهتر است ازآزاد کردن ده بنده مؤمن وهر که یك بندهٔ مؤمن آزاد کند هرعضو ازاو یك عضو آزاد کننده را ازدوزخ نگهداری کند تاآنجا که فرج نگهداری ازفرج کند.

۱۴ـ ازامام صادق(ع) فرمود هرسه مؤمن که گرد آیند نزد برادر مؤمنی از خودشان که از شر او آسوده باشند و از نیرنگها و توطئه‌های او نترسند و بدانچه دارد امیدوار باشند اگرچنین جمعی به درگاه خدا دعا کنند خدا اجابت آنها کند واگر درخواستی کنند خدا بآن ها بدهد و اگر فزایش خواهند برای آنها افزاید واگر دم بندند بدانها آغاز نعمت بخشی کند.

۱۵ـ از أبی ایوب گویدشنیدم أبوحمزه میگوید ازامام کاظم(ع) شنیدم میفرمود: هر که برادر مؤمن خودرا برای خدا نه برای دیگری دیدن کندو بدان ثواب خدارا جوید وانجام آنچه خداعزوجل وعده داده است خداوند عزوجل بدوهفتاد هزار فرشته گمارد از هنگامیکه ازخانه‌اش بدرآید تابدان باز گردد و این فرشته ها بدو فریاد زنند هلا خوش باش و خوش باشد بهشت برایت، در بهشت چه نشیمن خوبی داری.

١٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام : لقاء الاخوان مغنمٌ جسيمٌ وإن قلّوا .

(باب المصافحة)

١ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال، عن ثعلبة بن ميمون، عن يحيى ابن زكريّا ، عن أبي عبيدة قال : كنت زميل أبي جعفر عليه السلام و كنت أبدأ بالركوب ، ثمّ يركب هو، فاذا استوينا سلّم وساءل مساءلة رجل لاعهد له بصاحبه وصافح ، قال: وكان إذا نزل نزل قبلي فاذا استويت أنا وهو على الأرض سلّم و ساءل مساءلة من لاعهد له بصاحبه ، فقلت : يا ابن رسول الله إنّك لتفعل شيئاً مايفعله أحد من قبلنا وإن فعل مرّة فكثير ، فقال: أما علمت مافي المصافحة؟ إنّ المؤمنين يلتقيان ، فيصافح أحدهما صاحبه ، فلاتزال الذّنوب تتحاتّ عنهما كما يتحاتّ الورق عن الشجر، والله ينظر إليهما حتّى يفترقا .

٢ ـ عنه ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن أبي خالد القمّاط ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ المؤمنين إذا التقيا وتصافحا أدخل الله يده بين أيديهما ، فصافح أشدّهما حبّاً لصاحبه .

١٦ـ از امام صادق (ع) كه أمير المؤمنين (ع) فرمود: برخورد برادران بهره بزرگى است اگر چه اندك باشند.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ «وان قلوا» يعنى گرچه برادرانيكه شايسته برادرينند بسيار كم‌اند..

(باب)

دست بهم دادن ومصافحه

١ ـ از أبى عبيده گويد من باامام باقر (ع) همكجاوه بودم ونخست من سوار ميشدم وسپس او سوار ميشد وچون در كجاوه جابجا ميشديم سلام ميكرد واحوالپرسى مفصلى مى‌نمود چون مرديكه مدتها است رفيق خودرا نديده است ودست مى‌داد ومصافحه ميكرد گويد وچون پياده ميشديم آن حضرت پيش از من پياده ميشد وچون من باآن حضرت روى زمين استوار ميشديم سلام ميكرد واحوالپرسى كسير اميكرد كه ازرفيق خود خبرى نداشته، من گفتم يابن رسول الله شما كارى ميكنيد كه نميكنند آنرا كسانيكه نزد ماهستند واگر يكبارهم بكنند بازبسيار است امام فرمود: مگرتو نمى‌دانى درمصافحه چه فضيلتى است، بەراستى دومؤمن بهم برميخورند ويكى باديگرى دست مى‌دهد ومصافحه ميكند وپيوسته گناه آنها فرو ميريزد از آنها چنانچه برك درخت فرو ميريزد و خدا بهر دو نظر دارد تاازهم جدا شوند.

٢ـ از امام باقر (ع) كه فرمود: بەراستى كه هر گاه دو مؤمن بهم برخورند ومصافحه كنند خداوند دست خود ميان دو دوست آنها در آورد و باهر كدام كه بيشتر رفيق ديگر خود را دوست دارد مصافحه كند.

٣ ـ ابن فضّال، عن عليّ بن عقبة ، عن أيّوب ، عن السميدع، عن مالك بن أعين الجهني عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ المؤمنين إذا التقيا فتصافحا أدخل الله عزّ وجلّ يده بين أيديهما وأقبل بوجهه على أشدّهما حبّاً لصاحبه ، فاذا أقبل الله عزّ وجلّ بوجهه عليهما تحاتت عنهما الذّنوب كما يتحاتّ الورق من الشجر .

٤ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبيدة الحذّاء عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ المؤمنين إذا التقيا فتصافحا أقبل الله عزّ وجلّ عليهما بوجهه وتساقطت عنهما الذّنوب كما يتساقط الورق من الشجر .

٥ ـ عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن صفوان الجمّال عن أبي عبيدة الحذّاء قال : زاملتُ أبا جعفر عليه السلام في شقّ محمل من المدينة إلى مكّة ، فنزل في بعض الطريق ، فلمّا قضى حاجته وعاد قال : هاك يدك يا أباعبيدة فناولته يدي فغمزها حتّى وجدت الأذى في أصابعي ، ثمّ قال : يا أباعبيدة ما من مسلم لقي أخاه المسلم فصافحه و شبّك أصابعه في أصابعه إلّا تناثرت عنهما ذنوبهما كما يتناثر الورق من الشجر في اليوم الشاتي .

شرح ـ از مجلسی ره ـ «بین ایدیهما» گویا دراین جا جمع را بر تثنیه بطور مجاز بکار برده است برای سنگینی اجتماع دو تثنیه، باهم ومقصود اینستکه میان دودست آنها ودر ضمن بیان مفصلی از شیخ رضی گوید اگر مورد اشتباه باشد باید بهمان تعبیر تثنیه اداشود وسپس گوید اگر اعتراض شود که دراین جا مورد اشتباه است جواب گوئیم که اشتباهی درمیان نیست زیرا عرف گواهست که مصافحه بایك دست است وازاین جا ظاهر شود خطای بعضی ازافاضل که گفته است این خبر دلالت دارد بر استحباب مصافحه بادو دست. سپس مقصود ازدست خدا دراین جا رحمت اواست.

٣ ـ از امام باقر(ع) که فرمود: چون دومؤمن بهم برخورند و بهم دست دهند خداعزوجل دست خود را میان دست آنها در آورد و روی بدان یك تن کند که رفیقش را بیشتر دوست دارد وچون خداعز وجل روی بدانها کند گناهان از آنها بریزد چنانچه برگ از درخت میریزد .

٤ ـ فرمود (ع) که چون دومؤمن بهم برخورند و بهم دست دهند خداعزوجل روبسوی آنها کند و گناهان از آنها بریزد چنانچه برك درخت میریزد.

٥ ـ از ابی عبیده حذاء گوید: باامام باقر(ع) همکجاوه شدم ودر یکتای محمل با آن حضرت از مدینه بمکه رفتم ودر میان راه پیاده شد وچون قضای حاجت کرد و برگشت گفت دست خود را بمن بده ای ابی عبیده من دستم را بآن حضرت دادم و آنرا فشرد تادرد آنرا در انگشتان دریافتم ، سپس فرمود ای اباعبیده مسلمانی نباشد که به برادر خود رسد و با او دست دهد و انگشتان خود را با انگشتان او در هم کند جز آنکه گناهان آنها بریزد از آنها چنانچه در روز زمستانی برك از درخت فرو میریزد.

٦ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن يحيى الحلبيّ، عن مالك الجهنّيّ قال: قال أبو جعفر عليه السلام: يا مالك أنتم شيعتنا [أ] لا ترى أنّك تفرّط في أمرنا، إنّه لا يقدر على صفة الله فكم لا يقدر على صفة الله كذلك لا يقدر على صفتنا و كما لا يقدر على صفتنا كذلك لا يقدر على صفة المؤمن، إنّ المؤمن ليلقى المؤمن فيصافحه، فلا يزال الله ينظر إليهما والذّنوب تتحاتّ عن وجوههما كما يتحاتّ الورق من الشّجر، حتّى يفترقا، فكيف يقدر على صفة من هو كذلك.

٧ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عمر بن عبد العزيز، عن محمّد بن فضيل، عن أبي حمزة قال: زاملت أبا جعفر عليه السلام فحططنا الرحل، ثمّ مشى قليلاً، ثمّ جاء فأخذ بيدي فغمزها غمزة شديدة، فقلت: جعلت فداك أوما كنت معك في المحمل؟! فقال: أما علمت أنّ المؤمن إذا جال جولة ثمّ أخذ بيد أخيه نظر الله إليهما بوجهه فلم يزل مقبلاً عليهما بوجهه ويقول للذنوب: تتحاتّ عنهما، فتتحاتّ ـ يا أبا حمزة ـ كما يتحاتّ الورق عن الشجر فيفترقان وما عليهما من ذنب.

٦ـ از مالك جهنی كه امام باقر (ع) فرمود ای مالك شماها شیعه ماهستید. نمیدانی (که در باره ما مبالغه میكنی؟ خ ل) كه در كار ما تقصیر میكنی براستیكه توانائی بر كار و وصف خدا نیست و چنانچه توانائی بر كار و وصف خدا نیست، توانائی بر كار و وصف مخصوص ما هم نیست و چنانچه توانائی بر كار و وصف مخصوص ما نیست توانائی بر كار و وصف مؤمن هم نیست، براستی مؤمنی بمؤمن دیگر بر میخورد و باو دست می‌دهد و پیوسته خدا بدانها نگاه میكند و گناهان از روی آنها فرو میریزد چنانچه برك از درخت تا از هم جدا شوند. چگونه توانائی است بر وصف آنكه چنین است.

شرح ـ از مجلسی ره ـ در بعضی نسخه‌ها «الا ترى» بصیغه استفهام است و «تفرط» از افراط است یا تفریط و بنا بر اول ظاهر این است كه میفرماید تو تا آنجا كه در باره ما اعتقاد داری در فضل ما از حد تجاوز نكرده و راه مبالغه نرفته‌ای زیرا تو تا هر اندازه در وصف ما و تعظیم و مدح ما مبالغه كنی باز هم مقصری و گمان مبر كه افراط تو در امر ما تو را از تشیع بیرون برده بلكه دلیل بر تشیع تو است در این جا چون جا دارد كسی اعتراض كند كه افراط و مبالغه مذموم است برای جواب آن آغاز سخن كرده و فرموده بهر چه آنها را ستایند كمتر از مقام حقیقی آنها است و آنان را قدر دانی نتوانند كرد چنانچه خدا را بلكه شما را معرفت مقام مؤمن هم ممكن نیست تا برسد بمعرفت قدر ما ها..

٧ـ از ابی حمزه گوید: من با امام باقر (ع) همكجاوه شدم و بار را بر زمین گزاردیم، سپس اندكی راه رفت و بر گشت و دست مرا گرفت و آنرا بسختی فشرد بآن حضرت عرض كردم قربانت مگر من با شما در محمل نبودم؟ فرمود مگر تو نمیدانی كه چون مؤمن یك گردشی كند و سپس دست برادرش را بگیرد خدا بدانها بالطف خود نگاه كند و پیوسته بدانها متوجه میباشد و میفرماید بگناهان كه از آنها فرو ریزند و گناهان فرو میریزند ـ ای ابا حمزه ـ چنانچه برك از درخت فرو میریزد و جدا شوند و گناهی بر آن ها نیست.

۸ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن حدّ المصافحة ، فقال: دور نخلة .

۹ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن عمرو بن الأفرق ، عن أبي عبيدة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ينبغي للمؤمنين إذا توارى أحدهما عن صاحبه بشجرة ثمّ التقيا أن يتصافحا .

۱۰ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن بعض أصحابه ، عن محمّد بن المثنّى عن أبيه ؛ عن عثمان بن زيد ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا لقي أحدكم أخاه فليسلّم عليه وليصافحه ، فانّ الله عزّ و جلّ أكرم بذلك الملائكة فاصنعوا صنع الملائكة .

۱۱ ـ عنه ، عن محمّد بن عليّ ، عن ابن بقّاح ، عن سيف بن عميرة ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا التقيتم فتلاقوا بالتسليم والمتصافح وإذا تفرّقتم فتفرّقوا بالاستغفار .

۱۲ ـ عنه ، عن موسى بن القاسم ، عن جدّه معاوية بن وهب أو غيره ، عن رزين ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان المسلمون إذا غزوا مع رسول الله صلى الله عليه وآله ومرّوا بمكان كثير الشجر ثمّ خرجوا إلى الفضاء نظر بعضهم إلى بعض فتصافحوا .

۸ـ ازهشام بن سالم گويد ازامام صادق(ع) پرسيدم ازاندازه جدائيكه مصافحه ودست دادن دارد ؟ فرمود : گردش دوريك نخله خرماست.

۹ـ ازامام باقر(ع) فرمود براى مؤمنان شايسته استكه چون يكى ازآنها از رفيقش نهان شد بواسطه درختى سپس بهم برخورند، بهم دست دهند ومصافحه كنند.

۱۰ـ ازامام باقر(ع) كه فرمود رسولخدا (ص) فرموده است هر گاه يكى ازشما ببرادرش بر خورد بايد باوسلام كند وباو دست بدهد زيرا خداعزوجل بدين روش فرشته‌ها راگرامى داشته شما هم كار فرشته‌ها رابكنيد.

۱۱ـ فرمود (ص) هر گاه برخورد كرديدبا درود ودست بهم‌دادن باهم برخورد كنيد و چون ازهم جداشويد بآمرزش‌جستن ازهم جداشويد.

۱۲ـ ازامام صادق (ع) فرمود شيوه مسلمانان بود كه هر گاه بارسولخدا (ص) بجنگى ميرفتند وبجاى پردرختى گذر ميكردند وسپس ازآنجابفضاى بازى بيرون ميشدند بهم‌نگاه ميكردند و دست هم‌ديگر راميگرفتند ومصافحه ميكردند.

۱۳ـ عنه ، عن أبيه ، عمّن حدّثه ، عن زيدبن الجهم الهلالي ، عن مالك بن أعين، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إذا صافح الرّجل صاحبه فالذي يلزم التصافح أعظم أجراً من الذي يدع ، ألا وإنّ الذّنوب ليتحاتّ فيما بينهم حتّى لا يبقى ذنب .

۱٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمّار قال : دخلت على أبي عبدالله عليه السلام ، فنظر إليّ بوجه قاطب فقلت : ما الذي غيّرك لي ؟ قال: الذي غيّرك لاخوانك ، بلغني يا إسحاق أنّك أقعدت ببابك بوّاباً ، يردّ عنك فقراء الشيعة ، فقلت : جعلت فداك إنّي خفت الشهرة، فقال: أفلا خفت البليّة ، أوما علمت أنّ المؤمنين إذا التقيا فتصافحا أنزل الله عزّ و جلّ الرّحمة عليهما فكانت تسعة و تسعين لأشدّهما حبّاً لصاحبه ، فاذا توافقا غمرتهما الرّحمة فاذا قعدا يتحدّثان قال الحفظة بعضها لبعض : اعتزلوا بنا فلعلّ لهما سرّاً وقد ستر الله عليهما ، فقلت : أليس الله عزّ وجلّ يقول : «ما يلفظ من قول إلّا لديه رقيبٌ عتيد» ؟ فقال : يا إسحاق إن كانت الحفظة لا تسمع فان عالم السرّ يسمع ويرى .

۱۳ـ ازامام باقر (ع) که فرمود: هر گاه مردی برفیق خود دست‌دهد آنکه در دست‌دادن بیاید اجر بزرگتری دارد از آنکه دست خودرا ازمیان دست اومیکشد، هلا به‌راستی که گناهان فرومیریزد در میان آن‌هاتاهیچ گناهی بجانماند.

۱٤ـ ازاسحاق بن‌عمار گوید من خدمت‌امام صادق (ع) واردشدم‌باروی ترش ودرهمی‌بمن‌نگاه کرد، گفتم: چه تورا برمن دیگر گون و خشمگین کرده است؟ فرمود: آنچه تو را نسبت ببرادرانت دیگر گون‌ساخته، ای‌اسحاق بمن خبررسیده که تودربانانی به درخانه‌خود نشانده‌ای تافقراء شیعه را ازتو برانند، من گفتم: قربانت به‌راستی من ازشهرت ترسیدم، فرمود: ازشهرت میترسی و از بلا نمی ترسی؟ آیا نمیدانیکه چون مومنان بهم برخورند و بهم دست بدهند ومصافحه کنندخداعزوجل‌رحمت بدانها فروفرستد و نودونه قسمت ازآن آن‌یك باشد که رفیق خودرا بیشتر دوست دارد وچون باهم موافقت کنند (با هم بایستند خ‌ل) رحمت آنهارا فروگیرد وچون باهم‌بنشینند تاصحبت کنندو گفتگو نمایند نگهبانان فرشتهٔ آن‌ها بهم گویند باید مابکناری برویم شاید این‌ها با هم گفتار محرمانه ای دارند وخدا برآنها پرده کشیده‌است؟ من گفتم مگراین نیست که خداعزوجل میفرماید (۱۸ـ ق) دم نزند بهیچ گفتاری جز آنکه نزداو رقیب وعتید باشند؟ فرمود ای‌اسحاق اگر نگهبانان وی‌سخن آنها را نشنوند براستیکه دانای اسرار بشنود وببیند.

شرحـ از مجلسی ره ـ این روایت را در ثواب‌الاعمال مبسوطتر نقلکرده و باکی نیست که آن رانقل کنیم ، بسند دیگر ازاسحق چنین روایتکرده که گوید من در کوفه بودم و بسیاری از برادران مذهبی نزد من میآمدند ومن ترسیدم که بمذهب خود (یعنی بتشیع) مشهور گردم و به غلام خودم دستوردادم هر که آمد ومرا خواست بگو در خانه نیست وهمان سال بحج رفتم و خدمت امام صادق (ع) رسیدم‌الخ.

١٥ ـ عنه ، عن إسماعيل بن مهران ، عن أيمن بن محرز ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ماصافح رسول الله صلى الله عليه وآله رجلاً قطّ فنزع يده حتّى يكون هوالذي ينزع يده منه .

١٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد ، عن ربعي ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعته يقول : إنّ الله عزّ وجلّ لايوصف وكيف يوصف وقال في كتابه : «وماقدروا الله حقّ قدره» فلايوصف بقدر إلّا كان أعظم من ذلك ، و إنّ النبيّ صلى الله عليه وآله لايوصف وكيف يوصف عبدٌ احتجب الله عزّ وجلّ بسبع وجعل طاعته في الأرض كطاعته [في السماء] فقال: «وما آتاكم الرّسول فخذوه ومانهاكم عنه فانتهوا» ومن أطاع هذا فقد أطاعني ومن عصاه فقد عصاني ، وفوّض إليه ، و إنّا لانوصف وكيف يوصف قوم رفع الله عنهم الرّجس وهو الشكّ والمؤمن لايوصف وإنّ المؤمن ليلقى أخاه فيصافحه فلايزال الله ينظر إليهما والذّنوب تتحاتّ عن وجوههما كمايتحاتّ الورق عن الشجر .

١٥ـ ازامام صادق (ع) فرمود، رسولخدا (ص) هرگز بامردی مصافحه نکرد که دست خود را ازدست اوبیرون کشد وادامه داد تااو باشد که دست خودراازدست آن حضرت بدر آورد.

١٦ـ اززراره که شنیدم امام باقر(ع) میفرمود: براستی خداعزوجل بهوصف درنیابدوچگونه بهوصف درآید بااینکه در کتاب خود فرماید (٢١ـ الانعام) اندازه نکردند خدا را بحق اندازه‌وی ـ خدا بهیچ اندازه وصف نشود جز آنکه از آن بزرگتر است و براستی پیغمبر هم وصف نشود و چگونه بنده‌ایرا توان وصف کرد که خدا در پس هفت حجابست و طاعت او را در زمین چون طاعت خود (در آسمان) لازم دانسته و فرموده است (٧ـ الحشر) و آنچه را رسول بشما دادبگیریدواز آنچه‌غدقن کردبازایستید و هر که‌این پیغمبر را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که او را نافرمانی کرده‌مرا نافرمانی کرده، و دین را باو واگذاشت و براستی ما را هم نتوان وصف کرد و چگونه وصف شوند مردمیکه خدا پلیدیرا از آنها برداشته و آن شك و تردید استومومن هم وصف نشود و براستی مومن ببرادرش برخورد و باو دست دهد وپیوسته خدا بآنها نگاه کندو گناهان ازروی آنها بریزد چنانچه برك ازدرخت میریزد.

شرحـ خدا در پس هفت پرده است، بیان نهایت لطافت ذات الهی است حجاب کنایه از مقام لطافت وجود است که بواسطه آن دیده نشود محجوب بودن خدا از دیده بنده‌ها بهمان معنی لطافت اواست چنانچه هوا و هیدروژن والکتریسته و مانند آنها هم که مادی هستند بواسطه لطافت دیده نشوند و این عبارت بیان نادیدنی بودن خدا وبیان صفت نامرئی بودن اواست بی‌نهایت وازاین معنی بهفت پرده تعبیر شده است ومعنی اینست که‌خدا درپس هفت پرده‌است «احتجب بسبع‌حجابات» وبتعبیر دیگرقوه هفتم‌لطافت است که اگر آنرابخواهیم درجه بندی کنیم مثلا:

١ـ هوا ٢ـ اجزاء ترکیبی هوا چون هیدروجین ٣ـ الکتریسته ٤ـ موج‌حامل صوت و.و.و ٥ـ اتم٦ـ ذره‌های انفجاراتم.

۱۷ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن النعمان ، عن فضيل بن عثمان عن أبي عبيدة قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : إذا التقى المؤمنان فتصافحا أقبل الله بوجهه عليهما وتتحاتّ الذّنوب عن وجوههما حتّى يفترقا .

۱۸ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : تصافحوا فانّها تذهب بالسخيمة .

۱۹ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن جعفر بن محمّد الأشعري ، عن ابن القدّاح عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لقي النبيّ صلى الله عليه وآله حذيفة ، فمدّ النبيّ صلى الله عليه وآله يده فكفّ حذيفة يده ، فقال النبيّ صلى الله عليه وآله : ياحذيفة بسطت يدي إليك فكففت يدك عنّي ؟ فقال حذيفة : يا رسول الله بيدك الرغبة ولكنّي كنت جنباً فلم اُحبّ أن تمسّ يدي يدك وأناجنب ، فقال النبيّ صلى الله عليه وآله : أما تعلم أنّ المسلمين إذا التقيا فتصافحا تحاتت ذنوبهما كما يتحاتّ ورق الشجر .

۲۰ ـ الحسين بن محمّد ، عن أحمد بن إسحاق ، عن بكر بن محمّد ، عن إسحاق بن عمّار قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : إنّ الله عزّ وجلّ لايقدر أحدٌ قدره وكذلك لايقدر قدر نبيّه وكذلك لايقدر قدر المؤمن ، إنّه ليلقى أخاه فيصافحه فينظر الله إليهما والذّنوب تتحاتّ عن وجوههما حتّى

واز این مراتب مادی لطافت که بگذرد و بلطافت وجود محض رسد، بخدا میرسد و یا بتعبیر حکماء و زبان متقدمین درجات لطافت و نامرئی بودن تنزلات وجود از نیروهای درونی انسان درجه بندی میشود تابرسد بعالم نفوس و عقول و فوق همه لطافت وجود صرف و محض وجود پاك ازهر آلایش امکانی است که وجود خدااست و بسا کلمه سموات هم رمز این مراتب لطافت است که البته هر لطیفی در فراز وفوق کثیفتر ازخود وجود دارد وچون آسمانی براو احاطه دارد.

۱۷ـ از ابی عبیده گوید، از امام باقر(ع) شنیدم میفرمود: چون دو مومن بهم رسند و با هم دست بدهند، خدا بدانها روی کند و گناهان ازچهره او بریزند تا ازهم جدا شوند.

۱۸ـ ازامام صادق(ع) که فرمود مصافحه کنید زیرا مصافحه کینه وحسد رابیرد.

۱۹ـ فرمود (ع) که پیغمبر(ص) حذیفه را ملاقات کرد و دست بسوی او دراز کرد و حذیفه دست خود را باز گرفت، پیغمبر (ص) فرمود ای حذیفه دست بسویت بازآوردم و تو دست خود را از من بازگرفتی حذیفه عرضکرد یا رسول الله شوق فراوان بدست شما فراهمست ولی من جنب بودم و نخواستم در جنابت دستم بدستم شما بساید، پیغمبر (ص) فرمود: آیا نمیدانیکه چون دومسلمان بهم برخورند وبهم دست بدهند گناهانشان بریزد چنانچه برك ازدرخت بریزد.

۲۰ـ فرمود (ع) که براستی کسی قدر خداعزوجل را نداند و همچنین قدر پیغمبراورا، وهم چنان قدر و اندازه مومن هم دانسته نیست راستیکه او ببرادر مومن خود برخورد و بااو دست بدهد و خدا بآنها نظری کند و گناهان آنها از چهره‌شان فرو ریزد تا ازهم جدا شوند چنانچه باد تند

یفترقا ، کما تتحات الریح الشدیدة الورق عن الشجر.

۲۱ ـ علیّ بن إبراهیم ، عن محمّد بن عیسی ، عن یونس ، عن رفاعة قال : سمعته یقول : مصافحة المؤمن أفضل من مصافحة الملائکة .

(باب المعانقة)

۱ ـ محمّد بن یحیی ، عن محمّد بن الحسین ، عن محمّد بن إسماعیل بن بزیع ، عن صالح بن عقبة عن عبدالله بن محمّد الجعفي ، عن أبي جعفر وأبي عبدالله علیهما السلام قالا : أیّما مؤمن خرج إلی أخیه یزوره عارفاً بحقّه کتب الله له بکلّ خطوة حسنة ومحیت عنه سیّئة و رفعت له درجة وإذا طرق الباب فُتحت له أبواب السّماء فاذا التقیا وتصافحا وتعانقا أقبل الله علیهما بوجهه ، ثمّ باهی بهما الملائکة فیقول : انظروا إلی عبدَیَّ تزاورا وتحابّا فيَّ ، حقٌّ علیَّ ألّا اُعذّبهما بالنّار بعد هذا الموقف فاذا انصرف شیّعه الملائکة عدد نفسه وخطاه و کلامه ، یحفظونه من بلاء الدّنیا وبوائق الآخرة إلی مثل تلك اللّیلة من قابل فان مات فیما بینهما اُعفي من الحساب و إن کان المزور یعرف من حقّ الزّائر ما عرفه الزائر من حقّ المزور کان له مثل أجره .

۲ ـ علیّ بن إبراهیم ، عن أبیه ، عن صفوان بن یحیی ، عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي عبدالله علیه السلام قال : إنّ المؤمنین إذا اعتنقا غمرتهما الرحمة ، فاذا التزما لایریدان بذلك إلّا وجه الله ولا

برگ را از درخت بریزد.

۲۱ـ ازرفاعه که شنیدمش میفرمود: مصافحه مومن بهتراست از مصافحه فرشته‌ها.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ « مصافحة المومن » گویا مقصود این است که مصافحه دو مومن بهتر است ازمصافحه دوفرشته یااینکه مصافحه مومن بهتر است ازمصافحه او بافرشته‌ها.

(باب هم‌آغوشی)

۱ـ ازامام باقر و امام صادق(ع) فرمودند: هر مومنی بیرون رود بسوی برادرش و اورادیدن کند و عارف بحق او باشد، خدا بهر گامی برایش حسنه‌ای نویسد و گناهی ازاو بردارد و درجه‌ای از او بالا برد و چون درخانه را بکوبد درهای آسمان برویش باز شوند و چون بهم رسند وبهم دست دهند وهم را درآغوش کشند خدا روبدان‌ها کند و نزد فرشته‌ها بدان‌ها ببالد و میفرماید نگاه کنید باین دوبنده من که درراه من همدیگر رادیدن کردند وبهم دوستی نمودند، برمن سزااستکه آنهارا بآتش شکنجه نکنم پس‌از این ایستگاه،وچون برگردد بشماره دم‌زدن و گامیکه بر داشته و سخنیکه گفته فرشته دنبالش آیند و اورا از گرفتاری‌های دنیا و آسیب‌های دیگرسرای نگهدارند تامانندهمان شب ازسال آینده واگر دراین میان ازجهان برود ازحساب معاف شود واگر دیدار شده هم از حق دیدار کننده بشناسد آنچه را دیدار کننده‌ازحق اوشناخته اوهم مانند مزداورا دارد.

۲ـ ازاسحاق بن‌عمار ازامام صادق(ع) فرمود: به‌راستی دومؤمن هرگاه یکدیگر رادرآغوش

يريدان غرضاً من أغراض الدّنيا قيل لهما : مغفوراً لكما فاستأنفا، فاذا أقبلا على المسألة قالت الملائكة بعضها لبعض : تنحّوا عنهما فانّ لهما سرّاً و قد ستر الله عليهما . قال إسحاق : فقلت : جعلت فداك فلا يكتب عليهما لفظهما وقد قال الله عزّ و جلّ : «ما يلفظ من قول إلّا لديه رقيبٌ عتيد» قال : فتنفّس أبو عبدالله عليه السلام الصعداء ثمّ بكى حتّى اخضلّت دموعه لحيته وقال: يا إسحاق إنّ الله تبارك وتعالى إنّما أمر الملائكة أن تعتزل عن المؤمنين إذا التقيا إجلالاً لهما وإنّه وإن كانت الملائكة لا تكتب لفظهما ولا تعرف كلامهما فانّه يعرفه ويحفظه عليهما عالم السرّ وأخفى .

(باب التقبيل)

۱ ـ أبو علي الأشعري ، عن الحسن بن علي الكوفي ، عن عبيس بن هشام ، عن الحسين بن أحمد المنقري ، عن يونس بن ظبيان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ لكم لنوراً تُعرفون به في الدّنيا ، حتّى أنّ أحدكم إذا لقي أخاه قبّله في موضع النور من جبهته ،

کشند رحمت آنها را فرا گیرد و هر گاه بهم چسبند واز آن جز رضای خدا نخواهند وغرض دنیوی نداشته باشند بآنها گفته شود آمرزیده اید وزندگی رااز سر گیرید وچون برای پرسش وپاسخ بهم رو آورند فرشته‌ها بهم گویند از آنها دور شوید که باهم رازی دارند و خدا آنها را زیر پرده داشته ؛ اسحاق گوید گفتم: قربانت هرسخنیکه گویند نوشته نشود بااینکه خداعزوجل (۱۸ـق) فرماید : هیچ گفته‌ای به‌زبان نیاورد جز آنکه نزد او رقیب وعتید باشد ـ گوید: امام صادق(ع) آه عمیقی کشید وسپس گریست تا آنکه اشکش ریشش را خیس کرد وفرمود: ای اسحاق به‌راستی خدا تبارك وتعالی همانا بفرشته فرمان داده که ازدو مؤمنیکه بهم برخوردند کناره کنند برای تجلیل واحترام آنها و راست مطلب اینست که گرچه فرشته لفظ آنها را ننویسند وسخن آنها رانفهمند براستیکه آن را بداند و بر آنها نگهداری کند دانای هرراز وهر نهان‌تر ازراز .

شرحـ ازمجلسی ره ـ «عالم السرواخفی» اشاره است بقول خداتعالی(۷ـطه) واگر بلند گوئی پس به‌راستی اومیداند رازونهان‌تر را ـ ومشهور میان مفسران اینستکه سر آنستکه بادیگری آهسته گوید و نهان‌تر آنستکه باخود گوید وبه‌زبان نیاورد و گفته‌اند سر آنست که درنهاد انسان باشد و آشکار نکند و نهان‌تر خاطره‌ایست که زود گذر است و گفته‌اند سر آنچه درآن اندیشه کرده باشی و نهان‌تر آنچه در اندیشه‌ات درنیامده وخدا داند که درآینده بگمانت رسد.

من گویم ممکن است مقصود ازسر آن باشد که در خاطره آمده و خودهم دانسته و نهان تر آنست که در نهاد اواست و خودش‌هم بدان توجه ندارد چون ریاء خفی که اورا برعمل واداشته واو عمل خودرا خالص برای خدا پنداشته.

(باب بوسیدن)

۱ـ ازامام صادق (ع) فرمود: راستی برای شما هرآینه نوریست که بوسیله آن دردنیاشناخته میشوید تا اینکه هرگاه یکی از شماها ببرادر خود برخورد او را در همان جای نور که ازپیشانی او است میبوسد.

٢ ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن رفاعة بن موسى، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لايقبّل رأس أحد ولايده إلّا [يد] رسول الله صلى الله عليه وآله أو من أُريد به رسول الله صلى الله عليه وآله.

٣ ـ عليّ، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن زيد النرسي، عن عليّ بن مزيد صاحب السابري قال: دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فتناولت يده فقبّلتها، فقال: أما إنّها لاتصلح إلّا لنبيّ أو وصيّ نبيّ.

٤ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحجّال؛ عن يونس بن يعقوب قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: ناولني يدك أُقبّلها فأعطانيها، فقلت: جعلت فداك رأسك ففعل فقبّلته فقلت: جعلت فداك رجلاك، فقال: أقسمت، أقسمت، أقسمت ـ ثلاثاً ـ و بقي شيء، و بقي شيء؛ و بقي شيء.

٥ ـ محمّد بن يحيى؛ عن العمركيّ بن عليّ، عن عليّ بن جعفر، عن أبي الحسن عليه السلام قال: من قبّل للرّحم ذا قرابة فليس عليه شيء؛ وقُبلة الأخ على الخدّ وقُبلة الامام بين عينيه.

٦ ـ وعنه؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد؛ عن محمّد بن سنان؛ عن أبي الصباح مولى آل سام؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ليس القُبلة على الفم إلّا للزّوجة [أ] والولد الصغير.

شرح ـ «تعرفون» بصيغه مجهول گويا اشاره است بقول خداتعالى (٢٩ ـ الفتح) نشانه آنها در رخسارهاشان ازاثر سجده است ـ ولازم نيست معرفت عمومى باشد بلكه ائمه وفرشته ها آنها را بدين نشانه ميشناسند، ازمجلسى ره.

٢ ـ ازامام صادق(ع) كه فرمود: بوسيده نشود سر ونه دست كسى جزرسولخدا (ص) ويا كسيكه ازاو قصد رسولخدا(ص) شود.

شرح ـ از مجلسى ره ـ قوله « او من اريد به رسول الله » درائمه مورد اجماعست ودرجز آنان از سادات وعلماء مورد اختلافست وندیدم كسى ازاصحاب ماتصريح بحرمت كرده باشد.

٣ ـ ازعلى بن مزيد صاحب سابرى گفت برامام صادق(ع) واردشدم ودست اورا گرفتم وبوسيدم فرمود امااين نشايد جز براى پيغمبر ياوصى پيغمبر.

٤ ـ ازيونس بن يعقوب گويد بامام صادق(ع) گفتم دستت رابده ببوسم وبمن داد، گفتم قربانت سرت را وچنان كرد ومن آنرا بوسيدم گفتم قربانت پايت راپس فرمود: سوگند خوردم، سوگند خوردم، سوگند خوردم، (تو راقسم مى‌دهم كه بگذرى خل) (من قسمت كردم وبوسه پارا بخلفاء جور گذاشتم خل) (توقسم خوردىكه پارا هم ببوسى؟ خل) (توقسم خوردى پا را هم ببوسى وآن باقيمانده؟ پس ببوس خل) تاسه بار، چيزى مانده، چيزى مانده. چيزى مانده

٥ ـ ازعلى بن جعفر ازابى الحسن (ع) فرمود: هر كه خويشى را براى رحم ببوسد چيزى بر او نيست بوسه برادر بر گونه است وبوسه امام ميان دوچشم اواست.

٦ ـ ازامام صادق(ع) فرمود بوسه برلب نباشد جز براى همسر يافرزند خردسال.

(باب تذاكر الاخوان)

١ ـ عدّة من أصحابنا ؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد ؛ عن أبيه ، عن فضالة بن أيّوب، عن عليّ ابن أبي حمزة قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : شيعتنا الرّحماء بينهم ؛ الذين إذا خلوا ذكروا الله [إنّ ذكرنا من ذكر الله] إنّا إذا ذكرنا ذكر الله وإذا ذكر عدوّنا ذكر الشيطان .

٢ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ، عن صالح بن عقبة عن يزيد بن عبدالملك ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : تزاوروا فانّ في زيارتكم إحياء لقلوبكم وذكراً لأحاديثنا ، وأحاديثنا تعطف بعضكم على بعض فان أخذتم بها رشدتم ونجوتم وإن تركتموها ضللتم وهلكتم ، فخذوا بها وأنا بنجاتكم زعيم .

٣ ـ عدّة من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ؛ عن الوشّاء ؛ عن منصور بن يونس، عن عبّاد بن كثير قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّي مررت بقاصّ يقصّ وهو يقول: هذا المجلس [الذي] لا يشقى به جليس؛ قال: فقال أبو عبدالله عليه السلام : هيهات هيهات؛ أخطأت أستاههم الحفرة ؛ إنّ لله ملائكة سيّاحين سوى الكرام الكاتبين ؛ فاذا مرّ وا بقوم يذكرون محمّداً و آل محمّد قالوا : قفوا فقد أصبتم حاجتكم فيجلسون، فيتفقّهون معهم فاذا قاموا عادوا مرضاهم وشهدوا جنائزهم وتعاهدوا غائبهم فذلك المجلس الذي لا يشقى به جليس .

(باب)
مذاكره برادران

١ـ ازعلی بن ابی‌حمزه گویدشنیدم امام‌صادق (ع) میفرمود: شیعیان ما درمیان خودمهربانند، آنکسانند که چون تنهاباشند یادخدا کنند(به راستیکه یادماهم یادخدااست) براستی چون‌مایادشویم خدایادشود وچون دشمن‌ما یادشودشیطان یادشود.

٢ـ فرمود: بدیدن‌هم بروید زیرا دیدارشما زنده کردن دلهای شمااست ویادآوری احادیث‌ما. واحادیث‌ماشما را بهم مهربان میسازندواگربدان عمل کنید راه راست‌یابید ونجات یابید واگرآنهارا واگذارید گمراه وهلاك شوید بدان‌ها عمل کنید که من ضامن نجات شمایم.

٣ـ ازعبادبن کثیر گوید بامام‌صادق(ع)گفتم من بیك قصه‌گو گذر کردم که قصه میگفت واو میگفت که این مجلسی استکه هر که درآن نشیند شقی نگردد گوید امام صادق (ع) فرمود : هیهات‌هیهات پرخطا رفتند به‌راستی برای‌خدا فرشته‌هائیست گشتی جز کرام‌الکاتبین وچون بمردمی رسند که ذکر محمد وآل محمد کنند گویند بایستید بتحقیق که بحاجت خود رسیدید وبه نشینند و با آنها فقه آموزند و چون برخیزند بیماران آنان را عیادت کنند و سر مرده آن ها حاضر شوند و از غائبین آن ها بازرسی و احوال پرسی کنند ، این است آن مجلسیکه هر که در آن نشیند شقی نگردد.

٤ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم ، عن المستورد النخعي، عمّن رواه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ من الملائكة الذين في السماء ليطلعون إلى الواحد والاثنين والثلاثة وهم يذكرون فضل آل محمّد قال : فتقول : أما ترون إلى هؤلاء في قلّتهم و كثرة عدوّهم يصفون فضل آل محمّد صلى الله عليه وآله؟ قال : فتقول الطائفة الأُخرى من الملائكة : ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم.

٥ ـ عنهُ ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن ابن مسكان ، عن ميسّر، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال لي : أتخلون وتتحدّثون وتتولون ماشئتم ؟ فقلت : إي والله إنّا لنخلو ونتحدّث و نقول ماشئنا ، فقال : أما والله لوددت أنّي معكم في بعض تلك المواطن ، أما والله إنّي لأُحبّ ريحكم وأرواحكم ؛ وإنّكم على دين الله ودين ملائكته فأعينوا بورع واجتهاد .

٦ ـ الحسينُ بن محمّد ؛ و محمّد بن يحيى ، جميعاً ، عن عليّ بن محمّد بن سعد ، عن محمّد بن مسلم عن أحمد بن زكريّا، عن محمّد بن خالد بن ميمون ، عن عبدالله بن سنان، عن غياث بن إبراهيم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما اجتمع ثلاثة من المؤمنين فصاعداً إلّا حضر من الملائكة مثلهم ، فان دعوا بخير أمّنوا وإن استعاذوا من شرّ دعوا الله ليصرفه عنهم وإن سألوا حاجة تشفّعوا إلى الله و سألوه قضاها وما اجتمع ثلاثة من الجاحدين إلّا حضرهم عشرة أضعافهم من الشياطين ، فان تكلّموا تكلّم الشيطان بنحو كلامهم وإذا ضحكوا ضحكوا معهم و إذا نالوا من أولياء الله نالوا معهم فمن ابتلي

٤ـ فرمود (ع): بهراستی از فرشته‌هائی که در آسمانند سر کشی کنند به‌یك، دو، سه کسکه فضل آل محمدرا ذکر میکنند فرمود پس میگویند آیا نمی‌بینید اینان‌را که با شماره اندك خود وفزونی دشمنانشان فضل آل محمدرا وصف میکنند فرمود دسته‌ای دیگر از فرشته‌ها درپاسخ آنها گویند، این فضل خدااست که بهر که خواهد بدهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.

٥ـ ازمیسر که امام باقر (ع) بمن فرمود آیا خلوت کنید و حدیث گوئید و هر چه خواهید گوئید؟ گفتم آری، بخدا به راستی ما جلسه سری تشکیل دهیم و حدیث گوئیم و هر چه خواهیم گوئیم؛ فرمود هلا بخدا من دوست داشتم که با شما باشم در بعضی از این جاهای خلوت هلا بخدا که من بوی شما وجان شما را دوست دارم شما بر دین خدا ودین فرشته‌هائید و کمك کنید بما باورع و کوشش.

٦ـ ازامام صادق (ع) که فرمود سه و بیشتر ازمؤمنان گردهم نباشند جز آنکه بمانند آنها فرشته حاضر گردد اگر دعای خیر کنند آنها آمین گویند و اگر از بدی پناه جویند فرشته‌ها دعا کنند تا خدا بدی‌را از آنها بگرداند و اگر حاجتی خواهند فرشته‌ها بدرگاه خدا شفاعت کنند واز خدا بخواهند آن‌را برآورد وفراهم نگردند سه‌تن ازمنکران جز آنکه ده برابرشان شیاطین باآنها حاضر شوند و اگر سخن گویند آن شیطانها بمانند سخن آنهارا گویند واگر بخندند آن شیطانها باآنها بخندند واگر عیب دوستان خدا کنند آن شیطانها هم باآنها عیب کنند واگر کسی ازمؤمنان دچار مجلس آنها

من المؤمنين بهم فاذا خاضوا في ذلك فليقم ولا يكن شرك شيطان ولا جليسه، فانّ غضب الله عزّ وجلّ لا يقوم له شيء ولعنته لا يردّها شيء ، ثمّ قال صلوات الله عليه : فان لم يستطع فلينكر بقلبه وليقم ولو حلب شاة أو فواق ناقة .

٧ ـ وبهذا الاسناد ، عن محمّد بن سليمان ، عن محمّد بن محفوظ ، عن أبي المغرا قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول : ليس شيء أنكى لابليس وجنوده من زيارة الاخوان في الله بعضهم لبعض قال: وإنّ المؤمنين يلتقيان فيذكران الله ثمّ يذكران فضلنا أهل البيت فلا يبقى على وجه إبليس مضغة لحم إلّا تخدّد حتّى أنّ روحه لتستغيث من شدّة ما يجد من الألم فتحسّ ملائكة السماء و خزّان الجنان فيلعنونه حتّى لا يبقى ملك مقرّب إلّا لعنه ، فيقع خاسئاً حسيراً مدحورا .

(باب)

✡(ادخال السرور على المؤمنين)✡

١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، ومحمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى جميعاً، عن الحسن بن محبوب ،عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سرّ مؤمناً فقد سرّني ومن سرّني فقد سرّ الله .

٢ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن رجل من أهل الكوفة يكنّى أبا محمّد ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال : تبسّم الرّجل في وجه

شد ودر این باره مشغول صحبت شدند باید برخیزد وشریك وهم نشین شیطان نشود زیرا چیزی دربرابر خشم خدا نایستد وچیزی لعنت خدارا برنگرداند سپس فرمود (ع) اگر نتواند بر خاست باید از دل انکار کند واگرچه باندازه دوشیدن گوسفندی ،یاراحت باش میان دوشیدن شتر باشد.

٧ـ ابی المغرا گوید شنیدم ابوالحسن (ع) میفرمود چیزی برای شیطان و لشکرهای او کشنده تر از این نیست که برادران دینی هم دیگر را دیدن کنند در راه رضای خدا فرمود: راستی دو نفر مؤمن بهم برخورند و ذکر خدا کنند و فضل ما خانواده راباهم مذاکره کنند و در چهره ابلیس تیکه گوشتی نماند جز آنکه بشکافد وروحش ازسختی دردیکه کشد فریادرس خواهد وفرشته های آسمان و خازنان بهشت آنرا دریابند وباو لعنت کنند تا آنکه هیچ فرشته مقربی نماند جز آنکه اورا لعنت کند وچخ شده ودرمانده وراننده گردد .

(باب)

شاد کردن مؤمنان

١ـ امام باقر(ع)میفرمود: رسولخدا (ص)فرموده است هر که مؤمنی راشاد کند مرا شاد کرده وهر که مرا شاد کند خدارا شاد کرده.

٢ـ فرمود(ع):لبخند مرد در روی برادرش حسنه است ودور کردن خاروخاشاك ازوی حسنه است و

أخيه حسنة وصرف القذى عنه حسنة، وماعبدالله بشيء أحبّ إلى الله من إدخال السّرور على المؤمن.

۳ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عبدالله بن مسكان، عن عبيدالله بن الوليد الوصّافي قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول: إنّ فيما ناجى الله عزّ و جلّ به عبده موسى عليه السلام قال: إنّ لي عباداً اُبيحهم جنّتي واُحكّمهم فيها قال: يارب ومن هؤلاء الذين تبيحهم جنّتك وتحكّمهم فيها؟ قال: من أدخل على مؤمن سروراً، ثمّ قال: إنّ مؤمناً كان في مملكة جبّار فولع به فهرب منه إلى دارالشرك، فنزل برجل من أهل الشرك فأظلّه و أرفقه وأضافه فلمّا حضره الموت أوحى الله عزّ وجلّ إليه و عزّتي وجلالي لو كان [لك] في جنّتي مسكن لأسكنتك فيها ولكنّها محرّمة على من مات بي مشركاً ولكن يانار هيديه ولاتؤذيه. ويؤتى برزقه طرفي النهار، قلت: من الجنّة؟ قال: من حيث شاء الله.

٤ ـ عنه، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن عليّ، عن عبدالله بن إبراهيم، عن عليّ بن أبي عليّ، عن أبي عبدالله، عن أبيه، عن عليّ بن الحسين صلوات الله عليهم قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إنّ أحبّ الأعمال إلى الله عزّ وجلّ إدخال السرور على المؤمنين.

٥ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام: قال: أوحى الله عزّ وجلّ إلى داود عليه السلام أنّ العبد من عبادي ليأتيني بالحسنة فاُبيحه

خداپرستیده نشده بکاریکه دوست‌تر باشد نزدخدا از شاد کردن دل‌مؤمن.

۳ـ میفرمود (ع) به‌راستی‌در آنچه خداعزوجل‌بابنده خود موسی رازگفت فرمود: (ای موسی) به‌راستی برای من بنده‌هائیستکه بهشتم‌را برایشان مباح سازم و آنان‌را درآن اختیاردهم، عرضکرد پروردگارا کیانند اینانکه تو بهشت‌را برآنها مباح کنی و آنهارا درآن صاحب اختیارسازی؟ فرمود هر که مؤمنی راشاد کند. سپس فرمود مؤمنی درکشور جباری بود آن‌جبار بدوآزمند شد واوهم‌از وی‌بکشور مشرکان گریخت و بمرد مشرکی واردشد، اورا زیرسایه جاداد وبا اونرمی کرد و او را مهمان نمود وچون مرك آن‌مشرك فرارسید خدا باووحی کرد بعزت وجلالم سوگند اگر برایت در بهشت جای بود تورا درآن نشیمن می‌دادم ولی بهشتم حرام‌است بر هر که‌مشرك بمن بمیرد ولی ای آتش او را بهراسان ولی میازار وهر بام وشام روزی برای او آید، گفتم از بهشت؟ فرمود از آنجا که خدا خواهد.

٤ـ از علی‌بن الحسین(ع) که رسولخدا (ص) فرمود: دوست‌ترین کارها نزد خدا عزوجل شاد کردن مؤمن است.

٥ـ از امام صادق(ع) فرمود: خداعزوجل به‌داود (ع) وحی کرد به راستی بنده‌ای از بندگانم یك حسنه آورد ومن بهشتم را براو مباح کنم داود عرضکرد پروردگارا این‌حسنه چیست؟ فرمود بدل

جنّتي ، فقال داود : يارب وماتلك الحسنة ؟ قال : يدخل على عبدي المؤمن سروراً ولو بتمرة قالداود : يارب حقٌ لمن عرفك أن لايقطع رجاءه منك .

٦ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أبيه؛ عن خلف بن حمّاد، عن مفضّل ابن عمر ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لايرى أحدكم إذا أدخل على مؤمن سروراً أنّه عليه أدخله فقطّ بل والله علينا ، بل والله على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

٧ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، ومحمّدبن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان جميعاً، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبدالحميد ، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعته يقول : إنّ أحبّ الأعمال إلى الله عزّ وجلّ إدخال السرور على المؤمن ، شبعة مسلم أوقضاء دينه .

٨ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن سدير الصيرفي قال : قال أبوعبدالله عليه السلام في حديث طويل : إذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال يقدم أمامه ، كلّما رأى المؤمن هولاً من أهوال يوم القيامة قال له المثال : لاتفزع ولاتحزن وابشر بالسرور والكرامة من الله عزّ وجلّ ، حتّى يقف بين يدي الله عزّ و جلّ فيحاسبه حساباً يسيراً ويأمر به إلى الجنّة والمثال أمامه، فيقول له المؤمن : يرحمك الله نعم الخارج خرجت معي من قبري و مازلت تبشّرني بالسرور والكرامة من الله حتّى رأيت ذلك ، فيقول من أنت ؟ فيقول : أنا السرور الذي كنت أدخلت على أخيك المؤمن في الدنيا خلقني الله عزّ و جلّ منه لأبشّرك .

بنده مؤمنم شادی در آورد گو که با یك دانه خرما باشد داود عرضکرد پروردگارا سزااست هر که تورا شناسد امیدش را از تو نبرد،

٦ـ ازامام صادق(ع) فرمودنپندارد یکی ازشماها که مؤمنی را شاد کرده است تنها اوراشاد کرده بلکه بخدارسولخدارا(ص) شاد کرده است،

٧ـ از ابی الجارود که شنیدم امام باقر(ع) میفرمود: به راستی دوست ترین کارها بدرگاه خدا عزوجل شاد کردن مؤمن است یاسیر کردن مسلمانی یاپرداختن بدهکاری او.

٨ـ امام صادق(ع) در ضمن حدیثی طولانی فرمود: چون خدا مؤمن رااز قبرش مبعوث کندبا او نمونه‌ای ازقبر بیرون آید و جلو او باشد و هرآنجا که مؤمن یکی از هراسهای روز قیامت را ببیند آن نمونه گوید نترس وغم مخور و مژده گیر بشادی و کرامت از طرف خداعزوجل تاآنکه در برابر خداعزوجل بایستد و از او حساب آسانی بکشد و فرماید اورا ببهشت برند و آن نمونه جلو اوباشد، مؤمن باو گوید خدایت رحمت کند چه خوب کسی بودیکه بامن از گودم بیرون آمدی و پیوسته مرا بشادی و کرامت از طرف خدا مژده میدادی تا آن را بچشم دیدم وباو میگوید تو کیستی ؟ میگوید من همان شادیم که بدل برادر مؤمن خود دردنیا وارد ساختی خداعزوجل مرااز آن آفریده تابتو مژده دهم.

٩ ـ محمد بن يحيى ، عن محمد بن أحمد ، عن السيّاري ، عن محمد بن جمهور قال : كان النجاشي وهو رجلٌ من الدّهاقين ـ عاملاً على الأهواز وفارس فقال بعض أهل عمله لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ في ديوان النجاشي عليّ خراجاً و هو مؤمن يدين بطاعتك فان رأيت أن تكتب لي إليه كتاباً، قال : فكتب إليه أبو عبدالله عليه السلام : «بسم الله الرّحمن الرّحيم سرّ أخاك يسرّك الله» قال: فلمّا ورد الكتاب عليه دخل عليه وهو في مجلسه فلمّا خلا ناوله الكتاب و قال: هذا كتاب أبي عبدالله عليه السلام فقبّله و وضعه على عينيه وقال له : ماحاجتك ؟ قال : خراج عليّ في ديوانك ، فقال له : و كم هو؟ قال : عشرة آلاف درهم ، فدعا كاتبه وأمره بأدائها عنه ثمّ أخرجه منها وأمر أن يثبتها له لقابل ثمّ قال له : سررتك ؟ فقال : نعم جعلت فداك ثمّ أمر له بمركب وجارية و غلام وأمر له بتخت ثياب في كلّ ذلك يقول له : هل سررتك ؟ فيقول : نعم جعلت فداك ، فكلّما قال: نعم، زاده حتّى فرغ ثمّ قال له : احمل فرش هذا البيت الذي كنت جالساً فيه حين دفعت إليّ كتاب مولاي الذي ناولتني فيه وارفع إليّ حوائجك قال : ففعل وخرج الرجل فصار إلى أبي عبدالله عليه السلام بعد ذلك فحدّثه الرّجل بالحديث على جهته فجعل يسرّ بما فعل ، فقال الرّجل : يا ابن رسول الله كأنّه قد سرّك مافعل بي ؟ فقال : إي والله لقد سرّ الله ورسوله .

٩ـ ازمحمدبن جمهور گويد: نجاشى كه يك دهقانى بود حاكم اهواز وفارس شد يكى از كارمندانش بامام صادق(ع) گفت دردفتر نجاشى خراجى بعهده من است واو مرديست مؤمن وفرمانبر شما اگر صلاح ميدانى براى من نامه‌اى باو بنويس گويد امام(ع) باو نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، شاد كن برادرت را تاخدا شادت كند، گويد چون نامه باو رسيد در مجلس كار خود بود و چون تنها شد نامه را باو داد و گفت اين نامه امام صادق (ع) است آن‌را بوسيد و بردو چشم نهاد وباو گفت چه حاجتى دارى؟ گفت خراجيكه دردفترت بر عهده من است، باو گفت چه مقدار است ؟ گفت ده هزار درهم، نجاشى دفتردار خود را خواست و باو دستور داد تااز طرف اوبپردازد وآن رااز دفتر بيرون آرد و دستور داد براى سال آينده هم برابر همين مبلغ را براى اوبنويسد، سپس باو گفت من تورا شاد كردم؟ پاسخداد، آرى قربانت سپس فرمان داد يك مركب سوارى ويك كنيز و يك غلام باو دادند با يكدست جامه و در عطاى هر كدام ميگفت آيا تو را شاد كردم و او جواب ميداد ، آرى قربانت، وهرچه ميگفت آرى براى او ميافزود تا از عطا فراغت يافت و سپس باو گفت همه فرش اين اتاق‌را هم كه من در آن نشسته‌ام باخود ببر چونكه نامه آقاى مرا دراين جا بمن دادى و هر حاجتى دارى بمن اظهار كن و برسان گويد اين كار را كرد و آن مرد بيرون شد و پس از آن خدمت امام صادق (ع) رسيد و باو همه را باز گفت و آنحضرت هم شاد شد بكار او ، آنمرد گفت يابن رسول‌الله گويا كارى كه بامن كرده شما را شادنمود، فرمود: آرى بخدا هرآينه‌خداورسولش را هم شاد كرد.

١٠- أبوعليّ الأشعريّ ، عن محمّدبن عبدالجبّار ، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن منصور عن عمّاربن أبي اليقظان ؛ عن أبان بن تغلب قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن حقّ المؤمن على المؤمن ، قال : فقال : حقّ المؤمن على المؤمن أعظم من ذلك ، لوحدّثتكم لكفرتم إنّ المؤمن إذاخرج من قبره ، خرج معه مثال من قبره ، يقول له : أبشر بالكرامة من الله والسرور، فيقول له : بشّرك الله بخير ، قال : ثمّ يمضي معه يبشّره بمثل ماقال، و إذامرّ بهول قال : ليس هذا لك وإذامرّ بخير قال:هذا لك، فلايزال معه يؤمنه ممّايخاف ويبشّره بما يحبّ حتّى يقف معه بين يدي الله عزّ وجلّ فاذا أمربهٔ إلى الجنّة قال له المثال : أبشر فانّ الله عزّ وجلّ قد أمربك إلى الجنّة ، قال : فيقول : من أنت رحمك الله تبشّرني من حين خرجت من قبري و آنستني في طريقي وخبّرتني عن ربّي ؟ قال : فيقول : أنا السرور الذي كنت تدخله على إخوانك في الدّنيا خلقت منه لأبشّرك وأونس وحشتك .

محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن ابن فضّال مثله .

١١ – محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد، عن عليّ بن الحكم ، عن مالك بن عطيّة ،عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أحب الأعمال إلى الله سرورٌ [الذي] تدخله على المؤمن: تطرد عنه جوعته ، أوتكشف عنهٔ كربته .

١٠- ازابان بن تغلب گويد: از امام صادق(ع) پرسيدم از حق مومن برمومن گويد: فرمود : حق مومن برمومن بزرك‌تر از اين‌ها است اگر براى شما بازگويم كافر ميشويد، به‌راستى مومن‌چون از گورش برآيد بااو نمونه‌اى از گور درآيد و باو ميگويد: مژده گير از طرف خدا بكرامت و شادى ، درپاسخش ميگويد خدا تورا مژده خوب دهد، فرمود سپس بااو ميرود و بدانچه گفت پيوسته اورا مژده ميدهد وچون بهراسى گذرد باو گويد اين از براى تونيست و چون بوضع خوبى گذرد گويد اين از آن تواست وپيوسته بااواست، ازآنچه بيم دارد آرامش دهدوبدانچه دوست دارد مژده دهدتا با او در برابر خداعزوجل ايستد و هرگاه فرمان بهشت باودهد آن نمونه باو گويد: مژده بادت كه خدا عزوجل فرمان بهشتت داد فرمود : باو ميگويد تو كيستى ؟ خدايت رحمت كند مرا مژده دادى از گاهيكه از گورم برآمدم و در راه بمن آرامش دادى و از طرف پروردگارم مرا خبرخوش دادى فرمود: گويد من همان‌شادى هستمكه تو بردل برادران خود دردنيا ميكردى؛ ازآن آفريده‌شدم تا بتومژده‌دهم وهراس تورا آرام كنم.

١١ رسولخدا (ص) فرمود: دوست‌ترين كارها نزد خدا شاد كردن مومن است: گرسنگى را از او برانى يا گرفتارى را ازاو بگردانى.

۱۲ ـ علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن الحكم بن مسكين ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أدخل على مؤمن سروراً خلق الله عز وجل من ذلك السرور خلقاً فيلقاه عند موته فيقول له : أبشر يا ولي الله بكرامة من الله ورضوان ، ثم لايزال معه حتى يدخله قبره [يلقاه] فيقول له مثل ذلك ، فاذا بعث يلقاه فيقول له مثل ذلك ، ثم لايزال معه عند كل هول يبشره ويقول له مثل ذلك ، فيقول له : من أنت رحمك الله ؟ فيقول : أنا السرور الذي أدخلته على فلان .

۱۳ ـ الحسين بن محمد ، عن أحمد بن إسحاق ، عن سعدان بن مسلم ، عن عبدالله بن سنان قال : كان رجل عند أبي عبدالله عليه السلام فقرأ هذه الآية: « والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتاناً وإثماً مبيناً» قال : فقال أبو عبدالله عليه السلام : فما ثواب من أدخل عليه السرور؟ فقلت : جعلت فداك عشر حسنات فقال : إي والله وألف ألف حسنة .

۱٤ ـ عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد، عن محمد بن أورمة، عن علي بن يحيى، عن الوليد ابن العلاء ، عن ابن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أدخل السرور على مؤمن فقد أدخله على رسول الله صلى الله عليه وآله ومن أدخله على رسول الله صلى الله عليه وآله فقد وصل ذلك إلى الله وكذلك من أدخل عليه كرباً .

---

۱۲ ـ ازامام صادق (ع) فرمود هر كه مومنى را شاد كند خدا عزوجل از آن شادى مخلوقى آفريند كه هنگام مرگش اورا ديدار كند و باو گويد اى دوست خدا مژده گير بكرامت و احترام از طرف خدا و رضوان سپس پيوسته با اواست تا در گورش درآيد و مانند آن را بوى ميگويد وچون مبعوث شود اورا برخورد كند ومانند آن را بوى گويد سپس پيوسته بااو است در نزد هرهراس او را مژده دهد و مانند آن را بوى گويد، مومن باو ميگويد تو كيستى؟ خدايت رحمت كناد در پاسخ ميگويد من همان شادى هستمكه دردل فلانكس وارد كردى.

شرح ـ ازمجلسى ره « من ذلك السرور » يعنى بسبب او واين موجب آنستكه بواسطه شادى نمونه‌اى آفريده شود نه اينكه خود عمل مجسم گردد .

۱۳ ـ ازعبدالله بن سنان گويد: مردى نزد امام صادق (ع) بود و اين آيه را خواند (۵۸ ـ الاحزاب) و آنكسانيكه آزار ميدهند مومنين و مومنات را بجز براى آنچه خود كرده‌اند (يعنى مجازات برحق) به راستيكه متحمل بهتان و گناه بزرگى شدند ـ گويد: امام صادق (ع) فرمود: پس چه ثوابى دارد آنكه آن مومن را شاد كند؟ من گفتم قربانت ده حسنه فرمود :آرى بخدا وهزار هزار حسنه.

۱٤ ـ ازامام صادق (ع) فرمود: هر كه مومنى راشاد كند رسولخدا(ص) راشاد كرده وهر كه وسيله شادى رسولخدا(ص) را فراهم آورده آن را بخدا پيوسته وچنين است كسيكه گرفتارى وغم براى مومن فراهم سازد (يعنى رسولخدا وبلكه خدارا آزرده است)،

١٥ ـ عنه ، عن إسماعيل بن منصور ، عن المفضّل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أيّما مسلم لقي مسلماً فسرّه سرّه الله عزّ وجلّ .

١٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن الحكم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أحبّ الأعمال إلى الله عزّ وجلّ إدخال السّرور على المؤمن : إشباع جوعته أو تنفيس كربته أو قضاء دينه .

(باب)

﴿ قضاء حاجة المؤمن ﴾

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن عليّ ، عن بكّار بن كردم ، عن المفضّل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال لي : يا مفضّل اسمع ما أقول لك واعلم أنّه الحقّ و افعله وأخبر به علية إخوانك ، قلت : جعلت فداك وما علية إخواني ؟ قال : الراغبون في قضاء حوائج إخوانهم ، قال : ثمّ قال: ومن قضى لأخيه المؤمن حاجة قضى الله عزّ وجلّ له يوم القيامة مائة ألف حاجة من ذلك أوّلها الجنّة ومن ذلك أن يدخل قرابته ومعارفه وإخوانه الجنّة بعد أن لا يكونوا نصّاباً ، وكان المفضّل إذا سأل الحاجة أخاً من إخوانه قال له : أما تشتهي أن تكون من علية الاخوان .

---

١٥ ـ فرمود (ع): هر كه بمسلمانى برخورد و اورا شاد كند خداعزوجل اورا شاد كند.

١٦ ـ فرمود (ع): ازدوست‌ترين اعمال بدر گاه خداعزوجل ادخال سروراست برمومن:سير كردن اواز گرسنگى، گشودن گره گرفتارى اويا پرداخت بدهكارى او.

(باب)

روا كردن حاجت مؤمن

١ ـ ازمفضل كه امام صادق (ع) بمن فرمود. اى مفضل آنچه بتو ميگويم بشنو و بدانكه به راستى آن درست است، آن را بكار بند و بيزرگان از برادران خود خبر بده گفتم قربانت بزرگان از برادرانم كيانند؟ فرمود آنانكه شوق دارند ببرآوردن حوائج برادران خود گويد:سپس فرمود: هر كه براى برادر مومن خود حاجتى برآورد خداعزوجل روز قيامت صدهزار حاجت ازاو روا كند كه ازآنجمله آغاز همه بهشت است و از آنجمله خويشان وآشنايانش وبرادرانش رابيهشت بردبشرط آنكه دشمن ائمه نباشند وشيوه مفضل بود كه چون حاجتى ازهر كدام برادرانش ميخواست باوميگفت نميخواهيكه ازبزرگان برادران باشى؟

شرح ـ ازمجلسى ره ـ ناصبى درعرف اخبار شامل مخالفانيكه درمذهب خود تعصب دارند ميشود و غير ناصبى همان مستضعفانند .

٢ ـ عنه ، عن محمّدبن زياد قال : حدّثني خالدبن يزيد ، عن المفضّل بن عمر ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ و جلّ خلق خلقاً من خلقه انتجبهم لقضاء حوائج فقراء شيعتنا ليثيبهم على ذلك الجنّة ، فان استطعت أن تكون منهم فكن ، ثمّ قال : لنا والله ربٌّ نعبده لا نشرك به شيئاً .

٣ ـ عنه ، عن محمّدبن زياد ، عن الحكم بن أيمن ، عن صدقة الأحدب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قضاء حاجة المؤمن خيرٌ من عتق ألف رقبة وخيرٌ من حملان ألف فرس في سبيل الله .

عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن محمّدبن زياد ، مثل الحديثين .

٤ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن محمّدبن زياد ، عن صندل ، عن أبي الصباح الكناني قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : لقضاء حاجة امرء مؤمن أحبّ إلى [الله] من عشرين حجّة كلّ حجّة ينفق فيها صاحبها مائة ألف .

٥ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أبيه ، عن هارون بن الجهم ، عن إسماعيل بن عمّار الصيرفي قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : جعلت فداك المؤمن رحمة على المؤمن؟ قال : نعم ، قلت : و كيف ذاك ؟ قال : أيّما مؤمن أتى أخاه في حاجة فانّما ذلك رحمة من الله ساقها إليه وسبّبها له ، فان قضى حاجته ، كان قد قبل الرّحمة بقبولها ، وإن ردّه عن حاجته وهو

---

٢ ـ بمفضل فرمود: (ع) كه بدراستى خداعزوجل در آفريده‌هاى خود خلقى آفريده كه آنها را براى روا كردن حوائج فقراءشيعيان ما برگزيده تا در برابر آن بهشت بدانهادهد اگر بتوانى از آنها باشى از آنها باش سپس فرمود: براى ما بخداوند پروردگارى است كه او را به پرستيم و چيزى را با اوشريك نگيريم .

٣ ـ فرمود: برآوردن حاجت مومن بهتر است از آزادكردن هزار بنده و بهتراست از تقديم هزار اسب درراه خدا.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ مقصودسوار كردن هزار مجاهداست براى جهاد درراه خدا يااعم‌ازآن واز فرستادن بحج وزيارت .

٤ ـ امام صادق(ع) فرمود: برآوردن حاجت يكمرد مومن دوست‌تر است بدرگاه خدا ازبيست حج كه در هر حجى حاجى صدهزار خرج كند (يعنى صدهزار درهم يااشرفى طلاى‌هجده نخودى كه‌در جز حوائج مومنان صرف كند ـ ازمجلسى‌ره)

٥ ـ ازاسماعيل‌بن عمار صيرفى گويد من بامام صادق(ع) گفتم قربانت مومن براى مومن‌رحمت است؟ فرمود: آرى گفتم، چگونه؟ فرمود: هرمومنى‌نزد برادرش براى حاجتى رود آن رحمتى‌استكه خدا بسوى او كشانيده و براى او فراهم كرده و اگر حاجتش را برآورد با پذيرش آن رحمت را پذيرفته، و اگر باقدرت حاجت او را رد كند رحمت خدا عزوجل را از خود رد كرده استكه بدو

يقدر على قضائها فانّما ردّ عن نفسه رحمة من الله جلّ وعزّ ساقها إليه وسبّبها له، وذخر الله عزّ و جلّ تلك الرحمة إلى يوم القيامة حتّى يكون المردود عن حاجته هو الحاكم فيها ، إن شاء صرفها إلى نفسه وإن شاء صرفها إلى غيره يا إسماعيل فإذا كان يوم القيامة و هو الحاكم في رحمة من الله قد شُرعت له فإلى من ترى يصرفها ؟ قلت : لاأظنّ يصرفها عن نفسه ، قال : لاتظنّ ولكن استيقن فإنّه لن يردّها عن نفسه ، يا إسماعيل من أتاه أخوه في حاجة يقدر على قضائها فلم يقضها له سلّط الله عليه شجاعاً ينهش إبهامه في قبره إلى يوم القيامة ، مغفوراً له أو معذّباً .

٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن الحكم بن أيمن ، عن أبان بن تغلب قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : من طاف بالبيت اُسبوعاً كتب الله عزّ و جلّ له ستّة آلاف حسنة و محا عنه ستّة آلاف سيّئة و رفع له ستّة آلاف درجة ـ قال : وزاد فيه إسحاق بن عمّار ـ وقضى له ستّة آلاف حاجة ، قال : ثمّ قال : وقضاء حاجة المؤمن أفضل من طواف وطواف حتّى عدّ عشراً .

٧ ـ الحسين بن محمّد ، عن أحمد [بن محمّد] بن إسحاق ، عن بكر بن محمّد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ماقضى مسلم لمسلم حاجة إلّا ناداه الله تبارك وتعالى: عليّ ثوابك ولاأرضى لك بدون الجنّة.

كشانده بود و برای او فراهم کرده بود و خداعزوجل این رحمت را ذخیره کند تا روزقیامت برای آنکسیه حاجت او رد شده تا درباره آن قضاوت کند، اگرخواهدآنرابخودبرگرداند واگرخواهد بدیگری رساند ای اسماعیل چون روز قیامت شود و او در رحمت خدا حکم گردد که باو اجازه داده شده بنظر تو آنرا بکه برگرداند؟ گفتم گمان ندارم آنرا ازخودبرگرداند، فرمود: گمان مدار بلکه یقین داشته باش که آنراهرگز ازخود برنگرداند، ای اسماعیل هر که برادرش درحاجتیکه داردباومراجعه کرد و او میتواندآن رابرآورد و حاجت اورا بر نیاورد خدا براو درگورش ماری چیره کند که تا روز رستاخیز انگشت بزرك او را بدندان خود بگزد و بجود، خواه آمرزیده شود و خواه معذب گردد.

شرحـ ابهام ازدست باشد یاپا واول اظهر است و خاك شدن ابهام مانع گزیدن نیست زیراخاك آنهم چون خودش عذاب پذیر است و شاید خدا در آن حس دردناکی آفریند انتهی و من گویم محتمل است که گزیدن درکالبد مثالی باشد یا درروزهای اول باشد و دردش در روح تا قیامت بماند از مجلسی (ره).

٧ـ از امام صادق (ع) که فرمود: هیچ مسلمانی حاجت مسلمانی را روانکند جز اینکه خدای تبارك وتعالی اورا ندا دهد: برمن است مزدتوو کمتر ازبهشت را برایت نپسندم.

۸ ـ عنه ، عن سعدان بن مسلم ، عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال: من طاف بهذا البيت طوافاً واحداً كتب الله عزّ وجلّ له ستّة آلاف حسنة و محاعنه ستّة آلاف سيّئة ورفع الله له ستّة آلاف درجة حتّى إذا كان عند الملتزم فتح الله له سبعة أبواب من أبواب الجنّة قلت له : جعلت فداك هذا الفضل كلّه في الطواف؟ قال : نعم وأُخبرك بأفضل من ذلك، قضاء حاجة المسلم أفضل من طواف وطواف وطواف حتّى بلغ عشراً .

۹ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن محبوب ، عن إبراهيم الخارقي قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: من مشى في حاجة أخيه المؤمن يطلب بذلك ماعندالله حتّى تقضى له كتب الله عزّ وجلّ له بذلك مثل أجر حجّة وعمرة مبرورتين وصوم شهرين من أشهر الحرم واعتكافهما في المسجد الحرام ، و من مشى فيها بنيّة ولم تقض كتب الله له بذلك مثل حجّة مبرورة ، فارغبوا في الخير .

۱۰ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن أُورمة ، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبيه ، عن أبي بصير قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : تنافسوا في المعروف لاخوانكم و كونوا من أهله ، فانّ للجنّة باباً يقال له : المعروف لايدخله إلّا من اصطنع المعروف في الحياة الدّنيا ، فانّ العبد ليمشي في حاجة أخيه المؤمن فيوكّل الله عزّ وجلّ به ملكين : واحداً عن يمينه و آخر عن شماله، يستغفران لربّه ويدعوان بقضاء حاجته ، ثمّ قال: والله لرسول الله صلى الله عليه وآله

---

۸ ـ ازامام صادق (ع) فرمود: هر كه باين خانه (يعنى خانه كعبه) يك طوافى كند؛ خداعزوجل براى اوشش هزارحسنه بنويسد واز اوشش هزارسيئه محو كند و شش هزار درجه ازاو بالابردتاچون نزد ملتزم (يعنى مستجار كه برابر خانه كعبه ودر پشت آن ميباشد) رسدخدا هفت در ازبهشت بروى او گشايد من باو گفتم قربانت اين فضيلت همه درطواف است؟ فرمود آرى ومن تورا ببهتر ازآن خبر دهم، برآوردن حاجت مسلمانى بهتر است ازطواف وطواف تابرسد بده طواف.

۹ ـ ازابراهيم خارقى گويد: شنيدم امام صادق(ع) ميفرمود. هر كه درانجام حاجت برادرمؤمن خود راه برود و مزد خوددرا ازخدا خواهد تاحاجتش برآيد، خداى عزوجل براى او دربرابر آن چون مزد يك حجه ويك عمره پذيرفته شده رابنويسد و روزه دوماه ازماههاى حرام واعتكاف دوماه درمسجد الحرام، و هر كه باقصد خدا درآن بكوشد وبرآورده نشود خدا دربرابرش براى او يك حج پذيرفته بنويسد، دركار خيررغبت كنيد.

۱۰ ـ امام صادق(ع) فرمود. دركار خوب بابرادران خود رقابت كنيد و اهل آن باشيد، زيرا براى بهشت دريست كه آنرا معروف گويند واز آن درنيايد جز كسيكه درجهان خوبى كرده باشد، زيرا بنده‌اى در حاجت برادرمؤمن خود راه ميرود و خداعزوجل دو فرشته باو ميگمارد يكى از طرف راستش ويكى ازطرف چپش تاازخدا آمرزشخواهند و براى برآوردن حاجتش دعا كنند، سپس فرمود:

أسرُّ بقضاء حاجة المؤمن إذاوصلت إليه من صاحب الحاجة .

١١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أبيه ، عن خلف بن حمّاد، عن بعض أصحابه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : والله لأن أحجّ حجّة أحبُّ إليّ من أن أعتق رقبة و رقبة [ورقبة] ومثلها ومثلها حتّى بلغ عشراً ومثلها ومثلها حتّى بلغ السبعين ،ولأن أعول أهل بيت من المسلمين أسدُّ جوعتهم وأكسو عورتهم فأكفُّ وجوههم عن الناس أحبُّ إليّ من أن أحجّ حجّة وحجّة [وحجّة] ومثلها ومثلها حتّى بلغ عشراً ومثلها ومثلها حتّى بلغ السبعين .

١٢ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن أبي عليّ صاحب الشعير، عن محمّد ابن قيس ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : أوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى عليه السلام أنّ من عبادي من يتقرّب إليّ بالحسنة فأحكّمه في الجنّة ؛ فقال موسى : يارب وماتلك الحسنة ؟ قال يمشي مع أخيه المؤمن في قضاء حاجته، قضيت أولم تقض .

١٣ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن أحمدبن محمّدبن عبدالله ، عن عليّ بن جعفر قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول : من أتاه أخوه المؤمن في حاجة فانّما هي رحمة من الله تبارك وتعالى ساقها إليه ، فان قبل ذلك فقد وصله بولايتنا وهوموصول بولاية الله و إن ردّه عن حاجته وهو يقدر على قضائها سلّط الله عليه شجاعاً من نار ينهشه في قبره إلى يوم القيامة ، مغفوراً له أومعذّباً

بخدا که رسولخدا (ص) شاد تر است ببر آوردن حاجت مؤمن وقتی خبرش بآنحضرت رسد از خود صاحب حاجت.

١١ـ ازامام باقر (ع) فرمود: بخدا اگرمن حجی کنم دوست‌تر دارم ازاینکه بنده‌ای آزاد کنم وبازهم بنده‌ای وبنده‌ای ومانند آن تابرسد بده برابرآن وبرابر آن تابرسد بهفتاد واگریك‌خاندان مسلمان‌را مخارج بدهم شکم آنها راسیر کنم وعورت آنهارا بپوشانم وآبروی آنها رااز مردم حفظ کنم‌دوست‌تر است‌بمن ازاینکه حجی‌انجام دهم وبازهم‌حجی (وحجی) ومانند آن ومانندآن تابرسدبده حج ومانند آن ومانندآن تابرسد بهفتادحج.

١٢ـ از محمدبن‌قیس ازامام باقر (ع) که فرمود: خداعزوجل بموسی (ع) وحی کرد که به راستی برخی ازبندگانم با خوشکرداری بمن نزدیکی جویند تابجائیکه اورا دربهشت مختار نمایم و حاکم‌سازم، موسی عرضکرد بارخدایااین‌حسنه‌چیست؟ درپاسخ گفت بابرادر مؤمنش دربرآوردن‌حاجت او راه برود چه برآید وچه برنیاید.

١٣ـ ازعلی بن‌جعفر گوید: شنیدم ابوالحسن(ع) میفرمود هر که رابرادر مؤمنش برای‌اظهار حاجتی‌آید همانا که آن حاجت‌رحمتی است ازطرف خدا تبارك وتعالی که بسوی او روانه کرده و اگر آن‌را بپذیرد بولایت ماپیوسته‌اش واو بولایت خداپیوسته شده واگر اورا حاجت روا نکرده بر گرداند و ببر آوردن آن توانا است خدا براو مار آتشینی چیره کند که او را در گورش تا

فان عذره الطالب كان أسوء حالاً .

۱٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ، عن صالح بن عقبة عن عبدالله بن محمّد الجعفي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ المؤمن لترد عليه الحاجة لأخيه فلا تكون عنده فيهتمّ بها قلبه ، فيدخله الله تبارك وتعالى بهمّه الجنّة .

(باب)

(السعي في حاجة المؤمن)

۱ـ محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن علي بن الحكم ، عن محمّد بن مروان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال : مشي الرجل في حاجة أخيه المؤمن يكتب له عشر حسنات و يمحى عنه

روز رستاخيز بگزد آمرزيده باشد يا معذب و اگر حاجتخواه اورا معذور دارد بدحالتر باشد.

شرحـ ازمجلسی ره «كان اسوء حالا»ـ دو احتمال دارد:

۱ـ ضمير كان بمعذور بر گردد يعنی آنكه حاجت را رد كرده ومعذور شمرده شده بدحال تر است زيرا طالب حاجت ازمؤمنان كامل آبرومند است ورد حاجتش زشت تر است تاآنكه گويد از يكی از فضلای نزديك بعصرما روايت شده كه گفته مقصود بعذر اسقاط حق است در آخرت وبد حال تر بودن برای آنست كه منتی برسر او گذارده وسودی هم ندارد ويكی ازشاگردان فاضلش درتوجيه كلامش گفته اين براين پايه استكه عذاب قبرقابل اسقاط نيست زيرا حق الله چنانچه شيخ قدس الله روحه در اقتصاد بدان تصريح كرده است چون فرموده است هرحقی را كه صاحب حق نتواند دريافت كند نميتواند اسقاط كند چون كودك وديوانه كه نميتوانند حق خودرا دريافت كنند ونميتوانند آن رااسقاط كنند و بنابر اين چون استيفاء ثواب و عوض اخروی ممكن نيست باسقاط او ساقط نشوند از اين جا دانسته شد كه اسقاط تابع امكان استيفاء است و هر كه اختيار يكی را ندارد اختيار ديگری را هم ندارد انتهی.

۲ـ ضمير راجع بحاجت خواه باشد چنانچه محدث استرآبادی فهميده و گفته يعنی حال طالب حاجت بدتر است چون دروغگو راتصديق كرده و ازنهی ازمنكر بازمانده واولی اظهر است،

۱٤ـ ازامام باقر (ع) فرمود: بدراستی كه بمؤمن حاجتی از طرف برادرش مراجعه ميشود و نزد او نيست و بدان همت ميگمارد و دل ميبندد و خداتبارك وتعالی بهمان همت ودلبستگی بدان او را ببهشت ميبرد.

(باب)

گوشش در حاجت مؤمن

۱ـ ازمحمدبن مروان ازامام صادق(ع) گويد: فرمود: راه رفتن مرد در انجام حاجت برادر

عشر سيّئات ، ويرفع له عشر درجات ، قال : ولا أعلمه إلّا قال : و يعدل عشر رقاب و أفضل من اعتكاف شهر في المسجد الحرام .

٢ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن معمر بن خلّاد قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول إنّ لله عباداً في الأرض يسعون في حوائج النّاس ، هم الآمنون يوم القيامة ، ومن أدخل على مؤمن سروراً فرّح الله قلبه يوم القيامة .

٣ ـ عنه ، عن أحمد ؛ عن عثمان بن عيسى ، عن رجل ، عن أبي عبيدة الحذّاء قال : قال أبو جعفر عليه السلام : من مشى في حاجة أخيه المسلم أظلّه الله بخمسة و سبعين ألف ملك ولم يرفع قدماً إلّا كتب الله له حسنة وحطّ عنه بها سيّئة و يرفع له بها درجة ، فاذا فرغ من حاجته كتب الله عزّ وجلّ له بها أجر حاجّ و معتمر .

٤ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن هارون بن خارجة ، عن صدقة ، عن رجل من أهل حلوان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لأن أمشي في حاجة أخ لي مسلم أحبّ إليّ من أن اُعتق ألف نسمة وأحمل في سبيل الله على ألف فرس مسرجة ملجمة .

٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد ، عن إبراهيم بن عمر اليماني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مامن مؤمن يمشي لأخيه المؤمن في حاجة إلّا كتب الله عزّ و جلّ له بكلّ خطوة حسنة ، وحطّ عنه بها سيّئة ، ورفع له بها درجة ، و زيد بعد ذلك عشر حسنات و شفّع

مؤمنش برای او ده حسنه نوشته شود وده سیئه از او محو گردد وده درجه از او بالا رود گوید : بنظرم جز این نفرموده که برابر آزاد کردن ده بنده است و بهتر است از اعتکاف یك ماه در مسجد الحرام.

٢ ـ از معمر بن خلاد گوید شنیدم ابوالحسن (ع) میفرمود: بدرستی برای خدا بنده هائیست در زمین که میکوشند در حوائج مردم، ایشانند که روز قیامت آسوده اند، وهر که وسیله شادی مؤمنی را فراهم سازد، خدادلش را درروز قیامت شاد کند.

٣ ـ از ابی عبیده حذاء گوید امام صادق (ع) فرمود: هر که درانجام حاجت برادر مسلمانش راه رود خدا بوسیله هفتاد و پنجهزار فرشته براو سایه افکند و گامی بر ندارد جز اینکه خدا برایش حسنه‌ای نویسد و گناهی بدان ازوی بریزد ودرجه‌ای بدان برایش بالا برد وچون از حاجت او فارغ شود خداعزوجل برای او مزد کسیکه حج وعمره کرده بنویسد.

٤ ـ از امام صادق (ع) فرمود اگر من در انجام حاجت برادر مسلمانم راه بروم دوست تر است برایم از اینکه هزار بنده آزاد کنم و در راه خدا هزار اسب با زین ولگام زیر پای مجاهدان بنهم.

٥ ـ فرمود(ع): هیچ مؤمنی نیست که برای برادر مومنش در انجام حاجتی دوندگی کند جز اینکه خداعزوجل بهر گامی برایش حسنه‌ای بنویسد و سیئه‌ای فروریزد و درجه‌ای بالا برد و پس از

في عشر حاجات .

٦ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عثمان بن عيسى ، عن أبي أيّوب الخزّاز ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من سعى في حاجة أخيه المسلم ، طلب وجه الله كتب الله عزّ وجلّ له ألف ألف حسنة ، يغفر فيها لأقاربه وجيرانه وإخوانه ومعارفه ، ومن صنع إليه معروفاً في الدّنيا فاذا كان يوم القيامة قيل له : ادخل النار فمن وجدته فيها صنع إليك معروفاً في الدّنيا فأخرجه باذن الله عزّ وجلّ إلّا أن يكون ناصباً .

٧ ـ عنه ، عن أبيه ، عن خلف بن حمّاد ، عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من سعى في حاجة أخيه المسلم فاجتهد فيها فأجرى الله على يديه قضاءها كتب الله عزّ وجلّ له حجّة وعمرة واعتكاف شهرين في المسجد الحرام وصيامهما وإن اجتهد فيها ولم يجر الله قضاءها على يديه كتب الله عزّ وجلّ له حجّة و عمرة .

٨ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ ؛ عن جميل بن درّاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كفى بالمرء اعتماداً على أخيه أن ينزل به حاجته .

٩ ـ عنه ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن بعض أصحابنا ، عن صفوان الجمّال قال : كنت جالساً مع أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه رجلٌ من أهل مكّة يقال له : ميمون فشكا إليه تعذّر الكراء عليه

آن ده حسنه برايش افزوده شود ودر ده حاجت وساطتش پذيرفته گردد.

٦ـ ازامام صادق(ع) فرمود: هر كه در انجام حاجت برادر مسلمانش بكوشد ورضاى خدا جويد خدا عزوجل براى اوهزار هزار حسنه بنويسد كه در ضمن آن خويشان و همسايگان وبرادران و آشنايان و هر كه در دنيا باوخوبى كرده آمرزيده شوند و چون روز رستاخيز شود باو گفته شود كه بدوزخ برو و هر كه رادرديدى كه دردنيابتو خوبى كرده باجازه خداعزوجل اورا بيرون آور جز اينكه ناصبى ودشمن اهل بيت باشد.

٧ـ فرمود(ع): هر كه درانجام حاجت برادر مومنش بكوشد ودر آن تلاش كند وخدا بدست او آنرابر آورده كند خدا عزوجل برايش يك حج و يك عمره و اعتكاف دو ماه در مسجد الحرام و زوزه آنها را بنويسد و اگر در انجام آن كوشد و خدا آن را بدست وى روا نكند خدا عزوجل براى اويك حج و يك عمره نويسد .

٨ـ فرمود (ع) : براى مرد در اظهار اعتماد به برادر دينى خود همين بس كه حاجتش راباو رجوع كند.

٩ـ ازصفوان جمال گويد: من باامام صادق(ع) نشسته بودم بناگاه مردى ازاهل مكه باووارد شد بنام ميمون و بآنحضرت از نداشتن كرايه بدهكارى خود شكوه كرد آنحضرت بمن فرمود: بر

فقال لي : قم فأعن أخاك ، فقمت معه فيسّر الله كراه ، فرجعت إلى مجلسي ؛ فقال أبو عبدالله عليه السلام : ما صنعت في حاجة أخيك ؟ فقلت : قضاها الله ـ بأبي أنت و اُمّي ـ فقال : أما إنّك أن تعين أخاك المسلم أحبّ إليّ من طواف اُسبوع بالبيت مبتدئاً ، ثمّ قال : إنّ رجلاً أتى الحسن بن عليّ عليهما السلام فقال : بأبي أنت واُمّي أعنّي على قضاء حاجة ؛ فانتعل وقام معه فمرّ على الحسين صلوات الله عليه وهو قائم يصلّي فقال له : أين كنت عن أبي عبدالله تستعينه على حاجتك ؟ قال : قد فعلت ـ بأبي أنت واُمّي ـ فذكر أنّه معتكف ؛ فقال له : أما إنّه لو أعانك كان خيراً له من اعتكافه شهراً .

١٠ ـ عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن الحسن بن عليّ ؛ عن أبي جميلة ، عن ابن سنان قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : قال الله عزّ وجلّ : الخلق عيالي ، فأحبّهم إليّ ألطفهم بهم وأسعاهم في حوائجهم .

١١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عمارة قال : كان حمّاد بن أبي حنيفة إذا لقيني قال : كرّر عليّ حديثك ، فاُحدّثه ، قلت : رُوّينا أنّ عابد بني إسرائيل كان إذا بلغ الغاية في العبادة صار مشّاء في حوائج الناس عانياً بما يصلحهم .

خيز ببرادر خود كمك كن ، من بااو برخاستم وخدا كرايه بدهى اورا فراهم كرد و من بمجلس خود بر گشتم امام صادق (ع) فرمود : باحاجت برادرت چه كردى ؟ گفتم : خدا آن را برآورد ، پدر و مادرم قربانت پس فرمود : هلا به راستيكه كمكت ببرادر مسلمانت دوست تر است نزد من از اينكه يك هفته بخانه كعبه طواف آغاز كنى سپس فرمود : مردى نزد حسن بن على (ع) آمد وعرضكرد پدر ومادرم قربانت مرا ببرآوردن حاجتى كمك كن آنحضرت نعلين بپا كرد وبا او برخاست وبر حسين (ع) گذر كرد كه ايستاده بود ونماز ميخواند بآنمرد فرمود : كجا بوديكه ابى عبدالله الحسين (ع) را براى حاجت خود بيارى طلبى ؟ گفت همين كار را كردم ـ پدر ومادرم بقربانت ـ در پاسخ فرمود كه معتكف است ، بآنمرد فرمود : هلا راستش اين است كه اگر بتو كمك كرده بود براى او بهتر بود از اعتكاف يك ماه .

شرح ـ از مجلسى ره ـ اگر اعتراض شود كه چرا حسين (ع) باو كمك نكرد بااينكه بهتر بود من گويم ممكن است جوابهائى داد :

١ ـ بسا كه جز اعتكاف عذرى داشته كه بآنمرد اظهار نداشته و براى آن بوى همراهى نكرده و امام حسن اين نكته را فرمود تا او گمان نبرد كه خود اعتكاف براى رد حاجت عذر مشروعى است .

١٠ ـ امام صادق (ع) فرمود : خدا عزوجل فرمايد : خلق عيال منند ودوست ترين آنها نزد من مهربانتر بدانها است و كوشاتر درحوائج آنها ،

١١ ـ از ابى عماره گويد هر گاه حماد بن ابى حنيفه بمن برميخورد گويد : حديثت را برايم تكرار كن من هم براى او باز گويم ، گويم براى ما روايت شده كه يك عابد بنى اسرائيل چون بپايان عبادت ميرسيد و دوران آنرا طى ميكرد كار گردان حوائج مردم ميشد ومتوجه اصلاح كارهاى آنها ميگرديد (در اصلاح كار مردم خود را برنج مياندا خت خ ل) .

((باب))

❁(تفریج کرب المؤمن)❁

۱ـ محمّدُ بن یحیی ، عن أحمدبن محمّدبن عیسی،عن ابن محبوب ، عن زیدالشحّام قال: سمعت أباعبدالله علیه السلام یقول : من أغاث أخاه المؤمن اللّهفان اللّهثان عند جهده فنفّس کربته و أعانه علی نجاح حاجته کتب الله عزّوجلّ له بذلك ثنتین وسبعین رحمة من الله ، یعجّل له منها واحدة یصلح بها أمر معیشته ویدّخر له إحدی وسبعین رحمة لأفزاع یوم القیامة وأهواله .

۲ ـ علیُّ بن إبراهیم ، عن أبیه ، عن النوفلیّ ، عن السکونیّ ، عن أبي عبدالله علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : من أعان مؤمناً نفّس الله عزّوجلّ عنه ثلاثاً وسبعین کربة؛ واحدة في الدُّنیا وثنتین وسبعین کربة عند کربته العظمی ، قال : حیث یتشاغل النّاس بأنفسهم .

۳ ـ علیُّ بن إبراهیم، عن أبیه ، عن ابن أبي عمیر، عن حسین بن نعیم ، عن مسمع أبي سیّار قال : سمعت أباعبدالله علیه السلام یقول: من نفّس عن مؤمن کربة نفّس الله عنه کُرب الآخرة وخرج من قبره وهو ثلج الفؤاد و من أطعمه من جوع أطعمه الله من ثمار الجنّة و من سقاه شربة سقاه الله من الرّحیق المختوم .

(باب)

گشودن گرفتاری مؤمن

۱ـ اززید شحام گوید : شنیدم امام صادق (ع) میفرمود هر که بداد برادر مومن گرفتار و تشنکام خود برسد هنگامیکه تاب ازاو رفته است و گرفتاری او را برطرف کند و برای انجام شدن حاجتش باو کمك کند، خدای عز وجل بدین کار برای او ۷۲ رحمت از طرف خداوند بنویسد که نسبت بیکی از آنها برای او بشتابد و بدان کاروزندگی اورا اصلاح کند وهفتاد ویك از آنها برای او ذخیره سازد دربرابر دلهره‌ها و هراسهای روزقیامت.

۲ـ ازامام صادق (ع) که رسولخدا (ص) فرمود : هر که کمك مومنی کند ، خداعزوجل ۷۳ گرفتاری را ازاو رفع کند یکی دردنیا و هفتاد و دو گرفتاری هنگام گرفتاری بزرك او فرمود: آنجا که هر کس بخودمشغول است.

۳ـ میفرمود (ع) : هر که یك گرفتاری را از مومن بر طرف کند خدا گرفتاریهای دیگر سرای را از او بر طرف کند و از گورش دلشاد و آسوده بر آید و هر که مومنی را خوراك دهد خدا باو از میوه های بهشت بخوراند و هر که او را سیراب کند خدایش از شراب بهشتی سر بسته بنوشاند.

٤ ـ الحسين بن محمد ، عن معلّى بن محمد ، عن الحسن بن علي الوشّاء ، عن الرضا عليه السلام قال : من فرّج عن مؤمن فرّج الله عن قلبه يوم القيامة .

٥ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن ذريح المحاربي قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام : يقول أيّما مؤمن نفّس عن مؤمن كربة و هو معسر يسّر الله له حوائجه في الدنيا والآخرة ، قال : ومن ستر على مؤمن عورة يخافها ستر الله عليه سبعين عورة من عورات الدنيا والآخرة ، قال : والله في عون المؤمن ما كان المؤمن في عون أخيه فانتفعوا بالعظة و ارغبوا في الخير .

(باب اطعام المؤمن)

١ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أبي يحيى الواسطي ، عن بعض أصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أشبع مؤمناً وجبت له الجنّة و من أشبع كافراً كان حقّاً على الله أن يملأ جوفه من الزقّوم ، مؤمناً كان أو كافراً .

٢ ـ عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن عثمان بن عيسى ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لأن اُطعم رجلاً من المسلمين أحبّ إليّ من أن اُطعم اُفقاً من النّاس ، قلت : وما الاُفق ؟ قال : مائة ألف أو يزيدون .

٣ ـ عنه ، عن أحمد ، عن صفوان بن يحيى ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال

٤ـ امام رضا(ع) فرمود هر كه بمومنى فرج بخشد خدا روز قيامت گره ازدلش بگشايد.

٥ـ امام صادق (ع) ميفرمود هر مومنيكه در تنگدستى رفع يك گرفتارى ازمومن كند خدا حوائج دنيا و آخرتش راميسر گرداند فرمود: وهر كه عيبى را ازمومنى بپوشاند كه از آن بيم دارد خدا ٧٠ عيب ازعيبهاى دنيا و آخرتش بپوشاند فرمود: خدا در كار يارى مومن است تامومن در كار كمك و يارى برادر خويش است، ازپند سود برد وبخوبى دل بدهيد.

(باب)
اطعام مؤمن

١ـ از امام صادق (ع) فرمود: هر كه مومنى را سير كند بهشت براى او واجب است و هر كه كافرى را سير كند بر خدا سزا است كه دلش را از زقوم پر كند خواه مومن باشد وخواه كافر.

٢ـ فرمود: اگر من يك مسلمانى را اطعام كنم نزد من دوست تر است از اينكه همه مردم يك افقى راطعام دهم (راوى) گويد: گفتم: يك افق چيست؟ فرمود يكصدهزار يا بيشتر.

٣ـ ازامام باقر (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: هر كه سه تن ازمسلمانان رااطعام كند خدايش

رسول الله ﷺ . من أطعم ثلاثة نفر من المسلمين أطعمه الله من ثلاث جنان في ملكوت السماوات: الفردوس وجنّة عدن و طوبى [و] شجرة تخرج من جنّة عدن ، غرسها ربّنا بيده .

٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ عن حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: مامن رجل يدخل بيته مؤمنين فيطعمهما شبعهما إلّا كان ذلك أفضل من عتق نسمة.

٥ ـ عنه ، عن أبيه ، عن حمّاد، عن إبراهيم ، عن أبي حمزة ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : من أطعم مؤمناً من جوع أطعمه الله من ثمار الجنّة ومن سقى مؤمناً من ظمأ سقاه الله من الرّحيق المختوم .

٦ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد، عن جعفر بن محمّد الأشعري ، عن عبدالله بن ميمون القدّاح ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال من أطعم مؤمناً حتّى يشبعه لم يدر أحدٌ من خلق الله ماله من الأجر في الآخرة ، لاملكٌ مقرّب ولانبيٌّ مرسل إلّا الله ربّ العالمين ؛ ثمّ قال : من موجبات المغفرة إطعام المسلم السغبان ثمّ تلا قول الله عزّ و جلّ : «أو إطعام في يوم ذي مسغبة ۞ يتيماً ذامقربة ۞ أومسكيناً ذامتربه» .

٧ ـ عليّ بن إبراهيم . عن أبيه، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ من سقى مؤمناً شربة من ماء من حيث يقدر على الماء أعطاه الله بكلّ شربة سبعين ألف حسنة وإن سقاه من حيث لايقدر على الماء فكأنّما أعتق عشر رقاب من ولد إسماعيل.

ازسه بهشت درملكوت آسمانها اطعام كند، فردوس وبهشت عدن وطوبى ؟ درختيكه ازجنت عدن بر آيد وپرورد گار ما آنرا بدست خود كاشته.

٤ـ ازامام صادق(ع) فرمود مردى نباشد كه دومومن را درخانه خود درآورد و آنها را سير خوراك دهد جز آنكه بهتر باشد برايش ازآزاد كردن يك بنده.

٥ـ از على بن الحسين (ع) فرمود. هر كه مومنى را در گرسنگى اطعام كند خدايش از ميوه هاى بهشت بخوراند و هر كه مومن تشنه‌اى را سيراب كند خدايش ازشراب سربسته بهشت بنوشاند.

٦ـ از امام صادق (ع) فرمود: هر كه مومن را اطعام كند تا سيرش سازد هيچكس اندازه‌مزدى كه در آخرت دارد نداند، نه فرشته‌مقرب ونه پيغمبر مرسل جز خدا پرورد گار جهانيان،سپس‌فرمود از موجبات آمرزش اطعام مسلمان گرسنه است سپس قول خداعزوجل راخواند (١٤ـ١٦ـ البلد) يا اطعام درروز قحطى و گرسنگى، ازيتيم خويشاند ياخاك نشين‌مستمند.

٧ـ فرمود (ع): رسولخدا (ع) فرموده‌است هر كه يك شربت ازآب بيك مومن بنوشاند كه بدان توانا است خدايش بهرشربتى هفتاد هزار حسنه بدهد و اگر باو نوشاند از آنجا كه نتواند شربت آب‌را بدست آرد گويا ده بنده ازفرزندان اسماعيل‌را آزاد كرده باشد.

٨ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عثمان بن عيسى ، عن حسين بن نعيم الصحّاف قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : أتحبّ إخوانك ياحسين؟ قلت ، نعم ، قال: تنفع فقراءهم قلت : نعم ، قال : أما إنّه يحقّ عليك أن تحبّ من يحبّ الله ، أما والله لاتنفع منهم أحداً حتّى تحبّه ، أتدعوهم إلى منزلك ؟ قلت نعم ما آكل إلّا ومعي منهم الرجلان والثلاثة والأقلّ والأكثر فقال أبو عبدالله : أما إنّ فضلهم عليك أعظم من فضلك عليهم ، فقلت : جعلت فداك اُطعمهم طعامي و أوطئهم رحلي ويكون فضلهم عليّ أعظم ؟ ! قال : نعم إنّهم إذا دخلوا منزلك دخلوا بمغفرتك ومغفرة عيالك وإذا خرجوا من منزلك خرجوا بذنوبك وذنوب عيالك .

٩ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي محمّد الوابشي قال : ذكر أصحابنا عند أبي عبدالله عليه السلام فقلت : ما أتغدّى ولا أتعشّى إلّا ومعي منهم الاثنان والثلاثة وأقلّ وأكثر فقال أبو عبدالله عليه السلام: فضلهم عليك أعظم من فضلك عليهم ، فقلت : جعلت فداك كيف وأنا اُطعمهم طعامي واُنفق عليهم من مالي وأخدمهم عيالي؟ فقال: إنّهم إذا دخلوا عليك دخلوا برزق من الله عزّ وجلّ كثير وإذا خرجوا خرجوا بالمغفرة لك .

١٠ ـ عنه ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن محمّد بن مقرن ، عن عبيدالله الوصّافي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لأن اُطعم رجلاً مسلماً أحبّ إليّ من أن اُعتق اُفقاً من الناس، قلت : وكم

---

٨ ـ ازحسين بن نعيم از امام صادق(ع) فرمود: اى حسين برادرانت را دوست دارى ؟ گفتم آرى، فرمود هلا راستش اين است برتو حق استكه دوست بدارى هر كه را خدا (هر كه خدا راخل) دوست ميدارد هلا بخدا هيچكدام آنها را سود نرسانى تا او را دوست بدارى، آيا آنها را بخانه‌ات دعوت ميكنى؟ گفتم آرى من غذا نميخورم تادو سه‌مرد ياكم وبيش بهمراه من باشند، پس امام صادق (ع) فرمود هلا فضل ايشان برتو بزرگتر است از فضل تو برايشان؛ پس من گفتم قربانت آنهارااز طعام خود بخورانم و فرشم را زيرپاى آنها بيندازم وفضل آنها بيش ازمن باشد؟ فرمود: آرى زيرا وقتى آنها بمنزلت درآيند آمرزش برايت بياورند و آمرزش براى عيالت و چون از خانه‌ات بيرون آيند گناهان تو وخاندانت را ببرند.

٩ ـ ازابى محمد وابشى گويد اصحاب ماشيعهٔ نزد امام صادق (ع) يادآورى شدند و من گفتم چاشتى و شامى نخورم جز آنكه دوسه تن يابيش وكم از آنها همراهم باشند، امام صادق (ع)فرمود فضل آن مهمانان برتو ميزبان بزرگتر است از فضل تو برآنان، من گفتم قربانت چگونه با اينكه من ازطعام خودم بآنها ميخورانم واز مالم براى آنها خرج ميكنم وعيالم بآنها خدمت ميكند؟ فرمود براى آنكه چون آنها برتووارد شوند روزى بسيارى ازطرف خداعزوجل براى تو آورند وچون بيرون آيند باآمرزش تو بيرون شوند.

١٠ ـ از عبدالله وصافى از امام باقر (ع) فرمود اگر من يك مرد مسلمان را اطعام كنم بهتر

الأُفق ؟ فقال : عشرة آلاف .

١١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن ربعيّ قال : قال أبو عبدالله عليه السلام من أطعم أخاه في الله كان له من الأجر مثل من أطعم فئاماً من الناس ، قلت : وما الفئام [من الناس] ؟ قال : مائة ألف من النّاس .

١٢ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن الحكم ، عن سدير الصيرفي قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : مامنعك أن تعتق كلَّ يوم نسمة ؟ قلت : لايحتمل مالي ذلك ، قال : تطعم كلّ يوم مسلماً ، فقلت : موسراً أو معسراً ؟ قال : فقال : إنّ الموسر قد يشتهي الطعام .

١٣ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن صفوان الجمّال ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : اُكلة يأكلها أخي المسلم عندي أحبُّ إليَّ من أن اُعتق رقبة .

١٤ ـ عنه ، عن إسماعيل بن مهران ، عن صفوان الجمّال ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لأن اُشبع رجلاً من إخواني أحبُّ إليَّ من أن أدخل سوقكم هذا فأبتاع منها رأساً فاُعتقه .

١٥ ـ عنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبان بن عثمان ، عن عبدالرّحمن بن أبي عبدالله ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لأن آخذ خمسة دراهم [و] أدخل إلى سوقكم هذا فأبتاع بها الطعام وأجمع نفراً من المسلمين أحبُّ إليَّ من أن اُعتق نسمة .

است برايم از اينكه يك افق از مردم را اطعام كنم من گفتم افق چه اندازه است؟ فرمود: ده هزار

١١ ـ از ربعى كه امام صادق (ع) فرمود: هر كه برادر دينى خود را اطعام كند مزد كسى را دارد كه گروهانى ازمردم را اطعام كند من گفتم گروهان (از مردم) چنداست؟ فرمود صدهزار.

١٢ ـ ازسدير صيرفى گويد امام صادق (ع) بمن فرمود: چرا هرروز يك بنده آزادنكنى؟ گفتم دارائى من بدان نرسد. فرمود هرروز يك مسلمانى را اطعام كن، گفتم: دارا باشد يا ندار گويد: فرمود داراهم بساباشد كه طعامى خواهد .

١٣ ـ امام صادق (ع) فرمود يك خوراكى كه برادر مسلمانم نزد من بخورد، دوست تر است نزد من از آزاد كردن يك بنده.

١٤ ـ ازصفوان جمال كه امام صادق (ع) فرمود: هر آينه اگر سير كنم مردى از برادرانم را دوست تر است نزدمن ازاينكه در اين بازار شما درآيم واز آن يكسر بنده بخرم و آزاد كنم.

١٥ ـ فرمود (ع): اگر پنج درهم بر گيرم و در اين بازار شما درآيم وخوراكى بخرم وچندتن ازمسلمانان را گردش فراهم كنم بهتراست نزدمن ازاينكه يك بنده آزاد كنم.

١٦ ـ عنه ، عن الوشّاء ، عن علي ّ ابن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سئل محمّد بن علي ّ صلوات الله عليهما مايعدل عتق رقبة ؟ قال : إطعام رجل مسلم .

١٧ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب ، عن محمّد بن إسماعيل ، عن صالح بن عقبة ، عن أبي شبل قال: قال أبو عبدالله عليه السلام : ماأرى شيئاً يعدل زيارة المؤمن إلاّ إطعامه وحقٌّ على الله أن يطعم من أطعم مؤمناً من طعام الجنّة .

١٨ ـ محمّد ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل ، عن صالح بن عقبة ، عن رفاعة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لأن اُطعم مؤمناً محتاجاً أحبُّ إليَّ من أن أزوره ، ولأن أزوره أحبُّ إليَّ من أن اُعتق عشر رقاب .

١٩ ـ صالح بن عقبة ، عن عبدالله بن محمّد ويزيد بن عبدالملك ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أطعم مؤمناً موسراً كان له يعدل رقبة من ولد إسماعيل ينقذه من الذبح، ومن أطعم مؤمناً محتاجاً كان له يعدل مائة رقبة من ولد إسماعيل ينقذها من الذّبح .

٢٠ ـ صالح بن عقبة ، عن نصر بن قابوس ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لإطعام مؤمن أحبُّ إليَّ من عتق عشر رقاب وعشر حجج ، قال : قلت : عشر رقاب و عشر حجج ؟ قال : فقال : يا نصر إن لم تطعموه مات أو تذلونه فيجيء إلى ناصب فيسأله والموت خيرٌ له من مسألة ناصب ، يا نصر من أحيا مؤمناً فكأنّما أحيا النّاس جميعاً فان لم تطعموه فقد أمتّموه وإن أطعمتموه فقد أحييتموه .

١٦ـ از امام باقر (ع) پرسيده شد با آزاد كردن بنده چه چيز برابر است؟ فرمود: طعام يك مرد مسلمان .

١٧ـ از ابى شبل گويد : امام صادق (ع) فرمود: من چيزى را نبينم كه برابر ديدار مؤمن باشد جز اطعام او وبر خداسزا استكه هر كه مؤمن رااطعام كند اورا ازطعام بهشت بخوراند .

١٨ـ فرمود(ع) : اگر مؤمن محتاجى رااطعام كنم بمن دوست‌تر است ازاينكه اورا ديدار كنم و اگر اورادیدار كنم بمن دوست‌تر است‌ازاينكه‌ده بنده آزاد كنم.

١٩ـ فرمود (ع): هر كه مؤمن دارائى رااطعام كند برابر است باآزاد كردن يكى‌ازفرزندان اسماعيل كه اورا ازسر بريدن نجات دهد وهر كه مؤمن نيازمندى رااطعام كند برابراست باآنكه‌صد تن ازفرزندان اسماعيل رااز سر بريدن نجات‌دهد.

٢٠ـ ازنصر بن قابوس كه امام صادق(ع) فرمود (ع) هرآينه اطعام يك‌مومن نزدمؤمن محبوب تراست ازآزاد كردن ده‌بنده واز ده‌حج، گويد گفتم: ازده بنده وده حج؟ گويد درپاسخ فرمودای‌نصر اگر اورا اطعام‌نكنيد بميرد‌ياخوارش كنيد (آيا خوارش ميكنيد ؟ خل) برود بدرخانه يك‌ناصبى‌دشمن اهل‌بيت واز اوگدائى كند ومردن بهتراست برايش ازگدائى ازناصبى، اى نصر هر كه مؤمنى‌رازنده كند گويا همه مردم را زنده كرده است اگر باو اطعام نكنيد اورا ميرانده ايد و اگر باو اطعام

(باب من کسا مؤمناً)

۱ـ محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن عمر بن عبد العزیز، عن جمیل بن درّاج عن أبي عبدالله علیه السلام قال: من کسا أخاه کسوة شتاء أو صیف کان حقّاً علی الله أن یکسوه من ثیاب الجنّة وأن یهوّن علیه سکرات الموت وأن یوسّع علیه في قبره وأن یلقی الملائکة إذا خرج من قبره بالبشری وهو قول الله عزّ وجلّ في کتابه: «و تتلقّاهم الملائکة هذا یومکم الذي کنتم توعدون».

۲ ـ عنه، عن أحمد بن محمّد، عن بکر بن صالح، عن الحسن بن علیّ، عن عبدالله بن جعفر ابن إبراهیم، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: من کسا أحداً من فقراء المسلمین ثوباً من عري أو أعانه بشيء ممّا یقوته من معیشته، وکّل الله عزّ و جلّ به سبعة آلاف ملك من الملائکة، تستغفرون

کنید اورا زنده کرده‌اید.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «عشر رقاب» یعنی آزاد کردن ده بنده، آن را ازروی تعجب گفت وامام تعجب اورا برطرف کرد و فرمود اگر اورا سیر نکنید و از دشمنان گدائی نکند از گرسنگی خواهد مرد واگر ازآنها گدائی کند برای سئوال ازآنها خوار وذلیل میشود واین هم بمنزله مرك است برای او بلکه سخت‌تر است واطعام اووسیله زندگی مادی و معنوی اواست و خدافرموده هر که جانی را زنده دارد گویاهمه مردم را زنده داشته ومقصود ازآن زنده داشتن یك مؤمن است از نظر معنوی و مادی چون تفسیر شده‌است باینکه بزرك‌ترین احیاء اورهبری وهدایت اواست وظاهراین استکه «تذلوه» عطف برجزاء باشد و بعضی آن را بهمزه استفهام وواو خوانده‌اند ازراه انکار وبعضی بدال ازدلالت دانسته‌اند وآن را جواب سئوال مقدری گرفته‌اند که ممکن‌است ازناصبی گدائی کند وغیره؟وامام جوابداده که اگر میخواهید اورا بسئوال ازناصبی دلالت کنید اواز ناصبی سئوال نمیکند زیرامرك برای‌او بهتر است ازگدائی نزددشمن پس‌اطعام اواحیاءاو است..

(باب)

درباره کسیکه مؤمنی را بپوشاند

۱ـ ازامام صادق (ع) فرمود: هر که ببرادر مومن خود جامه‌ای برای زمستان یاتابستان به پوشاند، برخدا سزااستکه باو ازجامه‌های بهشت بپوشاند وسختی جانکندن را آسان کند وگورش‌را گشاد کند و چون ازگور برآید فرشته‌ها را با دریافت مژده ملاقات کند واین است معنی قول خدا عزوجل در قرآنش (۱۰۳ـ الانبیاء) وبرخورند بدانها فرشتگان که اینست روزشماآن روزیکه بشما وعده داده میشد.

۲ـ فرمود (ع): هر که بیکی از فقراء مسلمانان که لخت‌است جامه‌ای بپوشد یا چیزی برای معیشت وقوت اوبوی کمك دهد خدا عزوجل‌باو هفت هزار فرشته بگمارد تا برای هر گناهیکه کرده

لكلّ ذنب عمله إلى أن ينفخ في الصّور .

٣ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن صفوان ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من كسا أحداً من فقراء المسلمين ثوباً من عري أو أعانه بشيء ممّا يقوته من معيشته، وكّل الله عزّ و جلّ به سبعين ألف ملك من الملائكة تستغفرون لكلّ ذنب عمله إلى أن ينفخ في الصّور .

٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر، عن أبي حمزة الثمالي ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام [قال :] من كسا مؤمناً كساه الله من الثياب الخضر .

وقال في حديث آخر: لا يزال في ضمان الله مادام عليه سلك .

٥ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى ، عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه كان يقول: من كسا مؤمناً ثوباً من عري كساه الله من إستبرق الجنّة ومن كسا مؤمناً ثوباً من غنى لم يزل في ستر من الله ما بقي من الثوب خرقة .

تا صور بدمد آمرزشخواهند .

٣ـ ازامام باقر(ع) كه رسولخدا (ص) فرمود هر كه براى برهنگى اوجامه‌اى دربريكى ازفقراء مسلمانان كنديا اورا براى‌قوت ومعيشت كمك دهد بهرچه باشد خداباو هفتادهزار فرشته‌بگمارد كه تا صور بدمد براى گناهيكه كرده آمرزش خواهند .

٤ـ از على‌بن الحسين(ع) فرمود هر كه مؤمنى رابپوشاند خدا از جامه‌هاى سبز باو بپوشاند و درحديث ديگر فرمود: پيوسته درضمانت خدااست تانخى ازآن جامه موجودباشد.

٥ـ ازامام صادق (ع) كه ميفرمود هر كه بمومنى جامه‌اى براى برهنه بودن او بپوشاند خدا باو از استبرق بهشت بپوشاند و هر كه بمومن توانگرى جامه‌اى بپوشاند تا از آن جامه‌پاره‌اى مانده در حفظ خدا باشد.

شرحـ ازمجلسى ره ـ در قاموس استكه استبرق ديباى كلفت‌است ومعرب استرده‌است‌يادديبائى استكه طلاباف باشد ياپارچه ابريشمين نازك‌است چون ديبا.

«فى سترمن‌الله» يعنى اورا مستوردارد از گناهان يااز عقوبت وعذاب يا از گرفتاريها يا از رسوائى دردنيا وآخرت.

(باب)

✿(في الطاف المؤمن واكرامه)✿

١ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن الحسين بن هاشم عن سعدان بن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أخذ من وجه أخيه المؤمن قذاة كتب الله عز وجل له عشر حسنات ، ومن تبسم في وجه أخيه كانت له حسنة .

٢ ـ عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن عمر بن عبدالعزيز ، عن جميل بن درّاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من قال لأخيه المؤمن : مرحباً كتب الله تعالى له مرحباً إلى يوم القيامة .

٣ ـ عنه ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن يونس ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أتاه أخوه المسلم فأكرمه فانما أكرم الله عز وجل .

٤ ـ عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن نصر بن إسحاق ، عن الحارث بن النعمان عن الهيثم بن حمّاد ، عن أبي داود ، عن زيد بن أرقم قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : مافي أمتي عبدٌ ألطف أخاه في الله بشيء من لطف إلاّ أخدمه الله من خدم الجنّة .

٥ ـ وعنه ، عن أحمد بن محمد ، عن بكر بن صالح ، عن الحسن بن علي ، عن عبدالله بن جعفر ابن إبراهيم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من أكرم أخاه المسلم بكلمة يلطفه بها وفرّج عنه كربته لم يزل في ظل الله الممدود عليه الرحمة ماكان في ذلك .

(باب)

دراظهار لطف ومهربانى بمؤمن وگرامى داشتن او

١ـ ازامام صادق (ع) فرمود: هر كه از چهره برادر مومنش خار وخاشاكى بر گيرد خدابراى او ده‌حسنه نويسد وهر كه درروى برادرش لبخند زند براى‌او يك حسنه باشد.

٢ـ فرمود: هر كه ببرادر مومنش خوش‌آمد گويد خدا براى او خوش آمد و مرحبا نويسد تا روز قيامت.

شرحـ ازمجلسى‌ره ـ يابراى اوثواب اين گفتاررا بنويسد تاروزقيامت.

٣ـ فرمود(ع): هر كه مقدم برادر مسلمان خود را كه باو وارد شود گرامى دارد واز اواحترام كند همانا خداعزوجل را گرامى داشته.

٤ـ از زيدبن ارقم كه رسولخدا (ص) فرمود : در امتم بنده‌اى نباشد كه اظهار لطفى در هر چه باشد ببرادر دينى خود براى خدا كند جز آنكه بوى از خدمتكاران بهشتى خادمى بدهد .

٥ـ از امام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: هر كه برادر مسلمان خود را با سخنى مهر ورزى كند و گرامى دارد و گره گرفتارى او را بگشايد پيوسته در سايه خداست و با رحمت او مددشودتادراين كارباشد.

٦ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن عمر بن عبدالعزيز ، عن جميل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول : إنّ ممّا خصّ الله عزّ وجلّ به المؤمن أن يعرّفه برّ إخوانه وإن قلّ، وليس البرّ بالكثرة وذلك أنّ الله عزّ وجلّ يقول في كتابه : «ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة (ثمّ قال :) و من يوق شحّ نفسه فأولئك هم المفلحون» ومن عرفه الله عزّ و جلّ بذلك أحبّه الله و من أحبّه الله تبارك وتعالى وفّاه أجره يوم القيامة بغير حساب ، ثمّ قال : ياجميل ارو هذا الحديث لاخوانك ، فانّه ترغيب في البرّ .

٧ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل ، عن صالح بن عقبة ، عن المفضّل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ المؤمن ليتحف أخاه التحفة ، قلت : و أيّ شيء التحفة ؟ قال : من مجلس ومتّكأ وطعام و كسوة و سلام ، فتطاول الجنّة مكافأة له ويوحي الله عزّ و جلّ إليها : أنّي قد حرّمت طعامك على أهل الدّنيا إلّا على نبيّ أو وصيّ نبيّ ، فاذا كان يوم القيامة أوحى الله عزّ و جلّ إليها : أن كافي أوليائي بتحفهم فيخرج منها وصفاء و وصائف معهم أطباق

٦ـ از جميل گويد: شنيدم امام صادق(ع)ميفرمود: بهراستى از آنچه خدا عزوجل مومن رابدان مخصوص ساخته اينستكه اورا شناساى احسان به برادران خود نموده گرچه اندكى باشد و احسان به بسيارى عطانيست براى آنكه خداعزوجل در قرآن خود ميفرمايد (٩ـ الحشر) برخودمقدم ميدارند و گرچه تنگدست و بيچاره باشند ـ سپس فرمود: هر كه از بخل خود محفوظ ماند پس آنان رستگارانند ـ هر كه راخداعزوجل باين صفت شناخت (شناسا كردخ) خداوندش دوست دارد و هر كه راخداتبارك و تعالى دوست دارد روزقيامت مزد اورا بى اندازه بپردازد، سپس فرمود اى جميل، اين حديث را براى برادرانت روايتكن زيرا كه آن تشويق باحسان كردنست.

شرحـ از مجلسى ره ـ مشهوراستكه اين آيه درباره انصار نازل شده استكه مهاجران را در آنچه داشتند برخود مقدم ميداشتند واز طريق عامه روايت شده استكه درباره اميرالمومنين (ع) نازل شده كه خود وخاندانش سه روز گرسنه ماندند وسپس يك اشرفى وام گرفت و مقداد راديد ودانستكه اوهم گرسنه است وآن را بوى داد واين آيه بامائده آسمانى براى آنحضرت نازل شد و اين داستان طولانيستكه من آن را در كتاب كبير (بحارالانوار) نقلكردم و برهر دووجه حكم آن عمومى است و درغير مورد نزول هم جاريست.

٧ـ ازمفضل ازامام صادق (ع) كه فرمود : به راستيكه بايد مومن ببرادر خود تحفه‌اى بدهد ، گفتم: تحفه چه باشد؟ فرمود: فرش؛ متكا، خوراك، پوشاك، سلام، پس بهشت گردن كشد براى پاداش دادن باو(دردنيا)وخدا عزوجل باووحى كند كه من طعام تورا براهل دنياحرام كردم جز بر پيغمبر ياوصى پيغمبر وچون روزرستاخيز شود خداعزوجل باووحى كند كه دوستانم را بتقديم تحفه‌هاى آنها پاداش بده پس غلمان وحوريان بسيار ازبهشت بدرآيند كه بهمراه آنها طبقهائى است باسرپوش‌هائى ازلؤلؤ و چون اولياء خدا نگاه كنند بدوزخ وهراس آن وببهشت وآنچه درآنست خردشان از سرشان ببرد

مغطّاة بمناديل من لؤلؤ، فاذا نظروا إلى جهنّم وهولها وإلى الجنّة ومافيها طارت عقولهم وامتنعوا أن يأكلوا فينادي منادمن تحت العرش : أنّ الله عزّ وجلّ قد حرّم جهنّم على من أكل من طعام جنّته فيمدّ القوم أيديهم فيأكلون .

٨ـ محمّدُ بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة ،عن أبي جعفر عليه السلام قال : يجب للمؤمن على المؤمن أن يستر عليه سبعين كبيرة .

٩ ـ الحسينُ بن محمّد ، ومحمّد بن يحيى ، جميعا ، عن عليّ بن محمّد بن سعد ، عن محمّد بن أسلم عن محمّد بن عليّ بن عدي قال: أملأ عليّ محمّدُ بن سليمان ، عن إسحاق بن عمّار قال: قال أبوعبدالله عليه السلام : أحسن ياإسحاق إلى أوليائي ماأستطعت ، فماأحسن مؤمن إلى مؤمن ولاأعانه إلّا خمش وجه إبليس وقرّح قلبه .

(باب فی خدمته)

١ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن سلمة بن الخطّاب ، عن إبراهيم بن محمّد الثقفي ، عن إسماعيل بن أبان ، عن صالح بن أبي الأسود ، رفعه عن أبي المعتمر قال : سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول : قال

ودريغ كنند كه از آن طبقهای طعام بهشتی بخورند ويك جارچی از زير عرش فرياد كند به راستی خداعزوجل محققاً دوزخ را برهر كه طعام بهشتی خورده است حرام كرده وآن مردم دست خود دراز ميكنند واز آن طعامها ميخورند.

٨ـ از امام باقر (ع) كه فرمود مؤمن بمومن حق واجب دارد كه تا هفتاد گناه كبيره بر او پرده‌پوشی كند.

شرح ـ از مجلسی ـ اختصاص بهفتاد اينستكه اگر از آن تجاوز كند متجاهر بفسق گرددو ديگر احترامی برای او باقی نماند و غيبت او جائز گردد و بسا كه كلمه سبعين حمل برمطلق كثرت شده است نه خصوص شماره معين- يعنی هرچه هم گناه او بيش باشد بازبايد از او پرده‌پوشی كردو آبروی اورا حفظ كرد(اين تأكيديست درموضوع حرمت غيبت وزشتی‌بدگوئی‌از برادر مومن‌وموارد تجويزغيبت چون شكايت وشهادت وغيره ازآن بر كنار است)

٩ـ اسحاق بن‌عمار گويد: امام صادق (ع) فرمود. ای اسحاق تا ميتواني بدوستان من نيكی كن زيرا هيچ موهنی بمومن ديگر احسان و نيكی نكند و باو كمك ننمايد جز آنكه روی شيطان را بخراشد ودلش داريش كند.

(بـاب)

در خدمت باو (يعنی بمؤمن)

١ـ ازابی‌المعتمر گويد : شنيدم اميرالمومنين(ع)ميفرمود كه رسولخدا (ص) فرموده است‌هر آن

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أيّما مسلم خدم قوماً من المسلمين إلّا أعطاه الله مثل عددهم خدماً في الجنّة .

(باب نصيحة المؤمن)

١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد ، عن عليّ بن الحكم ، عن عمر بن أبان ، عن عيسى ابن أبي منصور ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : يجب للمؤمن على المؤمن أن يناصحه .

٢ ـ عنه ، عن ابن محبوب ، عن معاوية بن وهب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له في المشهد والمغيب .

٣ ـ ابن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن أبي عبيدة الحذّاء ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة .

٤ ـ ابن محبوب ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لينصح الرّجل منكم أخاه كنصيحته لنفسه .

مسلمانیکه بمردم مسلمانی خدمت کند (اورا نسزد) جز اینکه خدا بشماره آنان ازخدمتکاران بهشتی باوعطا فرماید .

(باب)

اندرزدادن وخیرخواهی برای مؤمن

١ـ از امام صادق (ع) که فرمود برای مومن برمؤمن واجبستکه اورا هم اندرز باشد و برای هم خیرخواهی کنند.

شرحـ از مجلسی ره ـ نصیحت گفتار یا کرداریستکه مقصود از آن خوبی کردن بکسی باشد که اورا نصیحت کنند ـ و مقصود از نصیحت مومن بمومن رهبری او است بمصالح دین و دنیایش ویا یاد دادن باواست اگر نادان باشد و آگاه کردن او اگر درغفلت باشد ودفاع از شخص اوو آبروی او اگر ناتوان باشد واحترام اواست درخردسالی وسالخوردگی وترك زیان رساندن و گول زدن اواست و سودجوئی برای اوو اگر اندرز پذیر نباشد با او نرمش کند تا بپذیرد واگر درباره دیانت باشد طبق مقررات اوراامر بمعروف و نهی از منکر کند و ممکن است خیر خواهی نسبت به رسول وائمه درآن داخل باشد زیرا که آنها افضل مومنانند و نصیحت آنها اعتراف به نبوت و امامت آنها و فرمان بری ازآنها است .

٢ـ فرمود (ع): برای مومن برمومن نصیحت وخیرخواهی واجبست درحضوروغیاب .

٣ـ از امام باقر(ع) که فرمود واجبست :برای مومن برمؤمن خیرخواهی

٤ـ ازامام باقر(ع) که رسولخدا (ص) فرمود: بایدهرمردی از شماها برای برادرخودچنان خیر خواهی کند که برای خود میکند.

٥ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ أعظم النّاس منزلة عندالله يوم القيامة أمشاهم في أرضه بالنصيحة لخلقه .

٦ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمّد ، عن المنقري ، عن سفيان بن عيينة قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : عليكم بالنصح لله في خلقه فلن تلقاه بعمل أفضل منه .

((باب))

✿(الاصلاح بين الناس)✿

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن حمّاد بن أبي طلحة ، عن جيب الأحول قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : صدقة يحبّها الله إصلاحٌ بين النّاس إذا تفاسدوا وتقاربٌ بينهم إذا تباعدوا .

عنه ، عن محمّد بن سنان ، عن حذيفة بن منصور ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، مثله .

---

٥ ـ فرمود (ص)، بهراستی بزرك‌ترین مردم درمرتبه، روزرستاخیز در نزد خدا آنکس استکه در زمین خدا برای خیر خواهی و نصیحت خلق خدا بیشتر دوندگی میکند .

٦ ـ از سفیان بن عیینه گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: برشما باد باندرز و خیرخواهی برای رضای خدا درباره خلق او که تو با او ملاقات نکنی بکرداری بهتراز آن .

شرح ـ از مجلسی ره ـ نسبت نصیحت بخدا اشاره است باینکه نصیحت و خیرخواهی برای خلق خدا چون نصیحت برای خدا است چون نصیحت خدا اطاعت امراو است و نصیحت خلق هم طبق امر وفرمان اواست وممکن است که مقصود این باشد نصیحت خلق خدا کند برای رضای خدا ...

در نهایه گفته است اصل معنی نصح خلوص و پاکیست و گفته شود «نصحته ونصحت له» ومعنی نصیحت خدا اعتقاد بیگانگی و اخلاص در نیت عبادت او است و نصیحت کتاب خدا تصدیق بدان و عملکردن بمقررات مندرجه درآنست و نصیحت رسولخدا (ص) تصدیق به‌نبوت او ورسالت اوواطاعت ازامر و نهی‌او است ونصیحت ائمه اینستکه درامر حق آنهارا اطاعت کند و قصد شورش‌بدانهانکند و نصیحت عامه‌مسلمانان ارشاد آنهااست بمصالحشان .

(باب)

اصلاح میان مردم

١ ـ از حبیب احول گفت شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: صدقه ایکه خدایش دوست دارد اصلاح میان مردم است وقتی میان آنها بهمخورده وفاسد شده و نزدیك کردن آنها است بهم هر گاه از هم دوری کنند.

٢ ـ عنه ، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لأن أُصلح بين اثنين أحبُّ إليَّ من أن أتصدَّق بدينارين .

٣ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن سنان ، عن مفضّل قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إذا رأيت بين اثنين من شيعتنا منازعة فافتدها من مالي .

٤ ـ ابن سنان ، عن أبي حنيفة سابق الحاجّ قال : مرَّ بنا المفضّل و أنا وختني نتشاجر في ميراث ، فوقف علينا ساعة ثمَّ قال لنا : تعالوا إلى المنزل فأتيناه فأصلح بيننا بأربعمائة درهم فدفعها إلينا من عنده حتّى إذا استوثق كلّ واحد منّا من صاحبه ، قال : أما إنّها ليست من مالي ولكن أبو عبدالله عليه السلام أمرني إذا تنازع رجلان من أصحابنا في شيء أن أُصلح بينهما وأفتديها من ماله ، فهذا من مال أبي عبدالله عليه السلام .

٥ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : المصلح ليس بكاذب .

٦ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن علي بن إسماعيل ، عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزَّ وجلَّ «ولا تجعلوا الله عُرضة لأيمانكم أن تبرُّوا وتتّقوا و تصلحوا

---

٢ ـ فرمود (ع) : اگر میان دو کس را اصلاح کنم دوست تر است بمن از اینکه دو اشرفی طلا صدقه دهم .

٣ ـ از مفضل که امام صادق (ع) فرمود: هرگاه میان دوتن از شیعه‌ماستیزه دیدی ازمالم برای رفع آن مصرف کن .

٤ ـ از ابی‌حنیفه بیشرو حاج گوید من ودامادم درباره ارث ستیزه داشتیم که مفضل بما گذر کرد و ساعتی با ما توقف کرد و سپس گفت بخانه بیائید ما نزد او رفتیم و میان ما باچهارصددرهم اصلاح کرد و آن را از خود بما پرداخت و چون از هریك از مانسبت بطرف اوتعهد گرفت وآسوده خاطر شد، گفت بدانید که این وجه ازخودم نیست ولی امام صادق (ع) بمن سفارش کرده‌وفرمانداده که هرگاه دومرد از شیعه‌ها درچیزی باهم ستیزه دارند آنها رااصلاح بده واز مال‌من برای‌رفع‌نزاع خرج کن، این ازمال امام‌صادق (ع) است.

٥ ـ ازامام صادق(ع) که فرمود: مصلح دروغگو نیست.

شرح ـ از مجلسی ره ـ یعنی هرگاه مصلح‌سخنی از طرفی بطرف دیگر نقلکند که نگفته یا کاری ازاو شرح‌دهد که نکرده بمنظور اصلاح فیمابین از دروغ حرام محسوب‌نیست بلکه خوبست و گفته شده که ازدروغ موضوع‌حکم‌نیست واگرچه خلاف واقعست زیرا دروغ ازنظر شرع‌خلاف‌واقعی استکه زشت باشد و این‌زشت نیست ازنظر شرع.

٦ ـ ازامام صادق (ع) درتفسیر قول خداعزوجل (٢٢٤ ـ البقره) خدا را دست آویز سوگند

بين النّاس قال : إذا دُعيت لصلح بين اثنين فلا تقل عليّ يمين ألّا أفعل .

٧ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن ابن محبوب ، عن معاوية بن وهب أو معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال : أبلغ عنّي كذا و كذا ـ في أشياء أمر بها ـ قلت : فأُبلّغهم عنك وأقول عنّي ما قلت لي وغير الذي قلت ؟ قال : نعم إنّ المصلح ليس بكذّاب [إنّما هو الصلح ليس بكذب] .

های خود مسازید تا خوشکردار و پرهیزکار ومصلح میان مردم باشید فرمود: چون دعوت شدی برای اصلاح میان دو کس، مگو من سوگند خوردم که این کار را نکنم.

شرحـ مجلسی ره ـ از بیضاوی گفته «عرضه» بمعنی مانع از چیزیست و بمعنی معرض برای کاری و معنی آیه بنابر اول اینستکه خدا را مانع کارهای خیر خود نسازید که بر آنها سوگند یاد کردید و مقصود از أیمان امور یستکه بدانها سوگند یاد شده چون گفتهٔ پیغمبر (ص) برای ابن سمره که هر گاه سوگند یاد کردی بر کاری و دیدی جز آن از آن بهتر است همان بهتر را بکن و از سوگند خود کفاره بده و معنی آیه اینستکه خدا را مانع کار خیر نسازید که عبارت از خوش رفتاری و تقوی و اصلاح میان مردمست وبنابر معنی دوم عرضه مقصود اینستکه خدارا دست آویز سوگند خود مسازید تا او را با کثرت قسم مبتذل کنید و «ان تبروا» علت نهی است.

وطبرسی گفته است درمعنی آن سه قول است:

١ ـ سوگند بخدا را مانع از بر و تقوی مسازید که بگوئید ماقسم خوردیم بخدا که چنین نکنیم وقسم باو نخورده باشید.

٢ ـ سوگند بخدا را دلیل و حجت ترک کار خیر نکنید و اگر قسمی هم خوردید و بعد معلوم شد که خلاف آن بهتر است همان را انجام دهید که بهتر است و قسم سابق خود را دلیل ترک آن نسازید.

٣ ـ سوگند بخدا را در هرحق و باطل شیوه خود مسازید واحترام نام خدارا نگهدارید تادر سوگند باو خوشرفتار باشید و تقوی شعار، واین معنی از ائمه ما روایت شده است چنانچه از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: بخدا سوگند نخورید راستگوئید یادروغ زیرا خدا سبحانه فرماید و خدا را دست آویز سوگندتان مسازید.

٧ ـ از معاویة بن وهب یا معاویة بن عمار که گوید: امام صادق(ع) بمن فرمود: از قول من چنین و چنین ابلاغ کن در چیزهائیکه بدانها دستورداده بود ـ من گفتم فرموده شما را بآنها برسانم و از خود بگویم آنچه را بمن فرمودید وجز آنچه را هم فرمودید؟ فرمود آری براستیکه شخص مصلح دروغگو نیست (همانا آن صلح وسازش است ودروغ نیست).

شرحـ درضمن حدیث ٧ و٥ این جمله وارد استکه شخص مصلح دروغگو نیست و این جمله بدو وجه استعمال میشود .

١ ـ در مقام نفی حکم کذب ودروغ که عبارت از حرمت درشرع وقبح ومذمت در عرف باشد و مقصود از اینکه مصلح دروغگو نباشد اینستکه واسطه اصلاح میان دو نزاعجو و ستیز گر که درموضوعی

اختلاف کرده‌اند واین اختلاف بکشمکش وستیزه کشیده وبسا آشوبگرانی میان آنها سخن چینی کرده‌اند و آنها رابدشمنی واداشته‌اند میتواند بهر کدام خبرهائی بدهد که وسیله رفع کدورت و اصلاح آنهاباشد گواینکه این خبرها مخالف واقع وحقیقت باشد وجعل ودروغ باشد و چون منظور گوینده و خبر گذار اصلاح میان این‌دو تن است دروغ وخلاف واقع حرام‌نیست وزیانی ندارد و این برای آنستکه دروغ قبح لازم‌ذات ندارد بلکه‌قبح وزشتی آن ازعوارض غیرثابته است و قابل تغییر است وبسا که صلاحی درآن بادید آید وقبح آن ازمیان برودبلکه مبدل‌بحسن ونیکوئی گردد وموارد دیگری‌هم برای تجویز کذب بآن ملحق‌شده چون وعده‌دروغ به زوجه وفرزند برای‌تسکین و آرامش خاطر آنها وچون اظهارات دروغ درمقام‌جنك برای‌غلبه‌بردشمن حق، پیرو این‌مثل سائر که «الحرب خدعة» جنك خودنیرنك است، واگر موضوع‌تقیه هم که هم آهنگی با مخالفانست در امور دین برای حفظ جان وآبرو دروغگوئی و کذب شماریم این‌خود میدان بسیاروسیعی برای تجویزدروغ میشود ، دراینجا این‌بحث بمیان میآید که:

دروغ و گفتار برخلاف حقیقت درذات خودزشت وقبیح است ویا اینکه زشتی وقبح آن‌بواسطه مضرت وزیانی استکه برآن مترتب میشود، دراین شکی نیست که دروغ وخلاف گفتن دربسیاری از موارد مایه ضرر وزیان فراوانی‌است وبسا که مایه وپایه از میان‌رفتن جان ومال وآبروی مردم‌میشود ولی درمواردی هم ضرری برآن مترتب‌نیست مانند افسانه‌های دروغ مثلاولی اگر بناباشد دروغ در موارد بی‌ضرر تجویز شود وشهرت‌یابد بسا که قبح‌آن کاسته‌شود ومردم بدان عادت کنند و در نتیجه کم کم بموارد ضررهم سرایت کند واگر بناباشد که برای ضررهای مهمیکه ازدروغ برخیزند وبسا نظم زندگی‌فرد واجتماع رامختل سازند احترازشود باید راه‌آن بکلی بسته‌گردد و مطلقاجائزوروا شمرده نشود ومیتوان گفت دروغ درذات خود قبیح وزشت است نه‌برای آنکه مایه ضرر است زیرا دروغ کشتن حقیقت وپرده کشیدن روی واقعست وچنانچه آدمکشی در ذات خود قبیح و زشت است حقکشی و حقیقت کشی هم درذات خود قبیح وزشت است وخود یك‌زیان معنویست ونباید برای‌زشتی دروغ دنبال‌زیان دیگری جزهمان ذات دروغ‌رفت‌زیرا هرزیانی بیك سلب حق و حقیقتی‌بر میگردد و دروغ درذات خود سلب ومحو حق وحقیقت است گرچه درپاره‌ای موارد مایه سلب حق‌وحقیقت‌دیگر هم میشود. آری بساباشد که این سلب‌حق وحقیقت باسلب حق وحقیقت مهمتری معارض گرددودراینجا بایدزیان کمتر را درنظر گرفت و بنابراین هردروغ و خلافگوئی حرام وزشت است ولی اگرترك آن موجب ارتکاب امر زشت‌تر و حرامتری گردد بناچار باید برای گریز از ارتکاب‌آن مرتکب‌دروغ گردید ازباب دفع‌افسد بفاسد.

۲ـ مقصود ازجمله «مصلح کاذب نیست» تجویز دروغ درمقام اصلاح نیست بلکه بیان روحیه عالی وپاك شخص مصلح‌وتبرئه‌اواست‌ازبیان‌خلاف‌واقع‌نسبت‌بطرفین‌اختلاف زیرادرموردا‌ختلاف‌ونزاع همیشه خلافگوئی وجوددارد واشخاص فتنه‌جو بهریك ازطرفین‌دروغها میگویند وآتش اختلافرادامن میزنند ولی کسانیکه درمقام اصلاح‌هستند و خوش‌نیت هستند از خلافگوئی کناره میکنند و این جمله «المصلح لیس بکاذب» بمنزله یك‌مثل ودستور اخلاقی است مانند «الرائد لایکذب اهله» یعنی کسیکه بدنبال آب‌جستجو میکند بخاندان خود دروغ نمیگوید ودر این دوحدیث هم دلالتی نیست برتجویز دروغ گفتن در مقام اصلاح ودر حدیث۷ هم که راوی اجازه میخواهد از طرف خود چیزی بگوید دلیلی نیست که مقصودش دروغ گفتن و خلاف واقع‌باشد بلکه مقصود اجازه گرفتن در بیانات

(باب)

✡(فی احیاء المؤمن)✡

۱ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن عثمان‌بن عیسی ، عن سماعة ، عن أبي‌عبدالله عليه السلام قال : قلت له : قول‌الله عزّوجلّ : «من قتل‌نفساً بغیرنفس فکأنّما قتل‌النّاس جمیعاً ومن‌أحیاها فکأنّما أحیاالناس جمیعاً» ؟ قال : من‌أخرجهامن ضلال إلی‌هدی فکأنّما أحیاها ومن‌أخرجهامن هدی إلی‌ضلال‌فقد قتلها .

بیشتریست جز آنچه امام (ع) دستورداده زیرا درمقام اصلاح بسا پیشنهادهای تازه و بیسابقه‌ای طرح میشود وبسا گفته‌های تازه‌ای بمیان‌میآید که جواب‌لازم دارد واجازه بیاناتی جز آنچه امام(ع)فرموده دلیل برتجویز دروغ نیست.

(باب)

در احیاء مؤمن

۱ـ ازسماعه گوید بامام‌صادق (ع) گفتم: قول خداعزوجل (۳۲ـ المائده) هر که بکشد نفسی را بجز در برابر نفس دیگری پس گویا مردم همه‌را کشته و هر که آنرا احیاء کند گویاهمه مردم راحیاء کرده؟ درپاسخ فرمود:هر که آنرا ازگمراهی براه‌هدایت برآورد چنانستکه اورازنده کرده و هر که اورا ازراه حق بگمراهی‌برد هرآینه اورا کشته باشد .

شرح ـ ازمجلسی ره ـ آیه درسوره مائده‌چنین است ازاین‌خاطر بود که نوشتیم بربنی‌اسرائیل که راستش اینست هر که نفسی را بکشد جزدر برابر نفسی یا فسادی در زمین پس گویا همه مردم‌را کشته و هر که آنرا احیاء کند گویا همه مردم راحیاء کرده‌است ـ و آنچه درخبر است نقل بمعنی است یابه نقل بعضی‌از آیه اکتفاءشده چون موضوع روشن است.

طبرسی گفته « بغیرنفس » یعنی جز برای قصاص « أوفساد فی الارض » یعنی و جز برای اینکه در زمین فسادی کرده باشد که مستحق اعدام شده باشد چون نبرد با خدا و رسول و سلب امنیت از راهها که خدا در آیه ۳۳ بعد از آن بیان کرده است ـ

در بیان اینکه گویا همه‌را کشته وجوهی گفته‌اند.

۱ـ مردم همه‌دشمن و طرف باقاتل شوندزیرابواسطه کشتن یك‌هم نوع وهتك‌حرمت‌انسانیت سوء قصد بهمه کرده و گویا همه را کشته است و هر که یك انسانیرا از غرق یا سوختن یا زیر آوار رفتن یا هر سبب کشنده نجات دهد یا او را از گمراهی برهاند « مانند اینست که همه مردم را احیاء کرده» یعنی خدا مزداحیاء همه اورا باومیدهد چون در احیاء برادر مؤمن‌بهمه احسان و جانبخشی کرده است،

۲ـ هر که پیغمبری یاامامی بر حق را بکشد چنانستکه همه مردم راکشته یعنی‌عذاب کسی‌دارد که همه مردم‌را کشته و هر که زیربازوی پیغمبری یاامام عادلیرا بگیرد گویاهمه مردم رازنده کرده یعنی ثواب آن‌را دارد ـ ازابن عباس .

۲ ـ عنه ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبان بن عثمان ، عن فضيل بن يسار قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : قول الله عزّ وجلّ في كتابه : «ومن أحياها فكأنّما أحيا النّاس جميعاً» ؟ قال : من حرق أو غرق ، قلت : فمن أخرجها من ضلال إلى هدى ؟ قال: ذاك تأويلها الأعظم .

محمّد بن يحيى ، عن أحمد وعبدالله ابني محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبان مثله .

۳ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن خالد ، عن النضر بن سويد ، عن يحيى بن عمران الحلبيّ ، عن أبي خالد القمّاط ، عن حمران قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : أسألك ؟ ـ أصلحك الله ـ فقال : نعم، فقلت : كنت على حال و أنا اليوم على حال اُخرى كنت أدخل الأرض

۳ـ هر كه بيجهت نفسى را كشته در گناه قاتلها شريكست زيرا كشتار راروشن نموده وراه را هموار كرده براى ديگران و با همه همدست شده و هر كه جلو گيرى كند ازقتل نفس وراه آن را ببندد بر ديگران تا اقدام بر قتل نشود درسلامتى همه مردم شريكست و گويا همه را احياء كرده است .

٤ ـ در نظر مقتول استكه قتل او قتل همه مردم است و احياء شخصى در نظر او احياء همه مردم است.

٥ـ مجازات قتل يكى مجازات قتل همه مردمست واگر ولى دم از قاتل بگذردواو را احياء كند گويا همه مردم را احياء كرده است واحياء در اين جا مجازاست زيرا جز خدا بر آن توانا نيست .

من گويم تطبيق تأويل مذكور در خبر بر جمله بغير نفس او فساد نيازمند تكلف بسيار يست از اين رو طبرسى متعرض آن نشده است وممكنست مقصود اين باشد كه نزول آيه در بردن جان از تن است لكن بردن جان از دل بطريق اولى از آن استفاده ميشود وبعبارت ديگر آيه برمعنى اول بمطابقه است و بمعنى دوم بالتزام است ازاين جهت امام(ع) مقصود را بيان كرده وتصريح نكرده كه مراد از آيه است ودر اخبار آينده هم آن را تأويل آيه دانسته كه بهمين اشاره دارد بنابراين تأويل ممكنست چنين گفتكه هر كه نفسى را بگمراهى بميراند بى اينكه قتل نفسى هم درظاهر كند يافساد درزمين نمايد عقاب كسى رادارد كه همه مردم را كشته باشد ـ پايان نقل ازمجلسى ره.

من گويم ـ پاره اى از آيات قرآن ضرب المثل است و باعتبار يك مفهوم كلى موارد تطبيق بسيارى دارد جزهمان معناى لفظ وحكم مستفاد از ظاهر آن، و در مفهوم گيرى براى ضرب المثل لازم نيستكه همه خصوصيات مورد ملاحظه گردد و در آن گنجانيده شود و مفهوم كلى و مثل سائر مستفاد از آيه همان عظمت مجازات قتل نفس وعظمت ثواب و اثر سودمند احياء نفس است و لازم نيستكه اين استثناء وارد در آيه هم درهمه جا تطبيق شود چنانچه در امثال سائره همچنين است.

۲ـ ازفضيل بن يسار گويد بامام باقر(ع) گفتم قول خداعزوجل در قرآن هر كه نفسى را زنده دارد گويا همه مردم را زنده داشته است؟ فرمود: يعنى ازسوختن وغرق شدن نجات دهد، گفتم: كسيكه اورا ازگمراهى براه راست آورد؟ فرمود اين تاويل اعظم آيه است.

۳ـ ازحمران گويد: بامام صادق(ع) گفتم ازشما بپرسم؟ـ خدايت بهى دهاد ـ درپاسخ فرمود: آرى، گفتم من درحالى بودم و امروز درحال ديگرم؟ من پيشتر درزمين ميگشتم ويكمرد يا دومرد و

فأدعوالرّجل والاثنين والمرأة فينقذالله من شاء وأنااليوم لاأدعوأحداً ؟ فقال : وماعليك أن تخلّي بين النّاس وبين ربّهم فمن أرادالله أن يخرجه من ظلمة إلى نورأخرجه ، ثمّ قال: ولاعليك إن آنست من أحد خيراً أن تنبذ إليه الشيء نبذاً،قلت : أخبرني عن قول الله عزّ و جلّ : «ومن أحياها فكأنّماأحيا النّاس جميعاً» قال : من حرق أوغرق ، ثمّ سكت ، ثمّ قال : تأويلها الأعظم أن: دعاها فاستجابت له .

(باب)

☆(فی الدعاء للاهل الی الایمان)☆

۱ ـ محمّدبن يحيى، عن أحمدبن محمّدبن عيسى، عن عليّ بن النعمان ، عن عبدالله بن مسكان عن سليمان بن خالد قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ لي أهل بيت وهم يسمعون منّي أفأدعوهم

یازنی رادعوت بمذهب حق میکردم و خدا هر که را خواسته بودنجات میداد ومن امروز کسی رادعوت نمیکنم درپاسخ فرمود: برتو گناهی نیستکه مردم را بپروردگارشان بازگذاری تاهر که را خدا خواهد ازتاریکی وگمراهی بنور هدایت بیرون برد سپس فرمود: و برتو باکی نیستکه اگراز کسی بوی خیری شنیدی برای دعوت او گوشه‌ای بزنی وراهی نشان دهی گفتم بمن خبرده ازقول خداعزو جل ؟ هر که آن را زنده دارد گویا همه مردم را زنده داشته ؟ فرمود یعنی از سوختن یا غرق شدن ، سپس خموشی گرفت و باز فرمود: تاویل اعظمش اینستکه او را دعوت بمذهب حق کند و اوهم بپذیرد .

شرحـ اختلاف روش حمران روی وضع پیش آمدهای محیط بوده است وچون در بدو تشکیل دولت بنی‌عباس آزادی وجود داشته حمران وظیفه تبلیغ راانجام میداده ولی پس‌از تسلط کامل منصور عباسی ازمردم خرده‌خرده سلب آزادی شد ودیگر تبلیغ علنی وصریح میسر نبوده است و گویا حمران باهمین بیان خود ازسلب آزادی و فشار حکومت‌جور وبسط دامنه جاسوسی نزد امام (ع) گله‌میکند زیراحکومت ستمکار برای استقرار خود بهرشکل ولباس جاسوسانی میگمارد ودیگر اطمینان اظهار حق و حقیقت ازمیان مردم برداشته میشود حمران در این تنگنای جاسوسان حکومت منصوراطمینان ندارد که درگوشه و کنار هم بایکی و دوتا وارد بحث مذهب ورهبری مردم بامام برحق شود امام‌در پاسخ او وبرای تسلیت خاطرش میفرماید اکنون باید کارمردم را بخدا واگذاشت واواستکه‌میتواند بهروسیله روزنه هدایت رابروی اهلش بگشاید ولی بازهم بکلی نباید دست ازکار کشید و باندازه امکان باید کسانیراکه آمادگی آنهابرای پذیرفتن حق‌معلوم شود بااشاره وکنایه براه حق دعوت کرد ورشته‌تبلیغی رابانداز‌ه‌امکان ادامه‌داد .

(باب)

ددعوت خانواده بایمان

۱ـ ازسلیمان بن خالد گوید: بامام صادق(ع) گفتم براستی من خاندانی دارم که ازمن‌میشنوند آنهارابمذهب‌شیعه دعوت کنم ؟ فرمود : آری،براستی خداعزوجل در قرآن‌میفرماید (٦ـالتحریم)

إلى هذا الأمر؟ فقال : نعم إنّ الله عزّ وجلّ يقول في كتابه «يا أيّها الذين آمنوا قوا أنفسكم و أهليكم ناراً وقودها النّاس والحجارة» .

☆(باب)☆

☆(في ترك دعاء الناس)☆

۱ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن كليب بن معاوية الصيداوي قال: قال لي أبو عبدالله عليه السلام : إيّاكم والناس ، إنّ الله عزّ وجلّ إذا أراد بعبد خيراً نكت في قلبه نكتة فتركه وهو يجول لذلك ويطلبه ، ثمّ قال : لو أنّكم إذا كلّمتم الناس قلتم : ذهبنا حيث ذهب الله و اخترنا من اختار الله ، واختار الله محمّداً واخترنا آل محمّد صلّى الله عليه و عليهم .

آیا آنکسانیکه گرویدید نگهدارید خود راو خاندان خود راازآتشیکه سوخت آن مردمند و سنك.

شرحـ از مجلسی ره ـ یعنی خودرا از آتش حفظ کنید با صبر برطاعت خدا و کناره گیری از گناه و پیروی شهوت و خاندان خود را از آن حفظ کنید بوسیله دعوت آنها بطاعت خدا و آموختن واجبات و نهی آنهاازکارهای زشت ووادار کردن آنهابکارهای خیر.

«وقودها الناس والحجارة» گفته شده مقصود سنك کبریت استکه نیروی آتش را میافزاید و گفته‌اند مقصود سنگهائیستکه آنها را میپرستیدند واین آیه دلالت دارد بروجوب امر بمعروف و نهی ازمنکر وبراینکه خویشان ازقبیل زن ومملوك وپدر ومادر و فرزندان وسائر خویشان بردیگران مقدم هستند.

(باب)

درترك دعوت مردم

۱ـ ازکلیب بن معاویه صیداوی گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: مبادا متعرض مردم شوید به راستی خداعزوجل چون خیر بنده‌ای را بخواهد دردلش انگشتی زند واورا رها کند واو دنبال این مذهب بگردد وآن را بجوید. سپس فرمود: کاش شما هرگاه بامردم سخن میگفتید میگفتید: ماآنجا رفته‌ایم که خدافرموده آن‌را برهبری اختیار کرده‌ایم که خدا برهبری اختیار کرده، خدامحمد (ص) را اختیار کرده وماهم خاندان محمد رااختیار کردیم.

شرحـ «ایاکم والناس» یعنی ازدعوت آنها درزمان تقیه برحذر باشید وسبب آنرااین آورده که هرکه قابل هدایت باشد و خدا خواهد که هدایت شود انگشتی بدلش زند از نور کنایه از اینکه بدلش اندازد جستجوی حق کند و پذیرای آن گردد.. سپس روش ملایمی برای معارضه واحتجاج با آنها وهدایتشان بیان کرده که مایه مزید تعصب وجلب ضرر آنان نگرددوسبب اظهار کفروگمراهی آنها نباشد که در برابر آنها بگوید مابدانسو رفتیمکه خدا فرموده است و آنرا خواستیمکه خدا خواسته یعنی ازخاندان پیغمبر امام برگزیدیم زیرا پیغمبر را خدا برگزیده و خرد حکم میکند که خاندان برگزیدهٔ خدا در صورت شایستگی بامامت ازدیگران سزاوارترند واین یك دلیل اقناعی استکه پسند طبع اکثر مردم است.

٢ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إسماعيل، عن أبي إسماعيل السرّاج عن ابن مسكان، عن ثابت أبي سعيد قال: قال لي أبو عبدالله عليه السلام: يا ثابت مالكم وللناس، كفّوا عن الناس ولا تدعوا أحداً إلى أمركم، فوالله لو أنّ أهل السماء وأهل الأرض اجتمعوا على أن يضلّوا عبداً يريد الله هداه ما استطاعوا، كفّوا عن الناس ولا يقول أحدكم: أخي وابن عمّي وجاري فانّ الله عزّ وجلّ إذا أراد بعبد خيراً طيّب روحه فلا يسمع بمعروف إلّا عرفه ولا بمنكر إلّا أنكره ثمّ يقذف الله في قلبه كلمة يجمع بها أمره.

٣ ـ أبو عليّ الأشعري، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن محمّد بن مروان عن الفضيل قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: ندعو الناس إلى هذا الأمر؟ فقال: يا فضيل إنّ الله إذا أراد بعبد خيراً أمر ملكاً فأخذ بعنقه حتّى أدخله في هذا الأمر طائعاً أو كارهاً.

٤ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال، عن عليّ بن عقبة، عن أبيه قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: اجعلوا أمركم هذا لله ولا تجعلوه للناس، فانّه ما كان لله فهو لله وما كان للناس فلا يصعد إلى السماء، ولا تخاصموا بدينكم الناس فانّ المخاصمة ممرضة للقلب إنّ الله عزّ وجلّ قال لنبيّه صلى الله عليه وآله وسلم: «إنّك لا تهدي من أحببت ولكنّ الله يهدي من يشاء» و قال: «أفأنت تكره الناس حتّى يكونوا مؤمنين» ذروا الناس فانّ الناس أخذوا عن الناس وإنّكم أخذتم عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

---

٢ ـ از ثابت أبي سعيد گويد: امام صادق (ع) بمن فرمود: اى ثابت شما را بمردم چه كار؟ از مردم دست بداريد واحدى را بمذهب خود دعوت نكنيد؛ بخدا اگر اهل آسمان وزمين گرد آيند كه آن بنده‌اى را كه خدا ميخواهد هدايتش كند گمراه كنند نتوانند، دست از مردم بداريد ويكى از شماها نگويد برادر من است، عمو زاده من و همسايه منست زيرا خدا عزوجل هر گاه خير بنده اى را خواهد جانش را پاك كند وهيچ خوبى را نشنود جز آنكه آن را بفهمد و هيچ بدى را نشنود جز آنكه منكر آن شود، سپس خدا در دلش كلمه‌اى اندازد كه بوسيله آن كار اورا فراهم سازد.

٣ ـ از فضيل گويد بامام صادق (ع) گفتم مردم را باين امر دعوت كنيم؟ در پاسخ فرمود: اى فضيل راستى خدا هر گاه خير بنده را خواهد بفرشته‌اى فرمايد تا گردن اورا گيرد ودر اين امر واردش كند، خواهد يا نخواهد.

٤ ـ از على بن عقبه از پدرش كه امام صادق (ع) فرمود: تشيع خود را براى خدا مقرر داريد نه براى مردم زيرا راستش اينستكه هرچه براى خدا است از آن خدا است و هرچه براى مردم باشد بآسمان بالا نرود برسر دين خودتان بامردم ستيزه نكنيد، زيرا ستيزه دل را بيمار كند، بهراستى خدا عزوجل بپيغمبر خود فرموده است (٥٦ ـ القصص) بهراستيكه تو هدايت نكنى هر كه را خواهى ولى خدا است كه هر كه را خواهد هدايت ميكند وهم خدا فرموده است (٩٩ ـ يونس) آيا مردم را بزور وادار كنيكه مومن باشند؟ مردم را وانهيد، زيرا مردم از مردم دين را گرفته‌اند و شما از رسول خدا (ص) وعلى (ع) دين را گرفته ايد و

وعلي عليه السلام ولا سواء ؛ وإنّني سمعت أبي يقول : إذا كتب الله على عبد أن يدخله في هذا الأمر كان أسرع إليه من الطير إلى وكره .

٥ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عثمان بن عيسى ، عن ابن اُذينة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ خلق قوماً للحق فاذا مرّ بهم الباب من الحق قبلته قلوبهم وإن كانوا لا يعرفونه وإذا مرّ بهم الباب من الباطل أنكرته قلوبهم وإن كانوا لا يعرفونه وخلق قوماً لغير ذلك فاذا مرّ بهم الباب من الحق أنكرته قلوبهم وإن كانوا لا يعرفونه و إذا مرّ بهم الباب من الباطل قبلته قلوبهم و إن كانوا لا يعرفونه .

٦ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالحميد بن أبي العلاء ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ إذا أراد بعبد خيراً نكت في قلبه نكتة من نور فأضاء لها سمعه وقلبه حتّى يكون أحرص على ما في أيديكم منكم و إذا أراد بعبد سوءاً نكت في قلبه نكتة سوداء ، فأظلم لها سمعه وقلبه ، ثمّ تلا هذه الآية: «فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام ومن يرد أن يضلّه يجعل صدره ضيّقاً حرجاً كأنّما يصّعّد في السماء» .

(میان ایندو) برابری نیست و به راستیکه من از پدرم شنیدم میفرمود ،چون خدا بر بنده‌ای نوشته که در این امرش درآورد شتابنده‌تر باشد بدان از پرنده بآشیان خود.

٥ـ ازامام صادق (ع) فرمود: به‌راستی خداعزوجل مردمی را برای حق آفریده وچون بابی از حق بدانها گذر کند دلپذیر آنها باشد گرچه بخوبی آنرا نفهمند و هر گاه بابی ازباطل بدانها گذر کند دلشان آن را نپذیرد گرچه بخوبی آنرا نفهمند و مردمی را برای جز آن آفریده است وچون بابی ازحق بدانها گذرد دلپذیر آنها نباشد و گرچه بخوبی آنرا نفهمند وهر گاه بابی از باطل بدانها گذرد دلنشین آنها گردد و گرچه بخوبی آنرا نفهمند.

شرحـ مقصود اینستکه مردم عوام و بیسواد قادر بتحلیل و تجزیه مطالب نیستند نه بخوبی حقیقت و مقام رهبران معصوم و بر حق را میفهمند و نه بآسانی باهمیت تعلیمات و معانی نغز آنان پی میبرند چنانچه حقیقت فساد حکومت پیشوایان جور وزیانیکه ازاجرائیات آنها بخلق میرسد بخوبی درك نمیکنند ولی با این حال همان عوام ساده هم خوش سریرت و خوش باطن و خیر جو دارند ،وبد سریرت و بد طینت دارند و چون حق و باطل بآنها عرضه میشود از نظر شعور نهانی خود در باره آن قضاوت میکنند حق برای دسته اول دلپذیر است و باطل مورد نفرت وانکار و برای دسته دوم برعکس است.

٦ـ فرمود: راستیکه خداعزوجل چون خیر بنده‌ای را خواهد دردلش نقطه نوری افکند و به بوسیله آن گوش ودلش پرتو گیرد و نسبت بدانچه دردست شماست از شما حریصتر باشد وچون برای بنده‌ای بدخواهد دردلش نقطه سیاهی بادیدآورد و گوش ودلش از آن تار گردد، سپس این آیه را تلاوت فرمود (۱۲۵ـ الانعام) هر که راخدا خواهد هدایت کند سینه اورا برای مسلمانی بگشاید و هر که راخواهد گمراه سازد اورا تنگدل و آشفته خاطر کند تا آنجا که گویا میخواهد بآسمان بالا رود (یعنی تکلیف او باسلام در نظرش مانند تکلیف ببالا رفتن آسمان جلوه کند و از آن گریزان و ناتوان باشد).

٧ ـ عنه ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن محمد بن حمران ، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ إذا أراد بعبد خيراً نكت في قلبه نكتة بيضاء وفتح مسامع قلبه ووكّل به ملكاً يسدّده وإذا أراد بعبد سوءاً نكت في قلبه نكتة سوداء وسدّ مسامع قلبه ووكّل به شيطاناً يضلّه.

(باب)

☆(أن الله انما يعطي الدين من يحبه)☆

١ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير ، عن حمزة ابن حمران ؛ عن عمر بن حنظلة قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : يا أبا الصخر إنّ الله يعطي الدّنيا من يحبّ و يبغض ، ولا يعطي هذا الأمر إلاّ صفوته من خلقه ، أنتم والله على ديني و دين آبائي إبراهيم وإسماعيل ، لا أعني عليّ بن الحسن ولا محمد بن عليّ وإن كان هؤلاء على دين هؤلاء .

٢ ـ الحسين بن محمد ، عن معلّى بن محمد ، عن الحسن بن عليّ الوشّاء ، عن عاصم بن حميد عن مالك بن أعين الجهني قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : يا مالك إنّ الله يعطي الدّنيا من يحبّ ويبغض، ولا يعطي دينه إلاّ من يحبّ .

٣ ـ عنه ، عن معلّى، عن الوشّاء ، عن عبدالكريم بن عمرو الخثعمي، عن عمر بن حنظلة ،و عن حمزة بن حمران ،عن حمران، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ هذه الدّنيا يعطيها الله البرّ والفاجر ولا يعطي الإيمان إلاّ صفوته من خلقه .

٧ـ فرمود (ع): راستيكه خداعزوجل چون خير بنده‌اى را خواهد دردلش نقطه سپيدى افكند و گوشهاى دلش را بگشايد و باو فرشته اى گمارد كه كمك باو دهد و چون براى بنده اى بد خواهد در دلش نقطهٔ سياهى افكند و گوشهاى دلش را ببندد و باوشيطانى گمارد تااورا گمراه كند

(باب)

دراينكه خدادين رابكسى دهدكه او را دوست‌دارد

١ـ ازعمر بن حنظله گويد: امام صادق(ع) بمن فرمود: اى اباصخر براستى خدا دنيا را بدهد بكسيكه دوستش دارد يادشمنش دارد واين مذهب‌حق را ندهد جز ببر گزيده خلقش؛ شماها بخدا هم كيش‌من‌وهمكيش پدرانم‌ابراهيم واسماعيل هستيد، مقصودم ازپدرانم على‌بن الحسين ومحمدبن‌على (ع) نيست واگرچه اينان‌هم همكيش آنانند.

٢ـ از مالك‌بن اعين جهنى، گفت شنيدم امام باقر(ع) ميفرمود: اى‌مالك راستيكه خدا دنيا را بدوست ودشمن خود بدهد ودين خودرا جز بدوست خوددهد.

٣ـ فرمود (ع): براستى كه‌اين‌دنيا راخدابخوب وبد ميدهدوايمان را جزببر گزيده‌خلقش‌ندهد

٤ - محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن النعمان ، عن أبي سليمان، عن ميسّر قال: قال أبوعبدالله عليه السلام : إنّ الدّنيا يعطيها الله عزّ وجلّ من أحبّ ومن أبغض، وإنّ الايمان لا يعطيه إلّا من أحبّه .

((باب سلامة الدين))

١ - محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن النعمان ، عن أيّوب بن الحرّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «فوقاه الله سيّئات ما مكروا» فقال: أما لقد بسطوا عليه وقتلوه ولكن أتدرون ما وقاه ؟ وقاه أن يفتنوه في دينه .

٢ - عليّ بن إبراهيم ، عن محمّدبن عيسى بن عبيد ، عن أبي جميلة قال : قال أبوعبدالله عليه السلام كان في وصيّة أمير المؤمنين عليه السلام لأصحابه : اعلموا أنّ القرآن هدى اللّيل والنهار و نور اللّيل المظلم على ما كان من جهد وفاقة ، فاذا حضرت بليّة فاجعلوا أموالكم دون أنفسكم ، و إذا نزلت نازلة فاجعلوا أنفسكم دون دينكم ؛ واعلموا أنّ الهالك من هلك دينه والحريب من حرب

٤ـ امام صادق (ع) فرمود، دنيا را خداعزوجل بهر كه دوست دارد يادشمن ميدهد وراستيكه ايمانرا ندهد جز بكسيكه دوستش دارد.

(باب سلامت دين)

١ـ ازامام صادق (ع) درتفسير قول خداعزوجل (٤٠ـ المؤمن) نگهداشت خدا اورا ازبديهاى آنچه نيرنك ريختند فرمود: هلا باودست انداختند و اورا كشتند ولى ميدانيد كه خدا او را از چه نگهداشت؟ او را ازاين نگهداشت كه ازدين حقش برنگردانيدند وبيرون نبردند.

شرحـ ازمجلسى ره ـ مقصود مؤمن آل فرعون استكه برخدا توكل كرد و كار خود را باو واگذاشت وقتى فرعون قصد كشتن او كرد براى اظهار ايمان بموسى وپند دادن بفرعونيان ودعوت آنها بايمان و گفت من كار خودرا بخدا واگذارم، زيراخدا ببنده‌ها بينا است «وخدا اورا از بديهاى آنچه نيرنك كردند نگهداشت» يعنى ازبديهاى مكر آنها محفوظ نمود پاره‌اى مفسران گفته‌اند بهمراه موسى ازدريا گذشت و گفته شده كه فرعون آهنك كشتن او كرد او بكوه گريخت وفرعون دو كس بدنبال او فرستاد و ديدند او به‌نماز مشغول است و وحوش گرد او صف بسته‌اند و آن دو تن بر گشتند و گريختند و اين خبر هر دو قول را رد كرده و قول كسيكه گفته ضمير بموسى برميگردد هم رد كرده ودلالت دارد كه اورا كشتند.

٢ـ ازامام صادق(ع) كه درضمن سفارش اميرالمؤمنين (ع) باصحاب خود فرموده است: بدانيد كه قرآن درشب وروز وسيله رهنمائى است ودر شب‌تار باهر سختى و نيازى روشنى بخش است، چون بلائى رخ‌داد مال خودرا فداى جان خود كنيد وچون ناگوارى دررسد جان خودرا فداى دين خود كنيد وبدانيد هلاك شده كسى استكه دينش ازدستش برود و غارت زده كسى استكه دينش را برده‌اند،

دينه ؛ ألا وإنّه لافقر بعد الجنّة ، ألا وإنّه لاغنى بعد النّار ، لايفكّ أسيرها ولايبرء ضريرها .

٣ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن ربعيّ بن عبدالله ، عن فضيل بن يسار ، عن أبي جعفر عليه السلام : قال: سلامة الدّين وصحّة البدن خيرٌ من المال، والمال زينة من زينة الدّنيا حسنة.

محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان ، عن حمّاد ، عن ربعي، عن الفضيل ، عن أبي جعفر عليه السلام ، مثله .

٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن ابن فضّال ، عن يونس بن يعقوب عن بعض أصحابه قال :كان رجلٌ يدخل على أبي عبدالله عليه السلام من أصحابه فغبر زمانا لايحجّ فدخل عليه بعض معارفه ، فقال له : فلانٌ ما فعل ؟ قال: فجعل يضجع الكلام يظنّ أنّه إنّما يعني الميسرة والدنيا ، فقال أبوعبدالله عليه السلام كيف دينه ؟ فقال : كما تحبّ ، فقال : هو والله الغنى .

((باب التقية))

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم وغيره، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «اُولئك يؤتون أجرهم مرّتين بما صبروا (قال: بما صبروا على التقيّة) ويدرؤن بالحسنة السيّئة» قال : الحسنة التقيّة والسيّئة الإذاعة .

هلا پس از داشتن بهشت فقری متصور نیست هلا راستش اینستکه با دوزخ رفتن توانگری معنی ندارد که گرفتار بدان رهائی ندارد و نابینای بدان بهبود نگردد.

٣ـ از امام باقر (ع) فرمود : سلامتی دین و تندرستی از مال بهترند و مال هم زیور خوبی است در دنیا.

٤ـ مردی از اصحاب امام صادق (هر سال) خدمت آنحضرت میرسید و دیر زمانی گذشت که بحج نرفت (وخدمت امام نرسید) ویکی از آشنایان او خدمت آنحضرت رفت وامام باو فرمود: فلانی چه کار میکند؟ (راوی) گوید در پاسخ سخن را پیچیده وشکسته ادا کرد و بگمانش که مقصود امام وضع دارائی ومالی او است، امام صادق(ع) فرمود: دین او چگونه است؟ در پاسخ گفت چنانچه شما دوست دارید، فرمود: بخدا که او توانگر و بی نیاز است.

(باب تقیه)

١ـ ازامام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عزوجل (٥٤ـ القصص) آنانند که دوبار مزد گیرند برای صبریکه کردند ـ (فرمود برای صبر برتقیه که نمودند) و دفع کردند بخوشکرداری بد کرداری را ـ فرمود خوشکرداری تقیه است و بدکاری فاش نمودن.

شرحـ ازمجلسی ره ـ آیه درسوره قصص چنین است آنکسانیکه کتاب بآنها دادیم پیش از او آنها بدومیگروند ـ طبرسی گفته است یعنی کسانیکه پیش از محمد دارای کتاب دینی باشند باو

۲ - ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عمر الأعجمي قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : يا أباعمر إنّ تسعة أعشار الدين في التقيّة ولا دين لمن لا تقيّة له والتقيّة في كلّ شيء إلاّ في النبيذ والمسح على الخفّين .

میگروند زیرا وصف اورادر تورات خوانده اند و بعضی گفته اند یعنی آنها که پیش از قرآن کتابی داشتند آنها بقرآن هم میگروند ومقصود از کتاب سابق تورات وانجیل است «و چون قرآن بآنها خوانده شود گویند ما بآن ایمان داریم راستیکه آن درست واز پروردگار ما است براستیکه ما پیش از آن مسلمان بودیم» وسپس خدا از آنها تمجید کرده و فرموده «آنان دوبار مزد بگیرند برای اینکه صبر کردند» گفته است ـ ره ـ یکبار برای دینداری خود تارسیدن بمحمد (ص) ویکبار گرویدن باو که مزد دیگری داردو بعضی گفته اند بواسطه صبر بر کتاب اول و کتاب دوم وایمان بهرچه در آنها است و گفته اند دومزد برای صبر بردین وبرآزار کفار وتحمل مشقت «و دفع کنند بخوبی بدی را» گفته شده یعنی بسخن خوب سخن زشتی را که از کفار شنوند پاسخ دهند و گفته اند یعنی باکار خوب کار بد را دفع کنند و گفته اند یعنی باعلم جهل ونادانی جهال را دفع کنند ویا آنکه بامدارا شر قوم خودرا دفع کنند واین معنی ازامام صادق (ع) هم روایت شده است من میگویم طبق این خبر گویا آیه درباره جمعی ازمؤمنان ازاهل کتاب نازل شده که بمحمد ایمان آوردند درباطن واز ترس قوم خود ایمان خودرا نهان داشتند برای تقیه و دوبار مزد بآنها داده شده یکبار برای ایمان بمحمد ویکبار برای صبر بر تقیه.

۲ـ از ابی عمر اعجمی که امام صادق (ع) بمن فرمود: ای اباعمرو راستیکه نه دهم دین در تقیه است و کسیکه تقیه ندارد دین ندارد وتقیه در هرچیز هست جز درنوشیدن نبیذ ومسح برروی کفش (بجای روی پا).

شرحـ تقیه هم کاری بامخالفانست در انجام اموردینی برای حفظ جان وآبرو وزیان مالیکه برترك آن مترتب شود وچون در آن زمان ازطرف حکومت مخالف وقت بسیار سختگیری بوده و شورشهائی وجود داشته استکه بهر بهانه ای مردم راتعقیب میکردند و بیرحمانه میکشتند وبه زندان میافکندند امام بااین بیان بلیغ لزوم تقیه را اعلام کرده است ومجلسی ره گوید: مقصود اینستکه از شدت وضع زمانه ثواب تقیه نه برابر اعمال دیگراست وبعبارت دیگر ایمان آنها که بعنوان تقیه کار کنند ده برابر تارك تقیه است.

قوله «الا فی النبیذ» مجلسی «ره» ـ گوید در کتاب طهارت در حدیث زراره بیاید که من در سه چیز تقیه نکنم از احدی ، در شرب مسکر و مسح برخفین و متعه حج وبرای آن چند توجیه شده.

۱ـ خود زراره دردنباله این حدیث گوید فرموده من تقیه نکنم ونفرموده شما ها نباید تقیه کنید یعنی الغاء تقیه دراین موارد مخصوص بائمه (ع) است یابرای آنکه میدانند ضرری بآنها نمیرسد وخدا آنها راحفظ میکند یا بواسطه اینکه این احکام از مذهب آنها معروفست و تقیه بردار نیست تا آنکه گوید.

۲ـ چون دراین موارد تقیه محقق نیست برای آنکه ننوشیدن مسکر بعذر ضرر وغیره ممکنست ومسح برخف هم نزد مخالفان تعین ندارد وغسل بنظر آنها اولی است و در متعه حج هم امریستکه با نیت انجام میشود و کسی برآن مطلع نیست وبعدازسعی وطواف انجام تقصیر بگرفتن مو وناخن بطور محرمانه بسیار آسانست.

٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن عثمان‌بن عيسى ، عن سماعة ، عن أبي بصير قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : التقيّة من دين‌الله ، قلت : من دين الله ؟ قال : إي والله من‌دين‌الله‌ولقدقال يوسف عليه السلام :«أيّتها العيرإنّكم لسارقون» والله‌ما كانواسر قواشيئاً ولقد قال إبراهيم عليه السلام :«إنّي‌سقيم»والله ما كان‌سقيماً .

٤ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن محمّدبن خالد؛ والحسين‌بن سعيد جميعاً عن‌النضربن سويد ، عن يحيى‌بن عمران‌الحلبيّ ، عن حسين‌بن‌أبي‌العلاء ، عن حبيب‌بن‌بشر قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: سمعت‌أبي‌يقول: لاوالله ماعلى‌وجه‌الأرض شيء‌أحبّ إليّ‌من‌التقيّة، ياحبيب إنّه من كانت له تقيّة رفعه‌الله ، ياحبيب من‌لم‌تكن له تقيّة وضعه‌الله ، ياحبيب إنّ‌الناس‌إنّما هم في‌هدنة فلوقدكان ذلك كان هذا .

٥ ـ أبوعليّ‌الأشعريّ ، عن الحسن‌بن عليّ‌الكوفيّ ، عن‌العبّاس‌بن عامر، عن‌جابر المكفوف ، عن عبدالله‌بن أبي‌يعفور ، عن‌أبي‌عبدالله عليه السلام قال : اتّقواعلى‌دينكم‌فاحجبوه‌بالتقيّة فانّه لاإيمان لمن لاتقيّة له ، إنّما أنتم في‌الناس كالنحل في‌الطير لوأنّ‌الطير تعلم مافي‌أجواف النحل‌مابقي منهاشيء‌إلّاأكلته‌ولوأنّ‌الناس‌علموا مافي‌أجوافكم‌أنّكم‌تحبّونا‌أهل‌البيت‌لأكلوكم بألسنتهم و لنحلوكم في السرّ‌والعلانية ، رحم‌الله عبداً منكم‌كان على ولايتنا .

٣ـ از ابوبصير كه امام صادق(ع) فرمود تقيه از دين خدا است گفتم: از دين خدا؟ فرمود : آرى بخدا هر آينه يوسف فرمود (٧٠ـ يوسف) أيا كاروان راستى شما دزد هستيد ـ بخدا كه چيزى ندزديده بودند و ابراهيم فرمود (٨٩ـ الصافات)راستى من‌بيمارم بخدا بيمار نبود.

٤ـ ازحبيب بن‌بشر كه فرمود (ع): ازپدرم شنيدم ميفرمود: نه‌بخدا درروى زمين‌چيزى نيست كه‌نزد من محبوبتر ازتقيه باشد، اى‌حبيب راستش اينستكه هر كه تقيه كند خدا اورا بالابراى‌حبيب هر كه تقيه نكند خدا اورا پست كند، اى‌حبيب راستيكه مردم همانا درحال صلح وسازشند واگر آن باشد اين هم هست (يعنى اگر امام‌قائم ظهور كندو فرمان‌جهاد دهد بامخالفان،ترك‌تقيه هم كه آرمان شمااست‌عملى‌شود ـ ازمجلسى‌ره) .

٥ـ ازعبدالله بن ابى‌يعفور ازامام صادق(ع) فرمود براى حفظ دين خودتان تقيه كنيد آن را زير پرده تقيه بداريد زيرا هر كه تقيه ندارد ايمان ندارد، همانا شما درميان مردم چون‌زنبور عسل باشيد ميان پرندگان اگرپرنده‌ها ميدانستند درون زنبورعسل چيست؟ چيزى ازآن نميماند كه آنرا نخورند واگر مردم بدانند كه‌دردرون‌دل‌شماچيست وبفهمند كه شما ما خاندانرا دوست ميداريد، شما را باهمان زبان خود بخورند وتمام كنند و شمارا درنهان وعيان بدگويند، خدارحمت كند بنده ايرا كه ازشماها بردوستى وولايت‌ماباشد.

شرحـ شمارا بازبان خود بخورند يعنى دشنام وناسزا گويند وباسخن چينى در نزد حكومت

٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد ، عن حريز ، عمّن أخبره ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «ولا تستوي الحسنة ولا السيّئة» قال: الحسنة : التقيّة ، والسيّئة: الاذاعة وقوله عزّ وجلّ : «ادفع بالتي هي أحسن السيّئة» قال : التي هي أحسن التقيّة ، «فاذا الذي بينك وبينه عداوة كأنّه وليّ حميم» .

٧ ـ محمّد بن يحيى : عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن هشام بن سالم عن أبي عمرو الكناني قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : يا أباعمرو أرأيتك لو حدّثتك بحديث أو أفتيتك بفتيا ثمّ جئتني بعد ذلك فسألتني عنه فأخبرتك بخلاف ما كنت أخبرتك، أو أفتيتك بخلاف ذلك بأيّهما كنت تأخذ ؟ قلت :بأحدثهما وأدع الآخر ، فقال : قد أصبت يا أباعمرو أبى الله إلّا أن يعبد سرّاً أما والله لئن فعلتم ذلك إنّه [ل]خير لي ولكم ، [و]أبى الله عزّ وجلّ لنا ولكم في دينه إلّا التقيّة.

٨ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ ، عن درست الواسطي قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : ما بلغت تقيّة أحد تقيّة أصحاب الكهف إن كانوا ليشهدون الأعياد ويشدّون الزنانير فأعطاهم الله أجرهم مرّتين .

٩ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن حمّاد بن واقد اللّحّام قال: استقبلت أباعبدالله عليه السلام في طريق فأعرضت عنه بوجهي ومضيت، فدخلت عليه بعد ذلك ،فقلت:

جور شمارا گرفتار زندان و چوبه‌دار واعدام سازند،

٦- از امام صادق(ع) در تفسير قول خداعزوجل (٣٤ـ فصلت) «برابر نيست خوبى وبدى»ـ فرمود: خوبى تقيه است وبدى فاش كردنست «دفاع كن بدانچه كه آن بهتراست، ازبدى»فرمود آنچه كه‌بهتراست تقيه‌است «در اينگاه‌ميان‌تووا و كه‌دشمنى‌است گويا دوستى‌است‌مهربان »

٧ـ ازابى عمرو كنانى گويد، امام صادق(ع)فرمود: اى اباعمرو، بگو بدانم اگر برايت‌حديثى باز گفتم يافتوائى دادم سپس بازآمدى واز آن پرسيدى وبتو خبرى برخلاف خبراول دادم يافتوائى مخالف فتواى اول دادم بكدام عمل ميكنى ؟ گفتم بآنكه تازه‌تر است و آنديگرى را رها كنم فرمود : درست گفتى اى ابا عمرو خدا نخواسته عبادت شود، جز نهانى ، هلا بخدا كه اگر شما چنين كنيد راستى كه براى شما و براى من بهتر است و خدا براى ما وشما در دين خود نخواسته است جز تقيه.

٨ـ فرمود(ع): تقيه احدى بتقيه‌اصحاب كهف‌نرسد، راستيكه درجشن عيد (بت‌پرستها)شركت ميكردند وزنار بكمر ميبستند وخدا دومزد بآنهاداد.

٩ـ از حمادبن واقد لحام گويد درراهى روبروى امام‌صادق(ع) شدم وازآنحضرت روگرداندم ودر گذشتم و پس‌از آن خدمتش رسيدم و گفتم قربانت براستى‌بشما برميخورم ورو ميگردانم كه‌مبادا

جعلت فداك إنّي لألقاك فأصرف وجهي كراهة أن أشقّ عليك، فقال لي : رحمك الله ولكن رجلاً لقيني أمس في موضع كذا و كذا فقال : عليك السلام يا أباعبدالله، ما أحسن ولا أجمل .

١٠ ـ عليّ بن إبراهيم، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة قال: قيل لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ الناس يروون أنّ عليّاً عليه السلام قال على منبر الكوفة : أيّها الناس إنّكم ستدعون إلى سبّي فسبّوني ، ثمّ تدعون إلى البراءة منّي فلا تبرّؤوا منّي ، فقال: ما أكثر ما يكذب الناس على عليّ عليه السلام ؛ ثمّ قال : إنّما قال: إنّكم ستدعون إلى سبّي فسبّوني، ثمّ ستدعون إلى البراءة منّي وإنّي لعلى دين محمّد ؛ ولم يقل : لا تبرّؤوا منّي. فقال له السائل : أرأيت إن اختار القتل دون البراءة فقال : والله ما ذلك عليه وما له إلّا ما مضى عليه عمّار بن ياسر حيث أكرهه أهل مكّة وقلبه مطمئنّ بالايمان ، فأنزل الله عزّ وجلّ فيه «إلّا من اُكره وقلبه مطمئنّ بالايمان» فقال له النبيّ صلى الله عليه وآله عندها : يا عمّار إن عادوا فعد فقد أنزل الله عزّ وجلّ عذرك وأمرك أن تعود إن عادوا .

برشما ناگوار نباشد، بمن فرمود: خدا تورا رحمت كند ولى ديروزمردى درفلان موضع بمن بر خورد گفت برتو درود اى اباعبدالله نه كار خوبى كرد و نه كار شايسته اى،

١٠ـ از مسعدة بن صدقه گويد بامام صادق (ع) گفته شد مردم روايت كنند كه على(ع) برمنبر كوفه فرموده است أيامردم براستى شما بەزودى دعوت شويد كه مرادشنام دهيد. و مرا دشنام دهيد، سپس دعوت شويد كه ازمن بيزارى جوئيد ازمن بيزارى مجوئيد درپاسخ فرمود: مردم چه اندازه به على(ع) دروغ مى بندند، سپس فرمود: همانا على(ع) فرموده است راستى شما بدشنام برمن دعوت شويد مرا دشنام دهيد، سپس به بيزارى ازمن دعوت شويد و براستيكه من بر كيش محمدم، نفرمود: از من بيزارى مجوئيد، سائل گفت بفرمائيد اگر كشته شدن را برييزارى جستن برگزيد؟ فرمود: كه بخدا اين وظيفه را ندارد ووظيفه او همانستكه عماربن ياسر بدان عملكرد كه اهل مكه اورا به زورواداركردند (كفر گويد) ولى دلش بايمان مطمئن بود و خدا عزوجل درباره او فرو فرستاد (١٠٦ـ النحل) جز كسيكه وادارش كند و دلش مطمئن است بايمان ـ در اين وقت پيغمبر (ص) باوفرمود: اگر برگشتند بكار خود توهم برگرد بدانچه كردى خداعزوجل عذر تورا پذيرفت ونازلكردوبتو فرمانداد كه برگردى اگر برگشتند .

شرح ازمجلسى ره ـ عامه وخاصه روايتكرده اند كه قريش عمار وپدر ومادرش رابنام ياسر رسميه واداشتند كه ازدين برگردند پدر ومادرش نپذيرفتند وآنها را كشتند وعمار زبانى آنچه را خواستند انجام داد به رسولخدا(ص) گفته شد عمار كافر شده فرمود نه هرگز عمار از سر تاقدم پر ازايمانست وايمان باگوشت وخونش آميخته، عمار گريان نزد رسولخدا (ص) آمد رسولخدا اشك از دوچشمش پاك كرد وفرمود چراچرا اگردوباره هم تورا گرفتار كردند برای آنها بگو هرچه گفتى، درنهج البلاغه استكه امير المؤمنين (ع) بياران خود فرمود:

پس ازمن مردى برشما چيره شود گلو گشاد وشكم كنده هرچه يابد بخورد ودنبال باقى گردد

۱۱ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن هشام الكندي قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إيّاكم أن تعملوا عملاً يعيّرونابه ، فانّ ولد السوء يعيّر والده بعمله كونوا لمن انقطعتم إليه زيناً ولاتكونوا عليه شيناً صلّوا في عشائرهم وعودوا مرضاهم واشهدوا جنائزهم ولا يسبقونكم إلى شيء من الخير فأنتم أولى به منهم والله ما عُبدالله بشيء أحبّ إليه من الخبء قلت : وماالخبء ؟ قال : التقيّة .

۱۲ـ عنه ، عن أحمدبن محمّد ، عن معمربن خلّاد قال : سألت أباالحسن عليه السلام عن القيام للولاة ، فقال: قال أبوجعفر عليه السلام : التقيّة من ديني ودين آبائي ولاإيمان لمن لاتقيّة له .

اورا بكشيد وهرگز نخواهيد كشت هلا اوشمارا وادارد بدشنام برمن و بيزارى ازمن امابمن دشنام را بدهيد كه مايه پاكى من و نجات شماهاست واما از من بيزارى نجوئيد كه من بآفرينش خدا پرستى پاك،وآلوده نشده زائيدم وپائيدم وبايمان و هجرت پيشى گرفتم. و اخبار ديگر هم در خودداری از برائت ازعلى وارد شده واخبارى هم آنرا تجويز كرده وبراى جمع ميان اين اخبارچند وجه نقل شده است پايان نقل ازمجلسى.

من گويم اختلاف اخبار ازنظر اختلاف درجات ايمانست نسبت بخواص و بزرگان اصحاب كه بمقام مصلح رسيده بودند وظيفه تحمل شكنجه وقتل بوده واستقامت دراظهار حق ولى نسبت بدرجات پائين تر تابرسد بعموم شيعيان كه درزمان امام (ع) بودند وظيفه تقيه بوده است و در مقام حفظ جان برائت هم تجويز شده وامام صادق (ع) كه دراين حديث تكذيب ميكند كه على(ع) فرموده باشد(از من بيزارى مجوئيد) درمقام خود درست است زيرا در مقام بيان تكليف عمومى چنين حكمى صادر نمى شود وموضوع جانبازى درراه عقيده وايمان كه ازباب جهاد استماته است امريست اختيارى وداوطلبى و اخباريكه آنرا تجويز كرده است براى ارشاد باين وظيفه عالى انسانى است واينگونه امور فوق مقام تشريفات عمومى ووظائف كليست وما در كتاب رموزالشهاده شرح مبسوطى دراين موضوع نوشتيم كه باترجمه كامل نفس المهموم چاپ شده بآنجا رجوع شود.

۱۱ـ ازهشام كندى گويد: ميفرمود: مباداكارى كنيد كه مارا بدان سرزنش مى نمايند زيرا فرزند بد پدر خود را در كاريكه كرده مورد سرزنش قرار ميدهد ، شما براى كسيكه خودرا باو بسته واز ديگران بخاطر او گسسته ايد آبرو وزينت باشيد و براى او مايه بدنامى و زشتى نباشيد، در ميان عشائر و تيره‌هاى مخالفان نماز بخوانيد (يعنى در نمازجماعت آنها شركت كنيد) بيماران آن ها راعيادت كنيد و سرجنازه مرده‌هاى آنها حاضر شويد ومبادا آنها بكار خيرى بر شما سبقت جويند شما بكار خير ازآنها سزاوارتر هستيد، بخدا كه خداوند بچيزى مانند خبء(يعنى نهانى وزيرپرده بودن) عبادت نشده است، گفتم خبء چيست؟ فرمود تقيه است،

۱۲ـ ازمعمربن خلاد كه از ابوالحسن (ع) (ظاهراً منظور امام كاظم است) پرسيدم ازقيام بكار واليان؟ درپاسخ فرمود امام باقر(ع) فرموده است تقيه ازدين من ودين پدران من است و كسيكه تقيه نكند، ايمان ندارد.

شرح ـ از مجلسى ره ـ «عن القيام للولاة» يعنى ايستادن در برابر آنها يابراى احترام آنها

۱۳ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد ، عن ربعي ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : التقيّة في كلّ ضرورة وصاحبها أعلم بها حين تنزل به .

۱٤ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن محمّد بن مروان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : [كان] أبي عليه السلام يقول: وأيُّ شيء أقرُّ لعيني من التقيّة ؛ إنّ التقيّة جُنّة المؤمن.

۱۵ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل ، عن محمّد بن مروان قال: قال لي أبو عبدالله عليه السلام : ما منع ميثم رحمه الله من التقيّة ، فوالله لقد علم أنّ هذه الآية نزلت في عمّار وأصحابه «إلاّ من اُكره وقلبه مطمئنٌّ بالايمان» .

در حضورشان یاعبورشان واز آن استفاده میشود که در موردعدم تقیه اینگونه احترام برای آنها جائز نیست ولی برای مؤمنان بطریق اولی جائز است وآن مورد تأمل است وگفته‌اند مقصود قیام بامور آنهااست و اجراء دستور آنها وآن تقیه‌است.

۱۳ـ ازامام صادق(ع) فرمود: تقیه در هر بیچارگی است و خودگرفتار بدان داناتر است بآن هنگامیکه برای اورخ دهد.

شرحـ از مجلسی ره ـ این حدیث دلالت دارد بروجوب تقیه در هرچه انسان بیچاره گردد جز آنجا که دلیل دیگر آن‌را استثناء کرده و دلالت داردکه خود شخص بهترمیتواند بفهمد که بیچاره است یا نه؟

۱٤ـ ازامام صادق(ع) فرمود که پدرم میفرمود کدام چیز چشمم رااز تقیه روشن‌تر میکند براستی تقیه سپر مؤمن است.

۱۵ـ ازمحمدبن مروان گوید. امام صادق (ع) بمن فرمود چه چیزی میثم رحمه‌الله رابازداشت از تقیه (میثم ره ازتقیه ممنوع نبودخل) بخداسوگند که او میدانست این آیه درباره عماروا صحابش نازل‌شده (۱۰٦ـ النحل) جز کسیکه درفشار است ودلش مطمئن است بایمان.

شرحـ از مجلسی ره ممکن است این‌طور معنی کرد که میثم دیگران را از تقیه منع نکرده است گرچه خودش آنرا ترک کرده و در راه حق جانبازی نموده است یااز آن سودی نبرده است و در هرحال ازچون میثم ورشید وقنبر وامثال آنان رفع‌الله درجاتهم دور استکه باوجود اینکه امیر ـ المؤمنین از عاقبت آنها بآن‌ها خبر داده و بآنها دستور تقیه داده باشد فرمان او را ترک کرده و مخالفت آنحضرترا کرده باشند و احتمال اینکه آنحضرت برای آنها تکلیفی بیان نکرده باشددور تر است و ظاهر آنستکه مخیر بودند میان تقیه و فداکاری و آنچه را سخت‌تر بود برگزیدند ومؤید آنست آنچه کشی روایتکرده از میثم ره گوید امیرالمؤمنین (ع) مرا خواست و فرمود : ای میثم چه‌حالی داری وقتی بخود بسته بنی‌امیه عبیدالله بن‌زیادتورابه بیزاری جستن ازمن دعوت کندمن گفتم یا امیرالمؤمنین بخدا من از تو بیزاری نجویم فرمود: دراین صورت تورا میکشد وبدار میزند گفتم من صبرمیکنم این مطلب درراه رضای خدااندکی است فرمود ای میثم دراین‌صورت توبامنی درمقامی که دارم پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ چنانچه در پیش اشاره کردیم تقیه برای حفظ جان وآبرو ومال یك حکم عمومی

وقانون ثابتی است برای همه وموضوع جانبازی درراه حق امریست مخصوص بعالی‌ترین طبقات اهل ایمان که شوق بحق چون‌پروانه آنها راپران وجانباز شمع حقیقت کرده‌است و من‌دربسیاری‌ازنوشته های خود ازاین طبقه بمصلحان مذهبی و بشری تعبیر کرده‌ام و اینان بمقامی رسیده‌اند که حقیقت را بچشم دل‌دیده‌اند و آماده جانبازی برای‌آن هستند وداوطلب این کار میباشند واز نظر تشریعی آن را جهاداستماته گویند دراین جاتعبیرات فقه وقانون رسانیست نباید تعبیر کرد که مخیربوده‌میان تقیه یاترك تقیه. این تعبیرکافی نیست که گفته‌شود برمیثم ورشید هجری مثلا واجب‌بود که ترك تقیه کنند یاجائز بود، زیرا ازاین‌مقام بایدمقام‌فوق‌قانون‌تعبیر کردبرای‌فهم‌این مقام بدو چیز توجه کنید (٦٥ـ ٧٢ـ الکهف).

۱ـ داستان موسی وآن عالم ربانیکه اورا بشاگردی پذیرفت ودر صحبت وی کشتی مردم را سوراخ کرد و بچه خردسالی را کشت ودیوار ویرانی راتعمیر کرد ودر هربار مورد اعتراض موسی قرار گرفت زیرا کارهای اوخلاف مقررات قانونی‌بود.

۲ـ من در کتاب رموزالشهاده این نکته راتوضیح دادم که مقام داوطلبی برای‌جانبازی در راه حق ازشرائط ومقررات قانون عمومی بر کنار است وبهمین جهت پیران‌معاف از جهاد و کودکان نا بالغ وبلکه زنان‌هم بسادارای این مقام‌عالی گردند و بحق جانباز راه حق شوند چنانچه در شهدای کربلا ملاحظه میشود.

بنابراین بهترین معنای حدیث همان‌معنای سوم استکه درشرح از مجلسی‌ره نقل شد که میثم‌ره از تقیه جلوگیری نکرده‌است زیرا او آیه‌ای راکه درباره عمار وتجویز تقیه وی دربرابر کفارنازل شده بخوبی میدانسته‌است و ظاهراً علت این بیان امام‌صادق (ع) این بوده‌استکه چون حکومت جور برحکومت اسلامی تسلط‌یافت‌ورجال مخالف‌رابا نیرنك ودسیسه برانداخت وبساط قلدری‌ودیکتاتوری را فراهم‌ساخت وآزادی مردم‌را سلب کرد مردم درهیجان افتادند وآزادی طلبان که بیشتردور وور امام صادق بودند برای‌جلوگیری ازستم وزور حکومت نسبت بکناره گیری امام صادق وسکوت آن حضرت اعتراض‌داشتند، خصوص باقیام امثال زیدشهید وفجایعی که درباره اوو اصحابش بوجود آمد وکسانیکه با دسته‌های شورشی هم‌کاری میکردند بیشتر جانبازیهای امثال میثم ورشید هجری را یاد آوری می‌نمودند وشاید تصور میکردند که مانع امام(ع) از قیام برعلیه حکومت زور ترس‌ازجانست ومیگفتند پس چرامیثم وهمکارانش برجان‌خود نترسیدند ودر برابر حکومت زور وجورقیام کردند ودل بشهادت دادند وامام برای‌تسکین خاطرمردم که در برابر این تبلیغات واقع میشدند میفرماید میثم که خود داوطلب جانبازی درراه حق بود وجان خودرا مردانه نثار عقیده‌خود کرد وبراه تقیه نرفت ازتقیه غدقن نکرده وکسی را ازتقیه ممانعت نکرده‌است واو بهتر ازسائر مردم بآیه نازله در باره تجویز وبلکه تحسین‌تقیه عمار دانابوده ولی او درمقامی بوده‌استکه در راه حق جانبازی کرده و هر که هم هم‌پایه وهمسایه او گردد میتواند براه اوبرود ولی بازهم قانون تقیه ازنظر حفظ‌مصلحت عمومی بقوت خودباقی است ونگهداری رشته حق جزبا آن میسر نیست، در عین حالیکه جانبازی راد مردانی چون‌میثم برای زنده بودن وبرازنده بودن حق‌وحقیقت و برانداختن بساط ظلم‌وستم‌لازمست حفظ رشته تعلیمات مذهب وحفظ مرکزیت آن‌بوجود امام‌معصوم هم‌لازمست و آن جز باتقیه و مدارا بامخالفان‌میسر نیست‌ومقام‌ووظیفه‌جانبازی درجای‌خود برای‌مصلحان وفداکاران محفوظست و تقیه هم برای ادامه‌رشته حق ومذهب درست درجای خودلازمست.

١٦ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّدبن عبدالجبّار، عن صفوان ، عن شعيب الحدّاد ، عن محمّدبن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّما جعلت التقيّة ليحقن بها الدّم فاذا بلغ الدّم فليس تقيّة.

١٧ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير ، عن محمّدبن مسلم ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كلّما تقارب هذا الأمر كان أشدّ للتقيّة .

١٨ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن ابن اُذينة ، عن إسماعيل الجعفي ومعمر بن يحيى بن سام ومحمّدبن مسلم وزرارة قالوا : سمعنا أباجعفر عليه السلام يقول : التقيّة في كلّ شيء يضطرّ إليه ابن آدم فقد أحلّه الله له .

١٩ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّدبن عيسى ، عن يونس ، عن ابن مسكان ، عن حريز، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال : التقيّة ترس الله بينه وبين خلقه .

٢٠ ـ الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّدبن جمهور، عن أحمدبن حمزة ، عن الحسين ابن المختار ، عن أبي بصير قال : قال أبوجعفر عليه السلام : خالطوهم بالبرّانيّة وخالفوهم بالجوّانيّة

---

١٦ ـ از امام باقر (ع) که فرمود : همانا تقیه برای این مقرر شده که خون و جان با آن نگهداری شود و اگر تقیه بخون ریزی کشد دیگر تقیه‌ای نیست (و در ریختن خون دیگران تقیه روا نیست) .

شرحـ مثل معروف برای اینکه تقیه سبب ریختن خون شود اینستکه ظالمی شخصی را مامور کند برای کشتن مسلمانی برخلاف حق و در معرض این باشد که اگر حکم او را اجراء نکند خود او را بکشد در این صورت نمی‌تواند بعنوان تقیه برای حفظ جان خود اقدام بکشتن مسلمان بیگناهی کند مجلسی ره گوید مشهور اینستکه اگر اورا وادار کند برانجام جراحتیکه موجب قتل نباشد درصورتی که اگر انجام ندهد گمان دارد که او را خواهد کشت جائز است آن جراحت را برای حفظ جان خود مرتکب شود وبعضی این خبر را چنین معنی کرده‌اند که تقیه برای حفظ جانست واگر کسی میداند که اورا بهرحال میکشند دیگر تقیه ندارد.

١٧ـ از محمدبن مسلم که امام صادق(ع) فرمود: هرآنچه این امر (یعنی ظهور امام قائم ع) نزدیکتر شود تقیه سخت‌تر گردد.

شرح ـ زیرا ایمان و عقیده سست تر شود و ظالم به مردم بیشتر مسلط شود و اظهار حق خطر بیشتری دارد.

١٨ـ ازامام باقر (ع) که میفرمود: تقیه در هرچیزیستکه آدمیزاده بدان ناچار میگردد ومحققاً خدا آنرا برایش حلال کرده است.

١٩ـ ازامام صادق(ع) که‌فرمود: تقیه سپر خداست میان او ومیان خلق او (یعنی مانع عذاب خدا ونزول بلاست ازمجلسی‌ره).

٢٠ـ امام باقر(ع) فرمود: باآنها آشکارا درآمیزید و درنهان ازآنها بگریزیدهرگاه فرمان

إذا كانت الامرة صبيانيّة .

٢١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن زكريّا المؤمن ، عن عبدالله بن أسد عن عبدالله بن عطاء قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : رجلان من أهل الكوفة اُخذ افقيل لهما : ابرئا من أمير المؤمنين فبري، واحد منهما وأبى الآخر فخلّي سبيل الذي برىء وقُتل الآخر؟ فقال : أمّا الذي برى، فرجل فقيه في دينه وأمّا الذي لم يبرء فرجل تعجّل إلى الجنّة .

٢٢ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن صالح قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : احذروا عواقب العثرات .

٢٣ ـ أبو عليّ الأشعري، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن محمّد بن إسماعيل، عن عليّ بن النعمان عن ابن مسكان ، عن عبدالله بن أبي يعفور قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: التقيّة تُرس المؤمن والتقيّة حرز المؤمن ، ولا إيمان لمن لا تقيّة له، إنّ العبد ليقع إليه الحديث من حديثنا فيدين الله

روائی کودکانه باشد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ ومراد ازاینکه فرمانروائی کودکانه باشد اینستکه فرمانده بچه‌ای باشد یا چون بچه باشد در کم خردی وسفاهت ومقصود اینستکه بنای حکومت برپایه حق ودرستی نباشد بلکه روی هوا وهوس باشد مانند بازی کودکان.

٢١ـ ازعبدالله بن عطاء گوید: بامام باقر(ع) گفتم دو مرد ازاهل کوفه را گرفتند وبآنها گفته شد از امیرالمؤمنین (ع) بیزاری جوئید یکی بیزاری جست و اورا آزاد کردند و یکی امتناع کردو اورا کشتند؟ فرمود: آنکه بیزاری جسته (از روی تقیه) مردیست که دردیانت خود مسئله میدانسته (و بتکلیف تقیه عملکرده) و اما آنکه بیزاری نجسته مردیستکه ببهشت شتافته (یعنی از مصلحان بزرك و جانبازان راه حق بوده است).

مجلسی ره گفته این حدیث دلالت دارد که ترك تقیه ازروی جهالت ونادانی مایه اجر وثواب است و این منافات باجواز ترك ندارد چنانچه گذشت پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ موضوع ترك تقیه دراین جا ربطی بنادانی ندارد و کسیکه برای خاطر دین جان خود رااز دست داده است روانیست که گفته شود یك حکم معمولی را نمیدانسته بلکه ازروی اخلاص داوطلب جانبازی درراه حق شده وببهشت شتافته .

٢٢ـ امام صادق (ع) فرمود: ازعاقبت لغزشها حذر کنید .

٢٣ـ ازعبدالله بن ابی یعفور گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: تقیه سپر مؤمن است، تقیه نگهدار مؤمن است، ایمان ندارد کسیکه تقیه ندارد، براستی بنده ایستکه حدیثی ازما بدست اومیرسد ومیان خود وخدا عزوجل بدان دینداری میکند پس وسیله عزت اواست دردنیا ونور اواست در دیگر سرای و بنده ایستکه حدیثی از ما بدستش میافتد وآنرا فاش و آشکار میسازد و دردنیا خوارمیشود

عزّ وجلّ به فيما بينه وبينه ، فيكون له عزّاً في الدّنيا ونوراً في الآخرة وإنّ العبد ليقع إليه الحديث من حديثنا فيذيعه فيكون له ذلاً في الدّنيا وينزع الله عزّ وجلّ ذلك النور منه .

(باب الكتمان)

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن مالك بن عطيّة ، عن أبي حمزة عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : وددتُ والله أنّي افتديت خصلتين في الشيعة لنا ببعض لحم ساعدي: النزق وقلّة الكتمان .

٢ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن عمّار بن مروان ، عن أبي اُسامة زيد الشحّام قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : اُمر الناس بخصلتين فضيّعوهما فصاروا منهما على غير شيء: الصبر والكتمان .

٣ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن يونس بن عمّار ، عن سليمان بن خالد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : ياسليمان إنّكم على دين من كتمه أعزّه الله ومن أذاعه أذلّه الله .

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن عبد الله بن بكير ، عن رجل ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : دخلنا عليه جماعةً ، فقلنا : يا ابن رسول الله إنّا نريد العراق فأوصنا ، فقال أبو جعفر عليه السلام : ليقوّ شديدكم ضعيفكم وليعد غنيّكم على فقيركم ولا تبثّوا سرّنا ولا تُذيعوا أمرنا ، وإذا جاءكم عنّا حديثٌ فوجدتم عليه شاهداً أو شاهدين من كتاب الله فخذوا به و إلّا فقفوا

و خدا عزوجل آن نوررا ازاو بازپس میگیرد (یعنی برای ترک تقیه عبادتش باطل و بی اثر است و در آخرت از آن بهره‌ای ندارد، ازمجلسی ره).

(باب)
کتمان وحفظ اسرار

۱ـ از علی بن الحسین (ع) ، فرمود : من دوست دارم برای دو خصلت بد که در شیعه ماهست گوشت استخوان دستم را عوض بدهم تا رفع شوند: کج‌خلقی و کم سرنگهداری (تنك حوصله ای و کمی سرپوشی).

۲ـ از امام صادق (ع) ، فرمود : مردم بدو خصلت فرمان یافتند و هر دو را ضایع کردند و بوسیله ضایع کردن آنها بی‌همه چیز شدند، وآن دوصبر است وراز نگهداری.

۳ ـ بسلیمان بن ابی خالد فرمود (ع) : ای سلیمان شما کیشی دارید که هر که آن را از دشمنان نهان داشت خدایش عزیز سازد ، وهر که آنرا فاش کند خدایش خوار کند.

٤ـ از مردیکه گوید جمعی بودیم وخدمت امام باقر (ع) رسیدیم پس گفتیم یابن رسول الله ما آهنك عراق کردیم بما سفارش کنید امام (ع) فرمود: باید توانای شما بناتوانتان نیروبخشد و توان گرانتان ازمستمندانتان دستگیری کندو رازما رافاش نکنیدو کارماراشهرت ندهید و هر گاه حدیثی ازما

عنده ، ثمّ ردّوه إلينا حتّى يستبين لكم واعلموا أنّ المنتظر لهذا الأمر له مثل أجر الصائم القائم ومن أدرك قائمنا فخرج معه فقتل عدوّنا كان له مثل أجر عشرين شهيداً ومن قُتل مع قائمنا كان له مثل أجر خمسة وعشرين شهيداً .

٥- عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن عبد الأعلى قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنّه ليس من احتمال أمرنا التصديق له والقبول فقط، من احتمال أمرنا ستره وصيانته من غير أهله فأقرئهم السّلام وقل لهم : رحم الله عبداً اجترّ مودّة النّاس إلى نفسه ، حدّثوهم بما يعرفون واستروا عنهم ما ينكرون ، ثمّ قال : والله ما الناصب لنا حرباً بأشدّ علينا مؤونة من الناطق علينا بما نكره ، فاذا عرفتم من عبد إذاعة فامشوا إليه وردّوه عنها ، فان قبل منكم وإلاّ فتحمّلوا عليه بمن يثقل عليه ويسمع منه، فانّ الرّجل منكم يطلب الحاجة فيلطف فيها حتّى تقضى له ،فالطفوا في حاجتي كما تلطفون في حوائجكم فان هو قبل منكم وإلّا فادفنوا كلامه تحت أقدامكم ولا تتولوا إنّه يقول ويقول ، فانّ ذلك يحمل عليّ و عليكم ، أما والله لو كنتم تقولون ما أقول لأقررت

بشما رسید ویك گواه یادو گواه ازقرآن خدا برصحت آن یافتید بدان عمل کنید و گرنه در برابر آن توقف کنید و آنرا بما باز گردانید تا برای شما روشن شود و بدانید کسیکه منتظر این امر است (یعنی ظهور دولت امام قائم(ع)ـ ازمجلسی ره) ثواب روزه‌دار شب زنده‌دار دارد و هر که قائم (ع) مارا دریابد و با او خروج کند ودشمن مارا بکشد اجر بیست شهید دارد وهر که بهمراه قائم جهاد کند و کشته شود ثواب ۲۵ شهید را دارد.

شرح- ازمجلسی ره- «فوجدتم علیه شاهداً أوشاهدین من کتاب الله» گویا مقصود آنجا استکه مخالف با اخبار دیگر یا راوی ثقه نباشد یا مقصود اینست موافق عموم قرآن باشد و با قرآن تباین کلی نداشته باشد..

٥- ازعبدالاعلی که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود راستش اینستکه پذیرش امامت تنها همان باور کردن وقبول داشتن نیست، از پذیرفتن امامت نهان کردن آن وحفظ آن از نا اهل است به آنها سلام برسان و بآن‌ها بگو، خدا رحمت کند بنده‌ایرا که دوستی مردم رابخود جلب کند، با مردم چیزی رابگوئید که میفهمند ومیشناسند واز آنها نهان کنید آنچه رامنکرند، سپس فرمود : بخداوند سوگند آنکه شمشیر دشمنی بروی‌ما میکشد بما ناگوارتر تمام نمیشود از آنکه سخن بر زبان ما بگوید که ما آنرا بداریم؛ چون از بنده‌ای بفهمید که رازرا فاش میکند نزد او بروید واورا از آن بازدارید واگر ازشما بپذیرد (که بسیار خوب) وگرنه کسیرا براو وادار کنید که براو گران آید واز او بشنود، براستی ازشما هر که حاجتی دارد درباره آن خرده‌بینی کند تابر آورده شود، شمادر حاجت من‌هم خرده بینی و چاره‌جوئی کنید چنانچه برای حوائج خود خرده‌بینی وچاره جوئی میکنید واگر او ازشما بپذیرد (چه بهتر) وگرنه سخن اورا زیرپای خود خاك کنید ومگوئید که: او میگوید واو میگوید: زیرا این برمن وشما هردو گران بار می‌آید، هلابخدا اگر شماها بگوئید آنچه من

أنّكم أصحابي ، هذا أبوحنيفة له أصحاب، وهذا الحسن البصري له أصحاب ، وأنا امرؤٌ من قريش قد ولدني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلمت كتاب الله وفيه تبيان كلّ شيء بدء الخلق وأمر السماء وأمر الأرض وأمر الأوّلين وأمر الآخرين وأمر ما كان وأمر ما يكون ، كأنّي أنظر إلى ذلك نصب عيني .

٦ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم، عن الربيع بن محمّد المسلّي ، عن عبدالله بن سليمان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال لي : مازال سرٌّ نامكتوماً حتّى صار في يد[ي] ولد كيسان فتحدّثوا به في الطريق وقرى السّواد .

٧ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن أبي عبيدة الحذّاء قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : والله إنّ أحبّ أصحابي إليّ أورعهم وأفقههم وأكتمهم لحديثنا وإنّ أسوأهم عندي حالاً وأمقتهم للّذي إذا سمع الحديث ينسب إلينا ويروى عنّا فلم يقبله: إشمأزّ منه و جحده و كفّر من دان به وهو لايدري لعلّ الحديث من عندنا خرج وإلينا اُسند ،فيكون

میگویم، اقرار دارم که یاران منید، این ابوحنیفه یارانی دارد واین حسن بصری یارانی دارد من مردی ازقریشم وزاده رسولخدایم وقرآن خدا را خوب میدانم ودرآن بیان هرچیزی هست، آغازآفرینش ، امرآسمان، امرزمین، امراولین وامر آخرین وامر آنچه بوده و امرآنچه می باشد، گویامن در برابر چشم خودبآن نگاه میکنم.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ «گویا برابر چشمم بدان نگاه میکنم» یعنی همه این هارا بعلم قطعی و بطور یقین از قرآن مجید میدانم تا اینکه گویا همه آن ها برابر چشمم قرار دارند پایان نقل از مجلسی ره.و این جمله دلالت دارد که علم همه چیز در قرآن مجید است ودر حقیقت قرآن نسخه کتبی و اجمالی همه عالم هستی است و امام بحقیقت آن احاطه دارد و علم او بهمه چیز علم احاطی و حضوری است.

٦ـ از عبدالله بن سلیمان از امام صادق (ع) گوید فرمود بمن : همیشه راز ما نهان بود تا بدست اولاد کیسان افتاد و آنرا در سر راه و در دهات کوفه باز گفتند (وآشکار کردند) .

شرحـ ازمجلسی ره ـ مقصود ازاولاد کیسان فرزندان مختار هستند که بخوانخواهی امام حسین (ع) برخاست و گفته شده است مقصود دغلبازان و مکارانند که خود را بشیعه بندند و از آنهانیند در قاموس گفته کیسان نام دغلی و عهد شکنی است ولقب مختار بن ابی عبیده است که فرقه کیسانیه به او منسوبند.

۷ـ از ابی عبیده حذاء گوید از امام باقر (ع) شنیدم میفرماید: بخدا دوست ترین یارانم نزد من پارساترین و داناترین آنها بدین و راز نگهدارترین آنها است نسبت بحدیثما و بدترین آن ها نزد من در وضع و مبغوض تر آنها کسی استکه چون بشنود حدیثی رابما نسبت دهند واز ما روایت کنند و دلپذیر او نیست از آن اظهار تنفر کند و آنرا منکر گردد و هر که پیرو آن باشد او را کافر داند با اینکه نمیداند ، شاید حدیث از ما باشد و بما مستند باشد و باین سبب از ولایت

بذلك خارجاً عن ولايتنا .

٨ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أبيه ، عن عبدالله بن يحيى ، عن حريز ، عن معلّى بن خنيس قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : يا معلّى اكتم أمرنا ولا تُذعه ، فانّه من كتم أمرنا ولم يذعه أعزّه الله به في الدُّنيا وجعله نوراً بين عينيه في الآخرة ، يقوده إلى الجنّة ، يا معلّى من أذاع أمرنا ولم يكتمه أذلّه الله به في الدُّنيا ونزع النور من بين عينيه في الآخرة و جعله ظلمة تقوده إلى النار ، يامعلّى إنّ التقيّة من ديني ودين آبائي ولادين لمن لاتقيّة له ، يامعلّى إنّ الله يحبُّ أن يعبد في السرّ كما يحبُّ أن يعبد في العلانية ، يامعلّى إنّ المذيع لأمرنا كالجاحد له .

٩ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن الحسن بن عليّ ، عن مروان بن مسلم ، عن عمّار قال : قال لي أبوعبدالله عليه السلام : أخبرت بما أخبرتك به أحداً ؟ قلت : لا إلّا سليمان بن خالد ، قال: أحسنت أما سمعت قول الشاعر :

فلا يعدون سرّي و سرّك ثالثاً ✡ ألا كلُّ سرّ جاوز اثنين شائع

١٠ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن أحمدبن محمّد بن أبي نصر قال : سألت أباالحسن الرضا عليه السلام عن مسألة فأبى وأمسك ، ثمّ قال: لو أعطينا كم كلّما تريدون كان شرّ ألكم واُخذ برقبة

ما بيرون رود.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ دلالت دارد برعدم جواز انکار آنچه ازاخبار ائمه(ع) بما برسد و گرچه بعقل ما نرسد بلکه باید آنرا بدانها برگردانید تا بیان کنند .

٨ـ از معلی بن خنیس گوید امام صادق (ع) فرمود: ای معلی امر مارا نهان دار و فاش مکن زیرا هر که امر مارا نهان داشت وفاش نکرد خدایش دردنیا عزیز دارد و آنرا درآخرت نوری میان دوچشم او سازد تا اورا ببهشت کشاند، ای معلی هر که کارمارا فاش کند وآنرا نهان نداردخدابدین وسیله اورا در دنیا خوار کند و نور ایمانرا از میان دودیده اودرآخرت برکند و آنرا تاریکی سازد تابدوزخش اندازد، ای معلی راستیکه تقیه ازدین من است وازدین پدرانم، دین ندارد هر که تقیه ندارد ای معلی خدادوست دارد درنهان عبادت شود چنانچه دوست دارد در عیان عبادت شود، ای معلی آنکه امر مارا فاش کند چون کسی باشد که منکر آنست.

٩ـ از عمار گوید امام صادق (ع) بمن فرمود: خبر دادی بدانچه من بتو خبر دادم احدی را ؟ گفتم نه جز بسلیمان بن خالد ، فرمود: خوب کردی، آیا نشنیدی گفته شاعر را .

راز من وتو بسومی سر نزند ✡ هر راز که بگذرد ز دو فاش شود

١٠ـ ازاحمدبن محمدبن ابی نصر گویدازامام رضا (ع) مسئله‌ای پرسیدم، پاسخ ندادوخودداری کرد و سپس فرمود: اگرهرچه بخواهید بشما بگوئیم برای شما بدتر باشد و گردن صاحب الامر را بگیرند،

صاحب هذا الأمر، قال أبو جعفر عليه السلام: ولاية الله أسرّها إلى جبرئيل عليه السلام وأسرّها جبرئيل إلى محمد صلى الله عليه وآله وسلم وأسرّها محمد إلى علي عليه السلام وأسرّها علي إلى من شاء الله، ثم أنتم تذيعون ذلك، من الذي أمسك حرفاً سمعه؟ قال أبو جعفر عليه السلام: في حكمة آل داود: ينبغي للمسلم أن يكون مالكاً لنفسه مقبلاً على شأنه عارفاً بأهل زمانه، فاتقوا الله ولا تذيعوا حديثنا. فلولا أن الله يدافع عن أوليائه وينتقم لأوليائه من أعدائه، أما رأيت ما صنع الله بآل برمك وما انتقم الله لأبي الحسن عليه السلام وقد كان بنو الأشعث على خطر عظيم فدفع الله عنهم بولايتهم لأبي الحسن عليه السلام وأنتم بالعراق ترون أعمال هؤلاء الفراعنة وما أمهل الله لهم، فعليكم بتقوى الله؛ ولا تغرّنكم [الحياة] الدنيا، وتغترّوا بمن قد أمهل له، فكأن الأمر قد وصل إليكم.

امام باقر(ع) فرمود ـ ولايت خدا است كه آنرا رازى بجبرئيل سپرده وجبرئيل رازى بمحمد سپرده و محمد رازى بعلى سپرده وعلى رازى بهر كه خدا خواسته سپرده ، سپس شما آنرا فاش ميكنيد ، كيست كه سخنى را بشنود وآنرا نگهدارد، امام باقر(ع) فرموده است، درحكمت آل داود استكه شايسته است براى مسلمان كه خوددار باشد و بكار خوداندرشود ومردم‌زمان خودرا بشناسد؛ازخدا به پرهيزيد وحديث‌ما را فاش نكنيد پس اگر نبود كه خدا ازاولياء خود دفاع ميكند وبراى دوستانش از دشمنانش انتقام ميكشد (رشته امامت گسسته ميشد) آيا نديدى كه خدا باخاندان برمك چه كرد و خدا چه‌انتقامى براى امام‌كاظم (ع) گرفت ومحققاً بنى‌اشعث در خطر بزرگى بودند وخدابواسطه دوستى آنها باامام كاظم (ع) خطررا ازآنها دفع كرد، شما درعراق بچشم خود كردار اين فرعون هارا مى‌بينيد وملاحظه ميكنيد خدا چه‌مهلتى بآنهاداده برشما بادبتقوى از براى‌خدا، مبادا دنياشمارا بفريبد و گول نخوريد بوضع كسانيكه خداوند بآن‌ها مهلتى داده، پس گويا كارحكومت بدست شما افتاده است.

شرحـ ازمجلسى ره ـ «اما رأيت من‌صنع الله بآل‌برمك» من گويم دولت وشوكت برمكى‌ها و زوالش درتاريخ معروف‌است وسببش طبق روايت صدوق ره درعيون اينستكه باعث گرفتارى‌امام‌كاظم وزندانى شدن آن‌حضرت دربغداد شدند، گويد هرون‌الرشيد ميخواست پسرش محمدرا جانشين خود كند ، او چهارده پسرداشت و از ميان آنها سه تن را برگزيد ، محمد امين كه او را وليعهد اول خودساخت و عبدالله مأمون كه وليعهد بعداز اونمود وقاسم مؤتمن راپس ازمأمون وليعهدخود ساخت وبراى شهرت وتحكيم اين‌كار درسال ١٧٩ قصدحج كرد وهمه فقهاء وعلماء و قراء و امراء كشور اسلاميرا براى شركت درحج دعوت كرد وخود ازراه مدينه بمكه‌رفت؛ على‌بن محمدنوفلى گويدسبب سعايت يحيى‌بن خالد ازموسى بن‌جعفر اين بود كه هرون‌الرشيد پسرش محمدبزاد زبيده‌رابسرپرستى جعفربن محمداشعث واولادش سپرده بود و بريحيى ناگوار بود و ميگفت اگر هرون بميرد كاربدست محمد افتد ودولت من وفرزندانم ازميان برود واو ميدانست جعفربن اشعث‌شيعه‌است وخودراهم مذهب او وانمود كرد واوهم شادشد واسرار خودرا باو گفت وعقيده خودرا درباره موسى‌بن جعفرباو اظهار كرد وچون بمذهب اوواقف شد ازاو نزدرشيد سعايت كرد ورشيد هم ازنظر خدمتيكه خود جعفر و پدرش بخلافت كرده بودند رعايت اورا ميكرد ودرباره او ترديدداشت ويحيى پيوسته ازاوبدمى گفت

۱۱ ـ الحسين بن محمد ، عن معلّى بن محمد ، عن الحسن بن علي الوشّاء ، عن عمر بن أبان عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: طوبى لعبد نُومة، عرفه الله ولم يعرفه الناس ، أُولئك مصابيح الهدى، وينابيع العلم ينجلي عنهم كلّ فتنة مظلمة ، ليسوا بالمذاييع البذر ولا بالجفاة المرائين .

۱۲ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن يونس ، عن أبي الحسن الاصبهاني، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : طوبى لكلّ عبد نومة لايؤبه له، يعرف الناس ولايعرفه الناس ، يعرفه الله منه برضوان ، أُولئك مصابيح الهدى ينجلي عنهم كلّ فتنة مظلمة ويفتح لهم

تاروزی وارد مجلس رشید شد ومیان او وجعفر نزاعی شد وجعفر باو وپدرش بد گفت ورشید در آنروز بیست هزار اشرفی بجعفر جائزه داد ویحیی هم چیزی نگفت تاشب شد سپس برشید گفت یاامیرالمؤمنین من تورا ازجعفر وعقیده اومطلع کردم وشما از آن دفاع کردید ودر اینجا یك گواه قاطعی وجود دارد، گفت آن چیست؟ گفت هرمالی ازهر راهی باوبرسد خمس آنرا بموسی بن جعفر میدهد و من شك ندارم خمس همین بیست هزار اشرفی راهم باوداده است، هرون گفت این خود دلیل قاطعی است و همان شبانه فرستاد وجعفررا خواست واوهم میدانست یحیی ازوی سعایت کرده وباهم ستیزه کرده وبا هم اظهار دشمنی کرده اند وچون شبانه فرستاده درخانه جعفر راکوبید ترسید مبادا قول یحیی را در باره اوپذیرفته باشد واو را خواسته تا بکشد وغسل کرد ومشك وکافور بخودمالید و کفن پوشید و نزد رشید رفت وچون چشم رشید باوافتاد وبوی کافور ازاو شنید ودید کفن روی لباس خود پوشیده گفت ای جعفر این وضع چیست؟ درپاسخ گفت من دانستم که درباره من نزد شما سعایت شده وچون فرستاده شما دراین ساعت بدنبال من آمد من درخاطرم آوردم که میخواهی مرابکشی، گفت نه هرگز ولی بمن خبر رسیده که تو هرچه مال پیدا کنی خمسش را بموسی بن جعفر میدهی و خمس همین بیست هزار اشرفی راهم برای او فرستادی من خواستم اینرا بفهمم جعفر گفت الله اکبر یا أمیرالمؤمنین یکی از خدمتکارها رابفرست تاپولها را باهمان مهریکه داشته اند بیاورند، رشید بخادمی گفت مهرجعفررا بنشانی بگیر وبرو منزل او واین پولها رابیاور وجعفر نام کنیزیرا بآنها گفت که مال نزداو بود وآن کنیز هم کیسه هاراسر بمهر تحویل فرستاده خلیفه داد واوهم نزدرشید آورد وجعفر گفت این اول دلیل کذب کسانی استکه ازمن بدگوئی میکنند نزدشما، گفت ای جعفر راست گفتی درامانی برگرد ومن هرگز گفته کسیرا درباره تو قبول نکنم ولی یحیی در اسقاط جعفراشعثی توطئه میکرد..

۱۱ ـ از ابی بصیر گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: رسولخدا(ص) فرموده است خوشا بر بنده گمنام، خدا او را شناسد و مردم او را نشناسند آنانند چراغهای هدایت و سرچشمه های دانش بواسطه آنها هرفتنه تیره وتاری برطرف گردد ، فاش کن وپرده بردار از اسرار نیستند وناسپاس و ریاکار و خود نما نیستند.

۱۲ ـ امیرالمؤمنین(ع) فرمود: خوشا برهر بنده گمنامی که باواعتناء نکنند، مردم رابشناسد و مردم اورا نشناسند خدا درعلم خود اورا برضامندی ازوی بشناسد، آنان چراغهای هدایتند هر فتنه ظلمانی ازآنها برطرف گردد ودر هررحمت بروی آنها گشوده شود، پرده در و فاش کن نیستند

باب كلّ رحمة ، ليسوا بالبذر المذاييع ولا الجفاة المرائين. وقال: قولوا الخير تعرفوا به واعملوا الخير تكونوا من أهله ولا تكونوا عُجُلاً مذاييع ، فانّ خيار كم الذين إذا نظر إليهم ذُكر الله و شرار كم المشّاؤون بالنميمة ، المفرّقون بين الأحبّة ، المبتغون للبرآء المعايب .

١٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن عثمان بن عيسى ، عمّن أخبره قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : كفّوا ألسنتكم والزموا بيوتكم ، فانّه لا يصيبكم أمر تخصّون به أبداً ولا تزال الزيديّة لكم وقاء أبداً .

١٤ ـ عنه ، عن عثمان بن عيسى ، عن أبي الحسن صلوات الله عليه قال : إن كان في يدك هذه شيء فان استطعت أن لا تعلم هذه فافعل ؛ قال : وكان عنده إنسان فتذاكروا الاذاعة ، فقال: احفظ لسانك تُعزّ ، ولا تمكّن النّاس من قياد رقبتك فتذلّ .

١٥ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن خالد بن نُجيح عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ أمرنا مستور مقنّع بالميثاق فمن هتك علينا أذلّه الله .

ونه ناسپاس ونه خود نما وفرمود: سخن خير بگوئيد تا بخير معروف شويد، كار خوب كنيد تا اهل آن باشيد. شتابزده و راز فاش كن نباشيد براستيكه خوبان شما آنهايند كه چون بآنها نظر شود ياد خدا در خاطر آيد و بدان شما آنهايند كه براى سخن‌چينى بدوند و ميان دوستان جدائى افكنند و براى پاكان عيب‌جويند.

١٣ـ امام‌صادق (ع)فرمود:زبانتانرا نگهداريد ودر خانه‌خود بنشينيد كه‌هر گز مصيبتى‌مخصوص بشمانرسد وپيوسته زيديه براى‌شما وسيله دفاعى‌باشند.

شرحـ ازمجلسى يعنى ازطرف حكومت بخصوص شما شيعه‌اماميه توجهى نشودزيرا زيديه در صف مقدم بطورآشكار و بى‌تقيه بامخالفان شيعه مبارزه‌ميكنند و آنها رابخود مشغول مى دارند و خواهى‌نخواهى وسيله دفاع شر ازشماميشوند.

١٤ـ از ابوالحسن (ع) فرمود: اگر در اين دست تو چيزى هست و مى توانى كه از دست ديگرت پنهان دارى دريغ مكن ـ نزد آن حضرت مردمى بودند و موضوع فاش كردن مذهب را بميان آوردند آن حضرت فرمود زبانت را نگهدارتا عزيز شوى و مردم را بر گردن خودسوارمكن تا خوار شوى.

١٥ـ ازامام صادق(ع) كه فرمود، راستى كه امر ما زيرپرده است وبوسيله پيمانيكه‌خدا گرفته روپوش دارد، هر كه پرده آنرا بزبان‌بدرد خداخوارش كند.

١٦ ـ الحسين بن محمد ؛ ومحمد بن يحيى ، جميعاً ، عن علي بن محمد بن سعد ، عن محمد بن مسلم عن محمد بن سعيد بن غزوان ، عن علي بن الحكم ، عن عمر بن أبان ، عن عيسى بن أبي منصور قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبيح وهمه لأمرنا عبادة ، وكتمانه لسرنا جهاد في سبيل الله ، قال لي محمد بن سعيد : اكتب هذا بالذهب ، فما كتبت شيئاً أحسن منه .

(باب)

☆(المؤمن وعلاماته وصفاته)☆

١ ـ محمد بن جعفر ، عن محمد بن إسماعيل ، عن عبدالله بن داهر ، عن الحسن بن يحيى ، عن قثم أبي قتادة الحراني ، عن عبدالله بن يونس ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قام رجل يقال له همام ـ كان عابداً ، ناسكاً ، مجتهداً ـ إلى أمير المؤمنين عليه السلام وهو يخطب ، فقال: ياأمير المؤمنين صف لنا صفة المؤمن كأنا ننظر إليه ؟ فقال :

يا همام المؤمن هو الكيس الفطن ، بشره في وجهه ، وحزنه في قلبه ، أوسع شيء صدراً وأذل شيء نفساً ، زاجر عن كل فان ، حاض على كل حسن ، لاحقود ولا حسود ، ولاوثاب ،

---

١٦ ـ ازعيسى بن ابى منصور گويد: شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: نفس كسى كه براى ما مهموم است و از ستميكه بر ما شده غمناك است تسبيح است و توجه او بامر ما عبادتست و راز نگهدارى او براى ماجهاد درراه خداست (محمد بن مسلم يكى ازروات خبر) گويد محمد بن سعيد (راوى حديث) بمن گفت اين حديث رابا طلابنويس كه چيزى بهتر ازآن ننوشتى (ننوشتم خ).

شرحـ از مجلسى ره ـ «اكتب هذا بالذهب» يعنى باآب طلا وشايد كنايه باشد ازشدت اهتمام بدان و حفظ آن و نفيس بودن آن واحتمال دارد كه مقصود اين باشد كه واقعاً بايد آنرا با آب طلا نوشت و از نوشتن باآب طلا منعى نرسيده است جز درباره نوشتن قرآن مجيد، چنانچه در كتاب قرآن بيايد..

(باب)

مؤمن و نشانه‌ها وصفات او

١ ـ ازامام صادق (ع) فرمود كه مردى بنام همام عابد وخداپرست و رياضتكش برابر امير ـ المؤمنين كه سخنرانى ميكرد برخاست و گفت ياامير المؤمنين براى ماموءمن را وصف كن وصفت او را شرح بده تا گويا اورا بچشم خود مينگرم درپاسخش فرمود: اى همام مؤمن همان زيرك و هوشمند است، شاديش درچهره اواست و اندوهش دردل، دلش از همه چيز پهناورتر است ونزد خودازهمه كس خوارتر، از هرچه نابودشود گريزانست وبهرچه خوب باشد پويان، نه كينه‌ورز است ونه حسود ونه

ولاسبّاب ، ولاعيّاب ، ولامغتاب ، يكره الرفعة ويشنأ السمعة ، طويل الغمّ ، بعيد الهمّ كثير الصمت وقور ، ذكور ، صبور ، شكور ؛ مغموم بفكره ؛ مسرور بفقره ، سهل الخليقة ؛ ليّن العريكة ، رصين الوفاء ؛ قليل الأذى ؛ لامتأفّك ولامتهتّك .

إن ضحك لم يخرق ، وإن غضب لم ينزق ، ضحكه تبسّم ، واستفهامه تعلّم ومراجعته تفهّم. كثير علمه ، عظيم حلمه ، كثير الرحمة ، لايبخل ، ولايعجل ، ولايضجر ، ولايبطر ، ولايحيف في حكمه ، ولايجور في علمه ، نفسه أصلب من الصلد ، ومكادحته أحلى من الشهد ، لاجشع ولاهلع ولاعنف ولاصلف ولامتكلّف ولامتعمّق. جميل المنازعة ، كريم المراجعة . عدل إن غضب ، رفيق إن طلب ، لايتهوّر ولايتهتّك ولايتجبّر ، خالص الودّ ، وثيق العهد ، وفيّ العقد ، شفيق ، وصول حليم ، خمول ، قليل الفضول ، راض عن الله عزّ وجلّ ، مخالف لهواه ، لايغلظ على من دونه ولايخوض فيما لايعنيه ، ناصر للدين ، محام عن المؤمنين كهف للمسلمين ، لايخرق الثناء سمعه ولا ينكي الطمع قلبه ، ولايصرف اللّعب حكمه ، ولايطّلع الجاهل علمه ، قوّال ؛ عمّال ، عالم حازم ، لابفحّاش ولابطيّاش ، وصول في غير عنف ، بذول في غير سرف ، لابختّال ولا بغدّار ، ولا

جهنده ونه دشنامگو ونه عيب‌جو ونه پشت‌سر بدگو ، گردن فرازيرا بددارد وشهرت‌را دشمن شمارد غمش طولانی است ، وهمتش بلند و دور زن ، بسيار خموش‌است و باوقار و ياد آور وشكيبا و شكر گزار از انديشه در آينده خود غمناك است و از نداشتن مال دنيا شاد ، خلقش همـوار و طبعش خاكسار و وفـايش پايدار و خودش كم آزار است نه‌دروغزن باشد ونه‌آبروريز.

اگر بخندد بسبك سری و آبرودری نرساند واگر خشم كند از جای بدرنرود ، خنده‌اش بقهقهه نرسد وبرلبان نقش بندد وپرسش او برای آموختن باشد ومراجعه اوبرای فهميدنست ، دانشش بسيار و بردباريش بزرگواراست ، پرمهربانست وبی‌دريغ نشتابد ودلتنك نشودوبدمستی وسركشی نكند ، در قضاوت خلاف‌حق نگويد ودر علم خود راه بی‌دادگری نپويد ، چون‌سنك خارا سخت‌است (به آسانی تحت نفوذ قرارنگيردوخلف وعده وخلاف وظيفه‌نكند) و رنجبری و كوشش درکام‌اوشيرتن‌تر از عسل است‌ونه آزمند است‌ونه بی‌تاب ونه‌سخت‌ونه لاف‌زن‌ونه‌باربر ديگران‌ونه در جستجوی اسرارديگران؟ به خوشی ستيزه كند و بارجمندی مراجعه نمايد (يعنی باادب و مردانگی‌بموارد نيازخود رجوع كند كه مهمتر آن‌ها بدرگاه خداست برای توبه ازگناه و تحصيل مقام بندگی) اگرخشم ورزد از عدالت‌به در نرود ، واگر چيزی خواهد براه‌نرمش گرايد ، نه بی‌باك است ونه هتاك ونه زورگو ، پاك‌دوستی وسخت پيمان وعهد نگسل‌است ، مهربان وچسبان و بردبار و گمنام و كم زوائد است ، ازخدا عزوجـل خشنوداست وبا هوای نفسش‌مخالف ، برزيردست سختی‌نكند و درآنچه بكارش نيايد درنيالايد ، يـاور دين است و مدافع از مؤمنين و پناه برای مسلمين ، ستايش گوشش را ندرد (در او سوءتأثيرنكند) و طمع در دلش نه نشيند و فرو نرود و بازيچه او را از قضـات حكيمانه بر نگرداند و نادان بر دانش اومطلع نشود.

يقتفي أثراً ، ولا يحيف بشراً ، رفيق بالخلق ، ساع في الأرض ، عون للضعيف غوث للملهوف ، لايهتك ستراً ولايكشف سرّاً ، كثير البلوى ، قليل الشكوى ، إن رأى خيراً ذكره ، و إن عاين شرّاً ستره ، يستر العيب ، ويحفظ الغيب ، ويقيل العثرة ويغفر الزلة . لايطّلع على نصح فيذره ، ولا يدع جنح حيف فيصلحه ، أمين ، رصين ، تقيّ ، نقيّ ، زكيّ ، رضيّ ، يقبل العذر ويجمل الذكر ويحسن بالناس الظنّ ، ويتّهم على الغيب نفسه ، يحبّ في الله بفقه وعلم ، ويقطع في الله بحزم وعزم لايخرق به فرح ، ولايطيش به مرحٌ ، مذكّر للعالم ، معلّم للجاهل ، لايتوقّع له بائقة ، ولا يخاف له غائلة ، كلّ سعي أخلص عنده من سعيه ، و كلّ نفس أصلح عنده من نفسه ، عالم بعيبه شاغل بغمّه ، لايثق بغير ربّه ، غريب وحيد جريد [حزين] ، يحبّ في الله و يجاهد في الله ليتّبع رضاه ولاينتقم لنفسه بنفسه ولايوالي في سخط ربّه ، مجالس لأهل الفقر ، مصادق لأهل الصّدق ، مؤازر لأهل الحقّ . عون للقريب ، أب لليتيم ، بعل للأرملة ، حفيّ بأهل المسكنة ، مرجوّ لكلّ كريهة ، مأمول لكلّ شدّة ، هشّاش ، بشّاش ، لابعبّاس ولابجسّاس ، صليب ، كظّام ، بسّام دقيق النظر عظيم الحذر [لايجهل وإن جهل عليه يحلم] لايبخل وإن بخل عليه صبر ، عقل فاستحيى

بسيار بجا گويد و بسيار كار گر است ، دانشمنديست عاقبت انديش ، نه هرزه است و نه در جست و وخيز ، بسيار پيونداست و بي زحمت ، بسيار بخشش است در جاى خود ، نه بخود بالد و نه دغل باشد . نه پيگردى از عيب ديگران كند و نه بكسى ستم رواداردد ، اخلاقش خوش است و در زمين بكوشش است ، كمك ناتوانست و دادرس بيچارگان ، پرده آبروئى ندرد ورازى را فاش نكند ، بلا بسيار كشد وشكايت اندك كند ، اگر خوبى كند به يادش آرد و اگر بدى بيند نهانش كند ؛ عيب را پوشد وحفظ الغيب كند ، از لغزش در گذرد و از نكوهش چشم پوشد ، براندرزى مطلع نگردد كه آنرا ازدست بنهد (چه درباره خودش از ديگران و چه در باره ياد آورى آن بديگران) و ناهمواري و ستمى را وانگذارد كه اصلاحش نكند استوار است ، پايداراست ، پرهيزكار است ، پاك است ، شسته است پسنديده است ، عذر پذيرد وخوب گويد و بمردم خوش بين باشد و در نا ديده خودرا متهم سازد (خود را بعيب متهم سازد خ ل) از روى فهم و دانش براى رضاى خدا دوست گردد و باذوراندیشى وتصميم براى رضاى خدا دوستى را ببرد شادى اورا ببدمستى نكشاند و شادمانى او رااز جا بدر نبرد ، ياد آور دانا باشد و آموزنده بنادان ، نيرنك ازاوتوقع ندارند واز دستبرد او نترسند ، هر كوششى نزداواز كوشش خودش پاكتراست وهر كس در براواز خودش شايسته تر ، عيب خوددانند وبغم خود اندراست ، جز بپروردگارش اعتماد ندارد ، آواره است ، تنهااست ، بى علاقه است (غمناك است) براى خدا دوست دارد و در راه خدا جهاد كند تاخشنودى اوراپيروى كند ، براى دل خودانتقام نجويد ودر موردخشم پروردگارش دوستى نكند ، همنشين فقراءاست وهم آهنك راستگويان وهم پشت وهمدست بااهل حق ، كمك نزديك است وپدر براى يتيم وشوهر براى بيوه زنان ، بمستمندان مهربانست وبراى هر ناگوارى اميد باواست ، براى هرسختى آرزومند اويند ، با نشاطست وخوشرو نه چهره درهم وعيب جو ، سخت است و بسيار

وقنع فاستغنى ، حياؤه يعلو شهوته . وودّه يعلوحسده ، وعفوه يعلوحقده ، لاينطق بغير صواب ولايلبس إلّاالاقتصاد ، مشيه التواضع ، خاضع لربّه بطاعته ، راض عنه في كل حالاته ، نيّته خالصة ،أعماله ليس فيهاغشّ ولاخديعة ، نظره عبرة ، سكوته فكرة ، وكلامه حكمة ، مناصحاً متبادلاً متواخياً ، ناصحٌ في السرّ والعلانية ، لايهجر أخاه ، ولا يغتابه ، ولايمكربه ، ولا يأسف على مافاته ، ولايحزن على ماأصابه ، ولايرجو مالايجوزله الرّجاء،ولايفشل في الشدّة ، ولايبطر في الرّخاء يمزج الحلم بالعلم ، والعقل بالصبر ؛ تراه بعيداً كسله ، دائماً نشاطه ، قريباً أمله قليلاً زلله ، متوقّعاً لأجله ، خاشعاً قلبه ، ذاكراً ربّه ، قانعة نفسه ، منفيّاً جهله ، سهلاً أمره حزيناً لذنبه ، ميّتة شهوته، كظوماًغيظه ، صافياً خلقه ،آمناًمنه جاره، ضعيفاً كبره ، قانعاًبالذي قدّرله ، متيناً صبره ، محكماًأمره ، كثيراً ذكره ، يخالطالناس ليعلم ، ويصمت ليسلم ، ويسأل ليفهم ، ويتّجرليغنم ؛ لاينصت للخبر ليفجربه ، ولايتكلّم ليتجبّر به على من سواه ؛ نفسه منه في عناء والناس منه في راحة ؛ أتعب نفسهلآخرته فأراح النّاس من نفسه ؛ إن بغي عليه صبرحتّى يكون الله الذي ينتصرله ؛ بعده ممّن تباعد منه بغض ونزاهة ، ودنوّه ممّن دنامنه لين و رحمة

خشم فروخور و بسيار خنده‌رو. نازك‌بين است وپر حذر (نادانى نكند واگر باو نادانى شودبردبارى كند) بخل نورزد واگر هم ازاو دريغ دارند صبر كند، تعقل‌دارد وآزرم كند وقناعت دارد وبى‌نياز است. حيايش برشهوت او برترى دارد و دوستيش برحسدش و گذشتش بر كينه‌اش ،نادرست‌نگويد جزراه اقتصاد نپويد، رفتارش فروتنى است، براى پروردگارش خاضعست واز او در هر حال خشنود است نيتش پاكست وكردارش بى‌دغلى‌است وفريب، نگاهش‌عبرتست و خموشيش انديشه وگفتارش حكمت،خيرخواه و بخشش كن وبرادر، در نهان وعيان خيرخواهست، ازبرادر خود قهرنكند وغيبت اوننمايد وباو نيرنك نزند، برآنچه ازدستش رفته افسوس نخورد و بهرمصيبتى بيند اندوه نخوردبه آنچه برايش روانيست اميد نبندد ، در سختى و تنگدستى سست نشود و در خوشى و فراوانى سست نگردد، بردباديرا بادانش در آميزد و خرد را باشكيبائى ، ببينى كه تنبلى ازاو دوراست ونشاط او پيوسته است ، آرزوى كوتاه دارد ولغزش اندك وانتظار مرك ، دلش لرزانست و درياد پروردگار خود است ، نفسش‌قانع‌وجهلش منفى‌وكارش‌آسانست ، براى گناهش غمنده‌است وشهوت خودرا كشته خشمشرا بخوبى‌فروخورد وخلقشرا مصفانمايد ، همسايه ازاوآسوده است وسربزرگى‌ندارد ، بدانچه باو رسد قانعست و پايهٔ صبرش استوار ؛ كارش محكم است و ذكرش بسيار ، با مردم درآميزد تا دانش آموزد ودم‌بندد تاسالم زيد وبپرسد تابفهمد تجارت كند تاسود برد ، بخبرخوب گوش ندهد تا بدان بنازد (يعنى آنرا يادگيرد وبنقل‌آن افتخار كند) (منصب خوبرا نپذيرد تابوسيله آن بدكارى كند يعنى ازمقام خود سوء استفاده كند وهرزگى پيش گيرد خل) سخن نگويد تابرديگران زورنمائى كند ، خودش از خويش در رنج است و مردم از اودرآسايش ، خود رابراى ديگرسرايش در رنج اندازد و مردمرا ازخود آسوده سازد، اگر باوستم شود شكيبا باشد تا خدا براى او انتقام كشد ،

ليس تباعده تكبّراً ولاعظمة ؛ ولادُنوّه خديعة ولاخلابة ؛ بل يقتدي بمن كان قبله من أهل الخير فهو إمام لمن بعده من أهل البرّ .

قال : فصاح همّام صيحة ؛ ثمّ وقع مغشيّاً عليهِ ؛ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : أما والله لقد كنت أخافها عليه وقال: هكذا تصنع الموعظة البالغة بأهلها؛ فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين فقال: إنّ لكلّ أجلاً لا يعدوه وسبباً لا يجاوزه؛ فمهلاً لا تعدْ فانّما نفث على لسانك شيطان .

دوريش از هر كه كناره كند ناخواهى و پاكدامنى است و نزديكيش بهر كس نزديك شود نرمى و مهربانى است دورى كردنش ازراه بزرك منشى وتكبر نيست و نزديكيش فريب ونيرنك نيست بلكه باهل خيرى كه پيش ازاوبودند اقتداء كند وپيشواى نيكان پس از خود باشد .

گويد همام پس ازشنيدن بيانات امام جيغى زد وبى‌هوش افتاد پس أمير المؤمنين فرمود : هلا بخدا كه من از همين بى‌تابى براومى‌ترسيدم وفرمود پند هاى رسا و عميق بااهل‌خود چنين كنند ، گوينده‌اى به‌آن حضرت گفت پس‌اى أمير المومنين توراچه درنهاد است ؟ (يعنى‌چراباتوجه باين‌پندها جيغ نزنى وبيهوش نشوى ؟) فرمود راستى براى هر كس اجل مقرريست كه ازآن درنگذرد و آن اجلرا سبب معينى است كه ازآن تجاوزنكند ، آرام باش ، پيش نيافت (باز مگرد خل) همانا شيطان برزبانت دميد (يعنى اين اعتراض تويك القاء شيطانى است كه گستاخانه بمن عرضه داشتى وبراى‌خود حق اعتراض پنداشتى)

شرح - ازمجلسى‌ره - اين حديث درنهج‌البلاغه بااختلاف بسيارى نقل شده است و درمجالس صدوق هم بسندى ازامام صادق (ع) ضبط است درنهج‌بدين نهج‌است كه يكى از اصحاب امير المومنين (ع) بنام همام كه مردى‌مومن وعابد بودبآن حضرت گفت يااميرالمومنين‌براى من پرهيز كارانراوصف كن تا آنجاكه آن هارا مجسم كنى ومن گويابچشم‌خود آنانرا ببينم آن حضرت درپاسخ او گرانى كرد وسپس فرمود اى همام تقوى ازخدارا پيشه كن و نيكو كارباش براستى كه خدابامتقيان است و آنكسانيكه نيكو كارند ، همام بدان قناعت نكرد تاآن حضرت تصميم گرفت ، گويد پس سپاس و ستايش خدا نمود و صلوات نثار پيغمبر فرمود و سپس گفت ... درمجالس صدوق دارد كه همام آن حضرترا قسم داد و اصرار كرد تاامير المومنين روى دوپاى خود بر خاست و سپس سپاس خداى كرد الخ .

همام بفتح اول وتشديد ميم گفته‌اند پسر شريح‌بن يزيدبن مره است وازشيعيان على (ع) است ودوستان او ... وممكن است كه مورد سئوال اوصفات مومنين ومتقين بوده باهم و دربرخى روايات بهمان صفات مومن‌اكتفاء شده ودربرخى دروصف خصوص متقين‌آورده شده‌است وآنچه درروايت‌نهج ومجالس‌صدوق‌است كه حضرت درپاسخ‌او گرانى كرده مناسب‌تربا گفتار آن حضرت‌است درآخرخبر كه ميفرمايد من ازهمين براوميترسيدم،

قوله «فمابالك ياامير المؤمنين» يعنى چرا يادآورى اين‌صفات وشنيدن آن‌ها ازرسول‌اكرم در شما چنين اثرى نداشته كه در همام داشت . يا مقصود اينست كه چرابا اينكه برحال همام از ذكر اين صفات بيمناك بودى آن‌هارا براى وى بيان كردى ؟ وجواب اعتراض اول بچندوجه است :

۲ ـ علیٌّ بن إبراهیم ؛ عن أبیهِ ؛ عن ابن محبوب ، عن جمیل بن صالح ؛ عن عبدالله بن غالب ؛ عن أبي عبدالله علیه السلام قال : ینبغي للمؤمن أن یکون فیه ثمان خصال : وقور عند الهزاهز صبور عند البلاء ؛ شکور عند الرَّخاء ؛ قانع بما رزقه الله ؛ لایظلم الأعداء ولایتحامل للأصدقاء ، بدنه منه في تعب والنّاس منه في راحة ؛ إنّ العلم خلیل المؤمن ؛ و الحلم وزیره ؛ والصبر أمیر جنوده والرفق أخوه ؛ واللّین والده .

۱ـ مقصود ازاینکه پندرسا چنین اثری دارد یعنی اثر کامل درشنونده دارد و اینکه سبب مرگ یا بیهوشی همام شده است برای آنست که ضعف نفس و تنگ حوصله ای داشته و نبودن برخی از این صفات در کسی نباید باعث مرگ او شود خصوص نسبت بخود آن حضرت .

۲ـ یکی ازمحققین گفته است امام پاسخ اورا بابیان سبب بعیدداده که مرگ مقدرو حتمی است این جواب برای سائل قانع کننده است و درست است واما نسبت بسبب قریب فرق میان اووهمام نیروی قدسیه است برای تحمل واردات الهیه وعادت بدان بواسطه ریاضت وضعف نفس همام از تحمل خوف الهی وبعلاوه خود آن حضرت دارای این صفات بوده وموجب افسوس کشنده ای نداشته و باین جواب تصریح نکرده است تاخودستائی نکرده باشد..

واما جواب اعتراض دوم حاصلش اینست که من نمیدانستم ازترس خواهدمرد وترس برای من صرف احتمال بوده است که مانع ازبیان حق نیست چنانچه ابن میثم گفته است .

۲ـ ازامام صادق (ع) فرمود شایسته است که مؤمن هشت خصلت داشته باشد، در پیشامدهای لرزاننده خوددار باشد، درموقع بلاء شکیبا باشد، در نعمت و فراوانی شکر گزار باشد ، بدانچه خدا روزیش کرده قانع باشد، بردشمنان خود ستم نکند. سربار بر دوستان نباشد (بخاطر دوستان زیربار گناه نرود ، بخاطر دوستان پیش ازتوان خود باربر نداردخ ل) تن خود رارنج دهد ومردم از او آسوده باشند، براستی دانش دوست جانی مؤمن است و بردباری وزیراواست وشکیبائی فرمانده لشکر او، نرمش برادر اواست وخوش پذیرشی پدراو.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «والرفق اخوه» یعنی چون برادر باویار دهد و کمک کند واورا ازمهالک نجات بخشد.

«واللین والده» یعنی سود پدربرای او دارد یا خوبست چون پدری اورا رعایت کند وفرق میان آن ورفق مشکل است وممکنست رفق حمل برترک خشونت شود ولین مرتبه کامل آن باشد ویارفق درمعاملات باشد ولین درمعاشرات یامقصود ازرفق لطف واحسان باشد که یکی ازمعانی آنست ولین ترک خشونت باشد و یکی از فضلا خوانده است «والدین والده» یعنی دین پدر روحانی مؤمن است وسبب حیات معنوی او است چنانچه پدرسبب حیات دنیوی وجسمی اواست واین انسب است ولی بانسخه های روایت در کتبی که بنظر رسیده موافقت ندارد پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ رفق راجع بتوجه انسانست در امری بدیگران یعنی درپیشنهاد و هر کاری که ازاو بدیگری میشود بالطف و مدارا وخوشی باشد و لین بمعنی پذیرش انسان است نسبت بهرچه ازدیگران باووارد میشود وپیشنهاد میگردد مثلا کسی بخانه اووارد میشود یانزد او برای کاری ومعامله می آید باید خوش پذیرا باشد و گرم ازاو استقبال کند.

٣ ـ أبوعليّ الأشعري ؛ عن محمّدبن عبدالجبّار؛ عن ابن فضّال ؛ عن منصوربن يونس، عن أبي حمزة ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال: المؤمن يصمت ليسلم ؛ وينطق ليغنم ؛ لايحدّث أمانته الأصدقاء ولايكتم شهادته من البعداء ولايعمل شيئاً من الخير رياء ولايتركه حياء؛ إن زكّي خاف ممّا يقولون ويستغفر الله لمالايعلمون ؛ لايغرّه قول من جهله ويخاف إحصاء ماعمله .

٤ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمدبن محمّدبن خالد ؛ عن بعض من رواه ؛ رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال : المؤمن له قوّة في دين ؛ وحزم في لين ؛ وإيمان في يقين، وحرص في فقه ؛ و نشاط في هدى ،وبرّ في استقامة ؛وعلم في حلم؛ وكيس في رفق ؛ وسخاء في حقّ ؛ وقصد في غنى ، وتجمّل في فاقة ،وعفو في قدرة ؛ وطاعة لله في نصيحة ؛ وانتهاء في شهوة ، و ورع في رغبة ، وحرص في جهاد وصلاة في شغل ، وصبر في شدّة ؛ وفي الهزاهز وقور ؛ وفي المكاره صبور؛ وفي الرّخاء شكور ؛ ولا يغتاب ولايتكبّر؛ ولايقطع الرّحم،وليس بواهن ؛ ولافظّ ولاغليظ ؛ ولايسبقه بصره ، و لايفضحه بطنه؛ ولايغلبه فرجه؛ولايحسد النّاس؛ يعيّر ولايعيّر، ولايسرف ؛ ينصر المظلوم ويرحم المسكين

٣ـ از علی بن الحسین (ع) فرمود. مؤمن دم بندد تاسالم ماند وسخن راند تابهره ای ستاند ، سپرده خودرا بدوستان بازنگوید و گواهی حق خودرا ازدوران (دشمنان خل) نهان نسازد هیچ کار خیری رابرای خودنمائی نکند واز روی حیاء آنرا واننهد، اگر او را بخوبی ستایند ازآنچه درباره او گویند بیم دارد واز آنچه که درباره اوندانند آمرزش خواهد گفتار کسیکه بباطن او نادان است گولش نزند وازآمار کردار خود بیم دارد.

٤ـ امام صادق (ع) فرمود: مؤمن دارای نیرواست دردین داری،و احتیاط کاری درخوش پذیرائی وایمان بایقین واطمینان ،وحرص درفهم احکام ونشاط درراه حق، و نیکرفتاری بااستواری دردین، و دانش دربردباری و زیرکی بانرمش، وسخاوت در جای شایسته، ومیانه روی درتوانگری؛ وتجمل در نداری، وگذشت درحال قدرت برانتقام، وطاعت خدا باخیرخواهی (نسبت بخدا وائمه مسلمانان یانسبت بمؤمنان یابطور کلی ونصیحت برای خدا کردار بااخلاص است برای اوچنانچه درخبر است که:درسه چیزدل مرد مسلمان دغلی نکند،اخلاص درعمل برای خداوخیرخواهی برای ائمه مسلمین وملازمت درجماعت آنان .ودر نهایه گفته است دین نصیحت برای خدا و رسولخدا وکتاب خدا و ائمه مسلمانان و همه مسلمانان است ،..ازمجلسی (ره) و بازایستادن ازکارهای زشت است باوجود شهوت ومیل(زیرادرصورت عدم شهوت ترک عمل اهمیتی ندارد چون کودك خردسالی که زنانکند) و پارسائی و خود داری از محرمات باوجود رغبت بدانها، وحرص درکارخیر باسختی ومشقت. ونماز خواندن باگرفتاری وشکیبائی درحال سختی، مؤمن درپیش آمدهای لرزاننده باوقار وپایدار است و درناگواریها شکیبا است ودر حال نعمت وفراوانی شکرگزار ، نه غیبت کند ونه بزرگی فروشد ونه قطع رحم کند، مؤمن نه سست است ونه تندخو ونه سخت دل، چشم او ازاوپیش نیفتد و بی اختیار بهرجا ننگرد وشکمش اورارسوا نکند و فرجش درشهوت براوچیره نگردد، بمردم حسد نبرد، سرزنش شنودو سرزنش نکند،اسراف نورزد، ستمدیده رایاری کند و بمستمندان مهربانی کند، خودش را دررنج اندازد و مردم از او در

نفسه منه في عناء؛ والناس منه في راحة ؛ لا يرغب في عزّ الدنيا ؛ ولا يجزع من ذلها؛ للنّاس همٌّ قد أقبلوا عليه وله همٌّ قد شغله ؛ لا يرى في حكمه نقص ؛ ولا في رأيه وهن، ولا في دينه ضياع؛ يرشد من استشاره ، ويساعد من ساعده ، ويكيع عن الخنا والجهل .

٥ ـ عنه ، عن بعض أصحابنا رفعه ، عن أحدهما عليهما السلام قال: مرّ أمير المؤمنين عليه السلام بمجلس من قريش ، فاذا هو بقوم بيض ثيابهم ، صافية ألوانهم ، كثير ضحكهم ، يشيرون بأصابعهم إلى من يمرّ بهم، ثمّ مرّ بمجلس للأوس والخزرج فاذا قوم بلية منهم الأبدان، ودقّت منهم الرّقاب واصفرّت منهم الألوان ، وقد تواضعوا بالكلام ، فتعجّب عليٌّ عليه السلام من ذلك و دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: بأبي أنت وأمّي إنّي مررت بمجلس لآل فلان ـ ثمّ وصفهم ـ ومررت بمجلس للأوس والخزرج ـ فوصفهم ـ ثمّ قال : وجميعٌ مؤمنون ، فأخبرني يا رسول الله بصفة المؤمن ؟ فنكس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثمّ رفع رأسه فقال : عشرون خصلة في المؤمن فان لم تكن فيه لم يكمل إيمانه ، إنّ من أخلاق المؤمنين يا عليٌّ :الحاضرون الصلاة ، والمسارعون إلى الزكاة ،والمطعمون المسكين ،

آسایشند، درعزت دنیا رغبت ندارد واز خواری آن بی‌تابی نکند، مردم همه را وجهه همتی است که روی بدان آورند واوهم وجهه همتی دارد که بدان اندراست، در قضاوتش کاستی‌دیده نشودو دررأی او سستی‌نباشد ودر دینش گمشده نیست، هر که ازاو مشورت جوید براه درستش رهبری کند وهر که از او کمك خواهد باو کمك رساندواز هرزه گوئی ونادانی بهراسد.

٥ـ یکی‌از دو امام (امام باقر یاامام صادق‌ع) فرمایدامیرالمؤمنین بانجمنی ازمردم قریش گذر کرد، برخلاف انتظار دید همه‌جامه‌های سفید دربر دارند ورنك وروی‌آن‌ها باصفا است، پرمیخندند) وهر کس به‌آن‌ها میگذرداورا انگشت‌نما میسازند (اورا مسخره میکنند ووسیله تفریح‌خودمی‌نمایند سپس بانجمنی ازاوس وخزرج (انصار مدینه) گذر کرد دید مردمی‌هستند فرسوده تن ،گردن آن ها لاغرشده ورنك آن‌ها ازریاضت زرداست ودر سخن و گفتار خود باتواضع هستند، علی (ع) ازاین‌دو انجمن درشگفت شد(چون قدرت انصاربرای زندگی بیشتربود و بهتر میتوانستند خوش‌گذرانی کنند زیرا دروطن خود بودند ودارای ثروت ونسبت بدین‌هم ازقریش دورتر بودند و دین اسلام از قریش برای آن‌ها به‌ارمغان آمده بود ودر حقیقت تاثیر دیانت وتوجه بدین‌اسلام انصاررا چنین کرده بود و و قریش از بی‌توجهی بدین بآن صورت شده‌بودندو این خود مایه تعجب علی (ع) گردید) آن‌حضرت خدمت رسولخدا (ص) رسید و گفت پدرم ومادرم بقربانت من بانجمنی ازآل فلان‌رسیدم وحال آن ها را شرح‌داد و بانجمنی ازاوس وخزرج رسیدم وحال آن‌ها را شرح‌داد سپس عرضکرد، همه این ها هم درشمار مؤمنان هستند، یارسول‌الله بمن وصف‌مؤمن را خبربده، رسولخدا (ص) سربزیر افکندوسپس سر برداشت و فرمود :

در مؤمن بیست خصلت است و اگر آن‌ها دروی نباشند ایمانش کامل‌نیست، براستی ای‌علی از اخلاق مؤمنان است که :

١ـ درنماز جماعت حاضرند ٢ـ بپرداخت زکوة شتابانند ٣ـ بمستمندان خوراك دهند ٤ـ دست

الماسحون رأس اليتيم، المطهّرون أطمارهم، المتّزرون على أوساطهم، الذين إن حدّثوا لم يكذبوا و إذا وعدوا لم يخلفوا ، وإذا ائتمنوا لم يخونوا ، وإذا تكلّموا صدقوا، رهبان بالليل ، أُسد بالنّهار صائمون النّهار، قائمون اللّيل ، لا يؤذون جاراً ولا يتأذّى بهم جار، الذين مشيهم على الأرض هون وخطاهم إلى بيوت الأرامل وعلى أثر الجنائز ، جعلنا الله وإيّاكم من المتّقين .

٦ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن القاسم بن عروة ، عن أبي العبّاس قال: قال أبو عبدالله عليه السلام : من سرّته حسنته وساءته سيّئته فهو مؤمن .

٧ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن الحسن [ز]علان ، عن أبي إسحاق الخراساني، عن عمرو بن جُميع العبدي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: شيعتنا هم الشّاحبون الذّابلون النّاحلون، الذين إذا جنّهم اللّيل استقبلوه بحزن.

٨- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني ، عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: شيعتنا أهل الهدى وأهل التقى وأهل الخير وأهل الايمان وأهل الفتح والظفر.

مهر برسر يتيم كشند ٥ـ جامه‌هاى خودرا پاكيزه دارند ٦ـ كمر خودرا محكم بندند ٧ـ آن كسانى كه اگر خبرى گويند دروغ نگويند ٨ـ اگر وعده كنند تخلف نكنند ٩ـ واگر امانتى گيرند در آن خيانت نورزند ١٠ـ چون سخن كنند راست گويند ١١ـ درشب چون راهبان عبادت كنند ١٢ـ در روز چون شيران دلير باشند ١٣ـ روزها روزه دارند ١٤ ـ و شبهارا بعبادت گذرانند ١٥ـ همسايه نيازارند ١٦ـ همسايه ازآن‌ها آزار نكشد (فرق ميان اين وپيشتر اين‌است كه مقصود از همسايه در اول پناهنده است ودر دوم همسايه‌خانه يا دراول همسايه‌خانه‌است ودر دوم همسايه درمجلس ومركب يا مقصود ازاولى آزار بيواسطه است و از دومى آزار بواسطه خدم واعوان ـ از مجلسى ره ولى ظاهر اينست كه مقصود ازاول تعدى بحقوق همسايه است ومقصود از دوم اينكه وضعى دارد مناسب با حال همسايه مؤمن خود و كارهائيرا هم كه تعدى بحق همسايه نيست ولى بسامايه آزار اواست مرتكب نميشود) ١٧ـ آن‌ها كه آرام برزمين راه روند ١٨ـ بخانه بيوه‌زنان سركشى كنند ١٩ـ دنباله جنازه مردگان بروند ٢٠ـ خدا ما وشما رااز متقيان‌سازد (از اين جمله برآيد كه وصف بيستم مؤمن همان تقوى است‌فتدبر).

٦ـ امام صادق (ع) فرمود : هر كه از حسنه خود شاد گردد و از كردار بد خود بدش آيد مؤمن است.

شرحـ اين كمترين درجات ايمانست كه ميتواند باآن خودرا امتحان كند.

٧ـ ازامام صادق (ع) فرمود: شيعه‌ما رنك پريده‌هايند (ازبيم دشمن‌وازرياضت) لب خشكهايند (از روزه) لاغرهايند (از كمخورى) آن كسانيكه چون شب آيد بااندوه ازآن استقبال كنند (براى توجه بحق ودرك مسئوليت خود).

٨ـ فرمود(ع): شيعه مااهل هدايت، اهل تقوى، اهل خير، اهل ايمان ، اهل فتح‌وظفر ميباشند.

٩ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن إسماعيل ، عن منصور بزرج ، عن مفضّل قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إيّاك والسفلة ، فانّما شيعة عليّ من عفّ بطنه وفرجه ، واشتدّ جهاده ، وعمل لخالقه ، و رجا ثوابه ، وخاف عقابه ، فاذا رأيت اُولئك فاُولئك شيعة جعفر .

١٠ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن عليّ بن رئاب ؛ عن ابن أبي يعفور ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ شيعة عليّ كانوا خمص البطون ، ذُبل الشفاه ؛ أهل رأفة وعلم وحلم يعرفون بالرهبانيّة فأعينوا على ما أنتم عليه بالورع والاجتهاد.

١١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن صفوان الجمّال ، قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إنّما المؤمن ، الذي إذا غضب لم يخرجه غضبه من حقّ ؛ وإذا رضي لم يدخله رضاه في باطل وإذا قدر لم يأخذ أكثر ممّا له .

١٢ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن سليمان ابن خالد ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أبو جعفر عليه السلام : ياسليمان أتدري من المسلم ؟ قلت : جعلت فداك أنت أعلم ، قال : المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده ، ثمّ قال : و تدري من المؤمن ؟ قال : قلت : أنت أعلم ؛ قال : [إنّ] المؤمن من ائتمنه المسلمون على أموالهم وأنفسهم والمسلم حرام على المسلم أن يظلمه أو يخذله أو يدفعه دفعة تُعنّته .

---

٩ ـ از مفضل كه امام صادق (ع) فرمود: بپرهيز از مردم پست واراذل همانا شيعه علي كسي استكه شكم وفرج پارسا دارد و سخت ميكوشد وبراي خالق خود كارميكند واميد ثواب اودارد و از كيفر اوميترسد، هر گاه آنهارا ديدي آنانند شيعه جعفر.

١٠ ـ فرمود: براستي شيعه علي شكم به پشت چسبنده‌ها (از روزه وريا ضت) و لب خشكها بودند كه اهل رأفت و دانش و بردباري بودند و بگوشه گيري شناخته ميشدند، كمك كنيد بدان عقيده ايكه داريد بورع واجتهاد.

١١ ـ فرمود : همانا مؤمن كسي است كه چون خشم گيرد خشمش او را از حق بدر نبرد و چون بپسندد پسندش او را به باطل نكشاند و چون توانست بيش از آنچه ازاواست برنگيرد.

١٢ ـ از سليمان بن خالد كه امام باقر (ع) فرمود: اى سليمان تو ميدانيكه مسلمان كيست ؟ گفتم شما بهتر ميدانيد، فرمود: مسلمان كسي استكه مسلمانان از زبان و دستش سالم بمانند سپس فرمود: ميداني مؤمن كيست گويد: گفتم: شما داناتريد. فرمود: راستي مؤمن كسي استكه مسلمانان مال وجانشان را باو بسپارند، برمسلمان حرامست كه بمسلمان ديگر ستم كند يااورا واگذارد و ياري نكند يااورا ازخود براند بطوريكه دررنج اندازد.

١٣ ـ محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد ؛ عن الحسن بن محبوب ؛ عن أبي أيوب ؛ عن أبي عبيدة عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّما المؤمن الذي إذا رضي لم يدخله رضاه في إثم ولا باطل ؛ وإذا سخط لم يخرجه سخطه من قول الحق ؛ والذي إذا قدر لم تخرجه قدرته إلى التعدّي إلى ما ليس له بحق .

١٤ ـ عدّة من أصحابنا ؛ عن أحمد بن محمد بن خالد ؛ عن أبيه ؛ عن أبي البختري رفعه قال : سمعته يقول : المؤمنون هينون لينون كالجمل الأنف إذا قيد انقاد ؛ وإن أُنيخ على صخرة استناخ .

١٥ ـ عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن النوفليّ ، عن السكونيّ ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ثلاثةٌ من علامات المؤمن : العلم بالله ؛ ومن يحبّ ، ومن يكره .

١٦ ـ وبهذا الاسناد قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : المؤمن كمثل شجرة لايتحاتّ ورقها في شتاء ولا صيف ؛ قالوا : يارسول الله وماهي؟ قال :النخلة .

١٧ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ؛ عن محمد بن أُورمة ؛ عن [أبي] إبراهيم الأعجميّ عن بعض أصحابنا ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : المؤمن حليم لايجهل ، وإن جهل عليه يحلم ، ولا يظلم وإن ظلم غفر ؛ ولايبخل وإن بخل عليه صبر .

١٣ـ ازامام باقر (ع) فرمود: همانا مؤمن كسى استكه چون بپسندد پسندش اورا بگناه وباطل نكشد و هر گاه خشم گيرد خشمش اورا از گفتارحق بدر نبرد وآنكه هر گاه توانا شود توانائى وى اورا بتعدى بدانچه حق او نيست نكشاند.

١٤ـ از ابى البخترى (وهب بن وهب قرشى است كه از امام صادق (ع) روايت كند عامى و ضعيف است و امام صادق (ع) مادرش را بزنى گرفته وظاهراً ضمير «سمعته» بامام صادق بر گردد) گويد شنيدمش ميفرمود: مؤمنان همواره و خوش پذيرايند مانند شتر مهاردر بينى نشسته هر وقت اورا بكشند ميرود وهر گاه برسر سنگش بخوابانند همانجا بخوابد.

شرحـ ازمجلسى ره ـ ظاهر اين استكه حديث رااز امام صادق (ع) شنيده است ومقصود از رفع نسبت بآن حضرتست و ممكن است مقصود رفع حديث بامير المومنين باشد و مقصود اينست كه او از رسولخدا (ص) شنيده است زيرا چون اين راوى از عامه است حديث را تا پيغمبر بالا ميبردوميگويد ازامام صادق از پدرش از پدرانش از على(ع) و مويدش آنست كه اين حديث نبوى است و عامه هم آنرا ازپيغمبر (ص) روايتكرده اند.

١٥ـ ازامام صادق (ع)فرمود : سه تا از نشانه هاى مومن است: علم بخدا وعلم بهر كه راخدادوست دارد و هر كه را بددارد.

١٦ـ رسولخدا (ع) فرمود: مومن چون درختى است كه برك آن نريزد نه درزمستان و نه در تابستان، گفتند يارسول الله آن درخت كدامست ؟ فرمود: نخل خرما (يعنى مومن هميشه سرسبز و بار ور ومورداستفاده است ودريك حال است).

١٧ـ از امام صادق (ع) فرمود: مومن بردباريست كه نادانى نورزد و اگر باو نادانى كنند بردبار باشد و ستم نكند و اگر ستم شود گذشت كند ، بخل نكند واگر ازاو دريغ كنند صبر كند .

١٨ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن إسماعيل بن مهران ، عن منذر بن جيفر، عن آدم أبي الحسين اللّؤلؤي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: المؤمن من طاب مكسبه ، وحسنت خليقته ، و صحّت سريرته ؛ و أنفق الفضل من ماله ، و أمسك الفضل من كلامه ، و كفى الناس شرّه ، وأنصف الناس من نفسه .

١٩ ـ أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن الحسن بن عليّ ، عن أبي كهمس، عن سليمان بن خالد ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ألا اُنبّئكم بالمؤمن ؟ من ائتمنه المؤمنون على أنفسهم و أموالهم ، ألا اُنبّئكم بالمسلم ؟ من سلم المسلمون من لسانه و يده والمهاجر من هجر السيّئات و ترك ما حرّم الله، والمؤمن حرامٌ على المؤمن أن يظلمه أو يخذله أو يغتابه أو يدفعه دفعة .

٢٠ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن مفضّل بن عمر عن أبي أيّوب العطّار ، عن جابر قال: قال أبو جعفر عليه السلام : إنّما شيعة عليّ الحلماء ، العلماء ، الذبل الشفاه ، تعرف الرّهبانيّة على وجوههم .

٢١ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن الحسن بن محبوب ، عن عبدالله بن سنان عن معروف بن خرّبوذ ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : صلّى أمير المؤمنين عليه السلام بالناس الصبح بالعراق فلمّا انصرف وعظهم فبكى وأبكاهم من خوف الله ، ثمّ قال : أما والله لقد عهدت أقواماً على عهد

---

١٨ ـ فرمود (ع): مومن كسى استكه كسبش پاك باشد و اخلاقش خوش باشد ودرونش نيكو باشد و فزونى مال خودرا انفاق كند و از سخن زيادى خوددار باشد ومردم ازشر اومحفوظ باشند و ازطرف خود بمردم حق بدهد.

١٩ ـ از امام باقر (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود : آيا شما را از مومن آگاه نكنم؟ كسى استكه مردم اورا نسبت بجان ومال خود امين شمارند ، آيا شما را آگاه نكنم ازمسلمان ؟ كسى استكه مسلمانان ازدست وزبانش سالم باشند و آزارنكشند، مهاجر كسى استكه از بدكاريها دورى كرده وآنچه را خدا حرام كرده ترك نموده، ومومن آنكسى استكه حرامست برمومن باوستم كند و اورا واگذارد ياغيبت كند يابكباره ازخود براند.

٢٠ ـ فرمود (ع) همانا شيعه على(ع) حليمانند، دانشمندانند ولب بستگانند كه اثر عبادت از چهره آنها شناخته شود.

٢١ ـ فرمود (ع) : كه اميرالمومنين (ع) در عراق نماز بامداد رابا مردم خواند و چون رو برگرداند آنها را پند داد و گريست و آنها را گرياند ازخوف خدا سپس فرمود: بخدادرعهددوستم رسولخدا (ص) مردميرا بياد دارم كه بام وشام ميكردند ژوليده و گردآلودو گرسنه، ميان دوچشمشان

خليلي رسول الله صلى الله عليه وآله وإنّهم ليصبحون ويمسون شُعثاً غُبراً خُمصاً، بين أعينهم كركب المعزى يبيتون لربّهم سجّداً وقياماً يراوحون بين أقدامهم وجباههم، يناجون ربّهم ويسألونه فكاك رقابهم من النار، والله لقد رأيتهم مع هذا وهم خائفون مشفقون.

٢٢ـ عنه، عن السندي بن محمّد، عن محمّد بن الصلت، عن أبي حمزة، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال: صلّى أمير المؤمنين عليه السلام الفجر ثمّ لم يزل في موضعه حتّى صارت الشمس على قيد رمح و أقبل على الناس بوجهه فقال: والله لقد أدركت أقواماً يبيتون لربّهم سجّداً و قياماً يخالفون بين جباههم وركبهم، كأنّ زفير النار في آذانهم، إذا ذكر الله عندهم مادوا كما يميد الشجر، كأنّما القوم باتوا غافلين، قال: ثمّ قام فمار ئي ضاحكاً حتّى قبض صلوات الله عليه.

٢٣ ـ علي بن إبراهيم، عن صالح بن السندي، عن جعفر بن بشير، عن مفضّل بن عمر قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إذا أردت أن تعرف أصحابي فانظر إلى من اشتدّ ورعه وخاف خالقه ورجا ثوابه، وإذا رأيت هؤلاء فهؤلاء أصحابي.

٢٤ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن محمّد بن الحسن بن شمّون، عن عبدالله بن عمرو بن الأشعث، عن عبدالله بن حمّاد الأنصاري، عن عمرو بن أبي المقدام، عن أبيه

چون سرزانوی گوسپند داغ سجده‌داشت با سجده وعبادت پروردگار شب را بسرمیبردند وبه نوبت گام وپیشانی برزمین میسائیدند با پروردگار خودمناجات میکردند واز اودرخواست میکردند آنها رااز دوزخ آزاد کند بخدادیدم که آنها بااین حال ترسان ونگران بودند.

٢٢ـ ازعلی بن الحسین (ع) فرمود: امیرالمومنین نماز فجر را خواند ودر جای خود ماند تا خورشید تااندازه یك نیزه برآمد و روبمردم کرد و فرمود: بخدا مردمیرا دیدم که برای پروردگار خود همه شب‌رابسجده وعبادت بسر میکردند وپیشانیها و زانوهای‌خود رابدنبال‌هم (به نوبت) برخاك می‌نهادند، گویا نفس زدن دوزخ در گوش آنها بود و هرگاه نام خدا در بر آنها برده میشد میلرزیدند چنانچه درخت بلرزه آید، گویا آن مردم خود باخته حق بودند (گویا این مردم در خواب مرك عمر می گذرانند خ ل) فرمود، سپس از جا بر خاست و خندان دیده نشد تا وفات کرد صلوات‌الله علیه.

شرحـ از مجلسی ره ـ «یخالفون بین جباههم وركبهم» یعنی پیشانی خود را دنبال سر زانو هاشان بر زمین می نهادند و یکیرا دنبال دیگرمی آوردند واین نزدیك بهمان نوبت به نوبت‌است و گفته شده یعنی میان نشستن وسجده کردن آنان تفاوت بوده و سجده آن ها دراز تراز نشستن بوده.

٢٣ـ از مفضل بن‌عمر که امام صادق (ع) فرمود: هرگاه بخواهی یاران مرا بشناسی بنگر بکسیکه سخت پارسا است واز آفریدگار خود بیمناك است و بثواب او امیدوار است وهرگاه اینان رادیدار کردی هم آنان یاران‌منند.

٢٤ـ ازامام باقر(ع) که امیرالمومنین (ع) فرمود: شیعه ماآنهایند که در دوستی مابیکدیگر

عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : شيعتنا المتباذلون في ولايتنا ، المتحابّون في مودّتنا ، المتزاورون في إحياء أمرنا ؛ الذين إن غضبوا لم يظلموا ، وإن رضوا لم يسرفوا ، بركة على من جاوروا ، سلم لمن خالطوا .

٢٥ـ عنه ، عن محمد بن علي ، عن محمد بن سنان ، عن عيسى النهريري ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من عرف الله وعظّمه منع فاه من الكلام وبطنه من الطعام وعفى نفسه بالصيام والقيام ، قالوا : بآبائنا وأمّهاتنا يارسول الله هؤلاء أولياء الله ؟ قال : إنّ أولياء الله سكتوا فكان سكوتهم ذكراً ، ونظروا فكان نظرهم عبرة ، ونطقوا فكان نطقهم حكمة ، و مشوا فكان مشيهم بين الناس بركة ، لولا الآجال التي قد كتبت عليهم لم تقرّ أرواحهم في أجسادهم خوفاً من العذاب وشوقاً إلى الثواب .

٢٦ ـ عنه ، عن بعض أصحابه من العراقيّين ، رفعه قال : خطب الناس الحسن بن علي صلوات الله عليهما فقال : أيّها الناس أنا أخبركم عن أخ لي كان من أعظم الناس في عيني و كان رأس ما عظم به في عيني صغر الدّنيا في عينه ، كان خارجاً من سلطان بطنه ، فلا يشتهي ما لا يجد ولا يكثر إذا وجد ، كان خارجاً من سلطان فرجه ، فلا يستخفّ له عقله ولا رأيه ، كان خارجاً من سلطان الجهالة فلا يمدّ يده إلّا على ثقة لمنفعة ، كان لا يتشهّى ولا يتسخّط ولا يتبرّم ، كان أكثر دهره صمّاتاً ، فإذا قال

بخشش كنند ودر مهرما يكديگر را دوست دارند و براى زنده داشتن كار ما ازهم ديدن كنند آن كسانيكه اگر خشم كنند ستم نكنند واگر بپسندند ازحد بدر نروند بركت باشند براى هر كه همسايه اند و با هر كه درآميزند بسازند.

٢٥ـ رسولخدا (ص) فرمود: هر كه خدارا شناخت و بزرگوار دانست دهانش رااز سخن ببندد و شكمشرا از خوراك و خودرا بروزه وعبادت فرسوده سازد، گفتند يارسول الله پدران و مادران ما قربانت، اينان اولياء خدايند؟

فرمود : راستيكه اولياء خداخموشى گيرند و خموشى آنها ياد خدااست، نگاه كنندونگاهشان عبرت است وسخن گويند وسخنشان حكمت است در راه روندوراه رفتن آنها ميان مردم بركت است، اگر نبود عمر مقدرى كه بر ايشان نوشته شده جانشان در كالبدشان برجا نميماند از بيم عذاب و از شوق ثواب.

٢٦ـ حسن بن على(ع) براى مردم خطبه خوانده وفرمود: ايا مردم بشما گزارش ميدهم از برادرى كه داشتم و بزرگترين مردمش درچشم خود ميپنداشتم و سرآمد بزرگوارى او درچشم من زبونى و كوچكى دنيابود درچشم او، او از تسلطشكم خود بدر بود، آنچه را نداشت نميخواست و آنچه را هم داشت بسيار نميخورد، ازتسلط فرج خودهم بدر بود وخرد ورأيش بخاطر آن سبك و كم وزن نمى شدند، از تسلط وناداني بدر بود ودست درازنميكرد مگر نزد معتمدى براى سودى، شيوه اش اين بود كه دل نميداد وخشم نميگرفت وخسته نميشد، بيشتر روزگارش خاموش بودوچون زبان بگفتار ميگشود

بذّ القائلين، كان لايدخل في مراء، ولايشارك في دعوى ولا يدلي بحجّة حتّى يرى قاضياً وكان لايغفل عن إخوانه ولايخصّ نفسه بشيء دونهم، كان ضعيفاً مستضعفاً فاذا جاء الجدّ كان ليثاً عادياً، كان لايلوم أحداً فيما يقع العذر في مثله حتّى يرى اعتذاراً، كان يفعل مايقول ويفعل مالايقول، كان إذا ابتزّ أمران لايدري أيّهما أفضل نظر إلى أقربهما إلى الهوى فخالفه، كان لايشكو وجعاً إلّا عند من يرجو عنده البرء، ولايستشير إلّا من يرجو عنده النصيحة، كان لايتبرّم ولا يتسخّط ولايتشكّى ولايتشهّى ولاينتقم ولايغفل عن العدوّ، فعليكم بمثل هذه الأخلاق الكريمة، إن أطقتموها، فان لم تطيقوها كلّها فأخذ القليل خيرٌ من ترك الكثير. ولاحول ولاقوّة إلّا بالله.

گوی سبقت از گوینده‌ها میربود، در بحث ومناقشه علمی وارد نمیشد ودردعوی دیگران شرکت نمیکرد و حجتی نمی آورد تاقاضی را ببیند(تاخودرا درمسند قضاوت بیند خ ل) شیوه اش این بود که از برادرانش غفلت نمی نمود وخود را بچیزی در برابر آن‌ها اختصاص نمیداد، درشیوه خود سست وناتوان مینمود ولی چون روزمردی میرسید شیری جهنده بود، کسیرا در آنچه عذر پذیر بودسرزنش نمیکرد تا عذراورا منظور دارد، شیوه‌اش این بود که میکرد هرچه رامیگفت و میکرد هرچه راهم نمیگفت چون دوکار برایش پیشآمد میکرد که نمیدانست کدام بهتر است هر کدام مخالف هوای نفس اوبود منظور میداشت، شیوه داشت که از دردی نمینالید جز در نزد کسیکه دید بهبودی ازاو داشت وبا کسی مشورت نمی کرد جز آنکه امید خیرخواهی از او میبرد، شیوه‌اش این بود که دلتنگی نمیکرد وخشم نمیورزید و نمینالید و دل نمیداد و انتقام نمیستاد و از دشمن غفلت نمیکرد، برشما باد بمانند این اخلاق ارجمند اگر تاب آن‌هارا دارید واگر تاب همه راندارید دریافت اندك به از واگذاشتن هریك استوجنبش وتوانائی نیست جز بخدا.

شرح- از مجلسی ره در نهج البلاغه از امیرالمومنین چنین روایت شده که فرمود برای من در دوران گذشته یك برادر دینی بود، ابن ابی الحدید گفته مردم در آنکه مقصود ازاین گفتار است اختلاف دارند و برادری که بدان اشاره شده کسانیرا پندارند.

۱- گفته‌اند منظور رسولخدا (ص) است ولی باتعبیر ضعیفا مستضعفاً نارسا است زیرامقام رسالت را بدین گونه نستایند گرچه درمقام تأویل آن برآیند و گویند مقصود نرمش سخن و گشایش اخلاق او است ولی بازهم این تعبیر اورا نسزد.

۲- گفته‌اند منظور ابوذر غفاریست و گروهی جمله شیرجهنده را در باره او مستبعد شمارند چون ابوذر بشجاعت معروف نیست.

۳- گفته‌اند منظور مقدادبن عمرو، معروف بمقداد بن اسود است که از شیعیان علی (ع) و دلاوران بنام بوده‌است.

٤- برخی گفته‌اند این سخن برپایه مثل اداشده که شیوه معروفی است نزدارباب ادب درشعر ونثر و این بهترین وجه است نزدمن ولی توصیف ازاین برادر که شیریست جهنده نبایدمنحصر بشجاعت در نبرد باشد بلکه مقصود شجاعت اخلاقی است دردرگاه الهی واستقامت دربرابر باطل که ابوذر در آن دادمردی داده ویك تنه درحکومت معاویه درشام ونیروی خلافت عثمان مردانه ایستاده است اواست

۲۷ - علیّ بن إبراهیم ، عن محمّد بن عیسی ، عن یونس ، عن مهزم ، و بعض أصحابنا ، عن محمّد بن علیّ ، عن محمّد بن إسحاق الکاهلیّ ؛ و أبو علیّ الأشعري ؛ عن الحسن بن علیّ الکوفي ، عن العبّاس بن عامر ؛ عن ربیع بن محمّد ؛ جمیعاً ؛ عن مهزم الأسدي قال : قال أبو عبدالله علیه السلام : یا مهزم شیعتنا من لایعدو صوته سمعه ؛ ولاشحناؤه بدنه ولایمتدح بنا معلناً ولایجالس لنا عائباً ولا یخاصم لنا قالیاً ؛ إن لقي مؤمناً أکرمه وإن لقي جاهلاً هجره ؛ قلت: جعلت فداك فکیف أصنع بهؤلاء المتشیّعة؟ قال: فیهم التمییز وفیهم التبدیل وفیهم التمحیص؛ تأتي علیهم سنون تُفنیهم وطاعون یقتلهم واختلاف یبدّدهم؛ شیعتنا من لایهرّ هریر الکلب ولایطمع طمع الغراب ولایسأل عدوّ ناوإن مات جوعاً قلت : جعلت فداك فأین أطلب هؤلاء ؟ قال: في أطراف الأرض؛ اُولئك الخفیض عیشهم؛ المنتقلة دیارهم ؛ إن شهدوالم یعرفواوإن غابوالم یفتقدوا ، ومن الموت لایجزعون، وفي القبور یتزاورون

که طبل رسوائی بنی‌امیه را کوفت وبر خلافت عثمان بر آشوفت و شورش اسلامی را برعلیه حکومت ناحق عثمان پایه گزاری کرد.

«و کان یفعل ما یقول ویفعل مالایقول» یعنی هرچه را بدیگران دستوردهد از کار خیر خودش بجاآورد واین اشاره است بقول خداتعالی (در سوره صف) أیاکسانیکه گرویدید چرامیگوئیدآنچه را نمیکنید- و گفته‌اند یعنی چرانمیکنید آنچه راخود گوئید زیرااگر گفت ونکرد ، نکردن زشت است نه گفتن وبعلاوه آن عمل‌خیریرا هم خود کند که نمیگوید یابرای آنکه مصلحت‌نیست ازراه‌تقیه یافرصت نیافته یاپذیرائی ندیده‌است چنانچه خداهم فرماید «فذکر ان نفعت الذکری» اکثر چنین فهمیده‌اند و بخاطرمن میرسد که مقصود اینست که احسان‌میکندبهر که وعده‌داده و بهر که‌وعده‌نداده چنانچه آیه‌هم دربسیاری ازروایات بهمان خلف‌وعده تفسیرشده است.

«قوله الاعند من یرجو عنده‌البر» یعنی در نزد پروردگار خود که شفابخش حقیقی است یا مقصود پزشك حاذق است که امید درمان ازوی میرود که بیان دردباو شکایت‌نیست وبلکه‌جستن‌علاج است ودر این‌صورت استثناء منقطع‌است.

۲۷- مهزم‌اسدی گوید: امام صادق(ع) فرمود: ای مهزم شیعه ما کسی استکه آوازش تاآنجا آهسته است که ازگوشش برنگذرد ودشمنیش ازکالبد خودش بدیگری تجاوزنکند مارا آشکارا مدح نگوید وبا عیبگوی ماهمنشینی‌نکندوبا دشمن ماستیزه ننماید،اگرمؤمنی‌را برخورد اوراگرامی دارد واگر بنادانی برخورد ازاو دوری کند گفتم: قربانت پس‌من چه کنم بااین شیعه‌مآبها (که خود را بشیعه بندند واز حقیقت آن بیخبرند) فرمود: درآنها تشخیص وتبدیل وآزمایش حکمفرماست دچار قحطی شوند ونابود گردند یاطاعونی آنهارابکشد یااختلاف ودو دسته‌گی آنها راپراکنده‌ونابود کند، شیعه ما کسی استکه چون سگان زوزه‌نکشد وچون کلاغان طمع‌نورزد واگر ازگرسنگی بمیرد ازدشمن ما گدائی وخواهش نکند، گفتم قربانت از کجا اینان رابجوییم؟ فرمود: در اطراف زمین آنانند که زندگی‌پستی دارند وآواره بسرمیبرند واز جائی‌بجائی کوچ میکنند، اگر حاضر باشند ، سرشناس‌نیستند واگرغایب باشند ازآنها جستجونشود و ازمرك بیتابی نکنند ودرگورها ازهم‌دیدن

وإن لجأ إليهم ذوحاجة منهم رحموه ، لن تختلف قلوبهم وإن اختلف بهم الدار ، ثمّ قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أنا المدينة وعليّ عليه السلام الباب و كذب من زعم أنّه يدخل المدينة لامن قبل الباب و كذب من زعم أنّه يحبّني ويبغض عليّاً صلوات الله عليه .

٢٨ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عثمان بن عيسى ، عن سماعة ابن مهران ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال : من عامل الناس فلم يظلمهم و حدّثهم فلم يكذبهم ووعدهم فلم يُخلفهم كان ممّن حرّمت غيبته و كملت مروءته وظهر عدله ووجبت اُخوّته .

٢٩ ـ عنه ، عن ابن فضّال ، عن عاصم بن حميد ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن عبدالله بن الحسن ، عن اُمّه فاطمة بنت الحسين بن عليّ عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ثلاث خصال من كنّ فيه استكمل خصال الايمان : إذا رضي لم يدخله رضاه في باطل وإذا غضب لم يخرجه الغضب من الحقّ وإذا قدر لم يتعاط ماليس له .

٣٠ ـ عنه ، عن أبيه ، عن عبدالله بن القاسم ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : إنّ لأهل الدّين علامات يُعرفون بها : صدق الحديث و أداء الأمانة و وفاء بالعهد وصلة الأرحام ورحمة الضعفاء وقلّة المراقبة للنساء ـ أو قال : قلّة المواتاة للنساء ـ وبذل المعروف وحسن الخلق وسعة الخلق و اتّباع العلم و مايقرّب إلى الله عزّوجلّ زلفى ، طوبى

کنند واگر حاجتمندی بآنها رو کند باومهربانی وترحم کنند، دلشان ازهم جدانیست واگرچه خانه شان ازهم دورباشد سپس فرمود : رسولخدا (ص) فرموده است منم شهر وعلی در آن است ، دروغگوید کسیکه پندارد درشهر درآید نه ازسوی درآن ودروغگوید کسیکه پنداردمرا دوست میدارد و علیرا دشمن است ـ صلوات الله علیه.

٢٨ ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: هر که بامردم دادوستد کند و بآنها ستم نکند و بآن ها حدیث گوید وبآنها دروغ نگوید و بآنها وعده دهد وخلف وعده نکند از کسانیست که غیبت اوحرام است ومردانگی او تمامست وعدالت اوعیان است وبرادری بااو واجبست.

٢٩ ـ از عبدالله بن الحسن از مادرش فاطمه بنت الحسین بن علی (ع) که رسولخدا (ص) فرمود سه خصلت در هر که باشند خصال ایمان در او کاملند ، چون پسندد پسندش او را در باطل نکشاند و هر گاه خشم کند خشمش او را از حق بدر نبرد و هر گاه توانست بدانچه از آن اونیست دست نیازد.

٣٠ ـ ازامام صادق (ع) که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: راستی اهل دین نشانه هائی دارند که بدان هاشناخته شوند؛ راستگوئی، امانت پردازی، پیمان نگهداری، خویش نوازی، مهرورزی با بی نوایان، کم دنبال کردن زنان ـ یافرمود کم آمیختن بازنان، بخشیدن خوبی، خوش خلقی، خوشرفتاری، پیروی ازعلم، وآنچه بخدای عزوجل نزدیك سازد، خوشا برآنها وچه خوش سرانجامی، طوبی درختی است

لهم وحسن مآب ، وطوبى شجرة في الجنّة أصلها في دار النبيّ محمد ﷺ وليس من مؤمن إلّا وفي داره غصن منها، لايخطر على قلبه شهوة شيء إلّا أتاه به ذلك ولو أنّ راكباً مجدّاً سار في ظلّها مائة عام ماخرج منه ولو طار من أسفلها غراب مابلغ أعلاها حتّى يسقط هرماً ألا ففي هذا فارغبوا إنّ المؤمن من نفسه في شغل ، والناس منه في راحة ، إذا جنّ عليه اللّيل افترش وجهه وسجد لله عزّ و جلّ بمكارم بدنه يناجي الذي خلقه في فكاك رقبته ، ألا فهكذا كونوا .

٣١ ـ عنه ، عن إسماعيل بن مهران ، عن سيف بن عميرة ، عن سليمان بن عمرو النخعي قال : وحدّثني الحسين بن سيف ، عن أخيه عليّ ، عن سليمان، عمّن ذكره عن أبي جعفر عليه السلام قال : سئل النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم عن خيار العباد فقال : الذين إذا أحسنوا استبشروا، وإذا أساؤوا استغفروا وإذا أُعطوا شكروا ؛ وإذا ابتلوا صبروا وإذا غضبوا غفروا .

٣٢ ـ و باسناده ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ خياركم أُولو النهى ؛ قيل : يارسول الله ومن أُولو النهى ؟ قال : هم أُولوا الأخلاق الحسنة والأحلام الرزينة، وصلة الأرحام والبررة بالأُمّهات والآباء والمتعاهدين للفقراء والجيران واليتامى و يطعمون الطعام ويفشون السلام في العالم و يصلّون والناس نيام غافلون .

٣٣ ـ عنه ؛ عن الهيثم النهدي ، عن عبدالعزيز بن عمر؛ عن بعض أصحابه ، عن يحيى بن عمران الحلبيّ قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : أيّ الخصال بالمرء أجمل ؟ فقال: وقار بلامهابة

در بهشت بیخ آن درخانه پیغمبر است ومؤمنی نیست جز آنکه در خانه‌اش شاخه‌ای از آنست، چیزی دلش نخواهد جز آنکه برایش بیارد واگر سوار تندروی صدسال درسایه آن برود از آن بدر نرود واگر کلاغی از پائین آن ببالایش پرواز کند بدان نرسد تا از پیری بزیر افتد، هلا دراین نعمت رغبت کنید براستیکه مؤمن بخود مشغولست ومردم ازاو در آسایشند، چون شب اورا فرا گیرد روی بر زمین نهد و برای خداعزوجل با شریفترین اندام خود سجده کند، باآنکه اورا آفریده در باره آزاد کردنش راز گوید: هلاچنین باشید.

٣١ـ از امام باقر (ع) که از پیغمبر (ص) پرسش شد از بنده‌های نیك در پاسخ فرمود آنهایند که هرگاه نیکی کنند شادمان شوند وچون بدی کنند آمرزشخواهند واگر چیزی بآن‌هاداده شود شکر گزارند و اگر گرفتار شوند صبر کنند وهرگاه خشم گیرند در گذرند.

٣٢ـ فرمود (ع): که پیغمبر(ص) فرمود: براستی خوبان شما خردمندانند، گفته شدیا رسول الله خردمندان چه کسانند؟ فرمود: ایشان صاحبان اخلاق خوش و آرمان‌های سنگین ودرست و خویش نواز وبمادر وپدر مهرورز و ازفقراء و همسایه‌ها و یتیمها احوالپرسند، اطعام کنندوسلام رافاش گویند درجهان ونماز بخوانند درحالیکه مردم خوابند ودر غفلت بسر میبرند .

٣٣ـ از یحیی بن عمران حلبی گوید بامام صادق (ع) گفتم کدام خصلتها برای مرد زیباتر

وسماع بلاطلب مكافاة ، وتشاغل بغير متاع الدّنيا .

٣٤ - محمّدُ بن يحيى، عن أحمدبن محمّدبن عيسى، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي ولّاد الحنّاط عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان عليُّ بن الحسين عليهما السلام يقول : إنّ المعرفة بكمال دين المسلم تركه الكلام فيما لايعنيه وقلّة مرائه ؛ وحلمه وصبره وحسن خُلقه .

٣٥- عليُّ بن إبراهيم، عن محمّدبن عيسى، عن يونس، عن محمّدبن عرفة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال النبيُّ صلى الله عليه وآله وسلم :ألا اُخبركم بأشبهكم بي؟قالوا: بلى يارسول الله قال: أحسنكم خلقاً وألينكم كنفاً ، وأبرُّكم بقرابته ، وأشدُّكم حبّاً لاخوانه في دينه ، و أصبركم على الحقّ ، و أكظمكم للغيظ، وأحسنكم عفواً ، وأشدُّكم من نفسه إنصافاً في الرّضا والغضب .

٣٦- محمّدُ بن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن مالك بن عطيّة، عن أبي حمزة عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : من أخلاق المؤمن الانفاق على قدر الاقتار ، والتوسّع على قدر التوسّع ، وإنصاف الناس ، وابتداؤه إيّاهم بالسّلام عليهم .

٣٧- محمّدبن يحيى ؛ عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: المؤمن أصلب من الجبل، الجبل يُستقلُّ منه والمؤمن لايستقلُّ من دينه شيءٌ .

٣٨ - عليُّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله عليه السلام قال : المؤمن حسن المعونة ، خفيف المؤونة ، جيّد التدبير لمعيشته ، لايلسع

است؟ درپاسخ فرمود : وقار بی‌مهابت و قلدر مآبی، و بخشش بی عوض جوئی ، و اشتغال بکاری جز بهره‌وری‌ازدنیا ،

٣٤- ازامام صادق (ع) که‌علی‌بن‌الحسین(ع) بارها میفرمود: راستی‌شناسائی کمال‌دیانت مسلمان در ترك سخن بیهوده است و کم مناقشه وجدال کردن ودر بردباری وشکیبائی وخوش خلقی.

٣٥- ازامام صادق (ع) که رسولخدا (ص) فرمود: آیامن شما راخبر ندهم بمانندهترین شماها بمن؟ گفتند چرا یارسول‌الله، فرمود: خوش‌خلق تر وخوش پذیراتر ازشماها نسبت بواردین و خویش نوازتر شماها و هر که برادر دینی خود را سخت‌تر دوست دارد و شکیباتر شماها بحق و خشم فرو خورترشماها و خوش گذشت‌ترشماهاو آنکه‌ازطرف‌خودمحکمتر بدیگران حق‌دهد درحال‌خشنودی و در حال غضب.

٣٦- از علی‌بن الحسن (ع) فرمود: از اخلاق مؤمن است که در تنگدستی بفراخور آن‌انفاق میکند و در وسعت رزق باندازه آن، بامردم انصاف دارد وبسلام بدانها پیشی‌میگیرد.

٣٧- ازامام باقر(ع) فرمود: مؤمن از کوه سختتراست از کوه بر گرفته شود تاکم گردد و از دین مؤمن بر گرفته نشود تاکاسته گردد.

٣٨- ازامام صادق (ع) فرمود: مومن خوب کمك میدهد و کم خرج است، زندگیرا خوب می

من جُحر مرّتين .

۳۹ ـ عليُّ بن محمّدبن بندار ، عن إبراهيم بن إسحاق ، عن سهل بن الحارث ، عن الدلهاث مولى الرضا عليه السلام قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : لايكون المؤمن مؤمناً حتّى يكون فيه ثلاث خصال : سنّة من ربّه وسنّة من نبيّه ، وسنّة من وليّه ، فأمّا السنّة من ربّه فكتمان سرّه قال الله عزّ وجلّ : «عالم الغيب فلايظهر على غيبه أحداً ۞ إلّا من ارتضى من رسول» وأمّا السنّة من نبيّه فمداراة الناس فإنّ الله عزّ وجلّ أمر نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم بمداراة الناس فقال: «خذ العفو وأمر بالعرف» وأمّا السنّة من وليّه فالصبر في البأساء والضرّاء .

چرخاند، ازیکسوراخ دوبار گزیده نمیشود.

شرحـ ازمجلسی ره ـ در نهایه است که «لایلسع المومن من جحر مرتین » ودر روایت دیگر لایلدغ ولسع ولدغ یك معنی دارند(گزیدن مار) و جحر سوراخ مار است و معنایش این استکه مومن ازیك جهت نباید دوبار گول بخوردیادو بار گول نمیخورد، زیرا دربار اول که زیان دید باید عبرت گیرد واز تجربه خود پندپذیرد تاآنکه گوید این خبر از پیغمبر (ص) وارداست و سبب بیان اینستکه ابوغره شاعر برادر مصعب بن عمیر روزبدراسیر مسلمانان شد (ابوغره درجبهه مشرکین بودوازدشمنان کینه‌ورز پیغمبر بشمارمیرفته و مصعب بن عمیر ازمسلمانان بااخلاص و مهاجرین است) وازپیغمبر (ص) درخواست کرد که باومنت نهد واورا آزاد کند، پیغمبردرخواست اورا پذیرفت وباو شرط کرد که برعلیه وی تبلیغ نکند و دشمنان را باو نشوراند ودر اشعار خود اورا هجو نکند وباو دشنام نگویدو چون آزادشد ونزد خاندان خود رفت بهمان شیوه دیرین برگشت و عهد وشرط پیغمبر (ص) راشکست و روز جنك احد بار دیگر بامشرکان بجنك مسلمانان آمد و اسیرمسلمین شد وباز هم پیشنهاد درخواست آزادشدن و منت کشیدن به پیغمبر(ص) عرضه داشت وآن حضرت این جمله پر معنا و بلیغرا ادا کرد که از ابتکارهای کرامت مآب اواست و کسی دراین ضرب المثل جامع ومختصر و پرمعنا برآن حضرت سبقت نجسته است ودر آن تنبیه عمیقی است براینکه چون شخص مومن یکبار آزار از کسی و از موضوعی دید باردیگر نباید خودرا درمعرض آن آزار اندازد واین نتیجه هوشمندی و زیرکی و خردمندیست که ازاخلاق مومن است (زیرا این گونه علم وآموزش راعلم تجربی میدانند ودنیای امروز هر مسئله ایکه مورد آزمایش شده ودرست ازآزمایش درآید آنرا مسئله علمی وقابل پیروی میداندو پایه ومایه دانش برتجربه وآزمایش گذارده شده و پیغمبر اسلام بااین جمله رسا وپرمعنا این اصل علمی بشری رابیان کرده است).

۳۹ـ امام رضا(ع) میفرمود: مومن مومن نباشد تاسه خصلت داشته باشد یك خصلت از پروردگار خودش ویکخصلت از پیغمبرش ویکخصلت از امامش اما خصلتیکه از پروردگار اواست رازنگهداری است، خداعزوجل فرماید(۲۵ـ ۲۶ـ الجن) غیب دانست و برغیب خود احدیرامطلع نسازدجزرسولی را که بپسندد ـ و اما سنت و روش پیغمبرش مدارا و سازگاری با مردمست زیرا خداعزوجل به پیغمبر خود دستور داده که با مردم مدارا کند و فرموده است (۱۹۹ ـ الاعراف) گذشت را پیش گیر و بخوبی فرمانده ـ و اماسنت امامش صبر است وشکیبائی درحال تنگدستی وسخت حالی.

☆(باب)☆

☆(فی قلة عدد المؤمنین)☆

۱ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن قتيبة الأعشى قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: المؤمنة أعزّ من المؤمن والمؤمن أعزّ من الكبريت الأحمر، فمن رأى منكم الكبريت الأحمر؟.

۲ ـ عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن أبي نجران، عن مثنّى الحنّاط، عن كامل التمّار قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول: النّاس كلّهم بهائم ـ ثلاثاً ـ إلّا قليل من المؤمنين، والمؤمن

شرحـ ازمجلسی ره ـ بدانکه استشهاد بآیه کریمه دلالت دارد که مقصود کتمان سر است از آنکه نااهل است واز کسیکه آنرا فاش میکند.

«خذالعفو» درمجمع گوید یعنی ای محمد بگیر آنچه را که از مال مردم زائد برخرج آنها است و رسولخدا(ص) زیادی مال مردمرا میگرفت واندازه معینی نداشت تا آیه زکوة آمد وآن را نسخ کرد و گفته شده استکه منظور گذشت نسبت باخلاق مردم است ودستور سهل گیری نسبت بدریافت است نسبت بحقوق لازمه الهیه یاحق الناس ودیگر امور و گفته اند که منظور عذرپذیریست ازعذرجویان و مواخذه نکردن درامور روایت شده که پیغمبر مقصود آیه را از جبرئیل پرسید و پاسخ گفت ای محمد خدایت فرمان داده که بگذری از هر که بتو ستم کرده و بدهی بهر که از تو دریغ داشته و بنوازی هر که را از تو رشته خویشی رابریده.

«و أمر بالمعروف» و آن هرچیزیستکه از نظر عقل وشرع خوبست وزشت وقبیح نیست نزد خردمندان و گفته اند مقصود هرخصلت پسندیده است ..

من گویم صدوق ره درعیون این حدیث راازهمین راوی نقلکرده وجمله «و اعرض عن الجاهلین» هم دارد و در آخرش افزوده که «قال الله عزوجل والصابرین فی البأساء والضراء» و گویا این جمله ازنسخه نویسان کافی ساقط شده باشد ... تا آنکه گوید بیضاوی از زهری نقلکرده استکه بأساء تنگدستی است و در اموالست چون فقر و نداری ولی ضراء بمعنی سخت حالیست و آن درنفوس است چون مرض و بیماری.

(باب)

در کمی عدد مؤمنان

۱ـ ازقتیبه اعشی گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: زن با ایمان ازمرد باایمان کمتر است ومرد باایمان از کبریت احمر کمیابتر است کدام شما کبریت احمررا دیده است.

شرحـ از مجلسی ره ـ قاموس گوید کبریت سنگی استکه میسوزد وبمعنی یاقوت سرخ و طلا است یا گوهریکه معدنش پشت وادی مورچگانست انتهی ومشهور این استکه کبریت احمر جوهریست که کیمیاگران آنرا میجویند و آن اکسیر است و حاصل حدیث این استکه زن دارای اوصاف ایمان کمتر از مرد متصف بآن است و مرد متصف بآن از اکسیری که بسا وجود خارجی ندارد کمیاب تر است..

۲ـ ازکامل تمار گوید شنیدم امام باقر(ع) میفرمود (تاسه بار) همه مردم چون بهائمند جز اندکی

غريبٌ ـ ثلاث مرّات ـ .

٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول لأبي بصير : أما والله لوأنّي أجد منكم ثلاثة مؤمنين يكتمون حديثي ما استحللت أن أكتمهم حديثاً .

٤ ـ محمّد بن الحسن و عليٌّ بن محمّد بن بندار ، عن إبراهيم بن إسحاق ، عن عبدالله بن حمّاد الأنصاري ، عن سدير الصيرفي قال : دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فقلت له : والله ما يسعك القعود فقال : ولم ياسدير ؟ قلت : لكثرة مواليك و شيعتك وأنصارك والله لو كان لأمير المؤمنين عليه السلام مالك من الشيعة والأنصار والموالي ماطمع فيه تيمٌ ولاعديٌّ ، فقال : ياسدير وكم عسى أن يكونوا ؟ قلت : مائة ألف ، قال : مائة ألف ؟ قلت : نعم ، ومائتي ألف قال: مائتي ألف ؟ قلت : نعم ونصف الدّنيا قال : فسكت عنّي ثمّ قال : يخفّ عليك أن تبلغ معنا إلى ينبع ؟ قلت : نعم فأمر بحمار وبغل أن يُسرجا ، فبادرت فركبت الحمار ، فقال : ياسدير أترى أن تؤثرني بالحمار ؟ قلت : البغل أزين وأنبل قال : الحمار أرفق بي ، فنزلت فركب الحمار و ركبت البغل فمضينا فحانت الصلاة فقال : ياسدير انزل بنا نصلّي ، ثمّ قال : هذه أرض سبخة لاتجوز الصّلاة فيها فسرنا حتّى صرنا إلى أرض حمراء ونظر إلى غلام يرعى جداء فقال : والله ياسدير لو كان لي شيعة بعدد هذه الجداء ما

ازمومنان (وسه بار) فرمود مومن غريب است.

٣ـ ازابن رئاب گويد: شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود بابي بصير، هلا بخدا اگر من سه تن شما هارا مومن كامل ميدانستم كه حديث مرا نهان نگاه ميدارند ، روا نميدانستم كه از آن ها هيچ حديثي را نهان دارم.

٤ـ ازسدير صيرفي كه گويد: نزدامام صادق (ع) رفتم وبآن حضرت گفتم: بخدا براي شما روا نيستكه خانه نشين باشيد، درپاسخ فرمود: اي سدير چرا؟ گفتم براي بسياري دوستان و شيعيان شما و ياوران شما بخدا اگر اميرالمومنين (ع) باندازه شما شيعه ويار ودوستدار داشت تيم وعدي (ابوبكر وعمر) در بردن حق اوطمع نميكردند فرمود: اي سدير اميداستكه چه اندازه باشند؟ گفتم صد هزار فرمود. صدهزار؟ گفتم: آري، ودويست هزار، فرمود: دويست هزار؟ گفتم آري ونيمي ازدنيا، گويد امامدم بست وسپس فرمود: برتو آسان است كه باما خودرا تاينبع برساني؟ گفتم آري فرمود يكراس الاغ سواري ويك استر زين كردند، من پيشي گرفتم و سوار الاغ شدم. فرمود: اي سدير ميل داري كه الاغرا بمن واگذاري؟ گفتم استرزيباتر و آبرومندتر است، فرمود: الاغ براي من هموار تر و آسان تر است، آنحضرت سوار برالاغ شد ومن سوار براستر و براه افتاديم ورفتيم تاوقت نماز رسيد وفرمود اي سدير پياده شويم (ما را پياده كن خل) تا نماز بخوانيم، باز فرمود: اين جا زمين شوره زار ونمكي است و نماز در آن روا نيست و رفتيم تا رسيديم بيك زمين سرخه و آن حضرت بغلامي

وسعني القعود ، ونزلنا وصلّينا فلمّا فرغنا من الصّلاة عطفت على الجداء فعددتها فإذا هي سبعة عشر.

٥ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن عمّار بن مروان ، عن سماعة بن مهران قال : قال لي عبدٌ صالحٌ صلوات الله عليه : ياسماعة أمنوا على فرشهم و أخافوني أما والله لقد كانت الدّنيا ، وما فيها إلّا واحدٌ يعبد الله ، ولو كان معه غيره لأضافه الله عزّ و جلّ إليه حيث يقول : «إنّ إبراهيم كان أمّة قانتاً لله حنيفاً ولم يك من المشركين» فغبر بذلك ما شاء الله ، ثمّ إنّ الله آنسه بإسماعيل وإسحاق فصاروا ثلاثة ، أما والله إنّ المؤمن لقليل وإنّ أهل الكفر لكثيرٌ أتدري لم ذاك ؟ فقلت : لا أدري جعلت فداك فقال : صُيّروا أُنساً للمؤمنين ، يبثّون إليهم ما في صدورهم فيستريحون إلى ذلك ويسكنون إليه .

٦ - عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن أورمة ، عن النضر ، عن يحيى بن أبي خالد القمّاط ، عن حمران بن أعين قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام : جعلت فداك ما أقلّنا لو اجتمعنا على شاة ما أفنيناها؟ فقال : ألا أحدّثك بأعجب من ذلك ، المهاجرون والأنصار ذهبوا إلّا - وأشار بيده - ثلاثة قال حمران : فقلت : جعلت فداك ما حال عمّار ؟ قال: رحم الله عمّاراً أبا اليقظان

نگاه کرد که چند بزغاله را میچرانید وبمن فرمود: ای سدیر، اگر من بشماره این بزغالهها شیعه با اخلاص داشتم برای من گوشه نشینی روا نبود و پیاده شدیم و نماز خواندیم و چون از نماز فارغ شدیم من رو بسوی آن بزغاله ها کردم و آن ها را شمردم بر خلاف انتظار۱۷ تا بودند.

۵ـ از سماعة بن مهران گوید: امام کاظم (ع) بمن فرمود ای سماعه دربستر خود آسودند و مرا بترس انداختند، هلا بخداسوگند جهانی بود که در آن جزیك تن خداپرست نبود و اگر میبود خدا عزوجل اورا هم نام میبرد آنجا که میفرماید (۱۲۰ـ النحل) «براستی ابراهیم یك امت خدا شناس و یگانه پرست بود و از مشرکان نبود» تا خدا خواست تنها عمر گزرانید و سپس راستیکه خدا اورا باسمعیل و اسحق مأنوس ساخت و سه تن یگانه پرست شدند، هلا بخدا که مومن کم است و اهل کفر بسیارند آیا میدانی برای چه؟ گفتم نمیدانم قربانت، فرمود: این مسلمان نماها و شیعه مآبان وسیله انس و آرامش دل مومنان حقیقی هستند ، آنچه درسینه دارند بآن ها بگویند و باین وسیله راحت میشوند و آرام میگردند.

شرحـ از مجلسی ره «اتدری لم ذاك» این بیان حقیقت این کلامست یعنی کمی شماره مومنان باآنکه بحسب ظاهر بسیارند برای این استکه وسیله انس مومنان باشند یا مقصود اینستکه خدا این کفاررا بصورت مؤمن درآورده وآفریده برای اینجهات است بهرتقدیرمراد اینستکه خدا این شیعه نماهای بی حقیقت راآرامش دل مومنان حقیقی ساخته تا از کمی خود بهراس نباشند.

٦ـ ازحمران بن اعین گوید بامام باقر(ع) گفتم قربانت ما چه بسیار کم هستیم اگر همه بر سر یك گوسفند فراهم شویم آنرا تمام نمیکنیم؟ فرمود من برای توشگفت آورتر از این راباز نگویم؟ همه مهاجر وانصار (از حقیقت ایمان) بدر رفتند جزـ با دست خود اشاره کردـ سه تاحمران گوید

بايع وقتل شهيداً ، فقلت في نفسي : ماشيء أفضل من الشهادة فنظر إليّ فقال : لعلّك ترى أنّه مثل الثلاثة ،أيهات أيهات .

٧ ـ الحسينُ بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن أحمد بن محمّد بن عبدالله ، عن عليّ بن جعفر قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقـول : ليس كلٌّ من قال بولايتنا مؤمناً ولكن جُعلوا اُنساً للمؤمنين .

(باب)

☆(الرضا بموهبة الايمان والصبر على كل شيء بعده)☆

١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير ، عن فضيل بن يسار ، عن عبدالواحد بن المختار الأنصاري قال: قال أبوجعفر عليه السلام : ياعبدالواحد مايضرُّ رجلاً ـ إذا كان على ذا الرُّأي ـ ماقال النّاس له ولوقالوا : مجنونٌ ؛ ومايضرُّه ولوكان على رأس جبل يعبدالله حتّى يجيئه الموت .

٢ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن ابن مسكان ، عن معلّى بن خنيس ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله تبارك و تعالى : لولم يكن في الأرض إلّا مؤمن

من گفتم قربانت، حال عمار چونست ؟ فرمود : خدا رحمت كند عمار را ابا اليقظان بيعت كرد و شهيد كشته شد، من با خود گفتم چيزى ازشهادت بهتر نيست، فرمود توپنداری كه اوهم چون آن سه تن بود؟ ايهات، ايهات،

شرحـ از مجلسى ره ـ «با دست خود اشاره كرد» كلام راوى است يعنى باسه انگشت اشاره كرد و فرمود سه تا و مقصود ازاين سه سلمان وابوذر ومقداد است چنانچه كشى از امام باقر (ع) روايتكرده كه فرمود همه‌مردم مرتد شدند جزسه تن سلمان وابوذر ومقداد راوى گفت پس عمـار چطور؟ فرمود اوهم روى بر گردانيد وسپس بر گشت..

٧ـ ازعلى بن‌جعفر گويد امام‌كاظم(ع) فرمود:نه هر كس‌معتقدبولايت‌ماست مومن‌است‌ولى‌مايه آرامش‌وانس مومنان شده‌اند،

(باب)

رضا بموهبت ايمان وصبر برهرچه بعد ازآن

١ـ ازعبدالواحد بن‌مختار انصارى گويدامام باقر (ع) فرمود اى عبدالواحد، زيان نداردمردى را كه بدين مذهب باشد (مذهب تشيع) آنچه در باره او مردم گويند و گرچه گويند ديوانه است و باو زيانى نرساند گرچه بر سر كوهى بگذراند و خدارا عبادت كند تامرگش برسد.

٢ـ از امام صادق (ع) كه رسولخدا (ص)فرمود: خداتبارك وتعالى فرمايد، اگرنباشد درروى

واحد لاستغنيت به عن جميع خلقي و لجعلت له من إيمانه انساً لايحتاج إلى أحد .

٣ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن الحسين بن موسى ، عن فضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ما يبالي من عرّف الله هذا الأمر أن يكون على قُلّة جبل يأكل من نبات الأرض حتّى يأتيه الموت .

٤ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ؛ عن يونس، عن كليب بن معاوية ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: ماينبغي للمؤمن أن يستوحش إلى أخيه فمن دونه ، المؤمن عزيزٌ في دينه .

٥ ـ عنه ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن خالد ، عن فضالة بن أيّوب ، عن عمر بن أبان و سيف بن عميرة ؛ عن فضيل بن يسار قال : دخلت على أبي عبدالله عليه السلام في مرضة مرضها لم يبق منه إلّا رأسه فقال يافضيل إنّني كثيراً ما أقول : ماعلى رجل عرّف الله هذا الأمر لو كان في رأس جبل حتّى يأتيه الموت ، يافضيل بن يسار إنّ النّاس أخذوا يميناً وشمالاً و إنّا وشيعتنا هُدينا الصراط المستقيم ، يافضيل بن يسار إنّ المؤمن لو أصبح له ما بين المشرق والمغرب كان ذلك خيراً له ولو أصبح مقطّعاً أعضاؤه كان ذلك خيراً له، يافضيل بن يسار إنّ الله لايفعل بالمؤمن إلّا ماهو خير له يا فضيل بن يسار لو عدلت الدُّنيا عند الله عزّ وجلّ جناح بعوضة ماسقى عدوّه منها شربة ماء يافضيل ابن يسار إنّه من كان همّه همّاً واحداً كفاه الله همّه، و من كان همّه في كلّ وادٍ لم يبال الله

زمين جزيك مومن من بوجود او از همه خلق خود بى نيازم و از ايمانش براى او انسانى (آرامشى خ) بسازم كه نياز باحدى نداشته باشد.

٣ ـ از امام باقر (ع) فرمود هر كه از طرف خدا اين امر را شناخت (يعنى پيروى از امامان معصوم را) باكى ندارد كه بر سر كوهى باشد و از گياه زمين بخورد تامرگش دررسد

٤ـ ازكليب بن معاويه گويد شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: سزاوار نيست براى مومن كه از هراس بسوى برادرش يا كمتر ازاو پناه برد، مومن بكيش خود عزيز است.

٥ ـ از فضيل بن يسار گويد خدمت امام صادق (ع) رسيدم در يك حال بيمارى آن حضرت كه از بس اورا لاغر كرده بود جز سر اوچيزى بجانگذاشته بود پس بمن فرمود: اى فضيل من بسيار شود كه بگويم: برمردى كه اين امر امامت را شناخته هيچ زيانى نيست كه برسر كوهى بماند تابميرد ، اى فضيل بن يسار براستى مردم براست وچپ راه زدند و ما وشيعيان ما براه راست رهبرى شديم ، اى فضيل بن يسار راستى مومن اگر صبح كند و ازمشرق تامغرب ازآن او باشد همان برايش خوبست واگر صبح كند و اورا تيكه تيكه كنند همان برايش خوبست، اى فضيل بن يسار خدا باموءمن نكند جز آنچه خير اواست اى فضيل بن يسار اگر دنيا نزد خداى عزوجل برابر بال مگسى ارزش داشت بدشمن خود از آن شربت آبى نميداد راستش اينست كه هر كه همت او متوجه يك چيز است (كه دين حق باشد) خدا كفايت كار او را ميكند و هر كس همت او متوجه هرچيز است خدا باك ندارد كه در چه دره اى

بأيّ وادهلك .

٦ ـ محمّدبن يحيى، عن أحمدبن محمّد ، عن محمّدبن سنان ، عن ابن مسكان ، عن منصورالصيقل والمعلّى بن خنيس قالا : سمعنا أباعبدالله عليه السلام يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله عزّ وجلّ ماتردّدت في شيء أنافاعله كتردّدي في موت عبدي المؤمن ، إنّني لأحبّ لقاءه و يكره الموت فأصرفه عنه ، وإنّه ليدعوني فأجيبه وإنّه ليسألني فأعطيه ، ولولم يكن في الدّنيا إلّا واحدٌ من عبيدي مؤمن لاستغنيت به عن جميع خلقي ولجعلت له من إيمانه أنساً لايستوحش إلى أحد .

نابود شود .

شرحـ از مجلسی ره « فی کل واد» یعنی در هرراهی ازگمراهی ونادانی،خدارا باك نیست که درچهٔ درهٔ نابود شود یعنی خدالطف وتوفیقش را ازاو برگیرد و اورا بخودش وهوای نفسش وانهد تا با اختیار یکی ازدینهای نادرست یارفتن در پی دنیا و هر گونه هوا پرستی و حب جاه و مال و شرف و سروری و لذت خوراك و نوشابه وجامه و نکاح وامور باطل و نا پایدار دیگر هلاك گردد تا آنکه گوید:

گفته شده ممکن است مقصود از«هم واحد»قصد خدا وتوکل باو باشددرهمه چیز زیراخدا کفایت کار دنیا وآخرت اورا بکند بخلاف کسیکه بخود اعتماد کند واز توکل بحق ببرد .

٦ـ ازامام صادق که رسولخدا (ص) فرمود: خداعزوجل فرماید من درهر چه کنم تردیدی ندارم چون تردید درمرك بنده مومنم، راستیکه من ملاقاتش را دوست دارم واومر گرابددارد و مر گرا از او بگردانم وراستیکه اومرا خواند ومنش اجابت کنم وراستیکه ازمن خواهش کند وباو بدهم و اگر نباشد دردنیا جزیك بنده مؤمن من باو ازهمه خلقم بی نیاز باشم و برای او از ایمانش وسیله انس و آرامشی بسازم که ازآن بهیچکس نمراسد.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «ما ترددت فی شیء» این ازاحادیث مشهورمیان دو فریق شیعه و سنی است ومعلوم است که مقصود تردیدبشری نیست زیرا تردید بشر درکاریکه قصد آن دارد یا برای نادانی سرانجام آنست ویا برای عدم اطمینان بانجام آن یامانع دیگر که برگشت همه بنادانی یاناتوانی است وبرای اینستکه فرماید من آنرا انجام دهم وحکم بانجام آن حتمی است ویامقصود تردیددرزودی ودیری آنست وبناچار باید توجهی کرد وبرای آن نزدخاصه سه وجه است:

۱ـ درکلام مقدریست ومقصود اینستکه اگر برمن خداوند تردید روابود تردید درمرك مومن بهتر بجا بود.

۲ـ چون بطور عادی بدی بشخص محترم مورد تردیداست دراین جا مقصود اظهاراحترام خدا است نسبت ببنده مومن خود ومیفرماید بنده مؤمن پیش من از همه چیز بیشتر احترام دارد واین کلام از باب استعاره تمثیلیه است .

۳ـ از طریق خاصه وعامه وارد است که خداهنگام احتضار آنقدر لطف و کرامت ومژده ببنده مؤمن عطامیکند که بدی مرك را ازاو میبرد واورا مشتاق بکوچ ازدنیا بآخرت می نمایدو آزارمرك رابرای اواندك میسازد واورا خشنود می نماید واز این معناتعبیر بتردید شده است ،، تاآنکه میگوید

(باب)

☆(فی سکون المؤمن الی المؤمن)☆

١ - علیٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد ، عن يونس ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ المؤمن ليسكن إلى المؤمن ، كما يسكن الظمئان إلى الماء البارد .

((باب))

☆(فيما يدفع الله بالمؤمن)☆

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن علي بن الحسن التيمي ، عن محمّد بن عبدالله بن زرارة ، عن محمّد بن الفضيل عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله ليدفع بالمؤمن الواحد عن القرية الفناء .

٢ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام قال : لايصيب قريةً عذابٌ وفيها سبعة من المؤمنين .

٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن غير واحد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قيل له في العذاب إذا نزل بقوم يصيب المؤمنين ؟ قال : نعم ولكن يخلصون بعده .

دلالت حدیث براینکه مؤمن ازمرك بدش میآید مخالف نیست بااخبار بسیاری که دلالت دارند مؤمن ملاقات خدا رادوست دارد و بد ندارد زیراچنانچه شهیددرذکری گفته اخبارحب ملاقات خدا حمل میشود برحال احتضارومعاینه آنچه کهمومن دوست دارد که دراین صورت چیزی نزد او ازلقاء خدا ومرك بهتر نیست.

(باب)

در خاطر جمعی و آرامش دل مؤمن بمؤمن

١ـ ازامام صادق(ع) که فرمود: راستیکه مؤمن خاطرجمعی و آرامش دل دارد نسبت بمؤمن چنانچه تشنه آرامش دل دارد از آب سرد.

(باب)

در آنچه خدا بواسطه مؤمن دفع میکند

١ ـ از امام باقر (ع) ، فرمود : راستی که خدا بیك مؤمن یك شهری و دهی را از فنا نگهداری میکند.

٢ـ فرمود (ع) خدا بقریه‌ایکه هفت‌مؤمن درآن باشد عذاب نازل نمیکند.

٣ـ ازامام صادق(ع) سئوال‌شدچون بلانازل شود بمؤمنان هم‌میرسد، فرمود: آری ولی پس‌ازآن خلاص میشوند.

(باب)

✡(فی أن المؤمن صنفان)✡

۱ ـ محمّد بن یحیی ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن نصیر أبي الحکم الخثعمي ، عن أبي عبدالله علیه السلام قال : المؤمن مؤمنان فمؤمن صدق بعهدالله ووفی بشرطه وذلك قول الله عزّ وجلّ : «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» فذلك الذي لاتصیبه أهوال الدّنیا ولاأهوال الآخرة وذلك ممّن یشفع ولایُشفع له ومؤمن کخامة الزرع ، تعوج أحیاناً وتقوم أحیاناً ، فذلك ممّن تصیبه أهوال الدّنیا وأهوال الآخرة وذلك ممّن یشفع له ولایشفع .

۲ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، عن محمّد بن عبدالله ، عن خالد العمّي ، عن خضر بن عمرو ، عن أبي عبدالله علیه السلام قال : سمعته یقول : المؤمن مؤمنان : مؤمن و فی لله بشروطه التي شرطها علیه ، فذلك مع النبیّین والصدّیقین والشهداء والصّالحین وحسن اُولئك رفیقاً و ذلك من یشفع ولایُشفع له وذلك ممّن لاتصیبه أهوال الدّنیا ولاأهوال الآخرة و مؤمن زلّت به قدم فذلك کخامة الزّرع کیفما کفئته الرّیح انکفأ وذلك ممّن تصیبه أهوال الدّنیا والآخرة ویشفع

(باب)

در اینکه مؤمن دوصنف است

۱ـ ازامام صادق (ع) فرمود: مؤمن دوجور مؤمن است یك مؤمنی که بعهدخدا عملکرده وبشرط خدا وفا کرده است واینست موردقول خداعزوجل(۲۳ـالاحزاب)مرد انیکه عمل کردند بدانچه باخدادر باره آن عهد بستند ـ این همانست که هراسهای دنیا ونه هراسهای آخرت بدونرسند واو است که شفاعت کند ونیازی بشفاعت ندارد ویك مؤمنی که چون زراعت تازه روئیده ولطیف است گاهی کج میشود وگاهی راست وآنستکه دچارهراس دنیا وهراس آخرت میشود واین ازکسانیست که ازاوشفاعت شود وشفاعت ازکسی نکند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ مقصود ازعهد خدا، اصول دین است از اقرار بتوحید و نبوت و امامت ومعاد ومقصود از وفاء بشرط آوردن امور واجبه و ترك حرامست ... تاآنکه گوید اظهر اینستکه مراد از اهوال وهراس دنیا ارتکاب گناه و نافرمانی خدا است زیرا این است که در نظر او بزرك ترین مصیبت و هراس است بقرینه اینکه میفرماید ، مؤمن سست دچار هراس دنیا وآخرت میشود.

۲ـ از خضربن عمرو که شنیدم امام صادق(ع) میفرمود: مومن دومومن است، یك مومنی که بهرشرط و قراری که خدابااو داده عمل کرده است پس آنستکه باپیمبران وصدیقان وشهیدان ونیکان است وچه خوب رفیقهائی هستند اینها اینستکه شفاعت کند ونیازی بشفاعت ندارد واین ازکسانیستکه هراسهای دنیا وهراسهای آخرت باو نرسد ومومنیکه لغزش کرده چون زراعت تازه ولطیف است و هرجور که باد اورا سرازیر کندسرازیر میشود واینست که هراسهای دنیا وآخرت باومیرسد وبرای

له وهو على خير.

۳ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن إسماعيل بن مهران ، عن يونس بن يعقوب ، عن أبي مريم الأنصاري ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قام رجلٌ بالبصرة إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال : يا أمير المؤمنين أخبرنا عن الاخوان ، فقال: الاخوان صنفان : إخوان الثقة وإخوان المكاشرة ، فأمّا إخوان الثقة فهم الكفّ والجناح والأهل والمال ، فاذا كنت من أخيك على حدّ الثقة فابذل له مالك وبدنك، وصاف من صافاه وعاد من عاداه ،واكتم سرّه وعيبه وأظهر منه الحسن ؛ واعلم أيّها السّائل أنّهم أقلّ من الكبريت الأحمر ، وأمّا إخوان المكاشرة فانّك تصيب لذّتك منهم ، فلا تقطعنّ ذلك منهم ولا تطلبنّ ماوراء ذلك من ضميرهم ، وابذل لهم مابذلوا لك من طلاقة الوجه وحلاوة اللّسان .

☆(باب)☆

☆(ماأخذه الله على المؤمن من الصبر على مايلحقه فيما ابتلى به)☆

۱ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن النعمان ، عن داود بن فرقد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أخذ الله ميثاق المؤمن على أن لاتصدّق مقالته ولا ينتصف من عدوّه وما من مؤمن يشفي نفسه إلّا بفضيحتها لأنّ كلّ مؤمن ملجم ،

او شفاعت میشود وعاقبتش بخیراست.

۳ـ ازامام باقر(ع) فرمود: مردی دربصره خدمت امیرالمومنین (ع) قیام کرد وگفت یا امیرالمومنین ازاخوان بما خبربده درپاسخ فرمود: برادران دوجورند؛ برادران مورد اعتماد وبرادران خنده‌رو امابرادران مورداعتماد هم آنها دست وبال واهل ومال هستند وچون تو ببرادر خود اطمینان ووثوق داری مال وتنت راباو ببخش و باهر که صفادارد صفاکن و باهر که دشمن‌است دشمن باش و راز اووعیب اورا بپوش وخوبی اورا ترویج کن وبدان ای سئوال کننده که اینان از کبریت احمر کمترند واما برادران خنده‌رو توهمان لذتی که ازآنهابری آنرا ازآنها مبر وبیش‌از آن‌هم از آنها مجو وبآنها بده‌آنچه‌را بتو میدهند از خوشروئی و شیرین زبانی .

(باب)

اندازه مسؤولیت مؤمن برای صبر بر گرفتاری خود

۱ـ ازامام صادق (ع) فرمود: خدا پیمان از مومن برگرفته که گفتارش را باور ندارند واز دشمن خود انتقام نجوید، هیچ مومنی دل خود را شفا نبخشد جزبرسزائی او تمام شود زیرا هرمومنی لجام برزبان دارد.

شرحـ از مجلسی‌ره ـ یعنی چون‌مومنی‌خواهد بوسیله انتقام دل خودرا خنك کند ازدشمن‌خود

۲ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ؛ ومحمّد بن یحیی ، عن أحمد بن محمّد ، جمیعاً ، عن ابن محبوب ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي عبدالله علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : إنّ الله أخذ میثاق المؤمن علی بلایا أربع ، أیسرها علیه مؤمنٌ یقول بقوله یحسده ، أو منافقٌ یقفو أثره ، أو شیطان یغویه ، أو کافر یری جهاده ، فما بقاء المؤمن بعد هذا .

۳ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عثمان بن عیسی ، عن ابن مسکان عن أبي عبدالله علیه السلام قال : ما أفلت المؤمن من واحدة من ثلاث ولربّما اجتمعت الثلاث علیه ، إمّا بغض من یکون معه في الدار ، یغلق علیه بابه یؤذیه ، أو جار یؤذیه ، أو من في طریقه إلی حوائجه یؤذیه ؛ ولو أنّ مؤمناً علی قلّة جبل لبعث الله عزّ وجلّ إلیه شیطاناً یؤذیه و یجعل الله له من إیمانه اُنساً لا یستوحش معه إلی أحد .

٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن داود بن سرحان قال : سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول : أربع لا یخلو منهنّ المؤمن أو واحدة منهنّ ، مؤمنٌ یحسده وهو أشدّهنّ علیه ، ومنافقٌ یقفو أثره ، أو عدوٌّ یجاهده ، أو شیطانٌ یغویه .

برای خود رسوائی ببار آورد، زیرا او آزاد نیست که هر کاری بکند و هر سخنی بگوید و چون مردمان دنیادار بهر دری بزند و هر دشنام و هرزه گوئی را مرتکب شود.

۲ـ از رسول خدا (ص) که فرمود: خدا از مومن پیمان گرفته برای صبر بر چهار بلا که آسانتر همه مومنی است هم عقیده او و باو حسد میورزد یا منافقی که دنبال اورا دارد (و برای عیبجوئی و آزارش فرصت جوئی میکند) یا شیطانی که اورا گمراه میسازد یا کافریکه رأیش جنگیدن با او است؛ پس از این چه از مومن میماند؟ (چگونه مومن با ایمانش میماند، خ ل).

۳ـ از امام صادق (ع) فرمود. مومن نمیتواند از یکی از سه تا بدر رود و بسا که هر سه گریبان گیرش شوند یا گرفتار دشمنی همسایه خانه ایست که درش بروی او بسته میشود و اورا آزار میدهد دیگر همسایه بیرون از خانه که اورا آزار میدهد یا گرفتار کسی است در میان هر راه که بدنبال نیازمندی های خود میرود و او ویرا آزار میدهد و اگر مومن در قله کوهی باشد خدا عزوجل شیطانی گسیل دارد تا او را بیازارد و خدا از ایمان وی برای او آرامشی فراهم سازد که با آن بدیگری نپردازد و نهراسد .

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ مقصود از شیطان شیطان جنی است زیرا بیشتر با مومن معارضه کند یا شیطان انسی.

٤ـ از داود بن سرحان گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: چهار چیز است که مومن از همه آنها یا یکی از آنها بر کنار نیست : مومنیکه بدو حسد برد و این از همه سخت تر است و منافقیکه دنبال اورا دارد یا دشمنی که با او میجنگد یا شیطانیکه اورا بگمراهی میکشاند .

۵ - محمّدبن يحيى ؛ عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن ابن سنان ، عن عمّاربن مروان ، عن سماعةبن مهران ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ جعل وليّه في الدُّنيا غرضاً لعدوّه .

٦ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن عثمان بن عيسى، عن محمّدبن عجلان قال : كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فشكا إليه رجلٌ الحاجة فقال له : اصبر فانّ الله سيجعل لك فرجاً قال : ثمّ سكت ساعة ، ثمّ أقبل على الرّجل فقال : أخبرني عن سجن الكوفة كيف هو ؟ فقال : أصلحك الله ضيّق منتنٌ وأهله بأسوء حال ، قال : فانّما أنت في السجن فتريد أن تكون فيه في سعة ، أما علمت أنّ الدُّنيا سجن المؤمن .

۷ - عنه، عن محمّدبن عليّ، عن إبراهيم الحذّاء ، عن محمّدبن صغير ، عن جدّه شعيب قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: الدُّنيا سجن المؤمن فأيّ سجن جاء منه خير .

۸ - محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن الحجّال ، عن داودبن أبي يزيد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : المؤمن مكفّر .

۵ـ فرمود(ع):راستیکه خداعزوجل دوست خودرادردنیانشانه وهدف دشمن خودمیسازد.

٦ـ از محمدبن عجلان گوید من نزدامام صادق(ع) بودم مردی ازحاجتمندی بآنحضرت شکایت کرد فرمود باو که صبر کن زیرا خدابزودی بتو گشایش میدهد وسپس خاموش شد وپس از آن رو بدان مرد کرد وفرمود بگوبدانم زندان کوفه چگونه است؟ درپاسخ گفت اصلحك الله تنك است و بد بو وزندانیانش بدترین حالی دچارند، فرمود: همانا توهم دراین زندان دنیا گرفتاری ومیخواهی درراحت ووسعت باشی، آیانمیدانی که دنیازندان مومن است.

۷ـ شعیب گوید ازامام صادق(ع) شنیدم میفرمود دنیا زندان مومن است و کدام زندانی استکه خوبی و خوشی دارد؟

۸ـ فرمود(ع):مومن ناسپاسی میشود.

درروایت دیگراست که برای اینستکه کار خوب او بدرگاه خدابالا میرود ومیان مردم منتشر نمیگردد وکافرقدردانی میشود.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «المومن مکفر» بصیغه اسم مفعول باب تفعیل یعنی مردم باو ناسپاسی کنند واز احسان اوقدردانی نکنند بقرینه دنباله خبر وفیروزآبادی گفته است مکفر یعنی کسیکه با احسان وی کفران نعمتش شده است و آنکه دربند آهنین است.

و ظاهراً مقصود این است که مومن وسیله بقای جهان و نزول رحمت وبارانست و حق بهمه مردم دارد ومردم آنراندازه که بایدنه اورامیشناسند ونه پی باحسان وی میبرند ونه ازاوقدرشناسی میکنند ولی احسان کافردنیوی ومحسوس است وفهمیده میشود واز اوقدردانی میشود.

وممکن است مقصود این باشد که مومن دراحسان خودخدارا رعایت میکندو بموازدی منطبق میکند

وفي رواية اُخرى : وذلك أنّ معروفه يصعد إلى الله فلاينشر في النّاس والكافر مشكور .

٩ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مامن مؤمن إلّاوقد وكّل الله به أربعة : شيطاناً يغويه يريدأن يضلّه ، وكافر أيغتاله ، و مؤمناً يحسده وهو أشدّهم عليه ، ومنافقاً يتتبّع عثراته .

١٠ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعته يقول : إذامات المؤمن خُلّي على جيرانه من الشياطين عدد ربيعة ومضر ، كانوا مشتغلين به .

١١ ـ سهل بن زياد ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ماكان ولايكون وليس بكائن مؤمن إلّاوله جار يؤذيه ؛ ولو أنّ مؤمناً في جزيرة من جزائر البحر لابتعث الله له من يؤذيه .

١٢ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبي أيّوب ، عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ماكان فيمامضى ولافيمابقي ولافيما أنتم فيه مؤمن إلّاوله جارٌ يؤذيه .

که اظهار قدردانی ازاو نمیشود ولی کافر دراحسان خودعوض رامنظور میدارد وباشخاصی وموادی احسان میکند که عوض داشته باشد وازاو قدردانی شود.

و جزری گفته است «المومن مکفر» یعنی کفاره گناهان مومن در جان و مال اوواقع میشود و زیان مالی و جانی میکشد تاگناهانش جبران گردد ولی مجلسی ره گفته این معنی در این اخبار مورد احتمال نیست فتدبر.

۹ـ ازامام صادق (ع) فرمود: مومنی نباشد جز آنکه خدا باو چهار چیز گمارده است،شیطانیکه گمراهش کند وخواهد از راه بدرش برد وکافریکه اورا برباید ومومنیکه باوحسد برد واین از همه سخت‌تر است ومنافقیکه پی لغزشهای اومیگردد.

۱۰ـ از جابر گوید شنیدم امام باقر (ع) میفرمود: چون مومنی بمیرد باندازه افراد قبیله ربیعه ومضر شیطان برهمسایه‌های او متوجه شوند، همه اینها درکار گمراه کردن او بودند.

شرحـ ربیعه ومضر دوایل بزرك عربند که ضرب المثل کثرتند واولاد نزاربن معدبن عدنانند و مضر جدهفدهم پیغمبراست (ص).

۱۱ـ ازامام صادق(ع) فرمود. نبوده ونباشد ونخواهد بود مومنی جزاینکه همسایه‌ای دارد که آزارش دهد واگر مومنی درجزیره‌ای ازجزائر دریا باشد خدا بفرستد کسی را که اورا آزار دهد.

۱۲ـ فرمود (ع) درگذشته نبوده ونه درآینده ونه دروضعیکه شما دارید مؤمنی جزاینکه همسایه دارد که اورا میآزارد .

۱۲ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : ما كان ولا يكون إلى أن تقوم الساعة مؤمن إلّا وله جار يؤذيه .

((باب))

☼(شدة ابتلاء المؤمن)☼

۱ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ أشدّ النّاس بلاء الأنبياء ثمّ الذين يلونهم ، ثمّ الأمثل فالأمثل .

۲ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن عبدالرحمن ابن الحجّاج قال : ذكر عند أبي عبدالله عليه السلام البلاء وما يخصّ الله عزّ وجلّ به المؤمن ، فقال: سئل رسول الله صلى الله عليه وآله من أشدّ الناس بلاء في الدّنيا؟ ، فقال: النبيّون ثمّ الأمثل فالأمثل ، ويبتلي المؤمن بعدُ على قدر إيمانه و حسن أعماله فمن صحّ إيمانه و حسن عمله اشتدّ بلاؤه و من سخف إيمانه

۱۳ـ میفرمود (ع): نبوده وتاقیامت نباشد مومنی جز اینکه همسایه‌ای دارد که اورامیآزارد.

(باب)

سختی بلای مؤمن

۱ـ ازامام صادق(ع) فرمود: براستی سخت‌ترین مردم در بلاء پیغمبرانند و سپس آنکسانیکه پهلوی آنانند، سپس بترتیب مقام ومنزلتی که نزدخدا دارند.

شرحـ ازمجلسی ره- در این احادیثی که ازطریق عامه وخاصه رسیده دلالت روشنی است بر اینکه انبیاء واوصیاء هم در بیماریهای تنی وبلاهای جسمی چون دیگرانند وبلکه ازدیگران گرفتارترند برای آنکه اجربیشتری ببرند و این ضرری بمقام آنهاندارد بلکه مقام آنهارا ثابت‌تر کندومعلوم شود آنهاهم بشرند وهرچه بهمه‌بشر رسد بآنها برسد و بااینکه امور فوق العاده از آنها عیان شود اگر گرفتار بلاها نشوند مردم درباره آنها همان‌را گویند که نصاری درباره عیسی گفتندواین گرفتاری موجب رفع درجاتست وبسا مقاماتیکه جز باشهادت بدست‌نیاید و خدا بهر که ازبندگانش که اورا دوست‌دارد این مقام شهادترا بدهد چنانچه درباره سیدالشهداء است که پیغمبر«ص» را در خواب دید و باو فرمود ای‌حسین تو در بهشت مقامی داری که جز بوسیله شهادت بآن نرسی وبسیاری از علماء بیماری هائی را که موجب نفرت خلق است بر انبیاء و اوصیاء روا ندانسته‌اند چون جنون و جذام وبرص...

۲ـ ازعبدالرحمن بن‌حجاج گوید نزدامام صادق (ع) نام بلاءبرده شد وآنچه که خداعزوجل مومن را بدان مخصوص ساخته‌است پس فرمود که از رسولخدا (ص) پرسیدند از سخت‌ترین مردم از نظربلاء دردنیا درپاسخ فرمود پیغمبرانند سپس هر که بآنها بیشتر مانند است بحسب ترتیب ومومن هم بعداز آن باندازه‌ایمان وخوبی کردارش گرفتار میشود، هر که ایمانش درست‌وکردارش خوب

وضعف عمله قلّ بلاؤه .

۳ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى، عن محمّدبن سنان ، عن عمّاربن مروان ، عن زيدالشحّام ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ عظيم الأجر لمع عظيم البلاء وما أحبّ الله قوماً إلّا ابتلاهم .

٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ ومحمّدبن إسماعيل ؛ عن الفضل بن شاذان ، جميعاً ، عن حمّادبن عيسى ، عن ربعيّ بن عبدالله ، عن فضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام قال : أشدّ الناس بلاء الأنبياء ثمّ الأوصياء ثمّ الأماثل فالأماثل .

٥ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ لله عزّ وجلّ عباداً في الأرض من خالص عباده ما ينزل من السماء تحفة إلى الأرض إلّا صرفها عنهم إلى غيرهم ولا بليّة إلّا صرفها إليهم .

٦ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أحمدبن عبيد ، عن الحسين بن علوان ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال ـ وعنده سدير ـ : إنّ الله إذا أحبّ عبداً غتّه بالبلاء غتّاً و إنّا وإيّاكم يا سدير لنُصبح به ونمسي .

۷ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن محمّدبن سنان ، عن الوليدبن علاء ، عن حمّاد ، عن أبيه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله تبارك و تعالى إذا أحبّ عبداً غتّه بالبلاء غتّاً وثجّه بالبلاء ثجّاً ، فاذادعاه قال : لبّيك عبدي لئن عجّلت لك ماسألت إنّي على ذلك لقادر

است بلای او سخت‌است و هر که ایمانش سست‌و کردارش ناتوانست گرفتاری او کم است.

۳ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: راستی مزدبزرك بابلای بزرك است و خدا مردمی را دوست ندارد جزاینکه آنها راگرفتار کند .

٤ ـ از امام باقر (ع) فرمود : سخت بلاترین مردم پیغمبرانند ، سپس‌اوصیاءاندسپس‌هر که بآن هامانندتراست بترتیب .

٥ـ ازامام صادق(ع) فرمود: راستی برای خدا در زمین بنده‌هائیست که زبده‌بنده‌های اویند، هیچ تحفه‌ای از آسمان فرود نیاید جزاینکه آنرا ازآنها منصرف سازدو بدست‌دیگران اندازدوهیچ بلائی فرود نیاید جزاینکه آنرا بهره آنها گرداند.

٦ـ از امام صادق «ع» ، سدیر خدمتش بود که فرمود : راستی خدا چون بنده ای‌رادوست دارد او را خوب در گرداب بلا فروبرد وای سدیر ما وشماها دربام وشام با آن دمسازیم.

۷ـ ازامام باقر (ع) فرمود: براستی خداتبارك و تعالی هرگاه بنده‌ای را دوست دارد اورادر گرداب بلا پیوسته فرو برد و باران بلا همی براو ببارد و هرگاه بدرگاه او دعا کند فرمایدلبیك ای‌بنده‌من اگرآنچه‌خواهی باشتاب بتودهم میتوانم‌واگر آنرابرای‌تو پس انداز کنم پس‌هرچه برایت

ولئن ادّخرت لك فماادّخرت لك فهو خيرٌ لك .

٨ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن زيدالزرّاد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إنّ عظيم البلاء يكافأ به عظيم الجزاء ، فاذا أحبّ الله عبداً ابتلاه بعظيم البلاء فمن رضي فله عندالله الرضا ومن سخط البلاء فله عندالله السخط .

٩ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن زكريّا بن الحرّ ، عن جابربن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّما يبتلي المؤمن في الدّنيا على قدردينه أوقال : على حسب دينه .

١٠ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن أبي عبدالله ، عن بعض أصحابه ، عن محمّدبن المثنّى الحضرمي ، عن محمّدبن بهلول بن مسلم العبدي ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّما المؤمن بمنزلة كفّة الميزان ، كلّما زيد في إيمانه زيد في بلائه .

١١ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيّوب ، عن محمّدبن مسلم قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول :المؤمن لايمضي عليه أربعون ليلة إلّاعرض له أمريحزنه ، يُذكّر به .

١٢ ـ محمّدبن يحيى ، عن محمّدبن الحسين ، عن صفوان ، عن معاوية بن عمّار ، عن ناجية قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : إنّ المغيرة يقول: إنّ المؤمن لايبتلي بالجذام ولابالبرص ولابكذا ولابكذا ؟ فقال : إن كان لغافلاً عن صاحب ياسين إنّه كان مكنّعاً ـ ثمّ ردّ أصابعه ـ فقال: كأنّي

پس انداز کنم همان برای تو بهتر است.

٨ـ ازامام صادق(ع) فرمود: رسولخدا (ص)فرموده است براستیکه بلای بزرك اجر بزرك دارد و هر گاه خدا بنده‌ایرا دوست‌دارد بلای‌بزرك باو بدهد، هر که خشنود باشد خدا ازاو خشنود است‌و هر که ازبلا خشم گیرد خدا براو خشم گیرد.

٩ـ ازامام باقر(ع) فرمود: همانا مومن در دنیا بلابیند باندازه‌ای که دین‌دارد یافرمودبرحسب آنچه دین دارد .

١٠ـ ازامام‌صادق(ع)فرمود: همانامومن‌چون کفه ترازو است هرآنچه بر ایمانش افزوده گردد بربلایش افزوده شود.

١١ـ از محمدبن مسلم گویدشنیدم‌امام صادق(ع) میفرمود: برمومن چهل‌شب نگذردجزآنکه مایه‌غمی برای‌او فراهم شود تایادآوری اوباشد.

١٢ـ ازناجیه گفت بامام باقر(ع) گفتم که مغیره میگوید (مغیرة بن سعیداست که کشی‌اخبار بسیاری درلعن او روایت کرده است) که مومن بخوره وپیسی و بچنین وچنان گرفتار نمیشود ، در پاسخ فرمود: راستش اینست که او ازصاحب یس (یعنی حبیب که داستان او در سوره یس وارد شده) براستیکه او دست بریده بود (چلاق بود خل) امام انگشتان خودرا بر گردانید (بشکل انگشتان چلاق) پس فرمود گویا نگاه میکنم بچلاقی او، آمد وآن‌مردم را بیم داد سپس فردا به

أنظر إلى تكنيعه أتاهم فأنذرهم؛ ثمّ عاد إليهم من الغد فقتلوه ثمّ قال: إنّ المؤمن يبتلي بكلّ بليّة ويموت بكلّ ميتة إلّا أنّه لا يقتل نفسه .

١٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن إبراهيم بن محمّد الأشعري عن عبيد بن زرارة قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ المؤمن من الله عزّ وجلّ لبأفضل مكان ـ ثلاثاً ـ إنّه ليبتليه بالبلاء ثمّ ينزع نفسه عضواً عضواً من جسده وهو يحمد الله على ذلك .

١٤ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن عليّ بن الحكم ، عن فضيل بن عثمان عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ في الجنّة منزلة لا يبلغها عبد إلّا بالابتلاء في جسده .

١٥ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ؛ عن إبراهيم بن محمّد الأشعري عن أبي يحيى الحنّاط ، عن عبدالله بن أبي يعفور قال : شكوت إلى أبي عبدالله عليه السلام ما ألقى من الأوجاع ـ وكان مسقاماً ـ فقال لي : ياعبدالله لو يعلم المؤمن ماله من الأجر في المصائب لتمنّى أنّه قُرّض بالمقاريض .

سوی آنها برگشت و او را کشتند، سپس فرمود : راستی مومن بهر بلائی گرفتار شود وبهرمرگی بمیرد جزاینکه خودکشی نکند.

شرحـ «فعززناهما بثالث» یعنی نفر سومی بکمك دو فرستاده عیسی برمردم انطاکیه گسیل داشتیم وگفتنداز طرف عیسی بشمارسالت داریم و آنها را بسختی تکذیب کردند وگفتندشما مانند مابشرید و صلاحیت ندارید رسول‌الهی باشید، و خدای رحمن دستوری فرو نفرستاده است جز این نیست که شما دروغ میگوئید، گفتند خدا میداند که براستی مابشما فرستاده شدیم و برما نیست‌جز اینکه بطورآشکار حکم خدارا بشما ابلاغ کنیم تا آنکه میفرماید ـ مردی از محل دور شهر بشتاب آمد ـ و نام او حبیب نجار بود چنانچه ابن عباس وجمعی از مفسران گفته‌اند ـ فریادزد ای مردم ازاین‌رسولان پیروی کنید..

۱۳ـ از عبیدبن زراره گوید از امام صادق (ع) شنیدم تا سه بار میفرمود: براستی مومن بهتر مقامی نزد خدا دارد ، براستی که خدا او را مبتلا کند ببلاء سپس تنش را تیکه تیکه کند و اوخدا را بدان سپاس گوید.

۱٤ـ ازفضیل بن‌عثمان که امام‌صادق (ع) فرمود: براستی دربهشت مقامی است که‌هیچ بنده‌ای بدان‌نرسدجز بوسیله بلائی که بتن اوبرسد.

۱۵ـ از عبدالله بن ابی‌یعفور گوید من از دردها که میکشیدم بامام صادق (ع) شکوه کـردم ـاو مرد پردردی بود ـ درپاسخ فرمود ای‌عبدالله اگرمومن میدانست درمصیبت چه‌اجری دارد هرآینه آرزو میکرد که بامقراض تیکه‌تیکه شود.

۱۶ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن يونس بن رباط قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنّ أهل الحقّ لم يزالوا منذ كانوا في شدّة، أما إنّ ذلك إلى مدّة قليلة و عافية طويلة .

۱۷ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن بعض أصحابه ، عن الحسين بن المختار ، عن أبي اُسامة عن حمران ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ ليتعاهد المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الرّجل أهله بالهديّة من الغيبة ويحميه الدّنيا كما يحمي الطبيب المريض .

۱۸ - عليّ ، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيره ، عن محمّد بن يحيى الخثعمي ، عن محمّد بن بهلول العبدي قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : لم يؤمّن الله المؤمن من هزاهز الدّنيا و لكنّه آمنه من العمى فيها والشقاء في الآخرة .

۱۹ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن حسين بن نعيم الصحّاف، عن ذريح المحاربي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان عليّ بن الحسين عليهما السلام يقول : إنّي لأكره للرّجل أن يعافى في الدّنيا فلا يصيبه شيء من المصائب .

۲۰ - عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن نوح بن شعيب ، عن أبي داود المسترقّ رفعه قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : دُعي النبيّ صلى الله عليه وآله إلى طعام فلمّا دخل منزل الرّجل نظر إلى دجاجة فوق حائط قد باضت فتقع البيضة على و تدفي حائط فثبتت عليه ولم تسقط ولم تنكسر فتعجّب

۱۶- ازیونس بن رباط گوید شنیدم امام صادق(ع) میفرمود راستیکه اهل حق همیشه در سختی بودند تابودند هلا که این سختی رامدتی اندك است ودنبال آن عافیتی طولانی است.

۱۷- از امام باقر (ع) فرمود : راستی خدا عزوجل با بلا از مؤمن احوالپرسی میکند چنانچه از خانواده خود در حال غیبت با هدیه احوالپرسی میکند او را از دنیا پرهیز میدهد چنانچه پزشك بیمار را .

۱۸- از محمدبن بهلول عبدی گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: خدا مؤمن را از لرزشهای دنیا درامان قرار نداده ولی اورا از گمراهی و بدبختی آخرت درامان خود نهاده.

شرح - ازمجلسی ره- «هزاهز الدنیا» یعنی فتنه‌ها و بلاهای لرزاننده «عمی القلب» یعنی نادانی و تنفر ازحق ودوری ازلوازم ایمان که مایه بدبختی آخرتست.

۱۹- ازامام صادق (ع) که علی بن الحسین(ع) میفرمود: براستی بدارم برای مرد که در دنیا بعافیت گذراند و هیچ مصیبت نبیند.

۲۰- امام صادق(ع) فرمود: پیغمبر (ص) برای خوردن طعامی دعوت شد و چون بمنزل آنمرد میزبان درآمد، دید مرغی برسر دیواری تخم کرد و آن تخم برسر میخی افتاد که در دیوار باغی بود وروی آن بجاماند، نه‌افتاد و نه شکست، پیغمبر از آن درشگفت شد، آنمرد میزبان گفت شما از این

النبيّ صلى الله عليه وآله منها فقال له الرّجل: أعجبت من هذه البيضة؟ فوالذي بعثك بالحقّ ما رزئت شيئاً قطّ، [قال:] فنهض رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يأكل من طعامه شيئاً وقال: من لم يُرزأ فما لله فيه من حاجة.

٢١ ـ عنه، عن عليّ بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن عبدالرّحمن، عن أبي عبدالله عليه السلام وأبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لاحاجة لله فيمن ليس لهُ في ماله و بدنه نصيب.

٢٢ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان، عن عثمان النوا، عمّن ذكره عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ يبتلي المؤمن بكلّ بليّة ويميته بكلّ ميتة ولا يبتليه بذهاب عقله، أماترى أيّوب كيف سلّط إبليس على ماله وعلى ولده و على أهله و على كلّ شيء منه ولم يسلّط على عقله، تركه له ليوحّد الله به.

٢٣ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن فضّال، عن عليّ بن عقبة، عن سليمان بن خالد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّه ليكون للعبد منزلة عندالله فما ينالها إلّا باحدى خصلتين إمّا بذهاب ماله، أو ببليّة في جسده.

٢٤ ـ عنه، عن ابن فضّال، عن مثنّى الحنّاط، عن أبي اُسامة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال الله عزّ وجلّ لولا أن يجد عبدي المؤمن في قلبه لعصبت رأس الكافر بعصابة حديد، لايصدع رأسه أبداً.

تخم مرغ در شگفت شديد، سوگند بدانكه تورا براستى فرستاده من هر گز زيان و غمى نديدم، فرمود: پيغمبر (ص) از جابرخاست وازخوراك اوچيزى نخورد: فرمود: كسيكه زيانى نديد ه خدا رابدو نيازى نيست.

٢١ ـ فرمود (ص): براى خدا نيازى نيست در كسيكه در تن و دارائى او بهره‌اى نباشد (و از آن هيچ نكاهد).

٢٢ ـ ازامام صادق (ع) فرمود: براستى خداعزوجل مؤمن را بهربلا گرفتار كند وبهرمر گى بميراند ولى اورا به بيخردى ودبوانگى گرفتار نكند آيانبينى كه خداچگونه ابليس را برمال‌وجان و برخاندان ايوب وبر هرچيز او مسلط كرد و اورا برخرد وى چيره نساخت؟ خردش راباو وا گذارد تاخدا راباآن بيگانكى بپرستد.

٢٣ ـ فرمود: راستش اينست كه بنده‌مقامى نزدخدا دارد وبدان نرسدمگر بيكى ازدو خصلت‌يا رفتن مالش يابلائى درتنش.

٢٤ ـ فرمود (ع): خداى عزوجل فرمايد: اگرنبود كه بنده مؤمنم دل آزرده ميشد سر كافررا با دستمالى آهنين ميبستم كه هر گز درد نگيرد.

٢٥ ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن حسين بن عثمان ؛ عن عبدالله بن مسكان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : مثل المؤمن كمثل خامة الزرع تكفئها الرياح كذا و كذا و كذلك المؤمن تكفئه الأوجاع والأمراض ، و مثل المنافق كمثل الارزبّة المستقيمة التي لايصيبها شي، حتّى يأتيه الموت فيقصفه قصفاً .

٢٦ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوماً لأصحابه : ملعونٌ كلُّ مال لايزكّى، ملعونٌ كلُّ جسد لايزكّى ولوفي كلّ أربعين يوماً مرّة ، فقيل : يارسول الله أمّا زكاة المال فقد عرفناها فمازكاة الأجساد ؟ فقال لهم : أن تصاب بآفة ، قال : فتغيّرت وجوه الذين سمعوا ذلك منه ، فلمّا رآهم قد تغيّرت ألوانهم قال لهم : أتدرون ماعنيت بقولي ؟ قالوا : لايارسول الله، قال: بلى، الرّجل يخدش الخدشة وينكب النكبة ويعثر العثرة ويمرض المرضة ويشاك الشوكة وماأشبه هذا حتّى ذكر في حديثه اختلاج العين .

٢٧ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار؛ عن ابن فضّال ، عن ابن بكير قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام أيبتلي المؤمن بالجذام والبرص و أشباه هذا ؟ قال : فقال : و هل كُتب البلاء إلّا على المؤمن .

٢٨ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عمّن رواه ، عن الحلبيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ المؤمن ليكرم على الله حتّى لوسأله الجنّة بما فيها أعطاه ذلك من غير

---

٢٥ ـ رسولخدا (ص) فرموده نمونه مؤمن چون زرع تازه و لطيف است كه باد هاى چنين و چنان او را پرورش دهند و همچنين مؤمن را دردها و بيماريها پرورش دهند و نمونه منافق چون عصاى آهنين راستى استكه آسيبى بدان نرسد تامرگش فرارسد وآنرا يكباره خرد كند.

٢٦ـ ازرسولخدا (ص) كه يكروز باصحابش فرمود: ملعونست هر ماليكه زكوة داده نشود ، ملعونست هرتنيكه زكوة داده نشود وگرچه در هرچهل روزيكبار باشد ، عرض شد يارسول الله زكوة مال را بخوبى شناختيم ودانستيم زكوة تنها چيست؟ بآنها فرمود باين استكه آفتى بيند (راوى گويد) روى كسانيكه اين سخن راشنيدند ديگرگون شد،چون پيغمبر(ص) ديد كه رنك آنها پريد بآنها فرمود ميدانيد، مقصودم ازاين گفته ام چه بود؟ عرضكردند نه،يارسول الله، فرمود: آرى بساكه مردخراشى بيند ياپايش بلغزد ياپايش برخورد ويا ناخوشي كوچكى پيدا كند ياخارى بتن اوخلد وآنچه بدين ها ماند تادرحديث خود، ورزيدن رك چشم راهم يادآور شد.

٢٧ـ ازابن بكير گويد ازامام صادق(ص) پرسيدم، مؤمن بخوره وپيسى ومانند آنها گرفتار ميشود؟ گويد، فرمود، آيابلا جز بمؤمن نوشته شده است؟

٢٨ـ فرمود (ع): راستى مؤمن نزد خدا ارجمند وگرامى شود تابجائيكه اگر بهشت را از خدا

أن ينتقص من ملكه شيئاً وإنّ الكافر ليهون على الله حتّى لو سأله الدّنيا بما فيها أعطاه ذلك من غير أن ينتقص من ملكه شيئاً وإنّ الله ليتعاهد عبده المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الغائب أهله بالطرف وإنّه ليحميه الدنيا كما يحمي الطبيب المريض.

۲۹ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن سماعة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ في كتاب علي عليه السلام أنّ أشدّ الناس بلاء النبيّون، ثمّ الوصيّون، ثمّ الأمثل فالأمثل؛ وإنّما يبتلي المؤمن على قدر أعماله الحسنة، فمن صحّ دينه وحسن عمله اشتدّ بلاؤه، وذلك أنّ الله عزّ وجلّ لم يجعل الدّنيا ثواباً لمؤمن ولا عقوبة لكافر، ومن سخف دينه وضعف عمله قلّ بلاؤه، وإنّ البلاء أسرع إلى المؤمن التقيّ من المطر إلى قرار الأرض.

۳۰ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن مالك بن عطيّة، عن يونس بن عمّار قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إنّ هذا الذي ظهر بوجهي يزعم النّاس أنّ الله لم يبتل به عبداً له فيه حاجة، قال: فقال لي: لقد كان مؤمن آل فرعون مكنّع الأصابع فكان يقول هكذا ـ ويمدّ يديه ـ ويقول: «ياقوم اتّبعوا المرسلين» ثمّ قال لي: إذا كان الثلث الأخير من اللّيل في أوّله فتوضّ وقم إلى صلاتك التي تصلّيها فاذا كنت في السجدة الأخيرة من الركعتين

خواهد بوی ارزانی دارد بی آنکه از ملکش چیزی کاسته شود وراستی کافر نزد خدا خوار و بی مقدار میشود تا آنجا که اگر همه دنیا را خواهد با آنچه در آنست بوی بدهد بی آنکه از ملکش چیزی کاسته شود، راستیکه خدا بنده مؤمن خود را با بلاو گرفتاری احوالپرسی میکند چنانچه مرد غایب ومسافر بافرستادن طرفه‌ها و چیزهای خوب وتازه از خاندان خود احوالپرسی میکند وراستش اینستکه اورا از دنیا پرهیز میدهد چنانچه پزشك بیماررا.

۲۹ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: در کتاب علی است، راستی سخت‌ترین مردم در بلا کشیدن پیغمبرانند و سپس اوصیاءاند سپس مانند تر مردم بآنها بترتیب وهمانا مومن باندازه کارهای خوب خود گرفتار میشود هر که دینش درست است وعملش خوب ست بلایش سخت است واین برای آنستکه خدا عزوجل دنیا راثواب مومن نساخته ونه عقوبت و کیفر برای کافر وهر که دینش نادرست وعملش سست است بلایش کم است وراستیکه بلا بمومن پرهیز کار شتابنده تر است از باران بگودی زمین.

۳۰ـ ازیونس بن عمار گوید بامام صادق (ع) گفتم، این درد یکه بچهره من عیان شده است مردم پندارند خدا بنده ایرا که باوحاجتی وتوجهی دارد بدان گرفتار نکند (آثاریکه برچهره اوعیان شده پیسی بوده ومحتمل است که خوره بوده است ازمجلسی ره).

گوید درپاسخ من فرمود هر آینه مومن آل فرعون انگشت بریده بوده (از انگشتان خود چلاق بوده خ ل) و شیوه‌اش بوده که چنین میگفته ودستهای خودرا دراز میکرد ومیگفت ای مردم ازرسولان خدا پیروی کنید سپس بمن فرمود چون یك سوم آخر شب شود؛ درآغاز آن وضوء ساز وبرخیز نمازی راکه میخواندی بخوان (یعنی نمازشب معمولی خودرا) چون درسجده دوم دور کعت اول باشی درحال

الأُولیین فقل وأنت ساجد : «یاعليُّ یاعظیم یارحمن یارحیم یاسامع الدّعوات یامعطي الخیرات صلّ علی محمّد وآل محمّد وأعطني من خیر الدُّنیا والآخرة ما أنت أهله واصرف عنّي من شرّ الدّنیا والآخرة ماأنت أهله وأذهب عنّي بهذا الوجع ـ وتسمّیه ـ فانّه قد غاظني و أحزنني» وألحّ في الدُّعاء . قال : فماوصلت إلی الکوفة حتّی أذهب الله به عنّي کلّه .

سجده بگو «ای علی ای عظیم ای رحمن وای رحیم ای شنونده دعاها ای بخشنده خیرات رحمت فرست بر محمد وآل محمد وبمن خیر دنیا وآخرت راعطا کن آنچه راکه توخود اهل آنی و بدیهای دنیا و آخرت رااز من بگردان که توخود اهل آنی واین دردرا ازمن ببر (نام آن دردرا بزبان آور) زیرا مراخشمگین نموده وغمنده ساخته است» وبسیار دردعا اصرار کن گوید من هنوز بکوفه نرسیده بودم که خداهمه آندرد رااز من بکلی برد وبهبودی یافتم.

شرحـ ازمجلسی ره ـ واما ذکرمومن آل فرعون دراین خبر شاید از اشتباه روات یا نسخه نویسانست زیرا آیه ایکه ذکر شده است درداستان مومن آل یس است چنانچه درخبری گذشت و بسا دووجه دراین جا گفته اند.

۱ـ مقصود ازفرعون دراین جا فرعون عیسی است وآن سرکشی وقلدری بوده که در شهر انطاکیه بوده است هنگامیکه رسولان حضرت عیسی بآن وارد شدند و فرعون برهر قلدر وسرکشی اطلاق میشود آری برسه جبار اطلاق آن معروف شده است فرعون خلیل (درکلده) که نامش سنان بوده و فرعون یوسف (در مصر) که نام او ریان بن ولید است وفرعون موسی (در مصر) که نامش ولیدبن مصعب است و نسبت حبیب نجار بخاندان فرعون عیسی باعتبار اینستکه درکشوراوو ازرعایای او بوده است.

۲ـ اینکه این هردو یکی بودند ومومن آل فرعون زنده بوده تادوران عیسی و آمده درانطاکیه و بترویج او پرداخته است وعمر او تااین حد طولانی شده است و فاصله میان زمان حضرت موسی و حضرت عیسی طبق روایت ابن جزری درتنقیح هزار وششصدوسی ودوسال است ونام اوحبیب نجار است ولقبش مومن آل یس است چنانچه درخبر سابق گذشت ودر قاموس گوید حزبیل بروزن قندیل نام مومن آل یس است تاآنکه میگوید این وجه دوم مخالف بااخبار بسیاریست که دلالت دارند مومن آل فرعون غیر ازحبیب نجار ومومن آل یس است.

(باب)

☆(فضل فقراء المسلمين)☆

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّدبن عيسى ، عن يونس ، عن محمّدبن سنان ، عن العلاء ، عن ابن أبي يعفور ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ فقراء المسلمين يتقلّبون في رياض الجنّة قبل أغنيائهم بأربعين خريفاً ثمّ قال : سأضرب لك مثل ذلك إنّما مثل ذلك مثل سفينتين مرّ بهما على عاشر فنظر في إحداهما فلم يرفيها شيئاً ، فقال : أسربوها، ونظر في الاُخرى فاذا هي موقورة فقال : احبسوها .

٢ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد؛ عن أبيه ، عن سعدان قال: قال أبوعبدالله عليه السلام : المصائب منحٌ من الله والفقر مخزون عندالله .

٣ ـ وعنه رفعه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ياعليٌّ إنّ الله جعل الفقر أمانة عند خلقه ، فمن ستره أعطاه الله مثل أجر الصائم القائم ومن أفشاه إلى من يقدر على قضاء حاجته فلم يفعل فقد قتله ؛ أما إنّه ماقتله بسيف ولارمح ولكنّه قتله بما نكى من قلبه .

(باب)

فضل فقراء مسلمانان

١ ـ ازامام صادق (ع) فرمود: راستى فقيرهاى مسلمان چهل پائيز پيش از توانگران مسلمان در بستانهاى بهشت ميغلطند، سپس فرمود: من براى تو مثلى ميزنم، مثلش اينستكه دو كشتى بر گمركچى گذر كنند، در يكى نگاه كند وچيزى در آن نيست گويد آنرا رها كنيد تا برود ودر ديگرى نگاه كند و بنگرد كه پراز باراست گويد آنرا نگهداريد.

شرح- ازمجلسى ره ـ نهايه گويد درحديث است كه فقيرهاى امتم چهل خريف پيش از توانگرانشان ببهشت ميروند ، خريف فصل ميان تابستان وزمستانست و مقصود چهل سال است زيرا در هر سال يك پائز بيش نيست و گذشت چهل خريف گذشت چهل سال است انتهى و در معانى الاخبار بسندخود ازامام باقر روايتكرده است كه بنده هفتاد خريف در دوزخ بماند و خريف هفتاد سال است تا آخر خبر وصاحب معالم آنرا به بيش از اين تفسير كرده ودر برخى روايات گفته است هزار عام است كه هرعام آن هزار سال است .

٢ ـ فرمود (ع): مصائب بخششهاى خدايند و فقر گنجينه خدا است.

٣ ـ فرمود (ع): كه رسولخدا (ص) فرموده: اى على راستيكه خدا فقررا بخلق خود سپرده و هر كه آن رانهان دارد خدا باندازه ثواب روزه دار شب زنده دار باو بدهد و هر كه آنرا فاش سازد نزد كسيكه برروا كردن حاجت او توانا است وآنرا روانكند اورا كشته است، هلا باتيغ ونيزه او رانكشته ولى بازخميكه بدل آن حاجتمند زده اورا كشته است .

٤ عنه ، عن محمد بن علي، عن داود الحذّاء ، عن محمد بن صغير، عن جدّه شعيب ، عن مفضّل قال: قال أبو عبدالله عليه السلام : كلّما ازداد العبد إيماناً ازداد ضيقاً في معيشته .

٥ ـ وباسناده قال: قال أبو عبدالله عليه السلام :لولا إلحاح المؤمنين على الله في طلب الرزق لنقلهم من الحال التي هم فيها إلى حال أضيق منها .

٦ ـ عنه ، عن بعض أصحابه ، رفعه ، قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : ما اُعطي عبد من الدّنيا إلاّ اعتباراً ومازوي عنه إلّا اختباراً .

٧ ـ عنه ،عن نوح بن شعيب وأبي إسحاق الخفّاف ، عن رجل ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ليس لمصاص شيعتنا في دولة الباطل إلّاالقوت ، شرّقوا إن شئتم أوغرّبوالن ترزقوا إلّاالقوت .

٨ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن الحسن الأشعري ، عن بعض مشائخه ، عن إدريس بن عبدالله ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله: ياعليّ الحاجة أمانة الله عند خلقه فمن كتمها على نفسه أعطاه الله ثواب من صلّى ومن كشفها إلى من يقدر أن يفرّج عنه ولم يفعل فقد قتله ، أما إنّه لم يقتله بسيف ولاسنان ولاسهم ولكن قتله بما نكى من قلبه .

٤ـ فرمود (ع) هر آنچه ایمان بنده فزاید تنگی معیشت او بدان بیشتر گردد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ موید آنست آنچه بامیرالمومنین منسوبست که.

بسا دانا ادیب هوشمندی — که عقلش کامل وچیزی ندارد
بسا نادان دارای توانگر — چنین تقدیر میسازد خداوند

وسرش آنستکه در بیان فوائد ابتلاء و گرفتاری وثواب بی‌پایان آن گذشت و بعلاوه کثرت مال موجب تکبر و سرفرازی و احتقار فقراء ودرشتخوئی وقساوت وجفا وغفلت ازخدااست برای سرگرمی بحفظ مال و فزایش آن باوجوب حقوق مالی که کمتر کسی آن را میپردازد و این خود مایه خشم خدااست وفقرا از همه این مفاسد بر کنارند .

٥ـ فرمود (ع): اگر اصرارومطالبه پیوسته مومنان نبود بدرگاه خدا برای طلب روزی از این حال فقر هم که دارند خدا آنهارا بوضع بدتری منتقل میکرد.

٦ـ فرمود (ع): بهیچ بنده‌ای چیزی ازدنیا داده نشده جز برای عبرت گرفتن و ازبنده‌ای چیزی دریغ نشده جز برای آزمودن.

٧ـ فرمود(ع): شیعه‌های پاك مادردولت باطل جزقوت بهره‌ای ندارند، بمشرق بروید یابمغرب هر گز جزقوت روزی بدست نیارید.

٨ـ فرمود(ع): که پیغمبر فرموده ای علی حاجت سپرده خدااست نزد خلقش هر که آنرا پیش خود نهان سازدو با آن بسازد خدایش ثواب نماز گذار دهد وهر که آنرا نزد کسی برد و اظهار کند که برد واکردن آن تواناست وآنرا روا نکند، اورا کشته باشد، هلا اورا باتیغ ونیزه وتیرنکشته ولی بزخمیکه بردل اوزده است اورا کشته.

٩ ـ وعنه ، عن أحمد ، عن عليّ بن الحكم ، عن سعدان قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إنّ الله عزّ وجلّ يلتفت يوم القيامة إلى فقراء المؤمنين ، شبيهاً بالمعتذر إليهم فيقول : وعزّتي وجلالي ما أفقرتكم في الدّنيا من هوان بكم عليّ ولترونّ ما أصنع بكم اليوم فمن زوّد أحداً منكم في دار الدّنيا معروفاً فخذوا بيده فأدخلوه الجنّة ، قال : فيقول رجلٌ منهم : يارب إنّ أهل الدّنيا تنافسوا في دنياهم فنكحوا النساء ولبسوا الثياب اللّيّنة و أكلوا الطعام وسكنوا الدّور وركبوا المشهور من الدواب فأعطني مثل ما أعطيتهم ، فيقول تبارك وتعالى : لك ولكلّ عبد منكم مثل ما أعطيت أهل الدّنيا منذ كانت الدّنيا إلى أن انقضت الدّنيا سبعون ضعفاً .

١٠ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن إبراهيم بن عقبة ، عن إسماعيل بن سهل و إسماعيل بن عبّاد ، جميعاً يرفعانه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال : ما كان من ولد آدم مؤمن إلّا فقيراً ولا كافر إلّا غنيّاً حتّى جاء إبراهيم عليه السلام فقال : «ربّنا لا تجعلنا فتنة للّذين كفروا» فصيّر الله في هؤلاء أموالاً وحاجة وفي هؤلاء أموالاً وحاجة .

١١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عثمان بن عيسى ، عمّن ذكره عن أبي عبدالله عليه السلام قال : جاء رجلٌ موسر إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نقيّ الثوب ، فجلس إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجاء رجلٌ معسر درن الثوب فجلس إلى جنب الموسر ، فقبض الموسر ثيابه من تحت فخذيه

٩ـ فرمود(ع): براستی خداعزوجل روز قیامت بفقرا و مسلمانان توجه نماید بمانند یك عذر خواه ومیفرماید: بعزت وجلالم سوگند من برای خوارداشتن شما دردنیا ندارتان نکردم وهر آینه امروز خواهیددید که باشما چه میکنم، هر که دردار دنیا احسانی بشما کرده است دست اورابگیرید و اورا ببهشت برید فرمود که یکی از آنها گوید: پروردگارا دنیاداران دردنیا بر خود رقابتها و خوشیها کردند، وزنان رانکاح کردند و جامه‌های نرم پوشیدند و خوراکها خوردند وبکاخهانشستند و مرکبهای مشهور راسوار شدندبمن‌هم بده‌مانندآنچه بآنها دادی، خداتبارك وتعالی میفرمایدبرای تو و هریك ازشما بنده‌ها است مانند هرآنچه‌بهمه اهل دنیادادم ازروزیکه‌دنیا بوده تا روزیکه بپایان رسیده هفتاد برابر.

١٠ـ فرمود (ع) : هیچ آدمیزاده مومنی نبود جز اینکه فقیر بود و هیچ آدمیزاده کافر نبود جزاینکه توانگر بود تاابراهیم (ع) آمد وعرضکرد (درسوره ممتحنه است) پروردگار ما مـا را وسیله آزمایش آنکسانیکه کافرند مساز ـ پس خدا دراینان اموال وحاجت مقررداشت ودرآنان هم اموال وحاجت مقررداشت.

١١ـ فرمود (ع): مرد توانگری نزد رسولخدا (ص) آمد که جامه پاکیزه ای داشت و خدمت رسولخدا (ص) نشست ومرد نداری آمد که جامه چرکینی داشت وپهلوی آن توانگر نشست و آن

فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أخفت أن يمسّك من فقره شيء ؟ قال:لا ، قال: فخفت أن يصيبه من غناك شيء ؟ قال : لا،قال : فخفت أن يوسّخ ثيابك ؟ قال: لا، قال: فماحملك على ماصنعت؟ فقال : يارسول الله إنّ لي قريناً يزيّن لي كلّ قبيح و يقبّح لي كلّ حسن ، وقد جعلت له نصف مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : للمعسر أتقبل؟ قال : لا ، فقال له الرّجل : ولم؟ قال : أخاف أن يدخلني مادخلك .

١٢ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن عليّ بن محمّد القاساني ، عن القاسم بن محمّد ، عن سليمان بن داود المنقري ، عن حفص بن غياث ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: في مناجاة موسى عليه السلام : ياموسى إذا رأيت الفقر مقبلاً فقل: مرحباً بشعار الصالحين؛ وإذا رأيت الغنى مقبلاً فقل : ذنب عجّلت عقوبته .

١٣ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : طوبى للمساكين بالصبر وهم الذين يرون ملكوت السماوات والأرض .

١٤ ـ وباسناده قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم: يامعشر المساكين طيبوا نفساً وأعطوا الله الرّضا من قلوبكم يثبكم الله عزّ وجلّ على فقركم ، فان لم تفعلوا فلا ثواب لكم .

توانگر جامه خودرا از زير زانوهای او جمع کرد رسولخدا (ص) باوفرمود ترسيدی از فقر اوچيزی بتو بچسبد؟ گفت، نه، فرمود ، ترسيدی از دارائی تو چيزی باو بچسبد. گفت نه، فرمود: ترسيدی جامه توچرکين شود؟ گفت نه، فرمود: پس چه‌تورا واداشت که اين کاررا کردی؟ درپاسخ گفت يا رسول‌الله براستی مرا هم‌نشينی استکه هرزشتی‌را برای من آرايش ميدهد وهرزيبائيرا برای من زشت مينمايد،من نيمی از هرچه دارم باودادم، پس رسولخدا بآن مرد ندارفرمود آيا ميپذيری ؟ گفت، نه. آن‌مرد گفت برای‌چه؟ درپاسخ گفت ميترسم دردل من درآيد آنچه دردل تو درآمده است.

١٢ ـ فرمود (ع) : در مناجات موسی است که : ای موسی هرگاه ديدی فقر روی‌آور ده‌بگو مرحبا به شعار صالحان ،وهرگاه ديدی توانگری روی‌آورده بگو گناهی است که کيفر آن‌شتافته‌است.

١٣ـ فرمود (ع): پيغمبر(ص) فرموده است خوشا برمستمندان ازشکيبائی و هم آنهايند که ملکوت آسمان‌ها وزمين رامعاينه کنند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ دور نيست که مساکين باتشديد سين وصيغه مبالغه باشد يعنی آن‌ها که پربصبر چسبيده‌اند.وروّيت ملکوت آسمان‌ها وزمين مقاماتی است که طبق لياقت هردسته‌ای‌برای آن ها بوجودآيد، برخی‌انديشه درآفرينش آسمان‌ها وزمين کنند ودرنظام‌جهان ،وقدرت‌وحکمت خدا را ازآن بدانند، و بفهمند که خدا آن‌ها را بيهوده نيافريده بلکه برای امرعظيمی آفريده چنانچه خدا فرمايد «بيندیشند درآفرينش آسمان‌ها و زمين،پروردگارما نيافريدی اين را بيهوده» برخی‌بيندیشند که آفريننده آسمان‌ها وزمين‌ناتوان و بخيل‌نيست وآن‌ها را فقير ومحتاج نکرده مگر برای‌مصلحت مهمی‌و بر بلای‌خداصبر کنندوبقضای اوراضی‌باشند وتفسيرمساکين دراين‌جابانبياءواوصياءاظهراست .

١٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن أبي نصر، عن عيسى الفرّاء ، عن محمّدبن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال : إذا كان يوم القيامة أمر الله تبارك و تعالى منادياً ينادي بين يديه أين الفقراء ؟ فيقوم عنق من الناس كثير ، فيقول : عبادي ؟ فيقولون : لبّيك ربّنا ، فيقول : إنّي لم أفقركم لهوان بكم عليّ ولكنّي إنّما اخترتكم لمثل هذا اليوم تصفّحوا وجوه الناس فمن صنع إليكم معروفاً لم يصنعه إلّا فيّ فكافوه عنّي بالجنّة .

١٦ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن إبراهيم الحذّاء ، عن محمّدبن صغير، عن جدّه شعيب ، عن مفضّل قال : قال أبوعبدالله عليه السلام :لولا إلحاح هذه الشيعة على الله في طلب الرّزق لنقلهم من الحال التي هم فيها إلى ما هو أضيق منها .

١٧ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّدبن عبدالجبّار، عن ابن فضّال، عن محمّدبن الحسين بن كثير الخزّاز ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال لي : أما تدخل السوق ؟ أما ترى الفاكهة تباع ؟ والشيء ممّا تشتهيه ؟ فقلت : بلى، فقال : أما إنّ لك بكلّ ما تراه فلا تقدر على شرائه حسنة .

١٨ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى، عن محمّدبن سنان ، عن عليّ بن عفّان ،عن مفضّل بن عمر ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله جلّ ثناؤه ليعتذر إلى عبده المؤمن المحوج في الدّنيا كما يعتذر الأخ إلى أخيه ؛ فيقول : وعزّتي وجلالي ما أحوجتك في الدّنيا من هوان كان

١٥ـ ازامام باقر(ع)فرمود هر گاه روزرستاخيزشود خداتبارك وتعالى فرمايد تايك جارچى برابر او جار كشد، فقيرها كجايند ؟ گروه بسيارى از مردم بپاخيزند، پس خدا ميفرمايد اى بندگانم، گويند لبيك اى پروردگارما پس خدا ميفرمايد من شما را فقير نكردم براى آنكه شمارا نزد خود خوارشمردم ولى شما را برگزيدم براى چنين روزى، شما بچهره مردم محشر خوب نگاه كنيد وروى همه را باز رسى كنيد هر كه بشما احسانى كرده كه آن را جز براى رضاى من نكرده است باو ازطرف من بهشت عوض بدهيد.

١٦ ـ از مفضل كه امام صادق (ع) فرمود : اگر اصرار شيعه نبود بدرگاه خدا براى طلب روزى از همين حالى هم كه دارند خدا آنها را بحالى برميگردانيد كه تنگدست تر باشند.

١٧ـ از محمدبن حسين بن كثير خزاز كه امام صادق (ع) بمن فرمود آيا نميروى ببازار ؟ آيا نميبينى ميوه ميفروشند و چيزهائى را كه دلت ميخواهد؟ گفتم چرا پس فرمود: هلا براستى در برابر هرچه ببينى و نتوانى آنرا خريدارى كنى براى تو درنزد خدا حسنه ايست.

١٨ـ فرمود (ع) راستيكه خداجل ثنائه محققاً عذرخواهى كند از بنده مومن و حاجتمندخوددر دنيا چنانچه برادرى ازبرادر خود عذرخواهى كند، خداوند ميفرمايد: بعزت وجلالم سوگند من تورا در دنيا ندار و نيازمند نكردم ازراه اينكه تونزد من خوار و بيمقدار بودى، اين پرده برگير و بنگر

بك عليّ، فارفع هذا السجف فانظر إلى ماعوّضتك من الدُنيا، قال: فيرفع فيقول ماضرّني ما منعتني مع ماعوّضتني.

۱۹ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة قام عنق من الناس حتّى يأتوا باب الجنّة فيضربوا باب الجنّة، فيقال لهم: من أنتم؟ فيقولون نحن الفقراء؛ فيقال لهم: أقبل الحساب؟ فيقولون: ما أعطيتمونا شيئاً تحاسبونا عليه، فيقول الله عزّ وجلّ: صدقوا ادخلوا الجنّة.

۲۰ - عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن مبارك غلام شعيب قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: إنّ الله عزّ وجلّ يقول: إنّي لم اُغن الغنيّ لكرامة به عليّ ولم اُفقر الفقير لهوان به عليّ وهو ممّا ابتليت به الأغنياء بالفقراء ولولا الفقراء لم يستوجب الأغنياء الجنّة.

۲۱ - عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن إسحاق بن عيسى، عن إسحاق ابن عمّار والمفضّل بن عمر قالا: قال أبو عبدالله عليه السلام مياسير شيعتنا اُمناؤنا على محاويجهم، فاحفظونا فيهم يحفظكم الله.

که ازدنیا چه عوضی بتو داده‌ام. فرمود آن پرده را بالا میزند ومیگوید آنچه را از من دریغ داشتی با این عوضیکه بمن دادی زیانی برای من نداشته.

۱۹ـ فرمود (ع): چون روز رستاخیز شود گردونه از مردم برخیزند و تا در بهشت بیایند و در بهشت را بزنند بآنها گفته شود چه کسانید؟ در پاسخ گویند ما درویشان و ندارها هستیم، بآنها گفته شود، آیا میخواهید حساب نرسیده ببهشت در آئید؟ در پاسخ گویند بماچیزی ندادید که ازما حساب بکشید پس خداعزوجل میفرماید راست میگویند، ببهشت در آئید.

۲۰ـ ازمبارك غلام شعیب که شنیدم امام کاظم (ع) میفرمود: راستیکه خدا عزوجل میفرماید راستی که من بتوانگر توانای مالی ندادم که نزد من ارجمند و گرامی است وفقیر را بی‌چیز نکردم برای آنکه نزد من خوار وبیمقدار است واین خود برای آزمایش توانگر است بوجود بینوایان واگر بینوایان نباشند توانگران مستحق بهشت نگردند.

۲۱ـ ازامام صادق (ع) که فرمود توانگران شیعه ما امین ماهستند برمحتاجان آنها، ما در باره آنها منظور دارید تا خدا شما را منظور بدارد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «امنائنا علی محاویجهم» امین بودن توانگران برمحتاجان شیعه یا مبنی است بر آنچه در آخر کتاب حجت گذشت ازاینکه همه اموال ازامام است و برای شیعه رخصت در تصرف داده‌اند و این تصرف مشروط است برعایت فقراء شیعه وناتوانان آنها یا بنابراین است که

۲۲ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : الفقر أزين للمؤمن من العذار على خدّ الفرس .

۲۳ - عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن عبدالله بن غالب ، عن أبيه ، عن سعيد بن المسيّب قال : سألت عليّ بن الحسين عليهما السلام ، عن قول الله عزّ وجلّ : «ولولا أن يكون الناس اُمّة واحدة» قال: عنى بذلك اُمّة محمد صلى الله عليه وآله أن يكونوا على دين واحد كفّاراً كلّهم «لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفاً من فضّة» ولو فعل الله ذلك باُمّة محمد صلى الله عليه وآله لحزن المؤمنون وغمّهم ذلك ولم ينا كحوهم ولم يوارثوهم .

آنان خلفای خدایند وباید از توانگران حقوق خدارا بستانند وبر محتاجان صرف کنند وچون درزمان تقیه وغیبت امام گرفتن آن حقوق وصرفش برای آنها ممکن نیست بتوانگران دستور داده‌اند که این وظیفه رانسبت بآنچه خوددارند انجام دهند واز طرف امام وکالت دارند یا مبنی براینست که‌چون خمس وسائراموال ازغنیمت‌وخراج بدست آنهامیافتدوبرای آن‌هاممکن نیست بامام برسانند وکیلند آن‌را بفقراءشیعه بدهند واین‌حدیث دلالت داردبروجوب‌صرف‌سهم‌امام ازخمس و میراث کسیکه وارثی ندارد وجز آن ازاموال امام درفقراء شیعه واین خالی ازقوت نیست واحوط تسلیم آنست بفقیه محدث عادل تااو بنیابت ازامام بمصرف برساند.

۲۲- از امام صادق (ع) که امیرالمومنین (ع) فرمود ، فقر برای مومن خوش نماتر است از خط بر گونه‌اسب.

۲۳- از سعیدبن مسیب گوید ازعلی بن‌الحسین (ع) پرسیدم ازتفسیر قول خدا عزوجل (۳۳ - الزخرف) « واگر نبودند مردم یك‌امت» فرمود مقصود این آیه امت محمد (ص) استکه اگرهمه بر کیش کفر بودند «هر آینه مقررمیداشتیم برای آنکسانیکه برحمن کافرند خانه‌هائیکه سقفش‌ازنقره باشد» واگر خدابامت (یعنی کفار آن‌ها ومنافقان آنها) چنین معامله‌ای میکرد، مؤمنان محزون می شدند واین غم آنهارا فرامیگرفت ودیگران باآن‌ها زناشوئی نمیکردند وباآنها هم‌ارث نمیشدند(و این مایه‌قطع نسل وفنای مؤمنان میشد).

شرح- ازمجلسی ره- تفسیرآیه گذشت وتاویلش اینستکه شاید مقصودبه ناس‌امت محمد است بعداز وفات آن‌حضرت بقرینه تعبیربمضارع در«یکون ویکفر» که دلالت بر آینده دارند و مقصود از کافران برحمن منکران امامت ونص براماتمند واز این رو تعبیر برحمن شده‌است برای اشعار باینکه رحمانیت خدامقتضی است بشررا مهمل وسرخود درامور دیانت نگذارد یامقصود اینستکه منکر امام به‌رحمانیت خدا کافراست وحاصل اینست که اگرچنانچه سبب کفر مؤمنان نمی‌شدوبواسطه حزن وغم ودل‌شکستگی آنها شیطان برآنها مسلط نمیگردیدوکافر نمیشدند و بمخالفان نمیپیوستندمگراندکی که وجودشان برای‌یاری امام‌بس‌نبود یاآنکه ازغم واندوه‌دق‌نمیکردند وبعلاوه‌اگرهمهٔ‌مخالفین باین درجه ازتوانگری و ثروت برسند وهمه مؤمنان درغایت فقر وخواری ومذلت بمانند باآنها قطع زن وزن خواست کنند ونسبی میان آنها فراهم‌نشود که موجب توارث گردد وباین سبب نسل مؤمنان‌قطع

(باب)

۱ - محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن أبان بن عبدالملك قال: حدثني بكر الأرقط، عن أبي عبدالله عليه السلام أو عن شعيب، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه دخل عليه واحد فقال: أصلحك الله إني رجل منقطع إليكم بمودتي وقد أصابتني حاجة شديدة و قد تقربت بذلك إلى أهل بيتي وقومي فلم يزدني بذلك منهم إلا بعداً، قال: فما آتاك الله خير مما أخذمنك قال: جعلت فداك ادع الله لي أن يغنيني عن خلقه، قال: إن الله قسم رزق من شاء على يدي من شاء ولكن سل الله أن يغنيك عن الحاجة التي تضطرك إلى لئام خلقه.

۲ - عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن علي بن أسباط، عمن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الفقر الموت الأحمر، فقلت لأبي عبدالله عليه السلام: الفقر من الدينار والدرهم؟ فقال: لا ولكن من الدين.

گردد ومنقرض شوند یا وسائل ارتداد آنها فراهم شود و باین وسیله امت محمد همه کافر و مخالف گردند و یك امت کافر باشند یا اکثر قریب باتفاق آنها کافر باشند جز نادریکه ایمان پاك وخالص دارند وکلمه ناس را در اکثر بکار برده است برای کمی مؤمنان..

(باب)

شرح - برای این باب عنوانی نیاورده است از برای اینکه اخبارش مناسب باب گذشته است و با آن فرقی دارند زیرا باب گذشته صرف در فضل فقراء است واین باب بعلاوه متعرض فقر ممدوح و فقر مذموم هم هست.

۱ - راوی گوید مردی خدمت امام صادق (ع) رسید وعرض کرد اصلحك الله راستیکه من مردی هستم وتنها روبسوی شما دارم بواسطه دوستی وارادت بشما و اکنون بسختی حاجتمند شده ام و من بوسیله ارادت بشما خودرا بخاندان وتبارم نزدیك کردم تابدین وسیله بمن کمك کنند ولی این خود بیشتر مایه دوری آنها ازمن گردید، فرمود: آنچه خدابتو داده است (یعنی ولایت اهل بیت ع) بهتر است از آنچه که ازتو گرفته است (یعنی مال دنیا و مهرورزی خاندان وعشیره) گفت: قربانت دعا کنید برایم که خدایم از خلق خود بی نیاز کند، فرمود: خدا روزی هر کس را بدست هر کس قسمت کرده است که خواسته وصلاح دانسته ولی تواز خدا بخواه که تورا از احتیاجیکه بدرخانه مردمان پست بیچارات کند بر کنار و بی نیاز سازد.

۲ - از امام صادق (ع) که فرمود: فقر همان مرك خونین است، (راوی گوید) من به امام صادق (ع) گفتم: نداشتن وفقر از پول طلا و نقره را (میفرمائید)؟ در پاسخ فرمود: نه، ولی نداشتن و فقر دین است.

شرح - ازمجلسی ره - محتملستکه مقصود ازقول او (ع) ولی ازدین، فقرقلبی باشد و ضدش بی

((باب))

☆(أن للقلب اذنين ينفث فيهما الملك والشيطان)☆

۱ ـ علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبي عمیر، عن حمّاد، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: ما من قلب إلّا وله اُذنان، على إحداهما ملكٌ مرشدٌ وعلى الاُخرى شيطان مفتّنٌ، هذا يأمره و هذا يزجره، الشيطان يأمره بالمعاصي والملك يزجره عنها، وهو قول الله عزّ وجلّ: «عن اليمين وعن الشمال قعيد ☆ ما يلفظ من قول إلّا لديه رقيبٌ عتيدٌ».

نیازی قلبی است بنابراین فقیر کسی استکه معرفت بدین ندارد واحکام دین را نمیداند و تقوی وورع ندارد واز صفات حسنه دیگر تهی است چنین گفته شده.

من میگویم ممکن است مقصود این باشد که فقیر دردین کسی استکه بواسطه دینداری زیانمند میشود وصبر نمیکند ومتوسل بظالمان وفاسقان میگردد چنانچه گذشت.

(باب)

دل دوگوش دارد که فرشته وشیطان در آنها میدمند

۱ـ ازامام صادق (ع) هیچ دلی نیست جز اینکه دو گوش دارد، بریکی فرشته‌ای رهبر است و بردیگری شیطانی فتنه گر، اینش فرمان دهد وآنش باز دارد شیطانش بنا فرمانیها فرمان کند و فرشته‌اش از آن بازدارد و اینست تفسیر گفته خدا عزوجل (۱۷ـ ق) ازراست وازچپ نشسته ایست (۱۸) زبان بگفته‌ای نگشاید جز آنکه نزد اورقیب است وعتید

شرحـ ازمجلسی ره ـ بدانکه اکثرمردم حقیقت دل واوصافش رانمیدانند و ائمه(ع) ما هم جز بکنایه واشاره درباره آن چیزی نگفته اند برای ماهم همان احوطست که بدانچه امامان بیان کرده‌اند اکتفاء کنیم وبهمان صلاح وفساد وآفات ودرجاتش توجه نمائیم ودر تکمیل این خلقت شگفت انگیز ولطیفه پروردگاری بکوشیم وآنرا از صفات بدشیطانی پاک سازیم وباخلاق فرشته‌های روحانی زیور سازیم تابدین وسیله آماده برآمدن بپایه های کمال شویم و فیض گیری از حضرت ذوالجلال و این وابسته نیست که نخست حقیقت دل را بدانیم و اگر بدان وابسته بود موالی و ائمه (ع) ما آن را آشکارا بیان میکردند وچون از آن دم بستند بهتر استکه ماهم از آن دم بندیم وخموشی گزینیم ولی برخی از آنچه را دراین مقام گفته‌اند یاد کنیم وبدان اکتفاء نمائیم والله المستعان.

بدانکه مشهور میان حکماء و پیروانشان اینست که مقصود از دل همان نفس ناطقه است و آن گوهری است روحانی در میان دوجهان: روح صرف وتن وماده، درآنچه زیر دست او است حکم فرما است و از آنچه بالا تر از او است فرمان بر است و اثبات گوش برای او صرف استعاره و تشبیه است.

یکی ازمحققان گفته دل شرف انسان است وبدان بر بسیاری از آفریده‌ها برتری دارد وآماده معرفت خدا است دردنیا مایه جمال و کمال او است وپایه افتخار ویست ودردیگر سرای پشت وذخیره او است معرفت همانا بدلست نه بعضو دیگر ودل خدا را داند وبرای او کار کند وبدرگاه او کوشد وباو تقرب

جوید و دیگر اعضاء پیروان و خدمتکاران و ابزار آنند و آن‌ها رابکار گیرد چون پادشاهی که بنده های خودرا یاراعی رعیت راویا صنعت گران ابزارکارش‌را ،دل استکه نزد خدا پذیرفته‌شودچون سالم باشد ازجزاو، واواست که ازدرگاه‌خداراندەشود گرهمه را بدیگران پردازد اورا خواهندوبااو گویند و اورا پاداش دهند و اورا کیفر کنند او استکه باقرب حق رستگار شود اگرپاك گردد واو است که نومید وبدبخت است اگرآلوده وچرکین‌باشد اواست فرمان‌برحقیقی خدا و آنچه در سائراعضاء باشد پرتویست ازاو واو است متمرد وعاصی وهرهرزگی و گناه ازاو سرایت کند و باظلمت ونوراو است که بدی‌ها وخوبیها جلوه گر شوند، و از کوزه همان برون تراود که در او است۔ اگر انسان دل‌راشناسدخودراشناشد وچون‌خودراشناسدخداراشناسدا گر دل‌راندانندخودراندانندوچون‌خودراندانند پرورد گار خودرا ندانند ، بیشترمردم بدل خود وخویش ندانند و پرده میان آن‌ها و خودشان کشیده شده‌است و خدااست که میان‌مرد ودلش پرده‌شود و در این‌صورت اورا مشاهده نکند ومراقبت ننماید وصفات و گردش آن‌را میان انگشتان خدای‌رحمن نفهمد وندانند چگونه یکبار تااسفل السافلین وافق شیاطین سقوط کند ویکبار تااعلا علیین وافق فرشته‌ها فراز گیرد و هر که دل رانفهمد تا آن‌را بیاید و تشویق نماید و آنچه از عالم‌ملکوتش رسد بحساب گیرداز آن هااست که خدا فرموده است« نباشید چون کسانیکه خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان راازخودشان فراموش کردآنانند فاسقان»

معرفت دل و حقیقت اوصافش اصل دین است و پایه روش سالکین چون این را دانستی باید بدانی که نفس، روح قلب و عقل الفاظی هستند که معانی آن ها بهم نزدیك است ، و دل بدو معنی اطلاق شود.

۱۔ پاره گوشتی صنوبری شکل که درجانب چپ‌سینه‌است ودرونش تهی‌است ودرآن‌خون‌سیاهی است ومنبع روحست ومعدنش واین دل دربهائم است‌وبلکه در مرد گان نیز.

۲۔ یك‌لطیفه ربانیه روحانیه که باین‌دل‌تعلق داردوخردبیشترمردم درفهم آن و کیفیت تعلق آن حیرانند زیرا تعلق آن چون تعلق عرض‌است بجسم یاصفت بموصوف یا کارگربابزارکار یاجسم بمکان وتحقیق آن مایه فاش کردن سرروح‌است که رسولخدا (ص) درآن سخن نگفته ودیگری را نرسد که ازآن دم‌زند۔ روح نیز دومعنا دارد :

۱۔ جسمی لطیف و بخاری که منبع آن تهی گاه دل جسمانی است و بوسیله رگهای زننده به همه اجزای تن روانه گردد و جریانش درتن، و گردش نور زندگی وحس وشنیدن و دیدن و بوئیدن ازآن برهمه اعضاء بمانند گردش‌تابش چراغی استکه در گوشه خانه بچرخانند زیرا بهر گوشه خانه رسد درآن بتابد و زندگی چون روشنی باشد که بر دیوارها است و روح چون چراغ وجنبش آن‌در درون چون جنبش‌چراغست دراطراف خانه بوسیله محرکی وچون طبیبان نام‌روح برند همین معنا را خواهند وآن بخاریست لطیف که گرمی دل‌آن را ببزد .

۲۔ لطیفه ربانیه دانا و درك کننده در انسان و آن یکی از دومعنای دل است که‌شرح‌دادیم و همانست که خدا فرموده « از تو می‌پرسند از روح ، بگو روح از امر پرورد گار من است» وآن امریست عجیب و ربانی که اکثرخردها و فهمها از درك کنه آن عاجزند ـ ونفس هم بچندمعنااطلاق شود وآنکه مارا لازمست دومعنا است:

۱۔ معنی جامع‌قوه غضب وشهوت درانسان و آن راصوفیه بیشتربکار برند زیرا مقصود آنان

از نفس همان معنی جامع صفات مذمومه است در انسان و گویند انسان بناچار باید با نفس مجاهده کند و آن را شکست دهد و بهمین معنی اشاره شده است در گفتار پیغمبر (ص) که «دشمن تر دشمنانت همان نفس تو است که میان دو پهلویت جادارد» .

۲ـ آن لطیفه ایکه آن را یاد کردیم و انسان درحقیقت همانست و آن نفس انسان و ذات انسان است ولی باوصاف مختلفه وصف شود باعتبار حالات مختلفه وچون دل بامر خدا نهد واز پریشانی برهد بواسطه معارضه باشهوات نفس مطمئنه نامیده شود ـ تا آنکه گوید عقل نیز معانی چندی دارد که مناسب بامقام از آن ها دومعنی است:

۱ـ علم بحقائق امور یعنی وصف علمی که جای آن دل است.

۲ـ آن مدرکیکه معلوم است و آن خوددل است و آن همان لطیفه ربانیه است و اکنون برای تو کشف شد که معانی موجودند و آن دل جسمانی وروح جسمانی و نفس شهوانی وعقل علمی است که این چهار لفظ بر آن ها اطلاق شوند ومعنی پنجمی است که آن لطیفه مدرکهٔ عالمه ازوجود انسان است وهمه این الفاظ بدان اطلاق شوند پس چهار لفظ داریم وپنج معنی و هر لفظی بدومعنی است و معانی این الفاظ بر علماء هم بسا اشتباه شود وچون لفظ قلب در کتاب وسنت آید مقصود از آن همان معنی است که انسان بدان می فهمد و حقیقت اشیاء را درك میکند و گاهی از آن بدلی که در سینه است کنایه آورند زیرا میان این دو علاقه مخصوصی است و از این جهت دل را بعرش تشبیه کنند و سینه را بکرسی .

سپس در بیان تسلط شیطان بدل گفته:

دل گنبدی را ماند که بر آن درها است واز هر دری حالتی بدان در آید یانشانه ایست که ازهرسو تیری بر آن بنشیند یاچون آینه ایست که پیکره های گوناگون بر آن گذرند و هر پیکری دنبال پیکری آید واز آن ها تهی نماند یاچونان حوضی است که جویهای چندی در آن ریزند و راه درآمد این آثار تازه بتازه دردل بهرحال یا ازظاهر است بوسیله حواس خمس ویا از باطن بوسیله خیال وشهوت وغضب واخلاقی که درمزاج انسان ترکیب شده اند زیرا هرچه درحواس در آید دردل نشیند واگر هم راه حس را برخود ببندد خیال دردرون اوچرخد وبهرسو دودو باچرخش خیال دل زیرورو شود و آنی آرامش ندارد واز این آثار مخصوص تر آن ها که دردل آید همان خاطراتست و مقصود من از آن ها اندیشه ها ویادهائی استکه برای دل رخ دهند و اینها دانشی تازه باشند یایادآوری شده که چون دل بآن ها تازه توجه کرده خاطره باشند، محرك اراده بشر همان خاطره ها باشند زیرا تصمیم وعزم وارادهٔ هر کاری پس از خطور آن است دردل انسان پس مبدء همه کارهای انسانی همان خاطره ها باشند.

خاطره رغبت آورد ورغبت عزم آورد وعزم نیت پدید کند ونیت اعضاء رابجنبش آرد و خاطره های محرك بردو قسمند. قسمی دعوت ببدی کنند یعنی آنچه سرانجام تلخی دارد وقسمی دعوت بکارخیر کنند یعنی آنچه درآخرت سودبخشد واین دوخاطره مختلف هستند خاطره خوب را الهام نامند و خاطره بد که دعوت بشر کند وسواس است، سپس تو میدانی که این خاطره ها حادثند و نیاز بسبب دارند ووقتی حادث مختلف شد بایدسبب آن مختلف باشد واین خودسنت ثابت الهی است که چون دیوار خانه تابان شود و سقف آن سیاه گردد دانسته شودسبب روشنی جزسبب سیاهی است وهمچنان برای روشنی های دل و سیاهی آن دوسبب مختلفست وسبب خاطره ای که باعث کارخیر است فرشته نامیده شده

۲ ـ الحسين بن محمّد ، عن أحمدبن إسحاق ، عن سعدان ؛ عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ للقلب اُذنين فاذاهمّ العبد بذنب قال له روح الإيمان : لاتفعل ؛ وقال له الشيطان: افعل ، وإذا كان على بطنها نزع منه روح الإيمان .

۳ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن سيف بن عميرة عن أبان بن تغلب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مامن مؤمن إلاّ ولقلبه اُذنان في جوفه : اُذن ينفث فيها الوسواس الخنّاس ، و اُذن ينفث فيها الملك ، فيؤيّدالله المؤمن بالملك ، فذلك قوله : «وأيّدهم بروح منه» .

وسبب خاطره‌ای که باعث کار بداست شیطان نامیده شود و آن لطفی که بوسیله آن دل آماده پذیرش الهام گردد توفیق باشد و آنکه بوسیله آن دل آماده پذیرش خاطره بدشود که وسواس شیطانست اغواء وخذلان نام دارد وبعد ازنقل دنباله کلام مفصل این محقق می گوید :

آنچه گفته است که دفع شیطان توقف برشناسائی او نداردرست است ولی تأویل ملك وشیطان بدان چه بآن اشاره کرده دراین جا وصریحا درجای دیگر گفته است مخالف صریح کتابست وجرأت برخدا ورسول است چنانچه در کتاب کبیر تحقیق آن را نمودیم ..

«اذ یتلقی المتلقیان» بیضاوی گفته یعنی یادآور وقتی را که این دوبهم برخورند یامقصود این استکه خدا دراین وقت باو نزدیکتر است از رك گردن.

«عن الیمین والشمال قعید» یعنی یك همنشین درسمت راست ویك همنشین درچپ و اولی بقرینه دومی از کلام حذف شده است..

«ما یلفظ من قول» یعنی هیچ سخنی از دهانش نپرد جزاینکه نزد او پاینده ایست فرشته ای که از کار او مراقبت کند و دیگری که نزداو حاضر است و شاید بنویسد آنچه برای او است از ثواب و عقاب انتهی.

من گویم ظاهر اخبار وارده از طریق خاص وعام اینست که آن دو متلقی ورقیب وعتید دوفرشته نویسنده اعمال هستند آنکه درسمت راست است کارهای خوب را بنویسد و آنکه درسمت چپ است کارهای بد رابنویسد وظاهر این خبر اینستکه رقیب وعتید یك فرشته ویك شیطانند بلکه آن دو متلقی هم یکی فرشته است ویکی شیطان و محتمل است که این تأویل وبیان بطن آیه باشد ورقیب عتید صفت یکی باشند که همان فرشته سمت راست است وزاجر کاتب هم یکی باشند (یعنی آنچه در آیه متعرض است همان فرشته است که دوصفت دارد هم رقیب است وهم عتید وطبق این خبر زاجر وباز دارنده از گناه است وطبق اخبار دیگر نویسنده اعمال است) .

۲ ـ از امام صادق (ع) فرمود راستی دل دو گوش دارد و هر گاه بنده قصد کند روح ایمان باو گوید مکن وشیطان باو گوید بکن وهر گاه روی شکم آن (زنا ده) افتد روح ایمان از او جدا شود .

۳ـ فرمود: هیچ مؤمنی نیست جزاینکه برای دلش دو گوشه است در درون او یك گوش که وسواس خناس درآن میدمد و گوشی که درآن فرشته میدمد وخدا بوسیله فرشته بمؤمن کمك می دهد واینست قول خد (۲۲ـ المجادله) و کمك کند آنان را بروحی از طرف خود.

(باب)

❁(الروح الذی اید به المؤمن)❁

۱ ـ الحسین بن محمد و محمد بن یحیی ، جمیعاً ، عن علی بن محمد بن سعد ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي سلمة ، عن محمد بن سعید بن غزوان ، عن ابن أبي نجران ، عن محمد بن سنان ، عن أبي خدیجة قال : دخلت علی أبي الحسن علیه السلام فقال لي : إن الله تبارك وتعالی أید المؤمن بروح منه تحضره في کل وقت یحسن فیه ویتقي ، وتغیب عنه في کل وقت یذنب فیه ویعتدي ، فهي معه تهتز سروراً عند إحسانه وتسیخ في الثری عند إساءته ، فتعاهدوا عباد الله نعمه باصلاحکم أنفسکم تزدادوا یقیناً وتربحوا نفیساً ثمیناً ، رحم الله امرءاً هم بخیر فعمله أو هم بشر فارتدع عنه ، ثم قال : نحن نؤید الروح بالطاعة لله والعمل له .

(باب)

در آن روحی که مؤمن بدان تأیید میشود

۱ ـ ازابی خدیجه گوید نزد ابی الحسن (ع) در آمدم و بمن فرمود راستی خدا تبارك وتعالی مؤمن را باروحی ازطرف خود کمك کرده است که هر گاه نیکی کند وتقوی ورزد آن روح نزد او حاضر شود و هر گاه گناهی کند و تجاوز نماید ازاو نهان گردد و آن روح همراه اواست وهنگامیکه احسانی کند ازشادی برقص آید وچون بدی کند به زیر خاك فرورود ، ای بنده‌های خدا نعمتهای خدارا باصلاح نفس خود بازرسی کنید و قدردانی نمائید تا یقین شما بیفزاید وسود وبهره باارزش وپربها برید ، خدا رحمت کند بنده‌ای را که قصد خیری کند و آن را انجام دهد یا قصد کار بدی کند واز آن بازایستد و کناره کند سپس فرمود ماخود روحرا باطاعت خدا وعمل برای خدا تأیید میکنیم .

شرح ـ ازمجلسی ره ـ ظاهر این است که مقصود از تعاهد نعم دراین جانگهداری از نعمتهای خدا و بجا گذاشتن آنها وبکار بردن چیزیست که مایه دوام وبقای آنها باشد ومقصود دراین جا نعمت روحانی است ازایمان ویقین وتأیید بوسیله روح وتوفیقات ربانیه و بازرسی آنها بترك گناهان و نافرمانی ها واخلاق نکوهیده است که مایه نقص وزوال آنهااست ..

«و نحن نؤید الروح» یعنی ماروح را تقویت کنیم ودر برخی نسخ است که نزیده یعنی آنرا بیفزائیم وآن هم بتأیید بر گردد.

(باب الذنوب)

۱ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن طلحة بن زيد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان أبي عليه السلام يقول : مامن شيء أفسد للقلب من خطيئة ، إنّ القلب ليواقع الخطيئة فما تزال به حتّى تغلب عليه فيصير أعلاه أسفله .

۲ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عثمان بن عيسى ، عن عبدالله بن مسكان ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «فما أصبرهم على النار» فقال: ما أصبرهم على فعل مايعلمون أنّه يصيّرهم إلى النار .

۳ ـ عنه ، عن أبيه ، عن النضر بن سويد ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أما إنّه ليس من عرق يضرب ولانكبة ولاصداع ولا مرض إلّا بذنب ؛ و ذلك قول الله عزّ و جلّ في كتابه : «وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفوعن كثير» قال : ثمّ قال : وما يعفوالله أكثر ممّا يؤاخذبه .

(باب گناهان)

۱ـ از امام صادق (ع) که پدرم میفرمود چیزی تباه کن تر برای دل از گناه نیست ، براستی دل هم آغوش گناه شود و پیوسته گناه بدان برآید تا برآن چیره گردد و آنرا سرنگون سازد .

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «فیصیر اعلاه اسفله» یعنی آنرا وارونه سازد چون کاسه ایکه کپ شودو دیگر مطلب حقی درآن قرار نگیرد وهیچ پندی درآن اثر نکند چنانچه درباره دل منافق بیاید که دل کافر وارونه است وهیچ خیری را درخود جای ندهد و حاصل این استکه گناه بدل بیالاید ودر آن اثر کند تا آنرا وارونه سازد وچون دل کافر چیزی درآن جای گیر نشود زیرا اصرار بگناه راهی است بکفر چنانچه خداسبحانه فرموده (۱۰ـ الروم) پس سرانجام آنکسانیکه پربدی کردند این شد که به آیات خداتکذیب نمودند واین وجه درتفسیر این آیه کـه بخاطر من آمد روشن ترین وجوه است ودر تفسیر خبرهم روشن ترین وجوهست وبرخی محققان گفته مقصود این است که این گناه پیوسته دردل عمل کند وبشیرینی خود درآن اثر کند تا روی آن را که بسوی خدا وآخرتست بسوی باطل ودنیا برگرداند .

۲ـ ازامام صادق(ع) درتفسیر قول خداعزوجل (۲۷۵ـ البقره) وچه بسیار شکیبایند بر آتش سوزان ـ فرمود: یعنی چه بسیار شکیباهستند برانجام کاریکه می دانند آنهارا بدوزخ میکشاند.

شرحـ بیضاوی هم درتفسیر آیه گفته است عجیبست ازحال آن ها در آلوده شدن بگناهانیکـه موجب دوزخند ازروی بی باکی ،

۳ـ ازامام صادق (ع) رگی ندرزد وپائی برنخورد وسری دردنگیرد و بیماری نیاید جز برای گناهی واین است مقصود ازگفتار خداعزوجل (۳۰ـ الشوری) وآنچه مصیبت بشماها رسد برای آن استکه خود بدست آوردید و خدابسیاری راهم گذشت میکند ـ سپس فرمود آنچه خدا از آن گذشت میکند بیشتر است از آنچه مؤاخذه میکند .

٤ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد ، عن حريز ، عن الفضيل بن يسار ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : مامن نكبة يصيب العبد إلّا بذنب ومايعفوالله عنه أكثر .

٥ ـ عليٌّ ، عن أبيهٍ ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول : لاتبدينّ عن واضحة ، وقدعملت الأعمال الفاضحة ، ولا يأمن البيات من عمل السيّئات .

٦ ـ عنه ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن إبراهيم بن عبدالحميد ، عن أبي اُسامة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : تعوّذوا بالله من سطوات الله بالليل والنّهار ، قال : قلت له : وما سطوات الله ؟ قال : الأخذ على المعاصي .

٧ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن أبيه ، عن سليمان الجعفري ، عن عبدالله ابن بكير ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : الذّنوب كلّها شديدة وأشدّها مانبت عليه اللّحم والدّم ، لأنّه إمّا مرحومٌ وإمّا معذّبٌ والجنّة لايدخلها إلّا طيّب .

شرحـ ازمجلسی ره ـ مخاطب دراین آیه کسانیند که گناه ومعصیت کنند نه معصومین ازپیغمبران وائمه (ع) (و اخباری هم برای جدا کردن آنان نقلکرده است).

٤ـ از امام باقر (ع) فرمود هیچ نکبتی بینده نرسد جز برای گناه کردن و آنچه خدا گذشت میکند بیشتر است .

٥ـ از امام صادق (ع) که امیرالمومنین (ع) میفرمود: مبادا دندان زخنده نمایان کنی تو که کردارت برسوائی کشانده ، نباید از بلای شبگیر آسوده باشد آنکه بد کرداری کند.

٦ـ از ابی اسامه گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود : بخدا پناه برید از یورشهای خدا در شب وروز گوید گفتم سطوتهای خداچیستند؟ فرمود: گرفت و گیر دربرابر نافرمانیها.

٧ـ ازامام باقر (ع) فرمود همه گناهان سخت باشند و سخت تر آنها گناهی است که گوشت و پوست برآن روئیده باشد (چون خوردن مال حرام یا گناهیکه بدان ادامه دهد) زیرا باید گناه یا آمرزیده شود (بوسیله توبه و کفاره) ویا آنکه برآن عذاب شود (در حال مرك وقبر وبرزخ ودوزخ تاجبران گردد) وببهشت در نیاید جزشخص پاك .

شرحـ ازاین جا گرفته شده است این قطعه معروف شیخ بهائی ره.

جد تو آدم بهشتش جای بود — قدسیان کردند بهر وی سجود
یك گنه ناکرده گفتندش تمام — مذنبی مذنب برو بیرون خرام
تو طمع داری که باچندین گناه — داخل جنت شوی ای روسیاه

۸ ـ الحسينُ بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن أبان ، عن الفضيل بن يسار ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ العبد ليذنب الذّنب فيزوي عنه الرّزق .

۹ ـ عليُّ بن محمّد ، عن صالح بن أبي حمّاد ، عن محمّد بن إبراهيم النوفليّ ، عن الحسين بن مختار عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ملعونٌ ملعونٌ من عبدالدّينار والدّرهم ملعونٌ ملعونٌ من كمه أعمى ، ملعونٌ ملعونٌ من نكح بهيمة .

۱۰ ـ الحسينُ بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعته يقول : اتّقوا المحقّرات من الذّنوب ، فانّ لها طالباً ، يقول أحدكم أذنب و أستغفر ، إنّ الله عزّ وجلّ يقول : «سنكتب ماقدّموا وآثارهم و كلّ شيء أحصيناه في إمام مبين» ؛ وقال عزّ وجلّ : «إنّها إن تك مثقال حبّة من خردل فتكن في صخرة أوفي السماوات أوفي الأرض يأت بها الله إنّ الله لطيف خبير» .

۸ـ ازامام باقر (ع) فرمود: بنده گناهی ورزد وروزی ازو دریغ شود.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ یعنی گاه باشد که تنگی روزی برای کیفر گناه یا جبران آن باشد و این کلیت ندارد زیرا بسا به گنهکاران بد عاقبت توسعه رزق داده شود و کیفر آن ها به دیگر سرای افتد.

۹ـ از امام صادق (ع) که رسولخدا (ص) فرمود : ملعون است ملعون کسیکه اشرفی طلا و پول نقره را بپرستد ملعون است ملعون کسیکه گمراه سازد کوری راملعونست ملعون کسیکه بگاید جاندار زبان بسته‌ای را .

شرحـ از شیخ صدوق درمعانی الاخبار که‌معنی «من کمه اعمی» این‌استکه‌هر که‌سر گردان دردین را بکفر کشاند و اورا بگمراهی معتقدسازد تا درآن بیاید (چون علماء و پیشوایان مذاهب باطله مانندمبلغین نصاری و باب و بها).

ازمجلسی ره ممکن است «من کمه اعمی» خواند یعنی کسیکه آستینش کور است و این کنایه ازبخل باشد (چنانچه در فارسی نان کور کنایه ازبخل است) ومن گویم در این صورت اظهر آنستکه کنایه از آدم لاابالی باشد که باك ندارد مال‌را از شبهه یا حرام بدست آورد یا از حلال یا در صرف مال بی مبالاتست و آن را بیهوده هدر میکند و مراعات مصرف‌شرعی آن رانمیکند.

۱۰ـ از ابی بصیر که شنیدم امام باقر (ع) میفرمود: بپرهیزید از گناهان کوچك که آنها را هم طالبی است ، کسی از شماها می گوید گناه میکنم و استغفار مینمایم، راستی خدا عزوجل می فرماید (۱۲ـ یس) محققاً بنویسیم آنچه را پیش فرستادند و آثاریکه از آن‌ها بماند و هرچیزی را در امام مبین آمار کنیم ـ و خدا عزوجل فرماید (۱۶ـ لقمان) راستیکه اگر آنها بوزن یك‌دانه خردل باشند در درون سنگی باشند یا در آسمان‌ها و یا در زمین باشند خدا آنها رابیاورد؛ زیراخدا باریك بین‌وآگاه است.

١١ ـ أبوعلي الأشعري ، عن محمد بن عبدالجبار ، عن ابن فضال ، عن ثعلبة ، عن سليمان ابن طريف ، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: إن الذنب يحرم العبد الرزق

١٢ ـ محمد بن يحيى، عن عبدالله بن محمد ، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان ، عن الفضيل عن أبي جعفر عليه السلام قال : إن الرجل ليذنب الذنب فيدرء عنه الرزق وتلا هذه الآية : «إذ أقسموا ليصرمنها مصبحين ولا يستثنون فطاف عليها طائف من ربك وهم نائمون» .

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ « فان لها طالبا) یعنی برای گناه دنباله گیری است که آن را می‌داند و مینویسد و کیفرش را مقرر می‌سازد و همان گناه کوچك هم با اصرار بزرك می‌شود و بسا آمرزیده نشود.

« ان‌الله عزوجل » بیان طالب دنباله گیر گناهانست و آیه درسوره یس چنین است « براستی که ما زنده کنیم مرده‌ها را و بنویسیم آنچه را پیش داشتند ـ گویا تغییر از نسخه نویسان یاراویانست و گفته‌اند که آیه‌نقل بمعنی شده است،

«و نکتب ماقدموا» در مجمع‌البیان گفته است یعنی مینویسیم هرچه طاعت و معصیت در دنیا کرده‌اند که اثری از آنچه بجا نمانده و آنچه هم از اثری از آن مانده چون روشهائیکه گذاشتند و از آن‌ها پیروی شده خوب باشد یا بد و گفته‌اند مقصود از آثار گامهائی استکه بسوی مسجد بر داشته‌اند برای آنچه خدری روایتکرده که بنی سلمه در گوشه از مدینه بودند و به پیغمبر از اینکه خانه‌هاشان دور است و بنماز او نمیرسند شکایت کردند و این آیه نازل شد.

« و کل شیء احصیناه فی امام مبین » یعنی هر چیزی را در کتاب ظاهری آمار کردیم و آن‌لوح محفوظست ومعنی‌احصایش‌این استکه ملائکه از مقابله آن‌آنچه‌حادث میشوددرك میکنندوآن بمعلومات خدا دلالت دارد و گفته‌اند مقصود نامه اعمال است..

۱۱ـ از محمدبن مسلم گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود ، براستی گناه بنده را ازروزی محروم میکند.

۱۲ـ از امام باقر (ع) فرمود: راستی که مردی گناهی میکند و روزی او بند می آید و این آیه را خواند (۲۷ـ القلم) وقتی سوگند خوردند که ما آنرا صبحگاه می‌چینیم ونگفتند انشاءالله و یك بلای ناگهانی بر آن چرخید و آنان خواب بودند.

شرحـ از مجلسی (ره) ـ مقصود از گناه هر گناهی است بلکه بسا شامل مکروهات وترك مستحبات هم بشود چنانچه آیه بدان مشعر است و گر چه ممکن است حمل آن بر نپرداختن زکوة واجب برای‌فقراء.

طبرسی درجامع الجوامع گفته «انا بلوناهم» یعنی اهل مکه را گرفتار کردیم بگرسنگی‌و قحط «چنانچه صاحبان آن باغ را » و آنها چند برادر بودند که در دو فرسخی صنعای یمن پدر آنها باغی داشت و خود به اندازه خوراك سال از آن بر می‌داشت و مازاد را بفقراء میداد وهر چه از داس بدر میرفت زیر بافه میریخت و هرچه از انگور پسه چینه میشد و هرچه خرما زیر چادر جمع آوری میریخت همه را برای گداها و خوشه چینها می گذاشت و چون پدرشان مرد با خود گفتند

١٣ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير ، عن أبي بصير قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إذا أذنب الرّجل خرج في قلبه نكتة سوداء ، فان تاب انمحت وإن زاد زادت حتّى تغلب على قلبه فلا يفلح بعدها أبداً .

١٤ ـ عنهُ ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن أبي أيّوب ، عن محمّد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ العبد يسأل الله الحاجة فيكون من شأنه قضاؤها إلى أجل قريب أو إلى وقت بطيء ، فيذنب العبد ذنباً فيقول الله تبارك وتعالى : للملك لاتقض حاجته و احرمه إيّاها ، فإنّه تعرّض لسخطي واستوجب الحرمان منّي .

١٥ ـ ابن محبوب ؛ عن مالك بن عطيّة ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعته يقول : إنّه مامن سنة أقلّ مطراً من سنة ، ولكن الله يضعه حيث يشاء ، إنّ الله عزّ وجلّ إذا عمل قوم بالمعاصي صرف عنهم ما كان قدّر لهم من المطر في تلك السنة إلى غيرهم وإلى الفيافي والبحار والجبال وإنّ الله ليعذّب الجعل في جُحرها بحبس المطر عن الأرض التي هي بمحلّها بخطايا من بحضرتها وقد جعل الله لها السبيل في مسلك سوى محلّة أهل المعاصي .

قال : ثمّ قال أبوجعفر عليه السلام فاعتبروا يا أُولي الأبصار .

اگر ما برسم پدر رفتار کنیم کار بر ما تنك می‌شود ، ماصاحب عیال هستیم و با هم قسم خوردند که صبح‌دم تا فقراء خبر نشدند آن باغ رایکجا جمع آوری کنند و انشاءالله نگفتند وهمان‌شب آتشی در آن در گرفت و همه آن‌را یکباره سوخت.

۱۳ـ از ابی‌بصیر که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود:چون مرد گناه کند در دلش نقطه‌سیاهی برآید و اگر توبه کند نابود شود و اگر بر گناه افزاید بر آن سیاهی فزوده گردد تاسیاهی بردلش چیره شود و پس از آن هرگز رستگار نگردد.

۱۴ـ از امام باقر (ع) فرمود: براستی بنده از خدا حاجتی میخواهد و خدا در کار روا کردن حاجت او است زودتر یا دیرتر و آن بنده در این میان گناهی میکند و خدا تبارك و تعالی میفرماید بفرشته که حاجتش را بر میاور و او را محروم ساز از آن زیرا که متعرض خشم من شد و مستحق حرمان از طرف من گردید.

۱۵ـ از ابی‌حمزه از امام باقر (ع) گوید شنیدمش که میفرمود : راستش اینست که سالی کم بارانتر از سال دیگر نیست ولی خدا آن باران را هرجا خواهد ببارد، هرگاه مردمی نافرمانی خدا کنند خداوند عزوجل آنچه باران برای آنهادر آن سال مقدر کرده بمردم دیگر بر گرداند وبدشتها و دریاها و کوهها ببارد ، راستی خدا هرآینه جعل را در سوراخش عذاب میکند بواسطه دریغ کردن باران از زمینی که محل او است برای گناهان مردمیکه درمیان آنهااست وبتحقیق خدا برای آن جعل راهی فراهم کرده است که از آن برود بمحلی دیگر جز محل معصیت کارها گوید سپس امام باقر (ع) فرمود: فاعتبروا یااولی الابصار.

١٦ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّدبن عبدالجبّار ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الرّجل يذنب الذّنب فيحرم صلاة اللّيل و إنّ العمل السيّىء أسرع في صاحبه من السكّين في اللّحم .

١٧ عنه ، عن ابن فضّال ؛ عن ابن بكير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من همّ بسيّئة فلا يعملها فانّه ربّما عمل العبد السيّئة فيراه الرّبّ تبارك و تعالى فيقول : و عزّتي وجلالي لاأغفرلك بعد ذلك أبداً .

١٨ ـ الحسين بن محمّد ، عن محمّدبن أحمد النهدي ، عن عمروبن عثمان ، عن رجل ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : حقٌّ على الله أن لايعصى في دار إلّا أضحاها للشمس حتّى تطهّرها .

١٩ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّدبن الحسن بن شمّون ، عن عبدالله بن عبد الرّحمن الأصمّ ، عن مسمع بن عبدالملك ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّ العبد ليحبس على ذنب من ذنوبه مائة عام وإنّه لينظر إلى أزواجه في الجنّة يتنعّمن .

٢٠ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن عيسى بن أيّوب ، عن عليّ بن مهزيار ، عن القاسم بن عروة عن ابن بكير ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: [قال:] مامن عبد إلّا وفي قلبه نكتة بيضاء ، فاذا

شرح ـ از مجلسی ره ـ « فاعتبروا يا اولى الابصار» يعنى اى صاحبدلان پند گيريد و اندرز پذيريد و انجام كار را بسنجيد و در اين بينديشيد كه اگر حال جانورى غيرمكلف و بى شعور چنين است كه بهمسايه گى گنه‌كاران زيان كشد حال توانسان باشعور در گنه كارى وهمسايگى گنه كاران چه باشد؟ و اين روايت دلالت دارد كه برخى جانوان شعور و علم دارند بپاره تكاليف شرعيه وكارهاى بندگان خدا و كردار آنها و خودهم نوعى ازتكليف دارند ،

١٦ـ ازامام صادق (ع) فرمود راستى بنده گناهى كند و براثر آن ازنماز شب محروم گرددو راستيكه كردار بد زودتر درمرتكبش اثر كند ازكارد در گوشت .

١٧ـ فرمود (ع) هر كه آهنك گناهى كند مباد اگرد آن گردد : راستش اين استكه بسابنده‌اى كردار بدى كند وپروردگار تبارك و تعالى اورا بيند پس ميفرمايدبعزت وجلالم سوگند هرگز پس از اين تورا نيامرزم.

١٨ـ از ابى الحسن (ع) فرمود: برخدا سزا استكه در خانه‌اى نافرمانى نشود جز آنكه آنرا ازبن بر كند وآفتابش دهد تاپاكش كند .

١٩ـ ازامام صادق(ع) كه رسولخدا (ص) فرمود:راستى‌بنده بر گناه خودصد سال زندانى‌باشد وبچشم خودبيند كه همسران او دربهشت به‌نعمت اندرند.

شرحـ اين خبر دلالت دارد كه بنده براى گناه خود صد سال از رفتن بهشت بازداشت شود و دلالت ندارد كه در اين مدت در دوزخ است يا در سختى هاى روز رستاخيزاست ـ ازمجلسى‌ره.

٢٠ـ از زراره از امام باقر (ع) فرمود: هيچ بنده‌اى نيست جزآنكه در دلش نقطه سفيديست

أذنب ذنباً خرج في النكتة نكتة سوداء ، فان تاب ذهب ذلك السواد وإن تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد حتّى يغطّي البياض فاذا [تـ]غطّى البياض لم يرجع صاحبه إلى خير أبداً وهو قول الله عزّ وجلّ : « كلّا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون » .

٢١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عليّ بن أسباط ، عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : لا تبدين عن واضحة وقد عملت الأعمال الفاضحة ، ولا تأمن البيات وقد عملت السيّئات .

٢٢ ـ محمّد بن يحيى وأبو عليّ الاشعري ، عن الحسين بن إسحاق ، عن عليّ بن مهزيار ، عن حمّاد بن عيسى ، عن أبي عمرو المدائني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : كان أبي عليه السلام يقول : إنّ الله قضى قضاء حتماً ألّا ينعم على العبد بنعمة فيسلبها إيّاه حتّى يحدث العبد ذنباً يستحقّ بذلك النقمة .

٢٣ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن سدير قال : سأل رجل أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : « قالوا ربّنا باعد بين أسفارنا وظلموا أنفسهم ... »

و هر گاه گناهی کند در آن نقطه سیاهی بر آید؛ اگر توبه کند آن سیاهی برود و اگر دنبال گناه رود سیاهی بیفزاید تا آنجا که همه سفیدی دل را فرو گیرد و چون آن سفیدی از سیاهی گناهان پوشیده شد دیگر صاحب آن دل سیاه هرگز بخوبی و صلاح بر نگردد و این است فرموده خدا عزوجل (١٤ـ المطففین) نه هرگز بلکه رنك سیاه بردل آنها نقش کرده و آن کرداری که به دست خود کرده‌اند.

شرحـ تحقیق مطلب دراین جا اینستکه هدف اساسی از کردار عیانی چون بجا آوردن کارهای خوب و ترك کارهای بد، همان پرورش نفس است به اخلاق پاك وجلو گیری از آلایش آن به اخلاق بد و فاسد و هر کار خوبی دل را پاك تر کند تا چون آینه صافش گرداند و هر گناهی در تیرگی آن بیفزاید تا آنرا یکباره تار و بی‌اعتبار سازد وسپس اشاره کرده است که مقصود از آیه کریمه ١٤ـ المطففین هم همین است و مراد از آنچه کسب کردند کردار های زشت عیان است و اخلاق پست نهان ـ از مجلسی (ره).

٢١ـ ازامام رضا(ع) که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: دندان بخنده منما بااینکه بکردارهای رسوا اندری واز بلای شبگیر آسوده مباش بااینکه ببد کرداری بسر بری.

٢٢ـ از ابی‌عمرو مدائنی گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود که پدرم میفرمود : راستی خدا بطور حتم حکم فرموده است که نعمتی ببنده خود ندهد و آن را از وی باز گیرد تا آن بنده گناهی پدید آرد که سزاوار نقمت شود .

٢٣ـ ازسدیر گوید: مردی از امام صادق (ع) پرسید از تفسیر قول خدا عزوجل (١٩ـ السباء»

الآية، فقال : هؤلاء قوم كانت لهم قرى متّصلة ينظر بعضهم إلى بعض وأنهار جارية وأموال ظاهرة فكفروا نعم الله عزّ وجلّ وغيّروا ما بأنفسهم من عافية الله فغيّر الله ما بهم من نعمة « وإنّ الله لا يغيّر ما بقوم حتّى يغيّروا ما بأنفسهم » فأرسل الله عليهم سيل العرم فغرّق قراهم وخرّب ديارهم وأذهب أموالهم ، وأبدلهم مكان جنّاتهم « جنّتين ذواتي اُكل خمط وأثل وشيء من سدر قليل » ثمّ قال : « ذلك جزيناهم بما كفروا وهل نجازي إلّا الكفور » .

٢٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن سماعة قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : ما أنعم الله على عبد نعمة فسلبها إيّاه حتّى يذنب ذنباً يستحقّ بذلك السلب .

٢٥ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، جميعاً عن ابن محبوب عن الهيثم بن واقد الجزري قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنّ الله عزّ وجلّ بعث نبيّاً من أنبيائه إلى قومه وأوحى إليه أن قل لقومك: إنّه ليس من أهل قرية ولا [ا]ناس كانوا على طاعتي فأصابهم فيها سرّاء فتحوّلوا عمّا اُحبّ إلى ما أكره إلّا تحوّلت لهم عمّا يحبّون إلى ما يكرهون ، وليس

گفتند پروردگارا دوری انداز میانه سفرهای ما وبخود ستم کردند ـ الایه ـ فرمود اینان مردمی بودند که دهها پیوسته داشتند، هر کدام بدیگری چشم رس بود، دارای جویهای روان و اموال فراوان و نمایان بودند وبه نعمتهای خدا عزو جل ناسپاسی کردند وآن عافیتیکه خداوند بدانها داده بود دیگر گون ساختند و خداهم آن نعمتیکه داشتند دیگر گون ساخت و براستیکه خدا دیگر گون نسازد آنچه را مردمی دارند تاآنها خودرا دگر گونه نمایند، خدا سیلاب عرم را برآنها روانه کرد و ده های آنها را غرقه نمود و خانمان آنهارا ویران کرد واموال آنها را برد و بجای باغهای آنها دو باغ گذاشت که درختهای خارو گزداشتند واندکی هم درخت سدر درآنها بود، سپس خدا فرموده است آنها راسزا دادیم بدانچه ناسپاسی کردند و کفر ورزیدند و آیا مجازات کنیم جز ناسپاس را ؟.

شرح ـ «العرم» یعنی سخت یا باران شدید یا نام موشی استکه سد را سوراخ کرده یانام سنك هائی استکه سد را با آنها بسته بودند ومفردش عرمه است و گفته اند نام آن دره ایستکه سیل از آن روانه شده و سد را ویران کرده است .

٢٤ ـ ازسماعه گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود : خدا نعمتی ببنده ای ندهد که ازاو بگیرد تا گناهی کند که سزاوار گرفتن آن گردد.

٢٥ ـ میفرمود (ع): که راستی خداعزوجل یکی از پیغمبرانش را بقوم وی فرستاد و به اووحی کرد که بقومت بگو: راستش این استکه اهل هیچ آبادی وهیچ مردمیکه دراطاعت من بخوشی وفراوانی رسیده وازحالیکه من دوستدارم بحالی که بددارم منتقل شوند جز این نیست وضع آنانرا از آنچه دوست دارند بوضعیکه بددارند برگردانم واهل هر آبادی وهر خانه ایکه درنافرمانی من ببدحالی وتنگدستی افتاده اند وازحالیکه من بددارم بحالیکه دوستدارم برگردند جز این نیست که من آنها را از حالیکه بد دارند بوضعی که

من أهل قرية ولا أهل بيت كانوا على معصيتي فأصابهم فيها ضرّاء فتحوّلوا عمّا أكره إلى ما أحبّ إلّا تحوّلت لهم عمّا يكرهون إلى ما يحبّون ، و قل لهم : إنّ رحمتي سبقت غضبي فلا تقنطوا من رحمتي فانّه لا يتعاظم عندي ذنب أغفره وقل لهم : لا يتعرّضوا معاندين لسخطي ولا يستخفّوا بأوليائي فانّ لي سطوات عند غضبي ، لا يقوم لها شيء من خلقي .

٢٦ - عليّ بن إبراهيم الهاشمي ، عن جدّه محمّد بن الحسن بن محمّد بن عبيدالله ، عن سليمان الجعفري ، عن الرضا عليه السلام قال: أوحى الله عزّ وجلّ إلى نبيّ من الأنبياء : إذا اطعت رضيت وإذا رضيت باركت وليس لبركتي نهاية وإذا عصيت غضبت وإذا غضبت لعنت ولعنتي تبلغ السابع من الورى .

٢٧ - محمّد بن يحيى ؛ عن عليّ بن الحسن بن عليّ ، عن محمّد بن الوليد ، عن يونس بن يعقوب ، عن أبي عبدالله عليه السلام [أنّه] قال : إنّ أحدكم ليكثر به الخوف من السلطان وما ذلك إلّا بالذّنوب فتوقّوها ما استطعتم ولا تمادوا فيها .

خوش دارند بر گردانم بآنها بگو که رحمت من پیش است از خشمم از رحمت من نومید مباشید ، زیرا هیچ گناهی نزد بزرك تر از آن نیستکه آن را بیامرزم ، بآنها بگو از راه عناد و لجبازی خود را در معرض خشم در نیاورند و دوستانم را خوارو سبك نشمارند زیرا هنگام خشم مرا حمله‌هائی استکه هیچ چیز از آفریده‌هایم در برابر آنها تاب ایستادگی ندارند .

٢٦ـ ازامام رضا (ع) فرمود: خدا عزوجل بیکی از پیغمبرانش وحی کرد، هرگاه اطاعت شوم راضی گردم و هرگاه راضی گردم برکت دهم و برای برکت من پایانی نیست و چون نافرمانی شوم خشم کنم و چون خشم کنم لعنت کنم ولعنت من تاهفت پشت برسد .

شرحـ از مجلسی ره ـ «تبلغ السابع من الورى» در صحاح وقاموس گفته وراء فرزندزاده است و اعتراض میشود که فرزندزاده را چه تقصیریستکه باید لعنت تاپشت هفتم او برسد برخی چنین توجیه کردند که کلیت ندارد ومقصود این استکه بساچنین باشد وآن هم درصورتی استکه بکردار پدران خشنود باشند چنانچه رسیده است که امام قائم(ع) اولادقاتلین امام حسین رامیکشد برای آنکه بکردار بد پدران خود خشنودند .

من گویم ممکن است مقصود آثاردنیوی باشد چون فقر وبلا و بیماری و ستمکشی چنانچه در بیشتر اولادظلمه محسوس است واین عقوبت پدرانست زیرا مردم برای دوستی فرزندان از گناه خود داری کنند وخدا بفرزندان خوب آنان درآخرت عوض میدهد چنانچه خدا در قرآن میفرماید (٩ـ النساء) باید بترسند آنها که اگر اولاد ناتوانی بجا نهند و آنها بیمناکند ـ تا آخر آیه واین برمذهب عدلیه جائز باشد..

٢٧ـ ازامام صادق (ع) فرمود براستی یکی از شماها بسیار از سلطان میترسد واین جز برای ارتکاب گناهان نیست تامیتوانید از گناهان پرهیز کنید و بر آنها اصرار نورزید.

٢٨ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، رفعه قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام لاوجع أوجع للقلوب من الذّنوب ، ولا خوف أشدّ من الموت ، وكفى بماسلف تفكّراً ؛ و كفى بالموت واعظاً .

٢٩ ـ أحمدبن محمّد الكوفي ، عن عليّ بن الحسن الميثمي ، عن العبّاس بن هلال الشامي مولى لأبي الحسن موسى عليه السلام قال : سمعت الرّضا عليه السلام يقول: كلّما أحدث العباد من الذّنوب مالم يكونوا يعملون ، أحدث الله لهم من البلاء مالم يكونوا يعرفون .

٣٠ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن عبّاد بن صهيب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : يقول الله عزّ وجلّ : إذا عصاني من عرفني سلّطت عليه من لايعرفني .

٣١ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عليّ بن أسباط ، عن ابن عرفة ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : إنّ لله عزّ و جلّ في كلّ يوم وليلة منادياً ينادي : مهلاً مهلاً عباد الله عن معاصي الله ، فلولا بهائم رُتّع ، وصبيةٌ رُضّع ، وشيوخ رُكّع ، لصبّ عليكم العذاب صبّاً ، ترضّون به رضّاً .

(باب الكبائر)

١ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن أبي جميلة ، عن الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «إن تجتنبوا كبائر ماتنهون عنه نكفّر عنكم سيّئاتكم وندخلكم مدخلاً كريماً» قال : الكبائر : التي أوجب الله عزّ وجلّ عليها النّار .

٢٨ـ امير المؤمنين (ع) فرمود: هيچ دردى براى دل از گناهان دردناك‌تر نيست وهيچ ترسى از از مرك سخت‌تر نيست و بدانچه گذشته بس است براى انديشه و مرك بس است براى پند گوئى.

٢٩ـ ازعباس بن هلال شامى يكى از موالى امام كاظم(ع) گويد شنيدم امام رضا (ع) ميفرمود هرچه بنده‌ها گناههاى ناكرده پديد آرند خدا برايشان بلاهاى نبوده ونشناخته پديد آرد .

٣٠ـ ازامام صادق(ع) فرمود: خداعزوجل ميفرمايد هر گاه كسيكه مرا شناسد نافرمانيم كند براو چيره‌سازم كسيرا كه مرانشناسد.

٣١ـ ازابن عرفه ازابى الحسن(ع) فرمود راستى براى خداعزوجل در هرروز يك جارچى است كه جار كشد آرام، آرام، اى بنده‌هاى خدا از نافرمانيهاى خدا، اگر نبودندزبان بسته‌هاى چرا كننده و كودكان شير خوار و پيره مردان قد خميده عذاب بسختى بر شما ها ميباريد كه خوب بدان نرم و كوبيده شويد.

باب ـ گناهان كبيره

١ـ ازامام صادق (ع) كه درتفسيرقول خداعزوجل (٣١ـ النساء) اگر كناره كنيداز كبائر آنچه ازآن نهى شديد بد كرداريهاى شما را جبران كنيم وشما را ارجمندانه وارد كنيم ـ درمنزل ارجمندى وارد كنيم ـ فرمود: كبائر آنهايند كه خدا عزوجل براى آنها دوزخ را لازم كرده است .

۲ ـ عنه ، عن ابن محبوب قال : کتب معي بعض أصحابنا إلى أبي الحسن علیه السلام یسأله عن الکبائر، کم هي وماهي ؟ فکتب : الکبائر: من اجتنب ماوعدالله علیه النّار کفّر عنه سیّئاته إذا کان مؤمناً والسبع الموجبات : قتل النفس الحرام وعقوق الوالدین وأکل الرّبا و التعرّب بعد

شرح ـ از مجلسی ره ـ «ان تجتنبوا کبائر ماتنهون عنه» بیضاوی گفته یعنی کبائر گناهانیکه خدا ورسولش شمارا ازآن نهی کرده‌اند «ما برای شما می آمرزیم گناهان صغیره را» وآنها رامحو میکنیم از شما«وشما را بمنزلی ارجمند میبریم» یعنی بهشت وآنچه وعده ثواب بدان داده شده‌است و یا آنکه شما را محرمانه وارد میکنیم انتهی وما دراین جاباید معنی کبائر وشماره آن ها را تحقیق کنیم .

شیخ بهائی ره گفته اکابر رادر تحقیق کبائر اختلاف است:

۱ـ هر گناهیکه خدا درقرآن برآن عقاب معین کرده‌است؟

۲ـ هر گناهیکه برای آن حدمعین شده یاعقاب معین شده.

۳ـ هر گناهیکه ارتکاب آن دلالت بر بی‌اعتنائی به‌دین دارد.

۴ـ هر گناهیکه حرمتش به‌دلیل قطعی ثابت است.

۵ـ هرچه درقرآن وسنت بشدت مورد تهدید است.

۶ـ ازابن مسعود که هرچه ازاول سوره‌نساء تاآیه ۳۱ ازآن نهی شده‌است.

۷ـ همه گناهان کبیره هستندچون خلاف دستور خداوندو بزرگی و خردی آنهانسبت بهم‌است مثلابوسیدن زن بیگانه نسبت بزنا صغیره است ونسبت بنگاه شهوانی کبیره است و طبرسی در مجمع البیان این‌قول رابعلمای شیعه نسبت‌داده است.

۸ـ جمعی کبائر راهفت شمرده‌اند ۱ـ شرك ۲ـ کشتن نفس محترم ۳ـ تهمت وزنا بزن پارسا ۴ـ خوردن مال یتیم ۵ـ زنا ۶ـ فرار از میدان جهاد ۷ـ عاق پدر ومادر شدن و در این باره روایتی هم از پیغمبر نقلکرده اند.

۹ـ این هفت به‌اضافه ۱۳ دیگر ۸ـ لواط ۹ـ سحر ۱۰ـ ربا ۱۱ـ غیبت ۱۲ـ قسم‌دروغ ۱۳ـ گواهی ناحق ۱۴ـ میخواری ۱۵ـ بی احترامی بخانه کعبه ۱۶ ـ دزدی ۱۷ـ شکستن پیمان و بیعت ۱۸ـ تعرب بعداز هجرت ۱۹ـ نومیدی ازرحمت خدا ۲۰ـ ایمنی ازمکر خدا.

۱۰ـ این بیست به‌اضافه ۱۴دیگر باین شرح ۲۱ـ خوردن مردار وخون وگوشت خوك‌وقربانی برای غیر خدا بدون ضرورت ۲۶ ـ خوردن سحت (چون رشوه) ۲۶ ـ قمار ۲۷ ـ کم فروشی ۲۸ـ کمك بظالم ۲۹ ـ حبس حقوق ۳۰ ـ اسراف ۳۱ ـ تبذیر ۳۲ـ خیانت ۳۳ ـ اشتغال به لهو ۳۴ـ اصرار برگناهان.

این ده قول است در بیان حقیقت کبیره و هیچکدام دلیل مطمئنی ندارند و شاید در اخفاء حقیقت معصیت کبیره مصلحتی است چنانچه دراخفاء شب‌قدر وصلوة وسطی‌وجز آن .

۲ـ ازابن محبوب گوید یکی ازاصحاب مابهمراه من برای ابی‌الحسن (ع) نامه‌ای نوشت و از کبائر پرسید که چیستند و چندند؟ در پاسخ‌نوشت کبائر (که موردسئوال است باید دانست) هر که‌از آنچه خدا برآن به‌دوزخ و آتش‌جهنم تهدید کرده کناره کند بدکرداریهای او هرگاه مؤمن باشد جبران گردد وآن هفت گناهکه موجب آتشند:

۱ـ قتل‌نفس ۲ـ ناسپاسی ازپدر ومادر ۳ـ رباخوردن ۴ـ تعرب پس‌از هجرت ۵ـ متهم کردن‌زنان

الجهرة وقذف المحصنات ،وأكل مال اليتيم ، والفرار من الزّحف .

٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن عبدالله بن مسكان ، عن محمّد بن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : الكبائر سبع : قتل المؤمن متعمّداً و قذف المحصنة ، والفرار من الزّحف ، والتعرّب بعد الهجرة ، وأكل مال اليتيم ظلماً ، وأكل الرّبا بعد البيّنة و كلّ ما أوجب الله عليه النّار .

٤ ـ يونس ، عن عبدالله بن سنان قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ من الكبائر عقوق الوالدين ، واليأس من روح الله ، والأمن لمكر الله . وقد روي [أنّ] أكبر الكبائر الشرك بالله .

٥ ـ يونس ، عن حمّاد ، عن نعمان الرّازي قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : من زنى خرج من الايمان ، ومن شرب الخمر خرج من الايمان ، و من أفطر يوماً من شهر رمضان متعمّداً خرج من الإيمان .

پارسا بزنا ٦ـ خوردن مال يتيم ٧ـ گريز از جبهه جهاد.

شرحـ از مجلسی ره ـ وعقوق والدين ـ اصل عق بمعنی قطع است «وعق الولد أباه» يعنی فرزند از پدر خود بريد واورا نافرمانی كرد واورا آزرد وبه اواحسان نكرد ولی آزار كم وترك برخی حقوق عقوق نيست و گرچه حرامست.

«تعرب بعدالجهره» درنهايه گفته تعرب بعدالهجره اينستكه بر گردد ببيابان و باچادرنشينان بسر برد پس ازهجرت خود و هر كه پس از هجرت بجای خود برميگشت بدون عذر او را چون مرتد می‌شمردند انتهی،

٣ـ ازمحمدبن مسلم گويد: ازامام صادق (ع) شنيدم ميفرمود: كبائر هفتند ١ـ قتل مؤمن بعمد ٢ـ متهم كردن زن عفيفه به زنا ٣ـ گريختن از جبهه جهاد ٤ـ تعرب پس از هجرت ٥ـ خوردن مال يتيم بناحق ٦ ـ خوردن ربـا بعد از علم بحرمت آن ٧ ـ هر خلافی كه خدا آتش رابر آن واجب و مقرر كرده‌است.

٤ـ از عبدالله بن‌سنان گويد، شنيدم امام‌صادق(ع) ميفرمود : راستی‌از كبائراست عقوق والدين ونوميدی ازرحمت خدا و ايمنی از مكر خدا و روايت شده كه اكبر كبائرشرك به‌خدا است .

شرحـ ازمجلسی‌ره ـ امن ازمكر خدايعنی ازعذاب او ومهلت دادن او بگنهكاران.

٥ ـ از نعمان رازی گويد شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود : هر كه زنا كند از ايمان بدر رود هر كه ميخواری كند از ايمان بدر رود و هر كه يكروز از ماه رمضانرا عمداً افطار كند از ايمان بدرد رود.

شرحـ ازمجلسی ره رواياتيكه دلالت دارند ارتكاب كبائر موجب خروج ازايمانند و بخصوص درهنگام ارتكاب ،بسيارند وقول برطبق آن براساس اينستكه حقيقت ايمان چيست ؟ وآيا عمل درآن

٦ - عنه ، عن محمّد بن عبده قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : لايزني الزّاني وهومؤمن؟ قال : لا، إذا كان على بطنها سلب الايمان منه فاذاقام رُدَّ إليه فاذاعادسُلب قلت : فانّه يريدأن يعود ؟ فقال : ماأكثرمن يريد أن يعود فلايعود إليه أبداً .

٧ - يونس ، عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّوجلّ : «الذين يجتنبون كبائرالاثم والفواحش إلّااللّمم» قال : الفواحش الزّنى والسّرقة ؛ واللّمم : الرجل يلمّ بالذّنب فيستغفرالله منه . قلت : بين الضّلال والكفرمنزلة؟ فقال: ماأكثرعرى الايمان .

داخلست يانه؟ ما درشرح ابواب ايمان درآنسخن گفتيم وعلماء رادرتأويل اين اخبارچندمسلك است برخى آنها راحمل برظاهر كرده‌اند وبرخى حمل برنفى كمال كرده‌اند وبرخى حمل برزوال نورايمان كرده‌اند واين از ابن عباس نقل است و برخى حمل برنفى مدح به‌ايمان كرده‌اند و برخى حمل بزوال فعليت حضور ايمان كرده‌اند يعنى درحال زنا ايمان فعليت حضورندارد وفخررازى هم‌نزديك بهمين راگفته استكه گويد معنى اينكه زناكار در حال زنا ايمان ندارد يعنى عقل ندارد وبعضى‌هم حمل برنفى حيا و شرم كرده‌اند كه ازخصال ايمانست.

٦ـ از محمدبن عبده گويد به‌امام صادق (ع) گفتم زناكار هنكاميكه زناميكند بى‌ايمانست؟فرمود نه، چون روى شكم اواست ايمان از او برود و هر گاه برخاست به اوبر گردد وچون به‌زنا بر گشت از او برود، من گفتمكه اوقصددارد كه بر گردد بزنا؟ درپاسخ فرمود چه بسيارند كسانيكه‌ميخواهند بر گردند و هر گز برنميگردند.

شرح - از مجلسى «ره» ـ **فقال ما اكثر من يريد** ـ حاصلش اينستكه قصد عود حكم عودرا ندارد چنانچه قصد معصيت چون خود معصيت‌نيست بلكه‌صغيره جبران‌پذيريست.

٧ـ ازاسحق‌بن‌عماراز امام صادق(ع) كه درتفسيرقول‌خداعزوجل(٣٥ـ النجم) آنكسانيكه كناره گيرند از گناهان بزرك واز هرزگيها جز گناهان خرد ، فرمود: هرزگى زنا ودزديست ولمم اينستكه مردى در پرتگاه گناه افتد و خدارااز آن آمرزشجويد ، گفتم ميان گمراهى و كفر مقامى است؟درپاسخ فرمود وچه بسياراست رشته‌ها وحلقه‌هاى ايمان.

شرح- ازمجلسى ره- خداتعالى درسوره النجم فرمايد **تاسزا دهد آنكسانيكه بد كردند بدانچه كردند وجزا دهد آنكسانيكه خوب كردند بخوبى** طبرسى گفته سپس وصفكرده است آنانرا كه خوب كردند وفرموده است **آنكسانيكه كناره ميكنند ازگناهان بزرك** يعنى عظائم ذنوب **وازفواحش** جمع‌فاحشه است وآن زشت‌ترگناهى است وبساگفته‌شده كبيره‌هر گناهى استكه به‌دوزخ كشاند وفاحشه آنستكه حددارد ـ **جزلمم** درمعنى آن اختلافست .

١ ـ مقصود گناهان صغيره‌است چون نگاه و بوسه و هر چه كمتر از زنااست ـ از ابن عباس.

٢ـ هرآن گناهيكه در زمان جاهليت بدان درافتادند ودراسلام عفو شده و بنا براين استثناء منقطع است.

٣ـ مقصود گناهى استكه يكبار در آن گرفتار شود و توبه كند و ديگر بدان برنگردد از

٨ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عبدالرحمن بن الحجّاج ، عن عبيد ابن زرارة قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن الكبائر ، فقال : هنّ في كتاب عليّ عليه السلام سبع : الكفر بالله ، وقتل النّفس ، وعقوق الوالدين ، وأكل الرّبا بعد البيّنة ، وأكل مال اليتيم ظلماً ، والفرار من الزّحف ، والتعرّب بعد الهجرة ، قال : فقلت : فهذا أكبر المعاصي ؟ قال : نعم قلت : فأكل درهم من مال اليتم ظلماً أكبر أم ترك الصلاة ؟ قال : ترك الصلاة ، قلت : فما عدت ترك الصلاة في الكبائر ؟ فقال : أيّ شيء أوّل ما قلت لك ؟ قال : قلت : الكفر ، قال : فانّ تارك الصلاة كافر . يعني من غير علّة .

حسن و سدی وزجاج.

و گفته‌اند لمم اینستکه گناه صغیره کند و بدان بازنگردد چون بوسه و بران سائیدن ومانند آن که نماز کفاره آنست .

و گفته‌اند آنعبارت ازتوجه کامل بکاریست وعدم ارتکاب آن.

«قوله بين الضلال والكفر منزلة» این پرسشی است وجواب آن چند توجیه دارد.

۱ـ مقصودامام این باشد که منازل میان گمراهی تا کفر بسیار است زیرا فعل هر واجبی وترك هر حرامی یك حلقه ازایمانست و خلاف هر کدام دریست از گمراهی و هر که ایمان کامل ندارد ازیك در گمراهی وارد شده.

۲ـ مقصود از ضلالت اقراربشهادتین باشد وترك ولایت وعقیده امامت که خودمقامی است میان کفر مطلق وایمان کامل

۳ـ مقصودسائل این باشد که هر گمراهی کافراست یانه امام میفرماید نه‌ازایمان کامل تا کفرمراتب بسیاریستکه مراتب ضلالت و گمراهی است..

۸ـ از عبیدة بن زراره گوید ازامام صادق (ع) از کبائر پرسیدم درپاسخ فرمود: آنهادر کتاب علی (ع) هفتند:

۱ـ کفر بخدا ۲ـ قتل نفس ۳ـ عقوق وناسپاسی حق پدر ومادر ٤ـ خوردن رباپس ازعلم بحرمتش ٥ـ خوردن مال یتیم بناحق ٦ـ گریز ازجبهه جهاد ۷ـ تعرب پس از هجرت.

گوید من گفتم اینها بزرگترین معاصی هستند ؟ فرمود: آری من گفتم خوردن یك درهم مال یتیم بناحق یاترك نماز؟ فرمود: ترك نماز، گفتم شما ترك نماز را از کبائر نشمردی؟ درپاسخ فرمود آنکه نخست برایت گفتم چه بود ؟ گوید گفتم : کفر بود ، فرمود براستی تارك الصلوة (بی نماز) کافر است، یعنی بدون سبب و عذری.

شرحـ از مجلسی ره ـ «الكفر بالله» شامل انکار همه عقائد ایمانی است ومخالفین هم درآن آن داخلند وآخرخبردلالت دارد که ترك همه واجبات یا برخی ازآنها از روی عمد کفراست واین خود یکی از معانی کفر استکه در آیات و روایات بیان شده چنانچه وارد استکه تارك نماز عمداً

٩ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن محمّدبن حبيب ، عن عبدالله‌بن عبد الرحمن‌الأصمّ ، عن عبدالله‌بن مسكان ، عن‌أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين صلوات‌الله عليه : مامن عبد إلّاوعليه أربعون جُنّة حتّى يعمل‌أربعين كبيرة‌فاذاعمل‌أربعين كبيرة انكشفت عنه‌الجنن فيوحي‌الله إليهم‌أن‌استروا‌عبدي بأجنحتكم فتستره‌الملائكة بأجنحتها، قال : فمايدع شيئاً‌من‌القبيح‌إلّاقارفه حتّى‌يمتدح إلى‌النّاس بفعله‌القبيح ، فيقول‌الملائكة : يارب‌ّ هذا عبدك‌ما يدع شيئاً‌إلّاركبه وإنّا‌لنستحيي ممّا‌يصنع ، فيوحي‌الله عزّ‌وجلّ إليهم أن ارفعوا أجنحتكم عنه فاذافعل ذلك أخذ في‌بغضنا أهل‌البيت‌فعند ذلك ينهتك ستره في‌السماء وستره‌في‌الأرض ،فيقول الملائكة : يارب‌ّ هذاعبدك قدبقي‌مهتوك‌الستر‌فيوحي‌الله عزّ‌وجلّ إليهم : لو كانت‌لله فيه حاجة ماأمركم أن‌ترفعوا أجنحتكم عنه .

ورواه ابن فضّال ، عن‌ابن مسكان .

كافر است و تارك زكوة كافر است و هر كه حج را ترك كند كافر است ..

« قوله يعنى » كلام مصنف يايكى از روات حديث است و بعيد است كلام خودامام(ع) باشد.

٩ـ از امام صادق (ع) كه اميرالمؤمنين (ع) فرمود: هيچ بندهٔ نيست جز آنكه چهل پرده بر او كشيده است تا آنكه چهل گناه كبيره كند و هر گاه چهل گناه كبيره كند همه پرده ها از او كنار روند و خدا بآنان (يعنى فرشته‌ها) وحى كند با پرهاى خود بنده مرا بپوشانيد (و آبروى او را حفظ كنيد) و فرشته‌ها با پرهاى خود از او پرده پوشى كنند ، فرمود : آن بنده هيچ كار زشتى را وانهد مگر در آن فرو رود و بدان آلوده گردد تا كارش بدانجا كشد كه از مردم در برابر كار زشت مدح و ثنا جويد پس فرشته‌ها گويند: پروردگاراين بنده هيچ چيز بجا نگذاشت و مرتكب‌همه بديها شد و ما از آنچه او ميكند خجالت ميكشيم و حيا ميكنيم پس خدا عزو جل بدانها وحى كند كه شما هم پرهاى خود را از روى كردار زشتش بر داريد و چون چنين كند و كارش بدين‌جا كشد آغاز دشمنى باما خاندان كند در اين جا استكه پرده او در آسمان دريده شود و پرده او درزمين پاره شود پس فرشته ها ميگويند ، پروردگارا اين بنده‌ات پرده دريده و بى آبرو مانده است ؟ خدا عزوجل بآنها وحى كند اگر خدا را بدو نيازى بود بشما فرمان نمى داد كه پرهاى خود را از او بر گيريد ،

شرحـ از مجلسى ره ـ گويا مقصود از پرده‌هاى چهلگانه الطاف و توجه خدااست بحفظ‌بنده كه سبب ترك معاصى است و هر گناه كبيره چه از يك نوع باشد و چه از هر نوع موجب سلب يكى‌ازالطاف الهيه است ومانع رحمت وعفوو مغفرت او است وباز هم خدااورا رسوا نكند وبفرشته فرمان دهد اورا پرده‌پوشى كنند .

١٠ - عليّ بن إبراهيم ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : الكبائر: القنوط من رحمة الله ، واليأس من روح الله ، والأمن من مكر الله ، وقتل النفس التي حرّم الله ، وعقوق الوالدين ، وأكل مال اليتيم ظلماً ، وأكل الربا بعد البيّنة ، والتعرّب بعد الهجرة ، وقذف المحصنة ، والفرار من الزحف ، فقيل له : أرأيت ، المرتكب للكبيرة يموت عليها ، أتخرجه من الايمان ؟ وإن عذّب بها فيكون عذابه كعذاب المشركين ، أوله انقطاع ؟ قال : يخرج من الاسلام إذا زعم أنّها حلال ولذلك يعذّب أشدّ العذاب و إن كان معترفاً بأنّها كبيرة وهي عليه حرام وأنّه يعذّب عليها وأنّها غير حلال ، فانّه معذّب عليها و هو أهون عذاباً من الأوّل ويخرجه من الايمان ولا يخرجه من الاسلام .

١١ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام في قول رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا زنى الرجل فارقه روح الايمان ؟ قال: هو قوله : «وأيّدهم

١٠- ازمسعدة بن صدقه گويد ازامام صادق (ع) شنيدم ميفرمود كبائر، نوميدى از رحمت خدا. ناامیدی از لطف خدا وایمنی ازمکر خدا وقتل نفسیکه خدا آنرا حرام کرده است وعقوق و ناسپاسی حق پدر ومادر و خوردن مال يتيم بناحق وخوردن ربا پس بيان حرمت آن و تعرب پس از هجرت و تهمت زنا بزنان پارسا و گريختن از جبهه جهاد، بآنحضرت عرض شد بفرمائيد كه مرتكب گناه كبيره كه بی‌توبه از آن بميرد ازايمان بيرونش ميبرد و اگر بدان عذاب شود عذابش چون عذاب مشركان باشد يا بپايان رسد؟ فرمود: از اسلام بيرون رود اگر گمان برد كه آن حلال است و بهمين‌سبب سخت ترين عذاب‌را دارد واگر اعتراف دارد كه كبيره است و براو حرام است وبدان معذب گردد و آن روانيست بواسطه آن‌عذاب شود واين عذابش سبك‌تر باشد ازعذاب اولى وارتكاب آنكبيره اورا از ايمان بدر برد و ازاسلام بدر نبرد.

شرح- بيان اجزاء اين‌خبر گذشته است وتازه آن ذكر ياس ازروح‌الله است پس از قنوط از رحمت خدا كه موهم‌تكرار است براى‌آنكه فرقى‌ميان آنهانيست‌يأس وقنوط يكى است وروح ورحمت هم يكى وچند احتمال‌دارد:

١- مقصود صرف تأكيد ومزيد بيان باشد.

٢- قنوط نوميدى ازرحمت دنيا باشد كه خدا فرمايد « او استكه باران بارد پس از قنوط مردم» و يأس نوميدى از رحمتهاى‌آخرت باشد چنانچه فرمايد « يئسوا من الاخرة كما يأس الكفار من اصحاب القبور».

٣- يأس نوميدى‌در دل‌است و قنوط‌اظهار نوميدى‌است‌چنانچه‌خداهم فرموده‌است«يؤوس‌قنوط» در كشاف گفته قنوط ظهور نوميديست درچهره واندام انسان.

١١ - از ابن بكير كه گويد : به امام باقر (ع) گفتم چه فرمائى درباره فرموده رسولخدا(ص) كه: چون مرد زنا كند روح ايمان‌ازاوجداشود، فرمود مقصوداز آن فرموده خدااست (٢٢- المجادله)

بروح منه» ذاك الذي يفارقه.

١٢ - عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن ربعيٍّ، عن الفضيل، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: يسلب منه روح الايمان مادام على بطنها فاذا نزل عاد الايمان قال: قلت [له]: أرأيت إن همَّ؟ قال: لا، أرأيت إن همَّ أن يسرق أتقطع يده؟.

١٣ - عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمّار، عن صباح بن سيابة قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فقال له محمّد بن عبده: يزني الزَّاني وهو مؤمن؟ قال: لا إذا كان على بطنها سلب الايمان منه فاذا قام رُدَّ عليه، قلت: فانّه أراد أن يعود؟ قال: ما أكثر ما يهمُّ أن يعود ثمَّ لا يعود.

١٤ - الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: الكبائر سبعة: منها قتل النفس متعمّداً، والشرك بالله العظيم؛ وقذف

و كمك كند آنانرا بروحى ازطرف خود ـ اينست روحيكه از اوجدا شود.

شرحـ از مجلسى ره ـ معنى روح ايمان گذشت و حاصلش اينستكه كمال ايمان و نورش و آثارش از زناكار جدا ميشود وايمانكه همان مجردتصديق باشد و اثرى درانجام اطاعت وترك معصيت نكند چون تن بيروح است و گاهى هم روح ايمان بفرشته‌اى اطلاق شود كه بدل مؤمن گماشته است واورا رهبرى كند دربرابر شيطانيكه او را بگمراهى كشد و يارى آنفرشته را هم روح ايمان گويند و شك دراين نيستكه اززناكار روح ايمان باين معانى جدا گردد واگردرست توبه كند بدوبر گردد وگرنه ناتوان بدو بر گردد.

١٢ـ ازفضيل ازامام صادق (ع) فرمود تابروى شكم اواست (يعنى زن زانيه) روح ايمان از او برود وچون فرود آيد بدوبر گردد گويد بآنحضرت گفتم بفرمائيد اگر تنها قصدزنا كند، فرمود: نه، بگوبدانم اگر قصد دزدى كند دستش بريده شود؟

شرحـ ازمجلسى ره ـ «ارأيت انهم» مقصود اينستكه چنانچه قصددزدى چون خوددزدى نيست درمفاسد وعقوبات هم چنان قصد زنا هم چون خودزنا نيست درمفاسد.

١٣ـ ازصباح بن سيابه گويد من خدمت امام صادق (ع) بودم كه محمدبن عبده بآنحضرت گفت زانى در حال زناكردن مؤمن است؟ فرمود: نه، تا آنگاه كه روى شكم او است ايمان ازاو رفته است و هر گاه برخاست باو بر گردد، گفتم قصددارد كه بازهم بكند؟ فرمود، چه بسيار قصددارد كه باز بكند وسپس بازنميگردد (يعنى تنبيه ميشود و توبه ميكند).

١٤ـ از ابى بصير گويد: شنيدم ازامام صادق (ع) كه ميفرمود كبائر هفتا است از آنها است آدمكشتن از روى عمد وشرك بخداى بزرك و متهم كردن زن پارسا بزنا و خوردن ربا پس فهميدن

المحصنة ، وأكل الرّبا بعدالبيّنة ، والفرارمن الزّحف، والتعرّب بعدالهجرة ، وعقوق الوالدين وأكل مال اليتيم ظلماً ، قال : والتعرّب والشرك واحد .

١٥ـ أبان، عن زيادالكناسي قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : والذي إذا دعاه أبوه لعن أباه والذي إذا أجابه ابنه يضربه .

١٦ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن أبيه ، رفعه، عن محمّدبن داودالغنوي عن الأصبغ بن نباتة قال : جاء رجلٌ إلى أمير المؤمنين صلوات الله عليه فقال : ياأمير المؤمنين إنّ ناساً زعموا أنّ العبد لايزني وهومؤمنٌ ولايسرق وهومؤمنٌ ولا يشرب الخمروهومؤمنٌ ولايأكل الرّبا وهومؤمن ولايسفك الدّم الحرام وهومؤمنٌ ؛ فقد ثقل عليّ هذا وحرج منه صدري حين أزعم أنّ هذا العبد يصلّي صلاتي ويدعو دعائي وينا كحني وأُناكحه ويوارثني وأُوارثه وقدخرج من الايمان من أجل ذنب يسير أصابه ، فقال أمير المؤمنين صلوات الله عليه : صدقت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول والدّليل عليه كتاب الله :

حرمتش و گریز ازجبهه جهاد و تعرب پس از هجرت و ناسپاسی حق پدر و مادر و خوردن مال یتیم بناحق، فرمود: تعرب وشرك یکی است (یعنی تعرب با شرك یکی محسوبست و بنابر این مجموع کبائر هفت میشود).

١٥ ـ ابان از زیاد کناسی گوید امام صادق (ع) فرمود ـ و آنکه چون پدرش او را بخواند (بجای اجابت و اطاعت) باو لعن کند و اورا دشنام دهد و آنکه فرزند مطیع و فرمانبر خود را بناحق بزند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ ظاهراینستکه کناسی خبر١٤ـ را بااین زیاده نقلکرده‌است والذی‌عطف است براکل مال‌یتیم باتقدیر مضافیکه عمل باشد یعنی‌از کبائرعمل فرزندیستکه بجای‌اطاعت‌واجابت‌ـ پدر، اورا دشنام می‌دهدو«یضربه» یعنی‌اورا میزند یابه اوزیان میرساند وممکن‌است درروایت کناسی شماره ذکر نشده‌باشد وممکن استکه این‌جمله بیان یك‌قسم ازعقوق باشد و شماره مستقلی نباشد و گفته شده استکه دراین روایت بیان شده که‌عقوق ازجانب پدرهم ممکن است وآن عبارت‌از ناسپاسی نسبت بحق فرزنداست.

١٦ـ ازاصبغ‌بن نباتة، گوید مردی‌نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد وگفت ای امیرالمومنین مردمی پندارند که بنده تاایمان دارد زنانکند ودزدی نکند وشراب ننوشد وربا نخورد وخون محترم‌رانریزد این‌سخن برمن گرانست واز آن دلتنگم که چنین‌بنده‌همان نماز مرامیخوانند وهمان دعای مرا مینماید وبامن زن وزن خواست میکند ومن هم بااو زن وزن خواست‌میکنم واز من ارث میبرد ومن هم ازاو ارث میبرم و بخاطر یك گناه اندکیکه بدان‌آلوده شده است از ایمان بدر شده ، امیرالمؤمنین (ع) درپاسخ گفت‌راست گفتی من ازرسولخدا (ص)شنیدم میفرمود دلیل‌آنهم قرآن خدااستکه:

خلق الله عزّ وجلّ الناس على ثلاث طبقات وأنزلهم ثلاث منازل و ذلك قول الله عزّ وجلّ في الكتاب : «أصحاب الميمنة وأصحاب المشأمة والسابقون» فأمّا ماذكر من أمر السّابقين فانّهم أنبياء مرسلون وغير مرسلين ، جعل الله فيهم خمسة أرواح: روح القدس وروح الايمان وروح القوّة وروح الشهوة وروح البدن ، فبروح القدس بعثوا أنبياء مرسلين وغير مرسلين وبها علموا الأشياء و بروح الايمان عبدوا الله ولم يشركوا به شيئاً و بروح القوّة جاهدوا عدوّهم وعالجوا معاشهم و بروح الشهوة أصابوا لذيذ الطّعام ونكحوا الحلال من شباب النساء ، وبروح البدن دبّوا ودرجوا فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم ثمّ قال : قال الله عزّ وجلّ : «تلك الرّسل فضّلنا بعضهم على بعض منهم من كلّم الله ورفع بعضهم درجات وآتينا عيسى ابن مريم البيّنات وأيّدناه بروح القدس» ثمّ قال : في جماعتهم «وأيّدهم بروح منه» يقول : أكرمهم بها ففضّلهم على من سواهم ، فهؤلاء مغفورٌ لهم مصفوحٌ عن ذنوبهم .

ثمّ ذكر أصحاب الميمنة وهم المؤمنون حقّاً بأعيانهم ، جعل الله فيهم أربعة أرواح : روح الايمان وروح القوّة وروح الشهوة وروح البدن، فلا يزال العبد يستكمل هذه الأرواح الأربعة حتّى تأتي عليه حالات ، فقال الرّجل : ياأمير المؤمنين ماهذه الحالات ؟ فقال : أمّا أولاهنّ فهو كما قال الله عزّ و جلّ : «ومنكم من يردّ إلى أرذل العمر لكيلا يعلم بعد علم شيئاً» فهذا ينتقص منه

خداعزوجل مردم‌را سه‌طبقه آفريده وآنها رادر سه‌مرتبه جاداده است واين همان فرموده خدا عزوجل است‌درقرآن‌اصحاب ميمنه‌واصحاب‌مشأمه‌وسابقون واماآنچه دربارهٔ‌سابقين فرموددلالت‌دارد كه آنان پيغمبران‌مرسل‌وغيرمرسل‌اندوخدادرآنها ٥روح‌نهاده‌است‌روح‌القدس،روح‌ايمان،روح‌قوت؛ روح شهوت،وروح‌بدن‌وبوسيله‌روح‌القدس‌به‌پيغمبرى‌مبعوث‌شدندمرسل‌باشندياغيرمرسل‌وبواسطه‌آن‌هرچيزرا دانستند وبوسيله روح ايمان خدارا پرستيدند وچيزى بااو شريك‌نساختند و با روح‌قوه بادشمنان‌نبرد كردند وبكار زندگى پرداختند وبا روح شهوت دنبال‌خوراك بالذت وهمسرى‌بازنان جوان رفتند و باروح بدن جنبيدند وبراه رفتند اينان آمرزيده‌اند واز گناهانشان چشم‌پوشى شده‌است، سپس‌فرمود، خداعزوجل فرموده‌است (٢٥٣ـ البقره) اينانند رسولان كه برخى را بربرخى برترى داديم ، برخى ازآنهايند كه باخدا سخن گفته و رتبه برخى رابالا برديم وبعيسى بن‌مريم معجزاتى روشن داديم واو را بروح‌القدس كمك كرديم، سپس خدا درباره جمعى ازآنان فرموده است كه آنهارا بروح خود كمك‌داده ميفرمايدآنها را بدان گرامى داشته و برديگران برترى داده است پس‌اينان‌آمرزيده و از گناهانشان درگذشت شده.

سپس‌اصحاب ميمنه رايادكرده و آنها براستى همان‌خود مؤمنان هستند، خدا در آنها ٤ روح نهاده‌است، روح‌ايمان، روح قوه، روح‌شهوت ،وروح بدن وپيوسته بنده‌اين‌چهار روح‌را بكمال‌رساند وحالاتى بدوپديد آيد، آنمرد گفت ياامير المؤمنين اين حالات‌چيستند؟ درپاسخ فرمود: اما اول آنها همانستكه خداعزوجل فرموده‌است (٧٠ـ النحل) وبرخى ازشماها بعمربسيار پستى برگردندتانداننـد

جميع الأرواح وليس بالذي يخرج من دين الله لأنّ الفاعل به ردّه إلى أرذل عمره فهو لا يعرف للصلاة وقتاً ولا يستطيع التهجّد بالليل ولا بالنّهار ولا القيام في الصفّ مع الناس فهذا نقصان من روح الايمان وليس يضرّه شيئاً، ومنهم من ينتقص منه روح القوّة فلا يستطيع جهاد عدوّه ولا يستطيع طلب المعيشة ومنهم من ينتقص منه روح الشهوة فلو مرّت به أصبح بنات آدم لم يحنّ إليها ولم يقم و تبقى روح البدن فيه فهو يدبّ ويدرج حتّى يأتيه ملك الموت فهذا الحال خير لأنّ الله عزّ وجلّ هو الفاعل به وقد تأتي عليه حالات في قوّته وشبابه فيهمّ بالخطيئة فيشجعه روح القوّة ويزيّن له روح الشهوة ويقوده روح البدن حتّى توقعه في الخطيئة فاذا المسها نقص من الايمان وتفصّى منه فليس يعود فيه حتّى يتوب ، فاذا تاب تاب الله عليه وإن عاد أدخله الله نار جهنّم .

فأمّا أصحاب المشأمة فهم اليهود والنصارى يقول الله عزّ و جلّ : «الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم» يعرفون محمّداً والولاية في التوراة والانجيل كما يعرفون أبناءهم في منازلهم «وإنّ فريقاً منهم ليكتمون الحقّ وهم يعلمون» «الحقّ من ربّك (أنّك الرسول إليهم) فلا تكوننّ من الممترين» فلمّا جحدوا ما عرفوا ابتلاهم [الله] بذلك فسلبهم روح الايمان و أسكن

پس از دانستن چیزی را ، این کسی است که همه ارواح او کاسته گردند و آنکس نیست که از دین خدا بدر رود زیرا آن خدائیکه اورا بعمل آورده اورا به دوران پست عمرش بر گردانیده و او دیگر وقت نماز را نشناسد و نماز شب نتواند خواند نه در شب و نه (قضایش را) در روز و نتواند که بامردم در صف (نماز) قیام کند این کاهشی است در روح ایمان و به او هیچ زیانی ندارد، برخی باشد از آنها که روح قوه از او کاسته شود و نتواند با دشمن خود جهاد کند و نتواند خرج معاش بدست آورد و برخی از آنها باشند که روح شهوت آنها کاسته شود و اگر زیباترین دختران آدم بدو گذرد دل بهوای او ندهد و برای او از جای بر نخیزد و همان روح بدن در او بماند و تنها بجنبد و راه برود تا ملك الموت برسر او آید و این حال هم خوبست زیرا خدا عزوجل آنرا باوی کرده است و بسا حالاتی در دوران نیرومندی و جوانی بدو رخ دهد و قصد گناه کند و روح قوت اورا دلیر سازد و روح شهوت برای او آرایش دهد و روح بدن اورا بکشاند تا در گناه اندازدش و چون بگناه آلوده شود از ایمان او کاسته گردد و از او جدا شود و به او باز نگردد تا توبه کند و اگر توبه کند خدا توبه او را بپذیرد و اگر بگناه بر گردد خدا او را بآتش دوزخ در اندازد .

واما اصحاب مشأمه همان یهود و نصاری هستند خدا عزوجل میفرماید (١٤٦ ـ البقره) «آنکسانیکه بآنها کتاب دادیم اورا بشناسند چنانچه فرزندان خودرا میشناسند» یعنی محمد (ص) را میشناسند و هم ولایت ائمه را در کتاب تورات و انجیل چنانچه میشناسند پسران خودرا در خانه‌های خود «و براستی دسته‌ای از آنها حق را نهان میکنند با اینکه آنرا می دانند (١٤٧) و راستی از پروردگار تو است (که تو بآنها فرستاده شدی) مبادا خود از آنها باشیکه در تردید و شك باشند» وچون انکار کردند آنچه را فهمیدند خدا

أبدانهم ثلاثة أرواح روح القوّة وروح الشهوة وروح البدن ، ثمّ أضافهم إلى الأنعام، فقال: «إن هم إلّا كالأنعام» لأنّ الدابّة إنّما تحمل بروح القوّة وتعتلف بروح الشهوة وتسير بروح البدن ، فقال [له] السائل : أحييت قلبي باذن الله ياأمير المؤمنين .

١٧ - عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس ، عن داود قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا زنا الرّجل فارقه روح الايمان ؟ قال : فقال : هو مثل قول الله عزّ وجلّ [: «ولا تيمّموا الخبيث منه تنفقون» ثمّ قال: غير هذا أبين منه ، ذلك قول الله عزّ وجلّ]: «وأيّدهم بروح منه» هو الذي فارقه .

روح ایمانرا ازآنها برگرفت و درپیکر آنهاسه روح منزل داد، روح قوت وروح شهوت وروح بدن و سپس آنهارا بچهارپایان وابسته کرد وفرمود (٤٤ـ الفرقان) نیستند آنهاجز بمانند چهارپایان زیرا جاندار بهمان روح قوه باربردارد وبروح شهوت علف میخورد و بروح بدن راه میرود، پس سائل به آنحضرت گفت یا امیرالمؤمنین دل مرازنده کردی.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «ثم قال فی جماعتهم» ظاهرش اینستکه این تعبیر «و ایدهم بروح منه» درباره انبیاء ورسل است وآن مخالف سیاق آیه‌ها استکه این جمله درآن واقع شده ومخالف مشهور میان مفسرانست وآیات چنین است (٢١ـ المجادله) نوشته‌است خدا که هرآینه من ورسولان من غالب میشویم براستی خدا عزیز وحکیم است ٢٢ـ نیابی مردمی‌را که ایمان بخدا وروز رستاخیز دارند که دوستی کنند باکسانیکه دشمن سرسخت باشند با خدا ورسولش گرچه پدر یافرزند و یا برادر و یا عشیره وفامیل آنها باشند، آنانند که ایمان در دلشان ثبت است، وخدا با روح خود آنها را تأیید کرده‌است ـ بیضاوی گفته یعنی آنانند که با دشمنان خدا و رسول دوستی نکرده‌اند و توجیه آن بچند وجه است:

١ـ اولئك اشاره بهمان رسل باشد که در «ورسلی» است اگرچه ازنظر لفظ بعیداست ولی ازنظر معنا بعیدنیست واین منافات ندارد باآنچه گذشت که مقصود ازآن روحی استکه درهمه مؤمنانست و هنگام گناه ازآنها جدامیشود زیرا آنان اکمل مؤمنانند واین روح بحد کمال درآنها است ودردیگران صنف ناتوان آنست واین جزروح القدس استکه خاص آنهااست .

٢ـ اشاره بمؤمنان باشد و آیه را دراین جا آورده برای اثبات این روح در انبیاء ازجهت اینکه اکمل مؤمنانند..

١٧ـ ازداود، گوید ازامام صادق(ع) پرسیدم ازگفته رسولخدا (ص) هرگاه مرد زنا کند روح ایمان ازاو برود، گوید: فرمود: آن مانند قول خدا عزوجل است[(٢٦٨ـ البقره) آهنك بدرا نکنید برای آنکه ازآن درراه خداخرج کنید، سپس فرمود: جزاین ازآن روشن‌تر است؛ آن گفته خداعز ـ وجل است] وتأیید کند آنهارا بروحی ازخود» آنستکه ازاو جداشود .

١٨ - يونس ، عن ابن بكير ، عن سليمان بن خالد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : «إنّ الله لا يغفر أن يشرك به ويغفر مادون ذلك لمن يشاء» الكبائر فماسواها، قال: قلت : دخلت الكبائر في الاستثناء قال : نعم .

١٩ - يونس ، عن إسحاق بن عمّار قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : الكبائر فيها استثناء أن يغفر لمن يشاء ؟ قال : نعم .

٢٠ - يونس ، عن ابن مسكان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول :

شرح- از مجلسی ره- صدر آیه اول این است **أیا کسانیکه گرویدید انفاق کنید از پاکیزه های آنچه بدست آورید** یعنی ازحلالش یا ازخوبش **واز آنچه مااز زمین برای شمابر آوردیم** یعنی ازپاکیزه محصولیکه ازبرای شمابر آوردیم ازحبوب وخرما ومعادن -مضاف چون پیش ذکرشده حذف شده- وقصد بدنکنید یعنی قصدجنس پست ازمال رانکنید یادر خصوص محصول زمین که خوب و بدش تفاوت بسیار دارد وبد را انفاق نکنید ..

ازابن عباس روایت شده که پوسیده های خرما وبد آنرا بصدقه می دادند واز آن غدقن شدندو وجه تشبیه بمورد آیه چندتا است.

١- آنچه بخاطرمن رسیده وآن این استکه کردارهای نیك انفاقی است ازنفس وچون روح ایمان برود بخاطر کردار بد آنهاهم بد میشوند ومقصود این استکه خودرا با ترك گناهان پاکیزه کنید تاروح بدان بر گردد وسپس بکارنیکش بدارید تااز شما پذیرفته شود که خدافرماید «انمایتقبل الله من المتقین» واین ازبطون آیه است وبا ظاهرش مخالف نیست.

٢- گفته اند ایمان بوسیله زنا بدمیشود چون مال پست.

٣ - گفته اند وجه شباهت این است که ایمان زانی کاسته گردد نه آنکه بکلی نابود شود مانندانفاق ازمال پست که کاسته است نه آنکه بکلی انفاق محسوب نیست- پایان نقل ازمجلسی (ره).

ممکن است گفت مقصود اینستکه هر کرداری خرج کردن از بنیه تن است وکاستن نشاط بدن و جان که ایمان هم درضمن آنست واگر در خلافکاری چون زنا صرف شود انفاق بدوخبیث است واگر درکارخوب وموافق دستورخدا صرف شودعوض داردومایه سعادت آینده دنیاوآخرتست وبجامصرف شده وچون انفاق پاکیزه وطیب است .

١٨- ازسلیمان بن خالد ازامام صادق(ع) فرمود (٤٨- النساء) براستی خدانیامرزد که باوشرك آرند و بیامرزد هرچه جز آنها را برای هر که خواهد- ازگناهان کبیره و جزآنها ، گوید گفتم : کبائرهم در استثناء داخلند؟ فرمود: آری.

١٩- ازاسحق بن عمار گوید به امام صادق(ع) گفتم، در کبائر هم استثناء استکه خدا برای هر که خواهد بیامرزد؟ فرمود :آری.

٢٠- از ابی بصیر گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود (٢٦٩ - البقره) بهر که حکمت

«ومن يؤت الحكمة فقد اُوتي خيراً كثيراً» قال: معرفة الإمام و اجتناب الكبائر التي أوجب الله عليها النّار.

٢١ - عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن محمّد بن حكيم قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: الكبائر تخرج من الايمان؟ فقال: نعم ومادون الكبائر، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لايزني الزاني وهومؤمن ولايسرق السارق وهومؤمن.

٢٢ - ابن أبي عمير، عن عليّ [بن] الزّيّات، عن عبيد بن زرارة قال: دخل ابن قيس الماصر وعمرو بن ذرّ - وأظنّ معهما أبوحنيفة - على أبي جعفر عليه السلام فتكلّم ابن قيس الماصر فقال: إنّا لانخرج أهل دعوتنا وأهل ملّتنا من الايمان في المعاصي والذّنوب، قال: فقال له أبوجعفر عليه السلام يا ابن قيس أمّا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقد قال: لايزني الزّاني وهومؤمن ولايسرق السّارق وهومؤمن فاذهب أنت وأصحابك حيث شئت.

٢٣ - عليٌّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن عبدالله بن سنان قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن الرّجل يرتكب الكبيرة من الكبائر فيموت، هل يخرجه ذلك من الاسلام؟ وإن عذّب كان عذابه كعذاب المشركين أم له مدّة وانقطاع؟ فقال: من ارتكب كبيرة من الكبائر فزعم أنّها حلال أخرجه ذلك من الاسلام وعذّب أشدّ العذاب وإن كان معترفاً أنّه أذنب و مات

داده شود خير بسيارى داده شده فرمود: معرفت امام و بركنارى از گناه كبيره ايستكه خدا آتش را در سزاى اولازم كرده است.

٢١ـ از محمد بن حكيم گويد به ابى الحسن (ع) گفتم، ارتكاب گناهان كبيره از ايمان بيرون برد فرمود: آرى و گناه كمتر از كبيره هم از ايمان بيرون برد، رسول خدا (ص) فرمود زناكار زنا نكند تا ايمان دارد ودزد تا ايمان دارد دزدى نكند.

٢٢ـ ازعبيد بن زراره گويد: ابن قيس ماصر وعمرو بن ذر و بگمانم ابوحنيفه هم بهمراه آنها بود كه خدمت امام باقر(ع) رسيدند و ابن قيس ماصر بسخن در آمد و گفت كه ما هم دعوتهاى خود و اهل ملت خود را بخاطر مرتكب شدن گناهان و معاصى از ايمان بيرون ندانيم، امام باقر(ع) فرمود: اى پسر قيس اما رسول خدا(ص) محققاً فرموده استكه زناكار تا مؤمن است زنا نكند ودزد تا ايمان دارد دزدى نكند تو ويارانت هرجا خواهيد برويد.

٢٣ـ ازعبدالله بن سنان گويد ازامام صادق (ع) پرسيدم از مرديكه مرتكب گناه كبيره شود و بميرد آيا بواسطه آن ازاسلام بيرون شود وعذابش چون عذاب مشركان باشد يا مدت معينى دارد و تمام ميشود؟ درپاسخ فرمود هر كه گناه كبيره كند و پندارد كه حلالست از اسلام بيرون رود و بسختى عذاب شود واگر اقرار دارد كه گناه كرده و برسر آنگناه بميرد از ايمانش بدر برد واز اسلامش بيرون نبرد

عليه أخرجه من الايمان ولم يخرجه من الاسلام وكان عذابه أهون من عذاب الأوّل .

٢٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني قال : حدّثني أبوجعفر صلوات الله عليه قال : سمعت أبي يقول : سمعت أبي موسى بن جعفر عليهما السلام يقول: دخل عمرو بن عبيد على أبي عبدالله عليه السلام فلمّا سلّم وجلس تلا هذه الآية : «الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش» ثمّ أمسك فقال له أبوعبدالله عليه السلام : ما أسكتك ؟ قال : اُحبّ أن أعرف الكبائر من كتاب الله عزّ وجلّ : فقال : نعم يا عمرو أكبر الكبائر الإشراك بالله ، يقول الله : «ومن يشرك بالله فقد حرّم الله عليه الجنّة» و بعده الاياس من روح الله ، لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : «إنّه لا ييأس من روح الله إلّا القوم الكافرون» ثمّ الأمن لمكر الله ، لأنّ الله عزّ و جلّ يقول : «فلا يأمن مكر الله إلّا القوم الخاسرون» ومنها عقوق الوالدين لأنّ الله سبحانه جعل العاقّ جبّاراً شقيّاً وقتل النفس التي حرّم الله إلّا بالحق لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : «فجزاؤه جهنّم خالداً فيها .... » إلى

وعذابش سبكتر باشد از عذاب اولى.

٢٤ـ ازامام محمدتقى (ع) كه شنيدم پدرم ميفرمود: كه شنيدم پدرم موسى بن جعفر ميفرمود كه عمروبن عبيد خدمت امام صادق(ع) رسيدو چون سلام كرد و نشست اين آيه را خواند(٣٢ـالنجم) آنكسانيكه كناره ميكنند از گناهان كبيره واز هرزگيها ـ سپس دم بست پس امام صادق (ع) به او فرمود چه تو را خاموش كرد؟ گفت من ميخواهم گناهان كبيره را ازروى قرآن خداعزوجل بشناسم، امام فرمود آرى اى عمرو.

١ـ بزرگ‌ترين گناهان كبيره شرك بخدااست خدا ميفرمايد (٧٢ـ المائده) هر كه بخداشرك آورد خدا بهشت را براو حرام كرده است.

٢ـ وپس از آن نوميدى ازرحمت خدااست زيرا خداعزوجل ميفرمايد (٧٨ـيوسف) براستيكه نوميدنشود از رحمت خدا جزمردميكه كافر باشند .

٣ـ وسپس ايمنى از مكروعقوبت خداوند، زيرا خدا عزوجل ميفرمايد (٩٩ـ ـالاعراف) ايمن نشوند ازمكر خدا جزمردمى زيانكار.

٤ـ واز آنها است عقوق وناسپاسى حق پدر ومادر زيرا خداسبحانه عاق را جبار وشقى مقرر ساخته است (اشاره است بقول خداتعالى درحكايت ازعيسى (ع) (٣٢ـ مريم) ونيكى بمادرم وخدامرا جبار وشقى نساخته‌است).

٥ـ وقتل نفسيكه خدا اورا محترم ساخته جزبقانون حق الهى زيرا خدا عزوجل ميفرمايد(٩٣ـ النساء ـ هر كس بكشد مؤمنى راعمداً) سزاى اودوزخست و درآن جاويد بماند ـ تاآخر آيه (وخدا براو خشم كند واورا لعنت كند وبراى اوعذابى بزرگ فراهم‌سازدوظاهر آيه‌اين‌استكه‌تعمددر برابر خطااست كه درآيه قبل‌حكم آنرا بيان كرده است)

آخر الآية، وقذف المحصنة ، لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: «لعنوا في الدّنيا والآخرة ولهم عذاب عظيم» وأكل مال اليتيم لأنّ الله عزّ وجلّ يقول :«إنّما يأكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا» والفرار من الزّحف لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : « ومن يولهم يومئذ دبره إلّا متحرّفا لقتال أو متحيّزا إلى فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنّم و بئس المصير» و أكل الرّبا لأنّ الله عزّ و جلّ يقول : «الذين يأكلون الرّبا لا يقومون إلّا كما يقوم الذي يتخبّطه الشيطان من المسّ» والسحر ،لأنّ الله

٦ـ ومتهم كردن زن پارسا بزنا،زيرا خدا عزوجل ميفرمايد (٢٣ـ النور ـ براستى آنها كه نسبت دهند زنان عفيف مؤمنه را بزنا)لعنت شونددر دنيا و آخرت وبراى آنهااست عذاب بزرگى .

٧ـ وخوردن مال يتيم زيراخدا عزوجل ميفرمايد (١٠ـ النساء) آنكسانيكه مال يتيمانرا بنا حق واز ستم ميخورند (مقصود هر گونه تصرف ناروااست) همانا شكمهاى خود را پرازآتش ميكنند ومحققاً بدوزخ آتش ميگيرند و شعله‌ور ميشوند.

٨ـ و فرار از جبهه جهاد زيرا خداعزوجل ميفرمايد (١٦ـ الانفال) هر كه در روز نبرد پشت بدانها (يعنى دشمنان اسلام) دهد جز براى اينكه بقصد تغيير وضع جنك باشد يابراى پيوستن به‌دسته ديگر ازجنگجويان اسلامى و كمك بآنها باشد محققاً بخشم خدا گرفتارشده وجاى اودوزخست وچه بد سرانجامى است.

٩ـ وخوردن ربا، زيرا خدا عزوجل ميفرمايد (٢٧٧ـ البقره) آنكسانيكه ميخورند ربا را بر نميخيزندجزچنانچه ازجا برخيزد آنكسيكه شيطان اورا بامس خود مخبط ودیوانه كرده است

(اين تشبيه طبق پندار آنان بوده كه‌شيطان انسانرامخبط‌سازدواوغش كند يااينكه‌جن اورامس كندودیوانه شود، يعنى برخاستن‌رباخواران چون‌ازجاى‌برخواستن ديوانه‌ها است كه دستخوش‌شيطان شده‌اند نه‌ازراه‌اختلال‌عقل آنهابلكه‌از براى‌اينكه‌رباخوارى‌سبب‌ورم‌دل آنهاشده‌و آنهاراسنگين‌وبدحال كرده‌است‌انتهى (از بيضاوى) وحاصلش‌اينست كه برخى‌اصحاب گفته‌اند رباخواران‌هنگام‌رستاخيز براى سنگينى‌بار گناه رباخوارى كه بردوش دارند مانند يك‌آدم خردمند وعاقل‌ازجاى‌برنخيزند بلكه‌چون ديوانگان‌باشند كه تلوتلوخورند وبيفتند وبرخيزند وباردیگر نتوانندبرخواست و آن‌ربا كه خوردنددر دلشان بادكرده و براى آنهابار سنگينى شده كه نتوانند برخاست ودرست راه‌رفت.

درمجمع گفته است يعنى برپا نشوند در روز قيامت جز بمانند كسيكه شيطان اورا ديوانه كرده است‌و اين نشانه رباخوارانست درموقف قيامت.ازابن عباس وجمعى چنين نقل‌شده‌است و گفته شده است كه اين‌موضوع برسبيل تشبيه آمده‌است زيرا حقيقت اين استكه‌شيطان انسان‌را ديوانه نميكند ولى كسيكه‌مايه‌سوداء براوغلبه كرده‌است‌وناتوان شده بساكه شيطان‌اموری هراسناك به‌او عرضه دارد و او راوسوسه كند و به ديوانگى و غش افتد از طرف‌خدا و نسبت آن‌بشيطان بر سبيل مجاز است از اين نظر كه تحقق اين حالت‌بوسوسه اواست) .

١٠ـ و سحروجادو زيرا خداعزوجل ميفرمايد (١٠٢ـ البقره ـ و پيروى كردند آنچه شياطين‌در ملك سليمان تلاوت ميكردند سليمان كفر نورزيد ولى‌شياطين كفر ورزيدند وبمردم سحرو جادو را

عزّ وجلّ يقول : «ولقد علموا لمن اشتراه ماله في الآخرة من خلاق» والزّناء لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : « ومن يفعل ذلك يلق أثاماً ☆ يضاعف له العذاب يوم القيامة و يخلد فيه مهاناً» واليمين الغموس الفاجرة لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : «الذين يشترون بعهد الله و أيمانهم ثمناً قليلاً اُولئك لاخلاق لهم في الآخرة» والغلول لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: «ومن يغلل يأت بما غلّ يوم القيامة» ومنع الزكاة المفروضة، لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: «فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم» وشهادة الزّور وكتمان الشّهادة لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : «ومن يكتمها فانّه آثم قلبه» وشرب الخمر لأنّ الله

آموختند و آنچه را که بر آن دو فرشته بنام هاروت و ماروت نازل شد و بکسی نیاموختند تا به او گفتند همانا ما آزمایش هستیم مبادا کافر شوی و از آنها آموختند آنچه را که بوسیله آن میان مرد و همسرش جدائی می انداختند و آنها به احدی زیان رسان نبودند بوسیله آن جز به اذن خدا و میآموختند آنچه را بدانها زیان میزد و سودشان نمی داد) و بحقیقت دانستند هر آنکس که خریدار سحر و جادو است در آخرت بهره ای ندارد.

۱۱ـ زنا کردنست زیرا خداعزوجل میفرماید (٦٩ـ الفرقان ـ و آنکسانیکه نمیخوانند با خدا معبود دیگری را و نمیکشند کسی را که خدا حرام کرده جز بحق و زنا نمیکنند) و هر که این کار کند سزای گناه خود بیند ۷۰ ـ عذابش در قیامت دو چندان باشد و به خواری در آن عذاب جاویدان بماند.

۱۲ـ سوگند دروغ در راه نابکاری و تبهکاری (در نهایه است که سوگند غموس خانمانها را ویران کند ـ مقصود از آن قسم دروغی است که وسیله تبهکاری شود چون سوگند برای خوردن مال مردم و آنرا غموس گویند برای اینکه صاحب خود را در گناه برد و سپس در آتش دوزخ انتهی از مجلسی ره) زیرا خداعزوجل فرماید (۷۷ـ آل عمران) آنها که بفروشند پیمان باخدا و سوگندهای خود را ببهای اندکی آنانرا درسرای دیگر بهره ای نیست.

۱۳ـ غلول (در نهایه است که غلول در ضمن حدیث تکرار شده است و آن دزدی از غنیمت جهاد است) زیرا خداعزوجل میفرماید (١٦١ـ آل عمران) هر که از غنیمت دزدی کند روز قیامت اورا با آنچه دزدیده بعرصه محشر آورند.

۱٤ـ منع زکوة واجب زیرا خداعزوجل میفرماید (۳۵ـ التوبه ـ ایا کسانیکه گرویدید براستی بسیاری از احبار (یهود) ورهبانان (نصاری) هر آینه میخورند مال مردم را بمفت و باز میدارند از راه خدا و آنکسانیکه گنج میکنند طلا و نقره راو در راه خدا آنرا خرج نمیکنند بآن ها مژده عذابی دردناك بده (۳٦) روزی باشد که آنهارا در آتش دوزخ تافته کنند) و با آنها پیشانی و پهلو و پشت آنان را داغ کنند (و بآن ها گویند اینست که برای خود گنج کردید پس بچشید عذابیرا که خود برای خود گنج و آماده ساختید).

۱۵و۱٦ـ گواهی بناحق و کتمان گواهی بحق زیرا خدا میفرماید (۲۸۳ـ البقره) هر که کتمان کند آن گواهی را راستش اینستکه دلش گنهکاراست (ازطبرسی گناه را بدل نسبت داده و

عزّ وجلّ نهى عنها كما نهى عن عبادة الأوثان، وترك الصّلاة متعمّداً أو شيئاً ممّا فرض الله، لأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: من ترك الصلاة متعمّداً فقد برىء من ذمّة الله و ذمّة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و نقض العهد وقطيعة الرّحم، لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: «أُولئك لهم اللّعنة ولهم سوء الدّار» قال: فخرج عمرو وله صراخ من بكائه وهو يقول: هلك من قال برأيه ونازعكم في الفضل والعلم.

گرچه از آن سراپای او است زیرا گناه در مورد کتمان شهادت بیك عمل قلبی انجام میشود که همان تصمیم پنهان داشتن آنست و برای آنکه نسبت آن بدل در ذم آن بلیغ تر است چنانچه نسبت ایمان بدل درمدح آن بلیغ تر است خدا فرموده «ایمان در دل آنها ثبت است».

من گویم وجه دوم اوفق است بخبر زیرا همین مبالغه است که دلالت بر تهدید بعذاب وعقاب دارد برای آنکه از آن فهمیده شود که کتمان شهادت از بدترین گناهانست و بیشتر ازهمه در دل اثر کند که محل عقائد است و آنرا فاسد نماید و بنیان عقیده را بکند، و بدانکه شهادت ناحق را برشمرده ودلیلی نیاورده که آنهم کبیره است این دووجه دارد:

۱ـ همین دلیل حرمت کتمان شهادت حق دلیل حرمت شهادت ناحق هم هست زیرا شهادت ناحق غالباً همراه با کتمان شهادت حقی استکه برخلاف آن ادای شهادت ناحق شده است.

۲ـ دلیل حرمت کتمان شهادت بطوراولویت بر حرمت شهادت ناحق هم دلالت داردزیرا اگر کتمان حق و سکوت از آن که مایه از میان رفتن حقیقت است گناه کبیره باشد اظهار خلاف حق برای محو حقیقت بسیار از آن بدتر است ازمجلسی ره.)

۱۷ـ شرب خمر، زیرا خداوند از آن نهی کرده چنانچه از پرستش بتها نهی کرده (یعنی هر دو را در یك آیه و بیك روش مورد نهی قرار داده و این دلیل است بر اینکه یك حکم دارند و یك عقاب دارند وازاینجهت وارد استکه میخوار چون بت پرست است ازمجلسی ره).

۱۸و۱۹ـ ترك نماز عمداً یاترك آنچه خدا فرض کرده است (برای نماز) زیرا رسولخدا (ص) فرمود هر که عمداً نماز را ترك کند از تعهد خدا و تعهد رسولخدا بیزار شده است (پدرم قدس سره گفته این عموم برای اختصار است تاترك حج و روزه و جهاد واجب و دیگر واجبات در آن وارد باشد وهمان عقاب بی نماز را بیان کرده تا عقاب ترك واجبات دیگر را بدان حواله کند، و باید در ترك آنان تدبر کرد که بکدام تهدید وارد شده است چنانچه درباره حج خدا فرموده، هر که بوسیله ترك حج کافر شود براستی خدا از جهانیان بی نیاز است

«لان رسول الله (ص) قال» این جمله اشعار دارد که تهدید بآتش و هرچه مستلزم آنست اعم است از اینکه در کتاب باشد یا سنت و ممکن است این خبر تفسیر برخی آیات باشد که در این باره وارد است..

۲۰ و۲۱ـ عهدشکنی و قطع رحم، زیرا خدا عزوجل میفرماید (۲۵ـ الرعد ـ آنکسانیکه پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و قطع میکنند آنچه خدا بوصل آن فرمان داده است و در زمین فساد میکنند) آنانند که برای آنها است لعنت وبرای آنها است بدی خانه آخرت.

گوید عمرو ازخانه امام (ع) بیرون آمد وشیون بگریه بلند داشت ومیگفت هلاك است هر که برأی خود فتوی دهد وباشما در علم و فضل منازعه کند.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ پدرم دربرخی‌مؤلفات خودطبق‌استنباط از اخبار. گناهان کبیره راچنین آمار کرده‌است دردو قسمت قسمت اول کبائرقطعی باین شرح :

۱ـ شرك ۲ـ نومیدی ازرحمت خدا ۳ـ ایمنی ازمکر خدا ٤ـ قتل‌نفس ٥ـ عقوق والدین٦ـ نسبت زنا بمؤمن ومؤمنه ۷ـ خوردن مال‌یتیم بناحق ۸ ـ گریز ازجبهه جهاد۹ـ رباخواری ۱۰ـسحر ۱۱ـ کاهنی ۱۲ـ زنا ۱۳ـ لواط ۱٤ـ دزدی بخصوص ازغنیمت ۱٥ـ قسم بدروغ ۱٦ـ ترك واجبات الهیه چون نماز وزکوة و روزه ماه رمضان وتأخیرحج ازسال استطاعت بدون عذر۱۷ـ شهادت‌ناحق وکتمان شهادت‌حق ۱۸ ـ شرب خمر و بلکه هر مسکر ۱۹ ـ نقض قرارداد ۲۰ـ نقض عهد با خدا و با خلق۲۱ـ قطع رحم ۲۲ـ تعرب بعدالهجرة ۲۳ـ دروغ بستن بر خدا و رسول وائمه (ع) ۲٤ـ غیبت ۲٥ـ بهتان.

قسمت‌دوم کبائر احتمالی که گفته شده‌است:

۲٦ـ ترك همه‌مستحبات ۲۷ـ منع آب‌زیادی از رهگذران تشنه باعدم حاجت خود ۲۸ ـ بی احتیاطی ازبول ۲۹ـ وسیله سازی برای‌دشنام بپدر ومادر ۳۰ـ اضرار دروصیت ۳۱ـ خشم ازقضای الهی ۳۲ـ اعتراض برمقدرات الهیه ۳۳ـ تکبر ۳٤ـ حسد بردن ۳٥ـ دشمنی بامؤمنین ۳٦ـ الحاد درحرم مکه ومدینه ۳۷ـ سخن‌چینی ۳۸ـ بریدن عضوی ازمؤمن بناحق ۳۹ـخوردن مردارونجاسات دیگر ٤۰ـ جاکشی ٤۱ـ اصرار برصغیره ٤۲ـ امر بمنکر ونهی‌ازمعروف بنا براحتمالی ٤۳ ـ دروغ وخلف وعده ٤٤ـ خیانت ٤٥ـ لعن برمؤمن ٤٦ـ دشنام بمؤمن ٤۷ـ آزار کردن مؤمن ٤۸ـ زدن خدمتکار بیش‌از استحقاق ٤۹ـ منع آب مباح اززیحق آن ٥۰ـ سد راه مردم ٥۱ـ تضییع عیال ٥۲ـ تعصب ٥۳ـ ظلم ٥٤ـ دغلی ٥٥ـ دوروئی ٥٦ـ خوار شمردن مؤمن ٥۷ـ عیبجوئی ازمؤمن ٥۸ـ سر زنش مؤمن ٥۹ـ افتراء برمؤمن ٦۰ـ سب‌مؤمن ٦۱ـ بدگمانی بمؤمن ٦۲ ـ ترسانیدن مؤمن ٦۳ ـ کم‌دادن درپیمانه و ترازو ٦٤ـ ترك امربمعروف ونهی ازمنکر ٦٥ـ همنشینی با فاسقان خصوص در مجلس میخواری بی‌عذر ٦٦ـ بدعت دردین ٦۷ـ همنشینی بابدعت گزاران ٦۸ـ کوچك شمردن گناه ٦۹ـ قمار کردن ۷۰ـ حرام خوردن.

فائده‌ـ یکی ازعلماء محقق ازگفته یکی ازعلماء دستوری نقلکرده برای‌تشخیص گناه کبیره‌از صغیره بلکه تشخیص همه‌مراتب تکالیف شرعیه ویا عمده آنها وخلاصه‌اش اینست که از شرع‌بهمراهی نور بصیرت ،میدانی که مقصود همه‌شرایع رساندن خلق‌است بدرگاه خدا ووصول آنان بلقاء حضرت او واین راهی ندارد جزشناختن خداتعالی وفهمیدن‌صفات اوورسل اوو کتب اووااینست مقصودازقول خداعزوجل «من نیافریدم جن وانس رامگر برای‌اینکه مرا بپرستند» یعنی بندگان من‌باشند و بنده نیست کسی تا پروردگارش رابربوبیت شناسدوخودش‌رابعبودیت وبناچار باید خودرا وپروردگارخود رابشناسد واین مقصود اصلی‌است از بعثت پیمبران وآنرا نتوان بدست آورد جزدر زندگی دنیا واین است مقصود ازقول اوعلیه‌السلام که «دنیا مزرعه‌آخرتست» وحفظ دنیا مقصدیست بتبع‌دین‌زیراوسیله آنست وآنچه ازدنیا بآخرت تعلق دارد دوچیز است نفوس واموال و هرچه راه‌شناختن‌خدارا ببنددآن بزرگترین گناهست وبدنبال آنست هرچه راه‌زندگی‌مردم‌را ببندد و دنبال آنست هرچه راه معاش را برمردم بندد‌واین‌خود سه مرتبه است .

حفظ معرفت که وظیفه دلهااست وحفظ حیات که وظیفه تنهااست وحفظ اموال که‌وظیفه اشخاص

است درهمه شرایع بدیهی است وهیچ ملتی دراین سه اختلاف ندارند وجائز نیست خدا پیغمبری را برای اصلاح دین ودنیای خلق مبعوث کند و آنهارا مأمور کند بدانچه مانع ازشناختن او و یا شناختن رسولان او باشد ویا آنها راامر کند بهلاك کردن نفوس وتلف کردن اموال ازاینجا بدست آمد که گناهان کبیره سه‌مرتبه دارند .

۱ـ آنچه مانع ازمعرفت خدا ومعرفت رسل‌او باشند وآنکفراست‌و کبیره از گناهان بالاتراز کفر نیست چنانچه فضیلتی بالاتر از ایمان نیست باهمه مراتبیکه دراین جاهست از قوی وضعیف زیرا حجاب میان بنده و خدا همان جهل‌است وزیردست جهل‌بحقائق ایمان، یعنی کفر ایمنی ازمکر خدا و نومیدی اززحمت اواست زیرا آن‌هم بابی است ازجهل بخدابلکه عین‌آنست هر که خدا را شناخت تصور نمیرود که از مکر او در امان باشد و نه از رحمت‌او نومید گردد و زیردست این مرتبه است هر بدعتی که متعلق بذات خدا و صفات خدا و افعال خدا باشد وبرخی بدتر ازبرخی است.

۲ـ کشتن مردم زیرا بابودن آنهازندگی‌بیاید و بپایش‌آن‌معرفت‌و ایمان‌بخدا وآسایش‌حاصل آیدپس آن‌هم‌بناچاراز کبائراست‌و گرچه‌از کفرفروتراست زیرا کفربهدف‌آسیب‌زندو این بوسیله‌اش‌و دردنبال این کبیره است بریدن اعضاء تن وهرکاریکه بنابودی کشاند تابرسد بزدن وبرخی بزرگتر از دیگرند ودر این‌پایه است زنا ولواط زیرا اگرمردم براین دوفراهم آیند واگر بمردان اکتفاء کنند نسل قطع‌شود وجلوگیری از وجود بشر چون رفع آنست وزنا گرچه اصل هستی‌رابر نیندازد ولی نژاد راپریشان سازد وتوارث وتناسل وآنچه بدان وابسته‌است براندازد و نظم زندگانی عمومی رامختل کند وکشت وکشتار براه اندازد.

۳ـ تلف اموال‌است زیرا که اموال معیشت خلق است و باید آنهارا نگهداشت جز اینکه اگرش بناروا ستدند توانش پس گرفت و اگرش خوردند توان تاوان بازگرفت و کار درباره آنها ناهموار نباشد آری اگربروشی آنراستانند که جبران‌آن دشوارباشد شاید که‌از گناهان کبیره شمرده‌شود و آن بروشهای نهانی باشد چون دزدی ودستبرد سرپرست بمال‌یتیم و از میان بردن مال مردم بگواهی ناحق وسوگند دروغ نابجا که اگر ازاین راهها مال‌را برند پس گرفتن آن آسان نباشد وروا نبود که شرایع درغدقن از این اموراختلافی داشته باشند وهر کدام این‌ها ازدیگری‌سخت ترباشد و همه ازمرتبه دوم کمتر باشند که راجع بجانست ولی‌خوردن‌دربارروابود که همه‌شرایع حرام ندانندزیرا درآن عیبی نیست جزاینکه مال دیگری‌را برضایت اوگرفته‌اند و این تراضی بجا نیست ولی شارع آنرا بزرك شمرده واز کبائر دانسته برای مصلحتیکه اوداند گرچه غصب که‌خوردن مال دیگریست برضای او از آن ندانسته.

«شهید قدس سره» گفته‌اندهر گناهیکه‌شرع بخصوص اوتهدید کرده ووعید عذاب داده کبیره باشد وبرخی آنهارابرشمرده‌اندو گفته‌اندشرك بخداتعالی وقتل‌بناحق‌ولواط وزنا وگریز ازجبهه‌جهاد وسحر وربا وتهمت زنا بزنان پارسا وخوردن‌مال‌یتیم و غیبت بناحق و سوگند دروغ وگواهی‌بناحق ومیخواری و بی‌احترامی بکعبه ودزدی و تخلف ازقرار داد و تعرب بعداز هجرت ونومیدی ازرحمت خداتعالی وایمنی ازمکر خداتعالی وعقوق والدین..

(باب)

✿(استصغار الذنب)✿

١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، ومحمّد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان ، جميعاً ، عن ابن أبي عمير ، عن إبراهيم بن عبدالحميد ، عن أبي اُسامة زيد الشحّام قال: قال أبوعبدالله عليه السلام : اتّقوا المحقّرات من الذّنوب فانّها لاتُغفر ، قلت : وما المحقّرات؟ قال: الرجل يذنب الذّنب فيقول: طوبى لي لولم يكن لي غيرذلك .

٢ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن عثمان بن عيسى ، عن سماعة قال : سمعت أباالحسن عليه السلام يقول : لاتستكثروا كثير الخير ولا تستقلّوا قليل الذّنوب ، فانّ قليل الذنوب يجتمع حتّى يكون كثيراً وخافوا الله في السرّ حتّى تعطوا من أنفسكم النصف .

٣ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن ابن فضّال والحجّال جميعاً ، عن ثعلبة ، عن زياد قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نزل بأرض قرعاء فقال لأصحابه: ائتوا بحطب ، فقالوا : يارسول الله نحن بأرض قرعاء مابها من حطب قال : فليأت كلّ إنسان بما قدر عليه ، فجاؤوا به حتّى رموا بين يديه ، بعضه على بعض ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: هكذا تجتمع

(باب)

خرد شمردن گناهان

١ـ از ابی اسامه زید شحام از امام صادق (ع) فرمود: از گناهانیکه خرد و کوچك بدانها نگاه کنید بپرهیزید زیرا آنها آمرزیده نشوند، من گفتم محقرات اززنوب کدامند ؟ فرمود شخص گناه میکند ومیگوید خوشا برمن اگرجز این گناهی نداشته باشم.

شرحـ ازمجلسی ره ـ این دو سخن دریکی ازدو مقام گفته شود.

٢ـ در مقامیکه گناهان بزرك و فراوان داشته باشد ومقصود این باشد که کاش گناهم همین بود و غمی نداشتم.

٢ ـ در مقام کوچك شمردن این گناه و بی اعتنائی بدان و گویا منظوررروایت همین باشد

٢ـ از سماعه گوید ازابی الحسن (ع) شنیدم میفرمود خیربسیار خودرا فزون مشمارید و گناه اندك را کم مگیرید، زیرا گناه اندك خرده خرده جمع گردد وبسیار شود. ازخدا درتهانی بترسید تااز طرف خود حق راادا کرده باشید.

٣ـ امام صادق (ع) فرمود: رسولخدا (ص) درزمین لخت و بی گیاهی فرود آمد و بیارانش فرمود برای من هیزم بیاورید، عرضکردند یا رسول الله ما در سرزمین لخت و بی گیاه هستیمکه هیزم ندارد، فرمود هر کسی همان را آورد که میتواند و خرده خرده آوردند و برابر آن حضرت روی هم ریختند (و انباری شد) رسولخدا (ص) فرمود گناهان هم چنین گرد و فراهم آیند، سپس فرمود

الذّنوب ، ثمّ قال : إيّاكم والمحقّرات من الذّنوب ، فانّ لكلّ شيء طالباً ، ألا وإنّ طالبها يكتب ماقدّموا وآثارهم وكلّ شيء أحصيناه في إمام مبين .

((باب))

☆(الاصرار على الذنب)☆

١ عدّة من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن عبدالله بن محمّدالنهيكي، عن عمّاربن مروان القندي ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لاصغيرة مع الاصرار، ولا كبيرة مع الاستغفار .

٢ - أبوعليّ الأشعري ، عن محمّدبن سالم ، عن أحمدبن النضر، عن عمروبن شمر، عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّوجلّ : «ولم يصرّوا على مافعلوا وهم يعلمون» قال : الاصرار

بپرهيزيداز گناهان كوچك،زيرا براى هرچيزى جوينده وبازرسى است هلابازرس گناهان مينويسدهر آنچه مردم پيش دارند وهر اثرى ازخود بجا گذارند و هرچيزى را دررهبر روشنى آمار كنيم.

شرح- امام مبين لوح محفوظ است و گفته شده قرآنست و گفته‌اند كه نامه اعمال است و در بسيارى ازاخبار بامير المؤمنين (ع) تفسير شده وگويا ازبطون آيه باشد- ازمجلسى ره.

(باب)

اصرار برگناهان

١- از امام صادق (ع) فرمود، با اصرار گناه صغيره نباشد و با آمرزش جوئى واستغفار گناه كبيره‌اى نماند.

شرح- از مجلسى ره شيخ بهائى گفته است از اينكه در صورت اصرار، صغيره نفى شده فهميده شود كه صغيره با اصرار كبيره گردد و اگر مثلا مردى در پوشيدن جامه ابريشم اصرار كند خود پوشيدن ابريشم گناه كبيره گردد ولى مشهور ميان فقهاء اينستكه نفس اصرار بر گناه، كبيره باشد نه آنكه صغيره باصرار كبيره شود..

شهيد رفع الله درجته گفته: اصرار گاهى بكردار است و آن پيگيرى يكنوع گناه صغيره است بى‌توبه يا ارتكاب چند صغيره مختلف وبى‌توبه و گاهى بنيت است وآن عزم برتكرار صغيره است پس ازفراغت ازآن اما اگر گناه صغيره كند ونه توبه كند ونه عزم برتكرار بظاهر مصر نيست واعمال صالحه چون وضوء ونماز وروزه آن را جبران كند چنانچه دراخبار است انتهى.

٢- از امام باقر (ع) فرمود درتفسير قول خداعزوجل (١٣٥- آل‌عمران - وآنكسانيكه چون كار هرزگى كنند و يا بر خود ستم نمايند بياد آيند و براى گناهان خود آمرزشخواهند وكيستكه گناهان را بيامرزد جز خدا) و اصرار نداشته اند بر آنچه كرده‌اند و با آنكه ميدانستند (يعنى فهميدند كه بد كرده‌اند) فرمود: اصرار اينستكه گناهى كند واز آن آمرزش نخواهد زا خدا ودرفكر

هو أن يذنب الذّنب فلا يستغفر الله ولا يحدّث نفسه بتوبة فذلك الاصرار .

٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه، عن ابن أبي عمير ، عن منصور بن يونس ، عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: لا والله لا يقبل الله شيئاً من طاعته على الاصرار على شيء من معاصيه .

(باب)

✿(في اصول الكفر وأركانه)✿

١ ـ الحسين بن محمّد ، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمّد ، عن أبي بصير قال: قال أبو عبدالله عليه السلام : اُصول الكفر ثلاثة : الحرص ، والاستكبار، والحسد ، فأمّا الحرص فانّ آدم عليه السلام حين نُهي عن الشجرة ، حمله الحرص على أن أكل منها وأمّا الاستكبار فابليس حيث اُمر بالسجود لآدم فأبى ، وأمّا الحسد فابنا آدم حيث قتل أحدهما صاحبه .

٢ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السّكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : أركان الكفر أربعة : الرغبة والرهبة والسخط والغضب .

توبه نباشد، این خودش اصرار بگناه است.

شرحـ ازمجلسی ره ـ این حدیث دلالت دارد بر یکی ازمعانی اصرار که گفتیم و بعضی از اصحاب هم طبق آن فتوی داده و گفته مقصود از اصرار ترك توبه است و بعضی آن را رد کرده است چون ضعیف است ومخالف ظاهر لغت است.

٣ـ ازابی بصیر گوید ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمود: نه بخدا که خداوند چیزی از طاعت خود را بااصرار برچیزی از گناهان خود نپذیرد.

(باب)

(دراصول کفر وارکان آن)

١ـ ازامام صادق (ع) فرمود: ریشه‌های کفر سه تااست، حرص، سربزرگی، وحسد ، اما حرص اینستکه چون آدم (ع) ازخوردن گندم غدقن شد حرص او را واداشتکه از آن بخوردواماسربزرگی اینستکه چون شیطان مأمور شد به آدم (ع) سجده کند سرباز زد و اما حسد اینستکه یکی ازدوپسر آدم دیگری را کشت .

شرحـ از مجلسی ره ـ گویا مقصود از اصول و ریشه‌های کفر اخلاق زشتی استکه بساموجب کفر شوند نه اینکه همیشه چنین باشند و کفر هم معانی بسیاری دارد چون انکار خدا والحاد درصفات او وچون انکار انبیاء وحجج و تعلیمات آنها و چون مخالفت خدا ورسول وچون ناسپاسی نعمت خدا تا میرسد بارتکاب ترك اولی، وحرص باعث ترك اولی است وارتکاب گناه صغیره یا کبیره تابرسد بانکار موجب شرك وخلود در دوزخ است ودر آدم همان اثر اول را داشت ودر فرزندانش پیش رفت تا بمرتبه اخیر رسید و باین اعتبار درست است که از ریشه های کفر است وهم چنین سائر صفات .

٢ـ پیغمبر (ص) فرمود: ارکان کفر چهار است رغبت، رهبت، خشم وغضب.

٣ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن نوح بن شعيب ، عن عبدالله الدّهقان عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنّ أوّل ما عُصي الله عزّ وجلّ به ستٌّ : حبُّ الدنيا ، وحبُّ الرّئاسة، وحبُّ الطعام ، وحبُّ النوم، و حبُّ الرّاحة و حبُّ النساء .

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن طلحة بن زيد ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ رجلاً من خثعم جاء إلى النبيّ صلى الله عليه وآله فقال: أيُّ الأعمال أبغض إلى الله عزّ وجلّ؟ فقال: الشرك بالله ، قال : ثمّ ماذا ؟ قال : قطيعة الرّحم قال : ثمّ ماذا ؟ قال : الأمر بالمنكر والنهي عن المعروف .

٥ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن حسن بن عطيّة ، عن يزيد الصائغ قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : رجلٌ على هذا الأمر إن حدّث كذب ، وإن وعد أخلف ، وإن ائتمن خان ، ما منزلته ؟ قال : هي أدنى المنازل من الكفر وليس بكافر .

٦ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من علامات الشقاء جمود العين وقسوة القلب وشدّة الحرص في طلب الدُّنيا والاصرار على الذّنب .

شرحـ ازمجلسی ره ـ شاید مقصود رغبت بدنیا و پیروی شهوات است ورهبت و ترس ازفوت منافع دنیا واعتبارات دنیوی براثر پیروی ازحق یا ازبیم کشته شدن در جهاد وبیم از فقردر ادای زکوة .. و مقصود از سخط و خشم راضی نبودن بقضای الهی ودلتنگی از احکام الهی ومقصود ازغضب انتقام جوئی برای امور دنیویه است.

٣ ـ رسولخدا (ص) فرمود : سر آغاز آنچه سبب نافرمانی خدا است شش چیز است،دوستی دنیا، دوستی ریاست ، دوستی طعام،دوستی خواب، دوستی راحت وآسایش، ودوستی زنها.

٤ـ ازامام صادق (ع) که مردی از خثعم نزد پیغمبر (ص) آمد و عرضکرد کدام عمل نزدخدا عزوجل دشمن تر است؟ درپاسخ فرمود : شرك بخدا عرضکرد سپس چه کاری ؟ فرمود : قطع رحم ، عرضکرد سپس چه کاری؟ فرمود: وادار کردن بکارزشت و بازداشتن ازکار خوب.

٥ـ از یزیدصائغ گوید بامام صادق (ع) گفتم مردی بعقیده امامیه است ولی اگر حدیثی کند دروغ گوید واگر وعده دهد تخلف کند واگر چیزی باوسپرده شود، خیانت ورزد، چه مقامی دارد ؟ فرمود این نزدیکترین مراتب است بکفر ولی کافر محسوب نیست.

٦ـ از امام صادق (ع) که رسولخدا (ص) فرمود: از نشانه های شقاوت خشکی چشم وسختی دل و آزمندی درطلب دنیا واصرار بر گناهست.

٧ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عليٍّ بن أسباط ، عن داود بن النعمان ، عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام قال : خطب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الناس فقال : ألا أُخبركم بشراركم ؟ قالوا : بلى يارسول الله ، قال : الذي يمنع رفده ويضرب عبده ويتزوّد وحده ، فظنّوا أنّ الله لم يخلق خلقاً هو شرٌّ من هذا .

ثمّ قال : ألا أُخبركم بمن هو شرٌّ من ذلك ؟ قالوا : بلى يارسول الله ، قال : الذي لا يرجى خيره ولا يؤمن شرّه فظنّوا أنّ الله لم يخلق خلقاً هو شرٌّ من هذا .

ثمّ قال : ألا أُخبركم بمن هو شرّ من ذلك ؟ قالوا : بلى يارسول الله ، قال : المتفحّش اللّعّان الذي إذا ذكر عنده المؤمنون لعنهم وإذا ذكروه لعنوه .

٨ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن بعض أصحابه ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ثلاثٌ من كنّ فيه كان منافقاً وإن صام و صلّى وزعم أنّه مسلم : من إذا ائتمن خان وإذا حدّث كذب وإذا وعد أخلف ، إنّ الله عزّ و جلّ قال في كتابه : «إنّ الله لا يحبّ الخائنين» وقال : «أنّ لعنة الله عليه إن كان من الكاذبين» وفي قوله عزّ وجلّ : «واذكر في الكتاب إسماعيل إنّه كان صادق الوعد وكان رسولاً نبيّاً» .

---

٧ ـ ازامام باقر(ع) كه رسولخدا (ص) براى مردم سخن رانى كرد وفرمود: آيا من شمارا بيد ترين خودتان مطلع نكنم؟ گفتند چرا يارسول الله ، فرمود، آنكه از بخشش به واردين وحاجتمندان خود دريغ دارد وبنده خود را ميزند و توشه خود را تنها ميخورد ، شما پنداريد كه خداوند از او خلقى بدتر نيافريده.

سپس فرمود آيا بشماخبر ندهم از بدتر از آن ؟ گفتند چرا : يا رسول الله ، فرمود آنكه اميد خيرى از او نيست و ايمنى ازشر اونيست، بپنداريد كه خدا بدتر از آن نيافريده است.

سپس فرمود آيا شمارا ببدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند چرا يا رسول الله، فرمود، هرزه گوى پر لعن آنكسيكه چون مؤمنان در بر او ياد آورى شوند بآن ها لعن فرستد و چون او را ياد كنند باو لعن كنند.

٨ ـ ازامام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود سه تااست كه در هر كه باشد منافق است و اگرچه نمازخواند وروزه گيرد و پندارد مسلمانست هر كه چون باوسپرده شود خيانت كند وچون حديثى گويد دروغ گويد وچون وعده دهد تخلف كند، زيرا خداعزوجل درقرآن خود فرمايد (٥٨ ـ انفال) براستى خدا خيانتكاران را دوست نميدارد ـ وفرموده است (٧ ـ النور) اينست كه لعنت خدا براو است اگر از دروغگويان است، و درقول خداعزوجل (٥٤ ـ مريم) و ياد كن در كتاب اسماعيل را، براستيكه او راست وعده بود ورسول وپيغمبر بود.

٩ ـ علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن يونس ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ألا أخبركم بأبعدكم مني شبهاً ؟ قالوا: بلى يارسول الله ، قال : الفاحش المتفحش البذي، البخيل المختال الحقود الحسود القاسي القلب ، البعيد من كل خير يرجى ، غير المأمون من كل شر يتقى .

١٠ ـ الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن منصور بن العباس ، عن علي بن أسباط ، رفعه إلى سلمان قال : إذا أراد الله عز وجل هلاك عبد نزع منه الحياء ، فاذا نزع منه الحياء لم تلقه إلا خائناً مخوناً فاذا كان خائناً مخوناً نزعت منه الأمانة ، فاذا نزعت منه الأمانة لم تلقه إلا فظاً غليظاً ، فاذا كان فظاً غليظاً نزعت منه ربقة الايمان ، فاذا نزعت منه ربقة الايمان لم تلقه إلا شيطاناً ملعوناً .

١١ ـ علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير ، عن إبراهيم بن زياد الكرخي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ثلاث ملعونات ملعون من فعلهن : المتغوط في ظل النزال ، والمانع الماء المنتاب ، والساد الطريق المعربة .

١٢ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن إبراهيم الكرخي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ثلاث ملعون من فعلهن : المتغوط في ظل النزال ، والمانع الماء المنتاب ، والساد الطريق المسلوك .

٩ـ ازامام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود آيا بشماخبر ندهم ازآنكه از شباهت بمن از همه شماها دورتر است؟ گفتند چرا يارسول الله، فرمود: بى آبروى هرزه گوى بى شرم، بخيل و متكبر و كينه‌ورز و حسود و سخت دل ودور از هرچيزيكه بدان اميدباشد و ناامن نسبت بهرشريكه ازآن برحذر باشند.

١٠ـ سندبسلمان رسيده كه فرمود: چون خداعزوجل هلاك بنده‌اى راخواهد شرم‌را ازاو ببردو چون شرم از اوبرود جزخيانتكار وخيانت باربابو برنخورى وچون خيانت كار وخيانت بار شد امانت از او برود وچون امانت ازاو برود باو برنخورى جز بدخلق وسخت‌دل وناهنجار گووچون بد خلق و سخت دل شد مهار ايمان از او كنده شود وچون مهار ايمان ازاو كنده شد باو برنخورى جزاينكه شيطان ملعونى است.

١١ـ ازامام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: سه ملعونند وملعونى آنها براى كاربدآنها است آنكسيكه درسايه محل استراحت كاروانها تغوط كند و آنكسيكه جلوگير باشد ازاستفاده آبى كه بنوبه مورداستفاده عموم است ونگذارد صاحب‌نوبت ازآن استفاده كند و آنكسيكه راه روشن ومعلومى را ببندد وسد كند.

١٢ـ معنى آن معنى حديث١١ است.

١٣ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه جميعاً ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن أبي حمزة ، عن جابر بن عبدالله قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ألا أُخبركم بشرار رجالكم ؟ قلنا : بلى يارسول الله ، فقال : إنّ من شرار رجالكم البهّات الجريء الفحّاش الآكل وحده ، والمانع رفده ، والضارب عبده ، والملجيء عياله إلى غيره .

١٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن ميسّر ، عن أبيه ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : خمسةٌ لعنتهم و كلّ نبيّ مجاب : الزّائد في كتاب الله والتارك لسنّتي والمكذّب بقدر الله والمستحلّ من عترتي ماحرّم الله والمستأثر بالفيء [و] المستحلّ له .

(باب الرياء)

١ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن جعفر بن محمّد الأشعري ، عن ابن القدّاح عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال لعبّاد بن كثير البصري في المسجد : ويلك ياعبّاد إيّاك والرياء فانّه من عمل لغير الله وكله الله إلى من عمل له .

---

١٣ ـ ازجابر بن عبدالله كه رسولخدا (ص) فرمود : آيا بشما خبر ندهم از بدترين مردان شما ؟ گفتيم چرا يا رسول الله فرمود از بدترين مردان شما است آنكه بسيار افتراء بندد و بي باك باشد و هرزه گو باشد ، تنها بخورد و بمهمان واردش ندهد و بنده اش را بزند و عيال خودرا بديگران پناهنده كند

١٤ ـ ازامام باقر (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود پنج باشند كه من آنهارا لعنت كردم و هر پيغمبر مستجاب الدعوه اى هم لعنت كرده است ، آنكه در كتاب خدا بيفزايد و آنكه سنت وروش مرا ترك كند و آنكه بمقدر الهى تكذيب كند و آنكه حرمتيكه خدابخاندان من داده زيرپا گذاردو آنكه غنيمت رامخصوص خودسازد و آنرا برخودش حلال داند .

شرح ـ ازمجلسى ره ـ نبى مجاب يعنى هرپيغمبريكه قومش اورا اجابت كرده اند و يا بايست استكه اجابت كنند ياخداوند دعاى اورا اجابت كرده است .

«المكذب بقدرالله» يعنى طائفه مفوضه كه ميگويند خدا دركار بنده ها هيچ قدرتى ندارد مانند معتزله وتحقيق آن گذشت (و ممكن است مقصود كسانى باشند كه منكر قضا وقدر هستند) .

«المستحل من عترتى ما حرم الله» مقصود از عترت خاندان آنحضرت است و امامان ازنژاد او كه كشتار آنها راجائز شمردند وبآنها ضرب و شتم واهانت رواداشتند يا ترك دوستى آنها كردند و حق آنها راغصب نمودند ويا بامامت آنهامعتقد نشدند واحترام مقام آنها رامراعات نكردند .

(باب)
ريا و خودنمائى

١ ـ ازامام صادق (ع) كه بعبادبن كثير بصرى در مسجد فرمود : واى برتو اى عباد ، مبادا خود نمائى كنى زيرا هر كه براى جزخدا كار كند خدايش بكسى واگذارد كه براى او كار كرده است .

۲ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن أبيه قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: اجعلوا أمركم هذا لله ولا تجعلوه للناس فانّه ما كان لله فهو لله و ما كان للناس فلا يصعد إلى الله .

۳ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي المغرا ، عن يزيد بن خليفة قال :قال أبوعبدالله عليه السلام : كلّ رياء شرك، إنّه من عمل للناس كان ثوابه على الناس ومن عمل لله كان ثوابه على الله .

٤ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد ، عن القاسم بن سليمان ،عن جرّاح المدائني ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «فمن كان يرجو لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحاً ولايشرك بعبادة ربّه أحداً» قال : الرّجل يعمل شيئاً من الثواب لايطلب به وجه الله إنّما يطلب تزكية الناس يشتهي أن يسمع به النّاس ، فهذا الذي أشرك بعبادة ربّه ، ثمّ قال : مامن عبد أسرّ خيراً فذهبت الأيّام أبداً حتّى يُظهر الله له خيراً ومامن عبد يُسرّ شرّاً فذهبت الأيّام أبداً حتّى يظهر الله له شرّاً .

۵ - عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد ، عن محمّد بن عرفة قال : قال لي الرّضا عليه السلام : ويحك ياابن عرفة :اعملوا لغير رياء ولاسُمعة ، فانّه من عمل لغير الله وكله الله إلى ماعمل ويحك!

۲ـ از علی بن عقبه ازپدرش، گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: این کارمذهب داری خودرا برای خدا بداریدو برای خاطرمردم مدارید زیرا راستش اینستکه هرچه برای خداست از آن خداست وهرچه برای مردم است بدرگاه خدا بالا نرود .

۳ـ امام صادق (ع) فرمود: هرریائی شرک است، راستش اینستکه هر که برای مردم کار کند ثوابش بعهده مردم است وهر که برای خدا کار کند ثوابش باخدا است.

٤ـ ازامام صادق(ع) درتفسیرقول خداعزوجل(۱۱۰ـ الکهف) هر که امیدوارلقاء پروردگارش باشد پس باید کار خوب کند و شریك نکند در عبادت پروردگارش احدی را ـ فرمود : مردیست کار ثوابی میکند ولی مقصود او رضای خدانیست وهمانا میخواهد نزد مردم خوب شمرده شود،دوست دارد که مردم آنرا بشنوند اینستکه در عبادت پروردگار خود شریك گرفته ، سپس فرمود هرگز هیچ بنده‌ای نیست که نهانی کار خیری کند و روزگار بگذرد تا اینکه خدا کار خیر او را آشکار سازد و هیچ بنده‌ای نیست که کار بدی درنهانی کند وروزگار بگذرد تاآنکه خدا کار بداورا آشکارسازد.

۵ـ از محمدبن عرفه، گفت که امام رضا(ع) بمن فرمود : وای برتوای پسر عرفه کار کنید نه برای خودنمائی و شهرت زیرا هر که برای جز خدا کاری کند خدایش بدان کسی واگذارد که برای او کار کرده است، وای بر تو هیچکس کاری نکند جزآنکه خدا عوض کارش را باوبرگرداند اگر

ماعمل أحد عملاً إلّا ردّاه الله ، إن خيراً فخيرٌ ، وإن شرّاً فشرٌّ .

٦ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن عمر بن يزيد قال : إنّي لأتعشّى مع أبي عبدالله عليه السلام إذ تلا هذه الآية «بل الانسان على نفسه بصيرة ولو ألقى معاذيره» يا أباحفص ما يصنع الانسان أن يتقرّب إلى الله عزّ وجلّ بخلاف ما يعلم الله تعالى ، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول : من أسرّ سريرة ردّاه الله رداءها إن خيراً فخيرٌ وإن شرّاً فشرٌّ .

٧ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ الملك ليصعد بعمل العبد مبتهجاً به فاذا صعد بحسناته يقول الله عزّ وجلّ : اجعلوها في سجّين إنّه ليس إيّاي أراد بها .

٨ ـ وباسناده قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ثلاث علامات للمرائي : ينشط إذا رأى الناس ويكسل إذا كان وحده ، ويحبّ أن يُحمد في جميع اُموره .

٩ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عثمان بن عيسى ، عن عليّ بن سالم قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : قال الله عزّ وجلّ : أنا خير شريك من أشرك معي غيري في عمل عمله لم أقبله إلّا ما كان لي خالصاً .

خوب باشد خوب و اگر بد باشد بد.

٦ـ از عمر بن يزيد گويد من با امام صادق (ع) شام ميخوردم كه اين آيه را خواند (١٤ـ القيامه) بلكه انسان برخود بيناست ١٥ـ وگرچه هرعذرى هم براى كار خود بتراشد ـ اى اباحفص انسان چه ميكند كه بخداى عزوجل تقرب ميجويد بخلاف آنچه خداوند تعالى از دل او مى داند راستى رسول خدا (ص) ميفرمود هر كه نيتى دردل نهان دارد خدا جامه اى همرنك آن بوى بپوشد (يعنى آن نيت را در ظاهر حال او منعكس كند) اگر خوبست خوب واگر بداست بد.

٧ـ ازامام صادق (ع) كه ميفرمود راستى فرشته كردار بنده را دلشاد از آن بالا برد و چون حسناتش را بالا برد، خداى عزوجل ميفرمايد آنهارا در دفتر بدكرداران ثبت كنيد براى آنكه در اين اعمال قصد رضاى مرا نداشته.

٨ ـ اميرالمؤمنين (ع) فرمود ريا كار و خود نما سه نشانى دارد، هنگاميكه در برابر مردم باشد نشاط بعبادت دارد و چون تنها است كسل و تنبل است و دوست دارد در هر كارش اوراستايش كنند (و باو آفرين گويند).

٩ـ ازعلى بن سالم گويد شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: خدا عزوجل ميفرمايد: من بهترشريكم هر كه بامن ديگرى را شريك كند در كارى كه ميكند ازاو نپذيرم (و همه را بآن شريك واگذارم) جز همانچه خالص براى من باشد.

١٠ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن داود ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أظهر للناس ما يحبّ الله وبارز الله بما كرهه لقي الله وهو ماقت له .

١١ ـ أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن صفوان ، عن فضل أبي العبّاس ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما يصنع أحدكم أن يظهر حسناً ويُسرّ سيّئاً ، أليس يرجع إلى نفسه فيعلم أنّ ذلك ليس كذلك والله عزّ وجلّ يقول: «بل الانسان على نفسه بصيرة» إنّ السّريرة إذا صحّت قويت العلانية .

الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن محمّد بن جمهور ، عن فضالة ؛ عن معاوية ، عن الفضيل عن أبي عبدالله عليه السلام مثله .

١٢ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن عليّ بن أبي حمزة عن أبي بصير قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : ما من عبد يسرّ خيراً إلّا لم تذهب الأيّام حتّى يظهر الله له خيراً وما من عبد يسرّ شرّاً إلّا لم تذهب الأيّام حتّى يظهر الله له شرّاً .

١٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عليّ بن أسباط ، عن يحيى بن بشير ، عن أبيه عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أراد الله عزّ وجلّ بالقليل من عمله أظهر الله له أكثر ممّا أراد ، و من أراد الناس بالكثير من عمله في تعب من بدنه و سهر من ليله أبى الله عزّ و جلّ إلّا أن يقلّله في عين من سمعه .

---

١٠ ـ فرمود (ع): هر كه بمردم وانمايد آنچه را خدادوست ميدارد و با خدا درنهانى بدانچه بد مى‌دارد مبارزه كند خدارا ملاقات كند درحاليكه اورا دشمن دارد.

١١ ـ فرمود (ع) : چه كارميكند آنكه از شماها كار خويش را فاش ميكند و كردار بدش رانهان ميسازد آيا بخودبرنميگردد و حساب خود را نميكند تابداند كه نبايدچنين باشد بااينكه‌خدا عزوجل ميفرمايد (١٤ ـ القيامه) بلكه انسان بخود بينا است ـ راستى هر گاه نهان‌انسان درست شد آشكار وعيان نيرومند است.

١٢ ـ فرمود (ع): هيچ بنده نيست كه درنهانى كار خير كند جز اينكه روزگارى نگذرد تا خدا كار خير اورا آشكار كند و هيچ بنده نيست كه در نهانى كار بد كند جزاينكه روزگارى‌بگذرد تاخدا كاربد اوراآشكارسازد .

١٣ ـ ازامام صادق (ع) فرمود هر كه دركاراندكى ازخود رضاى خداعزوجل را جويد خداوند آنرا بيش از آنچه خواهد بسيار كند و هر كه بخاطر رضاى مردم كار بسيارى كند و خود را برنج اندازد و بيخوابى كشد خدا عزوجل نخواهد جز آنكه آن را در چشم هر كس‌شنود كم‌جلوه دهد .

١٤ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفلي ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : سيأتي على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم و تحسن فيه علانيتهم ، طمعاً في الدُّنيا ، لا يريدون به ما عند ربّهم ، يكون دينهم رياء لا يخالطهم خوف ، يعمّهم الله بعقاب ، فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم .

١٥ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن عمر بن يزيد قال : إنّي لأتعشّى مع أبي عبدالله عليه السلام إذ تلا هذه الآية : «بل الانسان على نفسه بصيرة ولو ألقى معاذيره» يا أباحفص ما يصنع الانسان أن يعتذر إلى الناس بخلاف ما يعلم الله منه ، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول : من أسرّ سريرة ألبسه الله رداءها إن خيراً فخيرٌ وإن شرّاً فشرٌّ .

١٦ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عليّ بن أسباط ، عن بعض أصحابه ، عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال : الابقاء على العمل أشدُّ من العمل ، قال : وما الابقاء على العمل ؟ قال : يصل الرّجل بصلة وينفق نفقة لله وحده لا شريك له فيُكتب له سرّاً ثمّ يذكرها فتمحى فتُكتب له علانية ، ثمّ يذكرها فتمحى وتُكتب له رياء .

---

١٤ ـ از امام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: زود استكه دورانى براى مردم آيد كه باطنشان بد گردد و ظاهرشان خوب شود براى طمع دردنيا ، آنچه رانزد پروردگار آنها است بكار خود نجويند دين‌داريشان خودنمائى باشد، از روى‌ترس از خدا نباشد، خداهمه را بكيفر كردارشان بگيرد وچون غريقى اورا بخوانند و براى آنها اجابت نكند .

١٥ ـ از عمر بن يزيد گويد من باامام صادق (ع) شام ميخوردم كه اين آيه را خواند (١٤-القيامه) بلكه انسان بخود بيناست اگرچه عذرهائى بياورد ـ اى اباحفص، انسان چه ميكند كه در كارهاى خود پيش مردم عذرهائى ميتراشد بخلاف آنچه خدا از حال او مى‌داند ، راستى رسولخدا (ص) ميفرمود هر كه نهانى درنهاد خود دارد خدايش چون ردائى آنرا دربراو بياراید وآشكار سازد اگر خوبست خوب واگر بداست بد .

شرحـ از مجلسى ره ـ اين همان روايت ٦استكه گذشت و اختلافى ندارد جزدر جمله يعتذر الى‌الناس و جمله السبه الله وشايد بخاطر همين اختلاف نسخه‌ها آنرا تكرار كرده است وآن‌هم‌بعيد است وشايدهم ازروى سهو تكرار شده است.

١٦ ـ ازامام صادق (ع) فرمود : نگه‌دارى از كار خير از خود كار خير سخت‌تر است (راوى) گفت نگه‌دارى از عمل چيست؟ فرمود: مردى صله‌اى ميكند و خرجى درراه خداى يگانه و بى‌شريك مى‌نمايد و ثواب كار خير در نهانى براى اونوشته ميشود، سپس آنرا يادآورى ميكندواظهارمى‌نمايد و ازدفتر كار خير نهانى محو ميشود و دردفتر كار خيرعيانى‌نوشته ميشود و بازآنرا ياد آورى ميكند واظهار مى‌دارد و يك‌عمل رياء و خودنمائى براى‌او نوشته ميشود.

١٧ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن جعفر بن محمّد الأشعري ، عن ابن القدّاح ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه : اخشوا الله خشية ليست بتعذير ، و اعملوا لله في غير رياء ولا سُمعة ، فانّه من عمل لغير الله وكله الله إلى عمله .

١٨ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن درّاج ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن الرّجل يعمل الشيء من الخير فيراه إنسان فيسرّه ذلك ؟ فقال: لا بأس ، ما من أحد إلّا وهو يحبّ أن يظهر له في الناس الخير ، إذا لم يكن صنع ذلك لذلك .

((باب))

☆(طلب الرئاسة)☆

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن معمّر بن خلّاد ، عن أبي الحسن عليه السلام أنّه ذكر رجلاً فقال : إنّه يحبّ الرئاسة ، فقال : ما ذئبان ضاريان في غنم قد تفرّق رعاؤها بأضرّ في دين المسلم من الرئاسة .

---

١٧ ـ از امام صادق (ع) كه امير المؤمنين (ع) فرمود: از خدا چنان بترسيد كه محض عذرخواهى نباشد وبراى رضاى خدا كار كنيد بيخودنمائى و قصد شهرت، زيرا هر كه براى خاطر جز خدا كارى كند، خدا اورا بعمل اووا گذار كند.

١٨ ـ زراره گويد بامام باقر (ع) گفتم مردى كار خيرى ميكند و ديگرى اورا مى‌بيند و اين صاحبكار از اطلاع آن شخص ديگر شاد ميشود؟ فرمود، عيب ندارد كسى نيست مگر اينكه دوست ميدارد كه ميان مردم براى اوكار خوبى ظاهرشود، بشرط اينكه سبب اقدام او باينكار خيرصرف خود نمائى وجلب توجه مردم نباشد.

شرح ـ از مجلسى ره ـ قوله «مامن احد» يعنى انسان بطبع خود چنين استكه ازاطلاع ديگرى بعمل خير اوخوشش مى‌آيد و ممكن نيست اين حال را از خود بگرداند و اگر اورا بدان تكليف كنند تكليف بمالايطاق باشد.

«اذالم يكن صنع ذلك لذلك» يعنى داعى وانگيزنده او برانجام اينكار يا انجام آن بروجه مخصوص همان ظهور آن براى مردم نباشد.

(باب)

رياست طلبى

١ ـ از معمر بن خلاد كه مردى را نزد ابوالحسن (ع) يادآورى كرد و گفت رياست رادوست دارد پس آنحضرت فرمود دو گرگ گرسنه و درنده درميان گله گوسفنديكه چوپانان ندارد زيانمند تر نيستند اززيان رياست درديانت مسلمان.

شرح ـ از مجلسى ره ـ رياست خوب دارد و بددارد خوبش رياستى استكه خداتعالى بخواص

خلقش ازانبیاء و اوصیاء (ع) داده برای هدایت و ارشاد خلق و رفع فساد ازآنها و چون معصومین (ع) از طرف خدابعنایات الهیه موفق‌هستند ایمن از آنند که غرضشان ازآن بدست آوردن اغراض پست دنیا باشدومنظور آنها از ریاست مهرورزی برای خلق خدااست و نجات آنها از مهلکه‌های دنیا و آخرت چنانچه حضرت یوسف گفت مرا بر خزائن زمین بگمار که من نگهدار و دانا هستم و اما مردم دیگر ریاست حق دارند و ریاست باطل وآن مورد اشتباه است از نظرنیت‌و حالت .

از آنجمله است‌ریاست در قضاء وحکم میان مردم که امرمهم وخطرناکی است ومعرض فریب شیطانست و برای آن در اخبار بسیاری از آن برحذر داشته‌اند و اما کسیکه بخود اطمینان دارد و میداند که گول شیطانرا نمیخورد اگر در زمان حضور امام‌است و او ویرا بدان تکلیف کند براو واجب گردد و در زمان غیبت مشهور استکه واجبست بر فقیه جامع الشرائط یا بخصوص یا بطور کفایت و اگرمقصودش اطاعت امام ومهربانی بمردم باشد و احقاق حق آنها وحفظ ناموس و مال‌و آبروی آنها از تلف و مقصودش سرفرازی برمردم و تسلط برآنها و جلب قلوب و کسب ستایش نباشد ریاست او باطل نیست بلکه ریاست حقی استکه درآن از خدا اطاعت کرده و ازرسولخدا و ائمه خیر اندیشی نموده و اگرمنظورش کسب مال حرام و جلب قلوب خاص و عام باشد و امثال آن ریاست باطل وناحقی است که ازآن‌برحذر داشته‌اند وبدتر آن‌دعوی امامت بناحق‌است ومعارضه باائمه حق که در حدشرك بخدااست و نزدیك بدان کردار دروغگویان و ظاهر ساز انیستکه معاصرائمه(ع) بودند ومردم رااز رجوع بآنان بازمیداشتندچون حسن‌بصری وسفیان‌ثوری و ابوحنیفه ومانند آنهاواز ریاستهائیکه حق وباطل دارند تصدی‌فتوی وتدریس ووعظ‌است واگر کسی‌اهلیت‌این مقامات راداردو عالمست بدانچه میگوید وپیرو از قرآن وسنت است وغرضش هدایت مردم وتعلیم مسائل دین است ریاست اوحقست و محتملست واجب باشد یابوجوب عینی یاکفائی‌وهر که اهل نباشدوآیات وروایات را برأی‌خود تفسیر کند و آنهارا نفهمد زیانکارترین مردم باشد.

از آنجمله است امامت درجمعه که اگر اهل‌است‌ونیتش پاك است حقست واگرنه ازاهل فساد است و حاصل اینکه اگر ریاست شرعی باشد وبغرض صحیح باشد ممدوحست واگر نامشروع‌ویابرای اغراضی نامشروع باشد مذموم‌است و این اخبار بروجوه مذمومه محمول شوند یا براینکه کسی نفس ریاست رابخواهد و جاه‌طلب باشد.

یکی ازمحققان گفته‌است معنی جاه وریاست تسلط بردلها وقدرت برآن‌ها است وحکمش‌حکم تسلط برمال است از متاع دنیا و با مرك از دست برود چون مال وهمه دنیا مزرعه آخرتست و هر چه دردنیا است ممکن‌است توشه آخرت گردد وچنانچه برای دفع ضرورت‌اکل وشرب ومسکن،مالی لازمست برای ضرورت زندگی جاه وریاستی هم لازمست وچنانچه انسان از طعامیکه بخورد بی نیاز نیست واز مالیکه باآن تحصیل طعام کند همچنان ازحاجت‌بخادم ورفیق واستاد و سلطانیکه اوراحفظ کند از دفع اشرار بی نیازی نیست ودوست داشتن جاه دردل خادم برای خدمت لازم یا رفیق برای معاشرت لازم یااستادبرای استفاضه علم یاپیشوا برای حفظ‌نظم مذموم نیست زیراجاه چون‌مال وسیله اغراضست وبا هم فرقی ندارند وحق اینست که مال وجاه به‌ذات خود دوست داشتنی نیستند و مانند اینستکه کسی دوست دارد در خانه‌اش‌آبگیری باشد برای قضای حاجت و در حقیقت حب بآنخانه ندارد ومقصود رفع حاجت است وبسا مردی زن خود را برای رفع شهوت خواهد و این دوستی بزن

٢ ـ عنه ، عن أحمد ، عن سعيد بن جناح ، عن أخيه أبي عامر ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من طلب الرئاسة هلك .

٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن عبدالله بن مسكان قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إيّاكم و هؤلاء الرؤساء الذين يترأّسون فوالله ماخفقت النعال خلف رجل إلّا هلك و أهلك .

٤ ـ عنه ، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع و غيره رفعوه قال : قال أبو عبدالله عليه السلام ملعونٌ من ترأّس ، ملعونٌ من همّ بها ، ملعون من حدّث بها نفسه .

٥ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن أيّوب ، عن أبي عقيلة الصيرفي قال : حدّثنا كرّام ، عن أبي حمزة الثمالي قال : قال لي أبوعبدالله عليه السلام : إيّاك والرئاسة وإيّاك أن تطأ أعقاب الرجال ، قال : قلت : جعلت فداك أمّا الرّئاسة فقد عرفتها و أمّا أن أطأ أعقاب الرّجال فما ثلثاما في يدي إلّا ممّا وطئت أعقاب الرجال؟! فقال لي: ليس حيث تذهب ؛ إيّاك أن

نیست مگر آنکه چون عاشقی اورا دوست داشته باشد، جاه ومال هم اگر برای رفع حوائج باشند محبوب شمرده نشوند و چنین تعلقی بآنها مذموم نیست مگر کسی آنها را بالذات دوست گیرد نه برای رفع ضرورت که این مذموم است ولی موجب فسق و گناه نیست مگر آنکه بخاطر آنها مرتکب گناهی شود..

۲ـ ازامام صادق(ع) که فرمود: هر که دنبال ریاست دود هلاك شود.

۳ـ از عبدالله بن مسکان گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: بپرهیزید از این رئیسان ریاست طلب که بخدا سوگند که تق وتق کفشها دنبال مردی بلند نشود جز اینکه خود هلاك شود ودیگران راهم هلاك کند.

شرحـ از مجلسی ره ـ این حدیث حمل میشود نیز برجمعی که معاصر ائمه (ع) بودند و در برابر آنها دعوی ریاست داشتند بناحق یا مقصود حذر دادن از فریب نفس و سر بزرگی و گردن فرازیست برای پیروی عوام ومرجعیت آنان بدین وسیله خود هلاك شود وآنها راهم بگمراهی کشاند وندانسته فتوی دهد بااینکه لغزش علمای ناحق بدیگران هم سرایت کند زیرا هر کاری کنند بنظر دیگران پسند آید واز آن پیروی کنند.

٤ـ امام صادق (ع) فرمود: ملعونست کسیکه ریاست بخودبندد، ملعونست کسیکه قصد آن کند ملعونست کسیکه آنرا بخود بازگو کند .

٥ـ از ابیحمزه ثمالی گوید امام صادق (ع) بمن فرمود بپرهیز از ریاست و بپرهیز از اینکه دنبال مردم بروی گوید: گفتم قربانت ریاست را فهمیدم و اما اینکه دنبال مردم نروم یعنی چه؟ من دوسوم هرچه دارم ازاینست که دنبال مردم رفتم فرمود چنین نیست که فهمیدی مقصود اینستکه مبادا

تنصب رجلاً دون الحجّة، فتصدّقه في كلّ ما قال.

٦ ـ عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن أبي الربيع الشامي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال لي: ويحك يا أبا الربيع لا تطلبنّ الرئاسة ولا تكن ذئباً ولا تأكل بنا الناس فيفقرك الله ولا تقل فينا ما لا نقول في أنفسنا فانّك موقوفٌ و مسؤول لا محالة، فان كنت صادقاً صدّقناك و إن كنت كاذباً كذّبناك.

٧ ـ عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن منصور بن العبّاس، عن ابن ميّاح، عن أبيه قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: من أراد الرّئاسة هلك.

٨ ـ عليّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن العلاء، عن محمّد بن مسلم قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: أترى لا أعرف خياركم من شراركم؟ بلى والله وإنّ شراركم من أحبّ أن يوطّأ عقبه، إنّه لابدّ من كذّاب أو عاجز الرّاي.

مردی را بی دلیل امام خود دانی و اورا درهرچه گوید تصدیق کنی.

٦ـ از ابی الربیع شامی گوید: امام باقر(ع) فرمود وای برتو ای ابا ربیع مبادا ریاست بخواهی مبادا گرگی کنی (دنباله رو باشی خل) و بنام مامال مردم را بخوری که خدا تو را فقیرسازد، در باره مامگو آنچه خود درباره خود نگفتیم، زیرا توبناچار بازداشت شوی واز توبازپرسی شود، اگر راستگو باشی ماتورا تصدیق کنیم واگر دروغگو باشی تورا تکذیب کنیم.

٧ـ ازابن میاح ازپدرش گویدشنیدم امام صادق(ع) میفرمود: هر که ریاست خواهد به هلاکت رسد.

٨ـ از محمدبن مسلم گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: آیا پنداری خوب و بد شما ازهم شناخته نشود؟ آری بخدا بدان شما آنکسانند که دوست دارند دنبالشان بروند، براستی او بناچار دروغگو است یادررأی خود درمانده است.

شرحـ از مجلسی ره ـ «اتری» بصیغه معلوم یامجهول استفهام است بمعنی انکار یعنی چنین نیست که ناشناخته بماند.

«انه لابد» یعنی راستش اینست که همیشه یك دروغگو هست که مردم را بدنبال خود میکشاند و هرچه ازاو بپرسند جواب میدهد و در برابر آنچه هم نمیداند دروغی میتراشد و بناچار باید بسیار دروغگو باشد و یا آنکه همیشه یك رد عاجز الرأی بدعوی ریاست اقدام میکند.

و محتمل است مقصود این باشد که هر که ریاست طلب است بناچار یا بایدبسیاردروغگو باشد ویا آنکه درجواب درمانده گردد؛ زیرامردم در همه مسائل ودرامور مشکله باومراجعه میکنند واگرهمه راجواب دهدباید غالباً دروغگوید واگر هرچه راندانند جواب ندهد درمانده جلوه کند.

☆(باب)☆

☆(اختتال الدنيا بالدين)☆

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن إسماعيل بن جابر ، عن يونس ابن ظبيان قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ الله عزّ و جلّ يقول : ويل للّذين يختلون الدّنيا بالدّين ، وويل للّذين يقتلون الـذين يأمرون بالقسط من الناس ؛ و ويل للّذين يسير المؤمن فيهم بالتقيّة ، أبي يغترّون أم علي يجترؤون ؛ فبي حلفت لأتيحنّ لهم فتنة تترك الحليم منهم حيران .

☆(باب)☆

☆(من وصف عدلا وعمل بغيره)☆

١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن يوسف البزّاز ، عن معلّى بن خنيس عن أبي عبدالله عليه السلام [أنّه] قال : إنّ [من] أشدّ الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلاً ثمّ عمل بغيره .

٢ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن قتيبة الأعشى ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال : إنّ [من] أشدّ الناس عذاباً يوم القيامة من وصف عدلاً وعمل بغيره .

(باب)

حیله‌گری درطلب دنیا بوسیله دین

۱ـ از یونس بن ظبیان گوید : شنیدم امام صادق (ع) میفرمود که رسولخدا (ص) فرموده راستی خدا عزوجل میفرماید: وای بر کسانیکه حیله گری کنند برای بدست آوردن دنیابوسیله‌دین‌و وای بر کسانیکه میکشند آنهائیرا که‌امر بعدالت‌میکنندازمردم، ووای‌برحال کسانیکه‌مؤمن‌درمیان آنها به‌تقیه بسر میبرد آیامرا فریب میدهند، آیابرمن دلیری میکنند؟ من بحق‌خود سو گندخورده‌ام که‌برای آن‌ها فتنه وآزمایشی برآشوبم که بردبار ازآنها درآن سر گردان بماند.

(بـاب)

در حال کسیکه دم از عدالت زند وعمل دیگر کند

۱ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: راستی‌سخت‌ترین مردم درافسوس خوردن، روزرستاخیز کسی استکه دم ازعدل ودادی زند وبخلاف آن عمل کند.

۲ـ فرمود راستی از سخت‌ترین مردم درعذاب روز قیامت کسی استکه دم از عدالت زند وبه خلاف آن کار کند.

٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ؛ عن ابن أبي يعفور ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ من أعظم الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلاً ثمّ خالفه إلى غيره .

٤ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن الحسين بن إسحاق ، عن عليّ بن مهزيار ، عن عبدالله بن يحيى ، عن ابن مسكان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال في قول الله عزّ وجلّ : «فكبكبوا فيها هم والغاوون» قال : يا أبا بصير هم قوم وصفوا عدلاً بألسنتهم ثمّ خالفوه إلى غيره .

٥ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن أبي عمير ، عن عليّ بن عطيّة ، عن خيثمة قال : قال لي أبو جعفر عليه السلام : أبلغ شيعتنا أنّه لن ينال ما عند الله إلّا بعمل وأبلغ شيعتنا أنّ أعظم الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلاً ثمّ يخالفه إلى غيره .

(باب)

☆(المراء والخصومة ومعاداة الرجال)☆

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : إيّاكم والمراء والخصومة فإنّهما يمرضان القلوب على الاخوان

---

٣ ـ فرمود: در روز رستاخيز افسوس وحسرت آن كس بيشتر است كه دم از عدالتى زند و به خلاف آن كار كند.

٤ ـ فرمود: درتفسير قول خدا عزوجل (٩١ ـ الشعراء ـ آشكار شود دوزخ براى گمراهان ٩٢ و بآن‌ها گفته شود كجايند آنها كه شما پرستش ميكرديد ٩٣ جز از خدا آيا شمارا يارى ميكنند وقتى طلب يارى كنيد ٩٤) و پيوسته در آن دوزخ برو افتند آن ها بهمراه گمراهان ـ فرمود : اى أبابصير اينان مردمى باشند كه بزبان خود روش عدالت و دادى را بستايند و سپس به خلاف آن عمل كنند.

٥ ـ از خيثمه گويد: امام باقر(ع) بمن فرمود: بشيعه‌هاى ما اين پيغام رابرسان كه آنچه‌در نزد خداست بدست نيايد جز بوسيله عمل و كردار و بشيعه‌هاى مابرسان كه روزرستاخيز افسوس آنكس بيشتر باشد ازهمه مردم كه دم ازعدالتى زند وسپس برخلاف آن كار كند.

شرح ـ درضمن اين اخبار بوجه بليغى از عالم بى‌عمل انتقاد كرده‌است و بدترين سر انجام او رابيان كرده است والبته هر گونه علم ودانش مفيد علم بهمان قوانينى است كه‌موجب‌عدالت‌ودرستى داد ودهش باشد عدالت نسبت‌بخود وخدا ومردم‌وروابط زندگى، وهر كس يك‌قانون عدلى رابداند و آنرا زيرپا نهد وبرخلاف آن‌ستم روادارد چنين سرانجام بدى خواهد داشت

(باب)

در خودنمائى در بحث و ستيزه ودشمنى بامردان

١ ـ از امام صادق (ع) كه اميرالمؤمنين (ع) فرمود: بپرهيزيد ازخود نمائى دربحث وستيزه گرى

وينبت عليهما النفاق .

٢ـ وباسناده قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : ثلاث من لقي الله عزّ وجلّ بهنّ دخل الجنّة من أيّ باب شاء : من حسن خُلقه ، وخشي الله في المغيب والمحضر ، وترك المراء وإن كان محقّاً .

٣ ـ وباسناده قال : من نصب الله غرضاً للخصومات أوشك أن يكثر الانتقال .

٤ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن عمّار بن مروان قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : لاتُمارينّ حليماً ولاسفيهاً ، فانّ الحليم يقليك والسفيه يؤذيك .

٥ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن الحسن بن عطيّة ، عن عمر بن يزيد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ما كاد جبرئيل عليه السلام يأتيني إلّا قال : يا محمّد اتّق شحناء الرجال وعداوتهم .

زيرا اين هر دو دلها رادر برادران دينى تيره و بيمار كنند ونفاق ودو روئى دردلها بكارند وبيار آرند.

شرحـ ازمجلسى ره ـ مراء مصدر باب مفاعله است بمعنى جدال و اعتراض بر سخن ديگرى بدون غرض دينى در مفردات راغب است كه امتراء وممارات محاجه و گفتگو است در موضوعيكه مورد ترديداست تاآنكه گويد مقصود ازنهى درآن در حديث جدل براى اثبات باطل وغلبه درآنست و اما مجادله براى اظهارحق پسنديده است براى قول خداتعالى «وجادلهم بالتى هى احسن»

٢ـ پيغمبر(ص) فرمود: سه تااست كه هر كه خدارا باداشتن آنها ملاقات كند ببهشت رود ازهر دريكه خواهد: هر كه خلق او خوبست و از خدا درعيان و نهان بترسد و مراء و جدال راترك كند گرچه حق بااو باشد .

٣ـ فرمود: هر كه خدارا هدف بحث بامردم و ستيزه با آنها سازد در معرض لغزش و گردش فراوان در آيد.

شرحـ ازمجلسى ره ـ مقصودازهدف كردن خدا براى ستيزه دراينجا اينستكه درذات وصفات خدا بامردم وارد بحث و گفتگو شود زيرا افكاروعقول از درك ذات اوقاصرند و ازتفكر درآن نهى شده و خصومت دراين باره انسان را درمعرض انتقال ازرائى برأى ديگر در آورد بواسطه حيرت عقول و عجزشان ازآن چنانچه درحكماء و متكلمين دراين باره ديده ميشود كه هر كدام براهى روندوسخنى گويند وبهتر ولازمتر همان اكتفاء بتعليماتى استكه درقرآن و سنت وارد شده وممكن است مقصود انتقال ازحق بباطل واز ايمان بكفر باشد ..

٤ـ ازامام صادق(ع) فرمود: مبادا بابردبارى ياسفيهى جدال كنى و بگفته اوبيجااعتراض كنى زيراحليم دشمن توشود و سفيه تورا آزار رساند .

٥ـ فرمود (ع): رسولخدا (ص) فرمود نشد كه جبرئيل نزد من آيد جزاينكه گفت اى محمد از بغض ودشمنى كردن بامردم بپرهيز.

٦ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن الحسن بن الحسين الكندي عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال جبرئيل عليه السلام للنبيّ صلى الله عليه وآله : إيّاك وملاحاة الرّجال .

٧ ـ عنه ، عن عثمان بن عيسى ، عن عبدالرّحمن بن سيابة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إيّاكم والمشارّة فانّها تورث المعرّة وتظهر المعورة .

٨ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن ابن محبوب ، عن عنبسة العابد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إيّاكم والخصومة ، فانّها تشغل القلب وتورث النفاق وتكسب الضغائن .

٩ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن الحسن بن عطيّة ، عن عمر بن يزيد عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما كاد جبرئيل عليه السلام يأتيني إلّا قال : يا محمّد اتّق شحناء الرّجال وعداوتهم .

١٠ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن مهران، عن عبدالله بن سنان ،عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ماأتاني جبرئيل عليه السلام قطّ إلّا وعظني فآخر قوله لي: إيّاك ومشارّة النّاس فانّها تكشف العورة وتذهب بالعزّ .

١١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، ومحمّد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان ، جميعاً ،عن ابن أبي عمير ، عن إبراهيم بن عبدالحميد ، عن الوليد بن صبيح قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول :قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ماعهد إليّ جبرئيل عليه السلام في شيء ماعهد إليّ في معاداة الرّجال .

٦ـ فرمود (ع): كه جبرئيل به پيغمبر (ص) گفت بپرهيز از گفتگو وستيزه گرى بامردان.

٧ـ ازامام صادق (ع) كه فرمود: مبادا بايكديگر بدى كنيد زيرا باعث هلاكت است و موجب آشكار شدن عيبها.

٨ـ فرمود (ع): بپرهيزيد از ستيزه ودشمنى زيرا دلرا بخود مشغول كند و نفاق پديد آرد و كينه‌ها نتيجه دهد.

٩ـ فرمود (ع): كه رسولخدا (ص) فرمود: نميشد كه جبرئيل نزدمن آيد جزاينكه ميگفت‌اى محمد بپرهيز از كشمكش و دشمنى بامردان (اين حديث تكرارحديث پنجم‌است) .

١٠ـ فرمود (ع): كه رسولخدا (ص) فرموده هرگز جبرئيل نزد من نيامد جز اينكه مرا پند داد و آخر سخنش بمن اين بود كه: بپرهيز از اينكه بدى رابيدى عوض بدهى زيرامايه كشف عيوب و رفتن آبرواست.

١١ـ فرمود (ع): كه رسولخدا (ص) فرموده: جبرئيل درباره چيزى آنقدر سفارش بمن نكرد كه درباره دشمنى بامردان.

١٢ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن بعض أصحابه، رفعه، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام : من زرع العداوة حصد ما بذر .

(باب الغضب)

١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكوني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : الغضب يفسد الايمان كما يفسد الخلّ العسل .

٢ ـ أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن أبيه ، عن ميسّر قال : ذكر الغضب عند أبي جعفر عليه السلام فقال : إنّ الرّجل ليغضب فما يرضى أبداً حتّى يدخل النار ، فأيّما رجل غضب على قوم وهو قائم فليجلس من فوره ذلك ، فانّه سيذهب عنه رجز الشيطان ، وأيّما رجل غضب على ذي رحم فليدن منه فليمسّه ، فانّ الرحم إذا مُسّت سكنت.

١٢ـ فرمود (ع): هر كه دشمنى كارد آنچه كاشته بدرود.

(باب غضب)

١ـ از امام صادق (ع) كه رسولخدا (ع) فرمود: خشم ايمان را تباه كند چونانكه سركه عسل را تباه كند .

شرحـ يكى از محققان گويد غضب زبانه آتشى است كه از آتش فروزان خدا بر گرفته شده و جز از دلها سر برنزند، دردرون دل خموده است وچون آتش زيرخاكستر آرميده وسر بزرگى نهان دردل، هر سرفراز لجباز آن را بدرآورد چنانچه آهن آتش خموش را ازدل سنك، برآنها كه بديده حق بين بنگرند هويدا است كه رگى از شيطان لعين در انسان ميدرزد ودر هر كه زبانه خشم سر زد خويشى شيطان ازاو سربرزد كه گفت مرا از آتش آفريدى و اورا از گل شيوه گل آرامش ووقار است وشيوه آتش برافروختن و شرار و جنبش و پريشانى و كباب كردن دلهاى نزار كه خدا فرمايد تافته كند هرچه در دل آنها است باپوستشان ـ و از نتايج خشم است كينه وحسد كه بدانها هلاك شده اند مردم بد وتباه شده اند هرديو و دد .

٢ـ ازميسر گفت نزد امام باقر(ع) نام خشم را بردند پس فرمود : مردى بخشم آيد و خشنود نگردد تابدوزخ درآيد، هرمردى بخشم آمد برمردمى و ايستاده است زود بنشيند كه اين پليدى شيطان ازاو برود وهر مردى برخويشاوندى خشم كرد باونزديك شود و خودرا باو بسايد ، زيرا چون رحم سائيده شود آرام گردد.

شرحـ ازمجلسى ره ـ «فما يرضى ابدا» دراين جاه آگاه كرده استكه نبايد خشم كرد واگر خشم آمد نبايد اورا دنباله داد بلكه زود درمان كرد زيرا اگر دنباله پيدا كرد بسا مايه كارى شود چون كشت و زخم ودشنام كه بدوزخ برد ويا درنهاد انسان جاگير وپاگير شود وبماند تا انسان را به دوزخ كشد و بدانكه درمان خشم ازدو راه است:

٣ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس، عن داود بن فرقد قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : الغضب مفتاح كلّ شرّ .

٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ؛ عن أبيه ، عن النضر بن سويد ، عن القاسم بن سليمان ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعت أبي عليه السلام يقول : أتى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : رجلٌ بدويٌّ فقال : إنّي أسكن البادية فعلّمني جوامع الكلام ، فقال : آمرك أن لا تغضب ، فأعاد عليه الأعرابيّ المسألة ثلاث مرّات حتّى رجع الرّجل إلى نفسه، فقال: لا أسأل عن شيء بعد هذا ، ما أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلّا بالخير . قال : وكان أبي يقول: أيّ شيء أشدّ من الغضب، إنّ الرّجل ليغضب فيقتل النفس التي حرّم الله ويقذف المحصنة .

٥ ـ عنه ، عن ابن فضّال ، عن إبراهيم بن محمّد الأشعري ، عن عبد الأعلى قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : علّمني عظة أتّعظ بها، فقال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أتاه رجلٌ فقال له : يا رسول الله

١ـ باداش ٢ـ باكردار.

اما باداش باينكه بينديشد در آيات و اخباريكه در نكوهش خشم و مدح فرو خوردن خشم و گذشت و برد بارى رسيده است و انديشه كند كه خود توقع گذشت از خدا دارد و خشم خود را جلو گيرد .

واما درباره درمان كردارى در اينجا دو چيز فرموده است:

١ـ آنكه فوراً وضع و حال خود را تغيير دهد و بكارى بپردازد و آسانتر همه اينستكه اگر ايستاده بنشيند ودر روايتى دارد كه اگر نشسته است بر خيزد و بعد روايتى نقلكرده است كه در آن ها وارد است اگر نشسته است بخوابد و يا آنكه براى رفع خشم با آب سرد وضوء بسازد و يا غسل كند.

٢ـ درمان ويژه براى خويشان كه ميفرمايد باو نزديك شود واورا مس كند ـ وبهتر اينستكه اورا درآغوش كشد و ببوسد.

٣ـ امام صادق (ع) فرمود خشم كليد هربدى است.

٤ـ ميفرمود (ع) كه مردى بيابانى نزد رسولخدا (ص) آمد و گفت من بيابان نشينم وسخن‌هاى كلى بمن بياموز، درپاسخ اوفرمود بتو فرمان‌دهمكه خشم نكنى وسه بار آن عرب بيابانى خواست‌خود را باز گفت و همان پاسخ رادريافت و آنمرد بخودآمد و گفت ديگر چيزى نپرسم رسولخدا (ص)جز بخير مرافرمان نداده است. فرمود كه پدرم ميفرمود، كدام چيزاستكه از خشم سخت‌تر است راستى مردى خشم كند وقتل نفس كند كه‌خدا حرام كرده وزن پارسا را بزنا متهم كند.

٥ ـ از عبدالاعلى گويد بامام صادق (ع) گفتم بمن پندى ده كه بدان پند گيرم در پاسخ فرمود مردى نزد رسولخدا (ص) آمد و باو گفت يا رسول‌الله بمن بياموز پنديكه بدان پند گيرم در

علّمني عظة أتّعظ بها ، فقال له : انطلق ولا تغضب ، ثمّ أعاد إليه فقال له : انطلق ولاتغضب ـ ثلاث مرّات ـ .

٦ ـ عنه ، عن إسماعيل بن مهران ، عن سيف بن عميرة ، عمّن سمع أباعبدالله عليه السلام يقول: من كفّ غضبه ستر الله عورته .

٧ ـ عنه، عن ابن محبوب ، عن هشام بن سالم، عن حبيب السجستاني ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : مكتوبٌ في التوراة فيما ناجى الله عزّ و جلّ به موسى عليه السلام : ياموسى أمسك غضبك عمّن ملّكتك عليه أكفّ عنك غضبي .

٨ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن عبدالحميد ، عن يحيى بن عمرو ، عن عبدالله بن سنان قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : أوحى الله عزّ و جلّ إلى بعض أنبيائه : ياابن آدم اذكرني في غضبك أذكرك في غضبي لاأمحقك فيمن أمحق وارض بي منتصراً فانّ انتصاري لك خيرٌ من انتصارك لنفسك .

٩ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام مثله ، و زاد فيه وإذا ظُلمت بمظلمة فارض بانتصاري لك فانّ انتصاري لك خيرٌ من انتصارك لنفسك .

پاسخ او فرمود برودنبال كارت وخشم مكن وتا سه بار براو بازگفت ودر هر سه بارهمين پاسخ را شنيد كه برو پی كارت وخشم مكن.

٦ـ امام‌صادق (ع) ميفرمود هر كه جلوخشم خودرا گيرد خداعيب اورا بپوشاند.

٧ـ ازامام باقر (ع) كه درتورات نوشته است در ضمن آنچه خدا عزوجل با موسی رازگفت فرمود ای موسی جلو خشمت را از هر كه من تو را بر او مسلط كردم بگير تا منهم جلو خشم‌خودم رااز توبگيرم.

٨ـ امام‌صادق (ع) فرمود خداعزوجل بيكی از پيغمبران وحی كرد ای آدميزاده هنگام‌خشمت مرا بياد آور تا من هم در هنگام خشمم تو را بياد آورم باآنها كه محوشان ميكنم محوت نكنم و خشنود باشكه من برايت انتقام گيرم زيرا انتقام من برايت‌به است از انتقام خودت برای‌خودت.

٩ـ عبدالله بن سنان‌هم از امام صادق (ع) مانند آن را روايتكرده ودر آن افزوده است: وهر گاه ستمی بتو رسد . بانتقام من برايت خشنود باش زيرا انتقام من برای تو بهتر است از انتقا م خودت برای خودت،

١٠ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن محبوب ، عن إسحاق بن عمّار قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنّ في التوراة مكتوباً : يا ابن آدم اُذكرني حين تغضب أذكرك عند غضبي ، فلا أمحقك فيمن أمحق ، وإذا ظلمت بمظلمة فارض بانتصاري لك ، فانّ انتصاري لك خيرٌ من انتصارك لنفسك .

١١ ـ الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ؛ وعليّ بن محمّد ، عن صالح بن أبي حمّاد جميعاً ، عن الوشّاء ، عن أحمد بن عائذ ، عن أبي خديجة ، عن معلّى بن خنيس ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رجلٌ للنبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : يارسول الله علّمني . قال : اذهب ولاتغضب ، فقال الرّجل : قد اكتفيت بذاك ، فمضى إلى أهله فاذا بين قومه حرب قد قاموا صفوفاً ولبسوا السلاح ، فلمّا رأى ذلك لبس سلاحه ثمّ قام معهم ، ثمّ ذكر قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «لاتغضب» فرمى السلاح ، ثمّ جاء يمشي إلى القوم الذين هم عدوّ قومه ، فقال : ياهؤلاء ما كانت لكم من جراحة أوقتل أوضرب ليس فيه أثر فعليّ في مالي أنا اُوفيكموه فقال القوم : فما كان فهو لكم ، نحن أولى بذلك منكم ، قال : فاصطلح القوم وذهب الغضب .

١٢ ـ عدّةٌ من أصحابنا . عن سهل بن زياد ، وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، جميعاً ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ هذا الغضب جمرة من الشيطان توقد في قلب ابن آدم وإنّ أحدكم إذا غضب احمرّت عيناه وانتفخت أوداجه و دخل

١٠ـ از اسحاق بن عمار گويد شنيدم امام صادق(ع) ميفرمود. در تورات نوشته است ای آدمی زاده مرا بياد آور وقتی خشم کردی تا من هم تو را بياد آورم وقتی خشم کردم و تو را نابود نکنم بهمراه آنها که نابود ميکنم و هرگاه بتوستمی شد راضی باشکه من برايت انتقام کشم زيرا انتقام من برای تو بهتر است از انتقام خودت.

١١ـ از امام صادق (ع) که مردی نزد رسولخدا (ص) آمد و گفت يا رسول الله مرا تعليم ده. فرمود برو و خشم مکن آن مرد گفت همين مرا بس است رفت بخاندان خود و بناگاه ميان تيره و تبارش جنگی برپا بود همه صف بسته و سلاح جنك برداشته بودند و چون چنين ديد سلاح جنك خود را برداشت و سپس با آنها در صف ايستاد و بياد گفته رسولخدا (ص) افتاد که خشم مکن وسلاح را بدور انداخت و رفت نزد آنمردمی که دشمن تيره و تبارش بودند و گفت ای حضرات هرچه زخم و کشتار و زدن بی اثر بر شماها وارد شده بعهده من باشد واز مال خودم غرامت ميدهم . من همه رابرای شما پرداخت ميکنم آن مردم هم درپاسخ گفتند هرچه ازاين بابت باشد از آن شما باشد، ماخودمان سزاوار تريم که آنها را تلافی کنيم فرمود آن مردم با هم صلح و سازش کردند وخشم ازميان رفت

١٢ـ از ابيحمزه ثمالی که امام باقر (ع) فرمود: به راستی اينخشم يك شراره شيطانی استکه در دل آدميزاده فروزان شود و براستی وقتی يکی از شماها خشم کند چشمانش سرخ شود ورگهايش

الشيطان فيه، فاذا خاف أحدكم ذلك من نفسه فليلزم الأرض فإنّ رجز الشيطان ليذهب عنه عند ذلك.

١٣ ـ عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن بعض أصحابه، رفعه قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: الغضب ممحقة لقلب الحكيم، وقال: من لم يملك غضبه لم يملك عقله.

١٤ ـ الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد؛ عن الحسن بن عليّ، عن عاصم بن حميد، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من كفّ نفسه عن أعراض النّاس أقال الله نفسه يوم القيامة ومن كفّ غضبه عن النّاس كفّ الله تبارك وتعالى عنه عذاب يوم القيامة.

١٥ ـ عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد؛ عن ابن محبوب، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: من كفّ غضبه عن النّاس كفّ الله عنه عذاب يوم القيامة.

باد كند و شيطان دراو در آيد و چون كسى از شماها ازاين عارضه بيم كند بزمين چسبد كه پليدى شيطان در اين وقت بخوبى ازاو برود.

١٣ ـ امام صادق (ع) فرمود: خشم دل مرد حكيم رااز ميان ببرد و فرمود: هر كه مالك خشم خود نيست مالك عقل خود نيست.

١٤ ـ از امام باقر (ع) فرمود كه رسولخدا (ص) فرمود: هر كه خوددرا از اعراض مردم باز دارد خدا روز قيامت از او در گذرد و هر كه خشم خود را از مردم بازدارد، خدا تبارك وتعالى عذاب روز قيامت را از او باز دارد.

١٥ ـ فرمود (ع): هر كه خشم خود را از مردم باز دارد. خدا عذاب روز قيامت رااز او بازدارد

شرح ـ از مجلسى «ره» ـ «من كف نفسه عن اعراض الناس» يعنى خود را از آبرو ريزى مردم باز دارد بسبب غيبت و بهتان و دشنام و پرده درى ازعيوب آنان وامثال آن.

«أقال الله نفسه» بعضى گفته مقصود از نفس در اينجا عيب است ومن گويم ممكنست مقصود همان معنى متعارف باشد زيرا گرچه معمولا اقاله را بلغزشها نسبت دهند ولى بخود شخص هم نسبت داده شود زيرا اصل دراقاله اينستكه مردى كالائى بخرد و پشيمان شود ونزد فروشنده آيد و گويد مرا اقاله كن يعنى آن معامله ايكه ميان ماشده واگذار وازآن صرف نظر كن وپول مرا بده وجنس خوددرا بگير و اين كلمه درآمرزش گناهان بكار رفته زيرا معامله اى اعتبار شده ميان بنده و پروردگار كه گويا گناه بخدا داده ودر عوض عقوبت گرفته واكنون ميخواهد عقوبت رابخدا پس دهد ونفس در اين ميانه گرو است وصحيح است نسبت اقاله بنفس.

(باب الحسد)

١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزين ، عن محمّد بن مسلم قال : قال أبو جعفر عليه السلام : إنّ الرّجل ليأتي بأيّ بادرة فيكفر وإنّ الحسد ليأكل الايمان كما تأكل النار الحطب .

(باب حسد)

١ ـ امام باقر (ع) فرمود : مرد هر گونه سخن شتاب زدگی (هنگام خشم) از خود نشان میدهد و جبران می‌شود (و کافر می‌شود خ ل) و براستی حسد است که ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد.

شرحـ ازمجلسی ره درنهایه استکه بادره سخنی استکه سبقت گیرد بزبان انسان هنگام خشم چون این رافهمیدی این جمله چند وجه‌دارد:

١ـ مقصود این‌باشد که خودداری نکردن از بادره‌ها و برطرف نکردن مایه‌های خشم‌ازخود و مهار گسیختگی‌درباره آنهابسا که‌بکفرمیکشد چنانچه‌دیده‌شود که هنگام‌خشم‌ازمردم‌سخنان کفرآمیز برآید چون بدگفتن بخدا و پیغمبران وائمه (ع) یا بکارهائی‌پردازند که سبب مرتد شدنست‌چون‌لگد کردن قرآن کریم یادور انداختن‌آن .

٢ـ مقصود ترغیب برباز داشتن خود باشد از هربادره‌ای زیرا هر بادره‌ای یك نوع کفریست دربرابر ایمان‌کامل .

٣ـ تکفر ازباب تفعیل باشد بصیغه مجهول یعنی بادره‌های خشم غالباً مورد عفو و جبرانست ویژه که بزودی موجب پشیمانی و توبه گردد بخلاف حسد که صفتی ثابت است درنفس و خورنده ایمان وممکن است حمل‌آن بصورت غلبه وغضب و زوال قصد و اختیار . وممکن است که یکفربایاء باشد درهمین صیغه طبق‌ضبط نسخه‌ها یعنی بادره‌ها سبب نسبت‌بکفر میشوند وگرچه مرتکب نزدخدا معذور است برای اینکه‌بی‌اختیار ازاو سرزده‌است.

حسد آرزوی زوال نعمت از دیگریست برای خود وغبطه آرزوی داشتن مانندنعمت‌دیگرانست نه زوال‌آن از دیگران ـ از نهایه .

بدانکه حسد در مورد نعمت‌است و چون خدا نعمتی ببرادرتو دهدتو رادرباره‌آن‌دو حال‌باشد:

١ـ آنرا بدداری وآرزوی زوال آن‌کنی چه بتورسد یانه این حسد است.

٢ـ آنکه باآن کاری نداشته باشی و دوست داشته باشیکه خودت هم آنرا داشته باشی واین غبطه است وآن دارقابت هم گویند اولی حرام‌است ویا آنکه اظهارش حرام‌است چنانچه‌ازاخبار بر آید مگرنعمتیکه کافری ویا فاجری دارد ومایه فتنه وفساد وآزار خلقش میسازد که آرزوی زوال‌آن ضرر ندارد زیرامنظور زوال وسیله فتنه‌وفساد است.

حسد از نظر عقل زشت‌است زیرا بدخواهی دیگرانست وخشم برکاریزدان دراحسان بینده‌گان چه گناهی بدتر از ناگوار داشتن آسایش مسلمانی دیگرکه تورا درآن زیان وضرر نیست و بیان

٢ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّد ، عن محمّدبن خالد ؛ والحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد ، عن القاسم بن سليمان ، عن جرّاح المدائني ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الحسد يأكل الايمان كما تأكل النّار الحطب .

٣ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن ابن محبوب ، عن داود الرقّي قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : اتّقوا الله ولايحسد بعضكم بعضاً ، إنّ عيسى بن مريم كان من شرايعه السيح في البلاد ، فخرج في بعض سيحه ومعه رجلٌ من أصحابه قصيرٌ وكان كثير اللّزوم لعيسى عليه السلام ، فلمّا انتهى عيسى إلى البحر قال : بسم الله بصحّة يقين منه فمشى على ظهر الماء فقال الرجل القصير حين نظر إلى عيسى عليه السلام جازه : بسم الله ، بصحّة يقين منه فمشى على الماء ولحق بعيسى عليه السلام ، فدخله العجب بنفسه . فقال : هذا عيسى روح الله يمشي على الماء وأنا أمشي على الماء فما فضله عليّ ؟

برخی مفاسد آن بیاید.

ولی غبطه ورقابت حرام نیست بلکه واجبست یامستحب یامباح چنانچه خدافرماید (در این باره رقابت ورزند رقابت کننده ها .. تا آنکه گوید بسا غبطه ای باشد که حرام یامکروه است چون حب مانند منصب حرام یامال حرام که دیگری داردویا حب مال مشتبه وبرای صرف درمصارف مکروه.

اسباب حسد بی‌شمار است واز آنها هفت سبب عمده را برشمرده‌اند:

۱ـ دشمنی ۲ـ عزت‌طلبی ۳ـ کبر وسربزرگی ٤ـ تعجب ٥ ـ ترس از فوت مقاصد ٦ـ حب ریاست ۷ـ بد ذاتی وبخل.

تاآنکه گوید:

بدانکه حسد ازبیماریهای بزرك دل است و دردهای دل درمان نپذیرد جز باعلم وعمل سودمند برای رفع بیماری حسد وآن توجه باینستکه تو بخوبی درك کنی که حسد بدین ودنیای توزیان میزند و بدین و دنیای آنکه براو حسد بری زیانی نداردبلکه برای دین ودنیای او سودمند است واگراین مطلب را ازروی حقیقت بدانی ودشمن خود ودوست دشمن خود نباشی بناچار ازحسد بر کنار گردی اما جهت اینکه بدینت ضرردارد اینست که حسد تو بمعنی خشم برمقدر الهی است و بد داشتن آن نعمتیکه ببنده‌های خودداده است و عدل او که درمیان نهاده ازروی حکمت ومصلحت خود واین خود جنایت برچشم توحید وخار بردیده ایمان است ..

۲ـ ازامام صادق (ع) فرمود: براستی حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم رامیخورد.

۳ـ ازداود رقی گوید شنیدم امام صادق(ع) میفرمود: از خدا بپرهیزید و بهمدیگرحسدنبرید راستی عیسی‌بن مریم راشریعت برپایه گردش در جهان‌بود، دریکی از گردشهای خود بیرون شد و مرد کوتاه قدی ازیارانش بهمراهش بود وبسیار ملازم خدمت آن‌حضرت بود وچون عیسی بدریارسید ازروی یقین درست نام‌خدا برد وروی آب براه افتاد وچون آنمرد کوتاه بعیسی‌نگاه کرد که بروی آب راه‌رفت اوهم بایقین کامل نام‌خدا بردو بروی‌آب براه افتاد تابعیسی (ع) رسید و خودبینی اورا فراگرفت و باخود گفت این عیسی‌روح‌الله است که بروی آب راه میرود ومن هم بروی‌آب‌راه‌میروم

قال : فرمس في الماء فاستغاث بعيسى فتناوله من الماء فأخرجه ثمّ قال له : ماقلت ياقصير؟ قال : قلت : هذا روح الله يمشي على الماء وأنا أمشي على الماء فدخلني من ذلك عجبٌ ، فقال له عيسى : لقد وضعت نفسك في غير الموضع الذي وضعك الله فيه فمقتك الله على ماقلت فتب إلى الله عزّ وجلّ ممّا قلت ، قال : فتاب الرّجل وعاد إلى مرتبته التي وضعه الله فيها ، فاتّقوا الله ولا يحسدنّ بعضكم بعضاً.

٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : كاد الفقر أن يكون كفراً و كاد الحسد أن يغلب القدر .

اورا برمن چه برتريست؟ فرمود بمحض اين انديشه بزير آب رفت وعيسى را بفرياد خود طلبيد و آن حضرت اورا اززير آب بيرون آورد. سپس باو فرمودای قدكوتوله چه گفتيكه زير آب رفتی؟ درپاسخ گفت كه گفتم اين روح الله است كه روی آب راه ميرود ومن هم روی آب راه ميروم وعجب مرا گرفت، عيسی(ع) باو گفت خودرا بجائی واداشتی جز آنجا كه خدايت واداشته درآن وخدا براين گفته تو از توبدش آمد ازآنچه گفتی بدرگاه خدا عزوجل تو به كن . فرمود آن مرد توبه كرد و بمقاميكه خدا باوداده باز گشت، ازخدا بپرهيزيد و بيكديگر حسد نبريد.

٤ـ ازامام صادق(ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: چه بسيار نزديك است كه فقر كفر باشد وچه بسيار نزديك است كه حسد برقدر چيره شود.

شرحـ از مجلسی ره ـ «**كاد الفقر ان يكون كفراً**» اين عبارت چند وجه دارد :

١ـ آنچه بخاطر رسيد كه مقصود ازآن فقر ونيازمندی بمردم است واين همان فقرمذموم است زيرا سئوال ازخلق و بی توجهی بخالق وآنكه ضامن روزيست برای طلب روزی وحوائج ديگر نوعی است از كفر وشرك زيرا اعتماد بخداسبحانه ندارد ونه بضمانت اووپندارد كه خلق عاجز برانجام حاجت او بی تقدير وتسبيب خداوند توانا است و گاهی كفر باشد و گاهی شرك.

٢ـ مقصود فقر بی صبر است كه ازآن پناه بايد جست وفقر ممدوح فقر باصبر است، غزالی گفته سببش آنست كه چون سختی حال خود و خاندانش را بيند ونعمت فراوان ظالمان و فاسقان رابسا كه نسبت بی عدالتی بخدادهد ..

٣ـ راوندی در كتاب شرح الشهاب گفته مقصود اينست كه فقير براثر سختی حال خود وعيالش در معرض اينست كه بدزدی وخيانت وغصب افتد وبسا راه ببرد ومسلمان رابكشد و بخدمت ظلمه درآيد وازغضب وظلم نان بخورد واين اعمال براساس بی ايمانی و كفر انجام شود.

«كاد الحسد أن يغلب القدر» چندوجه دارد:

١ـ راوندی گفته مقصود اينست كه حسد باعث سلب نعمت محسود شود وبسا برمقدرات او غلبه كند زيرا بسا كه حسود بكشتار محسود و يا اتلاف مال و برهم زدن زندگی اواقدام نمايد و گويا درمقام چيره گی برمقدراتست .

٢ـ يعنی حسدمايه افزايش نعمت محسود ميشود وبرمقدر او غلبه ميكند.

٣ـ حسد مايه زوال نعمت خود حسود شود وبرمقدر او تاثير كند .

٥ ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس، عن معاوية بن وهب قال: قال أبو عبدالله عليه السلام : آفة الدِّين الحسد والعجب والفخر.

٦ ـ يونس ، عن داود الرقّي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : قال الله عزّ و جلّ لموسى بن عمران عليه السلام : يا ابن عمران لاتحسدنّ الناس على ما آتيتهم من فضلي ولا تمدّنّ عينيك إلى ذلك ولاتتبعه نفسك ، فانّ الحاسد ساخطٌ لنعمي، صادٌّ لقسمي الذي قسمت بين عبادي ومن يك كذلك فلست منه وليس منّي .

٧ ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن القاسم بن محمّد ، عن المنقري ، عن فضيل بن عياض ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ المؤمن يغبط ولايحسد والمنافق يحسد ولايغبط .

(باب العصبية)

١ ـ محمّدُ بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليٍّ بن الحكم ، عن داود بن النعمان ، عن منصور بن حازم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من تعصّب أو تُعصّب له فقد خلع ربقة الايمان من عنقه.

---

٥ ـ امام صادق (ع) فرمود: آفت دين حسداست و خودبينى و بالیدن.

٦ ـ رسول خدا «ص» فرمود: خداعزوجل بموسى بن عمران فرمود: اى پسر عمران مبادا بمردم حسد برى درباره آنچه من بآنها داده‌ام ازفضل خودم، چشمانت را بدنبال آن دراز مكن ودل خودرا بدنبال آن روانه مكن، زيرا آنكه حسدبردنعمت مرا بدداشته وازآن قسمتيكه من ميان بنده‌هايم كردم جلو گرفته و هر كه چنين باشد، من ازاو نيستم واو هم از من نيست.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ «لاتحسدن الناس» اشاره‌است بقول خداتعالى (٥٤ ـ النساء) بلكه حسد برند برآنچه خدا بمردم داده است ازفضل خودش.

ولاتمدن اشاره است بقول خدا سبحانه (١٣١ ـ طه) وچشمان خود را مينداز بدنبال آنچه بهره داديم بدان ازواجى از آنان را از شكوفه زندگى دنيا (ازدنياى شكوفان) تاآنها را بدان آزمايش كنيم و روزى پروردگارت بهتر و پاينده تر است بيضاوى گفته يعنى از راه استحسان وآرزومندى چشم بدنبال آن مينداز .

٧ ـ ازامام صادق (ع) كه فرمود: راستى مؤمن رشك ميبرد وحسادت ندارد ومنافق حسد ميورزد و رشك ندارد.

شرح ـ از مجلسى ره ـ ظاهر اين حديث اخبار از اينست كه هرحسودى منافق است چنانچه گذشت ومقصود ازآن امر بغبطه ورقابت است وبترك حسادت .

(باب عصبيت)

١ ـ از امام صادق (ع)، فرمود هر كه تعصب كشد يابراى او تعصب كشند رشته ايمان را از گردن خود بازكرده است.

٢ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، ودرست بن أبي منصور عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من تعصّب أو تُعصّب له فقد خلع ربق الايمان من عنقه .

٣ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من كان في قلبه حبّة من خردل من عصبيّة بعثه الله يوم القيامة مع أعراب الجاهليّة .

٤ ـ أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن صفوان بن يحيى ، عن خضر ، عن محمّد ابن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من تعصّب عصبه الله بعصابة من نار .

٢ـ ازامام صادق همين مضمون ازقول رسولخدا (ص) نقل شده است.

شرحـ ازمجلسى ره ـ درنهايه گفته است عصبى كسى استكه از خويش خود در ستم گرى پشتيبانى ميكند و آنكه براى خويش خودخشم ميكند و از آنها حمايت مينمايد وعصبه خويشان پدرى را گويند كه بانسان احاطه دارند و اورا نيرومند ميكنند وباين معنا است حديثيكه گويد از مانيست كسيكه بتعصب دعوت كند و براى تعصب بجنگد وتعصب حمايت ودفاع ازيكديگر است .

و نهايه در شرح قول پيغمبر (ص) « ربقه اسلام را ازگردن خود گشوده » گفته است ربقه در اصل نام حلقه‌ايست در ريسمان كه بگردن حيوان يادست اوبندند براى نگهدارى او واسلام را براى انسان بدان تشبيه كرده است زيرا بوسيله احكام وحدود و اوامر ونواهى دست وپاى مسلمان در بند ميشود . انتهى وتعصبيكه در اخبار نكوهش شده حمايت ازخويش ودوست ورفيق است درستم وباطل ياطرفدارى از مذاهب ناحق و گفتار ناحق باعتبار اينكه بدان علاقه دارد يا مذهب پدران ياخويشان اواست وترك طلب حق ياباظهار چيزى را كه نداند حق است براى غلبه برطرف مباحثه خود ياباظهار فضل و يا اقامه برعقيده‌اى كه داشته وفهميده باطل است براى دفاع ازجهل و گمراهى خود و همه اينها تعصب باطل ومهلك است وخروج ازربقه اسلام است وحميت هم قريب بهمان تعصب است كه خدا فرموده « ودر دل آنها حميت نهاده است حميت دوران جاهليت » تاآنكه گويد و اما تعصب در دين حق و حمايت از آن وهم در مسائل يقينى واعمال دينى وحمايت ازاهل آن وحمايت ازتيره وبستگان براى دفع ازستم از تعصب و حميت مذمومه نيست وبلكه تا اندازه‌اى واجب است .

سپس اين ذم وتهديد نسبت بتعصبكش روشن است ولى نسبت بآنكه براى او تعصب كشيده شده بايد مقيد شود بآن كسيكه باعث و راضى بآنست و الا گناهى بر او نيست وخلع ربقه ايمان كنايه از خروج از ايمان است بطوركلى بر وجه مبالغه ويا آنكه مقصود خروج از اطاعت است كه لازمه ايمان است.

٣ـ ازامام صادق (ع) كه رسولخدا (ع) فرمود: هر كه باندازه يكدانه خردل تعصب دردل دارد خدا روزرستاخيز اورا باعربهاى زمان جاهليت مبعوث كشد.

٤ـ فرمود (ع): هر كه تعصب كند خدايش با سربندى از آتش سر بندد.

٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن صفوان بن مهران، عن عامر بن السمط، عن حبيب بن أبي ثابت، عن علي بن الحسين عليهما السلام قال: لم يدخل الجنّة حميّة غير حميّة حمزة بن عبد المطّلب ـ وذلك حين أسلم ـ غضباً للنبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديث السلا الذي أُلقي على النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

٦ ـ عنه، عن أبيه، عن فضالة، عن داود بن فرقد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الملائكة كانوا يحسبون أنّ إبليس منهم وكان في علم الله أنّه ليس منهم، فاستخرج ما في نفسه بالحميّة والغضب فقال: «خلقتني من نار وخلقته من طين».

٥ـ از علی بن الحسین(ع) فرمود هیچ حمیتی ببهشت نبرد جز حمیتی که حمزة بن عبدالمطلب کشید واین برای آن بود که بطرفداری از پیغمبر(ص) خشم کرد و مسلمان شد، درداستان آن سلا که بر پیغمبر افکندند.

شرحـ سلا آن پوست نازکی استکه روی نوزاد ازرحم بیرون میآید وداستان سلادرباب مولد رسول‌الله درجلد ۲ گذشت واینکه فرموده سبب اسلام حمزه رضی گردید اشاره‌است بدانچه‌طبرسی‌در اعلام‌الوری بسند خود از علی‌بن ابراهیم روایتکرده که او بسند خود آورده است که ابوجهل بـه رسولخدا (ص) تعرضی کرد ونیش زبان‌زد و اورا آزرد و بنی‌هاشم انجمنی کردند وحمزه ازشکار بر گشت وبانبوه مردم نگاه کرد وزنی از پشت بام باو گزارش داد که ای ابایعلی عمروبن هشام متعرض محمدشد واورا آزرد و حمزه بخشم‌آمد و خود را بابی‌جهل رسانید و کمان اورا گرفت برسرش زد واورا بلند کرد و بزمین کوفت ومردم فراهم شدند و نزدیك بودشری میان آن‌ها برپا شودوبحمزه گفتند ای ابایعلی بدین برادرزاده خود فریفته شدی؟ گفت آری واز روی خشم وحمیت گفت اشهد ان لااله الاالله و اشهدان‌محمداًرسول‌الله وچون بمنزل خود برگشت پشیمان‌شد و بامداد خدمت‌رسولخدا (ص) رفت و گفت ای برادرزاده آنچه میگوئی درست‌است؟ رسولخدا (ص) یك سوره ازقرآن‌برایش خواند وبینا شد وبر اسلام ثابت‌قدم گردید و رسولخدا شاد شد و ابوطالب هم بمسلمانی او خرسند گردید واین قطعه رادر اینباره سرود:

ای ابایعلی شکیبائی بکن بر کیش احمد — در ره ترویج دین میباش باصبر و مؤید
حفظ کن آنرا که دین آورده‌ازنزد خدا — از سرصدق وصفا ای حمزه جان کافر مپا
شاد گشتم ازحقیقت چونکه گفتی مؤمنم — کن رسول‌الله را یاری کازان خرم دلـم
جار کش اندرقریش‌اسلام‌خودرا کن عیان — گو که احمد نیست ساحردر کلام و دربیان

٦ـ ازامام‌صادق(ع)فرمودفرشته‌ها پنداشتند که‌ابلیس‌ازآن‌ها است ودرعلم‌خدا گذشته بود که‌از آنها نیست وخدا آنچه درذات اوبود بوسیله حمیت‌وتعصب وخشم‌بیرون‌آورد تاآنکه گفت «مرا‌ازآتش آفریدی واورا ازگل»،

٧ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيهِ ، وعليٌّ بن محمّد القاساني ، عن القاسم بن محمّد ، عن المنقري ، عن عبدالرزّاق ، عن معمر ، عن الزّهري قال : سئل عليٌّ بن الحسين عليه السلام عن العصبيّة ، فقال: العصبيّة التي يأثم عليها صاحبها أن يرى الرّجل شرار قومه خيراً من خيار قوم آخرين وليس من العصبيّة أن يحبّ الرّجل قومه ولكن من العصبيّة أن يعين قومه على الظلم .

(باب الكبر)

١ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن أبان ، عن حكيم قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن أدنى الالحاد ، فقال : إنّ الكبر أدناه .

٧ـ اززهری گوید: پرسش شد علی بن الحسین (ع) ازعصبیت درپاسخ فرمود تعصبیکه صاحبش ازآن گنهکار است اینستکه بدهای تیره وتبار خود رااز نیکان دیگران بهترشمارد، این تعصب نیست که کسی تیره وتبار خود را دوست بدارد . تعصب این است که تیره وتبار خود را برستم وظلم کمك و یاری دهد.

(باب کبر)

١ـ ازحکیم گوید: ازامام صادق (ع) پرسیدم ازکمترین درجه الحاد ، در پاسخ فرمود کمترین درجه آن کبراست.

شرحـ ازمجلسی ره ـ راغب گفته الحاد یعنی انحراف ازحق وآن دوقسم است انحراف بسوی شرك بخدامستقیماً که باایمان منافات دارد والحاد بوسیله اسباب بعیده که با ایمان منافات ندارد ... گفته است کبر حالتی استکه در انسان پدید آید از خودبینی و انسان خود را بزرگتر از دیگران بیند و سخت ترین تکبر سرفرازی در برابر خدااست و سرپیچی از پذیرش حق بندگی .

و استکبارو بزرگی طلبی بردو قسم است.

١ـ اینکه انسان تلاش کند تا بزرك گردد واین اگر بموقع ودرخور وبجاباشد پسندیده است.

٢ـ اینست که بر خود ببالد و از خود نشان دهد آنچه را نبایست و این مذموم و بداست و آیات بسیاری از قرآن در مذمت آن نقل و تفسیر کرده است، و مجلسی ره پس ازنقل آنها گوید.

من گویم آیات واخبار در ذم کبر و مدح تواضع بیش ازشمار است و شهید قدس سره گفته کبر گناه است واخبار درباره آن بسیاراست ورسولخدا (ص) فرموده هر که باندازه ذره‌ای کبردر دلش باشد هرگز ببهشت نمیرود، گفتند یارسول‌الله، یکی ازماها دوستدارد که جامه اوخوب باشد و کارش خوب باشد؟ فرمود: خدا زیبااست وزیبارا دوستدارد ولی معنی کبر ردحق وخوارشمردن مردم است وگفته‌اند کبر در درون است و در برون، کبر درون یك حالت روحی است و کبربرون اعمالی استکه بزرگی را نمایش دهند و کبردرون بهمان حالت روحی اطلاق شود واین اعمال نماینده آن است وآن عبارت از این استکه خود را بالاتر ازدیگران داند وباین نظر ازعجب و خودبینی جدا میشود..

کبر برسه قسم است :

٢ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم، عن الحسين بن أبي العلاء عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول: الكبر قد يكون في شرار النّاس من كلّ جنس ، والكبر رداء الله ، فمن نازع الله عزّ وجلّ رداءه لم يزده الله إلّا سفالاً، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله مرّ في بعض طرق المدينة وسوداء تلقط السرقين فقيل لها : تنحّي عن طريق رسول الله فقالت : إنّ الطريق لمعرضٌ فهمّ بها بعض القوم أن يتناولها ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : دعوها فانّها جبّارة .

١ـ تكبر دربرابر خدا كه بدتر ازهمه است چون تكبر نمرود وفرعون.

٢ـ تكبر بررسولان و امامان (ع) چنانكه گفتند «آيا بيشرى چون خود بگرويم ، اگر از بشرى چون خود فرمانبريد زيان كاريد ، گفتند چرا فرشته‌ها برما نازل نشوند يا خود پروردگـارا نبينيم ، در ذات خود سر بزرگى كردند و سر كشى بزرگى نمودند ـ و اين هم قريب بهمان اول است گرچه از آن كمتر است .

٣ـ تكبر بينده هاى خدا باينكه خودرا بزرك شمارد وديگر انرا كوچك شمارد وبرخودهموار نكند كه از آنها بپذيرد و باآن‌هاهمكارى كند، وسبب كبر دينى ويا دنيويست باين شرح:

١ـ علم ودانش وكبر چه زود در دانشمندان رخنه كند از اين جهت پيغمبر (ص) فرمود آفت علم تكبر و سربزرگى است.

٢ـ عمل‌وعبادت كه غالباً همراه باكبر وخودبينى ميشود وبجاه‌طلبى‌وجلب‌مردم‌ميكشاند وعباد و زهاد توقع دارند مردم ازآنها احترام كنند و كارهاى آنهارا انجام‌دهند و بديدن‌آنها روند وتصور كنند كه خود اهل نجاتند و ديگران در هلاكت اند و اهل عذاب .

٣ـ تكبر بحسب و نسب وخانواده و فاميل ،

٤ـ بواسطه جمال و زيبائيكه بيشتر درزنان بوجودآيد.

٥ـ بواسطه مال ودارائيكه بيشتر درملوك و تجار و سرمايه‌داران باشد.

٦ـ بواسطه قوت ونيرو وپهلوانى.

٧ـ بواسطه‌اتباع وانصار و شاگردان وغلمان وعشيره واقارب واولاد .

وكبر در هردرجه موجب‌عجب و حسادت و كينه شود و بايد آنرازود معالجه كرد وازراه‌تفكر درزوال هر گونه وسيله بزرگى و خطرهائيكه دارد واز نظرتواضع و اشتغال باعمال مردم عادى تا آنجا كه خودرا باآنها همكار وهمرتبه شمارد ـ بطور خلاصه نقل‌شد.

٢ـ از حسين‌بن ابى‌العلاء ازامام صادق (ع) گفت شنيدم ميفرمود: كبر در بدترين مردم است ازهر جنسى باشند، كبر و بزرگى برازنده خداست هر كه با خداعزوجل درردای برازنده‌او ستيزه كند نيفزايد براى‌او جزپستى، براستى رسولخدا دريك راهى ازراههاى مدينه گذر كرد وزن سياهى سرگين برميچيد باو گفته شد ازجلو راه رسولخدا (ص) دورشو درپاسخ گفت راه‌پهناور است (يعنى رسولخدا (ص) از كنار آن برود) يكى ازمردم قصد آزار او كرد، رسولخدا (ص) فرمود دست ازاو بداريد زيرا كه او زوردار (زرگو)است.

٣ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن أبي عبدالله ، عن عثمان بن عيسى ، عن العلاء بن الفضيل عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أبو جعفر عليه السلام : العزّ رداء الله ، والكبر إزاره ، فمن تناول شيئاً منه أكبّه الله في جهنّم .

٤ ـ أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن ابن فضّال ، عن ثعلبة ، عن معمر بن عمر ابن عطاء ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : الكبر رداء الله والمتكبّر ينازع الله رداءه .

٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمدبن محمّد بن خالد ، عن محمّد بن عليّ ، عن أبي جميلة ، عن ليث المرادي ، عن أبي عبدالله عليه السلام : قال : الكبر رداء الله فمن نازع الله شيئاً من ذلك أكبّه الله في النّار .

٦ ـ عنه ، عن أبيه ، عن القاسم بن عروة ، عن عبدالله بن بكير ، عن زرارة ، عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام قالا : لايدخل الجنّة من في قلبه مثقال ذرّة من كبر .

٧ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن أبي أيّوب ، عن محمّد بن مسلم ، عن أحدهما عليهما السلام قال : لايدخل الجنّة من كان في قلبه مثقال حبّة من خردل من الكبر ، قال : فاسترجعت ، فقال : مالك تسترجع ؟ قلت : لماسمعت منك ، فقال : ليس حيث تذهب ، إنّما أعني الجحود ، إنّما هو الجحود .

٨ ـ أبو عليّ الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن أيّوب بن الحرّ ، عن عبدالأعلى ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الكبر أن تغمص الناس وتسفه الحقّ .

---

٣ ـ از امام صادق (ع) فرمود : كه امام باقر (ع) فرموده عزت چون روپوش خدا است و كبر چون زير پوش او ، هر كه بيكى از آنها دست اندازد خدا او را در دوزخ سر نگون كند .

٤ ـ ازامام باقر (ع) فرمود كبر برازنده خدااست و متكبردرستيزه باخدا است .

٥ ـ ازامام صادق (ع) فرمود كبر برازنده خدااست هر كه باخدا درباره چيزى از آن ستيزه كند خدا اورا بآتش سرنگون سازد.

٦ ـ ازامام باقروامام صادق (ع) كه فرمودندهر كه بوزن ذره‌اى كبر دردلش باشدبهشت نميرود.

٧ ـ ازمحمدبن مسلم ازامام باقر ويا امام صادق (ع) كه فرمود: هر كه دردلش بوزن دانه خردلى كبر باشد ببهشت نميرود گويد من گفتم انا لله وانا اليه راجعون فرمود چرا گفتى انا لله وانا اليه راجعون ؟ گفتم براى آنچه ازشما شنيدم فرمود: آنطور نيستكه تو پنداشتى، همانا مقصودمن جحود وانكاراست همانا آن عبارت ازجحود وانكار است .

٨ ـ ازامام صادق (ع) فرمود: كبر اينستكه مردم را خوارشمارى و حقرا سفاهت دانى.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ «ان تغمص الناس» يعنى آنهارا كوچك دانى ومقصود ياعموم مردم است ويا خصوص ائمه چنانچه دراخبار كلمه ناس بآنها تفسير شده .

٩ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن سيف بن عميرة ، عن عبدالأعلى بن أعين قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ أعظم الكبر غمص الخلق وسفه الحقّ ، قال : قلت : وما غمص الخلق وسفه الحقّ ؟ قال : يجهل الحقّ ويطعن على أهله ، فمن فعل ذلك فقد نازع الله عزّ وجلّ رداءه .

١٠ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن ابن بكير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ في جهنّم لواديا للمتكبّرين يقال له : سقر؛ شكا إلى الله عزّ وجلّ شدّة حرّه وسأله أن يأذن له أن يتنفّس فتنفّس فأحرق جهنّم .

١١ - محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى؛ عن محمّد بن سنان ، عن داود بن فرقد ؛ عن أخيه قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنّ المتكبّرين يُجعلون في صور الذرّ ؛ يتوطّأهم الناس حتّى يفرغ الله من الحساب .

١٢ - عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن غير واحد ، عن عليّ بن أسباط؛ عن عمّه يعقوب بن سالم ، عن عبدالأعلى ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : ما الكبر؟ فقال: أعظم

«سفه الحق» برای آن دو معنی نقل کرده است:
۱- یعنی در برابر حق نادانی و سفاهت کند و آن را نپذیرد.
۲- یعنی حق را سبک گیرد و قدر آنرا نداند.

۹- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: بزرگترین کبر خوار شمردن خلق و سبک شمردن حق است (راوی) گوید، من گفتم خوار شمردن خلق و سبک شمردن حق چیست ؟ فرمود : حق را نادیده گیرد و بر اهل آن طعن زند، هر که این کار را کند با خدا عزوجل در آنچه برای او برازنده است ستیزه کرده.

۱۰- فرمود (ع) : در دوزخ دره‌ای است ویژه متکبران که آن را سقر گویند ، بخدا عز و جل از سختی گرمای خود شکایت کرد و از او اجازه خواستکه دمی برزند ودمی بر کشید ودوزخ را سوخت،

۱۱- از داود بن فرقد از برادرش که گفت شنیدم امام صادق (ع) میفرمود راستیکه متکبران بصورت مورچه های ریز (محشور) گردند و مردم آن ها را پایمال کنند تا خدا از حساب خلایق فارغ شود.

شرح- ازمجلسی ره- این حدیث دلالت دارد که ممکن است انسان درروز رستاخیز خردتر از پیکره دنیای خود باشد با اینکه همه اجزاء اصلیه یا برخی از آنها دروی باشند وسپس اجزاء دیگر بدان اضافه شوند و درشت‌تر شود، زیرا دوراستکه تا این حد همه اجزاء درهم پکفته شوند وممکن است مقصود این باشد که پیکری بدینصورت خوار محشور شوند گرچه بزرگ تن باشند یا مقصود ازصورت مورچه بیان پستی وخواری آنها یعنی پایمال مردم محشور باشند درهر صورتیکه هستند .

۱۲- از عبدالاعلی گوید بامام صادق (ع) گفتم : کبر چیست؟ درپاسخ فرمود: بزرگترین درجه

الكبر أن تسفه الحق وتغمص الناس ، قلت : وما سفه الحق قال : يجهل الحق ويطعن على أهله .

١٣ ـ عنه ؛ عن يعقوب بن يزيد ، عن محمد بن عمر بن يزيد ، عن أبيه قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنني آكل الطعام الطيب وأشم الريح الطيبة وأركب الدابة الفارهة ويتبعني الغلام فترى في هذا شيئاً من التجبر فلا أفعله ؟ فأطرق أبو عبدالله عليه السلام ثم قال : إنما الجبار الملعون من غمص الناس وجهل الحق ، قال عمر: فقلت : أما الحق فلا أجهله والغمص لا أدري ماهو؟ ؛ قال: من حقر الناس وتجبر عليهم فذلك الجبار .

١٤ ـ محمد بن جعفر؛ عن محمد بن عبدالحميد ؛ عن عاصم بن حميد ؛ عن أبي حمزة ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ثلاثة لا يكلمهم الله ولا ينظر إليهم يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم : شيخ زان وملك جبار ومقل مختال .

١٥ ـ عدة من أصحابنا ؛ عن أحمد بن محمد ؛ عن مروك بن عبيد ، عمن حدثه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إن يوسف عليه السلام لما قدم عليه الشيخ يعقوب عليه السلام دخله عز الملك ؛ فلم ينزل إليه ؛ فهبط جبرئيل عليه السلام فقال : يا يوسف أبسط راحتك فخرج منها نور ساطع ؛ فصار في جو السماء ؛ فقال يوسف : ياجبرئيل ماهذا النور الذي خرج من راحتي ؟ فقال : نزعت النبوة من

کبر اینستکه حقرا سبك شماری و مردمرا خوار پنداری ، گفتم سبك شمردن حق چیست ؟ فرمود: آنرا نفهمیده گیری وبر اهل آن طعن وسرزنش زنی.

١٣ ـ ازمحمد بن عمر بن یزید از پدرش گوید بامام صادق(ع) گفتم من خوراك خوب میخورم و بوی خوش بکار میبرم وسوار مرکب خوب میشوم وغلام هم دنبال سرم هست آیا دراین رویه تجبر و کبر هست تا آنرا نکنم، امام صادق (ع) سر بزیر افکند وسپس فرمود: همانا جبار ملعون کسی استکه مردم راخوار شمارد وحقرا نادیده انگارد، عمر گفت منکه بحق نادان و نفهم نیستم ولی خوار شمردن را نمیدانم که چیست؟ فرمود: هر که مردم را زبون و ناچیز شمارد وبر آنها بزرگی وتجبر کند او استکه جبار و زورگو است.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ سر بزیر افکندن وسکوت امام دلالت دارد که ارتکاب این امور مورد خطراست و باید مواظبت کرد.

١٤ ـ ازامام باقر(ع) که رسولخدا (ص) فرمود: سه کسند که خدا روزرستاخیز با آنها سخن نگوید و بآنها ننگرد وآنها راپاك نشمرد وازآن آنهااست عذابی دردناك، پیرمرد زناکار وپادشاه جبار وفقیر متکبر وبزرگی شعار.

١٥ ـ ازامام صادق (ع) که فرمود: براستی چون یوسف درمقام پذیرائی پدر پیرخود یعقوب قرار گرفت ویعقوب براو واردشد. عزت ملك اورا در گرفت و جلوی پای پدر پیاده نشد وجبرئیل باو فرود آمد وگفت ای یوسف کف مشت خودرا بگشا؛ گشود وازآن نوری تابید وبفضا آسمان برآمد یوسف گفت

عقبك عقوبة لما لم تنزل إلى الشيخ يعقوب فلا يكون من عقبك نبيٌّ .

١٦ ـ عليٌّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن ابن أبي عمير ؛ عن بعض أصحابه ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما من عبد إلّا وفي رأسه حَكَمة وملك يمسكها ، فاذا تكبّر قال له : اتّضع وضعك الله فلا يزال أعظم النّاس في نفسه وأصغر النّاس في أعين الناس وإذا تواضع رفعه الله عزّ و جلّ ؛ ثمّ قال له: انتعش نعشك الله فلا يزال أصغر النّاس في نفسه وأرفع النّاس في أعين الناس .

١٧ ـ محمّدُ بن يحيى ؛ عن محمّد بن أحمد ؛ عن بعض أصحابه ؛ عن النهدي ؛ عن يزيد بن إسحاق شعر ؛ عن عبدالله بن المنذر ؛ عن عبدالله بن بكير قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : ما من أحد يتيه إلّا من ذلة يجدها في نفسه ؛ وفي حديث آخر عن أبي عبدالله عليه السلام : قال ما من رجل تكبّر أو تجبّر إلّا لذلة وجدها في نفسه .

ای جبرئیل ، این نوریکه از کف مشتم بیرون شد چه بود ؛ در پاسخ گفت نبوت از نسل تو بر کنده شد بکیفر اینکه برای شیخ یعقوب پیاده نشدی و از نسل تو پیغمبری نباشد .

شرح ـ پیاده نشدن یا از پشت مرکب بوده و یا از سر تخت و هر دو روایت شده و باید حمل شود که عمل آن حضرت تکبر و خوار شمردن پدرش نبوده زیرا پیغمبران از چنین کار هائی منزهند بلکه برای مصلحت مردم داری بوده است تا بتواند نظم را نگهدارد و دین را ترویج کند از مجلسی ره.

١٦ـ ازامام صادق(ع) فرمود هیچ بنده‌ای نیست جز اینکه درسر اوحکمتی است (لگامی است خل) و فرشته‌ای اورا نگهداری میکند وچون تکبر کند باو گوید پست‌شو که خدایت پست کرده (کند خل) پس همیشه درپیش‌خود بزرگترین خلق خدا باشد ودر چشم‌مردم دیگر پست‌ترین و کوچك ترین مردم باشد و چون تواضع کند خدا عزوجل اورا بالا برد سپس آن فرشته باو گوید: سرفراز باش خدا سرفرازت کند (کرده خل) پس همیشه درپیش خود کوچکترین مردم است ودرچشم مردم بالاترین مردم است.

شرحـ ازمجلسی (ره) ـ جوهری گفته حکمه بمعنی لگام است ... و گفته اند مقصود ازحکمت دراین جا حالتی است که مقتضی سلوك راه حق است ومقصود از نگهداری فرشته ارشادو تایید اواست.

«اتضع» امر تکوینی است یاامر شرعی «وضعك الله» نفرین است یا اخبار ازاینکه خداورا پست کرده است وخوارش نموده است.

١٧ـ امام صادق (ع) فرمود هیچکس نیستکه کبر ورزد و خود را گم کند جز برای اینکه در خود زبونی وخواری دریابد، درحدیث دیگر فرمود: هیچ مردی نیست که تکبر ورزد و بجبر وزور دست زند جز برای زبونی وخواریکه درخود درك کند.

شرحـ از مجلسی ره ـ درنهایه گوید «امرء تائه» یعنی مرد متکبر (وباین معنی درفارسی گویند خودرا گم کرده است)..

(باب العجب)

١ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن عليّ بن أسباط ؛ عن رجل من أصحابنا من أهل خراسان من ولد إبراهيم بن سيّار ؛ يرفعه ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله علم أنّ الذنب خيرٌ للمؤمن من العجب ولولا ذلك ما ابتلي مؤمن بذنب أبداً .

٢ ـ عنه ؛ عن سعيد بن جناح ؛ عن أخيه أبي عامر ؛ عن رجل ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من دخله العجب هلك .

«او تجبر» ممكن است ترديد ازراوى باشد واگر هردو تعبير ازخود امام باشد دلالت دارد كه تكبر وتجبر باهم فرق دارند چنانچه قول خدا «الجبار المتكبر» هم بدان اشاره دارد ودر خبر اشاره‌اى است باينكه تكبر ازتجبر اقوى است وممكنست در فرق ميان آنها گفت تجبر وادار كردن ديگرى است بكارى بزوروفشار بخلاف تكبر كه خود را از ديگران بزرگتر دانستن است واگرچه غالباً باهم ملازمند وسپس بايددانست كه اين دو مضمون اخير درخبر چند وجه دارند :

١ـ مقصود اين باشد كه تكبر ناشى ازپستى وزبونى نفس انسان است.

٢ـ مقصود اين باشد كه تكبردر كسى پديدشود كه خواربوده و عزيزشده و كسيكه درخاندان عزت بزرك شده غالباً دچار تكبر نيست وبلكه تواضع پيشه است.

٣ـ تكبر در كسى استكه كمال واقعى ندارد وبا تكبر ميخواهد اظهار كمالى كند.

٤ ـ مقصود اينستكه نزد خدا خوار وزبونست وهر كه نزد خدا عزيز وصاحب مقام باشد تكبر نورزد.

٥ـ مقصود اين باشد كه هر كه تكبر دارد سرانجام او بخوارى و زبونى ميكشد (در دنيا يادر آخرت) واين ازهمه دورتر است.

(باب)

عجب وخود بينى

١ ـ ازامام صادق (ع) فرمود: راستى خدا ميداند كه گناه براى مؤمن بهتر است ازعجب وخودبينى واگرچنين نبود هرگز شخص مؤمن بگنهكارى گرفتار نميشد.

شرح- از مجلسى ره ـ عجب اينستكه كار خوب خودرا بزرك شمارد وبدان خرم باشد و بنازد و خودرا بى تقصير شمرد واما صرف خرسندى بانجام كار خير و شكر گزارى ازخدا بتوفيق دادن براى آن ودرخواست فزونى آن عجب نيست بلكه خوبست وپسنديده شيخ بهائى قدس الله روحه گفته است شك نيست كه هر كه كارهاى خيرى كند مانند روزه روز وعبادت درشب ومانند آن شاد گردد و اين شادى اگر ازنظر اين باشد كه اين عطاى خدا و نعمت اواست وبااينحال ازخود بيمناك باشد واززوال اين نعمت نگران باشد واز خدا فزونى آنرا خواهد اين خرمى وشادى عجب نيست واگر ازاين نظر باشد كه آنرا ثمره شخصيت خود داند وبزرگش شمارد وبدان اعتماد كند و خودرا ازتقصير درباره اطاعت حق بيرون شمارد وگويا بوسيله آن كارها منت بخدا مينهد اين عجب است انتهى (كه گناه به ازآنست) و اينخبر دلالت دارد كه عجب ازگناه بدتر است يعنى از گناه اعضاء زيرا عجب گناه دل است..

٢ـ فرمود: هر كه راعجب گيرد نابود شود.

۳ ـ عليٌّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن عليّ بن أسباط ؛ عن أحمـدبن عمر الحلّال ؛ عن عليّ بن سويد ؛ عن أبي الحسن عليه السلام قال : سألته عن العجب الذي يُفسد العمل ؛ فقال : العجب درجاتٌ منها أن يزيّن للعبد سوء عمله فيراه حسناً فيعجبه و يحسب أنّه يحسن صنعاً ومنها أن يؤمن العبد بربّه فيمنّ على الله عزّ وجلّ ولله عليه فيه المنّ .

٤ ـ عليٌّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ عن ابن أبي عمير ؛ عن عبدالرحمن بن الحجّاج ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الرّجل ليُذنب الذنب فيندم عليه ويعمل العمل فيسرّه ذلك فيتراخى عن حاله تلك فلأن يكون على حاله تلك خيرٌ له ممّا دخل فيه .

۳ـ ازعلی بن سوید گوید از ابی الحسن (ع) پرسیدم ازعجبیکه عملرا تباه کند در پاسخ فرمود: عجب چنددرجه دارد:

۱ـ آنچه کردار بدبنده را بچشم او بیاراید تاآنرا خوب بیند و او را خوش آید و پندارد که کار خوبی میکند.

۲ـ اینکه بنده ای بپروردگارش ایمان دارد و بکردار خود بر خدا عزوجل منت میگذارد با اینکه خدا درآن کار برسر اومنت دارد (که اورا توفیق آن کردار خوب داده است).

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ « منها ان یزین للعبد سوء عمله فرآه حسنا » اشاره است بقول خداتعالی (۸ـ فاطر) آیاپس کسیکه فریباشود برای او کرداربدش و آنرا نیکو پندارد.

«فیعجبه ویحسب انه یحسن صنعاً» اشاره است بقول خداسبحانه (۱۰۳ـ الکهف) بگو آیاشمارا آگاه کنم بدانها که ازنظر کردارشان زیان کار ترند ۱۰٤ آنهایند که کوشش آنان گمراهی است درزندگی دنیا وهم آنها پندارند که راستی کارخوب میکنند ـ وبیشتر نادانها چنین هستند زیرا کارهائی کنند که درنظر عقل وشرع زشت است و بدان مداومت کنند تا بفریب نفسشان آن کارها را کمال پندارند و آنها را یاد کنند و بدان ها بنازند و گویند ما چنین و چنان کردیم برای خوش آمد خود واظهار کمال خویش.

«ومنها ان یؤمن العبد بربه الخ» اشاره بقول خداعزوجل (۱۷ـ الحجرات) بتو منت نهند که مسلمان شدند بگو باسلام خود برسر من منت ننهید بلکه خدابشما منت مینهد که شمارا بایمان رهبری کرده است اگر راستگویانید ،

٤ـ ازامام صادق (ع) فرمود براستی مردی گناه میکند وپشیمان میشود ازآن وکار خیری میکند واز آن شادمیشود وازآن حال ندامت وپشیمانی دورمیافتد واگر برهمان حال پشیمانی باشد بهتر است برایش ازاین حالیکه پیدا کرده است.

شرح ـ حال اول حال تائبین استکه مقام محبوبی است نزدخدا سبحانه که فرموده ان الله یحب التوابین خدا توبه کارها رادوست میداردوحال دوم حال عجب وخودبینی است وبکردار خوب نازیدن وبرخود بالیدن واین حال بداست بطورخلاصه ـ ازمجلسی ره.

٥ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن سنان ، عن نضر بن قرواش ، عن إسحاق ابن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أتى عالم عابداً فقال له : كيف صلاتك ؟ فقال : مثلي يسأل عن صلاتة ؟ ! و أنا أعبدالله منذ كذا و كذا ، قال : فكيف بكاؤك ؟ قال : أبكي حتّى تجري دموعي ، فقال له العالم : فانّ ضحكك وأنت خائف أفضل من بكائك وأنت مدلّ ، إنّ المدلّ لايصعد من عمله شيء .

٦ ـ عنه ـ عن أحمد بن محمّد ، عن أحمد بن أبي داود ، عن بعض أصحابنا ، عن أحدهما عليهما السلام قال: دخل رجلان المسجد أحدهما عابدٌ والآخر فاسقٌ فخرج من المسجد والفاسق صدّيقٌ والعابد فاسق وذلك أنّه يدخل العابد المسجد مدلاً بعبادته يدلّ بها فتكون فكرته في ذلك و تكون فكرة الفاسق في التندّم على فسقه ويستغفر الله عزّ وجلّ ممّا صنع من الذّنوب .

٧ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن عبدالرحمن بن الحجّاج قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : الرّجل يعمل العمل وهو خائف مشفق ثمّ يعمل شيئاً من البرّ فيدخله شبه العجب به ؟ فقال : هو في حاله الأولى وهو خائف أحسن حالاً منه في حال عجبه .

٨ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس، عن بعض أصحابه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: بينما موسى عليه السلام جالساً إذ أقبل إبليس وعليه برنس ذو ألوان ،فلمّا دنا من موسى عليه السلام خلع البرنس وقام إلى موسى فسلّم عليه فقال له موسى : من أنت ؟ فقال : أنا

٥ـ فرمود (ع): يك مرد عالمى نزد عابدى آمد وباو گفت چطور نماز ميخوانى؟ درپاسخش گفت ازچون منى پرسند كه چطور نماز ميخوانى؟ من از آغاز چنين وچنان خدارا عبادت ميكنم، گفت چگونه است گريه تو، گفت باندازه‌اى گريم كه اشكم روان شود. آن عالم گفت براستى اگر بخندى و از خدا ترسان باشى بهتر استكه گريه كنى و بخود ببالى راستى هر كه بر خود ببالد هيچ كردارى از او بالا نرود .

٦ـ ازامام باقر يا امام صادق(ع) فرمود: دومرد بمسجد رفتند يكى عابد بود و يكى فاسق از مسجد بدر آمدند، آن فاسق مقام صديق داشت و آن عابد فاسق بود واين براى آنستكه عابد بمسجد رود وبعبادت خود مينازد وهمه انديشه‌اش دراينست وفكر فاسق و بدكاردنبال پشيمانى ازكار بدوتوبه است واز خداعزوجل درباره هرچه گناه كرده است آمرزش ميخواهد.

٧ـ ازعبدالرحمن بن حجاج گويد بامام صادق(ع) گفتم مردى كارى ميكند واز آن ترسان ونگران است وسپس كارخيرى ميكند وشبه عجب وخودبينى اورا ميگيرد؟ فرمود حال نخست او كه حال خوف است بهتر است ازحال عجب او.

٨ـ ازامام صادق(ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: دراين ميان كه موسى (ع) نشسته بود ناگاه شيطان آمد وكلاه چندرنگى برسر داشت وچون نزديك موسى رسيد كلاه خودرا از سر برداشت ونزد

إبليس ، قال: أنت فلا قرّب الله دارك قال : إنّي إنّما جئت لأسلّم عليك لمكانك من الله ، قال : فقال له موسى عليه السلام : فماهذا البرنس ؟ قال : به أختطف قلوب بني آدم ، فقال موسى : فأخبرني بالذّنب الذي إذا أذنبه ابن آدم استحوذ عليه ؟ قال : إذا أعجبته نفسه واستكثر عمله وصغر في عينه ذنبه .

وقال : قال الله عزّ و جلّ لداود عليه السلام : ياداود بشّر المذنبين و أنذر الصدّيقين قال : كيف أبشّر المذنبين وأنذر الصدّيقين ؟ قال: ياداود بشّر المذنبين أنّي أقبل التوبة وأعفو عن الذّنب وأنذر الصدّيقين ألاّ يعجبوا بأعمالهم فانّه ليس عبد أنصبه للحساب إلاّ هلك .

((باب))

☆(حب الدنيا والحرص عليها)☆

١- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن درست بن أبي منصور، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، وهشام ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : رأس كلّ خطيئة حبّ الدّنيا .

٢ - عليّ، عن أبيه ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير، عن حمّاد بن بشير قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : ماذئبان ضاريان في غنم قد فارقها رعاؤها ،أحدهما في أوّلها والآخر في آخرها بأفسد

موسی آمد وبآنحضرت سلام داد موسی گفت تو کیستی؟ درپاسخ گفت من ابلیسم گفت توئی خدا تو را بکسی نزدیك نسازاد، گفت من آمدم بشما سلام کنم برای مقامیکه نزد خداداری فرمود که موسی باو گفت اینکلاه چیست؟ گفت باآن دل مردمرا میربایم، موسی باو گفت بمن خبرده از گناهیکه چون آدمیزاده کند تو براو مسلط میشوی؟ پاسخ داد هرگاه خودبین شود وکار خود رافزون شمارد و گناهش درچشم او کوچك جلوه کند و فرمود خداعزوجل بداود(ع) فرمود ای داود گنهکارانرا مژده بده وصدیقان رابیم بده، عرضکرد چگونه بگنه کاران مژده بدهم وبصدیقان بیم بدهم؟ فرمودای داود بگنهکاران مژده بده که من توبه پذیرم واز گناه درگذرم وبه صدیقان بیم بده که مبادا بکردارخود عجب کنند وخودبین شوند، زیرا هیچ بنده ایرا من پای حساب نکشم جز آنکه هلاك باشد.

شرح- ازمجلسی ره- گویا رنگهای کلاه شیطان صورت شهوتهای دنیااست وزیوردنیایامقصود دینهای مختلف وبدعت گزاریها است یاهر دو.

(باب)

دوستی دنیا و حرص بردنیا

١- ازامام صادق(ع) که فرمود: سر هرخطا دوستی دنیا است.

٢- ازحمادبن بشیر گوید، ازامام صادق (ع) شنیدم میفرمود: دو گرك گرسنه ودرنده که بگله بی چوپان زنند، یکی ازجلو گله ویکی ازدنبال آن (و آنرا محاصره کنند) زیانشان وتباهکاریشان بیشتر

فيهامن حبّ المال والشّرف في دين المسلم .

٣ـ عنه ، عن أبيه ، عن عثمان بن عيسى ، عن أبي أيّوب ، عن محمّد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ماذئبان ضاريان في غنم ليس لها راع ، هذا في أوّلها وهذا في آخرها بأسرع فيها من حبّ المال والشّرف في دين المؤمن .

٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن يحيى الخزّاز ، عن غياث بن إبراهيم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الشيطان يدير ابن آدم في كلّ شيء فاذا أعياه جثم له عند المال فأخذ برقبته .

٥ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن النعمان ، عن أبي اُسامة زيد ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من لم يتعزّ بعزاء الله تقطّعت نفسه حسرات على الدّنيا ومن أتبع بصره مافي أيدي النّاس كثر همّه ولم يشف غيظه ومن لم ير لله عزّ وجلّ عليه نعمة إلّا في مطعم أو مشرب أوملبس فقد قصر عمله ودنا عذابه .

ازدوستی دنیا وشرافت مآبی برای دین مسلمان نیست .

شرحـ مقصود ازشرافتمآبی دراینجا تعصب واعیان منشی استکه همیشه سد بزرگی بوده است دربرابر حق ودعوت پیغمبران ورهبران بحق ، واشراف واعیان هرقومی بواسطه همین دنیادوستی وشرافت مآبی دربرابر دعوت پیغمبران که براساس عدالت وبرادری وبرابری بوده مقاومت کرده اند و از آن جلوگیری نموده اند و درقرآن ازاینها باکابر تعبیرشده استکه درسوره انعام میفرماید (آیهٔ ١٢٤) و در هرشهرستان اکابری مقرر کردیم تا درآن نیرنك بازند وجز باخود مکر نکنند وآنان شعور و خردمندی ندارند .

٣ـ ازامام باقر (ع) فرمود : دو گرك گرسنه ودرنده در گله بی چوپان که یکی ازجلو ودیگری ازعقب گله درآن افتد (یعنی آنرا بطورکلی محاصره کنند) زود آنرانابود نکنند ازدوستی مال و شرافت مآبی در دین مسلمان .

٤ـ ازامام صادق (ع) فرمود : براستی شیطان آدمیزاده را درهر چیزی میچرخاند (تااو را گمراه کند) و چون از او درمانده گردید در برابر پول ومال دنیا جلو اورا سخت میبندد و گردن اورا می گیرد .

٥ـ ازامام صادق (ع) که رسولخدا (ص) فرمود : هر که باتسلیت ودلجوئی خدا تسلی نیابد و دلش آرام نشود نفسش ازافسوس وحسرت پی درپی بردنیا بند آید و هر که دیده بدنبال آن دارد که بدست مردم دیگر است هم وغم او فراوان شود وسوز دلش درمان نپذیرد وهر که برای خدا عزوجل نعمتی نشناسد جز در خوردن ونوشیدن و جامه پوشیدن محققاً کردارش کم و کوتاه و عذابش نزدیك است (و بعذاب نزدیك است خل) .

٦ ـ عدّة من أصحابنا ؛ عن أحمد بن أبي عبدالله ؛ عن يعقوب بن يزيد ، عن زياد القندي عن أبي وكيع ، عن أبي إسحاق السبيعي ، عن الحارث الأعور ؛ عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ الدّينار والدرهم أهلكا من كان قبلكم وهما مهلكاكم .

٧ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن يحيى بن عقبة الأزدي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أبوجعفر عليه السلام : مثل الحريص على الدّنيا مثل دودة القزّ ، كلّما ازدادت من القزّ على نفسها لفّاً كان أبعد لها من الخروج حتّى تموت غمّاً . وقال أبوعبدالله عليه السلام : أغنى الغنى من لم يكن للحرص أسيراً ، و قال : لاتشعروا قلوبكم الاشتغال بما قدفات فتشغلوا أذهانكم عن الاستعداد لما لم يأت .

٨ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، و عليّ بن محمد ، جميعاً عن القاسم بن محمد ، عن سليمان المنقري ، عن عبدالرزّاق بن همام ، عن معمر بن راشد ، عن الزّهري محمد بن مسلم بن عبيدالله قال: سئل عليّ بن الحسين عليهما السلام أيّ الأعمال أفضل عندالله ؟ قال: مامن عمل بعد معرفةالله عزّ وجلّ ومعرفة رسوله صلى الله عليه وآله وسلم أفضل من بغض الدّنيا فانّ لذلك لشعباً كثيرة وللمعاصي شعب فأوّل

٦ـ ازامیرالمؤمنین (ع) که رسولخدا (ص) فرمود راستیکه اشرفی طلا وپول نقره هلاك کردند کسانیرا که پیش از شما بودند وهمانند و هلاك کننده شمایند .

٧ـ ازامام صادق(ع) که امام باقر(ع) فرمود: نمونه آزمند بردنیانمونه کرم ابریشم استکه هرچه بیشتر ابریشم برخود میتابد و می پیچد راه بیرون شدن خودرا دورتر و بسته تر می نماید تا از غم و اندوه میمیرد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ مثل کرم ابریشم بهترین مثلهائی استکه برای دنیاطلب زده اند ودراینباره یکی ازآنها این شعر راسروده است :

نبینی که هر کس دراین زندگانی ... حریص است پیوسته برخود ببافد
برد رنج و با فدچه کرم بریشم ... بگردش که ازغم بمرگش کشاند

دنباله حدیث٧ـ

امام صادق (ع) فرمود: بهترین توانگری و بی نیازی اینستکه کسی گرفتار آزمندی نباشد وفرمود (ع): دل را درپی آنچه ازدست رفته روانه نکنید تافکر خودرا از آمادگی برای آنچه هنوز نیامده است بازدارید.

شرحـ یعنی بدل خود محبت آنچه ازدست میرود ازمال وکالای دنیا راه ندهید تاازفکر واندیشه در نعمت جاویدان دیگرسرایکه هنوز نیامده بازمانید .

٨ـ زهری گوید ازعلی بن الحسین (ع) پرسش شد که کدام از اعمال بهتراست در پاسخ فرمود پس از شناختن خداعزوجل وشناختن رسولخدا (ص) عملی بهتر از بغض دنیا نیست وبراستیکه آن شعبه های بسیاری دارد ومعاصی هم شعبه های بسیاری دارند.

ماعُصي الله به الكبر: معصية إبليس حين أبى واستكبر وكان من الكافرين ثمّ الحرص وهي معصية آدم و حوّا عليهما السلام حين قال الله عزّ و جلّ لهما: «كلا من حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين» فأخذا مالا حاجة بهما إليه، فدخل ذلك على ذرّيّتهما إلى يوم القيامة وذلك أنّ أكثر ما يطلب ابن آدم مالا حاجة به إليه، ثمّ الحسد و هي معصية ابن آدم حيث حسد أخاه فقتله، فتشعّب من ذلك حبّ النساء و حبّ الدّنيا وحبّ الرئاسة وحبّ الرّاحة وحبّ الكلام وحبّ العلوّ والثروة، فصرن سبع خصال فاجتمعن كلّهنّ في حبّ الدّنيا فقال الأنبياء والعلماء بعد معرفة ذلك: حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة والدنيا دنياء ان دنيا بلاغ ودنيا ملعونة.

٩ ـ وبهذا الاسناد، عن المنقري، عن حفص بن غياث، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: في مناجاة موسى عليه السلام: ياموسى إنّ الدّنيا دار عقوبة، عاقبت فيها آدم عند خطيئته و جعلتها ملعونة، ملعونٌ مافيها إلّا ما كان فيها لي، ياموسى إنّ عبادي الصالحين زهدوا في الدّنيا بقدر علمهم و

اول چیزیکه خدا بوسیله آن نافرمانی شد کبر وسربزرگی بود، گناه ابلیس هنگامیکه سرباز زدو سربزرگی کرد و ازکافرین شد، سپس حرص است و آن گناه آدم وحوا است (ع) هنگامیکه خدا عزوجل بآنها فرمود (۳۵ـ البقره) بخورید از هرجا که خواهید ونزدیك نشوید باینددرخت تااز ستم کاران باشید ـ وآندو دنبال چیزی رفتند که بدان نیازی نبودواین خوی در نژادآنها درآمد تا بروز رستاخیز واینستکه بیشتر آنچه آدمیزاده بجستجوی آنست چیزیست که بدان نیاز ندارد، سپس حسداست واین گناه پسر آدم است هنگامیکه حسد ورزید ببرادر خود واورا کشت وازاین است که شعبه‌هائی پدید آید ازدوستی زنان ودوستی دنیا ودوستی ریاست وراحت طلبی وحب سخنوری و گفتار وحب برتری وثروت واین خودهفت خصلت شد که همه آنها درحب دنیا فراهم‌هستند وپیغمبران ودانشمندان پس از فهمیدن آن گفته‌اند:

حب دنیا سر هر گناهی است، و دنیا دو دنیا است دنیای باندازه ضرورت زندگی ودنیای ملعون.

شرحـ ازمجلسی ره ـ گفته شده که ممکن است مقصود ازهفت خصلت اینها باشد:

۱ـ کبر وسر بزرگی ۲ـ حرص وآزمندی ۳ـ زندوستی ٤ـ دوستی ریاست ٥ـ راحت طلبی ٦ـ دوستی سخنگوئی ۷ـ حب علو وثروت واین دویکی بحسابند بدلیل اینکه کلمه حب دردومی باز نیامده وحسد را درشمار نیاورده برای آنکه شعب وانواعش را یاد کرده است.

«دنیا بلاغ» مقصود ازآن اندازه رفع ضرورت زندگی است ویا آنکه مقصود ازدنیای بلاغ آنستکه وسیله رسیدن بآخرت باشد.

۹ـ ازامام صادق (ع) فرمود: درمناجات موسی (ع) است که:

ای موسی: براستی دنیا خانه کیفر است من آدم را برای خطائیکه کرد درآن کیفر دادم وآن را ملعونه نام نهادم، هرچه در آنست ملعونست جز آنچه که درآن برای من باشد، ای موسی راستیکه بنده‌های شایسته وخوبم باندازه دانش خود بدنیا بیرغبت هستند ومردم دیگر باندازه نادانی و جهل

سائر الخلق رغبوا فيها بقدر جهلهم وما من أحد عظّمها فقرّت عيناه فيها ولم يحقّرها أحد إلّا انتفع بها .

١٠ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن أبي جميلة ، عن محمّد الحلبيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ماذئبان ضاريان في غنم قد فارقها رعاؤها ، واحد في أوّلها وهذا في آخرها بأفسد فيها من حبّ المال والشرف في دين المسلم .

١١ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن منصور بن العبّاس ، عن سعيد بن جناح عن عثمان بن سعيد ، عن عبدالحميد بن عليّ الكوفي ، عن مهاجر الأسدي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: مرّ عيسى ابن مريم عليه السلام على قرية قد مات أهلها وطيرها ودوابّها فقال : أما إنّهم لم يموتوا إلّا بسخطة ولو ماتوا متفرّقين لتدافنوا ، فقال الحواريّون: ياروح الله وكلمته ! ادع الله أن يحييهم لنا فيخبرونا ما كانت أعمالهم فنجتنبها ، فدعا عيسى عليه السلام ربّه فنودي من الجوّ أن : نادهم ، فقام عيسى عليه السلام بالليل على شُرف من الأرض فقال : ياأهل هذه القرية فأجابه منهم مجيب : لبّيك ياروح الله وكلمته ، فقال : ويحكم ما كانت أعمالكم ؟ قال : عبادة الطاغوت و حبّ الدّنيا مع

خود بدان رغبت دارند و کسی نباشد که آنرا بزرگ شمارد که چشمش در آن روشن شود وهیچکس آنرا خوار وزبون نشمرد جز آنکه بدان بهره‌مند شد.

شرحـ ازمجلسی ره گفته‌اندهر کرداری‌دردنیا واقع شود یکی‌از چهارباشد.

١ـ آنچه عیان ونهانش ازآن خدااست چون طاعات وخیرات خالص وپاك.

٢ ـ آنچه عیان و نهانش برای دنیا است چون گناهان و بسیاری از مباحات که مایه‌سرمستی و غفلتند.

٣ـ آنچه عیانش برای خدااست ونهانش برای‌دنیا چون کارهای ریائی .

٤ـ عکس سوم است چون طلب کفاف روزی برای حفظ بدن و نیروی برعبادت که از دنیا نیست واز آخرتست

١٠ـ درحدیث ١ باب ترجمه‌شده‌است.

١١ـ ازمهاجر اسدی ازامام صادق (ع) فرمود عیسی‌بن مریم بیك آبادی گذر کرد که اهل آن باهرچه‌پرنده وجاندار داشته‌یکجا مرده‌بودند، پس‌فرمودهلابراستی اینها نمرده‌اند جزبخشم وعذاب‌و اگربتدریج مرده‌بودند یکدیگر را بخاك سپرده بودند،حواریون گفتند ای‌روح‌الله وکلمة‌الله بدرگاه خدادعا کن آنهارا برای‌ما زنده کند وبما گزارش‌دهند که کردار آنان چه‌بوده است (که بدین کیفر رسیده‌اند) تاما ازآن دوری کنیم‌عیسی آنرا ازپروردگار خوددرخواست کرد وازفضابدوفریاد شد که آنانرا فریاد کن. عیسی درشب بریك تپه‌ای اززمین برآمد وفرمودای مردم این آبادی ویك تن ازمیان آنها باو پاسخداد که لبیك یاروح‌الله وکلمته و آنحضرت فرمود : وای بر شما چه کرداری داشتید؟ درپاسخ گفت پرستش طاغوت ودوستی دنیا بهمراه ترس اندك (از خدا) وآرزوی دورودراز وغفلت در سرگرمی‌وبازی.

خوف قليل وأمل بعيد وغفلة في لهو ولعب ، فقال : كيف كان حبّكم للدّنيا ؟ قال : كحبّ الصبيّ لأُمّه ، إذا أقبلت علينا فرحنا وسررنا وإذا أدبرت عنّا بكينا وحزنّا ، قال : كيف كانت عبادتكم للطاغوت؟ قال: الطاعة لأهل المعاصي، قال : كيف كان عاقبة أمركم ؟ قال : بتنا ليلة في عافية و أصبحنا في الهاوية ، فقال : و ما الهاوية ؟ فقال : سجّين قال : وما سجّين ؟ قال : جبلٌ من جمر توقد علينا إلى يوم القيامة ، قال : فما قلتم وما قيل لكم ؟ قال : قلنا ردّنا إلى الدّنيا فنزهد فيها قيل لنا كذبتم ، قال : و يحك كيف لم يكلّمني غيرك من بينهم ؟ قال : ياروح الله إنّهم ملجمون بلجام من نار بأيدي ملائكة غلاظ شداد وإنّي كنت فيهم ولم أكن منهم ، فلمّا نزل العذاب عمّني معهم فأنا معلّق بشعرة على شفير جهنّم لا أدري أُكبكب فيها أم أنجو منها ، فالتفت عيسى عليه السلام إلى الحواريّين فقال : ياأولياء الله أكل الخبز اليابس بالملح الجريش والنوم على المزابل خير كثير مع عافية الدّنيا والآخرة .

پس عیسی (ع) فرمود: دوستی شما بادنیا چگونه بود وچه اندازه دنیا طلب بودید ؟ در پاسخ گفت: باندازه دوستی کودك درباره مادرش ، هر گاه بمارو میآورد شاد وخرسند میشدیم وچون بما رومیکرد میگریستیم وغمناك میشدیم .

فرمود: پرستش شما ازطاغوت چگونه بود؟ در پاسخ گفت از گنهکاران فرمانبری داشتیم .

فرمود: سرانجام کار شماچه شد وبکجا کشید؟ درپاسخ گفت: شب را در عافیت و خوشی بسر بردیم وبامدادان درهاویه افتادیم.

فرمود هاویه چیست؟ درپاسخ گفت سجین است فرمود: سجین چیست؟ در پاسخ گفت کوههائی از آتش تافته و شعله‌ور که تا روز رستاخیز بر ما فروزان است فرمود: چه گفتید و چه با شما گفتند؟ در پاسخ گفت : گفتیم ما را بر گردانید بدنیا تا در آن زهد در پیش گیریم و به ما گفته شد ، دروغ میگوئید.

فرمود: وای برتو چگونه جزتو دیگری ازمیان آنها بامن سخن نگفت؟ در پاسخ گفت یاروح الله همه را مهار و لگام آتشین بر دهانست و بدست فرشته‌های سخت و تند گرفتارند و راستش من در میان آنها بسر می‌بردم و از آن‌ها نبودم و چون عذاب فرود آمد مرا هم در گرفت بهمراه آن ها من هم با یك مو بر لبه دوزخ آویزانم ونمی‌دانم که در آن معلق زنم یاازآن رهائی یابم.

عیسی رو بحواریون کرد و فرمود ای دوستان خدا خوردن نان خشك با نمك زبروخوابیدن بر زباله‌دانها خیر بسیاریست بااینکه عافیت دنیاو آخرت‌را تامین کند.

شرحـ از مجلسی ره ـ «فقال الحواریون» آنها شاگردان مخصوص حضرت عیسی(ع) بودند وگفته‌اند که چون گازر ولباس شو بودند آنها را حواری نامیدند زیرا جامه‌هارامیشستند و ازچرك پاك میکردند وسفید میکردند ، ازحورباز گرفته شده است که سپیدی ناب است ویکی‌از دانشمندان گفته براستی در کارگازری و جامه‌شوئی نبودند واین نام را برآنها نهادند باین معنی که مردم را

با پرورش و آموزش خود ازاخلاق بد وچرکین پاك میکردند وآنهاراازجهان تاریك نادانی وماده پرستی بجهان درخشنده‌روح پرور خداشناسی بالامیبردند .

«یا روح‌الله» دربیان‌اینکه عیسی راروح‌الله گفتند چندقول است:

۱ـ برای آنکه ازدمیدن جبرئیل در مانتو مریم پیداشد بفرمان الهی واورابخودوابستچون بامر اوبوجود آمد و یا آنکه برای بالا بردن مقام او بخودش وابست چنانچه فرموده است روزه‌از منست ومن بدان پاداش‌دهم وبسا که روح بمعنی همان دمیدن‌باشد.

۲ـ مانند روح که تن‌را زنده کند او جان و دین مردم رازنده میکرد.

۳ـ مقصود ازآن آدمی است که خدا اورا بی‌واسطه جماع ونطفه آفریده وزنده کرده.

٤ـ مقصود اینست که رحمت خدااست.

۵ـ روحی‌است که خدا اورا آفریده و نقشه بندی کرده و بمریم فرستاده و ازدهان بدرونش رفته وخدا آنراعیسی نموده‌است.

٦ـ روحش گفتند برای آنکه مرده‌ها را زنده میکرد چنانچه روح زندگی زنده‌ها است.

و سبب آنکه او را کلمةالله گویند چنانچه در قرآن آمده است که «یبشرك بکلمة منه اسمه المسیح» ودرآن‌نیزچند قول است:

۱ـ برای آنکه بهمان کلمه کن خدا بدون واسطه پدر بوجود آمد خدا فرموده است (۵۹ـ آل عمران) راستی نمونه عیسی نزد خدا چون نمونه آدم است که او را ازخاك آفرید و باو فرمود باش و بود شد.

۲ـ برای‌آنکه درکتب گذشته بوجود اومژده داده‌شده بود یابزبان فرشته‌ها مژده او بمریم مادرش داده شد.

۳ـ بوسیله اوخلق هدایت شدند چنانچه‌بکلام‌ووحی خدا هدایت شدند.

«علی شرف» شیخ بهائی قدس‌سره گفته شرف جای بلند راگویند(مانند تپه درصحراو کنگره در بام).

«طاغوت» بروزن فعلوت از طغیانست بمعنی سرکشی و آن برکاهن وشیطان و بتهااطلاق‌شده و برهر رئیس وپیشوا درگمراهی و برهرچه ازپرستش خدا بازدارد و بر هر که جز خدا اطاعت و عبادت شود ومفرد آید چنانچه خداتعالی فرماید (٦۰ـ النساء) میخواهند نزد طاغوت محاکمه کنند بااینکه دستوردارند بدان کافرباشند و بمعنی جمع آید برای قول خداتعالی (۲۵۷ـ البقره) و آن کسانیکه کافرشدند دوستانشان طاغوت باشند که ازنور آنهارا درآورند و بتاریکی برند.

وشیخ بهائی‌قدس‌سره گفته است که این حدیث طاعت گنهکارانرا برسبیل مجاز عبادت‌آنان‌تعبیر کرده‌است نه برسبیل حقیقت و این‌طورنیست بلکه طاعت گنهکاران ازروی حقیقت عبادت و پرستش آنهااست زیراعبادت جز خضوع وتذلل وانقیاد نیست واز اینرو خدا سبحانه پیروی هوس و انقیاد برای آنرا عبادت‌آن خوانده وفرموده (۴۳ـ الفرقان) آیا معتقدی کسیکه هوس خودرا معبودخود مقرر کرده‌است ـ وطاعت شیطانراهم عبادت اوخوانده و فرموده است (۲۰ـ یس) آیابشماسفارش

١٢ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مافتح الله على عبد باباً من أمر الدُّنيا إلّا فتح الله عليه من الحرص مثله .

١٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمّد ، عن المنقري ، عن حفص بن غياث ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال عيسى بن مريم صلوات الله عليه : تعملون للدُّنيا وأنتم ترزقون فيها بغير عمل ولاتعملون للآخرة وأنتم لاترزقون فيها إلّا بالعمل ، ويلكم علماء سوء ، الأجر تأخذون ، والعمل تضيّعون ، يوشك ربُّ العمل أن يقبل عمله و يوشك أن يخرجوا من ضيق الدُّنيا إلى ظلمة القبر، كيف يكون من أهل العلم من هو في مسيره إلى آخرته وهو مقبلٌ على دنياه و مايضرّه أحبّ إليه ممّا ينفعه .

نکردم ای آدمیزادگان که شیطانرا نپرستید ـ وسپس اخبار بسیاری در این باره نقلکرده و پس‌از آن گفته است و هر گاه پیروی دیگران وفرمانبردن آنان عبادت آنهاباشد ازنظر حقیقت‌بیشترمردم هوس خودرا پرستند که پست وخوار است وعباد شهوات حیوانی و درنده خویشند که انواع بسیار واجناس گوناگون دارند وهمانها بتهای آنهااست که بر گرد آن‌پلاسند و همتایانی هستند که در برابر خدامیپرستند واین همان شرك نهانی‌است‌خدا مارا از آن بنعمت و کرامت خود نگهداردو نفوس مارا از آن پاك سازد.

١٢ـ ازامام صادق (ع) که فرمود خدا بر بنده‌ای دری از دنیا نگشاید جز آنکه براو دری‌از حرص بمانند آن گشاید.

١٣ـ ازامام صادق (ع) که عیسی‌بن مریم(ع) فرمود: برای دنیا کار میکنید با اینکه در آن بشما روزی داده‌شود بی‌کار و عمل وبرای آخرت کارنمیکنید با آنکه در آخرت بشما روزی داده نشود جز دربرابر کردار، وای برشما، علمای‌بد کردار، مزدرادریافت کنیدوکاررا ضایع سازید؟صاحب کار نزدیك‌است باینکه کاررا بپذیرد (کار خودرا پس بگیرد خل) و نزدیك‌است که‌کارگران‌ازتنگنای دنیا بتاریکی گور بروند.

چگونه کسی دانشمند باشد که درراه آخرتست ورو بدنیا دارد وآنچه باوزیان رساند نزد او محبوبتراست ازآنچه باو سودرساند؟ .

شرحـ از مجلسی ره ـ «الاجر تاخذون» حرف استفهامش حذف شده واز راه انکاراست‌یعنی بی‌کار درست مزد وثواب میتوانید گرفت‌واگر مقصود مزددنیوی باشد یعنی نعمتهای خداوندواستفهام برای سرزنش وملامت است..

«ان یقبل عمله» یعنی متوجه‌کارکار گرخود گردد وآنرا نپسندد وجزعمل پاك را نپذیردواین کنایه‌است از بازرسی و جستجو ومؤیدآنست که درمجالس‌شیخ‌یطلب عمله ضبطشده یامقصود اینست که رو بسوی عمل کند و از اقبال باشد ویکی ازافاضل گفته مراد از رب العمل عابدیست که مقلد عالم است در انجام عبادت خود یعنی او عمل میکند و خود عالم عمل نمیکند و این توبیخ عالم بی عمل‌است .

١٤ ـ عنه ، عن أبيه ، عن محمد بن عمرو ـ فيما أعلم ـ عن أبي علي الحذاء ، عن حريز ، عن زرارة ، ومحمد بن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أبعد ما يكون العبد من الله عز وجل إذا لم يهمه إلا بطنه وفرجه .

١٥ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن عبدالله بن سنان وعبدالعزيز العبدي ، عن عبدالله بن أبي يعفور ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أصبح وأمسى والدنيا أكبر همه جعل الله تعالى الفقر بين عينيه وشتت أمره ولم ينل من الدنيا إلا ما قسم الله له و من أصبح و أمسى والآخرة أكبر همه جعل الله الغنى في قلبه وجمع له أمره .

١٦ ـ علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن يونس ، عن ابن سنان ، عن حفص بن قرط عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من كثر اشتباكه بالدنيا كان أشد لحسرته عند فراقها .

١٧ ـ علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن عبد العزيز العبدي ، عن بن أبي يعفور قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : من تعلق قلبه بالدنيا تعلق قلبه بثلاث خصال : هم لا يفنى ، وأمل لا يدرك ، ورجاء لا ينال .

---

١٤ ـ ازامام صادق (ع) كه فرمود دورترين حالیكه بنده از خدای عزوجل دارد اینست كه جز شكم وفرج خودهم و همتی ندارد .

١٥ ـ فرمود (ع): هر كه بامداد وشام كند واكبر همّ او دنیا باشد خدا تعالی فقرو پریشانی را جلو چشمش نهد و كارش را پریشان سازد واز دنیا نرسد مگر بدانچه خداقسمت او كرده است و هر كه بامداد كند وشامگاهان نماید و آخرت مهم اكبر او باشد خدا دردلش توانگری و بی نیازی مقرر سازد وكار زندگی اورا جمع وفراهم نماید.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «جعل الله الفقر بين عينيه» زیراهرچه ازدنیا بدست آورد بهمان اندازه حرصش بیفزاید ونیازش زیادگردد یا بخاطر كم توكلی او بخدابرخی ابواب روزی بر او بسته گردد .

١٦ ـ فرمود (ع): هر كه بیشتر آلوده بدنیا است هنگام جداشدن از آن افسوسش بیشتر وسخت تر است .

١٧ ـ فرمود : هر كه دل بدنیا دهد دل را گروسه خصلت ساخته است و بدانها پرداخته: همی كه بآخر نرسد و آرزوئی كه بدست نیاید و امیدیكه بر آورده نگردد.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ زیرا كه آنچه فراخور حرص او است حاصل نگردد واز آفات و مصائب آن بر كنار نباشد وهمیشه درغم و اندوه بسر برد تا آنكه گوید چه خوش سروده شده است.

ای طالب روزی بتلاش و كوشش — آرام كه روزیست نصیبی مقسوم
بر آنچه بدست نرسد حرص مخور — زیرا كه حریص است زدنیا محروم

«تتمه مهمه» من گویم ازطرف ما تحقیقی درمعنی دنیای بدوخوب درباب ذم دنیا گذشت ودراینجا بوجه دیگر گوئیم كه یكی از محققان گفته است :

فهم مذمت دنیا برای تو بس نیست تابفهمی که دنیای مذموم چیست واز چه باید بر کنار باشی و درچه صاحب اختیار و باید دنیای بدی‌را که دستوردسیده ازآن بر کناربابد بودبیان کنیم زیرا که آن دشمنی است راه زن طریق بخدا پس میگوئیم دنیا و آخرت تو دوحال دل تواند آنکه بتو نزدیك است دنیا نام دارد وآن همه چیز پیش‌از مرك است وآنکه دنبال است آخرت نام دارد و آن دوران پس از مرك است و هرچه بهره ولذت وخوشی درحال کنونی است پیش‌از مرك‌همان دنیای‌تو است ولی هربهره وحظی ازآن مذموم نیست بلکه برسه گونه است :

١ـ آنچه در دنیا همراه تو است و نتیجه‌اش با تو برای‌پس از مرك میماند وآن دوچیز است دانش و کردار و بس و مقصود از دانش معرفت خدا وصفات و افعال او و فرشته‌ها و کتب و رسل و حقیقت زمین و آسمان او و فهم شرع پیغمبر او است و مقصود از عمل عبادت خالص برای رضای خدااست و بسا که دانشمند بعلم خودعلاقمند گردد تا آنکه بیش از همه چیز ازآن لذت بردوخواب و خورد ونکاح را بخاطرآن ترك کند زیرا همان اشتغال بعلم از همه اینها برایش کام بخش‌ترباشد و این هم خود حظ نقدی است دردنیا ولی مقصود ازدنیای مذمومه آن نیست بلکه‌آن خوداز آخرت است گرچه دردنیا است وهمچنین است عابدیکه بعبادت سر گرم است و ازآن لذت برد تا آنجا که اگر ازآن دریغ‌شود برایش سخت‌ترین شکنجه‌باشد.

٢ـ آنچه در نهایت برابر بخش یك‌است وبهره دنیوی نقد دارد و بهیچوجه نتیجه‌برای‌آخرت ندارد مانند کامیابی از گناهان و لذت یابی از مباحات بیش از اندازه ضرورت حیات و پرداختن به رفاه وخوش گذرانی چون جمع کیسه های طلا و نقره و رمه‌های اسب نشان دار و چهار پایان و کشت زارها و چاکران و کنیزان و سواران و مواشی و کاخها و خانه‌های محکم بنیان و جامه‌های خوب و خوراك‌های لذت بخش، بهره بنده از این همه سراسر دنیای مذموم است و در آنچه زیادی است و جزء حاجتمندیست تامل رواست.

٣ـ حد وسط میان ایندو و آن هربهره نقد دنیویست که کمك برکار های آخرت باشد چون اندازه قوت از خوراك و پیراهن زبر برای پوشاك و هرچه در بقاء زندگی از آن گریزی نیست و برای زندگی و تندرستی بایست‌است و بدان توانائی بدریافت دانش و کردار بدست آید و این هم مانند بخش یك‌از دنیا نیست زیرا یاور همان است و وسیله برای آن و هرچه را که بنده ای برای یاری جستن بردانش و کردار بدست آرد و از آن بهره‌مند گردد از دنیا نباشد و بوسیله آن دنیا طلب نگردد و اگر مقصود از آن همان دریافت بهره دنیا ونقد باشد ونه یاری جستن به‌تقوی بهمان بخش٢ پیوندد و از دنیای مذموم گردد .

و هنگام مرك جزسه چیزبرای بنده نماند ، صفای دل ، انس بیاد خدا،دوستی خدا. وصفای دل حاصل نشود جزبترك مشتهیات دنیا وانس بدست نیاید جز بکثرت ذکرخدا ودوستی محقق نشود جز بمعرفت که بدست نیایدجز بااندیشه مداوم..

(باب الطمع)

١ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن عليّ بن حسّان، عمّن حدّثه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما أقبح بالمؤمن أن تكون له رغبة تذله.

٢ ـ عنه، عن أبيه، عمّن ذكره، بلغ به أبا جعفر عليه السلام قال: بئس العبد عبدٌ له طمع يقوده وبئس العبد عبدٌ له رغبة تذله.

٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقري، عن عبدالرزّاق، عن معمر عن الزُّهري قال: قال عليٌّ بن الحسين عليهما السلام: رأيت الخير كلّه قد اجتمع في قطع الطمع عمّا في أيدي النّاس.

٤ ـ محمّدُ بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن بعض أصحابنا، عن عليّ بن سليمان بن رشيد، عن موسى بن سلام، عن سعدان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: [ما] الذي يثبت الايمان في العبد؟ قال: الورع، والذي يخرجه منه؟ قال: الطمع.

(باب طمع)

١ـ از امام صادق (ع) فرمود: وه چه زشت است برای مؤمن که میل و رغبتی در او باشد که او را خوار کند.

شرحـ از مجلسی ره «ما اقبح» در بیان اظهارشگفتی است و مقصود میل ورغبت بمردم است بدنبال کردن وخواهش نمودن که باعث خواری و زبونی است واما رغبت بخدا که عین عزت است،

٢ـ ازامام باقر (ع) فرمود چه‌بد بنده‌ایست آن بنده که طمع اورا میکشاند وچه‌بد بنده‌ایست بنده‌ایکه میل ورغبت او را خوار میکند.

شرحـ از مجلسی ره ـ شاید مقصود ازطمع همان میل دل‌است بدانچه در دست مردم است و آرزو کردن آنست و مقصود از رغبت اظهار آنست وخواهش وطلب ازمخلوق..

٣ـ علی‌بن الحسین (ع) فرمود: من همه خیررادر این دیدم که باید طمع از هرچه دردست‌مردم است برید.

شرحـ از مجلسی ره ـ «رأیت الخیرکله» یعنی آسایش و خیر دنیا وسعادت‌آخرت زیرا طمع خواری و زبونی و حسد و کینه و دشمنی وبدگوئی ومذمت وظهور رسوائیها وستم و مداهنه ونفاق ورياء و صبر برباطل مردم واعانت برآن و بی توکلی بر خدا و عدم زاری بدرگاه او ورضا بقسمت او و تسلیم بامراو ببارآرد ومفاسد دیگر که بشمار نیاید وقطع طمع علاج همه‌آن هااست.

٣ـ از سعدان: گوید بامام صادق (ع) گفتم چیست که دربنده ایمان را پایدار کند؟ فرمود: ورع وپارسائی. وآنچه که بنده‌را ازایمان بیرون برد چیست؟ فرمود طمع است.

بسمه تعالی و له الحمد

سپاس پروردگاررا که مارا بتصحیح ومقابله این‌سفر عظیم (**کتاب شریف‌اصول کافی**) موفق‌داشت ویاری فرمود تامتن کتاب‌را باچند نسخه خطی که تحت نظر اعاظم علماء وأکابر محدثین چون علامهٔ مجلسی‌وشیخ‌حرعاملی ـ رحمهم‌الله ـ تصحیح‌ومقابله شده‌است برابر کردیم‌ومنتهای کوشش ودقت را در تصحیح مطبعی آن ازمتن ، و ترجمه و شرح آن که بقلم‌آقای حاج شیخ محمد باقر کمرهٔ مرقوم شده‌است بکاربردیم امید است که بفضل خدا مورد استفاده عموم فضلا ودانشمندان واقع‌شود .

رمضان المبارك ۱۳۸۱ هجری قمری

محمدباقر- بهبودی ـ علی اکبر- غفاری

فهرست

صفحه	عنوان
۲	**باب۱** در سرشت مؤمن و کافر
۳	نتیجه هستی هرفردی همان روحیه و نهادیستکه ازرفتار و گفتارش میتراود
٤	اسرار وجودانسان گرچه بسیار پیچیده است ولی لطیف‌ترین گوهر ناپیدای آن را دل خوانند
٥	روح ومعنی انسان‌هم‌چون‌تن‌از اینجهان بر خیزد گرچه از جهانی بس ارجمند دراو درآویزد
٦	سر میل دلهای شیعیان باامامانشان
۷	سر فساد و تبه کاری بعض از دوستان ائمه (ع) و خوشرفتاری بعض‌ازدشمنان ایشان
۸	مقصود از حب ونوی در کریمهٔ « ان اللهفالق‌الحب‌والنوی» ووجه تسمیه‌نوی
۹	روایات باب‌سرشت مؤمن وکافر درمقام شرح پیدایش تدریجی انسان وعوامل خیر و شرمحیطی است که درآن پدید شودوپرورش یابد
۱۰	**باب۲**ـ باب‌دیگری‌ازآن‌مشتمل‌بروقوع تکلیف نخست
۱۱	سئوال مردی ازابی جعفر (ع) از قول خدای عزوجل «واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم وأشهدهم‌علی انفسهم»
۱۲	**باب۳**ـ باب دیگرازآن .
۱۳	امری که موجب اولوالعزمی پنج‌پیغمبر گردید

صفحه	عنوان
۱٤	دیدن حضرت‌آدم بعض ذریه‌را بزرگتر ازبعض دیگر و سئوال ازحضرت حق که بمن‌اجازه سخن میدهی
۱٥	آفرینش برای‌آزمایش است
۱٦	**باب٤**ـ دراینکه‌رسولخدااول کس‌بود که پاسخ گفت‌وبربوبیت خدای عزوجل اقرار کرد
۱۷	غمنده شدن‌عبدالله بن سنان اززشتی اخلاق بعض هم‌مذهبان واز حسن‌سیما و خوشروئی مخالفان
۱۸	سبب پیشی‌جستن‌پیغمبر خاتم‌برفرزندان آدم
۱۹	**باب٥**ـ دراینکه ذراری آدم‌درعالم‌ذر چگونه پاسخ‌دادند بااینکه ذره‌بودند
۲۰	کلام سید مرتضی (ره) درتفسیر کریمه «واذاخذ ربك‌من بنی‌آدم من ظهورهم ذریتهم‌وأشهدهم‌علی‌انفسهم»
۲۱	نظریهٔ مؤلف (مد ظله‌العالی) دربارهٔ عالم‌ذر و میثاق ذراری
۲۲	**باب٦**ـ آفرینش خلق بر پایه یگانه پرستی
۲۳	مجموعهٔ آفرینش جهان آینه ایست که درآن وجود خدای واحددرك میشود
۲٤	**باب۷**ـ دراینکه مؤمن درصلب کافر باشد
۲٥	**باب۸**ـ هرگاه‌خداخواهدمؤمن‌آفریند ازدرخت مزن‌بهشتی قطرهٔ‌چکاند
۲٦	**باب۹**ـ دراینکه صبغه و رنك خدائی همان مسلمانی است
۲۷	**باب۱۰**ـ دراینکه سکینه ایمان‌است

صفحه	عنوان
۲۸	**باب ۱۱** ـ اخلاص و آثار آن
۲۹	معنی نیت درست از کلام شیخ بهائی (ره)
۳۰	**باب ۱۲** ـ شرایع و دادن خداوند عزوجل شرایع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را بخاتم انبیاء صلوات الله علیهم
۳۱	چگونه بودن وضع اصر و وضع اغلال
۳۲	**باب ۱۳** ـ دعائم و ستونهای اسلام
۳۳	معنی اسلام در نظر مؤلف مدظله العالی
۳۴	مسلمانی یك فرمول اجتماعی است ولی ایمان یك نتیجه فردیست،
۳۵	لطمات انحراف جامعهٔ اسلامی از پذیرش پیشوایان عادل وائمه بحق
۳۶	اسلام بر پنج چیز سازمان شده
۳۷	ستون‌های اسلام که احدی را روا نیست درمعرفت آن‌ها کوتاهی کند
۳۸	پاسخ امام صادق (ع) بابی الیسع از دعائمیکه اسلام بر آن استوار است
۳۹	شیعه قبل از ابیجعفر (ع) مناسك حج و حلال وحرام خودرا هم نمیدانستند
۴۰	سئوال ابی الجارود از امام پنجم (ع) از دینی که او و خاندانش برای خدا بآن دینداری میکنند
۴۱	پنج وظیفهٔ که درچهار آن‌ها رخصت است ودر یك از آن‌ها رخصتی نیست.
۴۲	عرض دین نمودن عمرو بن حریث بحضور حضرت صادق (ع)
۴۳	**باب ۱۴** ـ دراینکه اسلام حفظ جان کند وثواب آخرت بر ایمان است
۴۴	معانی اسلام وایمان
۴۵	ایمان تاعمل بمستحبات وترك مکروهات بلکه مباحات دامنه دارد
۴۶	**باب ۱۵** ـ دراینکه هر جا ایمان هست مسلمانی هم هست ولی اسلام ملازم با ایمان نیست وممکن است از آن جدا شود

صفحه	عنوان
۴۷	ایمان چیزیست که در دلها نشسته و اسلام ظواهریست که پایه نکاح و ارث است
۴۸	اسلام ملازم ودر حریم ایمان نیست ولی ایمان ملازم و در حریم اسلامست
۴۹	**باب ۱۶** ـ باب دیگر از آن ودر آنست که اسلام پیش از ایمانست
۵۰	حکم حد آنکه در کعبه رود وازروی عناد بول نماید
۵۱	**باب ۱۷** بی عنوان
۵۲	شرع برنامهٔ راه وروش انبیاست
۵۳	احکامیکه درمکه معظمه بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شد و آن حضرت ابلاغ فرمود
۵۴	تحذیرات و تهدیداتیکه درمکه معظمه بمردم شد درضمن آیات منزله
۵۵	چون رسول اکرم مجازشد بهجرت از مکه اسلام را بر پنج پایه استوار نمود
۵۶	حدود و احکامی که بعدازهجرت نازل شد
۵۷	حکم اتهام زنان پارسا بزنا بی آنکه متهم چهار گواه داشته باشد
۵۸	حدمرد زناکار وزن زناکار
۵۹	**باب ۱۸** ـ در اینکه ایمان بهمه اعضاء بدن پخش است
۶۰	هرعضوی گماشته بریك وظیفه ایمانیست
۶۱	وظیفه دل وفرض براو معرفت خداست
۶۲	وظیفهٔ گوش وچشم در کردار ایمانی
۶۳	وظیفه دست وپا در روش ایمانی
۶۴	هر که خدا را ملاقات کند با انجام وظائف الاعضاء ایمانی خدارا با ایمان کامل ملاقات کرده
۶۵	مسئولیت گوش و دیده نسبت بدیده و شنیده ودل نسبت بآنچه معتقد گردیده

صفحه	عنوان
٦٦	آنکه اقراربدین خدا کندمسلمان است و آنکه عمل‌بدین خدا کندمؤمن است
٦٧	وظایف الاعضاء ایمانی
٦٨	کفر باعتراف بنده‌محقق شود و بینه نخواهد ولی ایمان بی‌بینهٔ کردارونیت ثابت نشود
٦٩	**باب۱۹**ـ مسابقه در ایمان
٧٠	خداوند مؤمنین را برای‌مسابقه درایمان دعوت فرموده
٧١	برتری مجاهدان بر کناره گیران
٧٢	**باب۲۰**ـ درجات ایمان
٧٣	آنها که درجات اعلی ایمان را دارند نباید بنظر نفرت بدرجات پائین نظر کنند
٧٤	صاحب درجهٔ‌دوم ازایمان رانباید وادار بعمل صاحب درجهٔ سوم و چهارم نمود و هکذا
٧٥	**باب۲۱**ـ باب‌دیگری از آن
٧٦	هر کس‌مؤمنی رابکوبد وبشکند براو است جبران و ارضای خاطر آن مؤمن
٧٧	**باب۲۲**ـ نسب‌اسلام‌وماده وبنیادآن
٧٨	بحث دراطراف کلام امیر(ع) درنسب اسلام‌ونژاد آن
٧٩	فرق است بین‌آنکه کسی اسلام‌رابرای حفظ خود بخواهد وآنکه خودرا در اختیار اسلام گذارد برای‌عشق بحق
٨٠	شرح شجره‌اسلام
٨١	دوستی محمد وآل محمد (ع) سپرده خدائیست‌دردل امتان محمد(ص)
٨٢	**باب۲۳**ـ خصال‌مؤمن
٨٣	وانهادن اطاعت ولی‌امر وانهادن‌اطاعت خد است

صفحه	عنوان
٨٤	سه‌اندرز از رسولخدا (ص) بکسانیکه‌از فرط‌عقل ودانش در کریاس‌نبوت‌بوده‌اند
٨٥	**باب۲٤**ـ بی‌عنوان برای تتمیم دو باب پیش
٨٦	ذکر فوائد دستورهای قرآن کریم
٨٧	**باب ۲۵**ـ صفت ایمان
٨٨	توجه خوانندگان بموارد اعتراض بر کلام ابن‌میثم در حدیث باب‌صفت ایمان
٨٩	**باب۲٦**ـ فضل ایمان بر اسلام و فضل یقین برایمان
٩٠	میان مردم چیزی کمتر از یقین پخش نشده
٩١	**باب۲۷**ـ حقیقت ایمان‌ویقین
٩٢	پرسش رسولخدا (ص) ازجوان رنجور که مدعی یقین بودحقیقت اورا
٩٣	پرسش رسولخدا (ص)ازحارثة بن‌مالك که مدعی حقیقت ایمان بود که حقیقت گفتارت چیست
٩٤	**باب ۲۸**ـ تفکروواندیشه
٩٥	**باب ۲۹**ـ مکارم
٩٦	هر که دارای مکارم اخلاق است باید خدا را سپاس گوید و آنکه ندارد به تضرع بخواهد
٩٧	ارکان اربعهٔ ایمان
٩٨	**باب۳۰**ـ فضل یقین
٩٩	چهارکلمه پندبود که زیردیواز چون گنج پنهان کرده بودند
١٠٠	دیدن سعیدبن قیس‌همدانی امیرمؤمنان را در معرکه کارزار بی‌لباس رزم و تعجبش ازروش آن‌حضرت
١٠١	**باب۳۱**ـ رضا بقضا
١٠٢	عباد مؤمنین دو دسته اند یکدسته اصلاح حال آنان بغنی و صحت است ودسته دیگر بفقر ومسکنت

صفحه	عنوان
۱۰۳	رضای بقضای الهی وصبر بربلاو شکر بر نعمای او موجب شود که خدا متصفین باین اوصاف را از صدیقان نویسد
۱۰۴	وحی حضرت حق بموسی (ع) که آنچه بر بندهٔ مؤمنم وارد کنم خیر اوست
۱۰۵	آخرین درجهٔ زهداولین درجه پارسائی است
۱۰۶	**باب ۳۲**ـ تفویض برخدا و توکل بر خدا
۱۰۷	دلداری مردیکه دو جامهٔ سفید دربر داشت بعلی بن الحسین (ع)
۱۰۸	فرق دعا وسئوال
۱۰۹	گفتارمحقق طوسی دراوصاف الاشراف راجع بتوکل
۱۱۰	بهر که سه چیز دادند از سه چیز دریغ نکردند
۱۱۱	فرمایش امام (ع) که امید هرامیدوار بغیر خدا مواجه بانا امیدیست
۱۱۲	**باب ۳۳**ـ خوف و رجا
۱۱۳	دل آلودهٔ بدنیا چون زمین شوره است که تخم عمل در آن ضایع است
۱۱۴	هر که از خدا ترسد دل ازدنیا بر کند
۱۱۵	فرق بین خوف وخشیت ازمحقق طوسی
۱۱۶	ترس از خدا موجب غفران گناهست
۱۱۷	از فرمایشات پیغمبر اکرم است که قسم بآنکه جان محمد (ص) بدست او است پس از دنیا جای عذر خواهی و تلافی نیست.
۱۱۸	**باب ۳۴**ـ حسن ظن و خوشبینی بخدا عزوجل
۱۱۹	خیر دنیا و آخرت بهیچ مؤمن داده نشد جز بوسیله حسن ظن بخدا و امیدواری او

صفحه	عنوان
۱۲۰	**باب ۳۵**ـ اعتراف بتقصیر
۱۲۱	**باب ۳۶**ـ طاعت وتقوی
۱۲۲	هیچ دمزنی نمیرد تا روزی خود کامل بگیرد
۱۲۳	بولایت آل محمد (ص) نتوان رسید جز باعمل وورع
۱۲۴	سئوال سعد ازمعنی غالی وجواب امام باقر (ع)
۱۲۵	**باب ۳۷**ـ ورع
۱۲۶	سخت ترین عبادت ورع است
۱۲۷	کوشش در عبادت بی پارسائی سود ندهد
۱۲۸	معنی ورع از نظر متن لغت و مورد استعمال
۱۲۹	**باب ۳۸**ـ عفت
۱۳۰	**باب ۳۹**ـ اجتناب أزمحرمات
۱۳۱	هرچشمی در روز رستاخیز گریانست مگر سه چشم
۱۳۲	**باب ۴۰**ـ ادای واجبهای الهی
۱۳۳	**باب ۴۱** ـ استواری بر عمل و پی گیری آن
۱۳۴	برای ملکه شدن هرعملیرا تایکسال باید ادامه داد
۱۳۵	**باب ۴۲** ـ عبادت
۱۳۶	عبادت برسه وجه است
۱۳۷	**باب ۴۳** ـ نیت
۱۳۸	**باب ۴۴** ـ شور و شره در عبادت و سست شدن وسرد گردیدن از آن
۱۳۹	**باب ۴۵**ـ اقتصاد ومیانه روی درعبادت
۱۴۰	در عبادات حریص نباید بود ولی در محرمات بسیاردقیق بایدبود
۱۴۱	**باب ۴۶**ـ کسیکه باو برسد عملی و ثوابی برای آن عمل و بجا آورد آن ثواب را ازطرف خدا دارد

صفحه	عنوان
۱۴۲	**باب ۴۷** ـ صبر
۱۴۳	امر خدای تعالی پیغمبرش را بصبر
۱۴۴	صبر نسبت بایمان چون سر است نسبت به تن
۱۴۵	آزاده در هر حال آزاد است
۱۴۶	چون صبر در کارها نباشد همه کارها فاسد شود
۱۴۷	وصیت بصبر نمودن امام چهارم (ع) امام پنجم(ع) راهنگام مرگ
۱۴۸	نعمت بی‌شکر وبال است ومصیبت توأم باصبر نعمتی گردد بکمال
۱۴۹	تفسیر «صابروا» بهم‌صبری‌و همدردی در مصیبت ازامام صادق (ع)
۱۵۰	**باب ۴۸** ـ شکر
۱۵۱	شکر قدردانی از نعمت است با گفتار و کردار و پندار که سه رکن دارد
۱۵۲	معنی آمرزش گناه ماتقدم و ماتاخر پیغمبر اکرم (ص)
۱۵۳	هر که نعمت شناسد و آشکاراخدا را سپاس گذارد خداوند فرمان فزایش نعمت را برای‌او صادر کند
۱۵۴	توفیق ادای هر نعمتی‌خود نعمت‌بهتری است
۱۵۵	استدراج یعنی نعمت‌گیر کردن خدا بنده را که هر گناهی کند باو نعمتی دهد
۱۵۶	درخواست‌عافیت‌ازخدا هنگام‌دیدن‌مبتلا
۱۵۷	استحباب سجدهٔ شکر هنگام یاد آوردن نعمت
۱۵۸	شکرهم خود نعمتی است از خدا که عطا نموده
۱۵۹	**باب ۴۹**ـ خوشخلقی

صفحه	عنوان
۱۶۰	خلق خوش گناه را آب کند چون خورشید یخ‌را
۱۶۱	آنکه خوشخلق است دارای ثواب مجاهدیست که دائماً درجهاد است
۱۶۲	بهترین مردم خوش خلقترین آنها است
۱۶۳	**باب ۵۰**ـ خوشروئی
۱۶۴	نرم‌بودن،سخن‌شیرین گفتن،بابرادران با خوشروئی برخورد کردن ازخوش اخلاقیست
۱۶۵	**باب ۵۱** ـ راستی وامانت پردازی
۱۶۶	وجه تسمیهٔ اسمعیل بصادق‌الوعد
۱۶۷	**باب ۵۲** ـ الحیاء و اینکه حیاء از ایمانست
۱۶۸	حیاء و ایمان همراهند چون یکی از آنها رفت دیگری نیز میرود
۱۶۹	**باب ۵۳**ـ عفو و گذشت
۱۶۹	عفو و گذشت موجب عزت است
۱۷۰	**باب ۵۴** ـ فروخوردن خشم
۱۷۱	فروخوردن خشم جام وجرعهٔ گوارائی است
۱۷۲	فرو خوردن خشم ازدشمن‌هنگام‌تسلط او تقیه‌ایست
۱۷۳	آنکه‌خشم‌خودفروخوردباقدرت‌اجرای آن خدای روز قیامت دلش را پراز امن‌وایمان کند.
۱۷۴	**باب ۵۵**ـ حلم و بردباری
۱۷۵	امام چهارم (ع) را خوش میآمد از کسیکه هنگام خشم بردباریش او را دریابد
۱۷۶	غلام امام ششم (ع) دنبال کاری رفت و دیر کرد امام‌خود درپیش رفت‌دید خوابیده اوراباد میزد تابیدار شد
۱۷۷	**باب ۵۶** ـ خاموشی ونگهداشتن‌زبان

صفحه	عنوان
۱۷۸	حقیقت ایمان شناخته نشود تا زبان در بند نشود
۱۷۹	هر عضوی از اعضاء تن در برابر زبان کرنش کند
۱۸۰	اگر در چیزی شومی باشد در زبانست
۱۸۱	**باب ۵۷** ـ مدارا و سازگاری
۱۸۲	سازگاری با مردم نیمی از ایمانست
۱۸۳	مدارا آماده کردن انسان است خود را برای زندگی و معاشرت با همکاران ناجور
۱۸۴	**باب ۵۸** ـ رفق و نرمش و سازش
۱۸۵	نرمش میمنت دارد و سختگیری شوم است
۱۸۶	هر که از نرمش و رفق محروم است از خیر محروم است
۱۸۷	نیمی از زندگی را نرمش و لطف تامین نماید
۱۸۸	**باب ۵۹** ـ تواضع و خاکساری
۱۸۹	تواضع و فروتنی مایه بلندی مقامست
۱۹۰	از تواضع تقدیم سلام، و طول بحث را وانهادن است
۱۹۱	از تواضع آنست که آدمی بجائی نشیند که پست‌تر از مقام شرافت اوست
۱۹۲	نزدیکتر مردمان بخدا فروتنان میباشند و دورترین آنها از خدا بزرگی فروشان
۱۹۳	**باب ۶۰** ـ دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا
۱۹۴	آنها که در راه خدا با هم دوستی کنند روز قیامت نورشان بهرچیز بتابد
۱۹۵	معنی «کلتا یدیه یمین»
۱۹۶	ملاك وجود خیر در آدمی و عدم آن دوستی اهل طاعت و دشمنی کنه کاران است

صفحه	عنوان
۱۹۷	آنکه بخاطر دین دوستی و دشمنی نکند دین ندارد
۱۹۸	**باب ۶۱** ـ نکوهش دنیا و بیان زهد در دنیا
۱۹۹	مقصود از زهد آنست که دل برای امر آخرت آماده و فارغ باشد
۲۰۰	نشانه مشتاق بثواب آخرت زهد اوست
۲۰۱	معنی ان القلب اذا صفا ضاقت به الارض
۲۰۲	بهترین اعمال بعد از معرفت خدا و رسول
۲۰۳	معنی دنیای مذموم و مبغوض
۲۰۴	هر که شوق بهشت دارد از شهوات دل بر دارد
۲۰۵	دنیا خوراکی است که بخوری و جامهٔ که بپوشی و زنیکه با او بجوشی
۲۰۶	دنیا نزد خردمندان چون سایهٔ پس از ظهر بی‌پایه است
۲۰۷	میان مردن و محشور شدن جز خوابی نیست
۲۰۸	آغاز هر فتنه دوستی دنیا است
۲۰۹	تشبیه دنیا بمار در کتاب علی (ع)
۲۱۰	**باب ۶۲** ـ در پیرامون آنچه در باب گذشته گذشت
۲۱۱	**باب ۶۳** ـ قناعت
۲۱۲	هر که بمعاش کم از خدا راضی باشد خدا از او بعمل کم راضی است
۲۱۳	اگر همهٔ دنیا را بکسی دهند احتیاجش بیش از پیش گردد
۲۱۴	**باب ۶۴** ـ کفاف
۲۱۵	دعای پیغمبر اکرم درباره چوپان ممسك وچوپان منفق بکثرت مال وقدر کفاف
۲۱۶	تنگی روزی و وسعت رزق آدمیرا بخدا نزدیك و از او دور مینماید
۲۱۷	**باب ۶۵** ـ تعجیل در کار خیر

صفحه	عنوان
۲۱۸	در کار خیر باید شتاب کرد
۲۱۹	**باب ٦٦**ـ انصاف وعدل
۲۲۰	سیداعمال سه‌است
۲۲۱	مشکلترین مواد امتحانی مؤمن سه خصلت است
۲۲۲	عدالت از آب بکام‌تشنه‌شیرین‌تراست
۲۲۳	عدالت ازشکر شیرین‌تر و از کره‌نرم تر و از مشك خوشبوتر است
۲۲٤	**باب ٦٧**ـ بی‌نیازی از مردم
۲۲۵	استغناء عزت مؤمن و طمع فقرحاضر است
۲۲٦	**باب ٦٨**ـ صله رحم
۲۲۷	نقل‌اقوال در صله‌رحمیکه‌صلهٔ آن‌لازم است
۲۲۸	کمترین صله رحم سلام کردن‌وبزرك ترین آن حفظ جان است
۲۲۹	صله رحم را باید نمود ولو بیك جرعهٔ آب
۲۳۰	صله‌رحم عمررا دراز وروزی‌رافراوان و بلارا بگرداند
۲۳۱	خویشان چون بیکدیگر صله کنند اجر دارند و چون از هم ببرند گنه کارند
۲۳۲	حل، در مقام هی کردن وراندن‌شتر گویند
۲۳۳	کریمه «الذین یصلون‌ما امرالله به‌ان یوصل» شبی امام صادق(ع)راپریشان داشت
۲۳٤	چون دوخویش بهم به‌پیوندند خدای بدیشان‌پیوندد واگر هردوقطع کنند خدای از هر دو قطع کند
۲۳۵	پایه رحم‌وخویشاوندی در اجتماع‌بشر یك ریشه داشتن درسلسلهٔ نژاد است

صفحه	عنوان
۲۳٦	حق رحم را چیزی نمیبرد
۲۳۷	**باب ٦٩**ـ احسان به‌پدر ومادر
۲۳۸	احسان به پدر و مادر مبادرت بقضاء حوائج آنها است قبل از آنکه طلب نمایند
۲۳۹	افضل اعمال نماز در وقت واحسان به پدر و مادر و جهاد در راه خدااست
۲٤۰	هرچه پدر و مادر بدوران‌پیری‌نزدیك تر شوند حکم احسان بآنها اکید تر است
۲٤۱	جهات تاکید کریمه «و وصینا الانسان بوالدیه حسنا»
۲٤۲	بیان احسان به پدر و مادرپس‌ازمرك
۲٤۳	سند جواز دعا و صدقه برای والدین مخالف مذهب حق
۲٤٤	صورتی که جهاد واجب تر است از اطاعت والدین
۲٤۵	شرح‌ما کنت‌تدری ما الکتاب‌ولاالایمان
۲٤٦	نظریهٔ در طهارت أهل کتاب
۲٤۷	مؤمن حق ولایت و ایمان دارد بمؤمن و پدر ومادرحق ولادت دارند
۲٤۸	سه چیزی که در آنها خدای عزوجل رخصت نداده است برای‌احدی
۲٤۹	تاکید در احسان بمادر و خویشان مادری‌بویژه خاله
۲۵۰	پرداخت دین پدر ومادر وطلب مغفرت برای آنها از حق‌شناسی است
۲۵۱	**باب ۷۰**ـ اهتمام بامور مسلمانان و نصیحت و خیرخواهی‌و سودمندی‌برای آنها
۲۵۲	خلق خدا عیال خدایند
۲۵۳	**باب ۷۱**ـ اجلال سالمندان و احترام کردن بمسلمان سپید موی

صفحه	عنوان
٢٥٤	**باب ۷۲** ـ برادر بودن مؤمنان با یکدیگر
٢٥٥	مؤمن برادر پدر و مادری مؤمنست
٢٥٦	مؤمنین خدمتگذار یکدیگرند
٢٥٧	**باب ۷۳**ـ در حقیکه برای وابسته به ایمان و ناقض آن ثابت است
٢٥٨	تقیه برای دفع ضرر جایز است نه برای جلب نفع
٢٥٩	**باب ۷٤**ـ در اینکه برادری بر پایهٔ دین واقع نشده و همانا روی تعارف است
٢٦٠	**باب ۷۵** ـ حق مؤمن بر برادرش و ادای حق او
٢٦١	حقوق برادر ایمانی
٢٦٢	سخت‌ترین امری که خدا بر خلقش واجب کرده سه چیز است
٢٦٣	متهم داشتن و افتراء بستن به برادر ایمانی ایمان را در دل آب نماید
٢٦٤	از حق مؤمن بر مؤمن آنست که او را از دل دوست بدارد
٢٦٥	جواز قطع طواف برای انجام کاری که برادر مؤمن درخواست نموده
٢٦٦	کسانیکه در مال حلال با هم دوستی کرده‌اند جایشان درطرف راست عرش است و رویشان از برف سفیدتر
٢٦٧	آنانکه سرود ولایت خوانند وخود را شیعه میدانند باید اخلاق عالیه اجتماع پرور را رعایت نمایند
٢٦٨	مسلمان برادر مسلمانست
٢٦٩	**باب ۷٦**ـ مهرورزی و دلسوزی به یکدیگر
٢٧٠	**باب ۷۷**ـ دیدار برادر
٢٧١	مسلمانی که مسلمانیرا زیارت کند ـ خدارا زیارت نموده
٢٧٢	هر که زیارت کند برادر مؤمن را برای خدا هفتاد هزار فرشته دردنبالش جار کشند که خوش باشد تو را بهشت
٢٧٣	برای خدا عزوجل بهشتی است که در نیاید آنرا جز سه کس
٢٧٤	هر گاه سه مومن نزد چهارمی از خودشان اجتماع کنند و مورد ایمان و اطمینان یکدیگر باشند ودعا کنند خدا اجابت فرماید
٢٧٥	**باب ۷۸**ـ دست بهم دادن و مصافحه.
٢٧٦	عرف گواه است که مصافحه با یك دست است
٢٧٧	چون مؤمنی بمؤمنی دست میدهد و مصافحه میکند خداوند گناهان آنها را میریزد
٢٧٨	فرشتگان گرامی داشته شده‌اند بواسطهٔ سلام و مصافحه با یکدیگر
٢٧٩	در مصافحه آنکه دست خود رادیرتر بکشد اجرش بیشتر است
٢٨٠	پیغمبر اکرم در مصافحه هرگز دست خود را پیشتر نکشید
٢٨١	مصافحه کینه و حسد را ببرد
٢٨٢	**باب ۷۹**ـ معانقه و هم آغوشی
٢٨٣	**باب ۸۰**ـ بوسیدن پیشانی مؤمن
٢٨٤	بوسه برادر بر گونه است و بوسه امام میان دو چشم او است
٢٨٥	**باب ۸۱**ـ مذاکره برادران
٢٨٦	چون اهل ایمان اجتماع کنند به‌عدد آنها فرشته حاضر گردد واگر اهل ایمان دعا کنند فرشتگان آمین گویند
٢٨٧	**باب ۸۲**ـ شاد کردن مؤمنان

صفحه	عنوان
۲۸۸	محبوب ترین کارها نزد خدا شاد کردن مؤمنانست
۲۸۹	هر که مؤمنی را شاد کند خدا و رسولخدا را شاد کرده
۲۹۰	نامه نوشتن امام ششم (ع) به حاکم فارس که برادرت راشاد کن تا خدا شادت کند
۲۹۱	از شاد کردن مومن موجبات آرامش و خبرخوش عرصه محشرفراهم گردد
۲۹۲	چنانچه شاد کردن مومن موجب شاد شدن رسولخداست همچنین غمین نمودن مومن موجب غمنده شدن آنجنابست
۲۹۳	**باب ۸۳**ـ روا کردن حاجت مومن
۲۹۴	خداوند خلقی را آفریده برای رسیدگی و روا کردن حاجات فقراء شیعیان
۲۹۵	مجازات کسیکه بتواند حاجت برادر مومن خود را روا کند و نکند
۲۹۶	بر آوردن حاجت مسلمانی بهتراست از طواف و طواف تابرسدبده‌طواف
۲۹۷	تعهد احوال یکخاندان‌محبوب‌تراست نزد امام از هفتاد حج
۲۹۸	**باب ۸۴**ـ کوشش درحاجت مومن
۲۹۹	برای خدا بنده‌هائیست در زمین که میکوشند درحوائج مردم ایشان‌درقیامت از آسوده گانند
۳۰۰	برای مرد در اظهار اعتماد به برادر دینی خود همین بس که حاجت خود را باو رجوع کند
۳۰۱	کمك به برادر مومن بهتر است و محبوب‌تر نزد امام از یك هفته که اختصاص بطواف دهد
۳۰۲	**باب ۸۵**ـ گشودن گرفتاری مومن
۳۰۳	**باب ۸۶**ـ اطعام مومن
۳۰۴	اطعام دو مومن در خانه بهتر است‌از آزاد کردن یك بنده
۳۰۵	مهمان چون از شیعه باشد فضلش از میزبان‌بیش باشد
۳۰۶	اطعام یك برادر دینی برابر است با آزاد کردن صد هزار از مردم
۳۰۷	اطعام یك مرد مسلمان برابر است با آزاد کردن یك بنده
۳۰۸	**باب ۸۷**ـ درباره کسیکه مومنی را بپوشاند
۳۰۹	هفتاد هزار فرشته تاهنگام دمیدن‌صور قیامت آمرزش خواهند برای آنکه کمك کند بمسلمانی در امر لباس و خوراکش
۳۱۰	**باب ۸۸**ـ در اظهار لطف‌ومهربانی بمومن و او را عزیز و گرامی داشتن
۳۱۱	**باب ۸۹**ـ در پاداش خدمت بمومن
۳۱۲	**باب ۹۰**ـ اندرز دادن و خیرخواهی برای مومن
۳۱۳	**باب ۹۱**ـ دراصلاح‌میان‌مردم
۳۱۴	دستور امام بمفضل که ستیزه میان‌دو شیعه را بمالم رفع کن
۳۱۵	خدا را دست آویز قسم نبایدنمود گرچه‌راستگوئید
۳۱۶	معنی المصلح لیس بکذاب
۳۱۷	جزء قانون نبودن دروغ مصلحت آمیز
۳۱۸	**باب ۹۲**ـ در احیاء مومن
۳۱۹	تاویل کریمه من احیا نفساً فکانمااحیا الناس جمیعاً
۳۲۰	**باب ۹۳**ـ در دعوت خاندان بایمان
۳۲۱	**باب ۹۴**ـ درترك دعوت مردم

صفحه	عنوان
۳۲۲	مخاصمهٔ مذهبی دل را مریض کند
۳۲۳	بدسیرت حق را نپذیرد وخوش باطن از باطل نفرت دارد
۳۲٤	**باب ۹۵**- در اینکه خدا دین را به کسی دهد که اورا دوستدارد
۳۲۵	**باب ۹٦**- سلامت دین
۳۲٦	**باب ۹۷**- تقیة
۳۲۷	تقیه هم کاری با مخالفانست در امور دینی برای حفظ جان وآبرو
۳۲۸	در ظهورمهدی موعودترك تقیه عملی گردد
۳۲۹	تفسیر ادفع بالتی هی احسن السیئه
۳۳۰	خبردادن امیر (ع) در منبر که عنقریب دعوت شوید بدشنام بمن
۳۳۱	معنی الخبء
۳۳۲	تقیه در بیچارگی است و گرفتار بدان دانا تر است هنگام گرفتاری
۳۳۳	تقیه حکمی است عمومی و جانبازی امریست مخصوص عالی ترین طبقات اهل ایمان
۳۳٤	در ریختن خون دیگران تقیه روانیست
۳۳۵	تقیه سپر و حرز مومن است
۳۳٦	**باب ۹۸**- کتمان و حفظ اسرار
۳۳۷	اگر در حدیثی تردید شد و ازقرآن شاهدی بر صحت آن نیافتید در آن توقف کنید
۳۳۸	راز ائمه همیشه پنهان بود تا بدست اولاد کیسان افتاد
۳٤۰	خداوند انتقام گرفتاری حضرت امام کاظم (ع) را از آل برمك گرفت ودولت و شوکت آنها را زائل کرد
۳٤۲	چگونه زیدیه وسیله دفاع از شیعیان شدند

صفحه	عنوان
۳٤۳	**باب ۹۹**- مؤمن و نشانه‌هاو صفات او
۳٤٤	خطبه امیرالمؤمنین (ع) درشناسائی صفات مومن برای همام بن شریح بن یزید
۳٤۸	اعتراض یکی از شنوندگان برحضرت پس از پایان خطبه وجواب او
۳۵۰	صفات جمعی ازمهاجرین وانصاردرصدر اسلام
۳۵۲	صفات شیعیان علی (ع)
۳۵٦	حسن بن علی (ع) بر منبر یکی از برادران دینی خودرا باوصاف میستاید
۳۵۷	امیرالمومنین (ع) هم از یك چنین برادر دینی در گفتار خودیاد کرده وشراح نهج البلاغه در شناختن او اختلاف کرده‌اند
۳۵۸	بازهم صفات مومن و نشانه های او
۳٦۲	مومن از یکسوراخ دو بار گزیده نمیشود
۳٦۳	مومن باید در سه خصلت از خدا و پیغمبر و امامش پیروی کند
۳٦۳	**باب ۱۰۰**- در کمی عدد مومنان و اینکه مومن از کبریت احمر کمیاب تر است
۳٦٤	ایراد سدیر بحضرت صادق (ع) که با وجود این همه یاران چراخانه‌نشین هستید وجواب آنحضرت که اگرهفده نفرشیعه داشتم‌خانه نشستن‌من‌روانبود
۳٦۵	کثرت مومنان ظاهری برای انس خاطر مومنان حقیقی است
۳٦٦	**باب ۱۰۱**- در رضا بموهبت ایمان و صبر برهر چه بعد از آن

صفحه	عنوان
۳۶۷	پس از شناختن امر امامت و رهبری شدن به‌امامان حق برمومن باکی نیست که در قله کوهی بسر برد و همانجا بمیرد و اگر مشرق و مغرب در تصرف او باشد یا با مقراض بدست دشمنان تیکه تیکه شود برای او فرقی نمیکند
۳۶۹	**باب ۱۰۲**- در خاطر جمعی و آرامش دل مومن بمومن
۳۶۹	**باب ۱۰۳**- در آنچه خدا بواسطه مومن دفع میکند
۳۷۰	**باب ۱۰۴**- در اینکه مومن دو صنف است
۳۷۱	**باب ۱۰۵**- اندازهٔ مسئولیت مومن برای صبر و گرفتاری خود
۳۷۲	خدا از مومن پیمان گرفته بر صبر بر چهار بلا
۳۷۳	دنیا زندان مومن است ودر آنخوشی نبیند و معنی «المومن مکفر»
۳۷۵	**باب ۱۰۶**- درسختی بلای مومن واینکه درمرتبهٔ اول پیغمبران وسپس دیگران بترتیب منزلت و مقام بسختی بلامبتلا هستند
۳۷۷	هرچه بر ایمان مومن فزاید بر بلایش بیفزاید
۳۷۹	خدا بنده مومنش را از هیچ مصیبتی در امان قرار نداده جز از گمراهی و بدبختی آخرت
۳۸۰	خدا مومن را بهر بلائی حتی در تنش گرفتار سازد همچون ایوب(ع) ولی اورا بدیوانگی و بیخردی مبتلانسازد
۳۸۲	انگشتان مومن آل فرعون چلاق بود و بایمان او ضرری وارد نشد
۳۸۴	**باب ۱۰۷**- فضل فقرای مسلمانان

صفحه	عنوان
۳۸۶	همهٔ مومنان فقیر بودند و همهٔ کافران توانگر تا اینکه ابراهیم (ع) ازخدا درخواست کرد که ما را وسیله گمراهی و آزمایش دیگران مساز
۳۸۷	خزاز گوید امام صادق (ع) به من فرمود اگر ببازار روی و دلت ازمیوه ها و خوراکیها و غیر ذلك هرچه بخواهدونتوانی خریداری کنی برای تو دربرابر آن اجر و حسنه است
۳۸۹	اغنیا و توانگران مسئول حاجت حاجت مندان شیعه خواهند بود
۳۹۱	**باب ۱۰۸**- دنباله باب گذشته وبیان فقر ممدوح و فقر مذموم
۳۹۲	**باب ۱۰۹**- دل دو گوش دارد که در یکی فرشته ودر دیگری شیطان میدمد
۳۹۳	معانی دل، روح، قلب، نفس، عقل
۳۹۴	چگونه شیطان و ملك در دل انسان اثر میکند
۳۹۵	معنی رقیب وعتید
۳۹۶	**باب ۱۱۰**- در آن روحیکه مومن بدان تاییدمیشود
۳۹۷	**باب ۱۱۱**- در گناهان و اثر آن در قلب مؤمن
۳۹۹	در معنی «اتقوا المحقرات من الذنوب»
۴۰۱	هر که گناهی مرتکب شود در دلش نقطه سیاهی برآید و چون اصرار به گناه کند آن سیاهی بفزاید تا همه قلبش را تیره کند و اگر توبه کند آن نقطه سیاهی نابود شود
۴۰۲	چه بسا گناهی باعث شود که حاجت روا شدهٔ مومن در نیمه راه توقیف شود و چه بسا در آخرت صد سال از رفتن بهشت باز داشت شود

صفحه	عنوان
۴۰۳	داستان مردم شهر سبا که‌در اثر گناه باغهای آنها را سیل عرم‌ازجابر کند
۴۰۶	**باب ۱۱۲** - گناهان کبیره و تفسیر قول‌خدا «ان تجتنبوا کبائرماتنهون»
۴۰۶	مرتکب گناه کبیره در حین ارتکاب مومن نیست
۴۱۰	معنی «لمم» و اینکه بین کفروضلال منزلتی است؟
۴۱۱	هر مومنی چهل پرده براو پوشیده است که با هر گناه کبیره یك پردهٔ اودریده شود
۴۱۴	تفسیرحدیث پیغمبر اکرم (ص) بوسیله علی‌بن ابیطالب (ع) که چگونه‌مومن در حین ارتکاب کبیره مومن نیست
۴۱۵	اصحاب میمنه و اصحاب‌مشئمه‌وسابقون
۴۲۰	آمدن عمروبن عبید معتزلی خدمت حضرت صادق(ع)وپرسش‌اوازگناهان کبیره
۴۲۴	تعداد گناهان کبیره و معنی آن
۴۲۶	**باب ۱۱۳**- خرد شمردن گناهان
۴۲۷	**باب ۱۱۴**- اصرار بر گناهان
۴۲۸	**باب ۱۱۵**-در اصول کفر وارکان آن
۴۳۰	سه خصلت است که در هر که باشد منافق است
۴۳۲	**باب ۱۱۶**- ریاوخودنمائی
۴۳۶	پائیدن بر کار خیر مشکل تر از بجا آوردن کار خیراست
۴۳۷	**باب ۱۱۷**- ریاست طلبی - و معنی ریاست حق و ریاست باطل
۴۴۰	بدان مردم آنهایند که دوست دارند جمعی همیشه پشت سرآنهاراه بروند
۴۴۱	**باب ۱۱۸**- حیله گری در طلب دنیا بوسیله دین

صفحه	عنوان
۴۴۱	**باب ۱۱۹**- در حال کسیکه دم از عدالت زند و عمل‌دیگر کند
۴۴۲	**باب ۱۲۰**- در خود نمائی در بحث‌و ستیزه و دشمنی با مردان
۴۴۳	هر که در ذات خدا سخن کند ناچار پیوسته از عقیدهٔ بعقیدهٔ و از رائی به رأیی منتقل شود
۴۴۵	**باب ۱۲۱**- در غضب و عواقب وخیم آن از کفر و ضلال
۴۴۶	در چاره خشم و راه فروخوردن خشم
۴۴۸	داستان مردیکه ازپیغمبر اکرم (ص) تقاضای‌دستوری کرد و حضرت‌فرمود برو و خشم مکن
۴۵۰	**باب ۱۲۲**- باب حسد و اینکه هر بادرهٔ قابل جبرانست جزحسد. ومعنی رشك و غبطه
۴۵۲	معنی کاد الکفر أن یکون کفراً
۴۵۳	**باب ۱۲۳**- باب عصبیت
۴۵۴	معنی عصبه و تعصب‌ورزی
۴۵۵	هیچ تعصبی‌وسیله بهشت نشدجز تعصب حمزة بن عبدالمطلب که بطرفداری پیغمبر(ص) خشم کرد و شعرابیطالب در اینخصوص
۴۵۶	**باب ۱۲۴**- باب کبر و سربزرگی- و اینکه کبر از الحاد است
۴۵۷	کبر و انواع آن
۴۵۸	حقیقت کبر خوار شمردن اهل حق و جحود وانکار حق‌است
۴۵۹	معنی «سفه الحق» واینکه متکبرین روزقیامت بصورت‌مورچه‌محشورشوند
۴۶۲	**باب ۱۲۵**- عجب و خودبینی

صفحه	عنوان
۴۶۳	حال ندامت و پشیمانی از گناه محبوب تر از حال عجب و خودبینی بعبادت و طاعت است
۴۶۴	داستان عابد و فاسقیکه بمسجد رفتند وموقع خروج عابد فاسق بود و فاسق جزء صدیقین
۴۶۵	**باب ۱۲۶** - دوستی بردنیا وحرص بر دنیا
۴۶۶	دو گرگ گرسنه و درنده گله بی چوپان را نابود نکند آنچنانکه دوستی مال وشرافت مآبی دین مسلمان را
۴۶۷	مثل آزمند دنیا مثل کرم پیله است که هرچه بیشتر برخود بتابد زود تر خفه شود
۴۶۸	دنیا دو دنیا است دنیای بحد ضرورت و دنیای ملعونه
۴۶۹	گفتگوی عیسی (ع) بایکی از مردگان که چه عملی مرتکب شدید تا اینگونه دسته جمعی بهلاکت رسیدید
۴۷۰	وجه تسمیه حواریین عیسی (ع)
۴۷۱	چرا عیسی (ع) را روح الله و کلمة الله گویند و عبادت طاغوت چه معنی دارد
۴۷۲	عیسی (ع) فرمود برای دنیا کار میکنید با اینکه روزی شما مقدراست و برای آخرت کار نمیکنید با اینکه درجات آن در گرو عمل است
۴۷۳	هر که بیشتر آلوده دنیا شود هنگام مرگ حسرتش فزونتر باشد
۴۷۴	شرح دنیای مذموم و دنیای ممدوح از یکی از محققین
۴۷۵	**باب ۱۲۷** - طمع و اینکه طمع موجب خواری است

ترجمه حدیث چهاردهم ذیل صفحه ۳۸۷ که از قلم افتاده

۱۴ - فرمودای توده مستمندان پاکدل باشید و بجان از خدا رضایت دهید تا خدا بر فقرتان جزا دهد و گرنه پاداشی ندارید

((مژده بعلاقمندان))

(کتاب روضه کافی)

ثقةالاسلام کلینی رضوان‌الله علیه که کتاب کافی را درمدت بیست سال رنج و جستجو پرداخت و احادیث متنوعه کثیرهٔ را در ابواب کتاب اصول وفروع آن درج ساخت بسیاری از آثار اهل بیت عصمت وطهارت ازخطبه‌ها، نامه‌ها ، پندها ، طرائف گفتار ، غرائب ونوادر اخبار که درج آن در ابواب اصول وفروع متناسب نمینمود بجا ماند که درعین حال بواسطه کثرت فائده و اهمیت آن چشم پوشي ازآنها هم روا نبود لذاآنرا درمجلد واحدی گردآورد وبنام روضهٔ کافی مسمی نمود تا بوستان اهل فضل ودانش و ادب بوده باشد

این کتاب شریف پس از پایان شرح و ترجمه مجلدات اصول کافی بقلم حضرت آیة‌الله حاج شیخ محمدباقر کمره‌ای شرح و ترجمه شده و دنباله مجلدات اصول کافی منتشر خواهدشد وقبض پیش فروش آن باذکر مزایا وخصوصیات قریباً توسط کتابفروشی اسلامیه در دسترس علاقمندان قرارخواهد گرفت

Library of



Princeton University.

Princeton University Library
32101 047585102